انتشارات دانشگاه تهران
٥٧٤

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات

تألیف

معین الدین محمد زمچی اسفزاری

۸۹۷ - ۸۹۹ هـ.

در وصف : معرفة الارضی و جغرافیای تاریخی ، سیاسی
ادبی خراسان ووصف شهرهای مهم آن سرزمین: نیشابور، هرات
بلخ ، طوس ـ مشهد ، مروشاهجان ، غزنین و غیره . وصف :
آب وهوا ، زراعت ، معادن ، احوال رجال ، مزارات، ابنیه
وعمارات مشهوره آنسامان

بخش دوم

با تصحیح وحواشی و تعلیقات

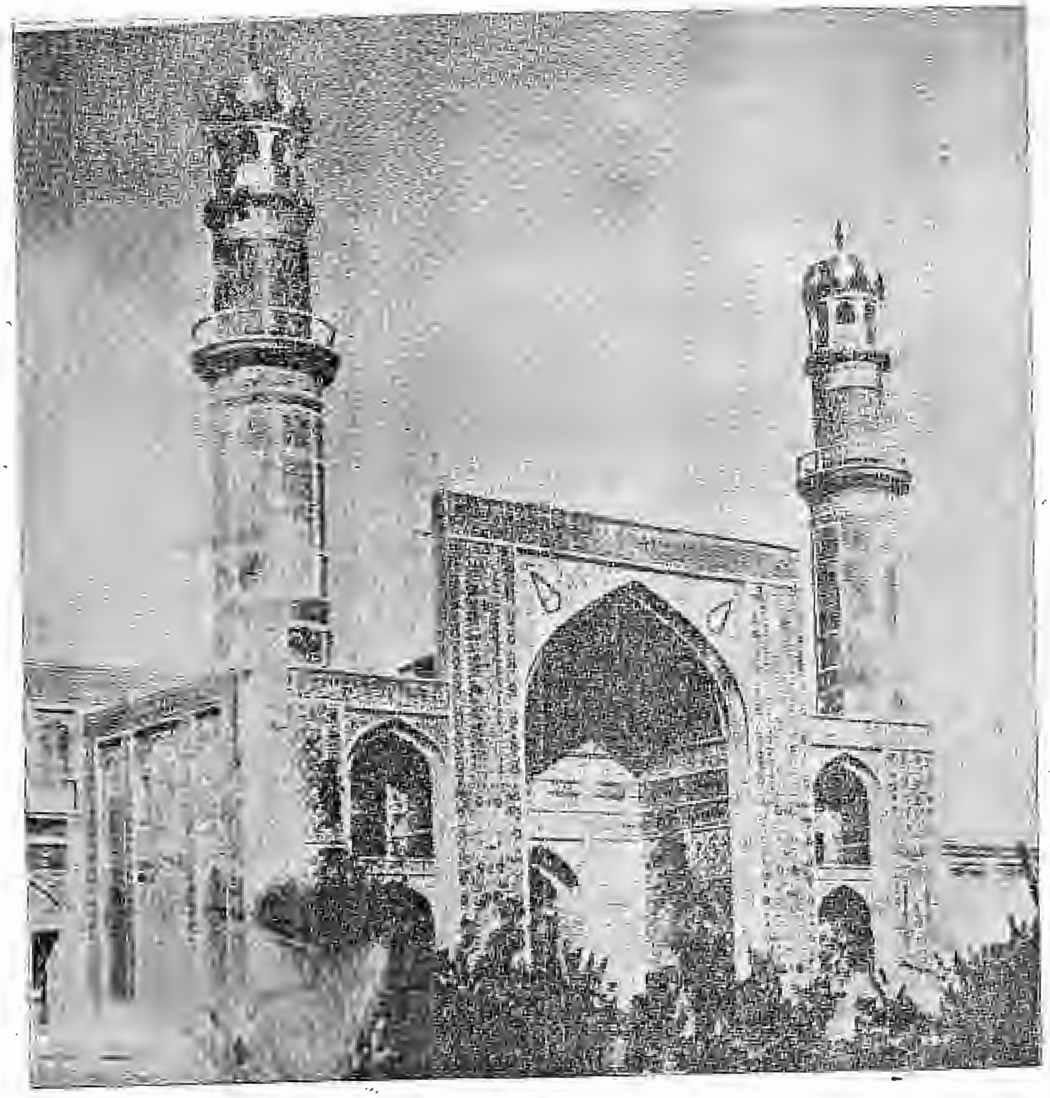
سید محمد کاظم امام

معلم دانشگاه تهران

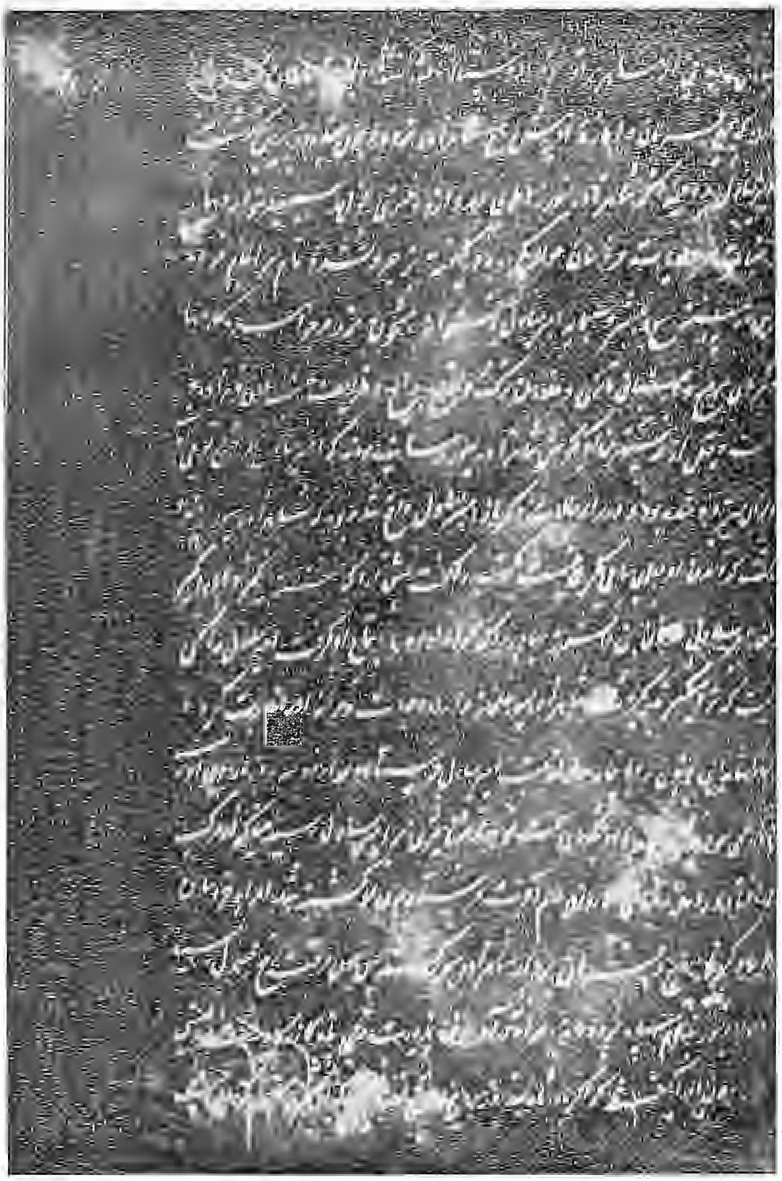
تهران
۱۳۳۹

چاپخانهٔ دانشگاه

بها : ۱۴۰ ریال



P. 5 مدخل مسجد جامع هرات ازسروش.



نسخه کتابخانه ملی پاریس



نسخه کتابخانه ملی پاریس

بسم الله الرحمن الرحیم
صانع رزاق حکیم قدیم
لطف‌الله نیشابوری

هرات

یکی ازشهرهای بزرگ، پرجمعیت ، آبادان ، خوش‌آب وهوا ونامدارسرزمین پهناور خراسان هرات بوده‌است. هرات یکی‌ازشهرهای‌باستانی ایران‌وئجه‌است که‌در نامه مینوی اوستا نامبرده وستوده شده ، درفقره ۱۱ ازبخش «وندیداد» از کتاب‌اوستا چنین توصیف شده است : «من که اهورامزدا هستم در بهترین جایها و شهرهائیکه آفریدم‌اوروای(هری = هرات) پرازسبزه است».[۱] ودرفر گردنهم از بخش وندیداد‌نیز در وصف هرات چنین‌آمده است : «فر گردنهم ـ من که اهورا مزدا هستم دربهترین مکانها وشهرهائی که‌آفریدم ششم هرات دارای بسیار رودخانه است».[۲]

اغلب مورخین ایرانی این شهر را از بناهای اردشیر پاپکان میدانند.[۳]

امّا ذکر نام هرات دراوستا خود دلیل قاطعی است براینکه این شهر قرنهای متمادی پیش از قیام دولت ساسانی موجود ومعمور وبهمین نام نیزموسوم بوده است ، ممکن است اردشیر پاپکان ـ که ویرانیها وپریشانیهای چند صدساله ایران‌را دوباره آبادان وتعمیر نمود ـ این شهررا تعمیر وتجدید بنا نموده است .

۱ ـ بخش وندیداد اوستا ـ چاپ حیدرآباد دکن . ص ۱۱.
۲ ـ بخش وندیداد اوستا ـ چاپ حیدرآباددکن . ص ۱۰.
۳ ـ حبیب السیر ، خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار ـ خواندمیر. روضة‌الصفا محمد خاوند شاه . روضات الجنات ـ اسفزاری . تاریخ نامه هرات ـ سیفی هروی و غیره

ربیعی پوشنگی پسر خطیب پوشنگ هرات ـ که ازشعراء نامدار دربار هرات بوده ـ درحماسه تاریخی خودموسوم به: «کرت نامه» ـ که آنرا درتاریخ خاندان پادشاهان کرت و اوضاع واوصاف شهر هرات به نظم آورده ـ بنیادخطه پوشنگ را از کارهای هوشنگ ـ که ازشاهنشاهان پیشدادیان است ـ گفته، واین مطلب رااز موبد دانشور هرات که از تواریخ و کتب باستانی آگاهی داشته نقل کرده چنین سروده است:

شنیدم ز دانش پژوهی براز
که بد بخرد و موبد و کار ساز
که هوشنگ پوشنگ را ساخته است
چه خرم بهشتش بر آراسته است
همه باغ و راغش پر از بوی ورنگ
به آرایش او را ز فردوس ننگ
بهر گوشه کاخی و کاشانهٔ
بهشت برین پیشش افسانهٔ
در و دشت او سبز و آب روان
بهر سوی سرو و گل و ارغوان
چپ و راستش باغ و بستان و کشت
بصد پایه بهتر ز خرم بهشت
بر خاك او مشك را ارزنی
به گیتی ازو خوبتر مرزنی

درعهد هارون الرشیداعراب قسمتی ازقلعه شمیران را ـ که ازبلوك کوهستانی حومه نزدیك شهر هرات است ـ ویران نموده ودرزیر یکی ازستونها حفرهٔ یافتند که تخته سنگی عظیم بر آن قرارداشت، آن تخته سنگ را برداشته ودرزیر آن صندوقچهٔ فلزی یافتند، وآن رابتصور آنکه محتویات آن جواهرات است همچنان بسته به بغداد

نزد وزیر آل برمك فرستادند ، و او نیز آنرا همچنان بسته بحضور هارون الرشید برد ، ودرحضور خلیفه درب آنرا باز کردند ، درمیان آن صندوقچه لوحی فلزی یافتند که خطوط مختلفهٔ برروی آن نوشته شده بود ، ویك قسمت از آن خطوط که بزبان سریانی نوشته بود بوسیلهٔ جاثلیق بغداد بعربی ترجمه شد ، واز ترجمهٔ بقیه آن خطوط عاجز ماند ، وآنچه را که از خطوط آن لوح ترجمه کرد مطالبی بود راجع بموقعیت جغرافیائی وطول وعرض وارتفاع شهر هرات و خطه پوشنگ که بنیاد کننده آنشهر آنرا درین لوح بیادگار گذاشته بوده است.[1]

این را هم میدانیم که شاهنشاهان هخامنشی تاریخ بناء کاخها وابنیه عظیمهٔ را که بنیاد میکردند بدین وسیله بیادگار میگذاشته‌اند .

چندسال پیش درویرانه کاخ عظیم خشایارشاه (تخت جمشید) در زیریکی از ستونها درهنگام کاوش دوصندوقچهٔ سنگی بدست آوردند که درهر کدام دولوح سیمین وزرین قرار داشت ، و درآن لوحها بخطوط باستانی ایران تاریخ بنیاد آن کاخ عظیم نوشته شده بود .

تسخیر هرات بردست اعراب : حملات و اغارات اعراب بر خراسان در سال سی‌ام هجری درخلافت عثمان بن عفان آغاز شد ، ودر همین سال نیشابور ، هرات و مرو شاهجان تسخیر گردید ، یحیی بن جابر البلاذری مینویسد :«فلما استخلف عثمان بن عفان ولی عبدالله بن عامر بن کریز البصرة فی سنة ۲۸ـ ویقال فی سنة ۲۹ ـ ثمّ غزا خراسان فی سنه ۳۰هـ. وبعث عبدالله بن خازم بن اسماء بن الصلت الی خراسان »

«ووجه ابن عامر جیشاً الی هرات وعلیه خلید بن عبدالله ، ویقال ان ابن عامر سار بنفسه الی هراة ـ ثم صالحه مرزبان هراة عن هراة وبو شنج و باد غیس علی الف الف درهم ، وارسل مرزبان مرو الشاهجان یسأل الصلح فوجه ابن عامر الی مرو حاتم بن النعمان الباهلی فصالحه علی الفی الف ومائتی الف درهم».[2]

---

۱ ـ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ـ اسفزاری ـ بخش نخستین ص ۹۹.
۲ ـ فتوح البلدان ـ یحیی بن جابر البلاذری ، ص ۴۱۲ ـ ص ۴۱۰ .

زمانی که عثمان بن عفان بخلافت نشست عبدالله بن عامر بن کریزرا درسال ۲۸ هجری بولایت بصره فرستاد .

ودرسال ۳۰ هجری عبدالله بن عامر برخراسان ایلغار کرد وسپاهی بسرداری خلیدبن عبدالله الحنفی بغزو هرات گسیل داشت، مرزبان هرات بوسیلهٔ پیمان صلحی درقبال یکملیون درهم که با او منعقد نمود، شرّ آن غارتگران را ازخانمان خویش دفع نمود، وهراة وپوشنگ وبادغیس را ازغارت وویرانی نجات داد .

هنگامیکه شوکت وسیطرهٔ حکومت اعراب درایران روی بضعف نهاد ، وبرای نخستین بار پس از انقراض دولت عظیم ساسانی چندین سلسلهٔ پادشاهان مستقل و کوچك ـ ملوك الطوایف ـ مانند : طاهریان ، صفاریان ، سامانیان ، غزنویان ، خوارزمشاهیان در خراسان طلوع نموداند ، شهرهرات در عالم سیاست و علم و ادب مقام ارجمندی را احراز نموده است، و گروه انبوهی از رجال : علم ، ادب ، حدیث ، فقه ، فلسفه وحکمت ، شعراونویسندگان ازآن شهربرخواسته اند .

(برای شرح احوال علما و نامداران هرات به : انساب سمعانی ، یتیمة الدهر ثعالبی ، طبقات الشافعیة الکبری وغیره رجوع شود) .

از آغاز فتح اسلامی تا کنون تحولات ، تغییرات، نکبات و سوانح بسیاری بر شهرهرات واردشده ، واین شهرچندین بار دراثرحملات اعراب ، قتل عام لشکریان تاتار، تخریبات سپاهیان تیموروازبك ، زلزله، قحط وغلا وبیماریهای وباوطاعون زیر وزبر گردیده است. گاهی بکلّی ویران، وزمانی درنهایت آبادانی ومعمور بوده ، دیر گاهی جزئی ازقلمرووسیع حکومت وسلطنت ایرانشرقی(خراسان) بوده،وروزگاری بزرگترین مدرسهٔ علوم وادبیات وهنرهای زیبای زبان پارسی دری وپایتخت ومرکز سلطنت کشور پهناورآفتاب تابان اعنی خراسان بوده است .

جغرافی نویسان وصاحبان کتب مسالك الممالك وجهانگردان در اعصار وادوار مختلفه ومتعاقبه اسلامی که ازاین شهردیدن کرده هر کدام اوضاع آن شهرراچنانکه درزمان اوبوده شرح وتوصیف کرده اند ،

قدیمترین جغرافی نویسان ایرانی ابن خردادبه * ازوضع سیاسی هرات درعهد دولت ساسانی سخن رانده گوید :«ثم نبداء بالمشرق وهو ربع المملکة (مملکة ایرانشهر) ونبداء بذکر خراسان وکانت تحت یدی اصبهبذ ها باذوسپان واربعة مرازبة الی کلّ مرزبان ربع خراسان ، فربغ الی مرزبان مروالشاهجان و اعمالها ، وربع الی مرزبان بلخ وطخارستان ، و ربع الی مرزبان هرات و بوشنج و باد غیس ، و ربع الی مرزبان ماوراءالنهر».

وهمودرذکرمبلغ مالیات شهرهرات درعهد عبدالله بن طاهر مینویسد ، «هراة واسفزار الف الف ومایة الف وتسعه وخمسون الف درهم».[1]

---

۱ ـ مسالك الممالك ـ ابن خرداد به، ص ۱۸ ، ص۳٦، لیدن.

* ـ ابوالقاسم عبدالله بن عبیدالله بن خرداد به نخستین کسی است که جغرافی مشهورخود را بنام «مسالك الممالك» دروصف اوضاع : طبیعی سیاسی و اقتصادی قسمت عظیمی ازمعموره ازروی متون باستانی ایرانی واسناد ومدارك دولتی عباسی جمع آوری نموده ودرسال ۲۳۲ هـ تألیف آنرا بپایان رسانیده ، اغلب مورخین وجغرافی نویسان اسلامی مانند : اصطخری ، ابن حوقل ، مقدسی ، یاقوت وغیره در آثار خود از این کتاب بهرها گرفته ومطالب بسیاری اخذ کرده اند ، پدر بزرگ او «خردادبه» براهنمائی برمکیان کیش نیاکان خود زرتشتی را بدرود گفته و بطمع ذخارف دنیائی ظاهراً قبول اسلام نمود ، وبلافاصله بکمك آل برمك وارد خدمات دولتی گردید، ونخستین شغل او بعنوان «صاحب البرید والخبر» در ناحیه ری وطبرستان والجبال بوده ، و بعداً نیز بحکومت بخشی ازخاك طبرستان منصوب شد ، ابن خرداد به در علوم موسیقی وسایر رشته های ادبی تألیفات بسیاری داشته ، ازجمله کتاب مهمی که درموضوع خود بی نظیر بوده درباره نژاد ایرانیان بزبان عربی بنام «انساب الفرس» تألیف کرده است ، که مانند بسیاری از آثار دیگرصنادید ایران دستخوش حوادث دوران گردیده ونابودشده است .

ابن خردادبه را باید بعنوان «پدر علم جغرافی ایرانی اسلامی» شناخت ، اوعمری طولانی داشت ودرحوالی سال ۳۰۰ هـ درگذشت .

وپس از او احمدبن عمربن رسته اصفهانی متوفی بسال ۲۸۲ هـ در وصف هراة گوید : « هراة شهربسیاربزرگی است ، گرداگرد آن شهرچهارصد دهکدهٔ بزرگ و کوچك وجود دارد، وهردهکده مشتمل بر ده‌تا بیست‌نفرسکنه میباشد ، وسیصد و بیست وچهارآسیاب دائردارد ، وناحیه بادغیس قریب سیصد دهکدهٔ آباد دارد »[۱]

ومعاصرابن رسته احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب المعروف بالیعقوبی المتوفی سنة ۲۸٤ دروصف هرات در آنعهد مینویسد : «وهراة من اکثر بلادخراسان عمارة واحسنه وجوه اهل ، افتتحها الاحنف بن قیس فی خلافة عثمان، واهلها اشراف من الفرس وشربها من العیون والاودیه وخراجها داخل فی خراج خراسان»[۲].

ودر کتاب مجهول‌المؤلّف «حدود العالم من‌المشرق‌الی‌المغرب» که درسال ۳۷۲ هجری بنام مولی امیرالمؤمنین ابوالحارث محمّد بن احمد نگارش یافته در وصف هرات میگوید : «هری شهری بزرگست وشهرستان وی سخت استوار است ، واو را قهندز است ، وربض‌ست، واندروی آبها روان است ، ومزکت جامع این شهرآباذان ترمزکتهاست بمردم ازهمه خراسان ، وبردامن کوه است ، وجای بسیار نعمتست. واندر وی اندکی تازیانند ، واورا روذیست بزرگ کی ازحدّ میان غور و کوزکنان روذ ، واندرنواحی وی‌بکارشوذ ، وازو کرباس وشیرخشت ودوشاب خیزد»[۳].

مقدسی صاحب احسن التقاسیم که‌آنرا درسال ۳۷۵ تألیف کرده است‌مینویسد:

---

۱ ـ : هراة مدینةعظیمة وحوالیها دور، وفی رساتیقها اربعمایة قریة کبار وصغار،وفیما بین هذه القری سبع واربعون‌دسکرة تشتمل کل‌دسکرة علی عشرة انفس الی‌عشرین نفسا ولها من الارحاء ثلثمایة واربع وعشرون ، وحدود باد غیس ... لها ثلثمایة قریه او نحو ذلك» .

(الاعلاق النفیسه) ـ ابن‌رسته ص۱۷۳ لیدن.

۲ ـ کتاب البلدان ـ یعقوبی - ص ٤۷-٤٦ .

۳ ـ حدود العالم من المشرق الی المغرب. ص۳۸ P. 38 چاپ عکسی لنینگراد

«هرات بوستان خراسان است، جمعیت زیادی دارد، عمارات آن بهم پیوسته است، مردمش زیرك وشوخ وشنگك ودارای ذوق ادبی میباشند، از هرات انواع شیرینی و پارچه های اعلا بکشورهای مختلفهٔ دیگر فرستاده میشود».[1]

وابن حوقل(که‌درحوالی سال ۳٤۰ هجری کتاب‌خودراتألیف نموده)مینویسد:

«هراة یکی از امهات بلادخراسان‌است، حصاری‌مستحکم‌دارد، قهندزوربض درداخل حصار واقع‌اند، مسجد جامع‌داخل ربض‌است، ودارالاماره درخارج حصاردرمحلی‌است که به «خراسان‌آباد» معروف‌است،وازشهر بفاصله قریب یك ثلث فرسنگك درغربی هراة براه پوشنگك واقع‌است، ومساحت شهرهرات مقدارنیم‌فرسنگك درنیم‌فرسنگك میشود، شهر هرات چهار دروازه دارد: دروازه شمالی که از آن بسوی بلخ میروند «باب سرای» نامیده میشود، دروازهٔ غربی که‌براه نیشابورمیرود «باب زیاد» نام‌دارد، ودروازهٔ جنوبی که براه سجستان میرود «باب فیروزآباد» میگویند، ودروازهٔ شرقی را که‌بسوی غور میرود «باب خشك»میخوانند،ودرهای دروازه هاتماماً ازچوب‌ساخته شده غیر از «باب‌سرای» که درهای‌آن آهنین است، ودر داخل شهر هرات وربض‌آن آبهای بسیاری جاری است، وقلعهٔ هرات نیزچهار دروازه دارد در مقابل هریك از دروازه های چهارگانه حصار یك دروازه دارد که بنام همان دروازه موسوم میباشد، و گرداگرد حصار شهر هرات دیواری از گل کشیده شده است که از یك قامت

---

۱ - « هراة: قصبة جلیلة هی بستان هذا الجانب، معدن الاعناب الجیده والفواکه‌النفیسة آهلة عامرة حسنة السواد مشتبکة العمارة، جلیلة القری، اهل ادب وبلاغة و ظرف ودرایة، من عندهم تحمل صنوف الحلاوات، و بزهم یحمل الی الاقالیم والاطراف، حصینة طیبة، لها مدینةعامرة وقهندز،وعلی‌ربضها حصن، وابواب‌الربض تقابل ابواب المدینة، وتوافقها فی‌الاسماء القدیمة: باب زیاد الی نیسابور، باب فیروز، باب‌سرای الی بلخ، باب خشك الی‌الغور، والجامع وسط المدینة، بین الاسواق عامر، ولهم قنطرةعجیبه...». (احسن التقاسیم الی‌معرفة الاقالیم ــ شمس الدین ابی عبدالله احمد بن‌ابی بکر الشامی المقدسی) ص۹ وص۳۰۷ وص ۲۹۸لیدن.

بلندتر است، ومیانه آن وحصار سی قدم فاصله است، ومسجدجامع دروسط شهرواقع است، ودر گرداگرد آن بازارها بنا شده است، زندان شهر درظهر قبله مسجد جامع واقع است، ودرخراسان وماوراء النهر وسجستان وجبال مسجدی پر جمعیت تر از مسجد جامع هرات یافته نمیشود، آنجا محلّ اجتماع فقهاء وقراء قرآن است. شهر هرات مرکز تجارت وانبار کالاهای خراسان وسیستان وفارس میباشد.

کوهستان در سمت راه بلخ تا هرات دو فرسنگ فاصله دارد، هیزم سوخت هرات ازبیابانی است که میانه هرات و اسفزار واقع است، کوهستان هراة نه برای احشام چراگاه و نه هیزم سوخت دارد، تنها استفادهٔ که از کوهستان هراة میشود سنگهائی است که برای آسیابها وبنای عمارات وفرش خانه‌ها بکار میرود. وبرفراز کوه هراة آتشکدهٔ بنا شده است که آنرا «سرشك» می‌نامند، واکنون دائر وآبادان وپرستشگاه یزدان میباشد.

وآبادان‌ترین دروازه های هراة «دروازه فیروزآباد» میباشد»[1]

اصطخری معاصرابن‌حوقل(۳۴۰_۳۳۰) مینویسد: «هراةبزرگترین‌شهرهای خراسان است، درتمام خراسان وماوراء النهر و مرو و سجستان و جبال شهری باین بزرگی یافت نمیشود، در هیچ مسجدی باندازهٔ مسجد جامع هراة اجتماع نمیشود، شهر هراة انبارکالاهای واردی دیگر نواحی ایران بخراسان است»[2]

یاقوت وضع شهر هراة را درسال ۶۰۷ هـ - که خود درآنشهر بوده - چنین توصیف کرده است: «هرات شهر بزرگی است، از اُمّهات بلاد خراسان، من‌درسال ۶۰۷ هـ که درخراسان بودم‌درآنجا هیچ‌شهری مهمتر، بزرگتر، زیبا تر،پاکیزه‌تر و پرجمعیت تر از هرات در خراسان ندیدم، باغها و آبهای جاری بسیار، و نعمت

---

۱ - صورة الارض - ابوالقاسم ابن حوقل النصیبی ص۴۳۹ - ۴۳۷ لیدن

۲ - المسالك والممالك - ابی اسحق ابراهیم بن محمد فارسی الاصطخری. ص ۲۰۴ -۲۰۳ لیدن.

فراوان دارد. شهرهرات مملو ازعلما ودانشمندان وتوانگران است»[۱].

وزکریابن محمدبن محمود القزوینی الشافعی کتاب جغرافی خود را در سال ۶۸۴ ه تالیف نموده دروصف هرات گوید: «هرات مدینة عظیمة من مدن خراسان، ماکان بخراسان مدینة اجل، ولااعمر، ولااحصن، ولا اکثرخیراً منها، بساتین کثیرة، ومیاه غزیره ... ومن‌عجائبها ارحیةمبنیةعلی‌الریح‌تدیرها الریح بنفسها کمایدیرها الماء، و یحمل منها الی سایر البلدان کل طریف سیما الاوانی الصفریة المطعمة بالفضة، و انواع الذبائح، والحواصل، ومن المأکول الزبیب القشمش»[۲].

جهانگرد معروف ابن بطوطه درقرن هشتم در خراسان بوده واز هرات دیدن کرده ومدتی درآنشهراقامت نموده میگوید:

«پس از آن بشهر هرات رسیدیم، و این شهر بزرگترین شهرهای مشهور خراسان‌است، درخراسان چهارشهربزرگ وپرجمعیت وجوددارد: بلخ، مروشاهجان، نیشابور وهرات، امااکنون مرو وبلخ ویران شده‌اند ولی هرات ونیشابورهم‌اکنون آبادان وپرجمعیت میباشند»[۳].

حمدالله مستوفی درکتاب خود «نزهة القلوب» که آنرا در حوالی سال ۷۳۰ تألیف کرده است دروصف هرات گوید:

«درعهد فرمانروائی ملکان غور در شهر هرات دوازده هزار دکان، ششهزار

۱ـ «هراة: بالفتح‌مدینة عظیمة مشهورة من امهات مدن خراسان، لم ار بخراسان عند کونی بها فی سنة ۶۰۷ مدینه اجل، ولا اعظم، ولا افخم، ولا احسن، ولا اکثر اهلاً منها، فیها بساتین کثیرة، ومیاه غزیره، وخیرات کثیره، محشوة بالعلماء، ومملوة باهل الفضل والثراء، و قد اصابها عین الزمان، و نکبتها طوارق الحدثان، وجائها الکفار من التترفخربوها حتی ادخلوها فی‌خبرکان، فاناالله وانا الیه راجعون، و ذلك فی‌سنة ۶۱۸ ه».

(معجم البلدان) ـ یاقوت. ص ۶۵۹ ـ ص ۶۵۸، ج/۴ ـ لیپزیك،

۲ـ آثار البلاد و اخبار العباد ـ قزوینی، ورق ۲۴۱ ـ ۲۴۰ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك.

۳ـ رحله ابن بطوطه ـ مصر.

حمام، کاروانسرای و طاحونه، و سیصد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و آتش خانه (آتشکده) وچهارصدوچهل وچهارهزارخانه موجود بوده است»[1]

هرات درعهد سلاطین گورگانی بخصوص میرزا شاهرخ وسلطان حسین‌میرزا بایقرا بزرگی وآبادی‌آن چندین‌برابرایام سلطنت‌ملوک‌غور وسلاله‌آل کرت گردیده وباوج عظمت وجلال خود رسیده است.

حافظ ابرو[2]نویسندهٔ فاضل ومشهور دربارهرات درعهد میرزا شاهرخ در کتاب جغرافی خود که آنرا درآغازسدهٔ نهم تألیف نموده است اوضاع واوصاف هرات را به تفصیل نگاشته ازجمله گوید:

«در خراسان هری بهشت برین
شد بعهد معین دولت و دین
شاهرخ پادشاه هفت اقلیم
خلد الله ملکه آمین

۱ـ نزهة القلوب ـ حمدالله مستوفی ص ۱۵۱ لیدن.

۲ـ غیاث‌الدین اورا: «مولانا نورالدین‌لطف‌الله المشتهر بحافظ ابرو» نوشته، وولادت اورا درشهر هرات دانسته است.

فصیحی خوافی ولادت اورا درخواف نوشته درحوادث سال ۸۳۳ ه گوید: «وفات مولانااعظم شهاب‌الدین عبدالله خوافی المعروف بحافظ ابرو، جامع (مجمع‌التواریخ السلطانی) فی یوم الاحد ثالث شوال بموضع (سرچم) بوقت معاودت حضرت اعلی خاقانی ازآذربایجان، مدفوناً بزنجان قرب مزارشیخ ربانی‌اخی ابوالفرج‌الزنجانی». مجمل فصیحی خوافی ـ

اما وجه تسمیهٔ او بحافظ ابرو گویا ازین‌جهت بوده که اواصلاً ازمردم «ابرشهر» ـ نام اصلی نیشابور ـ بوده. والنسبه الیه ابرو علی غیر قیاس ـ یاحافظ آندیار بوده یعنی حافظ کلام‌الله. یا ازمردم قصبهٔ «ابرو» بوده از بلاد مکران، ونیزشاید ازحفاظ آنشهر بوده. و این قبیل نسبت بدون یاء در آنزمان معمول بوده است، چنانکه: خواجه مجدالدین خواف، شمس‌الدین اسفزار: یعنی خوافی و اسفزاری وحافظ‌ابرو یعنی: ابروی.

شوارع بازارها درقدیم الایام تمام پوشیده نبود ، وازاثارت غبار وتراکم اقطار متسوقه واهل معاملات درزحمت بودند ، فرمان فرمود تا بنیاد بازارها به گچ و آجر برآورده طاقهای عالی بستند ، و سربازار ها فراهم آوردند ، وهرجائی فرجهٔ از بهر روشنائی باز گذاشت ، پس تصفیف دکاکین آن نزهتگاه در دیدهٔ نظار گیان مشتمل برصفهای والاوحجرهای بالابازاری درچشم جهان‌نگاری‌ودرچمن‌روز گارساری،وضع چهارسوی اومرتب ، ومربعی متساوی الاضلاع واقع‌برمرکزدایرهٔ خیرالبقاع ، و از چهاردروازه‌چهارراست‌بازاربدان‌محل‌میرسد چنانچه‌درصورهٔ شهر کشیده آمده‌است .[۱]

بیت :

مانند چهار سویش در چارسوی عـالم

نه‌دیده دیده هر گزنه گوش کس شنیده

وبرطرف شمال شهرتحت قلعه مدرسه وخانقاه بنا فرمود در برابر یك دیگر مسافت مابین صحن سرای بزرگ و صفهٔ عالی دو منار برابر یکدیگر دو طرف در درآمد ، چنانکه مهندسان ومقدران بنی‌آدم اجماع و اتفاق دارند برآنکه کشیده‌تر بقد وتمامتر بمد وباریکتر‌بعمل ومحکمتر‌بتفصیل واجمال برروی زمین ازآن بنائی نکرده‌اند ، ازپای تابسرسنگ مرمر.. یکی را استاد قوام الدین که درصنعت طیانی واحد ماله ثانی است ، و دیگریرا حافظ کلام الله خواجه علی حافظ التبریزی غایت استادی ونهایت‌پیشه کاری ازلطف‌استدارت وحسن‌استقامت درابداع‌واحداث‌آنشکل بدیع‌وقدرشیق‌حقایق‌خورد کاری وچابك‌دستی بتقدیم‌رسانیده‌اند، وهیچ دقیقه ازدقایق صنعت فرو نگذاشته ، وامروز درعرصهٔ بسیط زمین درس وفتوی را موضعی بنزاهت وموقعی بطراوت آن نشان نمی‌دهند . ضیاع و عقار فراوان برآن وقف کرده‌اند .

ودرچهارصفهٔ مدرسه چهاردانشمند معتبر‌بنشرعلم وافاده، وطلبه مستعدبکسب فضایل واستفاده مشغول ، ودرخانقاه حفاظ بقراءت کلام‌الله مداومت نموده ، درویشان وفقرا شبانه روزی ازسفرهٔ آن محظوظ .

۱ــ متأسفانه نقشه شهر هرات که حافظ ابـرو بـدان رجوع داده و همچنین کلیه نقشه‌هـا وخریطه‌های جغرافیائی ازنسخه مخطوطه جغرافی حافظ ابروموجود در کتابخانه ملی ملك محذوف است .

قبة‌الاسلام‌هرات بواسطه تمدن وتوطن‌حضرت سلطنت شعاری مستقرسلاطین ، ومطلع خورشید ارباب یقین ، و قبله احرار وابرار، وکعبه اشراف واخیار، ومرکز اهل‌بروتقوی، ومامن زهاد وعباد ، ومسکن اقطاب واوتاد گشته.

دردولت این پادشاه که بامتداد ایام مقرون باد کار شهرهرات رونق و نظامی هرچه تمامتریافت ، برموجب : **الناس علی‌دین ملوکهم** ، اهالی‌آن‌ازوضیع وشریف هرکس بقدر مرتبهٔ خود در عمارت کوشیدند ، ارکان دولت و اعیان حضرت ببنای دور وقصوروعمارت کاخ‌وباغ، وتشیید طاق‌ورواق‌مشغول گشتند ، منتزهات‌ومتفرجات که فرادیس عدن ازرشك‌آن در تشویرخوردن گیرد (؟) پرداخته شد ،

بیت :

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها خـوشتر کدام
گر جـواب راست خواهی داد او را گو هـری
این‌جهان‌چون‌بحردان دروی‌خراسان چون‌صدف
در میـان آن صدف شهر هـری چـون گوهری

شعر:

هراة اردت مقامی بها
لشتی فضائلها الباهـره
نسیم الشمال و اعنابها
و اعین غزلانها الساحره

باد شمال مخصوص هری است ، در اول فصل تابستان بوقتی که باد مرغوب ومطلوب‌باشد البته وزیدن گیرد . وازطرف شمال‌باشد ، چنانکه باد گیرهای عمارات ازین یکطرف بیش نمیگشایند ، ومیوه‌های خوب ازهمه نوعی باشد بتخصیص انگور میتواند بود که صدنوع انگورباشد که هریکی را نامی علیحده است .

واین شهررا پنج دروازه است ودروازهٔ که برغربی شهر است ازطرف قبله آن درب را «درب عراق» خوانند ، و آنکه برشرقی شهر است «درب خوش» خوانند ،

و آنکه برجانب جنوب است و براه سجستان و هندوستان از آن طرف روند «درب فیروزآباد» گویند . وبردیوار شمالی دُه دروازه است :

یکی که تردد مردم برآن زیاده است آنرا : «درب میدان» و «درب برامان» و «درب ملك» نیزخوانند ، ویکی دیگربرشرقی این دروازه قریب بگوشهٔ شهر است آنرا «درب قپچاق» خوانند وبغیر از این درب چهار دردیگر ازهر کدام که درآیند متصل بازارباشد تامیان شهر که چهارسواست، وبرهردروازه‌چندین دربزرگ آهنین نشانده ، مابین‌دروب‌مسافتی‌بطریق‌اشتر گردن‌بریکدیگر گشته ، وبرروی‌خندق‌پل بسته.عرض دیوار شهر در قدیم که‌بنیاد نهاده‌اندشصت گزبوده‌سی گزمرتفع گردانیده بعدازآن فصیل و مقابله از خاکریز جدا کرده هردیواری‌دو هزار گز و کسری‌است و دور و بیرون خندق فرسنگی گیرند، ومابین دروازه تا گوشهٔ شهر برروی دیوار برجها نهاده‌اند، وچهاربرج بزرگ برچهار ارکان دارد و برجی که بردیوار شرقی است آنکه بجانب شمال است « برج علی اسد » گویند و آنکه برطرف جنوبست « برج حریق » و دو برج که بردیوار غربیست آنکه بجانب شمال است « برج خاکستری » خوانند و آنکه بجانب جنوبست « برج شمعانیان » گویند ، و بردیوار شمالی آنشهر قلعهٔ علیحده که ملك فخرالدین در زمان پادشاه عادل غازان خان آنرا ازخشت خام برروی خاك برآورده بود و بمرور زمان مدروس و مطموس گشته حضرت سلطنت شعاری درشهورسنه عشروثمانمایه ببنای حصن‌حصین رسین، وتسدید اساس قلعه منیع رفیع که در استواری باسد سکندر دعوی برابری بی تصلف برتری نماید اشاره فرمود ، و درهمان موضع ازسنگ و آجرقلعهٔ بنیاد نهاد بتکلف هرچه تمامتر ، در مابین دوسال باتمام رسید ، یکدر قلعه در اندرون شهر و یکدر دیگر دربیرون .

مؤلف را قطعه‌ایست درصفت عمارت وتاریخ‌آن، ومدح حضرت سلطنت شعاری و فرزندان خلدالله تعالی ملکه، که بعضی ازآن ابیات بر کتابه قلعه بکاشی نوشته شده است :

بیت :

زاولاد تیمور خان صحن گیتی
نخواهد تهی گشت تاروزمحشر
ازآن‌اصل طاهر چنین‌فرع‌زاید
که آید ز پشت غضنفر غضنفر
بجز در نبینند از موضع در
بجز زر نیابند از معدن زر
شهنشاه اسلام شهرخ بهادر
که ازعدل او گشت گیتی منور
زحشمت‌چوفوج‌نجومش‌عساکر
زرفعت براوج سپهرش معسکر
جهان‌قطره وهمتش بحرزاخر
فلك ذره و خاطرش شمس انور
باولاد او باد عالم مزین
باحفاد او باد گیتی معطر
شهنشاه الغ‌بیك‌وسلطان‌براهیم
که هستند شایستهٔ تخت‌وافسر
یکی رانشاندست‌درتخت توران
دگر کرده‌ازبهرش‌ایران‌مسخر
شده روشن از هردوچشم زمانه
یکی‌شمس‌ملك‌ودگرماه کشور
چهان پادشه بایسنقر که‌قدرش
برفعت‌زاوج سپهرست برتر

بچهر منوچهر وفر فریدون
بتایید جمشید و رسم سکندر
کمین چاکر بزم او گشت خسرو
کمین خادم خلق او هست عنبر
رخ زر زدستش شود زرد در کان
ز طبعش بجوشد دل بحر در بر
ندارد همی ابر با دست او پا
اگر خود کند سر بگردون اخضر
دگر سورغتمش خردمند عاقل
که در جنب او هست عالم محقر
دگر شاهزاده چوجوکی محمد
که شد آیت حق بدیشان مشهر
همه ملك را مستحق اند ولایق
همه تاج را مستعداند ودر خور
بدین پنج صفدر که اندر معالی
چو ایشان نیاورد ایام دیگر
تفاخر نماینده دین الهی
تظاهر فزاینده شرع پیمبر
کسی را که اولاد ازین گونه باشد
بود ملك در خاندانش مقرر
بماناد شه شاهرخ تا قیامت
بر احباب میمون بر اعدا مظفر
بود ملك دنیا بدولت مسلم
شود جاه عقبی بطاعت میسر

نهادند بنیاد این حصن عالی
بمیمون زمان و بفرخنده اختر
ربیع دویم[1] «ضاد» با «حج» ز هجرت
که رفته ز بطحا به یثرب پیمبر
ز[2] «تاریخ» اگر بفکنی چارصد را
شود سال او هم ز «تاریخ» اظهر
بوضعی نهادند اول هری را
که شد پنج دروازه دروی مقرر
همان پنج در پنج برج حصارش
ببین و بدان جمله درضرب بشمر
دلیل ثبات بنایش بدانی
اگر خورده دانی درین نیك بنگر
زیاده شود لیك فانی نگردد
که دایر بود این عدد تا بمحشر
مهندس نهاده درون و برونش
قصوری مقرنس بروجی مدور
بمعماریش فخر آورده انجم
بسر کاریش جاه افزوده لشکر
زروی لطافت چو ایوان کسری
ز راه حصانت چو سد سکندر
بنای کمالش چو ایوان کیوان
بزلزال دوران نگردد مبتر

۱ـ ضاد باحج : ض (= ۸۰۰) + حج ۸ + ۳ = ۱۱
جمع : ۸۱۱
۲ـ تاریخ : ۱۲۱۱ − ۴۰۰ = ۸۱۱

ورا از حوادث زیان نیست آری

حوادث فلك رانباشد زیانگر

سراپای‌اوجمله زیب‌است وزینت

زوایای او جمله‌زراست و گوهر

نهادش‌چوجان‌است درجسم‌ارکان

سوادش‌چونوراست درچشم‌اختر

اما توابع ونواحی‌هرات بلوکات‌است وولایات،آنچه درجلگاه هراتست ومتصل شهر آنرابلوکات خوانند، مابین‌هراترودوفوشنج که پانزده‌فرسنگ باشد درطول‌وپنج فرسخ درعرض تخمیناً، وطول آنجلگاه ازمشرق‌بمغرب‌است ، وبلوکات‌هم‌برجانب‌شمال است‌وهم‌برجانب‌جنوب‌ازرود ، ورود‌درمیان‌جلگاه‌است، وازدوطرف‌جویها برداشته‌اند، وقری ومزارع‌بر آن معمور گردانیده ، هرجوبیاری را بلوکی خوانند ، واین‌رود را خاصیتی است که چندانکه‌آب آنرا به‌بندندو آب‌بجویهاروان گردانند اگرچندموضع خشك کنندچون اندك مسافتی قطع کنند بازآب بسیار در رود روان باشد ، دیگردر آنجا سنگ‌ریزه‌های منقش‌بیابند مثل‌سنگ‌ریزه‌های زاینده‌رود اصفهان ».

(جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۵ـ۱۶۷ نسخه مخطوطه کتابخانه‌ملی ملك)

ودرعهدسلاطین گورگانی بخصوص میرزاشاهرخ بزرگی وآبادانی شهرهرات چندین برابرایام سلطنت سلاله کرت گردیده . ودرزمان سلطنت حسین میرزابایقرا این شهرباوج عظمت و جلال خود رسیده بوده است ، چه درین دوران طلائی هرات لقب «دارالسلطنه» یافته وپای‌تخت شاهنشاهی گورگانیان درایران بزرگ گردیده ، وممالك : ترکستان ، مغولستان، هندوستان‌وعربستان‌جزء قلمروآن‌امپرطوری‌وسیع بود ، و شهرزیبا وباعظمت هرات مانند آفتاب تابانی در وسط آن امپراطوری عظیم می‌درخشیده است .

ابنیهٔ رفیعه ، قصورعظیمه وباغهای‌بانزهت‌وصفاوکاخهای باشکوه که پادشاهان کرت وسلاطین گورگانی‌درین‌شهر بنیاد کردند، ودربارخوددرادرکمال‌هیمنه‌وشکوه

آراسته بودند مانند: کاخ دلگشا، کاخ جهان آرای، باغ سفید، باغ زاغان، موضوع سخنوری وقصائد واشعار بسیار نغز ودلکش شعرا وسخن سرایان بوده است.

اسفزاری دروصف هرات وعظمت وآبادانی آن گوید: «دراندرون شهر بند چهار بازار است وازهر دروازه تا به چهارسو یك بازار است که بنام همان دروازه منسوب است... وازبیرون هر دروازه نیز بازاری است که تا انتهای سواد شهر میباشد که قریب یك فرسنگ است... ودروقت تحریر مؤلف بعضی از تلامذه را فرستاد که تقدیر وتخمین وتحقیق و تعیین دور شهر بند وبروج واقطار آن نمایند، چنین تقریر کردند که: بروج صدوچهل ونه است، ودور شهر بند هفت هزار وسیصد قدم، و قطر شهر ازدرب ملك تا فیروزآباد و ازدرب خوش تادرب عراق هزار ونهصد دوهزار ونهصد قدم پیموده اند»

« وحالا وسعت شهر بمراتب ازآنچه درزمان ملك معزالدین کرت بوده زیاده باشد، چرا که درعرض ازدرهٔ دوبرادران تا پل مالان که دوفرسنگ مساحت دارد تاسیس بقاع وترصیص عمارات وارباع است، بلکه ازدرهٔ مذکوره تا کوه اسکله و گلرخان که چهارفرسخ وازاوبه تا کوسویه که سی فرسخ است عمارات وباغات وقری وبلوکات هرات است که بیکدیگر اتصال دارد»

« امادر روزگار این پادشاه عالیمقدار از اشاعت معدلت، و احداث عمارات و ازدحام خلایق، والتیام مرافق، وسعت مداخل، ونزهت منازل... بمرتبه رسید که طیار اندیشه را در مضمار تعریف وسمند فکرت را درمیدان توصیف اومجال طیران وقوت جولان محال می نماید، و ازغلبه مردم مرور دراسواق وشوارع آن متعسر، ودر بیشتر اوقات ازترصیص مناکب وتعریك مراکب دخول وخروج ازدرب او متعذر، ازانواع طرایف که دراطراف اقالیم عالم حاصل میشود آنچه خواهند وچندانکه خواهند بی تردد دروی مهیا ... سبحان الله زهی خطهٔ که هرسال قریب به بیست هزار برده ازترکستان و هندوستان وغیرهما بدین مدینهٔ دین پناه می آورند وهمه ببهاء تمام فروخته میشود که نه قیمت برده ارزان میشود ونه نرخ نان گران، واگر لشکری دویست وسیصد هزار مردم دروی درآیند وبیرون روند نه زیادتی پیدا ونه نقصان.. زبان بیان و اصفان

اصقاع وارباع گیتی درشرح جمعیت وجامعیت آن ابکم...»[1]

محمدخاوندشاه صاحب «روضة الصفا» در وصف هرات ، شمیران و بـاد غیس گوید : « اول قلعهٔ که در خراسان ساختند و پرداختند قلعهٔ شمیران است ، دختر ضحاك اول قصبهٔ اورا بنانهاد ، وآنگاه درعمارت هرات شروع نمود ، ویکی ازفرزندان سیاوش ولایت بادغیس را معمور گردانید ، وآن عرصه ایست دلگشا ، وبغایت طویل وعریض ، مشتمل برمزارع ومراتع بسیار، ومحتوی برجداول وانهار بیشمار :

در جهان کس ندیده بود چنان
منزل دلفروز جان افزای
عرصهٔ فرخش جهان افروز
ساحت فرخش جهان آرای

وطالع شهرهرات برج ثوراست ، وصاحبش زهره بمریخ ناظراست، مردم این شهرعشرت دوست ودلیروجنگجوی ومردانه باشند ، وچون برج دوم که آنرا بیت ـ المال خوانند جوز است از مثلثه مال در دست ساکنان انجا قرارنگیرد ، واهالی این خطه شریفه غریب نواز ، مهمان دوست ، وبامروت باشند . واین مسکن میمون مسکن زهاد وعباد واتقیا وصلحا، ومامن اصحاب حاجات ، ومرجع غرباوفقراباشد».[2]

خیابان هرات یا «گوی خدایگان»

«وازمواضع میمون که بلطافت آب وهوای آن در ربع مسکون موضعی نیست خیابان هرات است،وبی شائبهٔ تکلف مضمون: **روضة من ریاض**،درشأن آن آیتی،وفحوای منقولهٔ : **روضة الماء نهرها سلسال** ، در اوصاف بساتین اواست روایتی .

ومزارات اکابر ومشایخ علماوصلحا درآن موضع متبرك بسیاراست ، وحظایر وبقاع دریمین ویسارآن بیشمار ، درزمان جاهلیت نیزاین مقام میمون قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خاص وعام بوده ، واکابرواصاغر ومقیم ومسافربدین منزل شریف تبرك

۱ ـ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات بخش یکم ـ ص ۲۳ ـ ۲۲ .
۲ ـ خاتمه روضة الصفا ، مخطوطه کتابخانه ملی ملك

و تیمن مـی جسته‌اند ، چنانکه حالا عید گاه و مصلی خلایقست ، درآن زمان آنرا «کوی خدایگان» میگفته‌اند . و از جمله معظم مزارات خیابان مزار فایض الانوار کامل‌مدقق، فاضل محقق، امام‌الجن‌والانس، الواصل‌الی ریاض القدس، شیخ فخرالملة والدین رازی‌است، که درعلوم معقول ومنقول گوی تقدم درفضیلت ازجمیع متأخرین ربوده است » . [1]

هرات زیبا و خوش‌آب وهوا

عبدالرزاق سمرقندی زیبائـی وخوشی آب وهوای هرات را با لحنی دلکش و بیانی شیوا توصیف کرده‌میگوید : «دارالسلطنه هرات بلدهٔ است دلگشاتر ازبوستان ارم، وخطهٔ جان فزاتراز گلستانهای عالم ، سوادی چون گیسوی ماهرویان دلاویز، ومعمورهٔ چون چهره خوب رویان‌طرب‌انگیز، خواص دم عیسی دراو» . درنامه‌مینوی اوستا هرات به « پراز سبزه و بسیار رود خانه » توصیف شده است . سید اسمعیل ـ جرجانی پزشك نامی ایران درسدهٔ ششم دروصف هرات گفته است :

«لوجمع تراب‌اصفهان،وماء خوارزم وشمال هراتفی‌بقعة‌قل ان یموت فیهااحد» .

نظامی عروضی سمرقندی ناحیه بادغیس وهری را درضمن داستان اقامت چهار ساله نصربن احمد سامانی درآن خطه توصیف کرده گوید :

«نصربن احمد که‌واسطه‌عقدآل سامان بوده، واوج دولت‌آن خاندان ایام ملك او بود، و اسباب تمتع وعلل ترفع در غایت ساختگی بود ، خزائن‌آراسته ، و لشکر جرار ، وبندگان فرمان بردار ، زمستان بدارالملك بخارا مقام کردی ، و تابستان بسمرقند رفتی یا بشهری دیگراز شهرهای خراسان ، مگریکسال نوبت‌هری‌بود ، بفصل‌بهار بباد غیس بود ، که باد غیس خرم ترین چرا خوارهای خراسان است ، قریب هزارناوهست پرآب وعلف ، که هریکی لشکری را تمام باشد ، چون ستوران

---

۱ ـ روضات الجنات ـ اسفزاری . خاتمه روضة‌الصفا. محمدخاوندشاه .

بهار نیکو بخوردند، وبتن وتوش خویش بازرسیدند، وشایسته میدان وحرب شدند، نصر بن احمد روی بهری نهاد، وبدر شهر بمرغ سپید فرود آمد، ولشکر گاه بزد، و بهار گاه بود، و شمال روان شد، ومیوه های مالن و کروخ در رسید که امثال آن در بسیار جایها بدست نشود، وا گرشود بدان ارزانی نباشد، انجا لشکر بر آسود، وهوا خوش بود، وباد سرد، ونان فراخ، ومیوه‌ها بسیار، ومشمومات فراوان، ولشکری از بهار وتابستان برخورداری تمام یافتند ازعمرخویش، وچون مهرگان در آمد وعصیر در رسید، وشاه اسفرم و حماحم واقحوان دردم شد انصاف ازنعیم جوانی بستدند، ودادازعنفوان شباب بدادند، مهرگان دیردر کشید، وسرما قوت نکرد، وانگوردر غایت شیرینی رسید، ودرسواد هری صدوبیست لون انگور یافته‌شود هریك از دیگری لطیف‌تر ولذیذتر، وازآن دو نوع است که درهیچ ناحیت ربع مسکون یافته نشود یکی پرنیان ودوم کلنجری تنك پوست، خرد تکس، بسیار آب، گوئی که درواجزاء ارضی نیست، از کلنجری خوشهٔ پنج من وهردانه‌پنج‌درمسنگ بیاید، سیاه‌چون‌قیر، وشیرین چون شکر، وازش بسیار بتوان خورد بسبب مائیتی که دروست، وانواع میوه‌های دیگر همه خیار.

چون امیر نصربن احمد مهرگان وثمرات او بدیدعظیمش خوش آمد، نرگس رسیدن گرفت، کشمش بیفکندند درمالن و منقی بر گرفتند، وآونگ ببستند و گنجینها پر کردند، امیر باان لشکر بدان دوپاره دیه در آمد که اوراغوره ودروازخوانند، سراهائی دیدند هریکی چون بهشت اعلی، وهریکی را باغی وبستانی درپیش برمهب شمال نهاده، زمستان انجا مقام کردند، واز جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند، وازجانب مازندرآن ترنج رسیدن گرفت، زمستانی گذاشتند در غایت خوشی، چون بهار درآمد اسبان ببادغیس فرستادند، ولشکر گاه بمالن بمیان دوجوی[1] بردند، وچون تابستان درآمد میوه‌ها دررسید، امیر نصربن احمد گفت تابستان کجارویم که از این خوشتر مقامگاه نباشد، مهرگان برویم، و چون مهرگان درآمد گفت مهرگان هری بخوریم

۱ ـ «میان دوجوی عزالدین» از قراء بلوك «کمیران» از توابع هرات.

وبرویم ، همچنین فصلی بفصلی همی انداخت تا چهار سال برین برآمد، زیرا که صمیم دولت سامانیان بود،وجهان آباد، وملك بی‌خصم، ولشکر فرمان‌بردار، وروزگار مساعد، وبخت موافق، بااین همه ملول گشتند،آرزوی خانمان برخاست، پادشاه راسا کن دیدند، **هوای هری درسر اووعشق هری دردل او** ، دراثناءِ سخن هری را به بهشت عدن مانند کردی، بلکه بر بهشت ترجیح نهادی ، واز بهار چین زیادت آوردی ، دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز انجا باشد .

پس سران لشکر و مهتران ملك بنزدیك استادا بوعبداله الرودکی رفتند ، و از ندماء پادشاه هیچکس محتشم تر ومقبول القول تر ازو نبود، گفتند پنجهزار دینار ترا خدمت کنیم اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین خاك حرکت کند که دلهای ما آرزوی فرزند همی برد ، وجان ما ازاشتیاق بخارا همی برآید ، رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود ، ومزاج او بشناخته ، دانست که بنثر با او در نگیرد روی به نظم آورد وقصیدهٔ بگفت ، وبوقتی که امیر صبوح کرده بود درآمد وبجای خویش بنشست ، و چون مطربان فرو داشتند او چنگ بر گرفت ودر پردهٔ عشاق این قصیده آغاز کرد :

بوی جوی مولیان آید همی
بوی یار مهربان آید همی

پس فروترشود و گوید :

ریگ آموی و درشتی راه او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی
میرزی تو شادمان آید همی

میر ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان آید همی

میر سرو است بخارا بوستان

سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیرچنان منفعل گشت که ازتخت فرودآمد، وبی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد وروی به بخارا نهاد ، چنانکه رامین وموزه تادو فرسنگ درپی امیربردند به بروته انجا درپای کرد ، وعنان تا بخارا هیچ جای باز نگرفت ، ورودکی آن پنجهزار دینار مضاعف ازلشکر بستد» . ۱

۱ ـ مجمع النوادر : چهار مقاله ـ برلین

مدرسه و دارالعلم هرات

پادشاهان وفرمانروایان آل کرت و گورگانیان که بر تخت هرات جلوس نمودند در نشر علم و دانش و ترویج کالای ادب و تشویق علما واهل فضل و ادب، شعراء و نویسندگان و هنرمندان کوشش بسیار وسعی بلیغ مبذول داشته‌اند. و سیم وزر وجواهرات سلطنتی ومبالغ هنگفتی از وجوه خزانه‌های خود را در راه ترویج علم و ادب وتشویق و تربیت علما و ادبا بمصرف میرسانیده‌اند، و درنتیجه درقرون ۹ ـ ۸ شهر باعظمت دارالسلطنه هرات بصورت دارالعلم ودانشگاه بزرگی بدر آمده، واز اطراف واکناف جهان آنعصر دانشجویان وطلاب کمالات صوری ومعنوی بدان کانون فرهنگ وادب روی آورده، ودرهر گوشه‌وهر ناحیهٔ آن‌شهر گنبدهای عظیم مدارس، خانقاها سربآسمان برافراشته ودرزیر آنها حلقات درس ومجالس ادب و بحث و مناظره برپا ودائر بوده‌است، وهزاران آثار بدیعه هنری و کتب ورسائل علمی وادبی ازآن دارالعلم بزرگ بظهور پیوسته‌است.

حوزهٔ علمیه‌هرات ومرکزیت ادبی وفرهنگی و سازمانها و بنگاههای علمی و ادبی آنشهر از زمان حکومت دودمان کرت پیوسته روبتوسعه وترقی‌وپیشرفت‌بوده، ودرعهدملوک گورگانیان وبخصوص در زمان سلطنت حسین میرزا بایقرا باوج ترقی وتعالی وعظمت رسیده بود، اغلب پادشاهان کرت و گورگانیان خود از زمرهٔ علما، عرفا، شعرا، ادبا، وهنرمندان بوده، وبعلم‌وادب دوستی‌موصوف‌بوده‌اند، چنانکه میرزا شاهرخ واخلاف او میرزا بایسنغر وحسین میرزا بایقرا وحتی وزرا، امرا، وصدوراین خاندان امثال میرعلیشیرنوائی امیر شیخوم سهیلی و غیره همگی از طبقه علما، دانشمندان واهل فضل وادب‌بوده‌اند.

میرزا بایسنقر شاهزاده فاضل، ادیب، هنرمند، هنرپرور و ازخطاطان زبردست وخوشنویسان ارجمند ونامی بود، مسکن ومحل اقامت او درشهرهرات کاخ «باغ سفید» مجمع دانشمندان و افاضل شعراء، نویسندگان، خطاطان، تذهیب کاران، نقاشان وموسیقی‌دانان نامدار بوده، وآثار بدیعهٔ ادبی وهنری بسیاری ازمدرسهٔ ادبی وهنرستان باغ سفید برجای مانده است،

حافظ ابرو درباره ادب‌دوستی ودانش گستری وهنرپروری میرزا شاهرخ وعلاقه او بعلم ودانش وادب واوقاتی را که آن پادشاه بزرگ باوجود مهام سلطنت صرف درس وبحث ومطالعه و مباحثه وتحقیق درعلوم معقول ومنقول میکرده است شرح مبسوطی در کتاب تاریخ بزرگ خود موسوم به: «زبدة التواریخ بایسنقری» نوشته ازجمله گوید: «بعد از اندك قیلوله ادای صلوة ظهر کرده بمطالعه کتب تواریخ و اخبار و نکات طریقت وحقیقت و معرفت قوانین شریعت بحث کنند..

بعد از آن درهر شب یك عشر از کلام‌الله بر ترتیب با چند تفسیر عربی وفارسی مطالعه نمایند، ومباحث ونکات ودقایق که درتفاسیر گفته باشند بتمام وکمال معلوم گردانیده کتب فقه درمیان آورند، چون وقایه، وهدایه، وصلوة مسعودی و غیره، ویك فصل مطول بهرجا که رسیده باشند بحث کرده تحقیق آن مسائل نمایند، و پس از آن از طب و نجوم ولغت وغیره ازهریك چند مسئله معلوم فرمایند، بعدازاین جمله یك جزو از کلام‌الله بر ترتیب تلاوت کنند.

ومواظبت برین طریقه بحدیست که حالا مدت سی سال است بل زیادت که یك شب یکی ازین وظایف درحضروسفر وتابستان و زمستان تعطیل نشده است.

ودرایام دولت او (میرزا شاهرخ) مدارس هرات بفحول علما وافاضل ودانشمندان مشحون گشته، وعلم وادب وهنر رواج بسیار یافت» [1]

پادشاهان وفرمانروایان آل کرت ودودمان گورگانیان بزرگ ترین: مدارس،

---

۱ ـ زبدة التواریخ بایسنقری ـ (= ربع چهارم از « مجمع التواریخ السلطانی » حافظ ابرو نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك

لنگرها ، خانقاهها ، مساجد، دارالسیاده ، دارالشفا ، و کتابخانه‌هارادرین‌شهر بوجود آورده بودند ، وهزاران دانشمندان علما ، سخنوران ،شعرا ، نویسند گان ، هنرمندان نقاشان ، تذهیب کاران ، خطاطان وموسیقی‌دانان ماهروزبردست در گردا گردتخت هرات‌درآنشهرزیبا وبا عظمت مانند ستار گان درخشانی نورافشانی میکرده‌اند .

از جمله مدارس مشهوره هرات درین عهد:

مدرسه غیاثیه ـ که‌آنرا ملك غیاث الدین کرت درسال ۷۲۰ بنا کرده‌است.

» سلطانی ،

» بدیعیه

» اخلاصیه ،

» جمالیه ،

» خواجه ملك زر گر ،

» سلطان‌حسین میرزا بایقرا ،

» خواجه کمال‌الدین گیرنگی،

» سرمزارخواجه محمد مرغزی ،

» خواجه اسمعیل حصاری ،

» خواجه‌آفرین ،

» خواجه امیرمحمود ،

» محلهٔ‌طفلکان ،

» سرپل فیروزآباد ،

» نظامیه ـ ازآثارخواجه‌نظام‌الملك طوسی که سلطان حسین‌میرزابایقرا عمارت آنرا تجدید بنا نمود .

مدرسه فصیحیه ،

» خواجه جلال‌الدین ،

» پل‌بند ،

مدرسه وخانقاه سلطان شاهرخ میرزا ،

این مدرسه و خانقاه را سلطان شاهرخ میرزا درشهر هرات درمحل موسوم به « تحت‌القلعه » بنیاد کرد ، و بناء آن از سنگ‌مرمر بوده، و مناره های خانقاه بازر ولاجورد زینت یافته بود ، درین مدرسه و خانقاه کتابخانه بزرگی مشتمل برانواع نفایس کتب و رسائل فقه واصول ، حکمت وآداب و غیره ایجاد گردیده، وچهارتن از دانشمندان و استادان نامدار دارالعلم هرات در چهارصفهٔ آن بافاده و تدریس اشتغال داشته، و گروه‌انبوهی‌ازدانشجویان وطلاب علوم معقول ومنقول وپویندگان‌وسالکان طریق حقیقت و عرفان دراین کانون علم وادب و معارف ملکوتی با کتساب فضائل صوری ومعنوی مشغول بوده‌اند . وموقوفات بسیاری براین دوبقعهٔ شریفه وقف کرده بوده‌است .

از جمله مدرسین مشهور این مدرسه در سال ۸۱۳ هـ . مولانا جلال‌الدین‌اوبهی، مولانا جلال‌الدین یوسف حلاج ، نظام الدین عبدالرحیم، و مولانا خواجه ناصرالدین لطف‌الله میباشند .

و منصب شیخی خانقاه مذکور بشیخ الاسلام خواجه علاءالدین علی‌چشتی وپس ازاودرخاندان او واگذار بوده است ،

این‌کانون دانش‌وپرورش‌ظاهری ومعنوی‌تاسال ۸۷٤ در کمال معموری‌وآبادانی دائربوده ودراین ایام (سال ۸۷٤) منصب شیخی خانقاه بمولانا عبدالرزاق سمرقندی صاحب مجمع‌البحرین ومطلع‌السعدین واگذاربوده‌است.

اینها مدارسی‌بوده که‌دراطراف مسجدجامع هرات بناشده است

وازسایر مدارس داخل شهر :

مدرسه سبزبرایان ،

» سرمزارسادات ،

» وخانقاه امیرفیروزشاه ،

» سرپل انجیل ،

» بدیعیه ،

مدرسه چهارمنار ،

« سیدغیاث‌الدین باغبان ،

« مولانا لطف‌الله ،

« امیرشیخ ،

« وخانقاه امیرعلاءالدین .

مشهورمیباشند .

وازسایرعمارات مشهوره وابنیه خیریه‌داخل‌شهرهرات:

مسجد جامع هرات ـ که ازتاریخچهٔ بنیادآن درفائت حواشی‌شمهٔ سخن رانده شده‌است ص ۴۰۳ ـ ۳۹۸ .

مسجد جامع بانوی عظمی گوهر شادآغا ـ که درفائت حواشی ص ۴۲۰ـ۴۱٦ ذکرآن رفته‌است .

مسجد بازارچه شیخ‌چاوش ،

لنگرشیخ محیی‌الدین،

دارالشفاء (بیمارستان) خاقان مغفور (شاهرخ میرزا) ،

گنبد سرمزار خواجه چهل گزی ،

حظیرهٔ امیرسلطان احمد چو گانچی ،

« بی‌بی محب،

« فیروزه سلطان ،

« فیروزه‌بیگم‌والده سلطان‌حسین‌میرزابایقرا درخیابان ،

« امام فخرالدین رازی درخیابان ،

« (آرامگاه) خواجه عبدالله انصاری،این مکان علاوه برآراستگی باطن وصفای معنوی گنبد وایوان ودیوارهای آن اززرمحلول ولاجوردو کاشی‌های گرانبها زیب و زینت ظاهری یافته بوده است ،

خانقاه وجماعتخانه سرمزارمولانا شمس‌الدین محمد آبشارکانی ،

«نشان کلانتری کتابخانه همایون باسم استاد کمال الدین بهزاد نوشت»:

چون ارادت مصور کارخانهٔ ایجاد وتکوین، ومشیت محرر نگارخانهٔ آسمان وزمین، که بر طبق کلمه: **وصورکم** نقش وجود غرابت نمود بنی نوع بشر در احسن صور بر صفحهٔ امکان پرداختهٔ قلم قدرت اوست، وتصویر صورت تفضیل افراد انسان بر سایر مخلوقات ربانی بمقتضای: **وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا** تحریر کردهٔ انامل حکمت او، منشور انا جعلناك خلیفة فی الارض را بر صحیفهٔ حل کاری خورشید بخامه عطارد بنام همایون اتسام امضاء نموده، واوراق سپهر لاجوردی را جهت کتابت روزنامچهٔ آثار فتح ونصرت ما بافشان نقره کوب کواکب وجدول شنجرف گون شفق منقش ومزین فرمود، لایق آن ومناسب چنان مینماید، که لوح ضمیر الهام پذیر همایون، که مطرح اشعهٔ انوار الهی و مظهر صور آثار خیرخواهی است بدین صورت متصور باشد که هرمهم از کرایم مهمات سرکار کامرانی، وهر امر ازعظایم امور کارخانه جهانبانی بهنرمندی داناوکاردانی فضیلت انتما که بطراحی ذهن باریك بین ورنگ آمیزی طبع ظرافت آیین طرح ابداع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تختهٔ وجود ظاهر تواند نمود، ونقاب حجاب ازچهره مطلوب ومقصود تواند گشود مفوض ومتعلق باشد، بناء علی هذا درین ولا: نادر العصر، قدوة المصورین، واسوة المذهبین، استاد کمال الدین بهزاد را که از لوح قلم چهره گشایش جان ما نی خجل شده، واز کلك صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته، وپیوسته قلم وار سر بر خط فرمان واجب الاذعان نهاده، وپر گار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوار کرده، مشمول الطاف خسروانه، واعطاف پادشاهانه ساخته، حکم فرمودیم که: منصب استیفا و کلانتری مردم کتابخانه همایون وکاتبان، ونقاشان، ومذهبان، وجدول کشان، وحل کاران، وزر کوبان، ولاجوردشویان، و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند درممالك محروسه مفوض و متعلق بدو باشد، سبیل امراء روشن ضمیر، ووزرای بی شبه ونظیر، ونواب درگاه عالم پناه، وایلچیان بارگاه سپهر اشتباه، ومباشران امور سلطانی، و متصدیان مهام دیوانی عموماً و اهالی کتابخانه همایون و جماعة مذکورخصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی ومتعهد

کلانتری دانسته،کارهای کتابخانه راباستیفا وبر آورد اورسانند ، وآنچه که بر آورد کند بمهروثبت او معتبردانند، وازسخن وصوا بدید او که در باب ضبط و ربط امور کتابخانهٔ همایون گویدعدول وتجاوز ننمایند،وآنچه ازلوازم امورمذکورست مخصوص بدوشناسند، ومشارالیه نیزباید که صورت امانت وچهرهٔ دیانت برلوح خاطر و صفحهٔ ضمیرمنیرمصور ومرتسم گردانیده، بطریقهٔ راستی دریں امرشروع نماید ، واز میل و مداهنه مجتنب و محترز بوده، واز جاده صدق و صواب انحراف واجتناب نکند ، از جوانب برین جمله بروند، وچون این حکم همایون بنقش توقیع رفیع اشرف اعلی منقش و مشرف ومحلی گردد اعتمادنمایند. تحریراً فی ۲۷جمادیالاولی سنهٔ ۹۲۹» [۲]

وازجملهٔقصوروکاخهای مشهوروباغهای دلگشای تاریخی دارالسلطنه هرات :

ـ باغ جهان آرای ،
» دلکشای ،
» چمن آرای ،
» سفید ،
» نو،
» زاغان،
» نظر گاه ،
» مختار ،
» قرنفل ،
» خیابان،
» زبیده ،
باغچه تخت عزیزان ،
باغچهٔ گازر گاه ،
تخت باباسوخته ،
را باید نامبرد .

(۲) نقل از«مجموعهٔ اسناد رسمی و رسائل و مناشیردولتی تألیف غیاث الدین خواند میر مؤلف حبیب السیرموسوم به : « نامهٔ نامی » نسخهٔ کتابخانه ملی پاریس

استادان نامدار وارجمند مدرسه‌هرات :

دورانی که با پیدایش سلطنت دودمان کرت آغاز، وبا انقضاءِ ایام سلطنت حسین‌میرزا گورگانی درهرات پایان می‌یابد، یکی ازادوارطلائی‌واعصارمشعشع تاریخ ادبیات زبان پارسی دری بشمارمیرود ، شهرهرات درین روزگار فرخنده سر چشمه معارف وآداب،ومنبع‌فضائل‌ومکتب‌هنرهای‌زیبا ، ومشعله دارکاروانهای سخنوران‌دری بوده ، وهمچون خورشید درخشانی در وسط کشور پهناور آفتاب تابان اعنی خراسان نورافشانی میکرده است .

علماء عالیمقدار ، دانشمندان ارجمند ، و استادان ماهر و نامداری درین عصر بروز وظهور کرده ، و گنجینه مشحونی ازآثارعلمی ومحصولات فکری‌آن دانشوران درانواع علوم معقول و منقول وفنون حکمت وآداب در زبان پارسی دری بر جای مانده است .

وازجمله مشاهیرعلماء ، فقهاء ، حکماءِ ، ادبا وعربی نویسان این عهد :

مولانا سعدالدین مسعودبن عمرالتفتازانی ، قطب‌الدین مود ودچشتی، ابوتراب نخشبی‌هروی ، ومحمدبن علی‌الحکیم الترمذی‌الهروی ، میباشند .

و از استادان بزرگ ادبیات ونویسندگان نامدار مدرسه هرات درین عصر : شهاب‌الدین‌لطف‌اله حافظ ابرو، معین‌الدین‌محمد فراهی، مولی‌حسین‌کاشفی، معین‌الدین محمد اسفزاری ، کمال‌الدین‌حسین گازر گاهی، مولی عبدالله‌ابن عبدالرحمن‌المشتهر بالاصیل الواعظ (مصنف کتاب : مرصدالاقبال السلطانیه یا مزارات هرات) ، خواجه معین الدین جامی ، یوسف اهل ، محمد طوسی ، محمد خاوند شاه ، خواند میر ـ را باید نامبرد .

و از شعراءِ سخنوران و معمائیان دربار هرات درعهد دودمان کرت و سلالهٔ گورگانیان :

ربیعی پوشنگی پسرخطیب پوشنگ هرات .

سیف‌الدین محمدبن یعقوب الهروی : سیفی هروی .

امیر سید حسینی .
قطب‌الدین احمدالامامی الهروی : امامی هروی ،
مولانا جمال‌الدین محمدبن حسام : ابن‌حسام ،
مولانا جمال‌الدین محمدبن حسام (دیگری) : ابن حسام ،
خواجه تاج‌السلمانی = سلمانی
مولانا معین‌الدین محمد فراهی = فراهی
مولانا شمس‌الدین محمد اسفزاری هروی = اسفزاری
مولانا عبدالواسع هروی = عبدالواسع
خواجه عصمت بخاری = عصمت
عارف هروی = عارف
ریاضی
کاتبی
نظام‌الدین استرآبادی
هلالی
اثیری
اهلی
بدخشی
شاه حسین کامی
جلالی
مولانا حسن‌شاه
مولانا مظفر
آهی
آصفی
خالدی

درویش مقصودتیر گر

مولانا وجیه‌الدین نسفی

شیخ احمد سهیلی

مهری هروی

عظمت حوزهٔ علمیه‌کانون علم وادب هرات ، وبسط وتوسعه و رواج‌کالای دانش و ادب درآنشهر بدرجهٔ رسیده بود که جمعی از زنان فاضله و دانشمند و سخندان را نیزببارآورده ، ودرعصرواجتماعی که این جنس ازبشر (= جنس لطیف) یا درست‌تر بگویم‌نیمی‌ازاعضاء پیکرجامعه‌بشری همانند قوم‌اسرائیل که محکوم‌به:ضربت‌علیهم الذلة و المسکنه بودند خوارو زبون بوده، ودرپرده سیاه وتاریک ظلمت دیجور جهل ونادانی پیچیده‌شده بودند،بانوی فاضله وسخندان وشاعرهٔ ماهرهٔ مانند :

مهری هروی درصحنه اجتماع‌آن مدینهٔ فاضله بروزوظهورنموده ، وداد فضل و ادب وسخندانی داده است ،

مهری هروی زوجـه خواجه عبدالعزیز پزشك مخصوص سلطان شاهرخ میرزا بوده، «اسمش مهرالنساء و از زنان مشهوره زمان میرزا شاهرخ گور گان است ، و در فضایل و کمالات شهرهٔ جهـان بوده ، و با گوهرشاد بیگم شاهزاده خانم آن دودمان مأنوس ومعاشربوده است »

مهری‌بدیههٔ درنهایت سلاست ، وطبعی درغایت قوت وروانی داشته است ، اکثر غزلیات واشعاردیوان خواجه حافظ را تتبع‌نموده، ومطلع دیوان مهری این است :

ادریا سـاقی العشـاق اقداحـاً و عجلهـا

که‌شوری میکند شیرین شراب‌تلخ‌دردلها[1]

ازجمله گفته‌های مهری درتتبع غزلهای خواجه حافظ این غزل‌است که درتتبع غزل خواجه که مطلعش این است :

۱ـ مطلع دیوان خواجه حافظ :

الا یـا ایهـا الساقی ادرکاساً و ناولهـا

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

سروده است :

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود
آزمودیم بیک قطرهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می
در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود
خواستم راز دل خویش بگویم با شمع
داشت او خود بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و از نالهٔ من
لالهٔ سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند
سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را
حیف وصد حیف که این دولت مستعجل بود [1]

و از جمله خطاطان وخشنویسان در بار هرات :

شاهزاده میرزا بایسنقر ، مولانا معروف ، مولانا شمس الدین الهروی ، مولانا جعفر تبریزی ، مولانا اظهر ، مولانا شهاب الدین عبدالله ، مولانا شیخ محمود ، مولانا پیرعلی هروی ، مولانا عبدالله پسر پیرعلی هروی ، پیرعلی هروی واضع ومبتکر خط نستعلیق (نسخ تعلیق) بوده است ، اومدت پنجاه سال درشهرهرات مشغول تعلیم خط بود ، ودرخط نستعلیق شاگرد سلطان علی مشهدی بود ، اما پس ازمدتی ازنگارش این خط براستاد خویش تفوق وبرتری یافت.

پیر علی هروی درسال ۹۳۵ در هرات در گذشت .

---

۱ ـ تذکرة الشعراء مرآة الخیال ـ امیرشیرعلی خان ـ مجالس النفائس امیر علیشیر ـ خیراة حسان ـ اعتمادالسلطنة .

وازجمله تذهیب کاران ونقاشان نامی دربارهرات :

مولاناحاجی محمد نقاش ، مولاناسلطان علی مشهدی ، کمال الدین محمودرفیعی، مولاناسلطان محمدنقاش ، شاه مظفر، واستاد خط وتذهیب کاری ونقاش معروف ونامدار جهانی استاد کمال الدین بهزاد میباشند .

مولانا حاجی محمد نقاش یکی از هنرمندان و سرامدان روزگار خود بوده ، ودرفنون صنایع مستظرفه مهارتی بسزا داشته است .

غیاث الدین مینویسد : « چند گاه همت بر پختن چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه بسیاروارتکاب مشقت بی شمارجسم ظروف واوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنك وصفایش چنانچه میباید نبود » .

وازجمله موسیقی دانان وسازندگان و نوازندگان دربار هرات :

خواجه عبدالقادربن حافظ عینی ، خواجه رضوان شاه ، حسین عودی ، خواجه قل محمد ، و شیخ نائی مشهورمیباشند .

یکی ازاستادان زبردست و سرامدان در هنر موسیقی خواجه رضوان شاه بوده است ، و از جمله ابتکارات و مخترعات او قطعهٔ موسیقی است مشتمل بر : دوازده مقام ، بیست و چهارشعبه ، و شش آوازه ، که قطعات و نغمه های بسیاری نیز درآن بکار برده است ، و بقول قاضی احمد غفاری صاحب نگارستان : «خواجه رضوانشا سالیان دراز بدان مباهی و بلند آوازه بوده است » ، وهمو در نگارستان مینویسد : (وقتی خواجه عبدالقادربن حافظ عینی درحضور سلطان احمد عرضه میدارد که اگر خواجه رضوانشاه درتمامی مدت حیات خود توانسته است یك قطعه باین کیفیت اختراع نماید ، بنده درین ماه رمضان سی نوبت که هریك در صنعت کم ازآن نباشد بشرف انهارساند، لاجرم زمرهٔ ندیمان حسب الامر پادشاه اشعارعربی و فارسی اختیار نموده ، هرروزنوبتی معروض شاهنشاه میگردانیده ودرروزجمعه عید جملگی این سی نوبت رادرسلك تقریر کشید ، وتمامی حضاربارگاه به تخصیص خواجه رضوانشاه متحیر گردیدند ، و سلطان دربارهٔ آن نادرة الاوان لوازم لطف و احسان مبذول داشته ،

مسمی به : « یارعزیز » گردانید)[1] .

اسفزاری در متن دربارهٔ او گوید : « خواجه عبدالقادر که استاد فن موسیقی واوتار، ودراقسام فضایل مثل حفظ کلام‌الله ، وخطوط و اشعارسرآمدهٔ ادواربود ، ودر تصانیف « نقش‌وعمل » وساختن صوت وغزل درخراسان وعراق و اصفهان وحجازبلکه درتمامی آفاق بدل نداشت »[2]

وچنانچه اسفزاری میگوید : در بیماری طاعون که درسال۸۳۸ درشهرهرات اتفاق افتادخواجه عبدالقادر « ازچنك اجل جان نبرد ، و رخت ودیعت حیات ومتاع طول امل را بمقام : القبرصندوق العمل کشید» .[3]

۱ ـ نگارستان قاضی احمد غفاری .
۲ ـ ص ۹۳ .
۳ ـ متن ص ۹۳.

تواریخ هرات

عظمت واهمیت شهر هرات در سرزمین خراسان و مقام ارجمند علمی ، ادبی ، سیاسی واجتماعی آنشهر درتاریخ (ایران خاوری) در عصور و ادوار اسلامی بویژه‌در قرون ۹ـ۸ توجه گروهی از دانشمندان و افاضل مورخین را بخود معطوف داشته ، ودر تاریخ حوادث سیاسی وشرح اوضاع ادبی‌واجتماعی واوصاف جغرافیائی این شهر باستانی- که صیت جمال وجلال وآوازهٔ شکوه وابهت‌آن سرتاسرجهان را فرا گرفته بود - کتابها تألیف کرده‌اند.

کاتب چلبی‌نویسنده کتاب مشهور: «کشف الظنون عن‌اسامی‌الکتب‌والفنون» - که درعصرخود در کتاب شناسی‌محققی‌بی‌نظیربوده، و کتابخانه‌های عظیم ومشحون از کتب نادره ونسخه‌های نفیسه شهر قسطنطنیه ، و کتابخانه‌های بزرگ سلطنتی خاندان آل عثمان را در دسترس خود داشته‌است- فهرستی مشتمل براسامی هفت تن ازنویسندگان ایران‌را - که دراعصارمختلفه‌میزیسته-و تاریخ هرات وخطهٔ پوشنگ را نثراً ونظماً در زبان پارسی تألیف نموده‌اند یادکرده است :

۱- تاریخ هرات تألیف : ابواسحق احمدبن محمدبن یونس البزاز .
۲- « « : ابونصر عبدالجباربن‌عبدالرحمن‌الفامی،
۳- « « : ابواسحق الحداد،
۴- « « : ابونصر القیسی،
۵- « « : نورالدین عبدالرحمن‌الجامی ؟
۶- « « : معین‌الدین محمد الزمجی الاسفزاری ، =روضات الجنات فی‌اوصاف مدینة هرات
۷- « « : ربیعی پوشنگی پسرخطیب پوشنگ هرات، = کرت نامه

ازاین فهرست تنها کتاب روضات‌الجنات برجای مانده‌است ، و گویا از کتاب «کرت‌نامه» نیز یك نسخه در کتابخانه‌خصوصی دانشمندوسخنورشهیر آقای «سرورخان گویا» درشهر کابل مـوجود میباشد . وظاهراً سایر کتب مندرجه در این فهرست را باید از ضایعات ادبی بشمار آورد .

واز جمله تواریخ هرات که از فهرست کشف الظنون فوت شده است :

۱ـ کتاب : «تاریخ‌نامه هرات» تألیف سیف بن‌محمد بن‌یعقوب الهروی ـ سیفی هروی ـ میباشد، سیفی ازشعراء و نویسندگان دربار ملـوك کرت بوده وبامر ملك غیاث الدین کرت این کتاب را در تاریخ حوادث ایام سلطنت چند تن از ملوك کرت تألیف نموده است .[1]

۲ـ مثنوی : «سام نامه» نیزیکی از تواریخ هرات و ازآثار منظوم سیفی‌هروی مذکوراست، این مثنوی حماسه تاریخی وچکامه رزمی بوده «دربیست هزار بیت در پنجاه جزو مصور» برمنوال شاهنامه فردوسی درشرح جنگهای پهلوان معروف‌هرات جمال الدین محمد سام ـ سپهسالار خراسان وسردار سپاهیان دولت کرت در هرات ـ با سردارسپاه سلطان اولجایتومغولی . مثنوی سام نامه یکی از حماسه‌های ملی‌ایران بشمار میرود ، زیرا جنگهای پادشاهان کرت در رأس سپاهیان خراسان وجانبازیهای پهلوانان هرات به سپهسالاری جمال‌الدین‌محمد سام‌با لشکراولجایتو سلطان وضرب شصتی‌را که پهلوان جمال‌الدین‌محمد سام با کشتن دانشمند بهادرفرمانده سپاه مغول به‌حکومت‌ایلخانی نشان داد، همه‌برای جلو گیری ازتوسعه طلبی وبسط روزافزون امپراطوری مغول در خاك ایران بوده است . این چکامهٔ رزمـی نفیس پایمال رذالت وتعصبات دشمنان گردیده وازمیان رفته است ، اما بعضی اشعار وقطعات آن در تاریخ نامه هرات از سیفی مذکور مسطور میباشد .[2]

۳ـ کتاب «مرصدالاقبال السلطانیه ومرصد الامال الخانیه» یا ـ مزارات‌هرات

۱ـ این کتاب با تصحیح‌فاضل معاصر پرفسورمحمدزبیر الصدیقی استاد دانشگاه کلکته در سال ۱۹۴۳ . م بطبع رسیده است .

۲ـ بتاریخ نامه هرات صفحات : ۵۲۸ـ۵۲۷ ، ۷۳۰ ، ۳۰۰ رجوع شود

٢

تألیف مولی عبدالله بن عبدالرحمن الحسینی المشتهر به الاصیل الواعظ الهروی ، این کتاب را درزمان سلطنت غیاث الدین ابوالفتح سلطان ابوسعید گورگانی تألیف نموده ودیباچه آنرا نیز بنام آن پادشاه موشح ساخته است، درین کتاب شرح احوال وتاریخچهٔ زندگانی وسنین ولادت و وفیات و مزارات ۲۰۹ تن از رجال نامدار هرات را ذکر کرده است .

٤ـ خاتمه کتاب: «خلاصة الاخبارفی بیان احوال الاخیار» که مشتمل برتاریخچه شهر هرات در عهد سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا میباشد .

اسفزاری در دیباچه کتاب حاضر نیز نام چهار کتاب از تواریخ هرات را یاد کرده، وآنهارا از منابع خود شمرده، ودرتضاعیف کتاب خود مطالب بسیاری ازآنها نقل کرده است ، ازین قرار :

۱ـ کتاب تاریخ هرات از شیخ عبدالرحمن فامی
۲ـ « « « از ابواسحق الحداد
۳ـ « « « از سیفی هروی
۴ـ « « « کرت نامه از ربیعی پوشنگی

صدرالدین ربیعی پسر خطیب پوشنگ صدرشعراء دربار هرات در عصر ملوك کرت ، جوانی پرشور بلند پرواز وصاحب طبعی در غایت روانی بوده است، اودردربار ملك فخرالدین مقامی ارجمد داشت، وبامر آن پادشاه مثنوی درتاریخ ملوك کرت و هرات برمنوال شاهنامه فردوسی در ششهزار بیت برشته نظم کشیده و آنرا به : «کرت نامه» موسوم نموده است .[۱]

۱ـ اینك نمونهٔ دیگری از اشعارحماسهٔ تاریخی کرت نامه :
دروصیت کردن واندرزملك رکن الدین کرت بملك شمس الدین کرت گوید :

بهر کار رخ سوی دا دار دار — همی یار و یاور جهاندار دار
ز روز پسینت در اندیشه باش — بنیکی شناسی خردپیشه باش
مشو در پی آزو آئین بد — بگیتی به نیکی بمان نام خود
همی تا تو را دست هست و توان — مکن بد بجان کهان و مهان
ره راستی جوی و پاداش یاب — مکن خویش را بستهٔ خوردوخواب

✿ ✿ ✿

نسخه‌های مورد اعتماد

بطور کلی پنج نسخهٔ مخطوطه از کتاب: « روضات الجنات في اوصاف مدينة هرات» درین چاپ مورد اعتماد واستناد بوده است :

۱ـ نسخه کتابخانه ملی پاریس که بعلامت (پا) نموده شده است.[۱]

۲ـ « « « ملك « (مك) « « « .

۳ـ « « « مجلس شورای ملی « (مج) « « « .

۴ـ « « « ملی ملك (دوم) « (مد) « « « .[۲]

۵ـ « « « مسجد سپهسالار « (س) « « « .[۳]

کهن سال ترین نسخه‌های مذکور نسخه (مك) میباشد که در سال ۹۸۱ تحریر شده است (= ۸۲ سال پس از تاریخ ختم تألیف کتاب).

وپس از آن نسخه (پا) که در سال ۹۹۴ نگاشته شده است (۹۵ سال پس از تاریخ ختم تألیف کتاب)

وسپس نسخه مج میباشد که در سال ۹۹۹ کتابت شده است (۱۰۰ سال پس از تاریخ ختم تألیف کتاب).

جای بسی شگفتی است از این کتاب در فاصله هیجده سال سه نسخه (مك ، پا

٭٭٭

چو کاری شود بر تو دور و دراز نیازی ببر بر در بی نیاز
دل از بهر این خانهٔ خاك خورد مدار از پی پنج روزه بدرد
بتاج و نگین و کلاه و مهی بشاهی و شاهنشهی و شهی
منه‌دل که این‌جمله بگذشتنی‌است بفرمان ایزد رها کردنی است

ودرشاهپرستی وشاه دوستی مردم خراسان‌گوید:

همه شاه را چاکرو بنده‌ایم بفرمانش یکسر سرافکنده‌ایم

۱ـ یك نسخه فتوگرافی که ازروی میکرو فیلم نسخه کتابخانه ملی پاریس بامر ادارهٔ انتشارات وروابط دانشگاهی تهیه شده در اختیار اینجانب ومورد استفاده بوده است

۲ـ این نسخه فقط شامل پنج روضه است (از آغاز کتاب تا پایان روضه پنجم) ، و بخط شکسته تعلیق ونسبتاً نو نویس وبسیار مغلوط و غالباً بی‌نقطه است تاریخ تحریرهم ندارد . ولذا غیر قابل اعتماد وچندان استفادهٔ از آن نشده است .

۳ ـ اول و آخر این نسخه ناقص است .

ومج) ـ آنهم بظن غالب درخود شهر هرات ـ تحریرشده واختلافات فاحشی بخصوص از حیث زیادت ونقصان میانه آنها وجود دارد .

در آغاز کار چنین تصور میرفت که نسخه مك اصلی است ودستی غیر از دست مصنف بر آن اضافات و الحاقاتی افزوده ، ودرنتیجه نسخه های مج ، پا و س بوجود آمده است .

یا نسخه مج اصلی است و دستی غیر از دست مصنف آنرا اختصار نموده و در نتیجه نسخه‌های مختصر مك ، پا وس وغیره بوجود آمده است .

اما این همه نقشهای مخالف پس ازتحقیقات و امعان نظر و مطالعات عمیقه در متن و اضافات نقش بر آب گردید . زیرا این نکته برمن آشکار شد که اسفزاری برای نخستین بار در سال ۸۹۷ ﻫ بتألیف این کتاب پرداخته و پس از دو سال یعنی در سال ۸۹۹ ﻫ . (مقارن سال ۲۵ از سلطنت ابوالغازی حسین میرزابایقرا) از تألیف آن فراغت یافته است . وسپس تا مدت شاید پانزده سال (بقول اسمعیل پاشا کهوفات اسفزاری را در سال ۹۱۵ نوشته است)[۱] مرتباً بر آن مطالبی می‌افزوده است .

و در نتیجهٔ این روش مصنف در تألیف تدریجی این کتاب بطور کلی سه نسخه بوجود آمده است .

۱ـ نسخه ابتدائی ـ نسخه مك

۲ـ نسخه متوسط ـ نسخه‌های س ، پا وسایر نسخه‌های موجوده این کتاب در مکاتب عمومی

۳ـ نسخه کامل وجامع ـ نسخه مج

وچون اسفزاری یکی از استادان نامدار مدرسه هرات بوده و آثار ادبی اوهم در زمان حیاتش مورد توجه محافل ادبی شهر دارالعلم هرات ودیگر بلدان خراسان بوده است از روی نسخه‌های مختلفه این کتاب نسخه‌هائی تحریر شده و انتشار یافته است و بدین ترتیب میانه نسخه‌های این کتاب ازحیث زیادت ونقصان مطالب ، وتعداد

۱ـ به دیباچه بخش یکم ص ط ـ ح رجوع شود .

قطعی چمن ها و روضه ها اختلافات فاحشی بوجود آمده است .☆

میانه نسخه های مذکوره نسختان مج و مك از حیث مطابقت با یکدیگر بی‌نظیر میباشند ، چه نسخه مج عیناً همان نسخه مك است بعلاوه اضافات و اسفزاری باچنان مهارت بی‌نظیری اضافات والحاقات و اصلاحات را درنسخه ابتدائی وارد نموده که ابداً احتیاجی بحذف یا تغییر عبارت پیدا نشده است، و این نکته یعنی : اضافات و تغییرات نسخه کامل مج نسبت به نسخه ابتدائی مك دراین چاپ بوسیلهٔ پرانتز(۰۰۰) و کروشه [۰۰۰۰] درمتن نموده شده است. بطوریکه هرخواننده بدون نیاز اندکی تدقیق وامعان نظر نسخه ابتدائی مك را ازنسخه کامل و نهائی مج تشخیص داده ومهارت مصنف را درالحاق اضافات خواهد دریافت .[۱]

اختلافات فاحش ، اغلاط بسیار ، پریشان بودن نسخه‌ها ، وفساد اسامی اعلام و اماکن ـ که درین کتاب بخصوص درقسمت جغرافی آن بسیارمهم است ـ فساد بسیاری از کلمات، لغات نامأنوس، وفساد عبارات وجملات واشعارمورد استشهاد، وامثال واحادیث واشعار عربی همه مشکلات وصعوباتی بود که در آغازکار انجام آنرا محال مینمود ،

نخستین اشکال کار تصحیح اسامی اماکن واعلام بود، و بخصوص در بخش جغرافی آن که بسیار بسیارمهم است، تصحیح اسامی اماکن که غالباً دراثر توارد ایادی نساخ

☆ ـ چندین نسخهٔ عکسی دیگر ازمخطوطات کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات» متعلق بکتابخانه‌های عمومی وخصوصی خارجه و ایران مورد استفاده بوده است شرح معرفی نسخه‌های مزبوره ، واضافات والحاقات و نواقص واختلافات آنها در بخش سوم (مجلد سوم) مذکور خواهد شد .

۱ـ دیباچه مفصل ومبسوطی مشتمل بر :
تاریخچه شهر هرات ، شرح احوال اسفزاری مشروحاً مقتبس ازتضاعیف خود کتاب حاضر ، تاریخ تألیف این کتاب، نسخه‌های مختلفه آن ، علل اختلافات نسخه‌های موجوده و مطالب لازمهٔ دیگرقبلا تهیه ونوشته شده بود ، اما بجهاتی فعلا از انتشار آن دراینجاصرف نظر شده ، ومختصری از تاریخچهٔ شهر هرات ازآن استخراج گردیده ودر اینجا نگاشته شد، وبقیهٔ مطالب آن ضمیمهٔ حواشی وتعلیقات ویاد داشتهای اینجانب وتحقیقاتی راجع به معرفی کلیه نسخه‌های مخطوطه وموجوده این کتاب در کتابخانه‌های عمومی وخصوصی بعنوان بخش سوم بخواست خدا درآتیه طبع ونشر خواهد شد .

بی اطلاع وجاهل بکلی فاسد شده بود، وتعیین مواقع ومحال آن اماکن درحال حاضر ازمنابع مختلفه کاری سهل وآسان نبود ، چه گاهی یك اسم یا یك لغة نامأنوس یایك عبارت یا یك مثل یاشعر فارسی (یا عربی) یا یك کلمه ازاسامی اعلام واماکن که فاسد شده بود، برای تحقیق وتصحیح وجستن آن ازمنابع ومصادر مدتها صرف وقت شده است . مثلا برای تصحیح کلمه «رباط پی» که یکی از اسامی اماکن است یا کلمات «بهلوط» و«زناتی» که از اسامی اعلام‌اند و درهمه نسخه‌ها مخدوش ومحرف وفاسد شده نوشته شده‌اند ـ واکنون بسادگی خوانده‌میشوندوجمیع خصوصیات آنها درحواشی نوشته‌شده است ـ مدتها وقت صرف مطالعه وتحقیق در بارهٔ آنها گردیده است .

اینهمه مشکلات وصعوبات موجب گردید که نویسنده چندین بار از توانائی انجام این خدمت ادبی مأیوس گردیده وتا مدتی آنرا مهجور نماید ، اما باز هم عشق وعلاقهٔ شدیدبانجام‌این خدمت بزرگ‌ادبی‌موجب میگردید که دوباره بکارپرداخته و از موانع ومشکلات نهراسد .

شاید گفته شود که : انجام کاری بدین دشواری چه ضرورت دارد ؟ اما بباید دانست که : احیاء این قبیل متون کهن سال از جهات بسیاری بر ما واجب و نهایت لزوم را دارد .

زیرا : این کتاب یکی از اسناد و متون کهن سال زبان پارسی دری است که سبك واسلوب نگارش نثر را درعصر تألیف‌آن بما نشان میدهد، وچون زبان پارسی دری رکن رکین ملیت ، وپایه وشالودهٔ برومند قومیت ، ویادگارسالخوردهٔ نیاگان ما ، و واسطه عقدوپیوستگی ورشته متین‌وناگسستنی همبستگی مردم این مرز وبوم میباشد ، پس‌حفظ ونگهداری ونشر اسنادومدارك آن نهایت‌لزوم‌وضرورت رادربردارد.

زبان پارسی که رشته ناگسستنی ملیت ما است دارای ثروت عظیم علمی و ادبی وهنری میباشد که تاکنون بصورت نسخه‌های مخطوطه نادره در گوشه و کنار جهان در پردهٔ انخساف مستورمانده،وبرماست که این گنجینه‌های مالا مال فرهنگی را بگشوده وبا داشتن چنان ثروت فرهنگی‌برخود ببالیم .

این متون کهن سال که گوهرهای گرانبها و شراره های خاموش نشدنی

ازبقایای گنجینه های فرهنگی برباد رفته ویغما زده ایرانی است که بطور معجزه آسائی از حوادث آتش بار و خانمانسوز ادوار گذشته برجای مانده و همانند الواح سماواتی است که سر گذشت نیاگان و شرح احوال رجال نامدار واوصاف و اوضاع جغرافیائی نواحی مختلفهٔ مرز وبوم آسیب دیده کشور وصفحات درخشان افتخارات ملی ما را در دل خود جای داده است .

از همه برتر و مهم تر اینکه این قبیل متون سالخورده اسناد قطعی و بنجاق و قباله سرزمین کهن سال ایران است که مرزها وحدود طبیعی ونژادی وتاریخی وفکری کشور ما را ثابت ومحقق ومدلل میدارد .

در ختام کلام از یاد آوری چند نکته نا گزیر میباشد : اسفزاری در تضاعیف این کتاب به روضهٔ مبسوط ومفصل خاصی ــ که در آن ازعمارات، قصور ، ابنیه ومزارات هرات و دیگر بلدان مشهورهٔ خراسان به تفصیل سخن رانده است، تصریح نموده و رجوع داده است ، اما درنسخه‌های مخطوطهٔ موجودهٔ این کتاب مطلقاً (اعم ازنسخه‌های مورد استناد این چاپ یانسخه‌های دیگر که درمکاتب عمومی هند وانگلستان وغیره موجود است) با تحقیقاتی که بعمل آورده‌ام چنین روضه که عبارت از روضه ۲۷ باشد وجود ندارد .

اینك نمیدانم که : آیا نسخه کاملتر وجامعتری از این کتاب مشتمل برین روضه مفقوده وجود داشته که از میان رفته است ؟ یا نسخه ازآن هم اکنون در زوایا موجو وشایدبعدها پیدا بشود ؟ یا اینکه : مصنف هر گز بتألیف ونگارش چنین روضه توفیق نیافته است ؟

راجع به روضه ۲۷ مفقوده در تعلیقات بخش سوم این کتاب بتفصیل و اشباع سخن رانده شده است .

عجالةً برای جبران این نقیصه دردیباچه حاضرضمن شرح تاریخچهٔ شهرهرات اسامی واوصاف بسیاری ازابنیه، عمارات هرات از: مساجد،مدارس ، خانقاهها ، لنگرها کتابخانه‌ها، حظائر ، قصور، باغهای سلطنتی ، قلاع ومزارات فراهم ومذکور گردیده واین نقیصه یعنی فقدان روضه ۲۷ تا اندازهٔ جبران شده است .

نکته دیگر : چند فورم‌ازاواسط کتاب مشتمل برحواشی وتعلیقات و اختلاف نسخه‌هاسال گذشته در حریق موحش چاپخانه ازمیان رفته وبکلی‌سوخته شد، و چون کتاب درجریان چاپ بود دیگر برای‌تهیه وتجدیدآنهامجال وفرصتی‌نبود .امیداست که در مجلد سوم که مشتمل برتعلیقات وحواشی است جبران بشود .

در پایان این مقال بسیار بجاست کـه یك بار دیگر از الطاف و مساعدتهای ذی‌قیمت‌استاد علامه‌جناب‌آقای‌فروزانفرسپاسگذاری‌نموده‌ویادآوری‌نماید که‌بواسطه مهربانیهای‌این رادمرد دانش‌مند دانشگستردانش دوست ـ که ازذخائرملی ومفاخر فرهنگی این کشور میباشند وهموارهٔ هم معظم الیه براحیاءِ فرهنگ باستانی‌واعتلاءِ و عظمت دانشگاه مقصور میباشد ـ توانستم این خدمت ادبی را بپایان رسانیده وهمچنان رشته مطـالعات دیگر خود را نیز انجام نمایم . زبان تمجید و سپاسگذاری درباره معظم الیه ابکم،وباین ابیات مترنم میباشد:

قصرت عـن منتهاك ظناً — و طلت عماظننت فعلاً
صلبت عوداً ، و دمت جوداً — و فقت فرعاً و طبت اصلاً
یا رجمة الدهر والمعالی — لالقی الدهر منك ثکلاً

اینك هنگام آن رسیده که سخن راکوتاه نموده ونتیجهٔ زحمات ، کوششها ، شب زنده داریهای خودرا که عبارت از: «یك حسن نیت خوب است» نه «یك‌کارخوب» با قلبی‌لرزان به پیشگاه استادان دانشمند وعالیمقدار دانشگاه وسایر افاضل‌واعلام تقدیم‌دارم ، وبطوراجمال یادآورشوم که‌این کاردرشرایط نا مساعد واحوال و ظروف ناسازگاری با فقدان همه گونه وسائل و وجود همه گونه موانع انجام گردیده‌است.

امیدوارم‌مواردلغزش‌وسهو واشتباهات‌را ـ که تمام آن‌لغزش‌وسهوواشتباه‌است‌ـ یادآوری فرموده، ونگارنده‌را دراین«حسن نیت» یاری ورهنمائی فرمایند.

سید محمد کاظم امام ـ ۲۵ فروردین ماه ۱۳۳۹

روضۀ هشتم

درذکر وفات ملك غیاث‌الدین واحوال[1] اولاد و احفاد او[2]

در شهورسنۀ تسع وعشرين وسبعمايه ملك اسلام[3] [غياث الحق والدين] بعد از تحصيل‌مراد ومرام‌دنيوی‌واخروی‌و نيل‌طواف‌بيت‌الله‌الحرام، وزيارت روضۀ مقدسۀحضرت نبوی صلی‌الله‌عليه وسلم ندای نا گزير : ارجعی الی ربك راضية مرضية ؛ را اجابت كرده بجواررحمت الهی واصل گشت ، وازوی چهارپسرماند ، اول : ملك شمس‌الدين[4] [محمد كه قايم مقام وولی عهد پدر بود] ، دوم : ملك حافظ ، سيوم : ملك معزالدين حسين ، چهارم : ملك باقر .

ودرزمانی كه ملك شمس‌الدين محمد بمكان پدر تمكن يافت مولانا جمال‌الدين محمد ابن‌حسام كه ازفضلای عصر وبلغای زمان بلطافت طبع وحذاقت ذهن ممتاز بود از هندوستان بهرات‌آمد ، درتاريخ جلوس‌ملك‌شمس‌الدين اين قطعه[5] [كه بر كمال‌فضايل قائل دال است] بنظم‌آورد ،

ابن‌حسام :

اضائت بشمس‌الدين كرت زماننا

و اجری فی بحرالمرادات فلكه

۱ــ مج : واولاد ٠ مك : واحوال اولاد .

۲ــ عبارت عنوان بتمامه ازنسخه پا محذوف است ٠

۳ــ مج ٠ پا : غياث الحق والدين ٠

مك : اين عبارت را ندارد .

٤ــ مج ٠ پا : [محمد كه قايم‌مقام وولی عهد پدر بود] .

مك : اين عبارت را ندارد .

٥ــ مج . پا : كه بر كمال فضايل قائل دالست .

مك : اين عبارت را ندارد .

و من عجب تاریخ مبداء ملکه

یوافق قول النّاس خلد ملکه

وچون ذکر مولانا ابن‌حسام درمیان آمد ، شمهٔ از لطایف محاورات ، وبدایع مطایبات او بیان کردن لایق نمود :

از پدر خود چنین استماع دارم که مولاناابن‌حسام[١] درمدح سلطان محمد شاه لك بخش[٢] قصیدهٔ که مطلع آن این بیت است که گفته :

نظم :

الهی تا جهان باشد نگهداری جهان بانرا

محمد شاه قتلغشاه سلطان ابن سلطانرا

و چون در پای تخت سلطان بار یافته مطلع را عرض کرد سلطان فرمود که مولانا بس کن که در خزانهٔ من چندان وجه نیست که بصلهٔ این یك بیت وفا کند ، بعد ازآن سلطان فرمود که مولانا بنشیند ، وحکم کرد تاصرهای زرآورده پیرامن مولانا چیدند تا بسر او رسید ، درین محل مولانا برپای خاست ، سلطان را بسطی عظیم شد ، فرمود تا دیگر زرچیدند تا باز بسر او رسید ، مولانا برسر دوانگشت پای بایستاد[٣] تاقدری دیگر بلندشد سلطان‌فرمود که‌دیگر بچیدند تادیگر مجال ارتفاع نماند . وبدین مطایبهٔ‌شیرین سلطان بصحبت مولانا رغبت تمام نمود واو را ندیم خاص گردانید ، و[٤] [ندیم اورا گویند

١ـ مج : ازپدر خود چنین استماع دارم که مولانا ابن حسام .
پا : چنین استماع دارم که مولانا ابن‌حسام .
مک : ازپدر خود استماع دارم که ابن‌حسام .

٢ـ سلطان محمدشاه‌بن قتلغشاه غوری یکی ازملوك غور بوده که درخراسان وبخشی از هند سلطنت کرده وبسخاوت‌مشهور بوده‌است . برای‌ترجمه‌احوال او به‌کتاب « طبقات اکبری » از خواجه نظام‌الدّین احمد هروی ـ ج ١ ص ١٩٨ مراجعه شود .

٣ـ مج : بایستاد تاقدری دیگر بلند شد سلطان .
پا : بایستاد تاقدری دیگر بلندتر شد سلطان .
مک : بایستاد سلطان .

٤ـ عبارت : [ندیم اوراگویند ... ومحرم باشد ، پس] از زیادات مج وپامیباشدوازمک بتمامه محذوف است .

که در مجالس انس از اول تا آخر حاضر و محرم باشد ، پس] خصوصیت و محرمیت مولانا بآن مرتبه رسید که سلطان اورا درحرمهای خاص خود بارداد[۱]، روزی ملازم سلطان در حرم آمده همه فروش واوانی واسباب وادوات از زرخالص ونقرهٔ صافی دید ،سلطان در مقام بسط واظهار انعام مولانا را فرمود ، که ازین اسباب[حرم مرا] چیزی که پسند خاطر تو افتد بطلب تا مبذول افتد ، مولانا حصیر زربفتی دید[۲] [در کمال تکلف پرداخته] اورا طلب نمود سلطان فرمود توحصیری چنین چه میکنی ؟ گفت بامحبوب خود بدولت پادشاه برروی آن غلطم ، سلطان گفت که مگر مرا نمی باید[۳] [گفت هر آینه می باید ، سلطان فرمود که] چیزی دیگر بطلب ،سه پایهٔ زرین دید که وزنی وعیاری داشت مولانا اورا طلبید . سلطان فرمود[۴] [که تراسه پایهٔ زرین بچکار آید ؟ گفت ازبرای پسرخود فرستم تا بعنایت سلطان از آن متمتع گردد، گفت] مرا مگر نمی باید[۵]،[گفت بلی میباید سلطان گفت چیزی دیگر بطلب] پیه سوزی زرین بتکلف بود مولانا اورا طلب داشت ، سلطان فرمود تو از آن چه خواهی کرد ؟ گفت آن قبهٔ بالای اورا جدا سازم ، و باقی اورا استعمال کنم . سلطان دیگر جواب نداشت ، مولانا را گفت مجموع از آنچه طلب داشتهٔ از آن تست بردارو بخانهٔ خود فرست .

الغرض : چون ملك شمس الدین بجای پدر نشست درظلم دربست ، ودست کرم

---

۱ ــ مج : حرمهای خاص خود بارداد .
پا : حرمهای خاص راه بارداد .
مك : حرم خود بارداد .

۲ ــ مج . پا : درکمال تکلف پرداخته .
مک : این عبارت را ندارد .

۳ ــ عبارت : [گفت هر آینه می باید ، سلطان فرمود که] از زیادات مج وپا میباشد و از مک محذوف است .

٤ ــ عبارت : [که تراسه پایه زرین ... از آن متمتع گردد گفت] از زیادات مج و پامیباشد وازمک محذوف است .

٥ ــ عبارت:[گفت بلی میباید . سلطان گفت چیزی دیگر بطلب] اززیادات نسختان مج وپا میباشدو ازمک محذوف است .

بگشاد، وداد مظلومان بستد، وانصاف زیردستان بداد، لطف شمایل او درباغ مملکت از آثار بهار حکایت میکرد، وشعلهٔ نیران سخط او در ریاض آمال اعدا از صرصر خزان روایت مینمود، اما روزگار دولت اوچون دور گل کم بقا، وایام اقبال او مانند روز شادمانی زود در گذر بود، [1]

قطعه:

اقبال را بقا نبود دل منه بر آن
عمری که در غرور گذاری هبا بود
گر نیست باورت زمن اینك تو خود ببین
اقبال را چو قلب کنی لا بقا بود

بعداز دوماه که ازحکومت او بگذشت مریض شده در گذشت، وازعالم فنا بمأمن بقا خرامید، وآفتاب دولت او پیش از آنکه بدرجهٔ استوا ارتفاع نماید بمغرب ممات افول نمود،

لاثیرالاومانی:

چون غنچه لبش باز نخندیده تمام
در خاك شد آن زمانه نا دیده تمام
چون نرگس نا رسیده نگذاشت فلك
کان غنچهٔ نو باز کند دیده تمام

---

۱ ـ حافظ ابرو مینویسد: «وفات ملك غیاث الدین درشهور سنه تسع وعشرین وسبعمایه بود و ملك شمس الدین پسر بزرگترش درهرات قایم مقام او بحکومت نشست، واو بغایت خوب صورت و بهادر و مردانه وکاردان فرزانه بود، اما روزگارش امانی نداد، ملك شمس الدین بعدازحکومت او بیکماه در گذشت، وملك حافظ برادرش بجای او نشست، ودر شهور سنهٔ ثلثین وسبعمایه درممرحصار اختیارالدین که در هرات است اورا بقتل آوردند، و بعداز آن اکابرو اشراف خراسان باتفاق سالار که در آن ایام صاحب وجودتر بود ملك معزالدین حسین راکه هنوزدرصغرسن بود بحکومت بنشاندند» (کتاب جغرافی ـ حافظ ابرو ـ نسخه کتابخانه ملی ملك ص ۲۹۱ ـ ۲۹۰).

پس برادرملك شمس‌الدین ملك حافظ مباشر حکومت شد، واوجوانی ستوده منظر، حمیده مخبر بود، وخط خوب وآثار پسندیده داشت، اما درامور حکومت و ملك داری (او را) زیاده اختیاری واقتداری نبود، وغوریان مسلط گشته برای خود میزدند، ومیگرفتند، ومهمات میساختند، ومعاملات می‌پرداختند.

بیت:

چو غوری خر روستائی برد
ملك باج ده یك چرا می‌برد

لاجرم ارکان دولت او را ثباتی نبود، وبنیان حکومت او بزودی انهدام‌یافت، و امورایالت وجلالت ببرادراو ملك معزالدین حسین کرت منتقل گشت.

ودرخلال‌این احوال‌درسنهٔست وثلثین وسبعمایه سلطان ابوسعید خان[۱] که خاتم خاندان چنگیزی ونگین‌خاتم خانی بود وفات یافت، ودرمرقدی که درحوالی سطانیه درزمان حیات برای روزممات خود احداث نموده بود مدفون گشت.

---

۱ ـ سلطان ابوسعید فرزند اولجایتوسلطان درسال ۷۳٦ هـ درگذشت وبا مرك او دورهٔ سلطنت ایلخانان مغول درایران که هولاکوخان تأسیس کرده بود بپایان رسید، و از آن تاریخ به بعد دورهٔ هرج ومرج وایام پرمشقتی درکشورایران آغاز گردید، ومدت ۳۵ سال ادامه داشت، تا اینکه طوفان دیگری از فاتحین و غارتگران تورانی بسرداری کشورگشائی‌خونریزوبی‌باك موسوم به‌امیرتیمورگورگانی‌ازسرزمین‌ترکستان برخواسته وسرتاسرممالك ایران را فراگرفته است.

حافظ ابرومقارنه اوایل‌سلطنت ابوالحسن‌معزالدین‌حسین‌کرت راباسه‌واقعه تاریخی مهم اعنی: انقراض‌سلطنت ایلخانی درایران، ولادت امیرتیمور وآغاز جنبش سربداران اشاره کرده در حوادث سال ۷۳٦ مینویسد: «درین‌سال انقضاء دوّلت سلاطین چنگیزخان بود در ممالك ایران و از آن تخمه کسی که پادشاه باستقلال شود نماند، وآخر آن دولت مقارن است باول ظهور... امیرتیمور گورگان ... درربیع‌الاول سال مذکوروفات سلطان ابوسعید بود، دربیست و پنجم شعبان ولادت امیر صاحب قران». (ربع چهارم از تاریخ عمومی حافظ ابرو موسوم به «زبدةالتواریخ بایسنقری» نسخه خطی ـ احتمالاً بخط مؤلف ـ متعلق‌بکتابخانه ملی ملك).

وهم درین سال بحکم آنکه ،

ع : یکی گر رود دیگر آید بجای

آفتاب ذات خجسته صفات حضرت صاحب قرانی،نیر آسمان فرمان دهی و کشورستانی

لعبدالواسع الجبلی [۱] :

علی‌القدر، یحیی‌صدق ، موسی‌دست ، عیسی دم
سکندرملك ،خضر الهام، آصف خلق،جم‌فرمان

بفتح آمد چو اسکندر ، بفر آمد چو افریدون
بملك آمد چو کیخسرو،بعدل آمدچونوشروان

معاذاله خطا گفتم که آمد این چهار او را
عماری‌دار،وخوانسالار،وخدمتگار،ومدحت‌خوان

قطب‌الحق والدنیاوالدین‌امیر تیمور گورگان نوراله مضجعه بقنادیل‌الغفران، [۲] (ازافق ولادت میمون ، بطالع فرخنده واتفاق همیون) درممالك توران دربلدهٔ «کش» سعادت‌طلوع‌ارزانی فرمود، ولشگری دریك‌تن،بلکه عالمی دریك بدن‌ظهورنمود ، کوه شکوه وصلابت درصورت پسری ، ودریای قدرت ومهابت درهیأت بشری قدم برمنصهٔ وجودنهاد چون حواشی‌اوراق‌روزگار:وصحایف‌سواد وبیاض‌لیل‌ونهاربذکرآثارشوکت وعظمت ،و [۳] (آیات)عجایب قدرت، وبدایع‌مکنت‌آنحضرت موشح ومحشی است ؛ درین اوراق باطناب‌ارتکاب نمودن لایق وقت نمیداند ،والابنان‌کاتب ازبیان اوتنگ نمی‌آید، وزبان قلم ازتحریر کیف و کم‌اوابا نمینماید ، مع‌هذا ازصادرات افعال ونادرات احوال آن صاحب قرآن ، سلطنت مآل ، آنچه لایق این اوراق باشد ، در محل خود مذکور خواهد شد ، انشااله‌وحده .

---

۱ ـ مج : لعبدالواسع الجبلی . مک : لعبدالواسع .
پا : این جمله را ندارد .

۲ ـ عبارت : (ازافق ولادت میمون ، بطالع فرخنده و اتفاق همیون) از زیادات نسختان مک و پا میباشد .

۳ ـ مک . پا : وآیات عجایب . مج : وعجایب .

[1] وچون بعدازوفات سلطان ابوسعیدخان پادشاهی[2] مستقل بر تخت سلطنت متمکن نبود ، از هرطرف متغلبی سر بر آورد ، ودرهر گوشهٔ مفسدی باد غرور در دماغ انداخت ، واطراف واقطار ممالك ایران از شومی تعرض اشرار پریشان وویران گشت ، وخلایق از مساکن واوطان خود سر گردان شدند .

مقارن این حال ملك مَلك خصال،[3] (وپادشاه ستوده فعال ملك) معزالدین حسین، سلوك طریقهٔ عدل واحسان که سبب معموری بلاد جهان ، وموجب نیکنامی خسروان رفیع مکان است پیش گرفته ، ابواب مرحمت بر عالمیان گشاده ودست مزاحمت از آدمیان کشیده داشت لاجرم مردم متفرق از اکناف واطراف روی بهرات آورده درظل ظلیل رأفت وعاطفت او مرفه الحال می بودند ، ونهال آمال ورياض اقبال همکنان از رشحات سحاب مکرمت، وقطرات (سحاب) [4] مرحمت اوتازه وسیراب میگشت ، دررعایت رعیت وتعمیر مملکت ، وسد سیل ستم ، وفتح ابواب (نعم) [5] مساعی مشکور مبذول میفرمود ، تا لاجرم اورا ارتقاء بمعارج سنیه ، وانتما بمراتب علیه بنوعی دست داد که ، ملوك ممالك ، و ولات ولایات بمراسله ومراودة او مستظهر ومبتهج بودند ، ودر گاه و بیگاه در سوانح امور و وقایع مقدورالتجاء بدر گاه او میکردند ، وآنچه او را درحیز اقتدار آمد هیچ يك را از ملوك کرت میسر نشده .

للشیخ نظامی رح[6] :

از آن شد خانهٔ خورشید معمور
که تاریکان عالم را دهد نور
[7][سحاب ابر از آن آمد جهانگیر
که در طفلی گیاهی را دهد شیر]

١ــ مج : چون . مک . پا : و . . . چون .
٢ــ مج : پادشاه . مک . پا : پادشاهی .
٣ــ عبارت : (وپادشاه ستوده فعال ملک) اززیادات نسختان مک وپا میباشد .
٤ــ کلمه : (سحاب) اززیادات مک وپا میباشد .
٥ــ کلمه : (نعم) اززیارات مک وپا میباشد .
٦ــ مج : للشیخ نظامی رح . مک : نظامی . پا : این کلمه را ندارد .
٧ــ این بیت از زیادات نسخه مج میباشد واز نسخه مک وپا محذوف است .

چمن اول از روضهٔ هشتم

در محاربهٔ امیر وجیه‌الدین مسعود سربدار و شیخ حسن جوری باملک معزالدین حسین و کشته شدن شیخ حسن

مبداء اعتبار واقتدار جماعت سربداران سبزوار امیر عبدالرزاق بیهقی است، واو ازاکابر[1](آنجاست) ومرید شیخ‌حسن‌جوری بوده ، وبفرط تهوروتهتك وکمال‌افتتان‌وافساد از اقران امتیاز داشته، روزی او را بارئیس آن نواحی منازعتی افتاد و رئیس کشته شد[2] بـا کسان‌خود درین‌باب مشورت نموده، بعد از آنك اختیار ازدست‌رفته‌بود گفتند،اختیار از دست نمی‌باید داد، جماعتی از جوانان وشریران آن دیار ، که هر یك رستم را زالی[3]، وشغادرا[4]شغالی میشمردند گرد کرد ، ودر دوازدهم شعبان سنهٔ سبع وثلثین وسبعمایه آن جماعت بسرداری او اتفاق‌نموده، کمر فرمان‌برداری او برمیان‌بستند، وسخن‌ایشان‌آنکه جمعی مفسدان استیلایـافته برخلایق ستم‌میکنند، اگر توفیق یابیم دفع ظلم وظـالمان نمائیم، والاسرخودبردار بینیم، بدین‌سبب ایشان را «سربدار» لقب شد،وبرسبزوار مستولی گشتند[5]،[چون روزگارتفرقه بود فتنها ازهرطرف درحرکت آمد،] روزی‌امیرعبدالرزاق برادرخودامیر وجیه‌الدین‌مسعود را بتقصیری منسوب کرد، ودشنامهای ناخوش‌میداد،و او

۱ــمج : ازاکابرومرید.مك.پا : ازاکابرآنجاست‌ومرید.

۲ــمج : باکسان‌خوددرین.مك : کسان‌درین.
پا : بااصحاب‌خود درین .

۳ــمج .پا : رستم‌را زالی. مك : رستم‌زالی.

٤ــ شغاد : بفتح‌اول که‌شین‌معجمه‌است بروزن‌سوادنام برادررستم‌زال بود که‌رستم‌را بارخش در چاه انداخت وخودهم بیك‌تیر رستم کشته‌شد.فرهنك‌سروری‌و برهان‌قاطع.

۵ــعبارت : (چون روزگارتفرقه بودفتنهاازهرطرف‌درحرکت‌آمد) اززیادات‌مج‌و پامیباشد وازمك محذوف است .

آهسته آهسته پس میرفت .

[۱] ع : که گامی پس نهد هرگه که آرد حمله شیری نر

تا چون از حد بگذرانید [۲] ، (امیر مسعود خنجر کشیده در دوید و شکم برادر را بردرید ، بعد از) قتل برادر سرداری سربداریه بد و مقرر شد ، و این حال دوازدهم ذی‌الحجه سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمایه بود ، و بهتر از برادر خود بضبط ونسق امورقیام نمود ، و مرد شجاع و دلیر وصاحب فراست و پسندیده مخبر بود ، تدبیر کرد که قاعدهٔ تمهید نماید که بناء حکومت اورا استحکامی باشد اندیشهٔ او بر آن قرار گرفت که شیخ حسن جوری را که بیشتر سکنهٔ آن دیار مرید و معتقد او بودند مقتدا ساخته ، خود بلشکر کشی قیام نماید، ودرین فرصت شیخ حسن درحصار «یازر» محبوس بود، بسبب آنکه چون اتباع و مریدان او بسیار شده بودند امیر ارغونشاه جانی قربانی بتوهم آنکه مبادا خروج کند درزمان طغاتیمورخان اورا گرفته بحصار یازر فرستاده بود، پس امیروجیه‌الدین مسعود باچند سوار بحصار رفته شیخ را بیرون آورد، و کیفیت احوال بااودرمیان نهاده، شیخ [۳] (بقبول آن امر تلقی نمود، وهمراه امیر بسبزوار آمده ،مریدان شیخ) که ایشان را درویشان میگویند [۴] [وحالا نیز هستند] خود در کمین چنین حالتی بودند [۵] [وسالها انتظار چنین فرصتی میکشیدند از گوشها بیرون دویده] هجوم کردند، و روزبروز اسباب هیبت وابهت در تضاعف بود [۶] ، [و پیوسته بجمع اسلحه و ترتیب مایحتاج سپاه مشغولی داشتند] تا باندك زمانی لشکری درغایت کثرت ،و کمال شوکت که هریك دعوی اناولاغیری میکرد ،

۱ــ مج : ع ۰ مك ۰ پا : این کلمه را ندارد .

۲ــ عبارت : (امیرمسعود خنجر کشیده دردوید وشکم برادررا بردرید ، بعداز) اززیادات نسختان مك و پا میباشد واز مج محذوف است ۰

۳ــ عبارت: [بقبول آن امر تلقی نمود، وهمراه امیر بسبزوار آمده، مریدان شیخ]از زیادات مج و پا میباشد و از مك محذوف است .

٤ــ مج . پا : [وحالا نیز هستند] مك : این عبارت را ندارد ۰

۵ــ عبارت : [وسالها انتظارچنین فرصتی میکشیدند ازگوشها بیرون دویده] از زیادات مج میباشد ۰

٦ــ مج . پا : و پیوسته بجمع اسلحه و ترتیب مایحتاج سپاه مشغولی داشتند . مك : این عبارت را ندارد .

[بیت] :

همه را بارماح خطی شغل
همه را با سیوف هندی کار
باره در زیرشان چو غران شیر
نیزه در دستشان چو پیچان مار

جمع آمد و برسبزوار و نیشابور مستولی گشته تسخیر تمامی بلاد و ولایات خراسان درحوصلهٔ تهور وتجلد ایشان بغایت آسان می‌نمود[۱]، [سپاهی بدین صفت که مذکور شد آراسته] متوجه هرات گشتند. چون‌ملك معزالدین حسین وقوف یافت باجتماع عساکر فرمان‌داده[۲][سپاهی‌چون امواج بحار زخار، باهیبت وصلابت‌ازغور و خیسار و سجزی و بلوچ و نکودریان خونخوار ترتیب داد ، و] از بلدهٔ طیبه هرات بعظمت موفور ، و ابهت نامحصور عازم نیشابور گشته درولایت زاوه هردوسپاه کینه‌خواه.

لعنصری:

ملك مانند و دیو آئین ، فلك تأثیر و کوه آلت
نهنگ‌آسیب‌وشیر آفت‌پلنگ‌آشوب وفیل‌افکن
دلیرانی که از گردون بنوك رمح سیاره
ربودندی چو گنجشگان بمنقار از زمین ارزن

بهم ملاقی شدند و صفها راست کرده در جوش و خروش آمدند، از غلغلهٔ کوس وخروش نفیرو ولولهٔ شهیق وزفیرطنین ودوار در مقعرفلك دوار افتاد، وازباد حملهٔ نهنگان جنگی قالب‌پلنگان در کوهسار چون‌صورت شیران‌علم‌لرزان گشت، طراطاق[۳] گرز وچماق مغفر شکاف گوش بهرام خون‌آشام را کرساخت، وچکاچك‌تیغ و خنجر جوشن گذار آشوب و زلزال درقلال جبال افکند.

۱ــ مج . پا : [سپاهی بدین‌صفت که مذکور شدآراسته] .
مك:این‌عبارت‌را ندارد .
۲ــ عبارت : [سپاهی چون‌امواج‌بحار...خونخوار ترتیب‌داد] اززیادات نسختان مج وپا میباشد .
۳ــ مج . مك : طراطاق . پا : طراقاطراق .

اسدی :

قضا با سر نیزه انباز شد
نهنگ بلا را دهن باز شد
جهان جوش گردان سرکش گرفت
بدریا ز تیغ آب آتش گرفت
ز بس کشته کامد زهر دو گروه
زخون خاست دریا و از کشته کوه

و بیك حملهٔ جنگ بی‌اهمال و درنگ سرهای گردان چون گوی در میدان مصاف گردان گشت، وقامتهای دلیران از بار زره وخفتان گران چون کمان خم گرفت، و در حمله اول‌غلبه واستیلای لشکر امیروجیه‌الدین مسعود رابود،[۱] [چنانچه بسیاری‌از کماة[۲] هرات بقتل رسیدند، که ازهیچ‌دهچهٔ نبود که کسی کشته‌نشده‌بود،] درخلال این احوال، ملك‌معزالدین‌حسین بربالای‌پشتهٔ‌برآمده فرمود تانقارهافرو کوفتند.وعلمها برپای کردند، وسپاه‌خود را دلداری داده، بحکم : الاموربخواتیمها، برجنگ‌تحریص‌مینمود ،[۳] [که امیر وجیه‌الدین‌مسعود را نظر برایشان‌افتاده‌حمله کرد، وشیخ‌حسن‌نیزدرعقب‌اوبرآند،] وباقی لشکرایشان‌باولجه[۴] مشغول بودند ،درین‌حال شخصی‌هم‌از توابع‌ایشان، شیخ‌حسن‌رازخمی زده، از پیشوائی آن‌قوم بمقتدائی‌دیگر عالمش فرستاد،وامیروجیه‌الدین‌مسعود،[۵] [چون از قتل اوآگاه‌شد] روی بهزیمت‌آورد،[۶] [سپاه ملك ازعقب سربداریه تاخته ، بعضی ایشانرا بقید اسار وقدحنار گرفتار کردند، ملك را بعداز آنکه دل‌برفرارقرار گرفته‌بودفتحی‌بدین فتوح دست داد .

۱ـ عبارت : [چنانچه بسیاری ... کشته نشده بود] از زیادات مج و پا میباشد .
۲ـ کماة : بضم کاف کغزاة : دلاوران وسپاهیان جمع کمی کغنی دلاوروسلاحدار.
۳ـ مج . پا : [که امیر وجیه‌الدین مسعود... نیز درعقب اوبراند] .
مك : این‌عبارت را ندارد .
٤ـ اولجه : بضم والچه بفتح بترکی مال وجنس که درتاخت‌ملك‌بیگانه گیرند . آنندراج .
٥ـ مج . پا : چون ازقتل اوآگاه شد . مك : این عبارت را ندارد.
٦ـ مج . پا : [سپاه ملك از عقب ... شیخ‌نظامی رح] . مك : این‌عبارت‌را ندارد .

شیخ نظامی رح] :

درنومیدی‌بسی‌امید است   پایان‌شب سیه‌سفیداست

ورایت[1] اقبال ملك‌اسلام که‌نگونسارشده بود باوج مرادبالاآمد، و کوکب سعادت امیر[2] وجیه‌الدین‌مسعود بحضیض وبال‌فرورفت .

[3][وامیرابن‌یمین‌را که دررثمین‌مقطعات اوزیور گوش[4] یمین است از میان لشکر ایشان گرفته پیش‌ملك معزالدین حسین‌آوردند، وبنظرتربیت‌وعنایت‌مخصوص گشت.

وملك بعد از نیل این فتح نامدار[5] مظفر وکامکار مراجعت نموده خزاین معموره حاصل ساخت وطنطنهٔ جلالت وصیت عظمت وایالت او در اطراف ممالك شایع گشت]، ومالنصرالامن‌عندالله .

١ـ مج . پا : ورایت . مك : رایت .
٢ـ مج . پا : وجیه‌الدین مسعود . مك : ندارد .
٣ـ عبارت : [و امیرابن یمین راکه درر ... ممالك شایع گشت] اززیادات مج و پا میباشد و از مك‌محذوف است .
٤ـ مج :گوش یمین است . پا :گوش اصحاب یمین است .
٥ـ مج : بعداز نیل فتح نامدار . پا : بعداز فتح نامدار .

چمن دوم از روضه هشتم

در محاصره امیر غرغن هرات را و محاربهٔ ملك با او

چون ملك معزالدین حسین‌را فتحی چنین دست‌داد، وا کثر ولایات قهستان را در تصرف هرات آورده،حشم‌بادغیس‌رامنقاد گردانید،لشکربطرف بلخ‌وشبرغان‌واندخود کشید وآن‌نواحی را تاخت کرده،امرای«ارلات» و«اپردی» ببادغیس جمع آمدند ، ملك برسر ایشان راند ،وبرایشان‌غالب آمده، وچندان از ایشان بکشت که‌از سرهای ایشان دو منار در دوطرف خیابان هرات قریب بمزارامام فخرالدین رازی [که حالا نیزهست] برآورد، وچون امیرغرغن که ازامرای‌اروق چنگیزخانی‌بود، وممالك ماوراءالنهر درتحت تصرف او «کذا» باشاهزادهٔ غازان‌خان درمقام مخالفت بود ، هیچکس پروای خراسان نداشت ملك معزالدین حسین دعوی استقلال سلطنت کرد وپنج نوبت نواخت ، واسباب و آئین شاهی‌ومملکت‌داری مرتب‌ساخت ، مردم خراسان پیش‌امیر غرغن خباثت ملك کردند[1]، بتخصیص مشایخ‌جام که‌نسبت باملك رابطهٔ‌وصلت‌داشتند وامرای[2]ارلات(واپردی)[نیز که بسیاری از ایشان ملك بقتل‌آورده‌بود] غلوی تمام کردند ، امیرغرغن فرمود که تاجیکی راچه‌قدرت ویارای آنکه تمنای‌سلطنت کند[3][وازفرمان اورق‌چنگیزخان‌سر کشد،] زود باشد که بشعلهٔ شمشیر آبدار آتش درخرمن‌پندار اوزده،خاك وجود اورا ببادنیستی‌بردهم، وحکم کرد که ازحداند خود تااقصای‌کاشغرلشکری مسلح‌ومکمل ـ که عقدانامل حساب

۱ــ مج : امیرغرغن خباثت ملك کردند .
مك : امیرغرغن خباثت کردند .
پا : امیرغرغن رفته خباثت کردند.

۲ــ مج : ارلات نیز که بسیاری ازیشان ملك بقتل آورده بود .
پا : ارلات واپردی بسیاری ازیشان ملك بقتل‌آورده بود .
مك : ارلات واپردی غلوی تمام .

۳ــ مج . پا : و ازفرمان اورق چنگیزخان سر کشد .
مك : این عبارت‌را ندارد .

ازشمار آن قاصر آید[1] جمع آمد[ه ودرظواهر بلخ عرض سپاه واحتیاط[2] جیباخانه و آلات حرب ترتیب نموده] متوجه هرات گشت ، ملك معزالدین چون خبر یافت، امیر آخور را که از سپهسالاران درگاه، ودرگاه وبیگاه محرم ونیکخواه او بود ،با سیصد سوار بفرستاد، که [3][تا آنجا که مقدور او باشد رفته از کیفیت احوال بتحقیق] اخبارمعلوم کرده،اخبار نماید، امیر آخورتا کنار آب مرغاب رسیده خبر توجه ایشان یقین کرد و باز آمده ملك اسلام را اعلام داد، وملك باتفاق اعیان واصحاب مقرر بر آن نمود که پشت بر دیوار[4] شهر بست کرده روی انتقام بمخالفان آورند،[5][وبرطرف شرقی و شمالی هرات از النگ کهدستان تاقریهٔ «بویمرغ» حایطی کشیدند ، ومداخل ومخارج اورا استوار کرده لشکرها باساز و سلاح نبرداز شهر بیرون آمدند،]وازلشکر ملك چهارهزار سوار وده‌هزار پیاده بعرض آمد، پس امیرغرغن باسی هزارسوار تیغ گذار خونخوار از درهٔپاشتان در آمده بکهدستان نزول کرد، و آنروز توقف نموده روز دیگر باشاهزاده[6] بیادقلی[7][وامیر ستلمش،وامیرالجایتو سلطان دردامن گازرگاه] برفرازپشتهٔ برآمده احتیاط لشکرها نمودند، امیرغرغن گفت این تاجیك طریق جنگ نمیداندزود شکست خواهد یافت از چندجهت اول آنکه ما بربلندیم و ایشان درنشیب،دیگر آنکه طلوع آفتاب از جانب ماست،[ایشان از جهت شعاع آفتاب] دروقت

۱ــ مج : جمع آمده ودر ظواهر بلخ عرض سپاه واحتیاط جیباخانه و آلات حرب ترتیب نموده متوجه .

پا : جمع آمده ودرظواهر بلخ عرض‌سپاه‌واحتیاط جبه‌خانه نموده متوجه.

مك : جمع متوجه .

۲ــ جیباخانه : جیبه بفتح اول زره و جیبه خانه : اسلحه خانه .

۳ــ مج .پا : [تا آنجا که مقدور اوباشد رفته ازکیفیت احوال بتحقیق].

مك:این‌عبارت‌را فاقداست.

٤ــ مج: پشت‌بردیوار پشت‌شهر کرده.

مك : پشت‌بردیوارشهر کرده .

پا : پشت‌بردیوارشهر بست‌کرده .

۵ــ عبارت : [وبرطرف شرقی ... ازشهر بیرون آمدند] ازز یادات مج میباشد .

٦ــ مك . مج : بیادقلی . پا: بیان قلی .

۷ــ مج .پا :[وامیرستلمش‌وامیراولجاینوسلطان دردامن گازرگاه].

مك : این عبارت را ندارد .

جنگ پیش روی خود نخواهند دید که تیروشمشیرچگونه می‌آید ،دیگر آنکه بادهرات از جانب شمال میوزد (ازجانب ماست) هر گاه گردسپاه مرتفع گردد روی ایشان برباد خواهد بود ،[و از جهت گرد وغبار چشم نتوانند گشاد که رد تیر وتیغ وسنان کنند ،]

القصه : دیگرروزامیرغرغن سپاه کینه‌خواه خودرا برحرب تحریص نموده حمله آوردند ،ولشکر ملك نیز بمقاومت ومقارعت پیش رفتند ، وازطرفین شعلهٔ آتش قتال بالا رفتن،وهجوم قضای اجل فرود آمدن گرفت ،

سعدی :

ز باریدن تیر همچون تگرگ

بهر گوشه برخواست طوفان مرگ

زمین شد ز گرد سواران کبود

چو آنجم درو برق شمشیر وخود

وچنان جنگی اتفاق افتاد که دیدهٔ بهرام خون‌آشام نمودار آن در آینهٔ خورشید تابان ندیده بود،وگوش کوتوال‌قلعهٔ هفتم‌سپهر نظیر آن از هفتخوان اسفندیار وداستان رستم‌دستان نشنیده، از غبار خیلها ابری برآمد تیربارآن او ،واز شعاع آتش‌تیغها آتشی برافروخت پیکان شرار سوزان‌او،

قطعه :

بنیزه کرده سران چشم بدسگالان کور

بنعزه کرده یلان گوش خاکساران کر

ز تیغ وتیر یکی کرده ساقی و معشوق

زخون و خود یکی کرده باده و ساغر.

سپاه ملك بعداز کر وفربسیار[منهزم‌و متفرق] روی بشهرآوردند ، وچون بعضی راهها را آب انداخته بودند ، خلق بسیار از مردم ملك درمیان گلها بقتل آمدند، وملك بهراة آمد ،[لشکر او در کوچهای باغات کوچهای مردانه دادند ، وجنگهای دلیرانه

کردند ، وسرهای کوی و گذرها را نگاهداشته] سپاه یاغی‌را دردیوار بست راه ندادند، ودروازها وبروج وبارها را ضبط نموده چهل‌شبانروز میان فریقین‌طعن وضرب و کوشش وحرب بود ، آخرالامر چون دیدند که گرفتن شهر صعوبتی تمام دارد ، امراء پیش امیر غرغن عرض کردند ، امیر را اگر عزم فتح وتسخیر ایـن شهر جزم است ، سال دیگر بیائیم وآن عزیمت را بامضا رسانیم ، ومتوسطان تردد نموده آمدوشد کردند ، مقررشد که ملك محقر سوری بیرون فرستد ؟ وامیر غرغن عزیمت فرماید ، وامیرمذکور چون مرد کریم ورحیم دل [ونیکوسیر ومشفق وعادل] بود ؟ وروزگار محاصره ممتد گشتة ازآمدن پشیمان شده بود گفت مرا باملك هیچ خصومتی سابقاً [ولا حقاً درمیان] نبوده بسخن اصحاب غرض فریفته شده بدین ولایت آمدم ، وچندین مردم نیك ازجانبین ضایع گشته رعایا پایمال وبال وانلال‌شدند ، وملك [معزالدین حسین] متعهدشد، که‌چون‌امیر بمستقر اقبال خود خرامد متوجه‌خدمت گردد ، واساس تعهد را بمواثیق مؤکد گرداند، وامیرنیکوعهد تصدیق عهد وقول ملك نموده ، بجانب ماوراءالنهر مراجعت نمود و کل شیئی یرجع الی‌اله ویعود .

چمن سیم از روضهٔ هشتم

در توجه ملك معزالدین حسین بخدمت امیر غرغن

بعدازمعاودت امیرغرغن کوکب سعادت ملك[1] [معزالدین حسین] ازطریق استقامت رجعت نموده ، وآثار ادبار ازمجاری احوال ،[2] ومجالی اقبال اوپدیدار[3] گشت ، غوریان مسلط ومستولی شده خواستند که اورا خلع کنند، وبرادرش ملك باقر را بجای او بنشانند، چنانچه روزی ملك سوار شده بطرفی سیر میکرد ، از اوضاع واطوار غوریان تفرس نمود که قصد او دارند ،[4] درین محل جمعی مغولان از باد غیس اسبی چند آورده بودند و[5] بسودا مشغول گشته، ملك بالهام دولت تدبیری اندیشیده بغوریان گفت این مغولانرا غارت کنید.

[لمؤلفه] [6] :

ز ترکان گرچه می‌آید بسی زور

نگه دارد خدا از غارت غور

غوریان چون بتالان مشغول شدند ، ملك کوچه غلط داده بحصار امان کوه رفت ، وغوریان ملك باقر را بتخت نشاندند ، ملك معزالدین حسین ازقلعهٔ امان کوه بیرون آمده بموجب وعدهٔ که باامیرغرغن کرده بود، متوجه ماوراءالنهر گشت، چون بآن حدود دررسید، امیر باندك مردی درشکار بود ، و همراه ملك پنجاه سوار نامدار جرار بودند ، امیرغرغن

۱ــ مج . پا : معزالدین حسین ٠ مک : این جمله را ندارد .

۲ــ پا : ومجالی اقبال . مج ٠ مک : جای این جمله سفید ونانویس است ٠

۳ــ مج : پدیدار ٠ مک . پا : پدید ٠

٤ــ مج : قصد او دارند یانه درین . مک ٠ پا : قصد او دارند درین .

٥ــ پا . مک : آورده بسودا . مج : آورده وبسودا ٠

٦ــ مج : لمؤلفه . مک ٠ پا : این کلمه را ندارد ٠

چون از دور ملك را بدید ، با مخصوصان خود گفت : ملك در عجب محلی بسر وقت ما رسید، ملك درین‌حال پیاده‌شده سلاح بگشاد وبگذاشت ، وبادونفر پیش‌رفته سلام کرد، وخواست که باامیرمصافحه کند ، امیر اورا درآغوش گرفت ، وبگشاده‌روئی تمام پرسش نموده گفت : هم دشمنی تو مردانه است وهم دوستی‌تو ، پس ملك صورت احوال ، وتسلط غوریان بدخصال ، وقصد کردن ایشان بجانب او بتمام معروض داشت ، امیر گفت : اگر حق‌تعالی مرا توفیق بخشد ، کمال امداد واهتمام بجای آورده تـرا بملك تو رسانم ، و امیر اظهار شفقت لا کلام میفرمود، اما امراء روز بروز درلباس اشفاق پیش امیر سخنـان بنفاق عرض میکردند ، ودرشربت نصیحت زهر آبـهٔ عداوت می‌آمیختند ، و ملك امارات مرارات ایشانرا ملاحظه میکرد ، وطریق مصابرت مسلوك میداشت ، تاامراءِ درقصدملك یك‌رای ویك عزم گشته گفتند : بعد از دفع او امیر برای تاجیکی باما چه خواهد کرد، امیرغرض‌ازقصد امرا واقف شده ملك‌را گفت دیگر مرا اختیارنمانده ، [هم امشب بجانب ملك خود روان شو] ملك امیررا وداع کرده ، [فلما جن علیه‌اللیل ، بر] ادهم شبرنگ که درطویله داشت ، [وبسرعت باد ، وسکون خاك ، ونرمی‌آب ، و گرمی‌آتش‌موصوف ومذکور بود ، و گوئی این دوبیت دربیان اوصاف او است ،

رباعیه :

ای ادهم جوزهر دم جوزا تنگك
تازی عجم تهور زنگی رنگك
آن‌خال سفید توبر آن جبههٔ رنگك
چون دردلشب ستارهٔ روزآهنگك]

سوار شده باندك زمانی از ماوراء النهر بهرات آمده ، و هم در روز ناخبر بشهر و حصار درآمده، وبرمسند حکومت تکیه زده ، فرستاد تاملك باقررا گرفتند ، وبند کرده درقلعهٔ بازداشت فرمود ، و بعد از چند وقت خلاص یافته بفارس رفت ، [و تـا زمان وفـات

آنجا بود[۱]، وملك معز الدين حسين دیگر باره درمقام حکومت متمکن شد ، ورياض مملکت

۱ ـ درمهم ترین منابع تاریخ ملوك دودمان کرت اعنی در آثار حافظ ابرو وهمین کتاب حاضر از حوادث زمان سلطنت ملك محمد باقر کرت ذکری به تفصیل نرفته است . اما در مجموعه مکاتیب موسوم به « فرائد غیاثی » جمع وتألیف یوسف اهل که از منشیان دربار شاهرخ میرزا بوده و آرشیو دولتی هرات را در اختیار داشته نشانی (فرمانی) از ملك محمد باقر کرت موجود است که در آن ملك محمد باقر کرت املاك خواجه معین الدین جامی را که ملوك ماضیه بمصادره ضبط کرده بوده‌اند باو مسترد داشته است .

خواجه معین الدین جامی از اشراف ومشاهیر صدور واقطاب جام بوده وبا دودمان کرت خویشاوندی سببی داشته ، واز کسانی بوده که از معز الدین حسین کرت نزد امیر غرغن سعایت نموده است ـ چنانچه اسفزاری بآن اشاره نمود ـ وملك معز الدین پس از صلح با امیر غرغن خواجه را منکوب واملاك او را بمصادره گرفته است. متن ایـن فرمان علاوه براینکه یك سند سیاسی وتاریخی است ومکمل این فصل از تاریخ میباشد ، نمونه عالی انشاء مراسلات سیاسی وفرامین دولتی آنعهد وازحوادث مهمه ایام سلطنت ملك محمد باقر کرت میباشد، ودال براین است که پادشاهان کرت ـ علاوه براینکه شعرائی نامدارانـد ـ نویسندگانی زبردست ومنشیانی قهار نیز بوده‌اند، ودراینجا مزیداللفائده تماماً نقل میشود.

یوسف اهل متن فرمان را ازروی نسخه اصل فرمان که بخط زیبای ملك محمد باقر کرت بوده نقل کرده مینویسد :

من انشاء الملك الاعظم محمد باقر کرت تقویة وتربیة لشیخ الاسلام خواجه معین الدین الجامی منقولا عن خطه :

« بعداز تقدیم مراسم تحمید وتسدید قواعد تـوحید وتوجه صلات صلوات بحضرت افضل موجودات علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات، چون حضرت جلت قدرته وعلت کلمته بمقتضای عنایت ازلی عنان حل وعقد ممالك دین ودولت بکف حمایت این ضعیف نهاد و ظاهر بابصیرت وباطن با هدایت ودل اورا بنور افمن شرح الله صدره للاسلام، منور گردانید خواست که بنا برنص یزدانی وکتاب سبحانی که: لئن شکرتم لازیدنکم، شکرانهٔ این نعمت را باموری که اصل اکتساب وملاك الامر جهانبانی باشد قیام نماید صلاح آنرا رعایت اهل صلاح بتخصیص رعایت حضرت مخدوم شیخ الاسلام الاعظم سلطان سلاطین المشایخ والوزراء فی العالم حجة الحق علی الخلق خلاصة الاقطاب المستغنی عن الاطناب فی الالقاب خواجه معین الحق والدین دانست، بنابراین مقدمات این کلمات بتحریر پیوست تاهر اسباب که ازآن آن حضرت

بقیه درحاشیهٔ صفحه بعد

از افاضت سحاب معدلت و مرحمت او طراوتی دیگر گرفت] ، و اهالی هرات بدیدار [خجسته‌آثار] او چنانچه‌مردهٔ وتشنهٔ بآب حیوان‌حیاتی تازه یافتند ،

[نظم] :

باز آمد آنکه ملك بدو بختیار شد
باز آمد آنکه بخت بدو کامکار شد
بیدار بود فتنه کنون مست‌خواب‌شد
سرمست بود دهر کنون هوشیار شد

مانده ازحاشیه صفحهٔقبل

که در ولایت هراة رود از کروم و باغات و غیرها و در کوسویه و زیرپل و در ولایت فوشنج ومزرعهٔ‌کارچه وفراهه‌باشد وملوك‌ماضیه درقرون سابقه وعهود سالفه بتعدی گرفته باشند آن را بتمام و کمال بتصرف وکلاء وعمال ایشان بازگذاشته شد تاتصرف مالکانه نمایند وهیچ‌آفریدهٔ ازگماشتگان ما درآن‌نزاع نکنند. چون دریں‌چندسال اختلال احوال بخدام آن صاحب صاحب‌کمال حمیده خصال راه یافته بوده واین ضعیف میخواهدکه در تدارك وتلافی‌آن باقصی‌الغایة والامکان مشغول گردد وازآن‌جمله یکی این‌بود که درقلم آمد.همه‌جماعت‌کارکنان و گماشتگان‌درین‌مواضع‌رعایت‌و نگاه داشت‌برزیگران‌وکارکنان ایشان واجب‌دانند وبدانچ رجوع‌نمایند درهیچ‌باب مدد و معاونت بی‌دریغ دریغ ندارند . برین‌جمله‌بروند واعتماد‌نمایند. کتب‌فی‌الثالث‌والعشرین من‌الصفر ختم بالخیر والظفر لسنة ثلاث وخمسین‌وسبعمائه بمقام‌هرات صانها‌الله‌عن‌الآفات‌والبلیات. بخط‌العبدمحمدباقر‌کرت» ص ٦٤٩ـ ٦٥٠ از‌کتاب « فرائد غیاثی » .

محاربهٔ ملك معزالدين حسين باامير محمد خواجه وامیرستلمش و کشته‌شدن مشارالیهما

چون ملك معزالدين حسين در مستقر حکومت و ایالت استقرار یافت ، هرچند گاهی لشکری[1] بقوهستان میکشید وباستلمش بیك که قهستان درتصرف داشت جنگ میکرد ، واکثر غلبه ملك را می‌بود ، ستلمش بیك ازتعرض[2] (ملك) باميرمحمدخواجه[3] [اپردی که‌والی‌اند خود وشبرغان وحدود بلخ تاساحل آمویه بود] التجا نمود ، وامیر محمد خواجه از ملك ،

ع[4] : درونی چون صراحی داشت‌پرخون

پس‌هردوامیر باهم دوستان ، وهم‌داستان شدند[5] ، ولشکرهای‌فراوان ترتیب[6] داده[7] [امیر محمد خواجه ازحدود جیحون ، وامیر ستلمش ازطرف قهستان روان] در باد غیس بهم پیوستند ، واز غایت نخوت وغرور درخاطر چنان مقرر ، ودر خیال چنان متصور داشتند که چون چشم ایشان برملك افتد حمله برده تا سرش باز نکنند باز نگردند ، وغافل[8] ازآنك ،

۱ـ پا . مج : لشگری. مک : لشگر.

۲ـ مج : تعرض بامیر . مک : تعرض ملک بامیر .

۳ـ مج . پا : [اپردی که والی‌اند خود وشبرغان وحدود بلخ تاساحل‌آمویه بود] . مک : این عبارت را ندارد .

٤ـ مج : ع . مک . پا : ندارد .

۵ـ مج . پا : شدند ولشکرهای . مک : شد لشکرهای .

٦ـ مج . پا : داده . مک : داد .

۷ـ عبارت : [امیرمحمدخواجه ازحدود جیحون ... وامیرستلمش ازطرف قهستان روان] . مک : این عبارت را ندارد .

۸ـ مج : غافل . مک . پا : وغافل.

شیخ سعدی ۱ :

سعادت ببخشایش داورست
نه در چنگ و بازوی زورآورست
چو دولت نبخشد سپهر بلند
نیاید بمردانگی در کمند

ملك ۲ معزالدین حسین چون از اجتماع ایشان وقوف یافت ۳ ، [لشکر های اطراف جمع آورده بعزم قتال رایت اقبال برافراشته] باستقبال رفت ، ودر راه سرخس ۴ بموضع فرامرزان اتفاق ۵ ملاقات فریقین افتاد ، واز جانبین تعبیهٔ سپاه وتسویهٔ صفوف نمودند ، اول کسی که درمیدان تاخت امیر محمد خواجه وامیر ستملش بودند ۶ ، [که از غایت چالاکی و بی باکی بمیدان هلاك سبقت نمودند] ، وهر دو امیر ساده ضمیر ، [دو اسپه ، بی پرهیز خویش] ۷ تند وتیزعنان ریز ۸ (تاسرتیر) راندند ۹ ، [تا نزدیك صف ملك معزالدین حسین ، ازغرایب اتفاق آنکه] بیکبار دو تیر قضا از شست قدراندازان ۱۰ ملك گشاد یافت وبرمقتل آن دو امیر

۱ـ مج . پا : شیخ سعدی . مک : لشیخ نظامی .
۲ـ مج . پا : ملك معزالدین حسین چون از اجتماع ایشان وقوف .
مک : ملك چون وقوف .
۳ـ مج . پا : لشکرهای اطراف جمع آورده بعزم قتال رایت اقبال برافراشته .
مک : این عبارت را ندارد .
٤ـ مج . درراه سرخس . مک . پا : این جمله را ندارد .
٥ـ مج . پا : ملاقات . مک : این کلمه را ندارد .
٦ـ مج . پا : [که از غایت چالاکی و بی باکی بمیدان هلاك سبقت نمودند] .
مک : این عبارت را ندارد .
۷ـ مج : دواسبه بی پرهیز خویش . پا . مک : ندارد .
۸ـ مک : تاسرتیر . مج : این جمله را ندارد .
۹ـ عبارت : [تا نزدیك صف ملك معزالدین حسین ازغرایب اتفاق آنکه] از زیادات مج وپا میباشد .
۱۰ـ مج : گشاد یافت . مک . پا : این جمله را ندارد .

زود میر آمده بلشکر کشی عالم آخرت رفتند ، وملك معزالدین حسین را بی‌مزیدکلفتی و ارتکاب مشقتی ، بی آنکه تیغی ازقراب برآید ، یاسنانی بخون بیالاید ، فتحی قریب غریب دست داد ،

[لخواجه حسن[1]] :

ای خون مردم ریخته ، وآنگه ازآن خون ریختن

نی دست تو دارد خبر ، نی تیغ تو آلودگی

بشکرانهٔ این فتح فتوحات ونذورات ادا کرده ، بسجدات شکر الهی قیام نمود ، ودرپناه حضرت پروردگار ،

ع : فتوح سوی یمین وسعود سوی یسار

بدارالملك هرات معاودت نمود ، وشخصی تاریخ قتل‌مشارالیهما را بدین‌وجه بنظم‌آورده

[قطعه] :

ز هجرت هفتصد و پنجاه ونه بود

ربیع الاولین ماه خجسته

که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه

ستلمش با محمد خواجه کشته

۱ــ مج : لخواجه حسن . پا . مک : ندارد .

چمن چهارم از روضهٔ هشتم

درفرستادن حضرت صاحب‌قرانی فلک‌سریر امیرزادهٔ جهانگیر را پیش ملک و وفات ملک[1] (اسلام بدارالسلام)

در مبادی احوال که حضرت صاحب‌قران فرخنده فال امیرتیمور گـورگان بتهیهٔ اسباب فرماندهی و کشورستانی مـولع بود، امیر جاکو را پیش ملک معزالدین حسین برسالت‌فرستاده بود، وملک اورا تعظیم بسیار نموده، درباب تأکید عهد مودت، وتشیید مبانی موافقت مبالغهٔ تمام فرمود و گفت من بجانب سرخس عزیمت خواهم نمود، اگر حضرت صاحب‌قرانی ازآنجانب تشریف‌آرند، تا بین‌الجانبین بنیان مصافـات ومصادقت التیام یابد از مصلحت دور نمی‌نماید، چـون رای صواب نمای حضرت صاحب‌قرانی آینهٔ مصفای اسرار روزگار بود، ودرمبداء حال صورت مآل مشاهده میفرمود اندیشیدند[2] که‌از ملوک غور نسبت بامرای گذشته مثل: امیر نوروز، وامیر دانشمند، وچوپان وبوجای[3] چه افعال صادر شده اعتماد نکرد، اما بسبب آنکه ازملک ملاطفت وملایمت بسیار ظاهر گشته بود روا نداشت که به بی‌التفاتی مقابله یابد، وخواست که جانب او را بوجهی از وجوه ملاحظه نماید تا سررشتهٔ مودتی که درمیان‌آمده انفصام نپذیرد، مبنی براین معنی نهال چمن عزت وجلال، قوت باصرهٔ سلطنت واقبال امیرزادهٔ جهانگیر را باتجمل تمام نامزد فرمود، و مبارکشاه سجزی را ملازم رکاب هلال احتشام امیرزادهٔ مشارالیه ساخته پیش ملک فرستاده، پیغام فرمود که چون کمال دیانت ومسلمانی تـو واضح بود برصدق محبت وولای تو اعتماد نموده فرزند ارجمند وقرةالعین سعادتمند خودرا پیش توفرستادم

۱ــ مک: اسلام بدارالسلام. مج. پا: این جمله را ندارد.

۲ــ مج. پا: اندیشیدندکه. مک: اندیشیدکه.

۳ــ دراصل (یونان) قیاسا اصلاح شد.

وچشم آن دارم که ملك او را بنظر شفقت ملحوظ دارد .

ودرسنهٔ احدی وسبعین وسبعمایه که حضرت صاحب‌قرانی دمار ازروزگار مخالفان برآورده امیرحسین راکه والی بلخ بود بادوپسر او ازتخت جاه ایالت واقتدار بتحت چاه هلاکت وبوار فرستاده ، برسریر سلطنت ومسند جهانداری برآمد ،

خسرو :

تخت را بنمود کین پیشانی دولت کراست

تاج زرینش که بربالای پیشانی نشست

ودر همین سال ملك معزالدین حسین را مرضی عارض شد ، وعارضهٔ طاری گشت ، که حکما واطباء ازمعالجه ومداوای او عاجز آمدند ، عروق نابضه ازحرکت طبیعی باز مانده ، ودرقاروره دلیل ذبول ، وتفسرهٔ موت پیدا آمد ، قوت طبیعی ازمقاومت مرض قاصر گشت ، ازکلیات قانون شفا اغراض صحت حاصل نشد ، وازاسباب معالجه ومداوات علامات نفس نفیس بظهور نیامد ،

ع : شنیدم ازحکما مرگ را دوائی نیست

چون ملك معزالدین حسین دانست که نوبت ملك او بسر آمد ، وایام معدود ، و مدت معهود زندگانی بنهایت انجامید ، اعیان درگاه ومحرمان بارگاه را احضار فرموده شرایط وصیت بجای آورد ، وارشد اولاد خود ملك غیاث‌الدین پیرعلی را والی‌عهد گردانیده ارکان ملك وملت واهالی دین ودولت را بطاعت او ترغیب نمود ، واورا نیز بتحری مراضی حضرت رب‌العالمین و اتباع اوامر دین متین ، وتمشیت احکام شرع مبین ورعایت رعایا ، ومرحمت دربارهٔ برایا وصیتها کرد . وپسر دیگر را ملك محمدنام که بامیر خورد مشهور شده بود ،ـ وازخاتونی داشت که ازقوم ارلات[1] خواسته بود ـ قلعهٔ سرخس[2] وآن نواحی داده وصیت کرد و مبالغه نموده که غیاث‌الدین پیرعلی آن ولایت بدومسلم داشته متعرض نشود

ـ۱ مج : خواسته . مک : این کلمه را ندارد .
۲ـ مک : وآن . مج : آن .

تا میان برادران وحشت و نزاع پیدا نیاید ، و [1][آنچه از نصایح پدرانه ومواعظ مشفقانه اورا بخاطر رسید بیان کرده ، غیاث‌الدین پیرعلی را بترك معاصی ، واجتناب از محرمات ومناهی وامربمعروف ونهی ازمنکر مبالغهٔ بلیغ نموده]، گفت : اگر ثبات دولت ودوام مکنت[2] ، [ورفعت‌شان ، وعلو مکان] میخواهی شرط آنست که ازمنکرات ومناهی پرهیز نمائی، که بتجربه معلوم شده، که از قبیلهٔ ما هر کس که التزام معاصی وفجور نمود ـ که اله باعبداله عهدی دارد که حاکم فاسق وظالم در هـرات نگذارد ـ روز استقلال او زود بزوال رسیده کوکب اقبال او بحضیض وبال انتقال یافته .

القصه : ازین گونه نفسی[3] چندبرشمرد وبمرد، وقبراودر[4] (یکجهت) مسجدجامع هرات ، در گنبد شمالی ، پهلوی مرقد سلطان مرحوم ، غیاث‌الدین محمد سام[5] ، (ووالد ما جد اوملك غیاث‌الدین محمد کرت) است .

وتاریخ وفاتش ازین قطعه مفهوم میگردد ،

قطعه :

وفات خسرو عادل ملك معزالدین

حسین بود دریغ آنچنان شهی هیهات

صباح شنبه پنجم ز ماه ذی‌القعده

بسال هفتصدوهفتادویك بشهرهرات

واین رباعی نیز درتاریخ ملك مشارالیه[6] گفته‌اند ،

۱ـ عبارت : [آنچه از نصایح پدرانه ومـواعظ ... مبالغه بلیغ نموده] از زیادات نسخه مج میباشد .
۲ـ مج : و رفعت شأن وعلو مکان . مک : این جمله را ندارد .
۳ـ مج : نفس . مک : نفسی .
٤ـ مک : یکجهت . مج : این کلمه را ندارد .
٥ـ مک : (ووالد ما جداو ملك غیاث‌الدین محمد کرت) . مج : این‌عبارت را ندارد .
٦ـ مج : مشارالیه . مک : این جمله را ندارد .

[رباعی[1] :]

آنرا که جهان پر از زر وزور شود
مانند حسین کرت در گور شود
بردال دعا چو برزنی یك نقطه
تاریخ وفات خسرو غور شود

۱ــ مج : رباعی . مک : این کلمه را ندارد . -

چمن پنجم از روضهٔ هشتم

در جلوس ملك غياث‌الدين پيرعلی بر مسند ايالت[1] خراسان

چون ملك غياث‌الدين پيرعلی بجای پـدر متمكن گشت خطهٔ سرخس و ملحقات او را بموجب وصيت پدر ببرادر مسلم داشته ازوجوه آن توقعی ننمود ، اما غرض‌خواهان و حسودان بكاوكاو[2] وغيبت[3] ونميمت بنيان مواخات و مصافات ايشانرا منهدم ساختند ، هرچندنيكخواهان القای‌مقالات موالات‌می‌نمودند، بد گويان كؤس[4] ناخوش‌مذاق عداوت وشقاق بريشان می‌پيمودند[5] ، تاكار بدان‌جا رسيد[6] كـه ملك محمد دعوی تفرد واستقلال كرده ، نام ملك غياث‌الـدين پيرعلی را از خطبه[7] وسكه ساقط ساخت ، ملك غياث‌الدين پيرعلی لشكر جمع آورده رفت ، وسرخس را محاصره كرد ، دروقتی[8] كه سپاه كينه‌خواه خزان بعزم تاختن باغ وراغ ، قوس وقزح[9] را زه كرده ، سرما چون تير از خانهٔ كمان می‌جست وشعلهٔ شمشير برق رخشان ورق درختان چنان ميزد كه شاخ شاخ ميگشت ،

[خسرو[10]] :

رخسارهٔ لاله پر ز چين شد
آئينهٔ آب آهنين شد

---

۱ ـ مج : خراسان . مک : هرات .
۲ ـ كاوكاو : تفحص ، تجسس وكاوش مصدر آن . فرهنگ آنندراج .
۳ ـ مک : وغيبت . مج : غيبت .
٤ ـ مک : كؤس . مج ـ پا : گوش .
٥ ـ مک : پيمودند . مج . پا : پيمود .
٦ ـ مج : بدان‌جا رسيد . مک : بدان رسيد .
۷ ـ مج : پيرعلی را از خطبه . مک : پيرعلی را خطبه .
۸ ـ مج : وقتی . مک : وقت .
۹ ـ مج : قزح . مک : وقزح .
۱۰ ـ مج : خسرو . مک : ندارد .

نسرین[۱] بلب زمانه خوردن
وز شاخ بتازیانه خوردن
در زلزله سرو راست خانه
چون مردم راست از زمانه

و ملك محمد مستعد مقابله و مقاتله گشته در مقام انتقام رایت عناد برافراشت وروزگار محاربه ومحاصره بینهما امتداد[۲] تمام یافت، ودرآن زمستان هوا بغایتی سردشد ، که میگویند[۳] که آفتابه ازشدة سرما ویخ‌بند شکافته شد ، وخلق بسیار ازآن خنکی هلاك گشتند[۴] . تا بعداز رنج ومشقتهای[۵] بی‌حد جمعی توسط نموده ،

بیت[۶] :

کردند بصد حیلهٔ روبه باهم
گرگ آشتی‌ء[۶] که جنگ‌می‌باردازو

وملك‌محمد بیرون‌آمد وبرادررا سلام کرده باز گشت ، وبرادرنیز بهرات‌مراجعت نمود ، وروزی میگذرانید ، تاآنکه خواجه علی مؤید سبزواری خروج کـرده ، بربعضی ممالك خراسان مستولی گشت ، چنانچه از بسطام تافرهاد جرد جام در تصرف آورد ، [۷][واظهارمذهب شیعه کرده ، درآن باب غلوی تمام نمود ،] وسکه ، وخطبه بنام خـود ساخت ؛ وهرروز اسبی بیرون میکشید، که ظهور امام محمد مهدی خواهد بـود ، ومردم سبزوار شیعه‌مذهب بودند ، واهل نشابور سنی ، چون حاکم تقویت مذهب‌شیعه میکرد ، سنی مذهبان نیشابور نیز بحکم : الناس علی دین ملوکهم ، خود را برتشیع میداشتند ،

۱ ـ کذا ؟
۲ ـ مج : امتداد یافت ودرآن . مک : امتداد تمام یافت درآن .
۳ ـ مج : گویند . مک : میگویند .
٤ ـ مج : گشتند بعد از . مک : گشتند تابعداز .
۵ ـ مج : مشقتهای . مک : مشقت .
٦ ـ مج : بیت . مک . پا : این‌کلمه را ندارد .
۷ ـ عبارت : [واظهار مذهب شیعه .... تمام نمود] از زیادات مج میباشد .

وملك غیاث‌الدین‌پیرعلی[1] [مذهب حنفی‌داشت ، وایمهٔ نظامیه هرات که فتوی میدادند که دفع شیعه واجب است ، ملك بسبب تعصب دین ومذهب] لشکر کشیده وبنیشابوررفت ، خواجه علی مـردان نامدار و دلیران کارزار از سبزوار بنیشابور فرستاد ، ودر محافظت واستحکام شهر تأکید تمام نمود ، وهردو گروه در کوچهای نیشابور جنگ میکردند تا خلق نشابور بعجز رسیده دروازه ها بستند و بجنگ پس دیواری مشغول گشت ، تامدت محاصره دراز کشید ، نواب ملك مصلحت‌دیدند که‌بهرات معاودت‌نموده سال دیگر بیایند، پس ازآنجا بازگشته دیگر سال دراول[2] فصل بهار که :

[لشمس الدین طبس[3]] :

صبا ز مهد دم از معجز مسیحا زد
گل ازحجاب‌عدم خیمه سوی صحرا زد
زلال چهرهٔ صحرا چنان فروغ گرفت
که برسپهر شفق وار عکس صهبا کرد

ملك بالشکر جرار عزم نیشابور کرد ، وخواجه علی مؤید جمعی را بضبط وصیانت آنجا فرستاده ، خود درسبزوار استقرارنمود واین خواجه‌علی ازمیان «سربداریه» برعایت رعیت ودارائی‌مردم[4] ، واخلاق مرضیه امتیاز داشت ، وخلاصه وسرآمد آن دودمان بـود ، اهل نشابور را دلداری داده مدد فرستاد ، چون ملك بظواهر نشابور رسید ، خلق ولایت از شهر بیرون‌آمده حمله برهرویان بردند ،[5] (ومردم بسیار ازطرفین کشته وزخمی گشته، نیشابوریان پناه بدیوار بردند ،) وتا چهل‌روز چنان‌بود که‌بیشترایام ازصبح تاشام بجنگ وپیکارومحاربه وکارزار اشتغال داشتند ولشکر ملك را فتحی میسر نمیشد ، باز بهرات‌آمده

---

۱ ـ عبارت : [مذهب حنفی .... تعصب دین ومذهب] . اززیادات مج میباشد .
۲ ـ مج : اول بهار که . مک . پا : اول فصل بهار : صبا زمهد دم ...
۳ ـ مج : لشمس‌الدین طبس . مک : این جمله را ندارد .
٤ ـ دارائی مردم : مردم داری .
٥ ـ عبارت : (ومردم بسیارازطرفین .... پناه بدیواربردند) اززیادات نسخه‌مک‌میباشد .

دیگرسال لشکر برده[۱] وخرابی‌وبیرانی[۲] بسیار کردند ، [باغات[۳] بریده ، عمارات کندند، وکاریزها انباشته ، درختان ازبیخ انداختند ، اتفاقاً] درخلال این احـوال ملك یکی از رعایای آنجا را پرسید که بنای اسلام چند است ، آن شخص بی‌تأمل بعبارت بلیغ گفت : بمذهب[۴](خواند) ملك سه اول: غلات‌مردم‌را چرانیدن، دوم:کاریزها انباشتن‌سوم: درختهای مسلمانان ازبیخ‌بر کندن[۵] ، ملك منفعل گشته دست ازآن افعال بداشت ، وبهرات آمد ،

[۶] [تا درسنهٔ سبع وسبعین وسبعمایه اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلاوی بسببی از اسباب از مازندران جلا کرده بخراسان‌آمد وبادرویش رکن‌الدین که خلیفهٔ شیخ‌حسن جوری‌بود اتفاق کرده ، خواجه‌علی مؤید قصدایشان‌نمود ، قوت مقاومت‌نداشتند ، درویش رکن‌الدین بفارس رفت وامیر اسکندر بهرات آمد با هزارسوار ، ملك غیاث‌الدین پیرعلی اورا تعظیم نموده همهٔ مردم اورا مرسوم وانعام فرمود ، ومال غوریان فوشنج وچندموضع دیگر جهت اخراجات خاصهٔ او تعیین کرد .

پس ملك] دراول بهار دیگربار عزیمت نشابور نمود ، و امیراسکندر درین یورش سعی وجد بیحد نمود واین نوبت ملك[۷] را فتح نیشابور میسر گشت ، آنرا بامیر اسکندر شیخی سپرده ، خود بهرات مراجعت نمود ، وشوکت وعظمت او بیفزود .

---

۱ ـ مک : برده خرابی بسیار . مج : برد وخرابی وبیرانی بسیار .

۲ ـ بیرانی : « بیرام وبیرانه »بروزن ومعنی ویران وویرانه که نقیض‌آباد است .

امیرخسرو :

در عهد او چه جوئی دلهای خسته از غم
در ملك میرظالم بیرانـه چند خواهی

فرهنگ آنندراج

۳ ـ عبارت : [باغات بریده .... اتفاقاً] اززیادات مج است .

٤ ـ مک : بمذهب خواند ملك . مج : بمذهب ملك .

٥ ـ مج : بر کندن . مک : کندن .

٦ ـ عبارت : [تا درسنه سبع وسبعین وسبعمایه اسکندر... اخراجات خاصهٔ او تعیین کرد] اززیادات نسخه مج میباشد .

۷ ـ مج : ملك را فتح نیشابور میسر گشت آنرا بامیراسکندرشیخی سپرد خودبهرات مراجعت نمود وشوکت وعظمت او بیفزود. مک: ملك فتح میسر گشت بامیراسکندرشیخی ولد (کذا) که بسببی ازاسباب ازمازندران جلا کرده بخراسان آمده بود وملك اوراتعظیم بسیار نموده سپرده خود بهرات مراجعت نموده وشوکت وسلطنت او بیفزود .

چمن ششم از روضهٔ هشتم

دربیان حالاتی که درمیان[1] حضرة صاحب‌قرانی وملك هرات بود

درسنهٔ ثمان وسبعین وسبعمایه خضرت امیر صاحب‌قران تیمور گورکان ، ایلچی پیش ملك‌غیاث‌الدین‌پیرعلی فرستاده . تجدیدعهد مصادقت وموافقت‌نمود ، وپیغام فرستاد که میان[2] ما دوستی موروثی ومحبت قدیمی است ، وهمت بر آن مصروف که روز بروز تزاید پذیرد ، ومواد بیگانگی بالکلیه ازمیان‌برخیزد ، ملك اظهار اطاعت[3] وخدمتگاری کرده ، گفت : اگر حضرت امیر فرزندم پیرمحمد را بغلامی ازخاك بردارد حاکم‌است، حضرت صاحب‌قرانی « سونچ‌قتلق‌آغا » خواهرزادهٔ خود را نامزد ملك‌زاده کرد ، وانواع تربیت ونوازش دربارهٔ اومبذول‌فرموده ، دریورش خوارزم همراه موکب همایون[4] صاحب‌قرانی بود .

مقارن این‌حال ، درویش رکن‌الدین[5] که بفارس رفته بود ، [گذارش یافت] : جلال‌الدین شاه شجاع دربارهٔ او مرحمت[6] وعاطفت نموده ، جهت او وسیصد کس

---

۱ ـ مج : که درمیان حضرة صاحبقرانی وملك هرات بود .
مک : که میانهٔ حضرت صاحبقرانی وملك بود .

۲ ـ مج : میان ما دوستی موروثی ومحبت . مک : میان دوستی موردشد (کذا؟) ومحبت.

۳ ـ مج : اطاعت وخدمتگاری کرده گفت اگر حضرت امیر فرزندم .
مک : اطاعت کرده گفت اگر فرزندم .

٤ ـ مج : همایون . مک : ندارد .

٥ ـ مج : درویش رکن‌الدین بفارس رفته بود گزارش یافت جلال‌الدین .
مک : درویش رکن‌الدین که بفارس رفته بود وجلال‌الدین .

٦ ـ مک : مرحمت نموده جهت او ومردم او که سیصدنفر بودند .
مج : مرحمت وعاطفت نموده جهت او وسیصدکس همراه او بودند .

که همراه او بودند وظایف وادرار مقرر فرمود ،

[1][چون توقف درویش درآن دیار دیر کشید] بعرض[2] شاه رسانیده بود که چون دست امید درزیل این دولت زده‌ام ، [3][دوست‌ودشمن ازدورونزدیك چشم نهاده‌اند که‌مآل حال چه خواهد بود ،] اگر[4] مدد وهمت پادشاه شامل حال درویش گردد ، خراسان را اضافت مملکت فارس گردانم ، شاه را این‌صورت موافق خاطر افتاد ،

ع[5] : چشم برهم زد و گفتا برسد درویشان ،

پس‌مرا کب‌خاص، وطبل وعلم ، وخلعت معلم ملمع ، و کمر مرصع ، ومردان‌دلاور بدرویش داده ، او را[6] [بابسطت موفور ، وحشم و حشمت فـراوان] بفرستاد ، چون بخراسان[7] رسید، غلبهٔ تمام از درویشان وغیرایشان که از بیم خواجه علی مؤید مخفی[8] و متواری بودند بدرویش ملحق گشتند ، وامیر اسکندر شیخی کـه ازقبل ملك غیاث‌الدین پیرعلی حاکم نشابوربودند باوپیوسته قصد سبزوار کردند ، چون خواجه‌علی قوت‌مقاومت نداشت منهزم شده بمازندران رفت ، ودرویشان سبزوار را گرفته قلاع جاجرم وبحرآباد فتح کردند ، پس درویش رکن‌الدین بملك غیاث‌الدین پیرعلی از روی استقلال مکتوبی نوشت واکثراحوال واوضاع را اسنادبجانب‌شاه شجاع کرد ، ملك‌فرمود تادرجواب‌مکتوب درویش این بیت ثبت کردند ،

بیت :

اگر خراب شود مملکت زشاه مرنج
که پیش اهل حقیقت گناه درویش است

---

۱ ـ مج : چون توقف درویش درآن دیار دیر کشید . مک : این عبارت را ندارد .
۲ ـ مج : بعرض شاه‌رسانید که چون . مک: بعرض رسانیده‌بود که چون .
۳ ـ عبارت : [دوست ودشمن ... چه‌خواهد بود] اززیادات مج میباشد .
٤ ـ مج : اگر مددوهمت . مک : اگر همت .
٥ ـ مج : ع . مک : ندارد .
٦ ـ عبارت : [بابسطت موفور ... فراوان] اززیادات مج است .
۷ ـ مج : خراسان . مک : بخراسان .
۸ ـ مک : مخفی بودند . مج : مخفی ومدفیری؟ بودندقیاساً به (متواری) اصلاح شد . پا : لایقرء است .

ودرسنهٔ تسع وتسعین وسبعمایه ازمشرق اقبال صاحب‌قرانی آفتابی طلوع کرد که سبب روشنائی ممالك‌عالم بود، وازصلب همایونش قرةالعینی درنظر آمد که واسطهٔ بینائی اعیان بنی‌آدم گشت،

لخواجه سلمان :

زکان سلطنت لعلی سزای تاج شد پیدا
که لؤلؤ باهمه‌لطف ازبر گوشش بود لالا
مهی گشت ازافق‌طالع که‌پیش‌طالع‌سعدش
کمرچون‌توامان‌بستست‌خورشیدجهان‌آرا

یعنی: خسرو فیروزبخت ، آرایندهٔ دیهیم وتخت، مظهر رحمت الهی، فرازندهٔ اورنگ‌پادشاهی، معین‌السلطنة والدنیا والدین، شاهرخ بهادر، درروز پنجشنبه‌چهاردهم ربیع‌الآخر سنهٔ مذکوره، بفر قدوم ظفر ملزوم عرصهٔ گیتی منورساخت، وساحت‌مملکت از انوار طلعت [فرخنده آثار]ش مزین گشته، رایت نشاط‌ازبساط اغبر برفرازفلك‌اخضر برافراخت، وطالع فرخنده مطالع ولادت بزرگوارش «قوس» بود که خانهٔ مشتریست بانواع دلایل سعادت موصوف وباضاف آثار اقبال ودولت محفوف. درمبادی احوال‌آیات منتهای کمال برجبین مبینش مبین، ودراول نهارظهورانوارآفتاب اقبال بی‌زوال ازصفحات دولت مثبتش طالع،

لخواجه سلمان رح[1] :

طالع عالم همایون شد بمیمون اختری
منتظم شد سلك ملك ودین بوالا گوهری

[2] [چون صوادر احوال سعادة مالش درمحل خود مذکور خواهد شد درین مقام بزیادتی اطناب اقدام نمودن مناسب نبود.]

---

۱ ـ مج : لخواجه سلمان رح. مک : سلمان.

۲ ـ عبارت : [چون صوادر احوال .... نمودن مناسب نبود] اززیادات مج میباشد.

چمن هفتم از روضهٔ هشتم

درذکر تزویج «سونچ قتلق آغا» باملک زادهٔ هرات

درسنهٔ احدی وسبعین وسبعمایه حضرت صاحب قرانی فرمود تاطوی ملکانه وجشنی پادشاهانه ترتیب‌داده ، درة‌التاج بزرگی‌را زیورافسرملک‌زاده ساختند ، و«سونچ‌قتلق آغا» دختر خواهرخود شیرین‌بیك‌آغا راکه نامزد فرموده بود بملک‌زاده پیرمحمد تسلیم‌نمود، وتاج و کمر مرصع ، وجامهای مطلای ملمع بملک‌زاده داده ، اشراف واعراف خراسان‌را بحسب مرتبت هریك بتشریف فاخرنوازش فرموده ، اجـازت مراجعت فرمود ، وحضرت صاحب‌قرانی «سونچ قتلق آغا» را بتجملات وافر ، وحشمت تمام ، واز امراء ومقربان‌جمع لاکلام ملازم ساخته ، بهرات فرستاد ، وملك غیاث‌الدین پیرعلی بدیـدار ایشان شادمان شده ، یراق طوی ملکانه نمود ، وفرمود تاشهر را چون عروس‌آراسته ، از سرپل جوی‌نو تابچهارسوبنوعی که‌رشك [عرصهٔ] فیروزهٔ طارم ، وغیرت‌فزای روضهٔ ارم بودآیین‌بستند، وچهارطاقها نصب کرده تعبیهای عجیب ، وشعبدهای غریب پرداختند ، ودرودیوار کوچه و بازاربقصبهای روم ودیباهای چین مزین ساختند ،

وچون[1] ازاشغال طوی وضیافت‌بپرداختند [جماعتی[2] راکه‌همراه مهد عروس آمده بودند ملك رعایتهای لایق وعنایتهای مناسب نموده شاکر وخوش‌دل باز گردانید وخود] لشکر بنشابور کشید ، جمعی ازدرویشان که تبع امیراسکندر ودرویش رکن‌الدین‌بودند بعزم جنگ‌وجدال استقبال‌نموده‌حربهای‌عظیم کرده عاقبت مغلوب‌شده نشابوررا گذاشتند وهزیمت بسبزوار بردند ، وملك نشابور را فتح کرده شیخ یحیی را آنجا گذاشت ، وشیخ یحیی درنشابورمی‌بود[3] تازمانی که حضرت صاحب‌قرانی بخراسان‌آمد .

۱ ـ مج : وچون اشغال . مک : وچون از اشغال .
۲ ـ عبارت : [جماعتی راکه همراه ... باز گردانید وخود] از زیادات مج میباشد .
۳ ـ مج : نشابور بود . مک : نشابور می بود .

روضهٔ نهم

در توجه حضرت صاحب قران بعزم تسخیر ممالك خراسان

درسنهٔ اثنین وسبعین وسبعمایه، حضرت‌صاحب‌قرانی ، فرمان‌ده گیتی‌ستان، فرزند سعادتمند خود ، امیرزادهٔ جهانپناه میرزا امیرانشاه را با پنجاه قشون روان فرمود ، تا در ییلاق بلخ واند خود نزول نمودند ، وحضرت صاحب قرانی کس پیش ملك غیاث‌الدین پیرعلی‌فرستاد که لشکر کشان کشور گشای ، وسپه سالاران‌ممالك‌آرای جهت «قورلتای» بزرگ جمع میشوند ، وحضور ملك نیز مهم است ، باید که حاضر آید ، ملك فرستاده را رعایت واکرام‌نموده التماس حضورامیرسیف‌الدین کرد، که‌مصحوب او بسعادت‌خدمت فایز گردد ، امیرسیف‌الدین بفرمان صاحب‌قران پیش ملك‌آمده پیغام رسانید ، که بین‌ـ الجانبین‌دوستی‌ومصادقت بقرابتی ومواصلت انجامید ، لایق آنست که مقالات‌غیبی‌بملاقات عینی ، ومصافات معنوی بموالات صوری اقتران یابد ، وملك پیشتر ازین حال‌شهربندی ـ که‌دوفرسنگ دورداشت ـ در گردهرات بنیاد کرده بعمارت‌آن مشغول بود ، امیرسیف ـ الدین را بهربهانه نگاه میداشت ، و در کار شهربند سعی بلیغ می نمود ، تا باتمام رسد ، وامیرسیف الدین صورت حال درآینهٔ خیال میدید ،[1] [و کیفیت دواعی ملك از صفحات حالات مطالعه مینمود ،] تاملك او را باز گردانیده ، وعده کرد که متعاقب بمعسکرظفر اثر رسد ، بعد ازآنکه امیر سیف الدین چگونگی احـوال بعرض رسانید ، و ملك بوفاء وعده که‌لازم‌الوفاء بود نرسید ، امیرزاده میرانشاه حشم بادغیس‌را غارت کرده اموال‌بسیار گرفت ، ودرمیان اندخود ومرغاب مقام فرمود ،[2] [ودرین‌محل امیرعلی‌بیك‌ابن‌ارغونشاه

---

۱ ـ عبارت : [و کیفیت دواعی ملك از صفحات حالات مطالعه مینمود] از زیادات مج وپا است .

۲ ـ عبارت : [ودرین‌محل امیرعلی ... نصرت انتساب باشد] اززیادات مج میباشد .

برحسب فرمان بدرگاه حضرت صاحب‌قران آمده مقدم او باعزاز واکرام تمام تلقی یافت، وحضرت صاحب‌قرانی در امر عزیمت بجانب هرات مشورت فرمود، مقرر بر آن شد که امیرعلی بیك اول بهار حاضرشده عزیمت بامضا رسانند، وبعهد ومیثاق مؤکد تعهد نموده محترم ومکرم باز گشت، وچون میعاد نزدیك شد عرضه داشت کرد که هرگاه توجه فرمایند ملازم رکاب نصرت انتساب باشد]. پس حضرت‌صاحب قرانی باجتماع لشکرها فرمان داده، باسپاهی بهیبت چون امواج دریـا ازآب جیحون عبور نمود، وملك محمد [برادرملك‌غیاث‌الدین پیرعلی که‌سرخس‌داشت، بشرف بساط بوسی رسید، و] بعواطف خسروانه اختصاص یافت، وقاصدی بفرمان حضرت صاحب قران بطلب امیرعلی بیك(بن ارغونشاه) رفت عجب آنکه نیامد، وبوعده وفا نکرد، وعجبتر آنکه قاصدرانگاهداشت، ورها نکرد، آنحضرت ازآب مرغاب گـذشته عنان توجه بجانب مـزار مهبط‌الانوار جام [و قصبهٔ کوسویه] معطوف فرمود[ه ، بسبب آنکه چون ملك نشابور را بتجدید گرفته بود ، و بعضی از لشکر او آنجا بودند نتوانند که بملك ملحق شوند] ، و دراوایل ذی الحجه سنهٔ مذکوره بکوسویه اتفاق افتاد وحاکم آنجا مهدی استقبال‌نموده بالتفات همایون سرافراز گشت، وموکب همایون ازآنجا متوجه «تایباد» شد ، که مقام ومولد ومعبد ومحتد جناب‌قدسی‌مآب حقایق‌پناه مولانا زین‌الملة والحقیقة والدین‌ابوبکر قدس الله‌اسراره بود، وحضرت صاحب‌قران کس فرستاد که بادب پیش جناب مولانا رفته گوید که امیر اینجا رسیده‌بحکم: **القادم یزار** ، شما را بدیدن او می‌باید آمد ، مولانا فرمود که فقیر را باامیر هیچ مهمی [نیست ، حضرت] صاحب قران چـون این معنی را استماع فرمود متوجه (زیارت) مولانا گشت ، دراثنای‌نصایح که‌مولانا میفرمود ، حضرت صاحب قران گفت چرا ملك خود را نصیحت نمیکنی که خمر میخورد ، وبمناهی وملاهی اشتغال‌می‌نماید ، جناب‌مولانا فرمود، که اورا گفتم نشنید ، حق‌تعالی شما را بروگماشت شماهم اگرنشنوید دیگری رابرشما گمارد ، [حضرت] صاحب‌قرانی رقت آورده، بیرون آمد ومیفرمود که‌درزمان حکومت خود باهرکس از گوشه‌نشینان ملاقات کردم او ازمن ترسید، ومن ازمولانا ترسیدم ، مرد حقانیست، پس متوجه‌هرات‌شده ، اواسط شهرمذکور

سپاه ظفرپناه بقصبهٔ «فوشنج» رسیده مردم آنجا [پیش آمده] حربهای سخت کردند، تایك هفته [مقاومت نمودند آخر] مسخر شده، قلعه وقصبهٔ ایشانرا [چون دل وخاطر ایشان خراب وویران، و] کوفته وپریشان ساختند، وازآنجا نهضت نموده بظواهر (بلدهٔ) هرات فرودآمدند، وشهربند بیرون را نقطه مثال درمیان گرفته، دایره‌وار بر گرد آن محیط گشتند، وملك مارا هوای معاشرت راح مشکین، ومباشرت صباح ملاح، ومذاکرهٔ اشعار فصاحت‌شعار، ومحاورت بذلهای شیرین، ونکتهای آبدار برطبیعت غالبتر از ترتیب سپاه، وساز سلاح، وآهیختن تیغ، و افراشتن رماح، و اشتغال حرب وپیکار، وارتکاب شداید معرکه وکارزار بود، [1] واز غایت حلم وکم آزاری ابـواب سیاست که یك رکن ریاست (است) مسدود، واسباب حزم وصیانت که اصل‌الباب ایالت وسلطنت است مفقودبوده،

[کمال اسمعیل]:

مملکت راست چون ترازویست

دائم از عدل خود معیر دار

یکسرش آهن است و یکسر زر

هردو با یکدگر برابر دار

۱ــ حافظ ابرو دروصف ادب‌دوستی ملك غیاث‌الدین ومجالس ادبی او مینویسد: « ومجلس‌او (ملك غیاث‌الدین کرت) دایم بانشید اشعار آبدار، ونکات چون درشاهوار، ونوشانوش ساقی، وبریق چهرهٔ ترکان ایلاقی بود ».

وهمودرین‌باره‌مینویسد: « شهررا محاصره کرده‌اند وباستعدادحصار گرفتن‌مشغول گشته ونردبان وخرك وعراده ومنجنیق ترتیب‌میدهند، هنوز بطرح عمارات وضبط‌کبوتر خانه وترتیب آلات‌مجلس‌وانواع سازهای‌موسیقی وامثال‌آن‌مشغول‌بود » (زبدة‌التواریخ بایسنقری = ربع چهارم ازتاریخ‌عمومی حافظ ابرو ـ نسخهٔ خطی کتابخانه ملی ملك).

عشق‌وعلاقه بادب وهنر ازصفات‌ممتازه همه ملوك کرت بوده، وهریك از پادشاهان کرت شاعری‌نامدار ونویسنده زبردست وخوشنویسی ماهر بوده‌اند، سیفی دروصف ملك فخرالدین‌مینویسد: « چون راح روح‌افزا بروز درمزاج او اثر کردی بفرمودی تاراویان بآواز خوش اشعار دلکش خواندندی، ودربحث وتفتیش معانی والفاظ‌آن باندما وجلاس وشعرا سخن راندی ودرعهداو چهل‌شاعر نامدار مدح او گفتندی ... ». (مونس‌الاحرار ـ بدرجاجرمی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه‌ملی‌ملك. تاریخ‌نامه هرات ـ سیفی‌هروی ص۱۵۱).

لطف و عنف است آهن و زر او
هردو برجای خود مقرر دار
دوستانرا بزر توانگر کن
دشمنانرا بتیغ سر بردار

لاجرم مخایل‌خلل وعوارض زلل بارکان مملکت راه یافته روزبروز [آثار[۱]] ادبار ازمجاری روزگار اومتظاهر بود ، وساعت‌بساعت امارات زوال روز دولت واقبال ازفحاوی [احوال[۲]] او متوافر، جنود نصرة وفود حضرت صاحب‌قران شهر را محاصره کرده ترتیب نردبان وعراده ومنجنیق مینمودند ، وملك درپرده بآهنگ موسیقی وساز مجلس [انس[۳]] وطرح خانهٔ کبوتر واسباب ملاهی مشغول ،

ع[۴] : دلا دامن فراهم کن، کجا وما کجا ایشان ،

ملك ساده[۵] [آنچه بروزن آنست] بخیال آنکه رعیت از حمیت زن و فرزند و مال وعیال خود جنگ خواهند کرد ، وبجان کوشش نموده ، خود را تسلی میداد و حضرت صاحب‌قران فرمود تادیوارهای بیرون شهربند (را) که اکثر باغات بود انداختند ، ودر مقابل شهر وحصار [وخندق] مقابل کوب ساختند ، وازهردوجانب رایات جنگ ووغا برافراخته غلغلهٔ جوش وغوغا (در) سقف گنبد خضرا انداخت ، [ناگاه از شهر جماعت «کذا» ازدلیران جنگی دردروازه گشاده بیرون آمدند وجنگی‌عظیم وقتل بسیارواقع‌شد، وآخر روز هردو گروه بمقام خود بازگشتند ،] آنشب پاسی داشتند که تاروز از خروش دلاوران هندوی پاسبان فلك دیده برهم ننهاد ، وازولولهٔ نعرهٔ پردلان ونفیر حاضرباش حارسان گوش بهرام برفراز قلعهٔ مینافام کرگشت ،

۱ ـ مج . پا : آثار . مک : این‌کلمه را ندارد .
۲ ـ مج : احوال . پا . مک : این‌کلمه را ندارد .
۳ ـ مج . پا : انس . مک : ندارد .
٤ ـ مج : ع . پا . مک : ندارد .
٥ ـ مج : [آنچه بروزن‌آنست] . ؟ پا . مک : این جمله را ندارد .

فردوسی طوسی :

جهان سربسر بود دریای قار
برافروخته شمع ازو صد هزاره
ز نالیدن بوق و بانگ سپاه
تو گفتی که خورشید گم کرده راه

روزدیگر (نیز) بجنگ ومحاربه گذشت ، شب از دروازهٔ انصاری جمعی (دلاوران) بیرون آمده شبیخون زده ، چند کس ازسپاه صاحب قرانی کشته بسرعت باز گشتند ، روز جمعه جنگ سلطانی انداختند، لشکرخورشیدحسام ، بهرام انتقام ، ازاطراف شهرصفوف آراستند ، واهل شهر مداخل ومنافذ مضبوط ومستحکم ساخته درمقام مقاومت قایم گشتند، حضرت صاحب قرانی بتفرج تعبیه لشکر آمده، سپاه نصرت پناه ، درنظر کیمیااثر، بهادر(یها) نمودند ، [وداد مردی ومردانگی داد ، (و) جانبازیها و سر(ا)فرازیها [که همیشه شعار ایشان بود] بظهورآوردند ، امیرانکوتیمور ، وامیرسونجك ، ودیگر امرا خودرا بفصیل رسانیده نردبانها بردیوارها نهادند ، و بالاآمدن گرفت .

وملك بنفس خود برپشت دروازهٔ [پل] انجیل کوششهای مردانه نمود ،

ع : ولی بکوشش خود سرخ روی نتوان شد ،

لشکر صفدر صاحب قران پیش رفته بعضی از نزدیك کوشك میرغنی که حالا مسجد [جامع] ومدرسه [وبقاع خیرات] حضرت [مملکت پناهی] مقرب الحضرت السلطانی (اعتضادالدولة الخاقانی امیرنظام الدین علیشیر) درآن موضع احداث (یافته) [ازمحلی که آب شهر درمی آمد] درآمدند ، واول کسی که بربالای شهر[بند] بالاآمد خلیل یساول بود ، ولشکر فیروزی اثر دروازها شکستند ، ودیوارها شکافته بشهربند درآمد(ند) ، واز نزدیك قلعه قریب بدوهزار کس گرفته پیش [حضرت] صاحب قرانی بردند ، ومرحمت فرموده خون ایشان را بخشید ، وحکم فرمود که هر کس از رعیت بباره و فصیل نیاید جان وخان ومان او توامان امان باشد ، بعدازآن رعایا را یارای رفتن باره نبود ، و کس حکم ملك نمی شنود ، و امیراسکندرشیخی گفت چند کس را درسرمحلها سیاست می باید

کرد تامردم بترسند وشهر [را] نگاه‌دارند ، ملك گفت : من خون‌ناحق چون کنم، گفت:
پس شهر نگاه نمیتوان داشت .

بعده : از جانبین بمراسله ومراوده توسل نموده ، متوسطان آمد ورفت کردند ،
حضرت‌صاحب‌قرانی‌فرمود که اگر بجنگ وعناد مسخر شوند نتیجه هلاك وبوار وتخریب
دارودیار خواهد بود ، واگر بایلی وانقیاد پیش‌آیند ، ثمره(اش) امن‌وامان وصیانت دماء
وعیال مسلمانان [باشد] ،

زین هردو کدامت اختیارست بگیر ،

ملك باب مخالفت و راه متابعت بست و گشاد ، و گریبان معذرت و دامان معاندت
گرفت و گذاشت ، وازشهر بیرون‌آمده درباغ زاغان بشرف تقبیل بساط گردون عدیل
اختصاص یافت ، حضرت صاحب‌قرانی ملك را نوازش فرموده بتاج و کمر سرافرازی‌داد،
وباعزاز واکرام باز گردانید ، دیگر روز اکابر واشراف ومشاهیر واعراف بیرون‌آمده ،
(حضرت) صاحب‌قرانی‌بشهردرآمد ، وبحصاررفته والدهٔ ملك‌را که‌ازاقربای طغاتیمورخان
بود پرسش [فرمود و] دلداری واستمالت نموده بیرون‌آمده ، و از باغ زاغان باولنگ
کهدستان خرامیده ، حکم فرموده تا باروی قدیم شهر (را) چون [دل] دشمنان خراب
ساختند ، ودروازه‌ها را چون بنیاد عمر مخالفان کنده ، کنگرها وبروج را [که] چون
سر متکبران باوج سماء می‌سود درحضیض خندق انداختند ، ودرهای آهنین متکلف که
بالقاب ملوك کرت موشح بود ، بر گردونها نهاده بشهرسبز[1] نقل کردند ، وخزاین‌ودفاین
چند(ین) سالهٔ ملوك‌را [که‌بغرایب‌نفایس‌وبدایع رغائب مشحون‌بود] بیرون‌آورده‌بردند،

ومال (امانی) تحمیل کرده بسه‌روز ستانیدند ، ودویست کدخدای نامی از شهر و
توابع حکم شد که بشهر سبز برند ، پس قلعهٔ اسکلچه را ــ که امان کوه نیز گویند ــ
ملك بپسر خورد خودامیرغوری سپرده بود ، [واو بشجاعت مشهور وبجلادت مذکوربود]،
حضرت‌صاحب‌قرانی فرموده که ملك پسر خود را بتدبیر [ولطایف‌الحیل] ازقلعه بیرون

---

١ ـ شهر سبز : از بلاد ترکستان که به «مدینة‌الخضرا » یاقبة‌الخضرا مشهوربوده است .

آورد ، والا آنچه قضای الهی‌است بظهورآید ، ملك فرزند را ازحصار بیرون‌آورده [واز حضرت صاحب قرانی] نوازش یافت ، و وقوع این حالات در محرم سنهٔ ثلث وسبعین وسبعمایه بود.

وبعدازآن رآیات ظفرآیات بجانب‌سبزوار نهضت فرمود ، ودرمزار صاحب‌الدعوه ابومسلم مروزی که درحوالی نیشابور است ـ فرود آمده ، وشرایط زیارت بجای‌آورد[۱] ، وازآنجا باسفراین‌فرموده توقف‌نمود تااسبان‌فربه‌شدند ، وملوك اطراف را اجازت‌انصراف داده عزیمت‌ماوراءالنهرفرمود ودر بخارا قشلاق کرده ، درآخرزمستان بیراق سپاه اشارت راند ، وبجهت دفع مواد فساد امیرعلی‌بیك و امیر ولی مازندرانی کـه قصد سبزوار کرده بودند ، دیگرباره‌بخراسان‌آمد ، ودرین فرصت قلعهٔ‌ترشیزرا امیرعلی سدیدی‌غوری‌داشت که ازقبل ملك هرات حاکم‌آنجا بود واسباب [مقاومت و] قلعه داری مهیا داشته بود ، حضرت‌صاحب‌قرانی‌محاصرهٔ قلعه‌فرمود ، ومردم قلعه درمقام امتناع واندفاع ثبات‌نمودند، حضرت صاحب قران فرمود تاآب خندق را شیبه داده خشك ساختند ، واستادان نقاب درکارآمده بهادران از اطراف وجوانب جنـگ انداختند ، وبزخم رعد سنـگ ، ومنجنیق، وعراده بروج وباره را چون پشت سپاه [دشمن] درهم‌شکستند ، وازیکطرف قلعه‌سی گز دیواربسبب‌نقب‌بیفتاد واهل‌قلعه اورا بچوب ودر ، وقرارهای‌پربار واحشای دیگربرآورده روی او را بنمدهای بپوشیدند ، وبکوشش تمام هرروز از صباح تـا شام در میان فریقین

۱ـ هیچ بعید نیست که ابومسلم آن نابغه مرد غیور ملی پس‌ازآنکه بردست خلفای فاسد وغدار تازی بدان وضـع فجیع کشته شد جنازهٔ او را پیروان او بخراسان رسانیده ودر حوالی نیشابورمدفون‌ساخته‌اند، وآنجا میعاد گاه ومزارملیون‌خراسان بوده است،همچنانکه خانه ابومسلم درمرو تاسال٦١٦ (سال تخریب مرو بردست مغول) برجای بوده وپرچم سیاه ملی ابومسلم (که یك شعار خشم وکین وانتقام باستانی ایرانی است) برفراز گنبد آن دراهتزاز بوده است .

اما افسوس که اکنون ازین‌مزار نشانی پیدا نیست زیرا یکی‌ازآثار شوم حمله‌مغول مردن روح‌ملیت وخاموش‌شدن مشعل فروزان شعائر باستانی است که مدت چهارقرن این کشور باستانی وملت کهن‌سال را زنده داشته وازآثار شوم بیگانه رهائی بخشوده است .

جنگک بود ، حضرت صاحب‌قران ملك هرات را طلب داشته فرمود که این قوم نوکر و دست‌نشان تواند ، ایشان را نصیحت کن تا بیرون آیند ومردم تلف نشوند ، ملك بشرط وبیمان وعهودوپیمان‌ایشانرا بیرون‌آورد، چون‌حضرت‌صاحب‌قرانی یکجهتی (ومردانگی) [ویگانگی] ایشانرا مشاهده‌نموده‌بود ، همه‌را امان‌داده ، ادراروانعام فرمود ، ومحافظت و کوتوالی قلاع از ترکستان تاکاشغر بدیشان داده تمام مال وواجب‌آن نواحی‌را دروجه مواجب ایشان مقرر داشت .

وبعدازتسخیر ممالك خراسان توجه بمستقر اقبال فرموده ، سرداران خراسان را رخصت معاودت باوطان ایشان ارزانی داشت ، وملك [هـرات] را همراه داشته ، منشور ایالت هرات بنام پسرش امیرغوری نافذ گشت ، ملك [غیاث‌الدین پیرعلی] را چون روز دولت [بزوال] و کوکب‌اقبال بوبال روی‌آورده‌بود ، درراه حرکتی کرد که اووپسرانش را حکم‌حبس‌شده‌بسمرقندبردندومحبوس کرده، «امیر که» ولد«امیرتیمور که» بداروغگی هرات مأمور شد .

پس درسنهٔ خمس وسبعین وسبعمایه حضرت صاحب‌قرانی دیگرباره بعزم خراسان یراق لشکر فرموده ، جهت دفع شرارت ، ورفع جسارت بقیهٔ ملوك غور که مادهٔ شروشور بودند متوجه گشت ،

وسبب‌آن بود که [اولاد ملك‌فخرالدین کرت] ملك‌محمدوبرادر، در زمان [ملك معزالدین حسین و] ملك غیاث‌الدین‌پیرعلی‌مغلوك [ومنکوب] بودند ، [حضرت صاحب قرانی هرات را فتح فرمود ، عرضه داشت نمودند، که ملك حسین که عمزادهٔ ما بود املاك پدران مارا بظلم و ستم تصرف کـرده مارا محروم ساخته است آنحضرت ایشان را بنظر مرحمت ملحوظ داشته ، ملك محمد] را حکومت غورداد ؛ وابوسعید سپهسالار که‌آبای او امرای غوربودند ـ وملك غیاث‌الدین‌پیرعلی ده سال بود که اورا محبوس داشت ـ خلاص داده مطلق‌العنان ساخته بود ، دربن‌محل ملك‌محمد] ازغور باجمعی فتان مغرور ،

[بیت] :

همه فکنده‌تن اندر مغاکهای هلاك

همه نهاده دل اندر نشانهای خطر

هجوم کرده روی بهرات آوردند ، [وبا ابوسعید نیز اتفاق کرده] راه بیداد پیش گرفتند ، اتراك از بیم تعرض آن طایفهٔ بی‌باك پناه بحصار «اختیارالدین» بردند ، غوریان بشهر درآمده اهل فساد سر از گریبان عناد برآوردند ، و [اصحاب صلاح پای در دامن اصطبار کشیده در گوشها دم فروبرد ، ازقضا] درین‌حال پسر تیمور که داروغه‌بود [بسبب مرضی] فوت شد ، غـوریان غوغای بپای حصار آوردند ، واز یتیمان فیروزآباد علی‌اسد بازمرهٔ آتشدانیان چند پشته هیزم آورده بردر حصار آتش زدند ، [درحقیقت بدان آتش آتش درتمام خراسان‌انداختند ،] وخلق‌هرات چنانچه عادت ایشان است بربامهادویدند آواز دهل وبوق بذورهٔ عیوق رسید ، مغولان تصور کردند که تمام شهر یاغی است خود را برهنه [ازباره] بزیر انداختند ، غوریان سفاك همه را بقتل آوردند ، چون حضرت صاحب‌قرانی ازین‌حال وقوف یافت ، ملك غیاث‌الدین پیرعلی را که [درارگ سمرقند] محبوس‌داشت، وپسرش‌امیرغوری [راکه‌دراوزگند‌بود] فرمود تاهلاك کردند، وشاهزاده میرزا میرانشاه بالشکر درکنارآب مرغاب بود متوجه هرات گشت ، مفسدان غور چون خبر یافتند.

[ع : چون بز از قصاب وخر از نیشتر]

روی بگریز نهادند ، و سپاه ظفر پناه مانند گرگ در عقب رمه افتاده بسیاری از جاهلان غور مقتول ومجروح ساختند ، وصاحب‌قران گیتی‌ستان دراوایـل رمضان بهرات رسید ، ازفرط غضب وسخط بقتل واسر خواص وعوام [هرات] فرمان میداد ، بعدازشفاعت بسیار برمال امان قراریافته خلقی درتعذیب وشکنجه عرضهٔ هلاك شدند ، وحضرت‌صاحب قرانی عزیمت سجستان فرمود . [چون باسفزار رسید شیخ علی‌داود خططای که‌حضرت صاحب‌قرانی او را حکومت اسفزار داده بود حصارقریه بدرآباد را عمارت کرده یاغی‌شده بود ، وتابان بهادر او را کشته ـ چنانچه پیشتر شمهٔ گذشت ـ فرمودتاقلعها را نقبها زده گرفتند، ومجموع اهل قلعه را بتیغ گذرانیده داود را ـ که پدر شیخ علی بود ـ در خانه سوختند ، وآن خانه هنوز برجاست ، وگورخانهٔ او همانست ،] وآنچه بسبب این چند غوری فتان‌خاکسار واقع شد دربلادخراسان خصوصاً درهرات واسفزار ، ازقتل ، وغارت،

[وتعذیب ، وتعریك ، واسرت ،] وویرانی‌مواضع وپریشانی‌خلایق ، درهیچ زمان‌ومکان - الا ماشااله - وقوع نیافته باشد .

[وازهمه صعبتر آنکه جمعی‌دیگر گناهی کرده باشند وچندین‌هزارمسلمان که در آن قضیه هیچگونه گناه بلکه رضا نداشته‌اند بعذاب ، وعقوبت ، ونکال وصعوبت‌هلاك ، و مبتلا گردند،] چنانکه نقل است که : شخصی‌ازبام افتاده بر گردن دیگری‌آمد آنشخص که ازبام خطا شده بود سلامت یافت وآن دیگری برشرف هلاك افتاد ، یکی‌ازدوستان‌او پرسید که حال چیست؟ گفت : چه‌حال ازین‌بتر باشد، که شخصی دیگر ازبام افتاده ومرا بعوض اومی‌باید مرد .

[وبعدازحدوث این واقعه تامدتی در کویها ، و بازارها مرده و کشته بر یکدیگر افتاده منتن گشته بود ، که هیچکس را یارای آن نبود که تجهیز و تکفین ایشان کند ، و مسلمانان آنچه زنده مانده بودند ، با اهل و عیال از اوطان جلاشده پایمال محنت و اذلال ، و دست خوش تعرض جهال و ارذال گشتند ،] حفظ اله تعالی زماننا ومکاننا من تلك‌الاحوال .

روضهٔ دهم

در تفویض نمودن [حضرت] صاحب‌قرانی ممالك خراسان را بشاهزاده شاهرخ سلطان

درسنهٔ تسع وتسعین وسبعمایه که نهال اقبال شاهزادهٔ جوانبخت جهانگیر، پادشاه خورشید تاج ، جمشید سریر ، معین‌السلطنت والدنیا والـدین شاهرخ بهادر ، از رشحات سحاب عواطف سبحانی ، دربهاردولت وتربیت حضرت صاحب‌قرانی‌مورق ومورد گشته‌بود، وقامت بااستقامت رایت [سعادة] پر کمالش براوج رفعت بالا کشیده ،

[بیت] :

رایت قد سرافراز تو سرویست بلند

که برحمت بسرخلق‌خدا سایه فکند

حضرت صاحب قرانی ، نظر برصلاح حال رعایا ، (و) تقویت دیـن مسلمانی ، و مصلحت امور شاهی وجهانبانی ممالك خراسان را که واسطهٔ عقد اقالیم‌آفاق ، وسرآمدهٔ تمامی بلاد روی زمین علی‌الاطلاق است ازاقصای مازندران تاحدود هندوستان بوی‌ارزانی فرمود ، وآن پادشاه اسلام پناه کریم‌الاخلاق بآثارسنیه واوصاف مرضیه بمرورایام بامداد توفیقات حضرت ملك علام ، ازسرحد ختای تااقصای روم وشام مسخرساخت ،

لحافظ :

تیغی که‌آفتابش ازفیض خود دهد نور

یکسر جهان بگیرد بی‌منت سپاهی

واز امرای عالیشان مثل : سلیمان‌شاه ، ومغراب‌جاکو ، وسید خواجه [ولد شیخ علی بهادر] ، وعبدالصمد حاجی سیف‌الدین ، وحسن جاندار ، وملکت ، [وپسرش] ، و جمعی دیگر را علی‌هذاالقیاس تعیین فرمود، که با کوچ درملازمتش بخراسان روند ، پس

پسر پدررا وداع کرده بطالع سعد ووقت میمون عزیمت فرمود ، وچون بنواحی جچکتو رسید ، امیر آقبوقا که حاکم [بلدهٔ] هرات بود ، باعلما وسادات واکابر واشراف باستقبال آمده ، قاعدهٔ نثاروساچق[۱] وپیشکش تمهید نمودند، وجمع حکام وملوك وسرداران‌حدود واطراف خراسان بشرف‌تقبیل‌آستان عالیشان سبقت [ومبادرت] نموده ، وظایف بندگی وطاعت‌داری بظهورآوردند ، وزمستان این‌سال درمرابع ومراتع مازندران ـ که درفصل‌شتا بهاریست رشك ریاض رضوان ، وطیره گر مرغزارجنان ـ چنانکه گفته‌اند ،

بیت :

نیست جائی خوشتر از مازندران

یا الهی خیمهٔ ما زن در آن

اتفاقاً قشلاقی فرمود ،

ویکی ازمیامن خاك پاك خراسان [وبرکات] مآثر این بقعهٔ فردوس‌نشان که‌قرین روزگارفرخنده‌آثار[پادشاه] شاهرخی گشت، ولادت (با)سعادت [خلاصهٔ] امتزاج ارکان وعناصر سلطنت ، نتیجهٔ ازدواج اعراض وجواهر مکنت وعظمت ،

[للشیخ نظامی قدس سره] :

سریر افروز اقلیم معانی

ولایت گیر ملك کامرانی

برافرازندهٔ اورنگ شاهی

حوالتگاه تـأیید الهی

معزالسلطنه والدین بایسنقر بهادربود، که در [بیست ویکم] ذی‌حجه مذکوره دربلدهٔ هرات بطالع جوزا اتفاق افتاد .

[ومنه ایضاً] :

نخست اقبال بردوزد کلاهی

چووقت آیدنهد برفرق شاهی

---

۱ ـ ساچق: بکسر جیم پارسي هدايا كه داماد بخانه عروس فرستدودر اين جامطلق هدايامراداست.

ز دریا دربرآرد مرد غواص
بکم مدت‌شود برتاجها خاص

وازطلوع آن آفتاب اوج عزوجلال ، ونیر برج سعادت واقبال ،

[ع] : همه افلاک شد روشن ، همه‌آفاق شد خرم

از طنطنهٔ طبل شادمانی ، و دبدبهٔ کوس‌کامرانی صدای بشارت ، و بشرناه بغلام علیم ، درتجاویف گنبد خضرا افتاده ، وازنوای روح‌افزای رامشگران ، وزمزمهٔ چنگ‌برقانون خنیاگران ، صوفیان صافی نهاد افلاك درچرخ آمدند ،

[من‌قران سعدین] (امیر) خسرو :

چنگ سر افکنده سر انداخته
موی بمویش ز هنر ساخته
پرده ز ابریشم و از مو طناب
گاه بریشم گرو گه موی تاب
گه چو دل سوختگان فراق
نای فغان کرده براه عراق
کرده بهردست ز آواز تن
زیر هرانگشت هزاران هنر

وباغ زاغان را چون دم طاوس ازالوان ملابس وانواع نفایس‌آراسته کرده، تعبیها ساختند وصنایع وبدایع پرداخت، وبعدازآنکه مدت‌سورومسرت بغایت رسیده وروزگار عیش‌وعشرت بنهایت کشید طوی بزرگ ساخته اعیان ملك وارکان دولت را تشریفات فاخربخشیدند ، [وحضرت صاحب‌قرانی از استماع این‌خبر بغایت مسرور ومبتهج گشته بشارت‌رسانرا بفواید کرم ومواهب‌دینارودرم ازاقران ممتاز وازجهانیان بی‌نیاز گردانید،]

چون‌دیگرمآثراحوال‌وصوادرافعال‌شاهزاده‌شاهرخ‌بهادردرمحل(خود) روضهٔ دیگر را زینت خواهد [داد] ، اکنون بذکر حوادث ووقایع هرات شروع میرود .

روضهٔ یازدهم

در [بیان] بعضی وقایع وحوادث که درهرات واقع شده ازقدیم وحادث

چمن نخستین[1]

بعضی از آنچه در تاریخ شیخ عبدالرحمن فامی آمده :

اول : ظهورجماعت لغریان[2] که‌اصحاب واتباع اساسیس بودند ، وایشان قریب بسیصد هزار مرد بوده اند ، داودبن کزاز الباهلی که از قبل منصور خلیفه والی هرات (بود) ، درسنهٔ خمسین ومایه قصدایشان کرد ، چون بسیاربودند داود (را) در میان گرفته چهارماه محاصره داشتند ، [ازماه شعبان تاشهر ذی‌قعده] چون خبر ایشان بمهدی خلیفه رسید کس بمعاذبن مسلم فرستاد که در نشابور بود ، وحمادبن عمره را همراه او کرد ، وخازم‌بن خزیمه را امیر لشکرساخته [بمدد او فرستاد] ، وایشان درسنهٔ احدی وخمسین و مایه باساسیس رسیدند ، و او بحکم : قل‌جاءِ الحق وزهق الباطل ، هـزیمت نمود ، و سی هزار کس ازیشان در معرکه کشته شد ، و یازده هزار اسیر گشت ، خازم فرمود تااسیرانرا (نیز) بقتل آوردند .

دیگر : درسنهٔ‌ست ومائتین خوارج خروج کرده‌بودند، عبدالرحمن‌بن‌عبداله [ابن] عمار ازنشابور بهرات‌آمد بجنگ خوارج ، وسرخوارج ـ که بر کنده باد ـ حمزه بود ، وخلق بسیار بمدد عبدالرحمن جمع شدند ، ودرصحرای‌کارزار گاه ـ که [حالا] از جهت

۱ـ درنسخ مورد استفاده بعدازذکرعنوان (روضه یازدهم) بلافاصله مطالب چمن‌اول شروع شده است ظاهراً ذکر عبارت «چمن اول» ازخود مصنف فوت شده است برای حفظ سیاقت ابواب عبارت «چمن نخستین» دراینجا افزوده شده .

۲ـ به‌صفحه ۳۸۱ و۵۳۷ جلد اول مراجعه شود .

تحریف وغلط عوام بگازرگاه شهرت یافته ـ حرب عظیم کردند ؛ و خلق فراوان کشته شدند ، ازهردو گروه ، وآن کشتگان را درهفت چاه دفن کردند ، ومـردم آنجا بزیارت می‌آمدند ، وبآن مقام تبرك میجستند ، وآنجا خانها ساختند ، وکاریزها کندند ، ودیهی شد ، تاوقتی که شیخ اسمعیل صوفی که بشیخ عمویه مشهور است ، آنجا مسجد جامع و رباطی متصل بیکدیگر بساخت ، وشیخ‌الاسلام خواجهٔ عبداله انصاری قدس‌اله سره ، [که مقتدای اهل هرات بود ،] بدان‌مقام میل تمام داشت ، ومردم بموافقت‌آنحضرت عزیزان خود درآنجا دفن میکردند ، تا شیخ‌الاسلام را وفات رسید ، آنجا مدفـون گشت ، رغبت مردم بزیارت (آنجا بیشتر) شد ، [زندگان نیز وصیت میکردند که بعد ازموت ایشان را درآنموضع دفن سازند ، وبزرگان بسیار چون : شیخ‌الاسلام عبداله انصاری ، وپسرش شیخ‌عبداله‌الهادی ـ که‌درشمیران بردست‌ملاحده شهیدشد، چنانچه مذکورخواهد گشت ـ ، وشیخ ابوعطیه‌جابر انصاری قدس‌اله اسرارهم ، وبسیاری دیگر ازاهل زهد وعلم که‌هریك یگانهٔ عالم‌بوده ، آنجاآسوده‌اند ،] ودرآن بقعهٔ‌مبارك ، ازقرارگاه جانهای پاك ، ومقابر صاحبدلان،

[ع] : همه‌جای جان بود وماوای دل ،

ودرسنهٔ ثمان عشر ومائتین قحطی عظیم حادث‌شد ، چنانکه قیمت‌خرواری غله [بچهارصد درم رسید .[1]

ودرسنهٔ ثمان وثمانین ومائتین قحطی‌دیگر پیداآمد که خرواری غله] بسیصدو بیست درم رسید .

دیگر : ازحوادث‌آن بود : که درزمان ایالت عبداله ابن طاهر ، محمدبن سعید که قاضی هرات بود ، جمعی را امربمعروف ونهی‌منکر مینمود ، وترغیب بعدل و[2] بترك ظلم میفرمود ، واحمدبن‌حمادالذهلی ازقبل عبداله طاهر والی هرات بود ، واتباع واشیاع

---

۱ ـ مج : [بچهارصد درم رسید . ودرسنهٔ ثمان وثمانین ومائتین قحطی دیگر پیداآمد که خرواری غله] . مک . پا : این عبارت را ندارد .

۲ ـ مج : بترك . مک . پا : ترك .

او عرب بودند ، آن اعراب برقاضی بیرون آمده احمد را بران میداشتند که قاضی‌را بزنند وایذاء کند ، واو اجابت نکرد ، اعراب گفتند اورا که سرهنگان حشم را حاضر کن ، و توازمجلس بیرون رو ،[1] [ومارا بااو گذار] احمد چنان کرد ، آنجماعت قاضی‌را برعقابین[2] کشیده (و)[3] تازیانهٔ بسیار[4] بزدند ،[5] [ودران وقت عبداله‌طاهر درعراق بود ، چون بنشابور آمده محمدبن‌سعید باستغاثه پیش او رفت واحوال بگفت ، عبداله عظیم متغیرشد ، واین حرکت وجرئت بغایت بزرگ شمرد، که رعایا قاضی را ایذا رسانند و بیحرمتی کنند ، نصربن‌سهل درآن‌فرصت ازحج مراجعت نموده بنشابوررسید ، عبداله اورا بخواند ازقضیهٔ قاضی[6] پرسید نصر گفت مصلحت آنست که امیر صورت حال را ازقاضی سؤال کند تاعقل‌و کفایت او امیر را بفراست معلوم گردد ، عبداله او را بحضور طلبیده پرسید که ترا زده است ؟ وشکایت ازکه داری ؟ گفت : ازاهل هرات وباد غیس وفوشنج[7] (گفت فوشنج و) بادغیس‌را چه گناه است ؟ گفت : آنکه‌منع آنجماعت‌نکردند ، وشر ایشان دفع‌ننمودند، عبداله برکاکت عقل ، وقلت ادراك او مطلع شده گفت : این خصمان تو بسیارند ، وتغافل کرد ، تاآن وقت که قاضی را قضا رسید ، ولامحاله اگر ازجمع مخصوصی که اورا آلت کرده بودند شکایت نمودی ، عبداله ایشانرا برمی‌انداخت][8]

---

۱ ـ مج : [ومارا بااو گذار] . مک . پا : این جمله را ندارد .

۲ ـ عقابین : بضم‌عین مهمله وفتح باء موحده بصیغهٔ تثنیه عبارت ازدوچوب‌بلنداست که برپا کنند ومحکومین بمرگ را بر آن بیاویزند . فرهنگ آنندراج .

۳ ـ مج : تازیانه . مک : وتازیانه .

٤ ـ مج : بزدند . مک : زدند .

٥ ـ عبارت : [ودرآن وقت عبداله‌طاهر درعراق بود ... شکایت نمودی عبداله ایشانـرا برمی‌انداخت] ، تماماً اززیادات نسخه مج میباشد .

٦ ـ دراصل نسخه مج (رسید) باتوجه بسیاقت عبارت قیاساً اصلاح شد .

۷ ـ عبارت : (گفت فوشنج و) ـ که درنسخه‌ها نیست وظاهراً ازقلم مصنف یانساخ سهواً فوت شده ـ قیاساً برای اصلاح وتکمیل عبارت متن افزوده شد .

۸ ـ تااینجا ازافزایادات نسخه مج میباشد .

دیگر از غرایب وقایع[1] آن‌است که: عبداله‌بن‌مالک‌ابن‌سلیمان‌بنزدیک‌عوام قبول تمام داشت ، واو مجلس میگفت ودردیهی ازبلوك گداره می‌بود ، ودرتبران آتشکدهٔ بود درپهلوی مسجد ، عبداله مالك گفت: زهی مسلمان (ضعیف) زبون که مائیم ، درجوار مسجدمسلمانان آتش‌می‌پرستندومسلمانانرا درد دین وحمیت اسلام باعث‌نمیگردد که‌این کارشنیع را براندازند ، این سخن بگوشهارسید وخلق بایکدیگریارشده جمعیت کردند، چنانچه ازدیزق تاه‌الین زیاده از بیست‌هزار مردم بجهت این کار هجوم کردند ، و (بعد) ازنماز دیگر به تبران رسیدند ، وآتشکده و مسجد هردو را ویران کرده ، بازمین برابر ساختند ، وهم درین‌شب‌هردوموضع را یك‌مسجد کردند ، وصفه برآورده ، دیواردر گردش کشیدند ، وجمله را با گچ سفید کردند ، وهمه این کار دریکشب کرده بودند ، وبامداد فارغ گشته مجوس‌جمع‌آمده این‌حال‌بعبدالهطاهرعرض کردند ، عبداله برنجید وتنگدل شد ، وبرفور کس بقاضی هرات فرستاد که : مجوس خصمی میکنند کـه : معبد ایشـانـرا ویران کرده‌اند ، باید که بواجبی تفحص این‌حال واجب داند ، تمامی‌آن مردم را حاضر ساخته پرسش‌نمودند ، هیچ کس برصدق دعوی مجوس گواهی نداد ، وازمسلمانان چهار[2] [هزار] کس بلکه زیاده[3] [که ازین جمله دوهزار پیران که بلباس صالحان‌آراسته آثار خیر برناصیهٔ ایشان واضح بود ،] گواهی دادند برآن مسجد ومحدود که این موضع[4] [هم] برین‌هیأت تاایشان‌دیده‌اند مسجدبوده[5] وآتشکده‌نبوده[6]. [پس قاضی جهت‌احتیاط وتحقیق آنحال‌ابوعبید ویحیی‌بن‌نصر را بفرستاد ، بیامدند ومعارف ومشاهیرآن نواحی را

---

١ ـ مج : وقایع است . مک . پا : وقایع آن است .

٢ ـ مج : چهارهزار کس . مک : چهار کس .

٣ ـ عبارت : [که ازین جمله دوهزار ... ایشان واضح بود] اززیادات مج میباشد .

٤ ـ مج : موضع هم برین . مک : موضع برین .

٥ ـ مج : بود . مک . پا : بوده .

٦ ـ عبارت : [پس قاضی جهت احتیاط ... قضیه عبداله مالك بوده است] اززیادات نسخه مج میباشد .

حاضر کردندو تفحص‌ها[1] می کردند ایشان را روشن وهویدا گشت که درپهلوی مسجد آتشکده بود واین مردمان ویران کرده‌اند، ومسجد ساخته، وآنجماعت که گواهی داده‌اند ازجهت عصبیت بود، وباعث برین قضیه عبداله مالك بوده است].

دیگر: جنیدبن عبدالرحمن چهارسال والی خراسان بود، درین مدت یك قطره باران برزمین نیامد، وقحط شد، روزی مردمان از گرسنگی فریاد برآوردند، جنید گفت: این چه افغان است؟ گفتند مردم از گرسنگی بفریاد آمده‌اند، یك درم فرستاد یك تا نان آوردند، او درغضب شد، و گفت: یك (تا) نان بیك درم میدهند واینان از گرسنگی فریاد میکنند، من یکسال دیگر والی بوده‌ام گندم را بدانه شمار میفروختند، این سخن جنید بگفت و بمرد، چون فریاد وفزع ازخانهٔ او برآمد باران باستاد، بحدی که آن روز جنازهٔ او از جهت باران در خانه بماند.

دیگر ازوقایع آنست که: درشوال سنه تسع وعشرین واربعمایه ملوك سلجوق بهرات آمدند، (واهل آنرا دربندان کردند، وبعداز خرابی بیرون هرات صلح کرده بشهر درآمدند،) مگرشخصی ازلشکریان دست بعورت مسلمانی دراز کرد، زن دیگر کاردی بدست ازخانه بیرون آمد، وفریاد برآورده استعانت طلبید، وفتنهٔ عظیم برخاست، چنانچه زیاده ازهزار کس ازتر کمانان ولشکریان کشته شدند، وامراء شهر بگذاشتند وبرفتند.

ودرسنهٔ: اثنی وثلثین واربعمائه مردمان هرات تفرقه شدند، بعضی بوباء، وبعضی بجلاء، وتنگی غلا بجای رسید که مردم سباع ومـردار میخوردند، و [خرواری گندم بصدوهشتاد دینار محمودی شد،] وحال تا آنجا رسید که شخصی مزدوری گرفت تادیگ روئین بزرگ ببازار برد که بفروشد، هیچکس بخریدن آن [اصلا] رغبت نکرد، [مزدور خواست که جهت اجرهٔ خود دست درآن مرد زند،] آنشخص بگـریخت وآن دیگ را بسمزد بدو گذاشت.

دیگر ازحوادث بزرك: استیلای باطنیان بود، ـ خذلهم اله ـ برهرات، وسبب آن بود که سلطان برکیارق بن ملکشاه، درسنهٔ احدی وتسعین و اربعمایه بهرات آمد

---

[1] ـ دراصل نسخه مج (تفحص شامی کردند) باتوجه بسیاقت عبارت قیاساً اصلاح شد.

واختیارملك اوبدست مجدالملك (قمی) بود ، واوولایت (هرات) بامیر حبشی‌التونتیاق‌داد، و عمل ولایت بعلاءالدوله منصور جرباذقانی ، و کوتوالی قلعهٔ شمیران بعبید ابن احمد کوتوال تفویض‌نمود ، واین‌جمله باطنی مذهب وبداعتقاد بودند ، چون سلطان کوچ کرد و کارشهر بدین‌عامل و کوتوال بدین مفوض‌شد ، وحبشی برادر خود را بنیابت‌بگذاشت بایکدیگر اتفاق کردند، که‌اهل‌هرات را ازبرداشتن‌غلها منع کنند ، وتاخراج ومتوجهات دستوری‌ندهند نگذارند که‌غلها بخانه‌برند ، وبدین‌بهانه غلهای ایشانرا ذخیرهٔ قلعه کنند، ودرین‌فرصت‌شیخ‌الاسلام (خواجه) عبدالهادی‌ابن‌شیخ‌الاسلام (خواجه) عبدالله‌انصاری‌قدس سرهما مهتر هرات شد ، واو مقبول ومعتقد خلایق بود ، چون اندیشهٔ آن طایفه شیخ را معلوم شد باایشان خلاف کرد ، واهل شهر قصد عامل کردند ، واورا از کوشك فیروزی‌ـ که‌وطن داشت ـ بیرون کردند واوپناه بشمیران‌برد ، روزدیگرصباح جمعه مردم بقهندز درآمده قصدقلعه کردند ، مشایخ شهر ازشیخ عبدالهادی درخواست کردند تا کس‌فرستاده مردم را باز گرداند ، او کس فرستاد تا مردم (شهر) بـاز گشتند ، مردم تفرج گر بسیار بدرقهندزبیرون رفته‌بودند، ازدحام عظیم شد . وخلایق برهم‌افتادند ، وزیاده ازصدمسلمان درزیر پا هلاك گشتند ، ودرشهر مصیبتی افتاد که کس مثل‌آن یاد نداشت ، ومخالفت و عصبیت [میان] هردوقوم پیداآمد ، (ودیر برداشت و گرانی نرخ روی نمود ، تاوقتی که امیرحبشی‌بهرات‌آمد) درذی‌قعده سنه اثنی‌وتسعین واربعمایه ، وشیخ‌عبدالهادی واصحاب او متواری شدند ، دروازها بسته تجسس نمودند تاایشانرا بازیافتند ، واکثرشهررا غارت کردند، وزیاده ازصدتن ازجوانان دلاور بردار کردند ، [ورای‌آنچه درقلعه وحوالی‌آن ودر محبسها هلاك شدند ،] وشیخ عبدالهادی (واصحاب او) را در قلعه حبس کـردند ، واموال واملاك او[واقرباء] ومتعلقان اورا درتصرف‌آوردند ، وخمس‌ازآن‌جدا کرده بقلعهٔ «دره» قهستان‌ـ که‌خزانهٔ ملحدان‌بود فرستادند، وباشیخ مدارا میکردند واورا بوعده‌های نیك مستظهرمیگردانیدند، که عقیدهٔ ناپاك ایشان قبول کند ، [البته] سخن ایشان جای‌ـ گیر نیامد ، چون از وی نومید گشتند ، زه کمان در گردن او کردند ، و[او را] شهید ساختند، درشب یکشنبه [چهارم] محرم سنهٔ ثلث وتسعین واربعمایه ، واورا درقهندز دفن

کردند ، وبعد از آن بگازرگاه نقل کردند ، واولاد واقربای شیخ [مذکور] درشمیران محبوس بودند ، تاابوالحارث سلطان سنجر رحمه‌اله دررجب سنهٔ ثلث وتسعین واربعمایه ازجانب بلخ بیامد ، ودرساعتی که رسید برشهر مستولی گشت ، ومحبوسانرا ازقلعه‌خلاص داد [ودربارهٔ ایشان انعامهافرمود] ، بعدازآن روی‌بحبشی‌نهاد ، ودرصحرای«بوژگانان» بهم رسیدند ، ودشمنان بسیار بودند ، اما حق تعالی حزب خود را قوت [ونصرت] داد وسلطان سنجر غالب شد ، وتمامی آن ملاعین کشته ، وخسته ، وجسته ازهم فروریختند ، وروی زمین ازنجاست وجود ، وخباثت نفس آن ملاعین پاك شد .

وازعجایب [حالات] آنکه : قلعهٔ شمیران ـ که میگویند[که] بعدازطوفان اول بنای که درجهان ساخته‌اندآن بوده وهمیشه معمور ومستحکم بوده ، وهروالی که بهرات آمده ، دردینهای گذشته ودولت‌اسلام درعمارت آن افزوده ، ـ تااین ظلمهاء در وی رفت ، وخون این بزرگان دروی ریخته شد ، حق‌تعالی امیربرغش را برانگیخت تاآنرا خراب کرد (بی)موجبی .

دیگر ازحوادث‌بزرگ آن بود : که‌درشب‌جمعه [هشتم] جمیدالاول سنهٔ خمس وتسعین واربعمایه ، نازلهٔ واقع شد ، وجانب غربی مسجدجامع هرات ، وبیشتری ازجانب شمال وجنوب ویران شد ، ویکی‌ازآثار رحمت الهی‌آن بود که این واقعه درشب روی نمود ، [که اگر عیاذاً باله درروز می‌بودی خلایق بسیار هلاك شدی ، ومردم ازین حادثه متحیر ماند ، تا] حق‌تعالی صاحب خیری را توفیق داد که هم درآن‌روز بعمارت آن شروع‌نمود ، [ومردم دیگر بمددآن‌برخاستند ومسجد را بحال‌عمارت‌بازآوردند] .

چمن دویم از روضهٔ یازدهم

درذکر فترات وحوادثی که درزمان چنگیزخان واولاد او درهرات واقع شد

در تاریخ ملوك کرت که سیفی هروی نوشته چنین مسطور است : که تولی‌خان که ازچهارپسر مشهور چنگیزخان خردتر بود بقصد هرات آمد ، چون بمرغزار بشوران رسید رنبور نام ایلچی بهرات فرستاده و گفت : ملك وامیر ومعارف و اکابر هرات باید که باستقبال موکب میمون ما آیند ، تاازسخط عالم‌سوز ما امان‌یابند ، ودرین‌فرصت ملك وحاکم هرات ازقبل سلطان جلال‌الدین ملك شمس‌الدین محمد جوزجانی بود ، و او درشیوهٔ عدالت ورعیت‌پروری، وطریق‌شجاعت ومرحمت گستری یدبیضاء داشت، چون خبر رسیدن تولی‌خان باسپاه وحشر بی کران بملك شمس‌الدین(محمد) رسید ، بترتیب اسباب وآلات حرب قیام نمود ، وازجوانب رایات حمیت وحمایت اسلام افراشتند ، وبر هردروازه دلیری‌بلندآوازه‌تعیین‌فرمود ، ومداخل ومنافذ را بمردان‌معتمد کاردان سپرد ، ودرآن زمان درهرات صدونودهزارمرد سپاهی درنسخه‌آمده بود ، چون سخن تولی‌خان بملك شمس‌الدین‌محمد رسید ، هماندم ایلچیان اورا بکشت و گفت حاشا که‌من مسخر وفرمان بردار کفار شوم ، چون این خبر بتولی‌خان رسید ازسرغضب فرمود که لشکر او یکسر ازهمه‌جانب شهر حمله‌آوردند ، وهریك از هرویان که دردست افتد [ابقانکنند و] زنده نگذارند ، سپاه کینه‌خواه اوازاطراف شهر درآمده ، ملك‌شمس‌الدین‌محمد مردم را بحرب وقتال وصیانت اهل‌وعیال ، ومحافظت عرض ومال تحریص مینمود ، وسکنهٔ‌هرات ازسرجان گذشته باآنجماعت بمقابله ومجادله درآمدند ، وساعت بساعت کفار خونخوار حمله می‌آوردند ، واز جانبین جنگ ووغا وفتنه وغوغا چنان بالا گرفت که ازهیبت او جهان حیران وآسمان سرگردان بماند ،

[لمؤلفه] :

هوا ز گرد برآمد برنگ خاکستر

شعاع تیغ‌وسنان درمیانه چون اخگر

زبان تیغ بصد طعن رمح کرده دراز

جبین بتیر پراز چین خشم کرده سپر

و در آن روز قریب سی هزار مرد از طرفین بقتل آمدند ، و از اعیان سپاه تولی خان هزاروهفتصدمردبهادرنامی کشته شد ، تامدت هفت‌روزبدین‌منوال ازفزع دلیران‌بافر و کر ، علامات مجمع اکبر ، و امارات عرصهٔ محشر ظاهر بود ، (روز) هشتم جنود جرار تولی‌خان بدروازها نزدیك رسیده براهل‌شهرحمله کردند ، وملك‌شمس‌الدین : **کالسیل‌الهابط والشبل‌الساخط** ، خود را برایشان میزد ، [دشمن میکشت ومی‌انداخت] ، اما چون قضای بدرفته بود ، ووقت ظهور اوآمده ، جلادت او مفید نبود ،

[ع] : چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود

[ازآمدکار] زخم گرانی‌بدورسید ، ورخت‌اقامت بمنزل‌سلامت‌دارالسلام فرستاد ، [انالله واناالیه راجعون] ، چون‌آنشاه فرخ رخ فیل زور بساط مردانگی (درنوردید) [از اسب حیاة پیاده گشت ، و] از دست‌برد فرزین‌صفتان کج‌رو سپاه کفار مات شد ، درمیان مردم شهر مخالفت پیدا آمد ، قومی‌رای [جنگ] وفوجی درصلح میزدند ، گروهی بطریق خلاف میرفتند ، وطایفهٔ ازراه وفاق درمی‌آمدند ، آخرالامرجانب صلح راجح‌آمده خلق مسکین بقضای رب‌العالمین‌تن دردادند ، وسرتسلیم برآستان رضا نهادند ، ولشکر بی‌باك (ناپاك) کفار برقبةالاسلام هرات استیلایافته ، امن وامان ازخان‌ومان اهل ایمان‌برخاست وآیات‌بیم وبلا،وآثار فتنه‌ورنج وعناءوعناد [عالم] دردلها بنشست ، وفحوای ندای:ان‌بطش ربك لشدید ، ازاقصای عالم بالا بزبان استغنا درگوش ساکنان منزل فنا فروخواندند ،

لخاقانی شیروانی :

تا درون چار طاق خیمهٔ فیروزه رنگ

طبع را بی‌چار میخ غم نخواهی یافتن

[عافیت زان‌عالم‌است اینجامجوی ازبهر آنك
نوش زنبور از دم ارقـم نخواهی یافتن]

پس تولی‌خان‌فرمود تاتمامی خلق‌هرات را بچهارقسم کردند وهرقسمی‌را بدروازهٔ بیرون بردند وبقتل‌آوردند ،

درو دشت از کشته چون پشته شد
بهر گام صد نامور کشته شد
ز خون خندق شهر درموج وجوش
همه دشت پردست وبازوی و دوش
چه مایه دلیران فرخنده رای
که افتاده بودند بی دست و پای

ازتاریخ سراج منهاج منقول است که: برهرطرف شهر ششصد هزار (آدمی بودند کشته ، وقریب‌بصدهزاردختر درسن چهارده باسیری گرفتند) ، [و] آن روز تانمازخفتن کشش بود ، بعد ازآن [تولی‌خان حکم کرد که کسی را نکشند] ، هنوزدویست هزار کس ازخلق هرات باقی [مانده] بودند .

وقولی دیگر : درتاریخ سیفی مذکور [برین‌وجه مسطور] است، که : تولی‌خان دروقت محاصرهٔ هرات دربرابر دروازهٔ فیروزآباد [صف بر کشیده] بود ، بعداز هفت‌روز که از جانبین محاربات عظیم رفت ، ومردم بسیار بقتل رسیدند ، تولی‌خان [با گروهی از سواران] بلب‌خندق راند ، وخودخود ازسربر گرفت و گفت ای اهل هرات منم‌شرف دودهٔ چنگیزخان ، وطلیعهٔ جنود غضب خدای جهان :

لابی [غفر ذنوبه] :

هر کس که در مقابلهٔ قهر ما فتد
بیرون رود ز عافیت و در بلا فتد

اگرنعمت امان ، وبقای‌جان ، وحرزخان ومان میخواهید ، دست ازحرب‌بدارید، وسربربقهٔ طاعت وانقیاد ما درآرید ، وبضعف‌آنچه هرسال [ازین‌مملکت] بدیوان‌سلطان

جلال‌الدین میداده‌اید بدیوان ما بگذارید ، تااز قهر عالمسوز ، وتربیت جهان‌افروز ما ایمن ومطمئن گردید، وبرطبق این [سخنان] سوگندان عظیم یاد کرد . چون مردم این سخن بشنیدند [همه] بصلح راغب‌شدند . [و] امیرعزالدین مقدم که بحکم سلطان‌جلال‌الدین حاکم جامه بافان هرات بود باصدنفر ازجامه‌بافان ، هریك بانه‌طاقه جامهٔ قیمتی پیش تولی‌خان رفتند ، وبعدازآن اکابر واشراف [واعیان همه پیش او بیرون رفتند] . دوازده هزار کس را از متعلقان ومنتسبان سلطان جلال‌الدین بقتل آورد ، وباقی مردم را زحمتی نداد . وابوبکر مرحقی را بملکی هرات نصب فرمود ، و مغولی را از مخصوصان خود منکتای نام شحنگی داد . وبعدازهشت‌روز سالم وغانم [وفیروز ازهرات] مراجعت نمود ، وملك‌ابوبکر [مرحقی] ومنکتای [شحنه] ابواب شفقت ومرحمت برخلایق‌مفتوح گردانیدند، ورعایابمیامن عاطفت [وحسن رأفت] ایشان آسوده گشتند، [وفارغ‌البال] بزراعت وعمارت قیام نمودند ، وبترتیب سلاح وساز نبرد مشغول می‌بودند ، [وچنان مینمودند که اسباب وآلات روز جنگ‌آماده می‌سازیم تااگر روزی رایات چنگیزخانی بطرفی حرکت ، وازتاجیك طلب لشکر وچریك فرماید ما ازین‌دیار باسازوبرگ‌بسیار، ومردم دلاور مسلح بی‌شمار بردیگر اهالی بلاد وامصار سبقت گیریم ، وملك ابوبکر و منکتای این سخن باور میداشتند ، وایشانرا ازتهیهٔ اسباب جنگ منع نمیکردند ،] تا مردم [هرات] را سازوسلاح تمام ، وقوت ومکنت لاکلام حاصل‌آمد .

چمن سیوم از روضهٔ یازدهم

در ویرانی هرات کرت ثانی

درسبب ویرانی [شهر] هرات کرت دوم دوسه‌قول آمده [است] :

اول : آنکه چون میان سلطان‌جلال‌الدین ولشکرچنگیزخان در[موضع پروان] میان غزنین وبامیان محاربه افتاد ، سلطان [جلال‌الدین ولشکر چنگیزخان] جنگی کرد که [هرگز] هیچ دیدهٔ مثل آن ندیده بود ، وهیچ گوشی شبیه‌آن نشنیده ، ولشکر چنگیزخان را هزیمت کرد ، مردم [ممالك] ولایات [بتصورآنکه دیگر چنگیزخان را یارای مقاومت سلطان جلال‌الدین نخواهد بود] ، درهرجا ازچنگیزخانیان شحنه و ملکی‌بودبقتل‌آوردند، واین‌صورت سبب غضب چنگیزخان‌شد وبخرابی [مواضع]خراسان فرمان داد .

وقول دیگر : آنکه چون اهل‌هرات (را) قوت واستظهار وآلت حرب وذخیرهٔ بسیارجمع‌شد بحکم کریمهٔ، **لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض**، فرصتی‌جستند، وملك ومنکتای را درمسجد جامع بکشتند ، وفتنهٔ خفته را بیدار کردند .

وقول دیگر که اصح اقوال است : آنست که دونوبت لشکر چنگیزخان قلعه کالیوت راکه اکنون بیرمق مشهور است محاصره کردند ، وبرفتح‌آن قادر نشدند ، چون شهرهرات را فتح کردند خبربحصار نرتو بردند که اهل‌هرات سازوسلاح نبردآماده می‌سازند ، [که‌هرگاه که چنگیزخان مارا بحرب وفتح دیار یااحاطهٔ ومحاصرهٔ حصاری نامزد فرماید شرایط فرمان‌برداری وجان‌سپاری بجای‌آوریم ،] سکان حصاراندیشیدند ، که هرآینه اول بهار تمامی عساکر خراسان و ترکستان بپای این حصار جمع خواهند آمد ، و[همهٔ] سپاهی‌هرات مدد ایشان خواهند کرد ، [وکار] برما دشوار شود ، رای‌همه برآن قرارگرفت که جمعی از عیاران برسم تجارت بهرات فرستند ، وفرصتی‌نگاهداشته

ملك‌ابوبكر ومنكتای رابکشند، [تا بعدازآن] چنگیزخانیان (را) براهل هرات اعتماد نماند ، وخلق هرات نیز [ازیشان] خایف [ونومید گشته ، و] سر بصلح وانقیاد ایشان درنیاورند ، ومتمرد بوده ، همچو ما درمقام جنگ وعناد [راسخ شوند ، پس هفتادتن از مردان گربز ودلیران مبارز اختیار کرده] صاحب نامی را سرخیل ایشان کردند [که‌در دلاوری یگانه ، ودرکاردانی مشهورزمانه بود ،] ومکتوبی مزور بملك ابوبکر ومنکتای نوشتند، که‌بندگان‌پادشاهیم ، ومیخواهیم که‌روی‌بدرگاه‌آوریم ، اما هراسانیم امیدواریم که احوال ما[را] بعرض‌تولی‌خان رسانیده ، جهت ما خط امان بستانید ، تا [چون گناه ما بندگان از کمال‌قدرت‌ببخشد همه] بهرات‌آئیم وحصاررا تسلیم‌نمائیم ، وچون‌مکتوب بملك ابوبکر ومنکتای رسید خوش‌دل شدند ، وجواب نوشتند، که خاطرها جمع‌دارید ، که هم درین چندروز عهدنامه وخط امان ازشاهزادهٔ جهان تولی‌خان [جهت‌شما] بستانیم، باید که مردم را رخصت دهید [که] تا بدین‌طرف‌آمدوشد وسودا [ومعامله] کنند، [واز هرات نیز مردم بدان حصار تردد نمایند ، وبتجارت‌آیند ، هریك از اعیان حصارنامه و جامهٔ فرستادند ،] اهل حصار [ازین احوال] بغایت خرم ومسرور شدند ، وبنفاذ مکر خود مستظهر گشته ، صاحب را باآن هفتادعیاربطریق‌تجارت بهرات روان کردند ، چون بهرات رسیدند ، سازوسلاحی که باخود داشتند درمیان بارها پنهان کرده ، گروه گروه، متفرق ازدروازها درآمدند، ومتاعی که‌داشتند [بزودی] فروخته، فرصتی‌جستند، ومنکتای را درپای حصار ، وملك ابوبکر را دربازار بکشتند ، وخروش وغوغا ازشهر برخاست ، و از[حشم و] اتباع ملك ابوبكرومنکتای هر کس [را که] یافتند بتیغ‌بی‌دریغ گذرانیدند، وملك مبارزالدین سبزواری را که از [حصار] فیروزکوه بهرات‌آمده بود بملکی تعیین نمودند ، ورئیسی مملکت بخواجه‌فخرالدین عبدالرحمن غیزانی[که دلاور وکاردیده‌بود] دادند ، وهمه یك عزم دل برحرب ورزم نهادند ، [پس] چون کیفیت این احوال بسمع چنگیزخان رسید درغضب شد ، وروزدیگر ایلچیکدای نوئین را باهشتادهزارمردجنگی از نواحی غزنین نامزد کرد و گفت مردم کشته زنده گشته‌اند ، درین نوبت [باید که] از ساکنان هرات کسی را زنده نگذارید ، ایلچیکدای در شوال سنهٔ ثمان عشر وستمایه

برودخانهٔ هرات نزول کرده فرمود که سپاه باید که درین یکماه سازوادوات محاربه ترتیب دهند ، [وازمواضعی که درحکم چنگیزخان بود مدد] وآلات حرب طلبیده ، باندك زمانی ازحدودخراسان ، وجبال وشبرغان ، وافغانستان ، نزدیك به پنجاه هزارمرد ازپیاده وسوار بهرات آمدند ، ودرشهر ملك مبارزالدین وخواجه فخرالدین عبدالرحمن و [دیگر] اکابر واعیان هرات ، استعداد حرب ساخته ، باهم عهدومیثاق درمیان آوردند ، که مخالفت نکنند وتا ازجان رمقی ، [واز زندگی رقمی] داشته باشند ، بامخالفان دین بکوشند ، پس روز دیگرایلچیکدای باسپاه کینه کش خیره کش ازچهارطرف شهر جنگ انداخت ، ودلیران هرات بقدم ثبات در مقام مقاومت باستادند ، وگروه بسیار از دروازه‌ها بیرون آمده با چندین هزارکافرمدبرخونخوار درآویختند ، لب شمشیر بوسه براعناق میزد وزبان سنان بطعنهٔ بی‌جراتان درازمیگشت ، پیکان سهام خبرآجال بگوش ابطال میرساند ، وگرز گران سرزنش بی‌جگران میکرد ،

[لازرقی] :

زبانگ کوس غران چشم کودك

همی احول شد اندر بطن مادر

زمین دریای موج افکن شد از خون

درو کشته سوار و کشته لنگر

ازشعشعهٔ تیغها چشم خورشیدخیره میگشت ، واز کثرة غبار وبخاربحارنیل فام افلاك تیره مینمود ، [گاه ازهیبت شمشیر دلیران سر وداع بدن میکرد ، وگاه ازتعدی وتطاول رمح جوهر از عرض جدائی میجست ،] تامدت ششماه وهژده روز بدین منوال از طرفین جنگ وجدال وحرب وقتال بود ، که هیچ گروه بردیگری غالب وظافر نیامدند ، تا در ماه هشتم سنهٔ تسع عشروستمایه ، ایلچیکدای حربهای عظیم پیش برد ، چنانچه قرب پنجهزارکس ازلشکر او کشته شدند ، واز برج «خرلق» زورآورده خرکهای بسیار بپای دیوارفصیل آوردند ، وسوراخها کردند ، وپارهٔ ازدیوارباره ، قریب پنجاه گز برآن خرکها افتاد ، وچهارصدمغول نامدارزیرشد ، [وهم ازآنجا رخت اقامت بزاویه جهنم فرستادند] ،

بعد ازین واقعه چون مردم هرات [از جنگ بتنگ آمدند ، وروز بروز مـدد و کومك ایلچیکدای بیشتر ، و ذخیره و[1] سلوت ایشان کمتر می گشت ، میان ایشان خلاف ودو گروهی پیدا میشد و] مایل بصلح گشتند ، وازقضای الهی روز آدینه [ماه] جمادی‌الاول ایلچیکدای از [جانب] برج خاك برسر- که حالا ببرج خاکستر مشهور است - شهر را بگرفت ، وبفرمود تاخلایق‌راازصغیرو کبیروجوان وپیر بتیغ بگذرانیدند ، [وهیچکس را سری بربدن ، وباری بر گردن‌نگذاشتند ، وتمامی بناها وسراهای شهررا کوفته خندق بینباشتند ، و تا مدت هفت روز جز کندن و کـوفتن و کشتن وسوختن کاری نداشتند ،] چنانچه گویند هزارهزار وششصد هزار و کسری در حساب آمد کـه [از خلق هرات] کشته بودند ،

[شیخ] نظامی [رح] :

جهان داند چنین خرمن بسی سوخت
مشعبد را نشاید بازی آموخت
زمین نطعی است رنگین چون نریزد
که برنطعی چنین جز خون نریزد

۱- سلوت . السلوة رغدالعیش یقال «هوفی سلوة من العیش» ای فی رغد

چمن چهارم از روضهٔ یازدهم

درقضیهٔ خطیب چغرتان وعیاران هرات

چون ایلچیکدای ناپاك ، خطهٔ [پاك] هرات را که از نزاهت ونظافت و رغایب وغرایب چون روضهٔ ارم خرم، وازحضور علماء اعلام ، واکابراسلام مثل حرم کعبه محترم بود ویران ساخت ، وساحت باسماحت اورا که مقام استراحت سیاحان عالم بود از خون چندین‌هزارمسلمانان پاك دین رنگ ارغوان داد ،

[السید حسن غزنوی رح] :

چنان راندند جوی خون که تاصد سال دربستان

چو شاخ [سرخ] بید آیدبگونه برگ سیسنبر

بعد ازهشت‌روز بجانب حصار نرتو روان گشت ،

[ع] : خودآمدن چه‌بود که پایش شکسته باد ،

وازغنایم هرات آنچه لایق چنگیزخان بود باچندین‌هزار دختر ماه‌پیکر ، خورشیدمنظر جدا کرده بفرستاد ، وچون باوبه [رسید] ، دوهزارسوار خونخوار باز گردانید که‌بهرات آمدند ، واز گریختگان ومخفیان هر که پیدا شده بود ، قرب‌دوهزار کس دیگربود، که بقتل‌آوردند ،

لکاتبی:

هرخسته را که آن بت خونخوار میکشد ،

این است خونبها که دگر بار میکشد ،

وبعداز سه‌روز مراجعت نمودند ، وشانزده کس دربن‌بلیه درکلهٔ‌کلهٔ کوه کمری را

که ممری صعب و راه دشوار داشت پناه ساخته بودند ، مثل : مولانا شرف الدین خطیب چغرتان ، وفخرحداد ، واصیل‌معدل وشهاب (الدین) کریم ، وخواجه‌سور ، ورشیدبرجی، وشمس‌دباج ، وحمزهٔ فوشنجی ، ومجیدعصار ، وعماد مالانی ، ومحمود سابق ، وزین‌الدین خنبه ، وعلمشاه بریانی ، وامیران سربر ، وداود نجیب ، وحسام الدین بطره ، وبحکم : علیکم (فی آخر الزمان) بقلال‌الجبال ، در آن کمر کوه متواری بودند ، تا چون در نواحی دیار از کفار دیار وازمسلمانان آثار نماند بهرات آمدند ، درهرسرراهی ماهی‌دیدند کشته، ودرهرقدمی خون محترمی‌ریخته، ودرهرمقامی دلارامی افتاده ، ودرهر گذری دلبری روی برخاك هلاك نهاده ،

[بیت:

ای برسر هرپشته از عشق تو صد کشته

خود کشته‌وخود کشته‌این‌بودبدان‌خوانید][1]

تامدت بیست روز از فراق اولاد واقرباواحباب، ومصیبت اهل وعیال ، واخوان واصحاب، درناله‌وزاری وشیون وسو گواری‌بودند، آخرالامردربیرون‌دربخوش‌حمام کهنهٔ که‌منسوب بشرف‌الزمان‌بود مسکن‌ساختند ، وهرجا کسی که ازچنگال‌آجال جان برده‌بود بایشان پیوست ، تـا چهل‌تن شدند ، باندرون شهر درآمـده در مسجد جامع گنبد مدفن سلطان غیاث‌الدین روح‌الدروحه مأوای گرفتند ، وطعام ازخون‌جگر وشراب ازآب دیده‌ساختند، تادوماه‌ونیم‌بگذشت ، روزی درباب سکون‌وقرار ، وحرکت وفرارخود بایکدیگرمشورت [ومفاوضه] پیوستند ، [بعضی جانب مرویه ، تسافروا تصحوا فاغتنموا ، را راجح داشته گفتند : بودن ما درشهر هرات محض آفاتست ، چه‌میتواند بود کـه طایفهٔ از سپاه گمراه چنگیزخان بدین‌طرف گذری کنند ، وچون مارا بیابند ازعقب‌آن دگـران فرستند ، و امان ندهند ، وبعضی دیگر طرف] مقولهٔ اسکنوا ولا تنفروا راتقویت داده گفتند : آرام گرفتن درین شهر اولی است وبهرچه مولانا شرف‌الدین خطیب که بعلم وفراست وتدبیر وکیاست ازهمه فایق است فرمایند رضا دهیم ویکدل باشیم اصحاب را این رای موافق و

۱- کذا در نسختان مج و پا ؟ .

ملایم نمود، همه باتفاق ازروی وفاق بی نفاق عهد ومیثاقی درمیان آوردند که بایکدیگر خلاف نکنند ، و او امر ونواهی شرف الدین خطیب رامطیع ومنقادباشند، وازنقض ایمان که موجب نقص ایمانست اجتناب نمایند، [وتاجان باشدهمه دررعایت این عهدوپیمان بکوشند ،] چون بنای شرط ومیثاق [درمیان تأکد] تا کید یافت ، شرف الدین خطیب گفت : صلاح [وقت] درآنست که پیش ازآنکه محقر توشهٔ ما باتمام رسد [ازما] بهرطرف چند کس بروند ،و کوششی نمایند، تاازطعام واغنام وانعام چیزی بدست آورند ، همه برین رای آفرین خواندند، وروز دیگر ، فخر آهنگر با ده‌تن [ازعیاران] بجانب قهستان رفت ، ورشیدبرجی بطرف غور ، واصیل معدل بسوی کالیوین، وخطیب بابیست تن درمسجد[1] جایگه داشتند ، وهرروز کاه‌دانها را پاك میکردند ، و [ازآنجا] دانهٔ بیرون می آوردند که قوت خود می ساختند ، و چنین نقل است : که شرف الدین خطیب ویاران او چندوقت بگوشت مردم ولحوم کلاب روز گارمیگذرانیدند ، بلکه ازحدود بلخ وشبرغان تانواحی دامغان مدت یکسال خلایق گوشت آدمی وسگ و گربه میخوردند ، بواسطهٔ آنکه لشکر چنگیزخان جملهٔ انبارها را سوخته بودند ، و [هیچ] دانهٔ نگذاشته .

[2] نقلست [که توفیق سلوك وتوبه شیخ بزرگوار، هادی طریق ابرار خواجه «غلوه» قدس الله سره ، ـ که مزار فایض الانوار او درولایت تولك در قریهٔ جدرودست ـ درآن سال بوده ونام او خواجه احمدبن محمدقواس است ، وسبب توبهٔ اوآن بوده است که او باهفت تن در کوه پایهای غور وتولك بسرمی برده‌اند ، وهرروزیك کس ازیشان بطلب قوت می رفته وهرچیز می یافته از مباح ومردار پیش یاران می برده تاسد رمق میساخته‌اند ، روزی که نوبت بخواجه غلوه رسید ازپیش اصحاب بیرون رفته پیری را دیده درازگوشی سوار بجانب اسفزارمیرفته، خواجه بصلابت تمام شمشیر کشیده حمله برپیر برد و گفت ازین درازگوش فرودآی ، پیر گفت ای جوان پهلوان ازین درازگوش لاشه چه‌خواهی کرد، که‌دست وپای

۱ــ درنسختان (چنانکه‌داشتند) بقرینه‌سیاقت‌عبارت‌قیاساً به (جایگه‌داشتند) اصلاح‌شد .
۲ــ جای کلمهٔ نقلست دراصل سفید و نانویس‌است و بسیاقت عبارت بایدکلماتی نظیر: گویند، میگویند ، مرویست یانقلست حذف شده باشد بنابرین کلمهٔ نقلست قیاساً الحاق شد .

من اوست ، واگر او ازدست من بیرون‌برود من ازپای درآیم ، خواجه گفت ماهفت‌تن‌ایم گرسنه وبی‌نوا ، چندروزاست که‌طعامی نخورده‌ایم این‌دراز گوش را قوت تن وقوت‌روان خود خواهیم ساخت ، پیرهمیان زرسرخ ازآستین بدرآورد و گفت ای جوان این زر تـرا حلال کردم دست ازین چهارپای من بدار خواجه گفت :

شیخ سعدی :

گر همه زر جعفری داری

مرد بی تـوشه برنگیرد گام

گرسنه را خوردنی باید ، ازین همیان سربسته چه گشاید.

القصه : ظاهر جوان به بی‌باکی به پیر مشغول وباطن پیر بپاکی حـال جوان متوجه گشت ،

بیت :

عملهای آن در ستم گستری

کرمهای این در شفاعت گری

جوان سلسلهٔ‌خشونت وغلظت‌می‌جنبانید ، وپیرطریقهٔ نصیحت وموعظت‌می‌سپرد،آخرالامر خواجهٔ غلوه درغضب‌شده گفت‌ای پیرسخن بسیارخررا بارست (کذا ؟)، ودست دراز کرده پای پیررا بگرفت که ازمرکب بیندازد پیر نیازی بحضرت‌فرستاد ، هاتفی درسرجوان ندا کرد که این پیررا میازار تااز جوانی‌برخوردار گردی وبه پیری برسی ،

شیخ سعدی :

گرامی دار پیران کهن را

که درپیری‌بدانی این‌سخن‌را

خواجهٔ غلوه نعرهٔ بزد وپای پیررا که گرفته‌بود ببوسید و گفت ای پدر عزیز خاطرمبارك برمن خوش کن که بعشوهٔ ابلیس دردام تلبیس گرفتار شده بودم اما ببرکت باطن پاك تو جذبهٔ الهی مرا دریافت واز ظلمت ضلالت بنور هدایت رسانید ، بعدازآن خواجهٔ غلوه را مقام عالی گشت، ودرطریق اولیا واصفیا مرتبهٔ بلند یافت ، چنانچه درمقامات اوآمده‌است

که دوازده هزار جنی مرید ومطیع او بودند ،]

القصه: (چون) عیاران [درهرات] یکسال برین منوال روزگار گذرانیدند ، وافغان جوع وبی نوائی خلایق بعنان آسمان رسید، ودایهٔ سحاب شیر از اطفال [بنات]نبات باز گرفت،

[ومنه رح] :

چنان آسمان برزمین شد بخیل

که لب تر نکردند زرع و نخیل

عسرت وتنگدستی بجای رسید که مردم نام جورا جز در پیکر جوزا نمیدیدند ، وحکایت گندم الا درقصهٔ آدم نمی‌شنیدند ، خلایق [از گرسنگی] فرزند دلبند خودرا چون [دلبند] گوسفند کباب کرده می‌خورند ، خطیب باعیاران گفت که پیش‌از آنکه بشناعت مجاعت گرفتارشویم ، [وضعف گرسنگی برقوای‌طبیعی‌غلبه کند] بطرفی تردد کنیم ، وازحبوب [گندم وجو آنچه بدست آید] قدری‌حاصل گردانیم، که‌سبب حیات ما شود ، [پس‌عیاران چهارفرقه شدند ، جمعی درشهر بایستادند ، ورشیدیرجی باطایفهٔ بجانب مرو وابیودرفتند، وشمس دباج باقومی بطرف‌خواف‌روان‌شد، وشرف‌الدین خطیب‌با گروهی‌متوجه‌غرجستان گشت ،] ودرین فرصت لشکر تولی‌خان قلاع‌آن دیار را محاصره داشتند ، عیاران چون گرگ درنده وعقاب پرنده خود را بر گلهٔ اسب لشکریان زده پنجاه اسب براندند ، [وبعداز پنج روز بهرات آمد، ورشید یرجی نیزدرنواحی مرو بکاروانی رسید وچندخروار غله ازیشان گرفته بهرات آمد ،] وسال‌دوم بدین‌جهات بگذرانیدند ، ودرسال‌سوم‌کاروان مصر بخطا میرفت ، [همین] عیاران در بیابان کرمان کاروان را زده قریب پنجاه کس را [ازدلاوران‌کاروان] بکشتند ومال‌کاروانرا که‌قسمت کرده [بودند] هر عیاری‌را پنج‌خروار شکرونبات ، ویك خروار[قماش] ابریشمی‌ونرمینه رسید ، [واز خوردن شکرونبات‌جان شیرین ایشان تازه شد، وپای[1] تابهٔ ایشان که ازشال‌پشمین بودبکتان رومی(تبدیل گشت ، ودر سال چهارم جمعی از عیاران با نبات و ثیاب ابریشمین) ودیبای‌مصری و ظرایف[2]

۱ــ پای تابه : نواری که بر پای بپیچند .

۲ــ عبارت : (تبدیل گشت ... ابریشمین) ازنسخه پا نقل‌شد واز نسخه مج محذوف است .

اسکندرانی بمرو فرستادند تا غله‌آورند ، پس] چون برین حال چهار سال بگذرانیدند اندك موضعی که در هرات [معمور] مانده بود ، بسبب نزول امطار وبرف بتمام ویران شد ، [وشهری بدان‌آئین که غیرت بهشت برین بود ، چون عقبات دوزخ مهیب وموحش گشت ،

لمؤلفه] :

چگونه منزلی مأوای دیوان
درو هرجانبی غولان غریوان
پلنگان نعره بر گردون کشیده
ز هیبت[۱] زهرهٔ شیران دریده

۱ــ دراصل (نعرهٔ) بسیاقت عبارت اصلاح شد .

چمن پنجم از روضهٔ یازدهم

در ذکر قتلقیان و در مسجد جامع واقعهٔ قتل ایشان

در تاریخ ملوك [کرت] چنین مسطور است، که چون چرماغون بحکم چنگیزخان از نهر[1] [آمویه] عبور نمود تمامی بلاد وقلاع را که درممالك خراسان وعراق ازقلع [وقمع] واستیصال لشکر تولی‌خان (سالم) مانده بود ، بتلطف وحمایت اکثری را مسخر کرد ، و بعضی‌دیگررا بقهروغلبه و کوشش ومحاربه مقهور [ومدمر] گردانید ، طایفهٔ ازسپاه‌سلطان جلال‌الدین، که ایشانرا قتلقیان میخواندند قریب بده‌هزارنفر درجبال [وهضاب] نیشابور وطوس‌مانده‌بود ، وبرسر ایشان‌یکی‌قراچه‌ودیگری فغان سنقور بحکم سلطان‌جلال‌الدین راه امارت و حکومت داشتند ، و ایشان در راههای ایلچیان چنگیز خانی را میگرفتند ومیکشتند ، (وهر گونه) بی‌رسمیها میکردند؛ چرماغون امیری جنتمور نام بدفع ایشان فرستاد ، وجنتمور سه‌نوبت لشکر برسرایشان برده ظفر نیافت ، بعدازچندوقت خبرتمرد واستیلای قتلقیان بسمع پادشاه قاآن [که پسربزرگترچنگیزخان بود] رسید ، درخشم [شده] طاهر بهادر را که درحدود بادغیس ساکن بود بدفع ایشان اشارت فرمود ، طاهر بهادر باسپاهی‌آراسته ومکمل،

ع : همه کمانکش وخنجرگذارو تیرانداز ،

از بادغیس روان شد ، چون بنواحی سرخس رسید خبر شد که قراجه و فغان سنقور گریختند ، بسبب‌آنکه‌جنتمورکلبات نام امیری را که ازخوارزم‌آمده بود [باده‌هزارمرد] بحرب ایشان فرستاده بود ، وکلبات درحدود سبزوار باقراجه وفغان سنقور مقابل افتاده، وبعداز سه‌روز که حربهای عظیم کرده ، ودوهزارمرد ازلشکراو بقتل‌آمده برقتلقیان‌ظفر یافته ، وقراجه بجانب سجستان وفغان سنقور بطرف قهستان گریخته‌اند ، وسه‌هزار کس

---

۱ ــ دراصل (آمون؟) .

از گروه ایشان پناه بشهر هرات برده‌اند ، کلبات چهارهزارسوار ازعقب ایشان بفرستاد ، چون بهرات رسیدند قتلقیان مسجد جامع را پناه ساختند ، وعیاران دریـن وقت بازآب شاقلان رفته بودند ، آنچهارهزارسوار کلباتی سه‌روز جنگ کردند وبسیار کس از ایشان کشته شدند تـا برقتلقیان ظفر یافتند ، وهمه را درمسجد بکشتند ، وروزدیگر مظفر و کامیاب مراجعت نمودند .

وبعدازآن ازشهور سنهٔ تسع عشر وستمایه تاسنهٔ اربع وثلثین وستمایه بلدهٔ هرات چنان خراب بود [که غیر] از عیاران که گاهی درهرات و گاهی در کوه پایها می‌بودند ، درین‌مدت پانزده سال دیار دیگر نبود .

لمن الملك اليوم لله الواحد القهار .

وبعدازپانزده‌سال پادشاه نیکوخصال قاآن بعمارت وآبادانی هرات فرمان داد .

[وچون این روضه دربیان حوادث ونوایب است ، واقعهٔ بوجای‌بن دانشمندبهادر را که پیشتر وعده رفته درسلك تحریر کشم ، بعد ازآن بذکرآبادانی ومعموری هـرات شروع رود .]

روضهٔ دوازدهم

در حادثهٔ بوجای[بن] دانشمند و ذکر خرابی او درین مدینهٔ جنت مانند

چون بعد از چند(ین) آفات و خرابی و فترات از ابتدای شهور سنهٔ اربع وثلثین وستمایه ، بفرمان قاآن بنیاد معموری وآبادانی درهرات پیدا شد ، وبمرور روزگار این مدینهٔ جنت آثار بحال عمارت بازآمد ، ازچشم زخم ایام باز فتنهٔ حادث شد که بحکم قضیهٔ : **لدوا للموت وابنوا للخراب**، تبعهٔ آن تخریب دار ، وخلو دیار ، وهلاك ودمار ابنای روزگار بود ،

وآنچنان بود که :

چون جمال الدین محمد سام دانشمند بهادررا بکیفیتی که پیشتر گذشت بقتل آورد،[1] بعدازقتل اوبه پنجماه درتاریخ اوایل رجب سنهٔ ست وسبعمایه پسر دانشمند بهادر بوجای نام که مغول قتال نامدار وسفاك بدین تیره روزگار بود ، وجبلت اوبقتل وایذاء ، وسفك دماء مسلمانان مجبول ، بفرمان اولجایتو سلطان بهرات آمد ، برادر او طوغان وامرا و بقایای لشکر دانشمند بهادر، آئین تعزیت تازه کردند ، ونه روز برسم مغول بگریه وزاری، وشیوهٔ شیون وسوگواری بسر بردند ، روزدهم ایلچی پیش ملك فخرالدین فرستاد ، بقلعهٔ امانکوه، که جمال الدین محمد سام پدر مرا باسیصد کس بقتل رسانیده ، (اگر) بدین کار خطرناك بامر تو اقدام نموده مارا خبر ده ، واگر بی امر واشات تو بوده ، نامهٔ باشراف و اعیان هرات بنویس که او را باجمعی که خصم خون ما اند بما سپارند ، واموال واجناس واسب وسلاح که گرفته اند تسلیم نمایند ، تااین فتنه تسکین یابد والا تمام این دیار در سراین کار خواهد رفت ، ملك فخرالدین در جواب سوگندان یاد کرد که جمال الدین محمد سام وهیچ کس دیگررا بقتل پدرتو امرنکرده ام وبدین قضیه رضا نداده ام، اوبرای

---

۱ ـ بجلد اول ص ٤٥٢ ـ ص ٤٤٢ مراجعه شود .

میتوانند، که بفرمان من اورا بدست تودهند ، اینکاریست میان تو وایشان ، چونجواب بنوجای رسید در خشم شد ، وقاصد باسفزار ، وفراه ، و سجستان ، وشاقـلان ، وتولك ، وغرجستان دوانید ، وملوك و کلانتران‌را طلب کرد ، وچند استاد منجنیقی ازدیار فرنگ آورده بود ، ایشانرا بتهیهٔ [منجنیق و] اسباب وآلات او امر فرمود ، وبهربلده وناحیت ازاطراف‌خراسان وعراق‌وفارس‌صد شترفرستاد که ازالوان جامهای‌قیمتی وانواع نعمتهای مرغوب بهرات‌آوردند ، وبر کنار نهر «کارتبار» درجنوبی شهر بازاری قریب بسیصد دکان بساخت واز خوردنی وپوشیدنی وظرایف گوناگون آن بازار را بیاراستند ، وفرمود تـا نرخها ارزان‌ساختند . ودرامرمحاصرهٔ شهر وترتیب ادوات‌او ، وتعیین طلایه وپاس‌داشتن، [وضبط] ومحافظت راهها [ومداخل ومخارج] حکمهای صعب کرد ، وتا مدت چهل‌روز قرب سی‌هزارمـرد جنگی جمع شدند ، وملك جلال‌الدین وملك ینالتکین فـراه ، وملك قطب‌الدین اسفزار ، واعیان ازاب وهـراترود ، واکابر کوسویه ، وباخرز ، وجام وخواف [وسرخس] وغیرها پیش‌بوجای حاضرشدند ، وجمال‌الدین‌محمدسام نیز درشهرکارحرب وساز نبرد بساخت ، [وسپاهیان ومردان کاری را بقدر مراتب هریك خلعت ونعمت داده بنواخت ،] پس غرهٔ شعبان سنهٔ مذکوره بوجای باتمام سپاه ازطرف برج خاکستر صف بر کشیدند وبیکبار کوسها ونقارهای جنگ را درنفیرآورده ، [گوئی] ازغلغلهٔ آن زلزلهٔ [الساعة]درزمین‌وزمان‌افتاد، وجمال‌الدین‌محمد سام هزاروهفتصدمردآهن‌پوش‌رزم‌آزمای ازشهر بیرون فرستاد از دروازهٔ عراق ، وازسپاه بوجای نیز دلیران بی‌باك پیش آمدند ودریکدیگرافتاده ، دریك‌حمله چندان خون بریختند که حوالی‌خندق ازسیل‌خون‌چون دریا درموج‌آمد ،

[۱] [للربیعی رح] :

ز هرسو برآمد همی دار و گیر
روان‌شد چپ‌وراست شمشیر وتیر

---

۱ ـ این‌قطعه از جملهٔ ابیات حماسهٔ تاریخی ربیعی‌است موسوم به «کرت‌نامه» که دروصف خراسان وهرات وتاریخ دودمان‌پادشاهان کرت‌سروده‌است. این‌مثنوی‌چنانکه‌اسفزاری دردیباچه تصریح نموده یکی‌ازمصادری است که در تألیف این‌کتاب بدان نظر داشته است ، ودرتضاعیف اوراق این‌کتاب اشعاری ازان مثنوی را باستشهاد نقل کرده‌است.

تو از ابر گفتی بجای تگرگ

فروریخت خون و بارید مرگ

همه روز [متعاقب] بدین منوال (بر) درشهر آتش قتال وجدال در التهاب واشتعال (بود) ، [اسنان سنان ازسر کینه سینه بازمیکرد ، وزبان شمشیر جراحتهای دیرینه تازه میساخت، تیغهای رجال را قراب ازرقاب ابطال بود، و چشمهای زره ومجاری عروق اعناق ازسیل خون مالامال، بعدازسه روز] چون بوجای ازفتح شهر [هیچ] اثری ندید ، وبسیاری از بهادران سپاه ونامداران درگاه او کشته شدند از در شهر برخاسته درجوار پل مالان لشکر گاه ساخت ، و [روی بامرا ووجوه سپاه خود کرده گفت حالا مارا جنگ بدرشهر بردن مناسب نیست چه بروج ودروب این شهر بغایت مستحکم ومتین است، اطراف شهر را محفوظ میسازیم چنانکه ازخورش وپوشش ومایحتاج هیچ چیز بشهر نتوانند برد ، تا تنگی وعسرت ومحنت وفاقه ، وضیق عشرت درمیان ایشان افتد وازمشقت وریاضت بجان رسند ، همه را این تدبیر موافق نمود]، لشکر او تمامی [طرق وسبل و] ممرها و گذرها را [بکلی] محفوظ ساختند که یکمن بار ویك پشته هیزم ممکن نبود که بشهر توانستی برد اما هرشب چندعیاری [بفرمان جمال الدین محمدسام] ازشهر بیرون میرفتند واسب بسیار ازگله های لشکریان بوجای بشهر می آوردند ، چنانچه هریك کس قرب صد [سرودویست سر] اسب بیاوردی ، [وهرامر که ازجانبین واقع شدی جمال الدین محمدسام قاصد بامان کوه دوانیدی وملك فخرالدین را اعلام دادی] ، در خلال این احوال مرضی برملك فخرالدین مستولی شده رخت ازمنزل فنا بعالم بقا کشید ، [وبحقیقت ازتعدی وتطاول بوجائیان جانی مفت بیرون برد، که : الفتنة اشد من القتل ، وذکر موت او سمت تحریر یافته ،] چون خبر موت ملك به [جمال الدین] محمد سام رسید ، فرمود تااین واقعه را پنهان دارند که مردم شهر وقلعه دل شکسته نشوند ، [پس درخلوت اززبان ملك فخرالدین نامهٔ نوشتند که اندك عارضهٔ متعرض ذات ما شده بود بحمداله تعالی بصحت مبدل گشت باید که اکابر واعیان هرات باستظهار تمام ممد ومعاون جمال الدین محمد سام باشند ، و امثال این سخنان ذکر کردند، وروز دیگر براشراف واهالی شهر خواندند]، وهم در شب

وفات ملك [فخر الدين ملك] مظفر اسفزاری که ازقورچیان ملك [فخر الدين] بود ، از قلعهٔ امان کوه پیش بوجای آمد وخبر مرگ ملك رسانید ، بوجای از استماع آن بشارت عظیم خوشدل شد وقبا و کلاه خود بمظفر بخشید ، وهم درشب بساز مجلس طرب فرمان داده ، [ملوك وولات وامرای سپاه را طلب نمود وبشارت داد بموت ملك فخر الدين وبشادی این خبر تا آن شب[1] پیمانه پیمودند ، وازپرشدن پیمانهٔ خود غافل بودند ،] روزدیگر که خسرو نیلی حصار باتاج درفشان وتیغ زرنشان برفراز قلعهٔ آسمان برآمد ، و چتر سیاه شاه سپاه زنگ سرنگون گشت ، ازمعسکر بوجای صدای کوس و کرنای وخروش طبل ونقاره وهندی درای باوج قلعهٔ گردون رسید وبوجای باسپاه تمام جنگ آزمای، آهن خای سوارشده، باتیغهای قاطعه وسنانهای رافعه وحسام بران وسهام پران بردروازها حمله آوردند جمال الدين محمدسام نیز بادوهزارمرد جانباز تیرانداز ازشهر بیرون رفته درقرا وسواحل آب کارتبار باسپاه بدخواه مقابل گشت ، وازطرفین مصاولت دلیران ومصادمت دلاوران متعاقب شد ، ودریك[2] (ودو) حمله ازمردان[3] [مرد] ومبارزان صف نبرد ، چندان بقتل رسید که مراکب هرجا پای مینهادند برسرمقتولان بود[4] ، [و مظفر اسفزاری دربن روز بآواز بلند ندای موت ملك فخر الدين درداده گفت : ای جماعت برجان خود ستم مکنید که دی روز بامداد ملك فخر الدين را قضای اجل رسید ، ومن دوش ازقلعه امان کوه آمده ام مردم هرات درمیان حرب وکارزار ازآن خبر پرآزار عظیم غمگین شدند ، لقمان غوری بربام حصار شمعانیان بود بسبب تسلی ودلداری مردم بآواز بلند بانگ برمظفر زد و گفت ای ناکس کذاب چرا افترا میکنی دوش بتجدید « کذا » مکتوبی بخط یـد ملك فخر الدين آمده وبوجای وامـرای سپاه او را دشنام بسیار داد ، چنانکه بوجـای را در خبر مرگ

۱ ـ کذا ؟ شاید دراصل (تاپایان آن شب) بوده .

۲ ـ مج : ودریك حمله . مک : ودریك ودوحمله .

۳ ـ مج : مردان مرد ومبارزان . مک : مردان ومبارزان .

٤ ـ عبارت : [ومظفر اسفزاری درین روز بآواز ... درقلعه حال عزلت اختیار کرده] از زیادات نسخهٔ مج میباشد .

فخرالدین تردد پیدا شد ، وازمظفر اسفزاری دیگرباره تحقیق نمود وسو گندان یاد کرد تاسبب اطمینان گشت ، وتامدت ده سال درخراسان وعراق خبرشایع بود که ملك فخرالدین زنده است ، وروی از امور دنیا تافته ، درقلعه حال عزلت اختیار کرده ،] حاصل الامر چهارروز متعاقب میان فریقین[۱] زدن و گرفتن [وآویزش] وطعن وضرب وخون ریزش بود، روزپنجم بوجای بنفس خود پیاده گشت تمامی امرا وملوك نیز بیکبار (پیاده) شدند ، با تیغهاء کشیده سپرها درسر آوردند وحمله کرده تا کنارخندق رسیدند ، جمال الدین محمد سام نیز باهزارمرد نبرد ازدروازهٔ عراق بیرون رفت وبحملهٔ اول ایشانرا مقدار یکسرتیر براند وچندحمله بریکدیگر پیمودند ، چنانکه هرنوبت قریب بدویست کس مقتول و مجروح گشتند ، ومبارزان غوری درین روز ملك قطب الدین تولك را ازلشکربوجای دستگیر کردند ، وبوجای محزون ومأیوس باز گشت ،[واز گرفتاری ملك قطب الدین بغایة غمین واندوهگین شد چنانچه دوروز کسی را بار نداد روزسیوم ملك ینالتکین وملك قطب الدین اسفزار وامرا ووجوه سپاه اورا گفتند که مصلحت امیر نیست که درین مقام عزلت گزیند و درخلوت نشیند اگر یك ملك ازسپاه امیر گرفتار شد بسیار دیگر ازملوك وامرا ملازم موکب ظفر مناکب اند که همه جانها دررضاجوئی وسرها درهواخواهی امیر فدامیسازند بوجای بدین گفتار تسلی یافته هر کدام را نوازش فرمود ، وآنروز تا شام بشرب مدام بسربردند ، چون شب شد بوجای باخواص خود درباب خلاص ملك تولك مشورت کرد ، و گفت : او بواسطهٔ ما دربند افتاده مبادا که آسیبی بدان رسانند ، امرا گفتند که مصلحت آنست که مردم تولك کتابتی بجمال الدین محمدسام نویسند ودرآنجا ذکر کنند که مارا بتکلیف وستم بجنگ آورده‌اند، ونواب وحجاب ملك فخرالدین وهمهٔ اعیان هرات را معلوم است که آباء واجداد ملك قطب الدین وهمهٔ ملوك تولك تابع ومطیع ملك غوربوده‌اند، وهمیشه براستی واعتقادتمام کوچ داده‌اند وخدمت کرده،اکنون اگر ملك مارا ببخشند جای آن دارد، واگربفروشند خریداریم ، واگر میگویند بابوجای تخلف می باید کرد درآن نیز بآهستگی رجوع مینمائیم، چون مکتوب نوشته شد وبجمال الدین محمدسام رسید سو گند

---

۱ ـ مج : زد و گرفتن و آویزش وطعن . مک : زدن و گرفتن وطعن .

یاد کرد که مرا با ملك تولك کینهٔ دردل نیست وقصد آن ندارم ، اما اگر شمار است میگوئید وخاطر شما متعلق ملك است بابوجای خلاف کنید وچند سر اسب برانید وبهرات آیید ، واگر این کار نتوانید ده هزار دینار وپانصد خروار غله وپانصد گوسفند وپنجاه سر اسب وسی برده بفرستید تاملك شمارا بگذارم، وملك قطب الدین نیز موافق این معنی بتولکیان چیزی نوشته، چون مکتوب و کیفیت احوال ببوجای رسید فرمود که خروار چند آرد و گوسفند بفرستند تاایشانرا تسلی باشد که ملك قطب الدین را نرنجانند، پس روزدیگر سی خروار آرد وسی سر گوسفند وپنجاه من دوشاب ودوخروار میوهٔ تر وپنج من شیرخشت ودوقبضه کمان درکنار جوی انجیل جمع کرده نیم شب بشهر درآوردند و گفتند بوجای خبر ندارد ازین چیزی که ما بشهر آوردیم واین برسم خدمت جمال الدین محمدسام است ده روز دیگر فرستادگان ما ازآب خواهندآمد وآنچه جهت خلاص ملك طلب رفته خواهندآورد] ، چون چند روز ازین حال بگذشت بوجای نامهٔ بخط (خود) بشاه اسمعیل سجزی ـ که از موافقان جمال الدین محمد سام [بود] ـ نوشت که : چندروز است که بما پیغام دادهٔ که [جمال الدین] محمدسام را خواهم گرفت تاامروز هیچ اثری ظاهر نشد ، اگر وعدهٔ تو راست است البته درین هفته بوفارسان ، ومردم شهر را نیز بمرحمت ما امیدوار گردان تا باتو اتفاق کنند ، وامثال این سخنان کذب ازروی مکر وتزویر تحریر نمود ، واز مردم هرات که دربندداشت یکی را بخواند ، و گفت ترا خواستم کشت اما جهت جانداری پادشاه خون ترا بخشیدم ، باید که هم امروز بهرات روی ، وچنان نمائی که ازبند گریخته ام و این مکتوب بردرخانهٔ شاه اسمعیل اندازی ، وخط دیگر اززبان مردم هرات که پیش بوجای ملازم بودند نوشت که جمال الدین محمدسام را اعلام آنکه شاه اسمعیل بابوجای زبان یکی دارد ، وچندمکتوب بوجای درین هفته بدورسیده ، حاضر وقت خود باشد ، واین نامه برتیری بسته درشهر انداخت ، یکی ازملازمان جمال الدین محمد سام موسی نام آن تیر را یافته پیش جمال الدین محمد سام برد واو را براخفایٔ وصیت فرمود ؛ تاروزی دیگر شخصی که مکتوب بوجای داشت بدروازهٔ خوش رسید ، اتفاقاً جمال الدین محمد سام بربام دروازه بود ، آن شخص را پیش او بردند [ازو احوال پرسیده] گفت مرا بوجای در [بند] داشت ، دوشینه بند شکسته ام وآمده ، جمال الدین محمد سام دانست که دروغ میگوید،

آنشخص را درخلوت طلبیده تفحص حال نمود و گفت راست بگوی که بوجای چه‌مکر کرده و ترا برای چه فرستاده ، [و تهدید نمود] آن شخص پای افزار خود را شکافته نامهٔ بوجای بیرون آورد ، [و بجمال‌الدین محمد سام داد] ، چون بخواند دانست که تزویر میکند ، شاه اسمعیل را خوانده نامه بدو نمود و گفت [مکر میکند و] میخواهد که میان ما کدورت اندازد ، و با یکدیگر تجدید عهد وبیعت کردند ، و ایشان نیز بفخرالدین زنگی- که‌ملازم بوجای شده‌بود - (مکتوبی) نوشتند، که چند گاه‌شد که بقصد قتل بوجای ازما غیبت نمودهٔ ، وتاامروز اثری ظاهر نشده که سبب توقف چیست ،

[ع] : کس دربن‌کار پسندیده تعلل نکند ،

باید که صورت حال اعلام دهد که موجب اهمال چه بوده ، وبجمعی دیگر که از هرات رفته بردرگاه بوجای بودند مکتوب فرستادند ، چون این مکتوبات ببوجای‌رسیددانست که جمال‌الدین‌محمدسام برفریب وتزویر او وقوف یافته غمگین گشت .

مقارن این‌حال شخصی بود درهرات سجستانی الاصل در غایت جرأت وجلادت ، [پهلوان «یاراحمد» نام ، در کشتی گیری ، وتیراندازی‌بحدی که بزور بازوی توانا دست درشاخ فیل کردی ، وبنوك پیکان جان‌ستان درشب تار خال ازرخ زنگی بربودی ،

امیرخسرو :

تیر پلنگ افکنش آهو شکار
از دل دشمن شده سندان گذار
شعلهٔ آتش بسر نی زده
بیلك سوزان بسر پی زده

وبسبب دلاوری وهنرمندی پیش ملك فخرالدین راه قریب یافته بود ، ودر معظمات امور وامهات‌مهمات‌شروع کردی، وبحسن‌تدبیر بنوعی که‌پسندیدهٔ خاطر ملك‌بودی‌بپرداختی،] وقریب دویست‌تن ازعیاران ومبارزان هرات تابع [ومنقاد] او بودند ، ازروی حسد کینهٔ جمال‌الدین محمدسام دردل داشت ، ودلاوری دیگر بود «محمود فهاد» نام ، وترك دیگر «نیکپی‌تیرگر» نام، که صدمرد [نامدار] تبع اوبودند ، یاراحمد این هردو دلاوررا بخانه

خود برده باایشان گفت : [که ای مبارزان زمانه] می‌بینید که این جمال‌الدین‌محمدسام چه [فضول] وسربزرگ‌شده ، و [بر آن کسانی که بصدمرتبه ازو بزرگترند تفوق وتقدم میجوید،اکنون] مرا غیرت مردی باعث شده که او را بقتل [آرم ، وحصار را بگیرم] وبوجای نیز بمن‌پیغام کرده که اگر جمال‌الدین‌محمدسام را بمن‌سپاری حکومت‌هرات [بتو ارزانی دارم]، وبنام تو از بندگی پادشاه عادل برلیغ بستانم ، وازخزانهٔ خود مبلغ ده‌هزاردینار تسلیم مصاحبان تو کنم ، اکنون درین کار بمدد شما محتاجم ، القصه اتفاق کرده بایکدیگر عهد بستند ، [بعدازدوسه‌روز که یاراحمد درقصد جمال‌الدین‌محمدسام یکجهت شد] نیکپی تیر گر درخلوت پیش [جمال‌الدین] محمدسام رفت وهرچه [ازیار احمد ومحمود فهاد] شنیده بود بگفت ، جمال‌الدین محمدسام متردد گشت واعیان‌حصار را حاضر کرده این سخن [باایشان] درمیان نهاد ، همه گفتند ایشانرا می‌باید گرفت ، [وبرین‌معنی متفق‌شده بیرون‌آمدند] روزدیگر جمال‌الدین محمدسام درصفهٔ باربنشست، ومبارزان غوری وهروی از یمین ویسار صف کشیدند ، یاراحمد [شمشیری دردست و خنجری درمیان باپنج کس از عیاران] پیش‌آمد وسلام کرد [جمال‌الدین‌محمدسام] اورا تعظیم کرد، وبشاشت تمام گفت بنشین ، یاراحمد شمشیر (خود) بیك نو کرداده بنشست، بعدازلحظهٔ جمال‌الدین‌محمد گفت : ای‌پهلوان [خنجر ازمیان بگشای ، پهلوان درحال خنجر ازمیان باز کرد ، پس جمال‌الدین‌محمد گفت ای‌پهلوان] مردان‌چنین کنند؟ گفت: چه کرده‌ام[که‌موجب‌ملامت‌باشد؟ جمال‌الدین‌محمد] گفت: چنین اندیشهٔ نکرده بودی ؟ یاراحمد منکر شد،جمال‌الدین‌محمد گفت اورا نگاه‌دارید ، وبرخاست درساعت یاراحمد ومحمود (فهاد) را گرفتند، وروزدیگر بقتل‌آوردند [هردورا درسرچهارسو ، واهل‌هرات ازان سیاست خایف گشتند وقرب‌صدمرد دلاور که مصاحب یاراحمد بودند خود را ازباره انداخته پیش بوجای رفتند ، چون خبر قتل یاراحمد ومحمود فهاد ببوجای رسید بغایت حزین ودلتنگ‌شد وحکم کرد که اگر کسی یکمن غله وطعام بشهرفرستد اورابعقوبتی بکشم که ازو بتر نباشد] .

درین‌فرصت امیردلدای- که‌ده‌هزارمرد[1] [درتابین] داشت ، بحکم اولجایتوسلطان

۱ـ تابین : سپاه .

بهرات آمده بود ، بجمال‌الدین محمدسام پیغام داد که اگر بامن بصلح سردرآری ترا و ساکنان این خطه را درحمایت خودآورم ، وجمال‌الدین‌محمد نیز جوابهای [دلفریب وسخنان] صلح‌آمیزفرستاد ، چون این‌خبر ببوجای رسید اندیشید که اگر محمددلدای هرات را فتح کند ، همه رنج لشکرکشی و زحمت محاصرهٔ او ضایع خواهد شد ، باتفاق ملوك وامرای سپاه نامهٔ نوشت [بجمال‌الدین‌محمدسام] که اگر ملك تولك را بگذاری [که پیش‌من‌آید] وعهد کنی که بامحمددلدای ایل‌نشوی ، من ازخون پدر و برادران‌خود بگذرم ، وهرسو گند عظیم که گوئی برزبان‌رانم ، [وبارعیت جزشفقت ونیکوئی نیندیشم] جمال‌الدین‌محمدسام مکتوب‌بوجای را برسرجمع پاره کرد ، وقاصدرا دشنام [بسیارداد] وسخن همه از تیغ وتیروسنان وشمشیر گفت، چون خبر ببوجای آوردند درکار محاصره مبالغهٔ بسیار نمود ، وروزبروز ذخیره درشهر کمترمیشد واثر تنگی بیشترظاهرمیگشت ، تا [بجای انجامید که] خروار گندم بهشتاد دینار رسید ، ومردم [ازبی‌قوتی بتنگ‌آمده دانهٔ گندم ازدر وجواز جواهرعزیزتر گشت، انبارها چون کیسهٔ مفلسان‌تهی‌شد، وشکمها چون کاسهٔ طنبور خالی‌ماند ، مردم] نان میگفتند وجان میدادند ، تاششهزارآدمی‌جایع ضایع گشتند ، که کس بتجهیز وتکفین ایشان نپرداخت ، ودر اردوی بوجای ده‌من گندم بدودینار وصدمن‌شیرینی بهفت‌دینار بود ، وهرکرا قوت‌بود درشب‌ترك عیال واطفال کرده خود را ازباره می‌انداخت [وچون پیش بوجای میرسید او را درخور حال غله وزرمیداد ، ومینواخت ، تامدتی برین منوال ،

ع : ازبرون نقش ونگار وز درون ناله زار

بود،]روزی خلق‌هرات [بپای‌حصارآمده] فریادوفغان بعنان‌آسمان رسانیده ،(گفتند ای جمال‌الدین محمدسام‌ازخدای‌بترس‌فرزندان ما)ازگرسنگی‌ازعمرخود سیرشده‌اند، [مارا طاقت محاربت ومقاومت‌نماند] بفرمای تادرِی‌دروازها بگشایند ومارا بگذارند تابیرون رویم ، وروز [جمعه جمعی] دیگر برسرمنبر وتخت مقریان برآمده جامها پاره کردند و فریاد : الجوع مهلك‌النفوس ، باوج فلك‌آبنوس رسانیدند ، جمال‌الدین‌محمد دید که‌اگر بابوجای صلح نکند خلایق از بی‌نوائی هلاك میشوند ، روز دیگر فرمود تاازضعفا وغربا

قرب پنجهزار آدمی [را] ازشهر بیرون کردند و گفتند که بلشکرگاه بوجای روند ، و لشکریان بوجای آن [فقیرانرا] بزخم چوب وتیغ میزدند که بشهر باز گردند، تااکثری [از آن عجزه بحکم آنکه: در کوی ملامت ودرخانه خواری] در آب کارتباروسرهای راه وسایهای دیوار [خواروزار] جان دادند ، روز دیگر جمال‌الدین محمد بند ازپای ملك قطب‌الدین‌تولك برداشت ، واورا خلعت داده پیش‌بوجای فرستاد وطلب عهد کرد، بوجای ازخلاص‌ملك[تولك] عظیم شادمان گشت، ودرباب‌عهدنامه باوجوه درگاه [خود]مشاورت کرد ، [بعضی گفتندکاری که بعهدنامه بانجام رسد توقف درآن لایق وقت نیست ، چون خونیان وموذیان بدست آیند تدبیرتوان کرد ، بوجای را آن رای پسندیده آمد] عهدنامه نوشت که گزندی بجان‌جمال‌الدین‌محمدسام نرساند و کسی‌را نفرماید ، [وخطوط ملوك وامراء سپاه درآخر آن ثبت کردند ، چون خط عهد بجمال‌الدین‌محمد رسید] روزدیگر برادر بوجای «طغان» بکنار آب‌کارتبار آمد وجمال‌الدین‌محمد پیش اورفت ، طغان او را بنواخت و گفت [ماهمه عهد کردیم و] برعهد خود استواریم ، واورا [بامثال این‌سخنان] ایمن گردانید ، وبوجای (شب) بشهر درآمد ، (وروز درهاء دروازه گشادند تا سپاه بشهر درآمد ،) ، [پس] بوجای حکم کرد که خلق هرات را بتمام ازشهر بیرون کردند ، و بروج‌وباره وفصیل‌را خراب‌ساختند ، روزدوشنبه‌بیست‌ویکم ذی‌الحجه سنه‌ست وسبعمایه مردم هرات بر کنار آب‌کارتبارجمع‌شدند، وجمال‌الدین‌محمد (سام) بادویست‌مرد درحصار بماند ، وروز دیگر [جمال‌الدین‌محمدسام] باچند کس پیش بوجای رفت ، او را در کنار گرفت وبنواخت وبردست راست خودش بنشانده فرزندش خواند ، و گفت ای فرزند من از[سر] خون پدرخود گذشتم ، و جرایم وخطیأت ترا عفو کردم ، درحصاربگشای تاچند مرد ازخواص ما درحصار درآیند ، [جمال‌الدین‌محمد] گفت بهرچه امیر فرماید بجان قیام نمایم ، [پس] بوجای خلعت خاص خود بوی داده بخرگاه خاص خود رفت ، واو را طلب کرد وبشراب مشغول شد ، چون جمال‌الدین‌محمد مست گشت ببهانهٔ استفراغ از خرگاه ببارگاه رفت وبااصحاب خود گفت یاران بوجای مستست وبااو درخرگاه مردی دهی بیش نیست مصلحت درآن می‌بینم که تیغها بکشیم واورا بااهل مجلس او بکشیم آن

جماعت اورا منع کردند ، پس نمازشام برخصت [بوجای] مراجعت نموده ، بحصار بازرفت، روزدیگر شاه اسمعیل پیش بوجای رفت ، ونوازش یافت ، وهرروز یکی از اعیان حصار پیش بوجای می آمد وباسب وجامه [خوشدل وخشنود] ازپیش او بازمیگشت وغرض بوجای آن بود که همهٔ [اهل حصار] بیکبار پیش او روند وحصاریان توقف مینمودند ، [ویکان یکان] بجمال الدین محمد [سام] تخلف میکردند ومیگریختند تاصد کسی بیش نماند ، [جمال الدین محمد ، واختیار الدین نیشه وجمعی اتفاق کردند که تابوجای خبرشود خود را درقلاع غرجستان اندازند ، باز ازعار فرار اندیشیده ازآن قرار بر گشتند ، وتسلیم قضا شده] ، درمیان این احوال جمال الدین محمد کسی پیش امیر یساول که امیر الامرای خراسان بود [ومرتبهٔ عالی داشت] فرستاده عرض نمود ، که اگر امیربزرگی فرموده بدین طرف عزیمت نماید ، بنده بااتباع خود بخدمت امیر آمده ، این دیار را بنواب امیر سپارد ، و بهرچه امیر حکم فرماید ازقتل وعقوبت وعنایت وتربیت بنده قبول دارد ،

[لامیر] شاهی[۱] :

گر بشمشیر سیاست می‌نوازی حاکمی

ور بتشریف غلامی می‌پذیری بنده‌ام

ازقضاهم درین هفته که بوجای [شهررا] فتح کرده بود ، امیر یساول باپنجهزار کس بهرات آمد، وایلچی« گر گ مست» [نام] پیش جمال الدین محمد فرستاده گفت : بی دغدغه وتردد خاطر بیرون آی تاترا تربیت کنم وازتعدی بوجای برهانم ، ودرین باب سوگندان یاد کرد ، جمال الدین محمد اعتماد نموده با [همهٔ] ساکنان حصار بیرون آمد ، وپیش امیر یساول رفت ،

---

۱ ـ امیرشاهی: آقملك بن جمال الدین فیروزکوهی : اجداد او از سربداران وخواهرزادهٔ خواجه علی مؤید بوده است درزمان شاهرخ میرزا بهرات شتافت وچندی ملازم شاهزاده بایسنقر بود ودراستراباد درگذشت وجنازه او را بسبزوار برده درخانقاه خانوادگی مدفون نمودند ، وی علاوه برشعر وشاعری درعلم موسیقی ونقاشی نیز استادی مسلم بوده است .

(تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۴۳۰ـ۴۲۶ . آتشکدهٔ ـ آذر ص ۸۴ـ۸۳)

سید حسن غزنوی :

اجل خنده‌زنان یعنی بپای خویش می‌آید

بطاس این گژدم کور و بخطاین گرزه‌مار کر

گرفته شومی طغیان نکبت دامنش ورنی

رود بز پیش قصاب و رود خر نزد پالانگر

امیریساول جمال الدین محمدسام و یاران او را گرفته ببوجای سپرد ، و گفت بموجب حکم [پادشاه] اولجایتو سلطان ایشانرا بسیاست رسان و از رودخانهٔ هرات بروکه حکم یرلیغ برین جمله است ، که بوجای جز خصمان خون پدر وبرادران خود بهیچکس دیگر تعرض نرساند ، روزدیگر بوجای تاج‌الدین یلدز ولقمان غوری را بابیست‌تن ازنامداران بکشت ، وجمال‌الدین‌محمدسام را نیز بعد از چندروز حبس وقید بحکم امیریساول [بقتل‌آورد ، وازهرات برفت ، بعدازآن امیریساول] اعیان واربـاب هرات‌راطلب‌داشته‌، گفت یرلیغ پادشاه اولجایتوسلطان برآنجمله‌است که‌هیچکس بررعیت هرات تعدی ودست‌اندازی نکند ، بایدکه همه بشهر بازآیند ، وبمهمات خوداشتغـال نمایند ، روزدیگرجمع خلایق بشهرآمدند ، وهرکس برجای خود قرار گرفته ، سجدات شکر حضرت الهی بجای‌آورد .

[بعدازآن احوال محاصرهٔ حضرت امیر بزرگ بود هرات را ، چنانچه مذکور شد ، دیگر وقایع زمان حضرت شاهرخ سلطان واخلاف مسطور میگردد .]

روضهٔ سیزدهم

در ذکر حوادث (حضرت) خاقان مغفور شاهرخ سلطان

ازجملهقضیهٔ کاردزدن بود حضرت شاهرخی را ، وصورت این حال چنان بود : که حضرت خاقان مغفور [شاهرخ سلطان] باوجود سعت ممالک که اکثر ربع مسکون درزیر نگین همایون داشت ، وفرمان جهانمطاعش را بمنزلهٔ نص قاطع ، بررقاب ارباب ملک و خسروان مالک رقاب ، حکم روان بود ، همیشه درمقام عجز ونیاز سرمسکنت برخاک بندگی بی نیاز می نهاد ، وبتضرع وابتهال ازغرور سلطنت سریع الزوال این ملک پرملال ، پناه بحضرت ذوالجلال می برد، وپیوسته بلوازم شعار[اسلام] وا[وا]مر شرع نبوی علیه (الصلوة و) السلام وجمعه وجماعات اشتغال تمام میفرمود ، روزجمعه بیست وسیوم ربیع الآخر سنهٔ ثلثین وثمانمایه [اتباع] ندای: اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر اله نموده ، بمسجد جامع اندرون هرات تشریف فرموده وبعدازشرایط ادای صلوة [ازمصلی برخاسته] عزیمت بیرون آمدن کرد ، دردرون مسجد شخصی نمدپوش ــ احمدلر نام ازتابعان مولانا فضل اله استرابادی حروفی ــ برصفت دادخواهان کاغذی دردست پیش آمد، آنحضرت بیکی ازمقربان فرمود که حال او [تحقیق نموده] بعرض رساند ، احمدلر [بی تحاشی] در دوید و کاردی چون قطرهٔ آب درآستین [داشت] بشکم آنحضرت رسانید ، اما چون درجمیع احوال حفظ وحمایت حضرت [ملک] متعال ودعای گوشه نشینان واصحاب حال پناه وحصار ذات بزرگوارش بود آن کاردکارگر نیامد ، واحمدلر را [ملازمـان حضرت] هم در مسجد پاره پاره کردند .

[لمولانا کاتبی] :

برتو هردشمن که مثل استره تیغی کشید
باز گشت آن تیغ وهم درسینهٔ اوجای کرد

چون همیشه معهود چنان می‌بود ، که هر گاه آنحضرت سوار می‌شد نقاره چیان پیش‌پیش نقاره زنان میرفتند ، درین‌حال نقاره‌چیان خبردار شدند ، که آنحضرت ازمصلی برخاست ، بدستور نقار ها فرو کوفتند ، و ناگاه بیکبار ترك کردند ، غلغله درمیان خلق افتاد که آیاچه‌حال‌شده ، ومردم [بسیار] بربام‌مسجد دویدند ، ودرین‌فرصت‌امیرعلاءالدین علیکه کوکلتاش ، وامیر [جلال‌الدین] فیروزشاه بردر مسجد سوار ایستاده انتظار بیرون آمدن‌آنحضرت می‌بردند ، چون این فتنه حادث شد ، حضرت شاهرخی امیرجلال‌الدین فیروزشاه را طلب نموده خواست که درمحفه نشیند ، امیر [مذکور] گفت اگر حضرت پادشاه درمحفه رود حادثه عظیم پیدا شود ، وفتنهٔ تمام برخیزد ، [ومـردم را درحیات و ممات ترددهاافتد] پس [حضرت] پادشاه بدولت‌سوارشده نقارها بصلابت‌تمام فرو کوفتند، واز راه راست بازار بباغ زاغان عزیمت فرمود ، وجراحان واطبای مسیحا دم بمعالجه و مرهم قیام نمودند ، تاآن زخم التیام یافت ،

وتاریخ این واقعه را یکی ازفضلا درین قطعه بنظم فرموده :

[قطعه] :

سال تاریخ هشتصد وسی بود
روز جمعه پس از ادای صلوة
قصهٔ بس عجیب واقع شد
در خراسان ولی بشهر هرات
کج‌روی دربساط چون فرزین
خواست تاشهرخی‌زند شدمات

بعدازآنکه‌بتفحص‌این حال اشتغال نمودند ، ازاشیای آن [کرد؟] کلیدی یافتند ، عسسان [بتجسس] پی بخانه تیمچهٔ بردند که درآن خانه بدان‌کلید گشاده شد ، ساکنان آن تیمچه گفتند چنین شخصی درین تیمچه طـاقیه دوزی میکرد وخلـق بسیار پیش او می‌آمدند ، ومولانا معروف خطاط که [حضرت] شاهرخ سلطان دروقت فتح عـراق او را بخراسان‌آورده بود وبکتابتهای خاص رقم اختصاص بروی کشیده گفتند بدین لر اختلاط

پر[می]داشت اورا متهم ساخته گرفتند ، وچندنوبت بپای دار آوردند ، [واکثر مستعدان هرات که بمولانا طریق مصاحبت داشتند متهم شدند ، وازیشان زرها گرفتند ، و] خواجه عضدالدین دخترزادهٔ مولانا فضل‌اله حروفی ، وجماعتی دیگر که بااحمدلر متفق بودند همه [را قتل کرده] بسوختند ، و [حضرت] امیرسیدقاسم تبریزی را (قدس سره) بدین [امر] متهم داشته حکم شد که در هرات نباشد و امیر [قاسم] این‌حال را درشعر بزبان کنایه بیان میفرماید ،

[بیت:]

قاسم سخن کوتاه کن
برخیز و عزم راه کن
شکر برطوطی فکن
مردار پیش کرگسان

چمن اول از روضهٔ سیزدهم

در ذکر واقعهٔ شاهزاده بایسنقر بهادر

در تاریخ سنهٔ سبع وثلثین وثمانمایه واقعهٔ عظیمی که صفت طامه کبری داشت، اعنی وفات شاهزادهٔ کامیاب عالیجناب غیاث السلطنه والدین بایسنقر (بهادر) بن سلطان شاهرخ [بهادر] واقع شد، واو پادشاهی بود که از [سر] دانش وفطانت پای تفوق برفرق فرقدین داشت، بهرام خون آشام ازجمله چاوشان درگاه [جلال] او بود، وهلال خجسته (فال) چون بلال ازحلقه بگوشان صف نعال او، بدقت نظر باریك بین، درمبداء حال نهایت مآل دیده، و بهدایت اقبال درابتدای آمال [بغایت کمال] رسیده، پیوسته اوقات فرخنده ساعاتش بمجالست وموانست اهل علم واصحاب فضل مصروف، وهمیشه عنان ارادتش بصوب صواب نشر احسان و کسب کمال واحراز نیك نامی معطوف، صدرنشینان مجامع فضایل و کمالات [از] اطراف ممالك آفاق روی بدرگاه مکرمت پناه او داشتند، وخرده بینان غوامض علوم ومعانی از اکناف اقالیم [عالم] منهاج تربیت، ومعراج مرتبت آستان رفیع او را پنداشتند، انتظام اسباب شوکت وعظمتش بحدی که ازشکوه (کوه) وقارش سلاطین هفت کشور را انگشت تعجب بدندان مانده بود، واکتساب قواعد فضایل ودقایق کمال وهنرمندی بمرتبهٔ که ماهران روزگار ومبصران ادوارپیشش باقرار: **لاعلم لنا الا ما علمتنا** زبان میگشادند، حاصل القصه، درتمام اقسام فضل واصناف هنروحرف چون (مردم یك فنه کامل وماهر بود،[1]

۱ــ شرح فضائل وکمالات صوری شاهزاده بایسنقرمیرزا وخدمات او بادبیات زبان فارسی وهنرهای زیبای ایران خود یکی ازفصول درخشان ومبسوط تاریخ ادبیات ایران در آن عهد میباشد.

«باغ سفید» یکی ازکاخهای باشکوه هرات ومحل اقامت آن شاهزادهٔ ادب دوست هنرمند

بقیه درذیل صفحهٔ ۸۸

ومع) هذه‌الحالات والکمالات اکثراوقات روزوشب بشرب‌شراب واسباب طرب مشغولی تمام مینمود ، تا حرارت جوانی وحدت شرابهای [گران] ارغوانی طغیان کرده برمزاج مستولی گشت ، واعضای رئیسه نقصان گرفت ، وقوای طبیعی ضعف پذیرفت ، (و) قوت طبیعت‌ازمقاومت مرض‌عاجز گشت،حکمای میمون قدم واطبای‌مسیحادم‌پی بمعالجه‌نبردند،

[ع] : چه درمان کند رنج مردن طبیب

آخرالامرصبح شنبه هفتم‌ماه جمادی‌الاولی سنهٔ‌مذکوره ماه جاه سلطنت بچاه فنا فرورفت، وآفتاب جهانتاب‌شاهی وکامرانی بمغرب ممات افول‌نمود، سری که سزاواراافسرشهریاری هفت اقلیم بود از خشت لحدبالین ساخت، وپائی که شایستهٔ سرتخت سروری وملك داری ممالك شش‌جهت بود بتخته‌بند تابوت گرفتار گشت ، وزمان عمرش سی‌وهفت‌سال وچهار ماه بود ، واین رباعیه امیرشاهی درآن تعزیت گفته [است] :

[رباعیه] :

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد

لاله همه خون دیده دردامن کرد

گل جیب قبای ارغوانی بدرید

قمری نمد سیاه در گردن (کرد)

وحضرت [پادشاه] شاهرخ سلطان چون خبر واقعهٔ ناگاه فرزند ارجمند استماع نمود تنگدل و مجروح خاطر گشته چون رعد ناله برداشت و چون برق آه بر کشید ،

بقیه از صفحهٔ ۸۷

وهنرپرور ومجمع دانشمندان ، شعرا ، وهنرمندان بوده است ، دیوان واشعاربسیاری ازشعراء ایران مانند : نظامی گنجوی ، امیرخسرو دهلوی و غیره درباغ سفید و بامر او جمع آوری وتدوین گردیده است ، شاهنامه استاد سخن شادروان حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی نیز بامراو تحریروتنقیح گردیده‌ودیباچهٔ مبسوطی بر آن نوشته‌شده است .

بایسنقر خود یکی از خطاطان نامدار و استادان مسلم ومبرز این فن بوده است ، بعضی‌ازکتیبه‌های مسجد ومدرسه وخانقاه گوهرشاد بیکم درهرات ومشهد بخط زیبای بایسنقر نوشته شده وهم اکنون موجود میباشد . وبعضی ازاوراق مصحفی که بایسنقر نوشته است نیز اکنون زینت‌بخش موزهٔ کتابخانه ملی ملك میباشد .

ومانند باران اشك فرو[1] می‌بارید ،

[لمؤلفه] :

از غمت خاصیت ابر بهاران شد مرا
آه برق وناله‌رعد و گریه باران شد مرا

پس حضرت پادشاه بموجب شرع مبین بشرایط تجهیز و تکفین او اشارت فرموده[2] ، غیر از «گلیم برك» که برسر افسر آرای بست هیچ تغییر لباس[3] [ننمود] ، وچون نعش اورا برداشتند ازدر «باغ سفید» که مسقط رأس شاهزاده بود تا درمدرسهٔ مقدسهٔ گوهرشاد بیگم - که مدفن آنجا مقرر بود - ازغلبهٔ مردم ازدحامی بود که ازقیام قیامت وحشر محشر خبر میداد ، همه را[4] لباسها چون نامهٔ [گناه‌کاران] سیاه ، وهمه را احوال چون اعمال بدکرداران تباه ،

[لواحدی الاصفهانی[5]] :

شهباز روح او چو بر آمد بصبحدم
در کام روزگار فرو بست صبح دم

---

۱ - مج . پا : فروبارید . مک : فرومی‌بارید .
۲ - مج : فرموده . مك . پا : فرمود .
۳ - مج : ننمود . مك . پا . س : این کلمه را ندارد .
٤ - مج : لباسها چون نامهٔ گناهکاران سیاه . مک . پا . س : لباس چون نامه سیاه .
٥ - مج : لواحدی الاصفهانی . مک : اوحدی . پا : این کلمه را ندارد . س : نظم .
عبدالرازق سمرقندی درشرح این واقعه مینویسد :

«وآنحضرت (شاهرخ میرزا) مدت چهل روز برمسند خلافت ومستقر سلطنت می نشست ومشاهیر ایران وتوران واعاظم ربع مسکون ومهتران خراسان بردرگاه همایون جمع بودند ، هرروزیك دوشاعر مأهر مرثیها بموقف عرض ومحل انها میرسانیدند ، از آنجمله مولانا سیف‌الدین نقاش اصفهانی که واحدی تخلص میکردی مرثیهٔ نیکو گفته است ، و مرثیهٔ این است :

چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار   نقش وفا نیافت بر ایوان روزگار
همکاسهٔ شراب فنا بایدش شدن   هرکس که خورد لقمهٔ ازخوان روزگار

☆☆☆ -

خط خاك كرد بر سر و كاغذ بباد رفت

جدول بخون نشست وسيه شد رخ قلم

✿✿✿

خرگاه بی‌طراوت افتاد وتخت خوار　　گويند هر زمان چو من اعيان روزگار

شهزاده بايسنقر عاليجناب كو

جمشيد راچو آمد وافراسياب كو

خورشيدزرد گشته‌ولرزان‌ازين‌عزاست　　ای ابر خون گری اگرت قطرهٔ حياست

او بود روشنی چشم و چراغ ملك　　شمعی چو اوزدوده چنگيزخان نخواست

« باغ سفيد » همچو هنر بی‌فروغ شد　　اين هم نشان طالع و بخت سياه ماست

جمعند اهل بار ولی نيست شاه بار　　وزهرطرف بناله و فرياد اين صداست

شهزاده بايسنغر عاليجناب كو

جمشيد راچه آمد وافراسياب كو

شهباز روح او چو بر آمد بصبحدم　　در كام روزگار فرو بست صبح دم

با صد هزار ديده روشن سپهر پير　　بروی همی گريست در آن وقت صبحدم

شاهان روزگار و اميران نامدار　　گشتند بيوجود شريفش همه عدم

بی پرتو جمال عزيزش برادران　　افتاده اند جمله چو يوسف بچاه غم

درپيش طبع روشن اوتيره بود و خوار　　آيينهٔ سكندر و آئين ملك جم

خط خاك كرد بر سرو كاغذ بباد رفت　　جدول بخون نشست وسيه شد رخ قلم

سنجق بريده پرچم و بر كنده طوق موی　　گيسو گشاده بيرق و افتاده چون علم

صر نای و نای بادل‌صدپاره همچو كوس　　در ناله و فغان و نفيرند دمبدم

بی مجلس مروح او چنگ و عود و نی　　گويند اين رموز بنوبت بزير و بم

شهزاده بايسنغر عاليجناب كو

جمشيدراچو آمدوافراسياب كو

گر او برفت شاه جهان باد در امان　　گر گوهری شكست بماناد بحر كان

سلطان معين‌دولت‌ودين شاهرخ كه باد　　با تخت ملك و با دل فرخنده جاودان

يارب بحق حرمت اولاد فاطمه　　صبری بده به بيگم غمگين ناتوان

بی او نماند در تن پاكش حيات هيچ　　مشكل بود حيات كسيرا كه نيست جان

اين مرثيه «ترجيع بند» درحدود شصت بيت است درپنج بند وهر بندآن بريك قافيه است كه مطلع ويك بند تمام و برخی اشعار بندهای مختلفه آن نقل شد . ومراد از « بيگم » گوهرشاد بيگم‌زوجه شاهرخ ميرزا ومادر شاهزاده بايسنغر ميباشد .

(از«مطلع السعدين‌ومجمع البحرين» ـ عبدالرزاق سمرقندی ـ جلددوم ـ نسخه‌مخطوطه كتابخانه ملی ملك) .

سنجق برید پرچم وبر کند موی طوق

گیسو گشاد بیرق و افتاد چون علم

- بعداز ادای مراسم تکفین وتدفین تامدت چهل‌روز امرا واعیان حضرت آنچه‌رسوم وقواعدتعزیت بود باقامت رسانیدند، وبعد ازآن مردم را سیاهی انداخته، بدستورمعهود خلعتها پوشانیدند ، وحضرت‌پادشاه اسلام پناه رضا بقضای الهی داده [پرتوالتفات برنظم مصالح ومهمات انداخت ، اول] فرمود که‌متروکات شاهزاده را میان ورثه علی‌فرایض‌اله [تعالی] قسمت نمایند ، واز شاهزادهٔ [مرحوم مذکور] سه‌پسر مانده بود ، رکن‌الدین علاءالدوله بهادر ، وقطب‌الدین محمد بهادر ، ومعزالدین ابـوالقاسم بابربهادر ، وهریك ازیشان مدتی برسریرسلطنت [وشهریاری] کامیاب گشتند ، وعاقبت هیچ یک‌را کثرة جاه وسپاه دستگیر نیامد ، وملك ودولت هیچکدام پایدار نبود ، [وآخرکار ازفرازتخت اقبال بنشیب خاك ادبار گرفتار شدند ،

[رباعیه] :

چون میگذرد کارچه‌آسان وچه سخت

وین یك دم عاریت چه ادبار وچه‌بخت

چون جای دگر کشیدمی باید رخت

نزدیك خردمند چه تابوت وچه تخت

چمن دویم از روضهٔ سیزدهم

در ذکر بلیهٔ طاعون که القبر روضة من ریاض الجنة لازم آنست

حادثهٔ دیگر از وقایع زمان (میمون) [حضرت] شاهرخی بلیهٔ طاعون بود، که در تاریخ سنه ثمان وثلثین وثمانمایه ازمکمن: **ولیبلی المومنین منه بلاء حسنا**، روی نمود، وحکما حدوث این بلیه را نتیجهٔ عفونت آب و هوا داشته‌اند، واهل حقایق تبعهٔ ذمایم افعال وقبایح اعمال عباد شمرده، چنانچه درمثنوی معنوی [آمده] است،

[مثنوی]:

از زنا افتد وبا اندر جهان

قحط آرد در جهان منع زکوة

وبی‌تکلف لطافت آب وهوای هرات که‌رشك تسنیم بهشتی وغیرت نسیم‌اردی بهشتی است اقتضای طاعون‌نمیکند، اما بواسطهٔ کثرت مردم هوائی، وازدحام خلایق هرجائی، هرآینه هرگونه افعال ناشایست دروجود می‌آمد، وهیچ‌شك نیست که عقیدهٔ اهل‌حقایق حق است، پس واقعهٔ طاعون تبعهٔ ذمایم اعمال گوناگون تواند بود، وابتدای این‌حادثه هفتم‌رجب‌بود تاپانزدهم ذی‌القعده سنهٔ‌مذکوره، که‌چهارماه‌وهشت‌روزباشد، وغلبهٔ بحران او از غرهٔ شوال تاپانزدهم ذی‌القعده بود، وصورت مرض آن بود: که‌ناگاه مردم را درد سر وتب محرق میگرفت، وبثره مقدار نخودی ویا کمتر ویا بیشتر براعضا پیدامیشد، وبعضی‌هم دریکروزوبعضی در دو روز، و (بعضی) سه‌روزبجواررحمت حق میرفتند، وچون [درمدتهای‌مدید خلایق این‌بلیه ندیده‌بودند واز کسی‌نشنیده عاجز ومتحیرفروماندند]، وجلای وطن اختیار کردند، وبعدازتسکین این‌حادثه بازآمدند، وطغیان او بمرتبهٔ‌رسید که میگویند دریك روز ده[هزار] کس ازبلده وبلوکات بدین‌علت از عالم رحلت کردند، ودرشهر یك‌روز شمردند چهارهزاروهفتصد تابوت از دروازها بیرون بردند، بی آنها که

حمالان بی تابوت بر پشت خود واولاغان بار کرده می بردند ، [وآنچه درمغاکهای می انداختند وخاك بر ایشان می انباشتند]، وصعوبت ایـن واقعه در بلوکات بیشتر از شهر بود ، وجناب قدوسی مآب ولایت پناه شیخ زین الحق والدین الخوافی قدس سره جهت تسکین این بلا دعا فرموده گفت: ما خود رافدای بندگان خدا میسازیم ، ودردوم شوال سنهٔ مذکوره بحریم وصال حضرت ملك متعال ارتحال فرمود ، وبسیاری [دیگر] از اکابر ومشاهیر وایمه وافاضل بی نظیر ازدار فنا بعالم بقا رفتند ، ازجمله:[۱] خواجه عبدالقادر که استادفن موسیقی واوتار، ودراقسام فضایل مثل حفظ کلام اله وخطوط واشعارسر آمدهٔ ادواربود ، ودرتصانیف نقش وعمل و ساختن صوت وغزل درخراسان وعراق واصفهان وحجاز بلکه درتمامی آفاق بدل نداشت ، چنانچه مشهور است که درزمان سلطان احمد بعدازخواجه رضوانشاه که در علم ادوار مشهورزمان ومذکورزبان بودنوبتی ساخت جامع دوازده مقام وبیست وچهارشعبه و شش آوازه، وتمامی اصول وضروب، وجمیع نغمات ونقرات، وبدان مفاخرت ومباهات تمام مینمود ، وخواجه عبدالقادر درعنفوان جوانی وابتدای شروع الحانی واغانی بـود ، دعوی کرد که در سی روز هـرروز نوبتی مثل آنکه خواجه رضوانشاه ساخته تصنیف کند ، پس سلطان احمد (فرمود) تاندمای مجلس او شعر عربی و نظم فارسی تعیین نمودند ، ومـاه رمضان درآمد ، خواجه عبدالقادر درسی روز رمضان هرروز نوبتی (مکمل) ساخته بعرض رسانید، وروزآخر(هر) سی نوبت را بی تغییر وتبدیل اداگردانید ، [ووعده راست کرده] ومخالف وموافق رامحیر گردانیده، خواجه رضوانشاه را مغلوب ساخت . وعاقبت ازچنگ اجل جان نبرد ، ورخت ودیعت حیات، ومتاع طول امل را بمقام: القبرصندوق العمل کشید،

ودروقت حدوث این واقعه[حضرت]شاهرخ سلطان رابطریق معهودقشلاق درحدودری بود، چون این حادثه جانکاه عمرفرسای وخرابی هرات وبلوکات وشرح بلیهٔ طاعون وکثرت اموات استماع فرمود بغایت اندوهناك شد، وحکم فرمود که هرمکتوب که ازجانب خراسان آید هیچکس نگشاید ومطالعه ننماید ، تاسبب تفرقهٔ خاطر نشود ، [وهمچنان سربمهر بمعتمدان سپارند] .

---

۱ ـ برای شرح احوال خواجه عبدالقادر به « نگارستان» قاضی احمدغفاری مراجعه شود .

القصه : مردمی که درین طاعون برحمت حضرت بیچون واصل شده اند ، آنچه محاسبانرا معلوم شده که گور و کفن یافته اند در نفس بلدۀ هرات ششصد هزار نفراست ، ودربیرونها تاآنجا که‌سوادبلده‌است چهارصدهزار، که‌مجموع‌هزارهزارنفرباشد،بی‌ازآنکه درمغاکها انداخته‌بودند . ودرخانهادفن کردند، وپدر مؤلف درشرح این‌حادثه قصیدۀ نظم کرده ، واین دوبیت [که مسطور میگردد] ازآن قصیده است؛

لابی رح :

ششصد هزار در قلم آمد که رفته‌اند

زانها که یافت گورو کفن‌مردم خیار

باقی زبی کسی همه درخانه‌مانده‌اند

خوردندچشمشان‌همه‌درخانه‌مورومار

چمن سیوم ازروضهٔ سیزدهم

در ذکر واقعهٔ پادشاه مغفور شاهرخ سلطان

دیگرازوقایع‌عظیم وحوادث جسیم که قادمهٔ انواع‌بلایاوطلیعهٔ اصناف رزایاست وفات پر آفات [حضرت] خاقان مغفورمبرورشاهرخ سلطان بود، که قلم تحریرمنشیان وزبان‌بیان وصافان‌پاکیزه‌تقریرازشرح‌نوایب‌ونوازل آن درمقام‌عجزونقصان‌سر گردان وحیران [می]ماند ،وتاکنون [که] ازحدوث این‌واقعه چهل‌وهشت سال میگذرد هنوز اثر آفات‌وفترات آن‌واقعه دراطراف واقاصی‌اقالیم عالم‌باقی‌است ، وصورت حال‌چنانست که: چون مدت[1] یکقرن‌کامل که پنجاه‌سال‌باشدازسلطنت این‌پادشاه دین‌پناه بگذشت، ومدت عمرعزیزبهفتاد ودوسال رسید ، وآفتاب دولت و جلالت حضرتش بدرجهٔ کمال ارتفاع یافت ،

بحکم ، [ع] : **توقع زوالا اذاقیل تم**

صباح یکشنبه بیست وپنجم ذی‌الحجه سنهٔ خمسین و ثمانمایه درنواحی «ری» از مملکت عراق جنایب و کتایب شاهی و شهریاری از ین منزل فانی بتختگاه ملك جاودانی کشید ،

[لاادری قائله] [2] :

این جهان چون گرفته بود تمام

رفت تا عالم دگر گیرد

وشرح این واقعه درتاریخ «مطلع سعدین» که ازنتایج اقلام‌فصاحت انجام جامع محاسن‌الاخلاق‌مولاناکمال‌الدین عبدالرزاق طاب مرقده‌است برین وجه مسطوراست : که‌پادشاه مرحوم مذکورصباح نوروز که اول فروردین‌ماه‌جلالی بودعازم قلعهٔ «طبرك»

---

۱ ــ دراصل (چون مدت مدت کامل) بسیاقت عبارت کلمه مدت دوم به(یك قرن) تبدیل واصلاح شد .

۲ ــ مج : لاادری قائله . مک : انوری .

شده بهنیت زیارت اهل‌اله ومقابر اکابر (آن) دیار [بر] (استر راهوار که : **البغل استر لعیوب الرکوب** ، سوارفرمود) استر نرم کام خوش لجام که‌مر کوب مرغوب آنحضرت بود،چون ابلق ایام‌نافرجام آغاز توسنی وسر کشی کرد چنانچه عنان‌تماسك ازقبضه‌تملك آنحضرت درربود، ازپشت استر بمحفه درآمد ، وچون اندك مسافتی‌طی‌فرمود درد‌معده که‌معتاد بود قوت گرفت ومرض‌صعب‌روی‌نمود ،چنانچهٔ حضرت پادشاه [مغفور] بکلمهٔ شهادة تمسك نموده مراجعت فرمود،وپیش‌ازوصول‌بمنصهٔ دولت ونزول ببار گاه سلطنت پناه‌هم درمحفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل‌سپرد ، وتخت شاهی ، و تجمل شهریاری ، ولشکرهای آراسته: وخزاین مالامال[ازمال] وخواسته برجا گذاشته ، نام نیك واعمال صالحه‌ودعوات خیربعالم آخرت برد ،

[قطعه] :

بیا بگو که فریدون زمال وجاه چه برد
بیابگو که سکندرچه ازجهان برداشت
گر آن نهاد خزاین بدیگری بسپرد
ورآن گرفت ممالك بدیگری بگذاشت
خوشا کسی که درین‌عمرپنج‌روزهٔخویش
بدست خویش همه تخم نیکنامی کاشت

باآن همه شوکت وعظمت که درعرصهٔ وسیع عالم نمیگنجیدچندان‌اختیارنبود که ازمحفه‌وپشت استربرروی بالین وبستر تواند رسید ، وباچندان مکنت واقتدار که تمامی سلاطین روز گارشرقاً،وغرباً طوعاً وروعاً مطیع امروفرمان اوبودند ، آن مقدار قدرت نماند که ازراه بخر گاه وبار گاه فرودآید . **اذاجاء اجلهم‌لایستاخرون‌ساعة ولایستقدمون .**

ای پادشاه وقت چو وقتت فرا رسد
تو نیز با گدای محلت برابری

و بعدازپنجاه سال‌سلطنت وخلافت باستحقاق واستقلال که ازاقاصی ممالك مصر

وروم تاحدود چین وماچین وازنواحی ترکستان تامبادی هندوستان زمین درتحت‌فرمان داشت و کلبانگ هل‌من مزیدمیزد ، وهر گزدرهیچ‌لشکر(ی) مغلوب ومقهورنشد ، واز هیچ کشورمغلوب ومکسور بازنیامد،آخر الامر بدو گز تختهٔ تابوت وسه گزحفرهٔ تاریك گور تن درداد ، سبحان من تعزز بالقدرة والبقاء وقهر العباد بالموت والفناء ،

لمؤلفه [رح] :

شاهی که میکشید سر از تاج آفتاب

سر بین که چون نهاد برین آستان خاك

واوقات روزگار مبارکش بعد از اوقات فرایض وواجبات ، و ادای وظایف سنن ومستحبات بنظم امور ومصالح ملکی مصروف بود ، وهمیشه اطراف مجلس عالی بحضور فضلا وموالی وجلوس علما واهالی موشح بود ، بمباحثهٔ علوم دینی ومذاکرهٔ نکات تفسیر وحدیث‌وفقه وتواریخ سلف همیشه [میل] میفرمود، ودرسفر وحضرایام بیض واوایل‌شهور اکثر صایم [می] بود ، و در هفتهٔ سه شب حافظان خوش خوان وقاریان عندلیب الحان درحضور آنحضرت‌بتلاوة کلام وقراءة کتاب‌اله اشتغال داشتند ، وازجمیع‌مناهی‌ومنکرات وجملهٔ ملاهی ومسکرات مجتنب‌بود ، بنمازچاشت مواظبت مینمود ، ودرآبادانی‌مملکت وجمعیت [رعیت] (رغبت) ظاهر میفرمود ، [1]

---

۱ ـ حوزهٔ علمیهٔ شهرهرات ومرکزیت‌ادبی‌وفرهنگی آنشهردرزمان‌حکومت دودمان کرت وبعد پیوسته روبتزاید وتوسعه‌بوده، ودرعهدملوك گورگانیان باوج ترقی وعظمت رسیده است ، بخصوص‌که اغلب پادشاهان گورگانی‌خود اززمرهٔ علما ، عرفا ، دانشمندان ، شعرا، وادبا بوده، وبعلم وادب‌دوستی‌موصوف بوده‌اند ، چنانکه میرزاشاهرخ واخلاف او میرزابایسنقر ، میرزا الغ‌بیك ، حسین‌میرزا بایقرا وغیره، وحتی‌بعضی‌ازامرا ووزراء ایشان مانند امیرعلیشیر نوائی، امیرشیخوم سهیلی وغیره همگی‌اهل‌فضل‌وادب ودانشمندبوده‌اند .

حافظ ابرو درباره ادب‌دوستی وعلاقه میرزاشاهرخ به‌علم ودانش وهنر واوقاتی را که آن پادشاه بزرگ باوجود مهام سلطنت صرف درس وبحث ومطالعه ومباحثه وتحقیق درعلوم: فقه ، حدیث ، تفسیر، تاریخ ، طب، ریاضیات وحکمت میکرده‌است شرح‌مبسوطی نوشته ازجمله گوید : «... بعداز اندك قیلوله ادای صلوة ظهر کرده بمطالعه کتب تواریخ

بقیه در صفحهٔ ۹۸

[للرشید] :

هرآنکس که دردست فرمان او
زمام خلایق نهد کردگار
همان به که کوشد بنام نکو
که او ماند از خسروان یادگار

وآنحضرت را هفت‌پسر بوده است : اول الغ‌بیك‌میرزا ، دوم ابراهیم‌سلطان‌میرزا ، سیوم بایسنقرمیرزا ، چهارم سورغتمش‌میرزا ، پنجم محمدجوکی‌میرزا ، ششم خان اغل ، هفتم یاددی[ینیاك] ، واین‌دوپسر آخرین درآن صغر مقر درآن عالم ساختند ، وپنج‌دیگر صاحب کمرو کلاه ومالك درگاه وبارگاه وعلم وحشم وسپاه شدند ، ازآنجمله‌چهارپسر پیش ازپدر بسرای عقبی رحلت نمود ، وازیشان اولاد امجاد ماندند ، ازابراهیم[سلطان] میرزا درمملکت فارس میرزا عبداله ماند ، وازبایسنقرمیرزا [سه‌پسر ماند ،] علاءالدوله میرزا ، وسلطان‌محمد [میرزا] ، وسلطان بابرمیرزا ، وازسورغتمش‌میرزا [دوپسر بود]

بقیه از صفحهٔ ۹۷

واخبارو نکات طریقت وحقیقت ومعرفت قوانین‌شریعت بحث کند... بعد ازآن درهرشب یك عشر ازکلام‌اله برترتیب باچندتفسیرعربی‌وفارسی مطالعه‌نمایند ، ومباحث ونکات ودقایق که‌درتفاسیر گفته‌باشند بتمام وکمال معلوم گردانیده، کتب‌فقه درمیان آورند چون : (وقایه) و (هدایه) و (صلوة مسعودی) وغیره، ویك فصل‌مطول بهرجا که رسیده باشند بحث‌کرده تحقیق آن مسائل نمایند ، وپس‌ازآن ازطب ونجوم ولغت وغیره ازهریك چندمسئله معلوم فرمایند ، بعدازین جمله یك‌جزو ازکلام‌اله برترتیب تلاوت کنند ...

ومواظبت برین‌طریقه بحدیست که حالا مدت سی‌سال است بل زیادت که‌یك‌شب یکی ازاین وظایف درحضر وسفر وتابستان وزمستان تعطیل نشده است »

حافظ ابرو پس‌ازبیان مبسوط ومفصلی درین‌خصوص این‌مقال را بااین دوبیت پایان داده است :

بقومی که نیکی پسندد خدای — دهد خسرو عادل نیکخواه
چوکین آورد دهر برعالمی — کند ملك در پنجه ظالمی

(از « زبدةالتواریخ بایسنقری » = ربع چهارم ازتاریخ عمومی حافظ ابرو ـ نسخه مخطوطه مصنف متعلق بکتابخانهٔ ملي ملک) .

سلطان مسعود [میرزا ،] وقراچارمیرزا، ومحمدجوکی میرزا، محمدقاسم‌میرزا،وسلطان ابابکرمیرزا. ودرزمان وفات آنحضرت ازفرزندان‌صلبی غیر ازالغ بیك‌میرزادرحیات‌نبودند، (ودختران دوبودند که پسران محمد سلطان‌میرزا: میرزا) یحیی ومیرزامحمدجهانگیر در حبالهٔ نکاح داشتند ، ودوحرم گوهرشاد بیگم وآقا سلطان بیگم ، ودر وقت واقعه از شاهزادگان بابرمیرزا وعبداللطیف‌میرزا ، وخلیل سلطان ولد میرزا محمدجهانگیر که پسر دختر آن حضرت بود در اردوی حاضر بودند ، و از امـرای عظام امیر پیر لقمان برلاس ، دیگر هریك درمملکتی‌وناحیتی ، وسرحدی، وولایتی‌بودند ، بعد قضای‌سبحانی ازاحوال هریك ازشاهزادگان آنچه لایق این اوراق باشد مسطور خواهد گشت .

وحوادث ونوایبی که بعداز واقعهٔ خاقان مغفور بظهور آمده [باشد] بعضی درمحل خود رقم تحریر خواهد یافت .

[ودروقتی که بیان حالات بدین‌مقام رسیده بود دوحادثهٔ عجیب روی‌نمود ، یکی درولایت قهستان ، ویکی درمدینةالاسلام هرات صینت عن‌الآفات ،

آنچه درقهستان حادث شد زلزلهٔ بود که‌دربیست‌ویکم ربیع‌الاول سنهٔ‌ثمان‌وتسعین و ثمانمایه در روز جمعه پیش از صلوة واقع گشت ، و در سه قریه از قرای قهستان که آنجا را به بی‌باکی وبداعتقادی و متابعت حسن صباح علیه لعنة اله متهم میداشتند ، مثل : «نوزاد» و «مسك» ازبلوك«مؤمناباد» و «در میان» خرابی بسیار افتاد ، و خانهای ایشان باخاك یکسان گشت ، و مردم فراوان ضایع شدند ، واکثری از ساکنان «نوزاد» هلاك گشتند ، وازقریه «مسك» نیز جمعی کثیر تلف شدند ، اما از قریهٔ « درمیان » کسی ضایع نگشت ، واز قریه نوزاد تاقریهٔ مساك میگویند قریب بدو فرسخ زمین شکافته شده چنانچه‌قعر آن پیدانیست .

وحادثهٔ که‌درهرات روی‌نمودآن‌بود که‌آخر روزیك‌شنبه بیست‌وششم‌جمادی‌الآخر سنهٔ مذکوره مایه ژاله بر کوه «زنجیر گاه» و«طشت وآفتابه» که قریب‌بمزارفایض‌الانوار گازرگاه است زد ودریکساعت کوه ازژاله سفید شد ، وسیل عظیم جمع‌آمده ، از بالای کوه مانند کوه دیگر سر در نشیب نهاد ، حظایر و مقابر که در شمایل «کذا» مزار بزرگوار شیخ خواجه عبداله انصاری قدس‌سره بکوه نزدیکتر بـود همه را سیل برد ،

چنانچه محرر این اوراق بدانجا رسید چشمهٔ که به « حوض اشجار آب » مشهور است چنان نابود ساخته بود که مردم در محل متردد بودند ، و این سیل چون بجوار مزار بزرگوار شیخ‌الاسلام رسیده بسه بخش شده یکی بمیان خیابان سلطانی روان شده ، ویکی بجانب شرقی‌مزار ، و یکی بطرف‌غربی ، وهرحظیره ومقبره که پیش افتاده از آن اثری نماند ، وپل «تولکی» را که بپل «بابا کمال» اشتهار داشت ازبنیاد بر کند چنانچه زمین را که سیل جر کرده بود درموضع پل هشت گز تخمین‌میکردند ، تاحضرت‌سبحانی صاحب‌آیات‌الخیرات ناصب رایات‌المبرات عضدالدولة‌الخاقانی ، مقرب‌الحضرت‌سلطانی ، امیرنظام‌الدین علیشیر ، عمت آثار برکاته وعدالته را سعادت توفیق ارزانی داشت تا در دو روزآن پل را عمارت فرمود بمراتب بهتر واستوارتر ازآنچه در ابتدا بود ، ومثوبات این‌جاری نیز درجراید فضایل وحسنات‌آنحضرت افزود . القصه : سیل‌چندموضع جوی نورا جرساخته بجوی انجیل رسیده وآنراشکسته وجرساخته بیرونهای باغ جهان‌آرای ومحلات که درآن نواحی بوده اکثررا ویران ساخته تانواحی مزار خواجه عبدالله‌طاقی قدس‌سره ، وازبیرون درب خوش تا سرپل «خیران» ازسرا و باغات و حظایر و عمارات خرابی بیغایت وویرانی بی‌نهایت کرد. وسیل دیگر ازجانب شمالی کـوه مذکور بطرف بندقارون روان شد، ودرقریهٔعلوی وسقلمان‌ویرانیها کرد، وچندمردم‌هلاك شدند. یکی ازآثار رحمت پروردگارآن بود که این تگرگ در همین یکقطعه کوه «طشت وآفتابه» بود که اگرازآن موضع‌تا «درهٔدوبرادران»آن پایه ژاله بباریدی تمام سواد هرات دیگر پاره دریا شدی ، واگر درکوهها وزمینهای دیگر عام بود ، طوفان نوح منتهی گشتی ،

شعر : بهرحال مرینده را شکر به
که بسیار بدباشد ازبد بتر

اکنون چون‌خرابی‌وویرانی واستیصال مردم وپریشان بلدهٔ هرات بتحریرپیوست ذکرآنکه بعداز قتل‌عام وخلوهرات درایام تولی‌خان‌بن چنگیزخان موجبات معموری واسباب‌آبادانی چه‌بود ، ؟ ودر روضهٔ دیگرآورده شود ،[1]]

۱ـ عبارت : [ودر وقتی که بیان‌حالات‌بدین‌مقام رسیده بود... ودرروضهٔدیگردیگر آورده شود] . از زیادات نسخه مج میباشد .

روضهٔ چهاردهم

در بیان آبادانی بلدهٔ هرات وخراسان بعداز ویرانی لشکر تولی‌خان بن چنگیزخان

پیشتر رقم تحریر یافت ، که بعداز قتل وویرانی وپریشانی خلایق هرات ازسپاه گمراه تولی‌خان ، مدت‌پانزده‌سال هرات چنان‌خراب‌بود که (غیر) ازعیارچند۔ که‌ذکر ایشان گذشت ۔ درآن‌دیار دیار‌نبود ، تا درتاریخ سنهٔ اربع وثلثین وستمایه بسبب‌عاطفت ومرحمت پادشاه نیکوخواه[1] اوکتای قاآن اندك عمارتی یافت ، وفي‌الجمله‌آبادانی پیدا آمد ، وسبب آن بود که (این) اوکتای قاآن که پسر کلانتر وولی عهد چنگیزخانست پادشاهی‌بود عادل وکریم وبازل‌ومشفق ورحیم، واگرچه مسلمان‌نبود [اما] براهل‌اسلام بخلاف‌برادران [خود] شفقت ومحبت تمام داشت ، و ازو اخلاق وآثار پسندیده (بسیار) منقولست ، [که] اگر کسی تاریخ جهانگشای جوینی را مطالعه کرده باشد بربعضی از اوصاف حمیدهٔ او مطلع خواهد بود ، ازآنجمله دوحکایت که مناسب مقام است‌وموجب انتباه واعتبار سلاطین اسلام مرقوم میگردد[2] ،

حکایت : در کتاب[3] اخلاق‌خاقانی‌آمده‌است، که [از] اولادچنگیزخان‌هیچکدام براهل اسلام دوست ومشفق‌نبود که اوکتای۔ که اورا قاآن‌بزرگ‌میگویند ۔ وجغتای که برادرکهتر او بود ۔ مسلما[نا]ن را عظیم دشمن میداشت تاغایتی که هرکس[که] بدوخبردادی که امروزفلان مسلمانرا بکشتند یك‌بالش زر که درعرف‌ایشان پانصددینار

۱ـ به‌حاشیهٔ ۳ ازص ٤٤٠ جلد اول این‌کتاب مراجعه شود .

۲ـ جهانگشای جوینی ، ج/۱/ ص ۱۵۸ ـ ۱۹۱ .

۳ـ کتاب اخلاق خاقانی : ؟ درکشف الظنون مذکور نیست .

بود بآنکس دادی ، چون مسند خانیت بمکان قاآنی مزین گشت ابواب بر بر رعایا وبرایا مفتوح گردانید ، واطراف‌ممالك بر وبحر را باصناف مرحمت [واتصاف] آراسته ساخت ، وحکم کرد که‌در تمامی‌بلاد‌تر کستان وخراسان وغیرآن هیچکس مسلمانرا از عمارت مساجد ومدارس ورباطات وابنیهٔ‌خیرات واحداث‌مبانی‌مبرات منع نکند ، وقرب صدهزار دینار سرخ ودوهزارطاقه جامهٔ قیمتی پیش مشایخ دین وعلمای اسلام فرستاد ، و جغتای ازین حالت بغایت برنجید ، اعیان درگاه خود را طلب داشته گفت برادرم او کتای‌مسلمانانرا بسی‌دوست میدارد وبرخلاف مذهب [وسیر] پدر [واخوان واسلاف] خودمیرود ، واگررعایت او [نسبت] باهالی‌اسلام برین‌وجه باشد ، مسلمانان زود قوی وغالب شوند ، وملك از دست ما بیرون رود تدبیر چیست ؟ ، همه برآن اتفاق کردند که برادر را در خلــوة نصیحت کند شاید سمت قبول یابد، پس‌جغتای شبی پیش قاآن [آمده] گفت ای برادر این چه‌محبت است که ترا بااین تازیکان افتاده، وخلاف طریق وعادت‌پدربزرگ که پیش گرفتهٔ نصیحت من بپذیر وترك رعایت [ومرحمت] تازیکان فتنه انگیز گیر و ایشانرا دایـم منکوب و مخذول دار و درین معنی (غلظت و) خشونت تمام [ظاهر] کرد ، قاآن در جواب جغتای هیچ نگفت ، واز چندان (تهتك و) تندی اصلا متغیر نشد ، جغتای رنجیده از پیش قاآن بیرون آمد ، وگفت مسلمانان این برادر مرا بسحر وافسون از راه برده‌اند ، وبکلی ازروش وسیرت پدربزرگ‌ما گردانیده، تاآنکه روزی پیری را که عمری درخدمت چنگیزخان گذرانیده بود در خلوت‌طلبیده گفت : ای یادگارپدربزرگوارما پنجاه‌هزاردیناربتومیدهیم بشرط آنکه فرداپیش‌برادرم او کتای روی و گوئی که [شب] پادشاه جهانگیرچنگیزخان را درخواب‌دیدم که [مرا] گفت که پسرم او کتای را پیغام من برسان وبگوی کـه تازیکان باز اندیشهٔ خلافی در خاطر دارند ومیخواهند که خروج کنند وملك ازتو بستانند ، باید که ایشانرا زمان و امان‌ندهی وباطراف وممالك لشکرفرستی تاتازیکان (را) [بقتل]آورده ، مساجد ومنازل وقلاع ومرابط [ومعاقل] ایشانرا خراب کنند ، تاپادشاهی برتووفرزندان‌تو بماند، [والا] بزودی‌هجوم کرده‌ملك ازتو بستانند ، پیر ازحرص زر برغبت تمام اقبال نموده گفت این (کار) [خیر] را بدلخواه دوستان بسازم ، روزدیگر پیرناتمام بتمکین تمام پیش‌او کتای

رفت ، واورا نوازش واعزاز بسیارنموده ، بردست راست شهزادگان نشاند، وپرسید که‌ای یادگارپدربزرگ ما بچه مهم قدم‌رنجه کردهٔ ؟ پیر [اول فصلی درمکارم اخلاق ومدایح اوصاف قاآن‌بپرداخت ، بعدازآن] گفت : حکمی‌ازپادشاه جهانگیرچنگیزخان‌آورده‌ام [اگررخصت باشد بعرض رسانم] اوکتای‌فرمود بگو ، پیر درحال بپای‌تخت ملك رفته بعداز ادای مدح چنگیزخان ودعای دولت او کتای قاآن گفت : دوش پادشاه جهانگیر چنگیزخان‌رادرواقعه‌دیدم‌مرا گفت پیغام‌من بپسرم او کتای‌برسان وچنین‌وچنان‌بگوی وآنچه [جغتای] اورا روبراه کرده‌بود معززیاده عرضه‌داشت، قاآن از کمال‌فراست‌دانست که پیرکافرمدبر دروغ میگوید ، وافترا میکند ، واین مکر وشعبده را جغتای انگیخته است ، پیر را فرمود که بدانچه فرمان شده است [بجان] قیام نمایم ، [وپیررا گفت چند روز مهمان ما باش تا شهزادگان وامرا جمع‌آیند بعده بموجب حکم بتقدیم رسانیم ودر جوار تختگاه خود جهت پیر عزیز وثاقی تعیین فرمود تا وقتی که] شهزادگان ، و امرا واعیان ازاطراف حاضرشدند ، [قاآن] پیررا طلب نمود و گفت حکم یرلیغ پدربزرگوار مارا بسمع جمع رسان پیر صاحب تدبیر پاکیزه تقریر برتخت برآمده [بار دیگر بهتر ازپیشتر] رسالت رسانید ، وپیغام [ووصیت] گذرانید ، بیکبار تمام حضار ازصغاروکبار سجدهٔ شکر کردند ، وبطمع اموال خلایق ونهب و غارت وقتل واسرت مسلمانان ، بمیل وشره هرچه‌تمامتر گفتند فرمان‌اعلی‌چنگیزخان [همچنانکه] درزمان حیات برسروجان ما جاری بود ، بعدازممات نیز نافذاست ، قاآن روی‌بشاهزادگان ووجوه واعیان‌درگاه کرده گفت این پیر عزیزمیگوید [که] چنین‌خوابی‌دیده‌ام : مصلحت هست که درحضور شما تحقیق وتفحص‌رود ؟ [اگرخواب اوراست‌بیرون‌آید بموجب‌آن‌عمل‌نمائیم ، واگر دروغ باشد این‌پیرطماع کذاب‌راچنان‌سیاست کنم مردم بخواب‌ندیده‌باشند ، شهزادگان گفتند هرآینه عین‌مصلحت است که صدق و کذب این واقعه برهمگنان واضح گردد ،] پس قاآن روی بجانب پیر کرد و گفت ای پیر مقبول‌القول ناصح [مشفق] تو زبان مغولی میدانی یاترکی یا[خود] هردوزبان میدانی ، پیر گفت ای پادشاه من زبان ترکی میدانم [اما ازعبارت مغولی واقف نیستم] اوکتای ازامرا پرسید که پدربزرگ من لفظ ترکی

میدانست یامغولی ؟ همه گفتند مغولی میدانست [وترکی‌نه] ، پس پیر را گفت : (چون) پدرم مغولی میدانست وترکی نه ، وتو ترکی‌میدانی ومغولی نه ، باتو بکدام زبان پدرم سخن گفت؟ وتو بچه‌عبارت جواب او گفتی ؟ واین پیغام وسخنان بچه کیفیت ترا معلوم ومفهوم گشت ؛ پیر [جاهل] درجواب عاجز [وخجل] گشت [وهیچ‌نگفت] وسر درپیش افکند ، [پادشاه وتمامی‌شهزادگان وامرا را] محقق‌شد که‌دروغ گفته است ، قاآن‌حکم فرمود که (پیر) حریص کذاب را بقتل رسانند ، تادیگر کسی درحضورسلاطین با [مثال این ا]قوال[که‌محض] کذب وافترا ومتضمن‌ویرانی‌ممالك وسفك‌دماء چندین‌هزارآدمی [است] اقدام [وجسارت] ننماید ، جغتای از برادر درخواست بسیار کرد [که این پیر یادگار پدربزرگ ما است او را بمن بخش ، واز وی عفو کن ، قاآن آن پیررا ببرادر بخشید، یریدون‌لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره ولو کره‌المشرکون].

حکایت دیگر : آنکه چنگیزخان حکم کرده بود که هیچکس گوسفندرا گلو نبرد وبرسم مغولی‌سینه‌شکافند ، وتازمان‌پادشاهی قاآن همین‌قاعده[1] معمول وهمین‌دستور معهود بود، که هر کس [که] گوسفند را حلقوم ببرد وبطریق اهل اسلام ذبح کند اورا بکشند ، ومال او غارت کنند ، روزی مسلمانی‌دربازار گوسفندی‌خرید، مغولی‌دانست که این‌شخص مسلمانست گوسفند را بسمل‌خواهد کرد ، [در کمین آن مسلمان‌شد] وازعقب اوروان گشت ، مسلمان گوسفند را بخانهٔ [خود] برد و در خانه دربست ، مغول [پنهان] بربام خانهٔ مسلمان [رفته] احتیاط نمود ، [دید که‌آن] مسلمان گوسفند را درخانه‌برد که دوسه درداشت ودرها (را) ببست ، چون مغول‌دانست که گوسفندرا ذبح کرد، بطمع خون ومال مسلمان خود را ازبام در خانه انداخت ، [ودرها شکسته دید که مسلمان گوسفندرا بسمل کرده، مغولك‌بدبخت] آن فقیررا بگرفت ودست و گردن بسته پیش قاآن برد و گفت این شخص خلاف حکم [یرلیغ] چنگیزخان وفرمان پادشاه جهان [کرده و] گوسفند را حلقوم بریده، قاآن [گفت] چونش بدست آوردی ، و کیفیت را چگونه‌معلوم کردی؟ [مغول] گفت ، در بازار او را دیدم که گوسفند خرید [دانستم که

۱ـ دراصل مغول بسیاقت عبارت به (معمول) اصلاح شد .

مسلمانست و گوسفند را بسمل خواهد کردپنهانی]دنبالش رفتم گوسفندرادرسرائی بردودررا محکم ببست، من ربامش رفتم و کمین کردم دیدم که درچندخانه گوسفندرا درون بردودرهارا استوار کرد وبذبح او مشغول شد ، من خود رااز بامدر خانه انداختم، واورا گرفته پیش پادشاه آوردم [که خلاف حکم یرلیغ کرده است] ، قاآن گفت [ای ملعون] او انقیاد حکم ما کرده است ، وبسبب ملاحظهٔ فرمان [ما] در خانهای پنهان میرفته ودرها می بسته ، اما توخلاف (حکم) ما کردهٔ که بی فرمان ورخصت [ما] بربام سرای وخانهٔ مسلمانان رفتی، پس فرمود تا مسلمانرا عذرخواهی نموده رها کردند ، وآن مغول را از دار بوارآویخته کشتند ، و حکم فرمود که بعد الیوم هر کس بهر طریقی که خواهد گاو و گوسفند و غیره (را) ذبح کند ، و هیچ احدی مانع ومزاحم [او]نشود .

ودیگر محاسن اخلاق او که زینت اوراق مکارم اعراق[۱] سلطا(نا)ن آفاق میتواند بود زیاده از آن منقولست که درین اجزاء شرح توان داد .

[۲] [یك حکایت دیگر از کمال شفقت او که برحال مسلمانان داشت جهت ترغیب حکام ایام برعایت وعاطفت اهالی اسلام نقل میکنم وبسر مقصود میروم .

حکایت: درتاریخ جهانگشای مسطوراست که چنگیزخان درعهد ایالت خود حکم کرده بود که هر کس که درنواحی مملکت او روزبرهنه درآب رودآنرا بکشند ، چه در آن دیار اگر کسی برهنه درآب میرود طوفان ویا صاعقه میشود . روزی او کتای قاآن وجغتای بعزم شکار سوار شده بودند در دیهی مسلمانی را دیدند که برهنه درآب رفته جغتای او را بغلظت ومبالغهٔ تمام بموکلان عذاب سپرد که چون ازشکار باز گردند اورا بعقوبت بسیار بسیاست رسانند، تاآخر روز که مراجعت نمودند قاآن باجغتای گفت حالا بیگاه است ومانده و کوفته ازشکارآمده ایم صباح آن گناهکاررا پرسش نمائیم ، وهر کس

---

۱ ـ مج : سلطان . مك . پا . س : سلطانان .

۲ ـ عبارت : [یك حکایت دیگر ... تو داد ودهش کـن فریدون توئی] از زیادات نسخهٔ مج میباشد .

بخانه و بارگاه خود رفتند ، درشب قاآن یکی ازمحرمان خود را بدان مسلمان فرستاد و گفت چون فردا ازتوبرسیم که چرا خلاف حکم یرلیغ ما کردهٔ وخون خود باآب‌جوی برابر ساختهٔ تودرجواب گوی که از کسی بالشی زر قرض داشتم دربغل نهاده می‌بردم که ادای قرض کنم آن زر ازبغلم درآب افتاد من جهت آن زر درآب رفتم وغیرآن زر هیچ وجهی دیگرنداشتم که بقرض مردم دهم بدان‌سبب دربن‌مخاطره افتادم، تامن‌ترا خلاص کنم ، وهم درشب قاآن بالش زر بآن محرم داد تا درآن آب انداخت ، چون روزدیگر شد علی الصباح جغتای بخون آن تازیك تشنه ببارگاه‌آمد و این فقیر را برهنه پیش آوردند جغتای بانگ بروی زد و گفت تـو بکدام دلیری برهنه درآب رفته ومخالفت فرمان پدربزرگ ما جایز داشتهٔ آن مسکین روی‌بقاآن کرد و گفت ،

ع : ای گناه آمرز عذرآموز من

بالشی زر از کسی قرض داشتم ازبغلم درآن آب افتاد وهیچ زر دیگرنداشتم ، این‌دلیری ازآنجهت کردم ، قاآن گفت هرآینه چنین ضرورتی تواند بود اگر نه کرا قدرت آنست که‌خلاف حکم‌ماتواند کرد، جغتای گفت دروغ میگوید ، وبنفس خود باچندسواربکنار آب رفت دو کس‌را درآب فرستاد تاتجسس نمودند بعدازلحظهٔ بالش زر یافتند ، جغتای منفعل‌گشت ، پس قاآن‌فرمود که بالش زررا بآن فقیر دهند که بقرض خود دهد ، و گفت این مسکین از غایت افلاس بدین مخاطره اقدام نموده یك بالش زر دیگر باو دهید که سرمایهٔ خود سازد ، واو را سالم وغانم رها کردند .

سبحان الله [1] ، از مغولی بی‌دینی این گونه عنایتها وشفقتها در بارهٔ مسلمانان نقل میکنند حق تعالی حکام اسلام ایام مارا توفیق رفیق گرداند که علاوه چندین‌بقاع ومبانی خیرات که ازیشان بظهورآمده ـ که هرگز در هیچ زمانی نبوده ـ مرحمت وعاطفت در بارهٔ مسلمانان چندان مبذول فرمایند که کس را از عدل نوشیروان وآثار اخلاق قاآن یاد نیاید .

---

١ ـ این‌جمله دراصل نسخه مج (لوحش‌الله) نوشته شده که صورت‌نویسی وازتصرفات نساخ است ، بسیاقت مطلب وعبارت قیاساً به «سبحان‌الله» اصلاح گردید .

مثنوی :

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشك وز عنبر سرشته نبود

ز داد و دهش یافت آن نیکوئی

تو داد و دهش کن فریدون توئی][1]

غرض آنکه این پادشاد نیکخواه[2] در سنهٔ مذکوره بهر دیار که دیار نمانده بود، و بهر شهری که اثر قهری رسیده بود ملکی و معتمدی فرستاد که آن ناحیه را معمور گردانند، و بحال عمارت بازرسانند، تانوبت بشهر هرات رسید، (به) [پادشهزادگان و] امرا و وجوه سپاه درگاه خود گفت : که چنین شنیده‌ام که اقلیم خراسان بصفوت آب، ولطافت هوا، وفسحت فضا، وکثرة اثمار، و عذوبت انهار، ازاقالیم سبعه ممتازست .

[لواحد من الشعراء]:

گر کسی پرسد ز تو کز شهر ها خوشتر کدام

گر جواب راست خواهی داد او راگو **هری**

همچو بحر است این جهان‌روی خراسان چون صدف

در میان این صدف شهر هری چون گوهری

اکنون میخواهم که جمعی نامزد گردانم که **شهر هرات را [که عمدهٔ خراسان** بلکه‌صفوه وخلاصهٔ ممالك جهانست] بحال عمارت بازآ [و] رند، مصلحت‌چون می‌بینید ؟ بعضی [از امرا ونوئینان] گفتند : [ای نوردیدهٔ دودهٔ چنگیزخانی وای عمدهٔ بنیان فرماندهی و کشورستانی گرچه هرات را هوای خوش، و نسیم و آبی چون تسنیم، وباد عنبربیز، وخاك مشك آمیز، وقرای روح‌افزای، وصحرای دلگشاست، و قلاع سربفلك، و بقاع متبرك دارد، اما سا کنانش باعتماد باروی محکم، و استظهار بروج مستحکم، و فصیل رفیع وخندق منیع، تمکین سلاطین نمیکنند، و انقیاد احکام حکام نمی نمایند، وهرچند روزفتنه می‌انگیزند، ودم مخالفت میزنند، و] ما شجاعت وبی باکی [ودلیری

١ــ تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .

٢ــ یعنی: «درتاریخ سنهٔ اربع وثلثین وستمایه» ص ١٠١ .

و سفاکی] مردم هرات را دیده‌ایم بهتر آنست که در عمارت و آبادانی آن سعی نرود ، که بعد ازالتیام‌وجمعیت خلق آنشهرفتنه حادث نشود ، وضرری ظاهر نگردد که بسالها تدارك آن نتوان کرد . بعضی دیگر ـ که جبلت ایشان باوصاف رحمت و عاطفت مجبول بود ـ گفتند تازیك تاریك روز را چه زهره ویارا کـه درعهد دولت چنین پادشاهی کـه ،

[لفردوسی] :

نماند از تیغ و گرز او مگر برروی رایتها

عقابی نادریده دل هژبری ناشکسته تن

دم از خلاف بر آورد[۱] ، یاحسام انتقام بر کشد ، هنوز ازبحار خون کشتگان ایشان عرصهٔ گردون گلگون، وصفحهٔ صحرالاله گونست ، واز ملوك [وجباران] ایشان [کـه دعوی‌سرداری و گردن کشی‌وقهاری‌میکرده‌اند هیچ] کس‌نمانده ، [اگر] ازمیامن‌عواطف پادشاهی‌آن خطه دلکش معمور گردد تا هر گاه سپاه ظفرپناه حضرت پادشاه کامران در وقت مرور وعبور درآنجا رسند بسبب‌آبادانی کم‌زحمت‌تر توانند بود ، وازسودا ومعامله وبیع وشرا فایده توانند گرفت ، لایق‌دولت ومناسب‌حال مینماید ، او کتای قاآن را این تدبیر [مناسب و] پسندیده‌آمد ، امیرعزالدین هروی‌را که باهزارخانه‌وار ازمردم هرات بفرمان تولی‌خان در «بیش بالغ» ساکن بود باصدخانه‌وار نامزد فرمود که بشهر هرات آید وبکارعمارت وآبادانی‌شهرقیام‌نماید، ودراستمالت ودارائی کسانی که ازاطراف‌ممالك بهرات‌آیند بکوشد .

وقول دیگر : سبب فرستادن امیر عزالدین مقدم چنین آورده کـه از خواتین چنگیزخانی «قتلغ ایشی» نام روزی چندطاقه جامهٔ زربفت مصور [خسرو]انه پیش قاآن آورد [درغایت‌خوبی و کمال‌هنرمندی ، مطرز بنقشهای بدیع ، موشح بصورتهای‌غریبه] ، قاآن را تکلف (آن) جامهای بسیار خوش‌آمد ، از خاتـون پرسید که مصنف این بدایـع و [مصنع این] صنایع کیست؟ گفت: وقتی که تولی‌خان اسیران‌خراسان را قسمت میکرد جامه‌بافانرا بمن‌بخشید واین‌تنسوقات‌ازمصنوعات‌ایشانست،قاآن گفت‌اگراین‌جامه‌بافانرا

۱ـ مک . پا . س : دم ازخلاف براود . مج : دم اخلاق برآورد . بقرائن مقال اصلاح‌شد.

خاتون بمن ارزانی دارد منت‌است، ودرعوض هرچه دلخواه باشد مبذول‌افتد،«قتلغ ایشی» ایشانرا بقاآن بخشید وپنج ده معمور در ترکستان بستاند ، قاآن جامه‌بافانرا بنواخت ، وفرمود که‌هرسال مبلغی ازوجوه بیش بالغ بدیشان دهند وایشان هزارطاقه جامهٔ قیمتی بخزانه فرودآورند .

چون چندسال برین‌حال بگذشت عزالدین مقدم چندجامهٔ زرنگارقیمتی بخدمت پادشاه برد قاآن فرمود که همهٔ مصالح وصنایع این جامها خوبست اما طراوتی ندارد ، عزالدین‌مقدم زمین بوسیده گفت ای‌پادشاه خاصیت‌آب‌وهوا درین‌کار تأثیر تمام دارد ، در آب وهوای شهر بنده کمتر جامهٔ ازین جامها بمراتب خوبتر ولطیف‌تر تمام میشود ، حکم یرلیغ اگر نافذ شود بنده بااتباع بشهر هرات رود وهرسال باضعاف آنچه درین ملك بخزانه میر(سد ازآنجا بر) ساند ، پادشاه را مقبول افتاد ، فرمود که امیر عزالدین [1][مقدم] باپنجاه تن از هرویان بهرات روند . [2] [وبعد ازآنکه اثر کفایت ایشان بررای ملك‌آرای ظاهر شود بازآیند واقارب خود را بدآنجا برند] .

۱ــ مج . پا : مقدم . مک : این کلمه را ندارد .

۲ــ عبارت : [وبعدازآنکه اثر کفایت ... خود را بدآنجا برند] اززیادات نسخه مج‌است واز مک وپا محذوف است .

چمن اول از روضهٔ چهاردهم

در حکومت امیر عزالدین مقدم و شحنگی قستای در هرات

در تاریخ سنهٔ خمس وثلثین وستمایه امیرعزالدین مقدم برحسب فرمان پادشاه عادل اوکتای قاآن با [1] عبدالملك پـژدوی [2]، وجمال مالانی، وپهلوان شاه وره، ومبارز نفاط خنبه، وسعید باد غیسی، ومحمود بیك فوشنجی وجمعی دیگر ازترکستان متوجه شدند، چون به پنج فرسنگی هرات رسیدند شرف الدین خطیب چغرتان باجماعت عیاران که در هرات بودند استقبال نموده امیرعزالدین مقدم رادرآوردند، ومقدم اورا اعزازتمام بجای آورده، [حضور او را مغتنم شمردند]، روز دیگر خطیب چغرتان وامیر عزالدین مقدم وارباب [3] [واصحاب] درمسجدجامع جمع آمدند، درامورمعاش [4] [وتدبیر آبادانی وانتعاش] خلایق بایکدیگر مشاورت نمودند، آخرالامر رایها برآن قرار [5] یافت، که [6] [چون] جویها انباشته است، وآب جاری نیست، هرمردی [7] سه من گندم در [8] تودگلهای خاك نرم مزروع سازند، وچون از رشحات فیض: وما انزل اله من السماء من ماء فاحیا به الارض

---

۱ ـ مك : باعبدالملك یزدوبی، وجمال مالانی وغیرهما ازترکستان متوجه. مج : باعبدالملك پژدوی، وجمال مالانی، وپهلـوان شاه وره، ومبارز نفاط خنبه، وسعید باد غیسی، ومحمود بیك فوشنجی وجمعی دیگر ازترکستان متوجه.

۲ ـ ظاهراً «پژدوی» درست است و «پژدویه» نام دیهی است ازنواحی هرات.

۳ ـ مج : واصحاب. مک : این کلمه را ندارد.

٤ ـ مک : درامور معاش خلایق. مج : درامورمعاش، وتدبیرآبادانی وانتعاش خلایق.

۵ ـ مج. پا : یافت. مک. س: گرفت.

٦ ـ مج. پا : که چون جویها. مک: که جویها.

۷ ـ مج : سه. مک : سی.

۸ ـ مج : تودگلها. مک. پا : تودگیها.

بعد موتها ـ سرسبز گردد ازجامها آب دهند،

وگویند درین سال[1] [قرانوئین که] امیربزرگ وسپهدار گرمسیر و [2] افغانستان بود[3] «قستای کرد» نام که‌مرد بهادروسخن‌دان‌بود، وخط مغولی نیك‌میدانست، بشحنگی هرات[4] (فرستاد)، چون بیامد امیرعزالدین مقدم وشرف‌الدین خطیب وعیارانرا بنواخت ودرکار عمارت وزراعت ممد ومعاون ایشان شد. ودروقت زراعت چون گاو نبود مردم از وضیع وشریف هردو کس چرق چوب بر گردن نهاده میکشیدند و دیگـر مهار استوار میداشت تازمین شد یارمیشد، وتخم می‌پاشیدند، وپنبه‌می‌کاشتند. تاچون غله‌برسید وپنبه برداشتند بیست مرد جلدتوانا اختیار کرده هریك‌را باپشتوارهٔ بیست‌من پنبه بافغانستان فرستادند، تا از آنجا دراز دنبال وادوات دهقانی آوردند.

وقستای وامیرعزالدین مقدم تمام مردم هرات را حشر کرده دردوماه [ونیم] آب «جوی انجیل» را بیك مزرعه رسانیدند، بعد ازآن قستای وامیرعزالدین مقدم با ده کس بپژدویه‌رفتند، ایشان را اهل پژدویه احترام تمام نمودند، (و) بعدازسه‌روزقستای گفت: فرمان پادشاه جهان [پناه] او کتای قاآن برآن جمله است، که چون پژدویه از توابع هرات است رعیت‌آنجا بهرات‌آیند و [بکار] زراعت [وآبادانی] اشتغال نمایند [شما درین‌باب چه میگوئید؟]، مردم پژدویه گفتند ازآنچه فرمان پادشاه است تجاوز نمی‌نمائیم، [وآنروز قستای وامیر عزالدین مقدم را خدمتهای شایسته کردند]، چون

---

۱ ـ قرانوئین که. مک: این جمله را ندارد.

۲ ـ افغانستان: نام يك ناحیه کوهستانی‌است ازاستان‌مکران که ازاقدم ازمنه در کتب‌تواریخ وجغرافیا بهمین‌نام‌مذکوروموصوف‌ومشهورمیباشد،ودرین‌عصر آنجارا «پشتونستان» می‌نامند وازتوابع ایالت سند واز اجزاء کشور پاکستان کنونی است

اما ازنیم قرن پیش‌تاکنون نام «افغانستان» مجازاً وبرخلاف صریح اسناد تاریخی بربخشی‌ازخراسان‌شرقی (ایران‌مشرقی) که ازشهرها ونواحی: هرات، غزنین، بلخ، کابلستان، بدخشان، گردیز، ترمذ، وغیره ترکیب وتشکیل‌یافته اطلاق گردیده‌است؛ وبه‌تبع همین استعمال مردم این‌ناحیه را نیز مجازاً (افغانی) میگویند؛

۳ ـ مج: قسای‌کرد. مک: قستای کور.

٤ ـ مک: بشحنگی هرات فرستاد چون. مج: بشحنگی هرات، چون.

شب درآمد اهالی پژدویه بعد از [1] [تفکر وتدبرو] مشاورت[2] [بایکدیگر] برآن اتفاق کردند که قستای وعزالدین مقدم را چـون خیل و[3] خدم نداشتند [4] [خفتی دهند ،و] عقوبتی کنند ، روزدیگر [5] [ازجهل وحماقت قستای وامیرعزالدین مقدم را] باده[6] نوکر که همراه ایشان بود گرفته سروپا برهنه کردند [وایشان را] چون خران ریگ بار کرده[7] مرد ناشناخت بی‌مروة را باچندغلام افغانی بریشان گماشتندتابزخم چوب‌وسیخ ایشان را درمیان‌پشتها [شیب وبالا میدوانیدند؛ گویند بدین‌طریق ایشان‌را] تاسرحد قهستان بردند ، وآنجا ایشان را سردادند ، و شکرها کردند کـه زنده خلاص یافتند ، قستای ازهمانجا بگرمسیر رفت ، وامیر عزالدین مقدم بعداز بیست روز بهرات آمد .

ودرشهور سنهٔ ست وثلثین وستمایه اصیل معدل را در[8] خطه هرات قایم مقام خود گردانید ، وخود متوجه ترکستان شد ، چـون باردوی پادشاه قاآن رسید [روز دیگر

---

۱ ـ مج : تفکر وتدبر . مک : این جمله را ندارد .

۲ ـ مج : بایکدیگر . مک : این جمله را ندارد .

۳ ـ مج : خدم. مک . پا : حشم .

٤ ـ مج :[خفتی دهند ،و] . مک : این عبارت را ندارد . این عبارت در اصـل (خلافتی دهند ، و) نوشته‌است وبقرینهٔ‌سیاق‌عبارت به (خفتی‌دهند ، و) اصلاح شد . و(خفة) : سبك وسبکی وبالفظ‌دادن‌وکشیدن‌مستعمل‌است. وشایددراصل(شلاقتی)بوده از: شلقه شلقاً بالسوط : ضربه .

٥ ـ مج : ازجهل وحماقت قستای وامیرعزالدین مقدم را . مک : این عبارت را ندارد .

٦ ـ مج : باده‌نوکر گرفته سروپا برهنه کردند وایشان را چون . مک : باده‌نفر که‌همراه ایشان بود سروپا برهنه کرده چون :

۷ ـ مج : بارکرده مرد ناشناخت بی‌مروة را باچند غلام افغانی بریشان گماشتند تابزخم چوب وسیخ‌ایشانرا درمیان پشتها شیب وبالا میدوانیدند، گویند بدین‌طریق ایشان را تاسرحد قهستان بردند وآنجا ایشان را سرداد و شکرها .

مک : بارکردند ودوازده مرد ودوازده غلام‌کافر برایشان گماشتند تابزخم‌چوب وسیخ ایشان را درمیان پشتها تا سرحد قوهستان بردند وآنجا سردادند و شکرها .

۸ـ مج: اصیل معدل را قایم‌مقام خود ودرخط هرات گردانید. عبارت مذکور بقرینهٔ سیاق قیاساً اصلاح گردید . مک : اصیل معدل را قایم مقام خود ساخته خود متوجه .

پیش‌پادشاه] عرض کرد که بدولت‌پادشاه ربع‌مسکون شهرهرات بحال‌عمارت [وجمعیت] خواهدآمد ، اگر حکم جهانگشای صادر گردد بنده کوچ خود بهرات برد ، حکم شد که صدخانه‌وار مردم امیر عزالدین [مقدم] (با) خانهٔ خود از ترکستان بهرات برد ، چون بفاریاب رسید(ند) امیرعزالدین [مقدم] بیمارشده برحمت‌حق پیوست وپسرخود امیرمحمدرا وصیت کرده بود که‌هم ازآنجا بدرگاه‌پادشاه قاآن رود وحال خود وخبر مرگ پدربعرض رساند ، پس پسر [بعدازدفن پدر بحکم وصیت] پیش پادشاه رفت ، وصورت احوال‌عرضه‌داشت کرد ، [و گفت این بنده بی‌مقوی ومربی درهرات‌نمیتواند بود،امیدوارست که‌پادشاه شحنهٔ‌تعیین‌فرماید که‌اهل‌هرات‌را ـ که‌هریك بسرخودحاکمی می‌زیند ـ مطیع ومنقاد گرداند، تا][1] پادشاه قرلغ را[2] [که حقوق خدمت سابقه‌داشت وکارهای پسندیده کرده بود] نامزد فرمود که[3] (با) امیرعزالدین مقدم بهرات رود وشحنهٔ آنحدود باشد ،[4] [قرلغ زانوزده گفت ای‌پادشاه انجم سپاه گردون درگاه تعهد این امر نازك عظیم دارد ، ودر نظم مشکلات امور ومهمات باصدور وصواحب هرات تنها گفت وشنید نتوانم کرد که من مرد ترکم وتازیکان بغایت کیس ومهندس باشند ، خاصه‌مردم هرات که‌درشرایط‌حزم ، وتصمیم عزم ، وقواعدرزم ، ومصالح بزم ، سرآمد اهالی عالم‌اند ، اگرحکم یرلیغ نافذ گردد وسوکو ـ که برادرمن‌است ـ ودرعلم‌حساب جلد ، و[5] بنکچی‌داناست ، بامن همراه رود ، تااو شحنه وامیرمحمد والی‌باشد بصواب

۱ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ عبارت : [که حقوق خدمت سابقه داشت وکارهای‌پسندیده کرده بود] اززیادات نسخهٔ مج میباشد .

۳ـ مج . پا : که بامیرمحمد . مک : که باامیرمحمد .

٤ـ عبارت : [قرلغ زانوزده گفت ای پادشاه ...... وامیرمحمد را باتفاق یکدیگر متوجه هرات‌شدند] (= تاآخرچمن اول ازروضهٔ ١٤) اززیادات نسخهٔ مج میباشد . ونسخهٔ مک بجای این عبارت بااین چندکلمه چمن اول راختم کرده است :

(وقرلغ التماس نمود که سوکو برادر او نیز درحکومت هرات باو متفق باشد) .

٥ـ بنکچی : مرکب از دو کلمه : (بنك) ـ بضم باء موحده تحتانی و فتح نون وکاف زده

بقیه در صفحهٔ ١١٤

نزدیکتر مینماید ، پادشاه برطبق مدعای او فرمان داد ، وسوکو وامیرمحمدرا باتفاق یکدیگر متوجه هرات شدند .]

بقیه از صفحهٔ ۱۱۳

مصغر (بنه) = جا ومکان وجائی که نقد واجناس درآنجا نهند وبنگاه نیز بهمین‌معنی است ـ و (چی) که درزبان ترکی علامت نسبت ونیز بمعنی دارنده است ، پس‌بنکچی یعنی دارنده وصاحب یاسرپرست بنه وبنك است .

اما این کلمه در «تاریخ غازانی» از رشیدالدین فضل‌الله درچند مورد استعمال شده وهمه‌جا «بیتکچی» نوشته‌شده‌است ، وبقرائن‌مقالی موارد استعمال آن‌بمعنی : مستوفی یاصاحب‌جمع وتحصیلدار مالیه میباشد ، ازجمله درذکر انتظامات امور مالی و تدقیق غازان خان درجمع آوری مالیات نواحی گوید :

وفرمود تابهرولایت بیتکچی جلد برود ، ومجموع آن ملك دیه‌دیه مفصل بنویسد» (ص۲۵۳ ـ تاریخ غازانی ـ چاپ لیدن) .

چمن دویم از روضهٔ چهاردهم

درحکومت قرلغ وسوکو و (امیر) محمد عزالدین مقدم [درهرات]

چون شهورسنه سبع وثلثین وستمایه درآمد قرلغ وسوکو وامیرمحمد [بن‌عزالدین مقدم] از ترکستان عازم هرات شدند، چون باوبه رسیدند، شرف‌الدین خطیب وعیاران [و اعیان هرات] باستقبال پیش قرلغ رفتند، [قرلغ خطیب و عیاران را بتازه روئی تمام کنار گرفت، وچون از ایشان آثار شوکت و رجولیت تفرس نمود با خود گفت با این مردم جزبمدارا و ملایمت صحبت داشتن موافق‌عقل نیست، پس] روزدیگر یرلیغ قاآن را برسرجمع بخواند، [واحکام امرا را بمقام ادا رساند]، وقرلغ وسوکو هریك دربیرون «درب خوش» کوشکی بنا کردند، وامیرمحمد بارعایا بعمارت مشغول شدند، وازخبازی وقصابی، وطباخی، وبقالی، ونجاری، وحدادی[1] هفت در دکان[2] [در بیرون شهر] معمور ساختند، و قرلغ نظام بندهی، و نجم‌الدین مرجان خوانی را بمشرفی و ناظری دیوان هرات نصب کرد.

[3] [واین قرلغ بسوی عیاران التفاتی نمیکرد وشرف‌الدین خطیب‌را ملامت مینمود که توفقیه ودانشمند چرا درحکومت مداخلت میکنی وبرخلاف طریق ائمه دین محمد میروی؟ لایق حال تو مواظبت درس و کتاب، وملازمت مسجد ومحراب، نه ریاست ومحاربت وضرب رقاب، وهرکرا ازعیاران‌باسلاح‌دیدی گفتی: ای‌تازیك‌خودنمائی؟ یاغی کجا دیدهٔ که مستعد جنگ شدهٔ؟] تاشبی‌عیاران‌درخانهٔ خطیب جمع‌شده گفتند که قرلغ

۱ـ کذا؛ شش درب دکان است نه هفت درب، ظاهراً سهوی است از خود مصنف، نسخه مك نیزعیناً چنین‌است.

۲ـ مج: دربیرون شهر. مك. پا: این عبارت را ندارد.

۳ـ عبارت: [واین قرلغ بسوی عیاران التفاتی ....که مستعد جنگ شدهٔ؟] از زیادات نسخهٔ مج میباشد.

مارا سخت وناسزا میگوید ، ودزد وخونی میخواند ، پیش از آنکه قصد کشتن وزدن ما کند اندیشهٔ باید کرد که دست اورا ازسرخود کوتاه کنیم که بمرور کرم دریا تنین شود ومارا صحرا اژدها گردد، مصلحت آنست که قرلغ را بکشیم وخواتین وبنات وغلامان ترك اورا که هریك بطلعت خورشیدی ، وبناز وشیوه ناهیدی‌اند ،

لامیرخسرو رح :

غمزه زنانی همه مردم فریب
سیب زنخ خال زنخ تخم سیب
از کف دست آینه بنهاده پیش
دیده رخ خود بکف دست خویش

باجهانی ازجهات بگیریم وازهرات برویم ودرقلهٔ ازجبال وجزیرهٔ ازبحار ساکن شویم ، وازین ننگ برهیم ،

بیت :

مرد مرده بزیر سنگ اندر
به که زنده بزیر ننگ اندر ،

خطیب گفت که نوزده سالست که در پریشانی وسرگردانی بسر برده‌ایم ، وچون جغد وزغن در ویرانی روزها بشب آورده‌ایم امروز که این دیار روی بآبادانی نهاده نیك نباشد که خونی بریزیم وفتنه انگیزیم ، شما صبری کنید تامن قراغ را برشفقت آرم که مرضی خاطرشما باشد . پس روز دیگر شرف‌الدین خطیب پیش امیرمحمد عزالدین مقدم آمد وگفت قرلغ این‌طایفه مردم را که سالها درین دیارخراب بانواع رعایتها [1][ولطایف الحیل] نگاه داشته‌ام میرنجاند ،[2] [و پسر اوخلایق را زحمت میدهد] ، ودریرلیغ قاآن اختیار بجانب تومفوض است ، چرا اورا نصیحت نمیکنی ، که اگر برین نسق زندگانی خواهد کرد رعایا جلا خواهند نمود .

۱ــ مج : ولطایف‌الحیل . مک : این عبارت را ندارد .
۲ــ مج : وپسر اوخلایق را زحمت میدهد . مک : این عبارت را ندارد .

مثنوی :

ولایت چو گردد ز مردم تهی
چه سود از بزرگی و شاهنشهی
رعیت چو مجموع خوشدل بود
مراد ملك جمله حاصل بود

دیگرروزامیر محمد پیش قرلغ رفته ، آنچه از [1][شرف‌الدین] خطیب شنیده بود بدو رسانید ، و اورا در رعایت وتربیت عیاران راغب و مجد گردانید ، پس قرلغ طوی بزرگ بساخت، وشرف‌الدین‌خطیب وعیاران را بخواند[2]، [وبعد از طعام ایشانرا گفت من درین ولایت بمدد و مظاهرت شما مستظهرم و بمساعدت و معاونت شما این بلده آبادان خواهد گشت ، شمارا برخدام واموال ومراکب ومواکب‌من اختیارست ، وازین نوع ایشانرا بسیاربنواخت، ایشان نیز اظهار حسن اخلاص و جان سپاریها کردند و از جانبین ارادة ومحبت تمام حاصل آمد . وبعد از آن کار قرلغ[3] استوار شد] .

وهم درین‌سال باتفاق امیرمحمد[4] [عزالدین‌مقدم کس پیش‌قاآن‌فرستاد] ورعیت طلبید ، پس‌از پنج‌ماه دویست‌خانه‌وارمردم بهرات آمدند ، وبعدازیکماه جویهای هرات را قسمت کرده[5] نهر سبقر ، وجوی مالان و بعضی از جوی انجیل را باز کردند ، وباقی را ملك مجدالدین کالیوینی باتمام رسانید ، [6] [چنانکه مذکور خواهد شد] .

۱ـ مج : شرف‌الدین . مک : این جمله را ندارد .
۲ـ عبارت : [وبعد از طعام ایشانرا گفت من درین ولایت ...... ومحبت تمام حاصل آمد ، وبعد از آن‌کار قرلغ استوار شد] از زیادات نسخه مج میباشد ودر نسخه مک و پا بجای عبارت مذکور این چند جمله نوشته شده : (ونوازش بسیار نمود ، وایشان نیز اظهار اخلاص وجانسپاری کردند) .
۳ـ دراصل (شوی) قیاساً اصلاح شد
٤ـ مج : امیرمحمد عزالدین‌مقدم کس پیش قاآن فرستاد ورعیت.
مک : امیرمحمد ازقاآن رعیت .
٥ـ مج : کرد . مک : کرده .
٦ـ مج : چنانکه مذکور خواهد شد . مک : این عبارت را ندارد .

چمن سیوم از روضهٔ چهاردهم

در ذکر حکومت ملک مجدالدین کالیونی در بلدهٔ طیبهٔ هرات

درشهور سنهٔ ثمان وثلثین وستمایه ملک مجدالدین کالیونی بحکومت هرات آمد، واوجوانی بغایت خوب‌صورت وپاکیزه‌سیرت بود ، ودرانواع هنر وآداب نظیرنداشت ، [ودرحفظ ، وبلاغت ، وسواری ، وتیراندازی ، وفضل وبذل یگانهٔ روزگار بود ،]

هرچه جسته جز نظیر

از فضل یزدان یافته

وپدرش در «کالیون» ــ که حالا به «نرتو» مشهور است ــ صاحب مال ونعمت ، وعمدهٔ رؤسای بادغیس بود ، وازسلطان جلال‌الدین‌محمدخوارزمشاه تربیت یافته ، چون لشکر چنگیزخان حصار «نرتو» را گرفتند وخلق آنجا را بقتل‌رسانیدند ملک‌مجدالدین ده ساله بود ، ارسلان نام امیری اورا در حمایت گرفته ، باخود بترکستان برد ، اتفاقاً بعد از چندگـاه ارسلان جهت‌رسالت بخراسان‌آمد وملک مجدالدین را همراه‌داشت ، در سبزوار خویشان او دوهزار دینار بارسلان داده ملک مجدالدین را بستاند[ند] ، واو چند وقت در سبزوار باکتساب هنر وتحصیل فضایل وتکمیل نفس بسربرد ، چون شنید که امیر[محمد] عزالدین مقدم بحاکمی وپیشوائی هرات‌آمد ، یراق خود کرده ، باسی‌سوار ازسبزوار پیش شاهزاده با تو خان بن چنگیزخان رفت ، وحکایتی که‌داشت بازنمود ، شاهزاده اورا بنواخت، وخلعت [گرانمایه] بخشید ، ودوپائیزهٔ زرین ارزانی داشته ، اورا باایلچی‌نزدیک گرکوزفرستاد، گرکوز اورا بارسولی[قرابخشی‌نام] بهرات روان کرد ، چون بشهررسید درخانهٔ امیرمحمد عزالدین مقدم نزول کرد ، وقرلغ روز دیگر بدیدن ملک مجد آمده [پرسش نمود و] گفت [حکم] شاهزادهٔ جهان باتوخان

[چون فرمان پادشاه قاآن] برسر ما بندگان نافذست ، پس قـرابخشی را بدلخوشی بازگردانیده ، ملك مجد [الدین] درجوار [مزار بزرگوار] خواجه عبداله طاقی سرای [عالی] بنا کرده وبعد از پنجماه امیرمحمد عزالدین مقدم را عزل کرده ، باتفاق قرلـغ «نهرانجیل» را بحال عمارت بازآورد ، وچند روز [بنفس] خود در «جوی‌النجان» بیل زد ، تارعایا بکار جوی کندن رغبت نمودند .

درین‌سال خلق هرات را شماره کردند ششهزارونهصدتن در قلم آمد . ومردم از اطراف‌روی‌بهرات‌آوردند . وملك‌مجدالدین سپاهی جمع میکرد ، [ومردم را استمالت مینمود] : تا در سنهٔ تسع وثلثین وستمایه [بغایت محتشم وصاحب جاه شد ، و] حکام وولات [ولایت] خراسان بسلام اوآمدند .

ودرین‌فرصت شرف‌الدین بتکچی [که بضیاء الملوك ملقب بود] بحکم شاهزاده نسومنکوبن چغتای خان بحکومت هرات آمد ، ملك [مجدالدین] اورا مدخلی نداد ، وحکم شاهزاده را بزجر ازو بستاند ، و [شرف‌الدین [بتکچی خایب و] خجل ازهرات برفت ، وقرلغ وسوکو وکلانتران [هرات] ازخوف [و هیبت] ملك مجد خواب خوش نداشتند[۱] . [وهرایلچی وقاصدی که ازپیش باتوخان وکرکوزآمدی ملك مجد ایشان را اعزازتمام نمودی وخدمتهای‌شایسته کردی ، وجانب رسولان وملازمان پادشاه قاآن وامیر ارقون را مهمل گذاشتی ، ودر استرضای ایشـان تقصیر جایز داشتی ، واگر از خدم وحشم او یکی بر کسی حیفی کردی اورا سیاست‌نمودی ، وابواب رحمت ومعدلت مفتوح داشتی ، وقـرلغ از غصه وحسد او پیوسته در مجلس انس ومنزل شادمانی بشرب شراب ودیدار گل وسنبل زندگانی کردی ، وبظاهر باملك‌مجداظهار دوستی ویکجهتی مینمود ، وملك مجد بـدان فریفته شده ، از قضایای شرعیه هرچه واقـع شدی او را بشرف‌الدین خطیب رجوع کردی ، وبرحکم وقلم او اعتماد تمام داشتی ، وامیر محمد عزالدین‌مقدم معزول دایم دام تزویر گسترده ، ودرتدبیر آن‌بوده که بکدام حیله ومکر

۱ـ عبارت : [وهرایلچی وقاصدی .... ونوکران ایشانرا لت کردی] از زیادات نسخه مج میباشد .

ملك مجد را منكوب و مخذول گرداند ، و ملك مجد بجانب او التفات نميكرد و او را رئيس و زعيم بازاريان ، و قرلغ را شحنهٔ خم و خمخانه و كاسه و پيمانه گفتی ، ومتعلقان و نوكران ايشانرا[۱] لت وايذا كردی .][۲]

تاشهور سنهٔ اربعين وستمايه درآمد [و] قرلغ نجم‌الدين مرجان خوافی وپهلوان محمددايه را پيش‌اميرارغون [آقا] فرستاد و عرضه داشت نمود كه ملك‌مجد[كاليونی] سراز ربقهٔ انقياد كشيده ، وپای در ورطهٔ عناد نهاده ، و از حكم و فرمان شاهزادگان گردن كشی‌ميكند ،وايلچيانرا ميرنجاند ، و فوايد و عوايد ولايت را در تصرف گرفته [[۳]وچرغ، و باز ، ويوز وطرايف اين ديار را بگركوز ميفرستد] ، و در هيچ مهم‌ديوانی با بندگان مشورت [والتفات] نميكند چون اين احوال‌بسمع ارغون آقارسيدعلی‌الفور «برز كور» مهتريوزبانان را با هفتصد سوار فرمود كه برود به تعجيل تمام وملك‌مجدرا (گردن) بسته ، پيش او برد ، يا بقتل رساند ، و [گويند] مقارن اين حال برادرزادهٔ برز كور [ايس‌نام] بايلچی گری[از پيش ارغون‌آقا]بهرات آمده بود،ودر وقت‌مراجعت از ملك مجد توقع خدمتی كرده ، ملك مجد ده گز كرباس ، و يك جفت دوال ركاب نزد او فرستاده بود ، ايس در غضب شده رسانندهٔ كرباس را چند تازيانه زده بود،ودست بسته باخود برده ، ملك (مجد) شمس الدين لاجی را با سی سوار فرستاده بود، تا او را از مركب [بزير] كشيده ، و بسيار زده بودند ، چنانكه اگرسوكو و نجم‌الدين‌خوافی درآن محل نرسيد[ند]ی‌ايس را استخوانها نرم كرد[ند] ی ، و ايس اين حال را نيز بعرض ارغون آقارسانيده بود ، و آتش غضب او التهاب يافته . پس برز كور دگر روز از اردوی‌ارغون‌آقاروان گشت ، وچون بكهدستان رسيد[۴] بقرلغ كس فرستاده‌ازاحوال

۱ ــ لت : بفتح اول وسكون ثانی = زدن ،كوفتن و كتك وشلاق . فرهنگ برهان قاطع.
۲ ــ تا اينجا اززيارت نسخه مج است .
۳ ــ چرغ : بفتح اول و سكون ثانی و غين نقطه دار = جانوريست شكاری ، و معرب آن صقراست ــ فرهنگ برهان قاطع .
٤ ــ يعنی :كس فرستاده ازاحوال اورا اعلام داد ، او از سر بهجت تمام جواب .

اواعلام داد ، ازسر بهجت تمام جواب فرستاد که صلاح در آنست که امیر برسم تفقدواسم بیلاك چیزی پیش ملك مجد فرستد ، روزدیگر برز کور بدست یکیاز خواص خودجهت ملك مجد شمشیریواز برایقرلغ تاجی فرستاد ، قرلغ ملكمجد را گفت کهبرز کور امیر نامداراست ، ودرپیش ارغونآقا راهوجاه تمامدارد ، مصلحت درآنست که پیش او رویم ، ملكمجد سخن مزورمغول مزور را قبول کرد ، وروز دیگر باقرلغ واکابرهرات بعزیمت دیدن برز کور روانشد ، هنوز درراه بود که قرب صد سوار ازیمین ویساراو [در]آمده ، بعدازآنکه دومرد نامدار ازمغول بقتل آورد ، اورا گرفتند ودستبستهپیش برز کوربردند برز کورفرمود تا درسر «پل رکنیه» او را شهید کردند ، و و جوه و اعیان هرات از قتل اوعظیم متألم ومتأثر گشتند ، ونواب وخدام او آه و افغان بایوان کیوان رسانید :

سپاهش همه ناله برداشتند

پیاده شدند اسب بگذاشتند

پس درشهور سنهٔ احدی و اربعین وستمایه ، پسر او شمس‌الدین محمد باطایفهٔ از نواب و خواص پدر خود پیش شاهزاده باتو رفت ، وبنوازش پادشاهانه مخصوص گشت ، و منصب پدر بدو تفویض یافت ، و چون بهرات آمد قرلغ و امیر محمد عزالدین مقدم مقدم او را استقبال نموده ، اعزاز تمام بجایآوردند ، وحکم شاهزادهٔ (جهان) باتو (ابن چغتای ابن چنگیزخان) را ازرویظاهر برغبت تمام (و حرص‌مالاکلام) امتثال‌نمودند، پس شمس‌الدین محمد امیر محمد عزالدین مقدم را عزل کرده ، باقرلغ رابطه دوستی و موافقت (و ضابط یکجهتی و موانست) استحکام داد ، و در اعزاز و اکرام شاهزادههای چنگیزخانی اجتهاد و اهتمام لاکلام مینمود ، وچون پدر خود بعدل ، وبذل ، ورعایت رعیت ، وحمایت ولایت ، خودرا دردلها دوست گردانید .

تا در تاریخ سنهٔ اثنی و اربعین و ستمایه ، عزیمت درگاه (شاهزاده) باتو کرد ، و شمس‌الدین لاچی را قایم‌مقام خود درهرات گذاشت ، شمس‌الدین لاچی در غیبتاو زن ملكمجد [الدین‌کالیونی] راکه حوریبود منور ، وروحیبود مصور، درنکاحخوددرآورد،

شمس‌الدین محمد ازین واقعه برنجید ، و قصد شمس‌الدین (محمد) لاچی کرد ، و شمس‌الدین (محمد) لاچی‌خادمهٔ که درخانهٔ اوراه محرمیت‌و گستاخی داشت پانصد دینار دادتاشربتی‌بزهر آمیخته (با) شمس‌الدین محمد داد وبدان‌ در گذشت ، ومردم هرات از اندوه‌وفات‌او درآغازجوانی متأثرشدند .

سراج قمری:

ای بشام آمده عمر تو هم از اول روز
سر زلفین تو نادیده سحرگاه دریغ
چه عجب گر فلك از هجرتو اختر بارد
زآنکه درخاك بودآن رخ‌چون ماه‌دریغ

وبعد ازین واقعه شمس‌الدین‌لاچی ازهرات‌بگریخت ، وحکومت‌وایالت (ودارائی وسلطنت ، وپادشاهی) هرات بملوك کرت تعلق‌یافت (درآبادانی‌ورعیت‌پروری سعی‌موفور بظهوررسانیدند) چنانچه‌پیشتر بیان‌او مذکور گشت .

روضهٔ پانزدهم

در وقایعی که بعد از وفات شاهرخ سلطان در مدینه هرات حادث شد

چون حضرت خاقان مغفور بجوار رحمت ملك غفور پیوست ، و ازپسران صلبی غیراز الغ بیك میرزا که در سمرقندبود زنده نبود ، مهد مرحوم گوهرشاد بیگم جهت ملاحظهٔ خاطر او به پسرش عبداللطیف میرزا که در اردو بود کس فرستاد که قضا کار خود بامضاء رسانید، وخاقان مغفور ازمیان رفت، اکنون ایل‌والوس سری وخداوندی ندارد ، و استحقاق این مرتبهٔ ارجمند تـرا حاصل است ، پایمردی کن ، و دستگیری نمای ، عبداللطیف میرزا تکفل نمود و روز دیگر که خبر واقعه شایع گشت ، احوال طامهٔ کبری در عرصهٔ عالم صغری بظهور آمد ، پس عبداللطیف میرزا بپای طوق حاضر گشته اکثر لشکرها پیش اوجمع شدند ، وبابر میرزا باحشم و خدم متوجه خراسان گشت ، وخلیل سلطان با اوموافقت نمود ، وچون اردو بازار برممر ایشان بود [مردم خیل‌ایشان] دست بغارت برآوردند، ولشکرچون دیو که ازشیشه بیرون جهدازحیطهٔ ضبط و ربط بیرون رفت ، عبداللطیف میرزا گرد ارد و والوس برآمده چند کس را سیاست کرد و [آن] شور و آشوب را تسکینی داد ، وکس بسمرقند پیش الغ‌بیك [میرزا] فرستاد ، وچون یکدو منزل بطرف خراسان روان شدند ، جمعی مردم شریر فتان بمیرزا عبداللطیف رسانیدند ، کـه [مهد علیا] گوهرشاد بیگم بمواضعهٔ ترخانیان قصد غدری دارند ، چون شاهزاده بخفت مزاج وتلون طبع مفطربود ، ومیل خاطربیگم را بجانب میرزا علاءالدوله معلوم داشت متوهم شد ، و خبیثان مجال مداخلت یـافته شاهزاده (را) برآن داشتندکه بیگم و ترخانیان را غارت عام کرد ، وجمعی را که از ایشان دغدغهٔ خاطر داشت بند فـرمود ، و این صورت در سلخ ذی‌الحجه بموضع مابین «خاوری» و «سرخهٔ» سمنان واقع بود، وبعد ازآن [میرزا عبداللطیف] بسمنان آمد ،

وهريك از شاهزادها كـه در اطراف بودند خيال استقلال در سر و باد استعلا در دماغ انداختند :

الغ بيك ميرزا درماوراءالنهر وتركستان متمكن گشته همهٔ روى زمين [را] ملك يمين خود ميدانست .

وميرزا علاءالدوله درهرات خزاين عالى در تصرف [خـود] آورده ، (دم) اناولا غيرى ميزد .

وسلطان عبدالله (ابن ابراهيم سلطان) درشيرازسرتفوق باعلى عليين برافراشته ، ابواب عدل واحسان مفتوح گردانيده بود .

وميرزا محمد (بن بايسنقرسلطان) با وجود قلت يراق در آفاق كسى را مشارك ومساهم خود نمى‌ديد .

وابوالقاسم بابرميرزا پادشاه بااستحقاق خودرا ميدانست .

وعبداللطيف‌ميرزا سر كردهٔ [اردو] وايل‌والوس‌بود ديگرى درخاطرنمى‌آورد .

و اولاد ميرزا سيور غتميش در ولايت‌كابل وغزنين طنطنهٔ سلطنت باعلى عليين رسانيده بودند .

وميرزا ابابكرولدميرزا [محمّد] در ديارختلان رايت اقتدار نصب فرموده بود.

و مملكتى بدو پادشاه خلل [مى] پذيرد ، بلكه زيـر وزبـر ميگردد ، چگونه احتمال استقلال چندين (شاه) وشهريار تواند نمود . لاجرم غبارفتنه و آشوب ازحضيض مركزخاك باوج دايرهٔ افلاك رسيد ، ودود آه ، وغلغلهٔ واويلاه رعايا ومظلومان از كرهٔ زمين بعنان چرخ برين پيوست .

القصه : عبداللطيف ميرزاچون اردوى پريشان‌را سر كرده ببسطام‌رسيد ، مشايخ ومجاوران آنجا عرض كردند كه : ميرزا [ابوالقاسم] بابر چون بدينجا رسيد از طرف جرجان قاصدان بطلب‌او آمدند ، واوبجانب استرابادرفت ، ودرين فرصت‌امير«هندو كه» بضبط سرحد استراباد [وجرجان متعين] بود ، چون خبرواقعهٔ ناگزير استماع نموده ، اولاً اسبان‌ديوانى واموال وجهات امرارا ضبط كرده ، ورسل ورسايل بطلب بابر ميرزا

فرستاده [ودور نباشد که پیشتر ازحدوث واقعه نیز میان ایشان بمواضعه بودصادرشد« کذا» که هر گاه چنین امری واقع شود ، استراباد را درتصرف خود آورند] . چون رایت اقبال بابری سایه برنواحی جرجان انداخت ، امیر هندو که استقبال نموده ، بشرایط بندگی قیام نموده ، ونسخهٔ اسب گله وجهاتی که ضبط کرده (بود) بعرض رسانید ، وخیمه وخرگاه و شامیانه ، و سراپرده ، و بارگاه ، و باقی اسباب پادشاهی برسم پیش کش گذرانید ، ومملکت مازندران درحوزهٔ دیوان [شهنشاهی] بابر [میرزا] قرار یافت .

عبداللطیف میرزا چون استماع این اخبار نمود گوهر شاد بیگم و ترخانیانرا همچنان گرفتار داشته بنیشابور آمد ، آنجا اخبار یافت که علاءالدوله میرزا گنجهای عالم را که درهرات جمع کرده بود در گشاده ، وصلای عام درداده ، وچندان درم ودینار بلشکر وحملهٔ سلاح بخشیده ، که عقدانامل (ناقدان و) محاسبان از شمار کمیت آن قاصر ماند . پس علاءالدوله میرزا درین حال میرزا صالح ، وامیراویس ترخان ، وامیراحمد ترخان را [فرمود] که برصبا ودبور سبقت گرفته بنشابور روند ، و عقد جمعیت عبداللطیف میرزا رامتفرق ساخته ، و گوهر شاد بیگم وامرای ترخانرا از بندوحبس خلاص دهند ، واین جماعت بمشهد رسیده دانستند که عبداللطیف میرزا غافلست ، واز تند [خوئی] وسخت گوئی ایل والوس راآزرده ساخته وخان ومان برانداخته ،

لرشید [وطواط] :

گر زبانت بدست در خانه

خصم جان تو چاکران تواند

امرا بفکر ثاقب وتدبیر صایب یك عزم شده ، چون سپاه سیاه‌پوش شب برخسرو زرین سلب روز شبیخون آورد ، وبارگاه [پادشاه] جهانگیر جمشید خورشیدرا بتاراج و ترکتاز بجانب مغرب برد ، شمشیر زرنشان آفتاب درقراب غراب رنك لیل پنهان گشت ، وبهرام شدید انتقام بقصد شیاطین مارده رمح زهرآب داد شهاب بر گوش ادهم زرین‌سنام شب راست کرد ، روان گشتند ، وصبح شنبه سیزدهم صفر باردوی شاهزاده درآمد ، بیگم

وامرای ترخان را از حبس اردو بیرون بردند ، و نفیر کشیده سورن انداختند ، میرزا عبداللطیف چون بخت ناقابلان خفته ، و چون چشم غافلان در خواب رفته‌بود .

[لخواجه] سلمان الساوجی :

بدین‌صورت که من‌درخواب مستی‌ام عجب‌باشد
گرم بیدار گرداند صدای نفخهٔ صوری

چون‌آوازجوش وخروش و نفیربزن وبگیر برآمده دلیران جانبین ، و بهادران فریقین درتك وتاز و جلادت واستهزاز آمدند ، وآهنگ رزم وخون‌ریز ، وحملهٔ جنك وستیز تیز گشت ، عبداللطیف میرزا سراسیمه از خواب غفلت وبستر‌راحت برخواست ودلیرانه صف‌قتال بیاراست ، هرچند خیل‌وحشم او درمقابلهٔ لشکر امرا ازدریای قطره ، وازآفتاب ذره‌بود ، شکوه کوه امکان‌ایشانرا شاهزاده عدم‌می‌انگاشت ، وچون شیرعرین وهژبر خشمگین هرسو می‌تاخت وبضرب تیغ‌اژدها پیکر سر (هاءِ) گردنکشان [دریای مرکبان] می‌انداخت ، ناگاه ازناآمدن‌کار سمند باد رفتار اوبسردرآمد وازپای درافتاد وعبداللطیف جزتسلیم قضاشدن وبحکم قدررضادادن چارهٔ‌دیگر ندید .

[بیت] :

سر بپایت نهم ار دست بزلفت نرسد
هر کجا برنتوان جست فروباید جست

القصه : بقیداسارو[۱] قدحنار گرفتار گشت،وباقی‌وجوه سپاه اورا بعضی کشته وبعضی بسته ، اردوی اورا غارت کردند ، ولشکر علاءالدوله میرزا منصورالرایات ، ومقضی‌المرامات مراجعت نموده ، درسعدآباد جام بموکب همایون علاءالدوله میرزا که از عقب آمده بود ملحق شدند ، وبدیدار بیگم بزرگوار فایز گشته ، شکرانهٔ مواهب الهی ، و لوازم حمد ونعم نامتناهی بادا رسانید ، و برتخت بخت پادشاهی برآمده گوشهٔ تاج خسروی بـا کلیل ماه برافراشت ، و پایـهٔ مسند جهانبانی از فراز چهار بالش جمشید خورشید

۱ ـ قدحنار : دراصل (قدخسار) قیاساً به (قدح نار) اصلاح شد ؟.

بگذرانید، اطراف مجلس [پادشاهی] بحضور امرای کبار وسپهداران نامدار بیاراست ، وفرمان داد تاعبداللطیف میرزارا ازجانب دست چپ کمرش ازمیان گشاده ، بادل چون غنچه توبرتو خون بسته درآوردند ، چون پیش تخت رسید ، علاءالدوله میرزا پرسید که: چرابامادرخود چنین جفاها کردی؟ گفت : که من بد کردم جفا دیدم ، تو اگر نیك کنی وفابینی ، علاءالدوله میرزا ازروی صفح جمیل قلم عفو برصفحهٔ جرایم او کشیده و خرگاه خاص خود بمکان او ارزانی داشت ، و بمحافظت او جمعی را بر گماشته ، از سعدآباد جام بمدینة الاسلام عزیمت فرمود ، وجنازهٔ عرش اندازهٔ حضرت خاقان مغفور را آورده درمدرسهٔ گوهرشاد بیگم در گنبذ مرقد بایسنقرمیرزا مدفون گشت .

تاجهانست چنین بود وچنین خواهد بود
همه را عاقبت کار همین خواهد بود

[والحمدلله حمداً کثیراً] .

چمن اول از روضهٔ پانزدهم

در توجه میرزا الغ‌بیك گورکان بجانب مملکت خراسان

چون خبر واقعهٔ خاقان مغفور بالغ‌بیك میرزا رسید، از استماع آن حزن [واندوه] والم بسیار بدو راه یافت، چنانچه بکلی از امور مملکت وجهانداری اعراض نمود، و بآب دیده دست ازاسباب شاهی وشهریاری بشست، تا جماعتی ازمحرمان ووجوه درگاه و علما واکابر آن دیار بنصایح سودمند، ومواعظ خاطر پسند اورا تسلی داده، بکلمات دلپذیر، ولطف تقریر، وحسن تدبیر، باشتغال مهمات ملکی بازآوردند، پس چون اکبر وارشد اولاد خاقان مغفور اوبود، و از پسران صلبی غیرازاو باقی نمانده بود، تمامی ملك شاهرخی را ملك خود میدانست، خواست که پیشتر ازآنکه خلل وفتور بسرکار تخت وملك موروث او عاید گردد، عنان توجه بجانب خراسان تابد، وامور سلطنت، واشغال مملکت را بواجبی بحسن درایت (ویمن کفایت) خود دریابد، باسپاه منصور، ولشکر نامحصور متوجه خراسان شد، چون بساحل جیحون رسید خبر یافت که ابابکر میرزا ولد محمد جوکی میرزا که بحکم [فرمان] خاقان مغفور تمامی «ختلان» و «ارهنگ» و «سالی سرای» سیورغال داشت حشروحشم بسیار جمع آورده، و «بلخ» و «شبرغان» و «قندز» و «بغلان» تاحدود «بدخشان» درتصرف آورده، دم استقلال میزند، الغ‌بیك میرزا بوسایل رسل ورسایل، وفرط کیاست، واصابت تدبیر اورا آرام داده، رام خودساخته، وپیش خود آورده، بدامادی خود نوید داد. پس شاهزاده ابابکر بعظمت وشوکت تمام ملازمت مینمود، اما علامات وامارات غدرواستکبار برصفحات روزگار اولایح بود، وپیوسته برقول وفعل عم نامدار ـ که اعقل وافضل ادوار بود ـ انکار مینمود، وصورت استقلال برمرآت خیال می‌انگاشت. درین حال یکی ازامرای او که مهر (محبت) میزد بمیرزا الغ‌بیك رسانید که شاهزاده غدری درخاطر دارد وحرکات وسکنات اوبدین معنی مشعراست، الغ‌بیك میرزا

پرتو التفات بر تفحص آنحال انداخت ، بتحقیق پیوست که ،

[مصراع] : نیست اغراقی درین‌معنی بیان واقع است ،

فرمودتا شاهزاده را بند کردندوبجانب سمرقند فرستاد ، وازجیحون عبورنموده ، قبةالاسلام بلخ مضرب خیام گردون‌احتشام گشت ، در این‌محل واقعهٔ شبیخون نیشابور و گرفتاری عبداللطیف‌میرزابعرض اورسید، بغایت‌ملول ومحزون‌شد ، و دواعی‌خاطر بر استخلاص‌فرزند گماشت، وباتفاق‌امرا خاطر بر آن قراریافت که باعلاءالدوله میرزاطریق صلح مسلوك دارد ، تاباشد که درصدف شاهی‌ازحبس‌نجات یابد ، علاءالدوله میرزا چون‌از عبور الغ بیك‌میرزاوقوف‌یافت ابواب‌خزاین گشاده ، وظایف انعام‌عام بتمام خاص و عام رسانید ، و لشکر گران ، وجنود بیکران درظل رایت‌نصرت آیت آورده ازآب مرغاب [1] عبره کرد ، درین‌مقام‌مولانانظام‌الدین‌میرك محمود صدر که‌الغ بیك میرزا [او رابرسالت فرموده بود رسید ، وپیغام‌الغ‌بیك‌میرزا] رسانید، مضمون آنکه: علاءالدوله فرزندمنست ، وهرات مقام‌ومسکن پدربزرگوار ، چگونه مرا داعیهٔ خرابی‌آن دیار در خاطر گذرد ، اکنون اگرفرزند مرافرستد نزاع‌بکلی مرتفع است .

مقارن‌این‌حال [ابوالقاسم]بابرمیرزاازولایت‌جرجان بالشکرصف‌شکن ، شیرافکن بعزم استخلاص خراسان روان‌شده ، بمشهدمقدس‌رسید،وگروهی‌برسم‌قراول پیش‌فرستاد و[جمعی] دیگر را علاءالدوله میرزا در ولایت جام باز داشته‌بود ، هردوفریق بهم‌رسیده، ازشرار برق تیغها آتش قتال را اشتعال دادند ، و از باد حمله خاك معرکه را بر چشمهٔ بی‌آب خورشید پاشید ، بعدازمصادمت ومطاردت تمام محمدمیرزا که ازجانب علاءالدوله [میرزا] بود گرفتارشد ، ولشکر بابرمیرزا تانواحی‌هرات تاخته اظهار شوکت وتسلط خود کردند ، چون شرح این‌حال بعلاءالدوله[میرزا] رسید درمیان دودشمن قوی افتاده متحیر گشت ، ومحزون وپریشان خاطر [فرو] ماند، [باخود] گفت :

---

۱ ـ عبره : عبر عبراً الوادی او النهر قطعه و جازه . و العبرة : اسم المرة من عبر .

[لمؤلفه] :

رنج و محنت بر تنم بین سو بسو آویخته

هر طرف چندین بلا بر تار مو آویخته

عاقبت باالغ بیك میرزا صلح کرده ، عبداللطیف میرزا را از حبس بیرون آورد وبایکدیگر عهدوپیمان بستند که مخالفت نکنند بشرط آنکه بعضی نوکران عبداللطیف میرزا را که در واقعهٔ نیشابور گرفته بودند بگذارند ، پس بعبد اللطیف میرزا مولانا جلال الدین صدررا ملازم ساخته پیش پدر فرستادند ، الغ بیك میرزا بدیدار فرزندخرمی تمام یافته بلخ راسیورغال فرزند مشارالیه نمود ، و از جیحون گذشته بتختگاه سمرقند مراجعت فرمود ، ومیرزا علاءالدوله چون از جانب الغ بیك [میرزا] خاطر فارغ ساخت اعلام عزیمت بطرف مشهدمقدس برافراخت وبسرعتی که بادصبا از موکب او چون آتش کاروان درمنازل بازمی ماند روان شده، چون بمشهد رسیدتوقف نمود، وامرا را باتمام لشکرها بجانب (ولایت) خبوشان ـ که بابرمیرزاباسپاهی چون برق جوشان و رعد خروشان آنجا بود ـ روان فرمود، چون هردو سپاه رزم جوی کینه (خواه) بهم رسیدند ، ومیان ایشان کار ازمقابلهٔ صفوف بمضاربهٔ سیوف انجامیدامرا بمصلحت آنکه اگرچه الغ بیك میرزا حالا بنا برملاحظهٔ تسکین یافته، چون بحقیقت وارث ملك اواست شایدازقرارمصالحه بر گردد، وقصدی اندیشد، سخن صلح درمیان آوردند، وبعد ازاطناب سخن درباب اصلاح جانبین وارتفاع ذات بین (اتفاق) صلح بر آن افتاد : کـه ولایت خبوشان بینهما فاصله باشد، وبـرین قرار عهد وپیمان استوار کرده، علاءالدوله میرزا بهرات، و[ابولقاسم] بابرمیرزا بمازندران مراجعت نمود[ه] ، وهریك درمستقرجلالت بفراغت آسود[ند] .

پس علاءالدوله میرزا (جمعی) از سپاه درعهدهٔ اهتمام صالح میرزا کرده بحدود «جیجکتو» وآن نواحی فرستاده بود که ازجانب عبداللطیف میرزا آگاه باشند، ـ وچون دروقت صلح قرارچنان بود که نوکران عبداللطیف میرزارا (که) درواقعهٔ نیشابور گرفته

بودند ، علاءالدوله میرزا اطلاق نماید ، بدان قرارعمل نفرمود ، وچند نوبت عبداللطیف میرزا کس فرستاده‌ایشان را طلب داشت ، بقبول اقتران نیافت ـ در مقام انتقام آمـده ، چون خبر میرزا صالح استماع نمود ، ایلغار کرده برسر میرزا صالح‌تاخت، وعقد جمعیت اورا دریك حمله متفرق ساخت ، چنانچه میرزا صالح آن مقدار فرصت یافت که خود را باسب رسانید ، وسوار شده بتعجیل می‌تاخت تا بعلاءالدوله میرزا رسید ، و صورت حال باز گفت ، علاءالدوله میرزا برآشفته نـوکران عبداللطیف میرزا راکه محبوس داشته فرمود تا کشتند ، واشکرها جمع آورده عزیمت بلخ نمود ، (و) درفرصتی که ،

[ع] : باد پای آب را دردی بآهن بسته بود ،

وسپاه کینه‌خواه‌بهمن‌لشکر اثیر اثرخزان ابتیرباران‌مطر وپیکان آبدارازژاله‌شکسته، وتاوقتی[که‌اعلام]احتشام‌اودرنواحی‌قبة‌الاسلام بلخ‌افراخته نگشت‌عنان‌عزیمت‌صباسرعت بازنکشید، عبداللطیف‌میرزااستحکام‌بروج‌وباره ، ودروب، وشهربند، نموده کس پیش پدر فرستاد ، [و] ازصورت واقعه اعلام‌داد ، الغ‌بیك میرزاایلچی‌فرستاده، وبمیرزاعلاءِ الدوله اعلام‌نمود، که چون‌بنای‌مصالحهٔ‌بین‌الجانبین‌استحکام‌یافته، [انهدام] آن‌لایق‌دولت نیست ، دراستمرار آن باید کوشید ، تاسبب‌زیادتی‌اعتقاد ومودت گردد ، واگرعبداللطیف خفتی ورزید ، وسرعتی نمود ، مناسب آن بود ، که بدین جانب اعلام کردی تامنع او(نموده) ، تدارك مافات بجای‌آوردی ، اکنون مصلحت وقت در آنست که بحکم : **العود احمد** معاودت نماید ، ولشکررا ازمزاحمت رعایا وبرایا منع فرماید ، علاءِالدوله میرزا بعداز آنکه سپاه اودرآن ولایت خرابی وویرانی‌بسیار کرد[ه بود]ند مراجعت نموده درحوالی جیجکتو بـاحداث حصاری فرمان داد ، و چون از شدت سرما و کثرت بارندگی مجال خشت پختن نبود هرجا در آن دیار منازل ، وبقاع خیرات بود بساقیان [ویران ساخته] خشتهای پخته را آوردند ، وآن حصاررا باتمام رسانیدند ، و چون غذا جز گندم بریان چیزی‌نمی‌یافتند، آن‌قلعه‌را «قورماج» نام کردند. وعلاءِالدوله‌میرزابجانب [دارالسلطنه] هرات‌عزیمت فرمود، و [ابوالقاسم] بـابرمیرزا در مـازنـدران استقلال تمام یافته ساری وضمایم وملحقات اورا نیز درتصرف آورد .

ودرسنهٔ اثنی وخمسین وثمانمایه اورا ازدرج سلطنت دری، واز برج خلافت (درجی) بظهور آمد ، [و در شب شانزدهم صفر در ولایت جرجان[1] وجلال‌الدین] شاه محمود نام یافت ، وعارفان دقایق ودرجات تنجیم ، وواقفان [احکام و] آثارزیچ وتقویم تفحص طالع [فرخنده مطالع] ، و احتیاط دوازده خانهٔ طالع [و سیر کواکب و] تحقیق احوال طالع وقواطع ومقاطع نمودند، وحکم برطالع مسعود، و عاقبت محمود فرمود [ند] ، بعداز آن بترتیب جشنی خسروانه ، و طوی پادشاهانه فرمان یافت ، و دست درفشان بابری که در باران کرم چون برق خندهٔ تعنت برابر بهاری میزد ، مانند سحاب نیسان در افشان شد . وفراشان چابك دست شادروان شاهی وسراپردهٔ (شهنشاهی) برفرازغمام ، وقبهٔ فلك نیلی خیام برافراشتند :

[2]ریاضی [رح] :

فـراوان بـار گـه بـر پـای کـردنـد
زمین را چـرخ انجم رای کـردنـد
ز هـر سو پـرده پـرخـر گـاه بستند
تتق بـر مهر و در بـر مـاه بستند
زده بـر سبزهـا خـر گـاه و چـادر
چـو بـر خضرای گـردون مهر انـور

ساقیان ماه طلعت هلال ابرو [ی] شراب شفق رنگ در جام بلورین گردان ساختند ، ومطربان خوش الحان چون هزاردستان بهزار د[ا]ستان نوای شادمانی وصدای کامرانی درطاق ورواق گردون انداخت، ازپرتو [ی آفتاب] شراب ریحانی عارض خوبان گونهٔ لعل بدخشانی گرفت ، وازشعاع اقداح ارغوانی چهرهٔ مهرویان فروغ یاقوت رمانی پذیرفت.

۱ـ ظاهراً درین‌جا عبارتی از متن حذف شده است : و چون این عبارت از زیادات نسخه مج است اصلاح آن میسرنشد .

۲ ـ ریاضی : از شعراء دربار هرات و معاصر اسفزاری بوده ، گویا منظومه در شرح حالات سلطان‌حسین میرزا بایقرا سروده که قطعه متن و دوقطعهٔ پیش‌از آن ازآن مثنوی است . خواند میر اشاره باین مثنوی کرده گوید :

«و حالا بنظم صادرات افعال وواردات احوال صاحب قران اشتغال دارد » .

(خلاصه الاخبارفی‌احوال الاخیار ـ خواند میر ـ نسخه مخطوطه کتابخانهٔ مجلس) .

[لامیر] خسرو [رح] :

شیشهٔ قرابه برآورده شور
وزخس خود چشم بدان کرده کور
بهر دهانهای چو انگشترین
ساخته از لعل مصفا نگین
باده تو گوئی که در آن از صفا
مست معلق بمیان هوا

چند روزبدین طریق داد عیش داده ،کام خود ازجهان بستاندند ، (و) علاءِالدوله میرزا چون خبراین جشن‌استماع‌نمود بجهت اقامت سنت‌ابراهیم خلیل، صلوات‌الرحمن علیه ، (یعنی) ختان ولدارشد خود ، میرزا ابراهیم اشارات فرمود .

چمن دویم از روضهٔ پانزدهم

در جشن ختان ولد علاءالدوله میرزا ابراهیم سلطان

چون دست صنیعهٔ: **صبغة الله** بالوان نیرنگ، که نی قلم درمیان بود و نی رنگ، در کالبد گیاه ومیاه رنگ [چنان در آن] پدید آورد، و دایهٔ طبیعت [بنات] نبات واطفال شکوفه را در قماط خاك و گهوارهٔ شاخسار، به نبات حسن، چون مادر مهربان بپرورد، مریم بهار از نسیم نفس روح پرور، صدهزار مسیح جان بخش در کنار روزگار نهاد، وشاخ درخت از وادی ایمن چمن: **بشهاب قبس** گل انوار آثار: **جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً**، جلوه داد،

[امیر] خسرو [رح]:

بوستان بشکفت و [د] روی لاله خندان گشت باز
بر رخ گل طرهٔ سنبل پریشان گشت باز
بس که مرغان در هوای باغ پر در پر زدند
باغ را گوئی مگر تخت سلیمان گشت باز
بید چون بر سایهٔ خود تیغ لرزان بر کشید
سایه زیر پای بید افتاد و لرزان گشت باز

فرمان شد تا در « باغ زاغان » که [1] بوم همایونش از فر همای حکایت میکند، وفضای روح فزایش در لطف نسیم، ولطافت تسنیم، از نزاهت [ونزافت] بهشت برین روایت می نماید، فراشان هنرمند و چابك دستان بی مانند، خیمه و خرگاه بمرکز خورشید

---

۱ ــ بوم: جا، منزل، مکان، سرشت. فرهنك برهان قاطع.

وماه رسانیده ، و اطناب سراپرده و بارگاه بمسامیر کواکب ثواقب استوار گردانند ، و هنرمندان باریك نظر ، و استادکارآن هنر پرور ، قبهای بدیع ، و چهارطاقهای رفیع برافرازند ، و کوچه وبازار ، ودر ودیوار راباطلس رومی و [1] کمخاب[فرنگی] و دیبای چینی ، وانواع حلی وحلل آراسته سازند ، پس طوایف اهل‌هنر ، واماثل ارباب حرف بحکم‌فرمان در «باغ‌زاغان» اجتماع‌نموده ، هر کس بهرابداع و اختراع که دست رسی داشته خاطر مشغول گرد(انید) ، و اندیشه بر گماشت ، نوای رامشگران [2] زهرهٔ زهرا رادرچرخ می‌آورد ، وصفای مشرب اصحاب‌طرب ، وحسن طلعت مه‌پیکران شیرین‌لب ، هوش از روح ، وروح از قالب می‌برد ، شب وروز بساط‌نشاط گسترده ، صلای عام بخاص وعام در دادند ، و ابواب بهجت و شادمانی و اصناف عشرت و کامرانی برچهرهٔ اقاصی وادانی بگشاد ،

ریاضی :

غزلخوان مطربان نغمه پرداز
همه گل عارضان بلبل آواز
گرفته جام و بربط ساز کرده
در عشرت بدستان باز کرده
زمین باغ از اهل نظاره
چو هشتم صحن گردون پرستاره

چون اسباب آئین ، و ابداع ترتیب وتزیین درحد لطافت و کمال غرابت ساخته وپرداخته گشت ، علاءالدوله میرزا ، بساط اقامت بطرب سرای «باغ‌زاغان» بسط فرمود، وبادارهٔ جام‌کامرانی ، وانارهٔ مشاعل شادمانی ، بکام دوستان ، ورغم دشمنان اشارت نمود.

---

۱ ـ کمخا . کمخاب : جامهٔ‌منقش . جامهٔ که‌رنگارنگ‌بافته‌شده . فرهنگ‌جهانگیری

۲ ـ زهرهٔزهراء : الزهر بالفتح نورالنبات والواحده زهره ، وزهرةالدنیا : بهجتها وغضارتها . والزهره : بالضم کوکب من‌السیارات والازهر: القمر . السماء والمؤنث‌زهراء یعني : زیبائي وشکوه‌ماه . یا : ستاره‌زهره درآسمان .

[ایضاً لریاضی رح] :

ستاده ساقیان در صحن مجلس
گرفته جام می بر کف چو نرگس
بساط از شیشه‌های باده روشن
چو صحن خانه از مینای روزن

و مردم شهر و ولایات را چند روز[1] ترخان ساخته ، طویهای بزرگ کشیدند ، ناگاه دست حسد [غریز] روزگار بحکم :

[ع] : وای نعیم لایکدره الدهر ،

[بیت] :

هر جام مراد راکه بر دست نهی
گردون ز حسد خسی درو اندازد

آن جمعیت را که چون عقد پروین منتظم گشته بود بر صفت بنات النعش پریشان ساخت ، وجام جم عشرت که چون آینهٔ سکندری مصفا بود ، ودرو [جز] صورت خرمی وچهرهٔ کامرانی عکسی نمی‌نمود ، ازغبار محنت وزنگار فترت تیره وتاریك [شد] . ودر روز آخرجشن که قرار (آش کلان) بود ، و اوباش ترخان شده را ازهر گونه مناهی وملاهی انواع خیالات درسر، وهر کس‌را درشهر و کوی هرچه‌آرزو بود بی گفت و گوی میسر، چه هیچ نوشی بی خماری ، و هیچ نیشی بی آزاری نیست ، خبررسید که الغ بیك میرزا بالشکری ازچند وچون افزون ، و از [حیز] حد و حصر بیرون ، بعزم رزم از آب جیحون عبور نمود ،

[شیخ] نظامی [قدس سره] :

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز
که چون جا گرم کردی گویدت خیز

١ــ ترخان : وزن مرجان کسی که پادشاهان مغول قلم تکلیف ازو بردارند و هر گناهی کندمؤاخذه نکنند. برهان.

چمن سوم از روضهٔ پانزدهم

درمحاربهٔ الغ بیك میرزا باعلاءالدوله میرزا

چون مملکت خراسان [که] بسبب واقعهٔ ناگزیر حضرت خاقان مغفور ابتر وپریشان شده بود ، بحسن (تدبیر و) رعایت واهتمام وبسط یداحسان وانعام عام علاءالدوله میرزا روی بآبادانی و جمعیت آورد ، الغ‌بیك میرزا ـ بداعیهٔ آنکه فرزند صلبی [حضرت] خاقان مغفور غیرازو دیگری نیست ، وجزاو کسی را دعوی (استعلا و) استقلال نمیرسد ، و در وقتی که با علاءالدوله میرزا صلح فرمود ، مقرر چنان بوده که عبداللطیف میرزا را بانوکران مع طرایف و نفایس بیکران پیش او فرستد ، آن شرط بقرار معهود بوفانرسید ، و علاءالدوله میرزا نوکران عبداللطیف میرزا را قتل فرمود ، ودروقتی که بنواحی بلخ رفت خرابی [وپریشانی] بسیار ازلشکر اوواقع شد ، ـ با سپاه بی‌پایان تصمیم عزیمت استخلاص خراسان فرمود، وچون ازجیحون عبورنمود عبداللطیف میرزالشکرهای ختلان، وقندز، وبغلان، وارهنگ، وسرای، وبلخ، وبدخشان، [واندخود]، وشبرغان ، ومیمنه ، وفاریاب ، تا حدود (آب مرغاب) جمع آورده باردو ملحق گشت ، للاسدی :

سپاهی چو مور و ملخ بی‌شمار
دلیران جنگی و مردان کار
یلان دلاور که در رزمگاه
بنیزه زبایند از چرخ ماه

علاءالدوله میرزا را ازاستماع این خبرمشرب مسرت تیره شد ، و اسباب عشرت عسرت تمام‌یافت، دیگرباره ابواب خزاین‌را چون کف کریمان ودل جوانمردان گشاده گردانید، و گنجهای فراوان براصناف لشکریان قسمت نمود، ولشکری آراسته ساخت

ازباغ خزان دیده رنگین‌تر، وازشیران آسیب رسیده خشمگین‌تر،

مثنوی :

نمایندهٔ شب بروز سفید
گشایندهٔ گنج پیش امید
فزایندهٔ باد آوردگاه
فشانندهٔ خون برابر سیاه

و با جنود نامحدود ، و وفود نامعدود ، از دارالسلطنهٔ هرات بیرون آمده ، حصار اختیارالدین را باچهار هزار تومان (کپکی) زر، و چندین نفایس وطرایف بحاجی بیك سپرد، [ومولانا محمدیساولرا بمحافظت قلعهٔ عماد که گنجهای عالم آنجا بود فرستاد]، ولشکرها ازهردوجانب درجنبش آمده بادلهای پر کین، وسینهای پر تاب درصحرای ترناب که دوازده فرسنگی هرات است تلاقی فریقین اتفاق افتاد ، واز طرفین بتسویه صفوف وتعبیهٔ سپاه فرمان رفت ، از الوان پوششهای ونخل نیزها فضای لشگر گاه چون عرصهٔ باغ رضوان زینت گرفت ، و ازبرق تیغ ولمعان سنان وشعاع خنجر وتابش جوشن صحرای معرکه مانند هاویه نیران تفتان گشت، [و] مغزها درجوش، و زبانها در خروش آمد ،

[لخواجه]سلمان [الساوجی] :

شهسواران در میان نیزها جولان کنان
چون براطراف نیستان روز کین شیران نر
تیغ گاهی تن زدی گاهی زبان کردی دراز
بردی اززخم‌زبان گردنکشانرا مغز سر
همچو تیرازهرطرف‌میجست برق‌سهم‌وخوف
همچو گرد ازهرجهت میخاست باد شوروشر

شعاع سنان بدفع و طرد شیاطین کارزار چون شهاب درخشان شد ، و ناوکهای جان سنان بقصد هلاك (دلیران و) پر دلان مانند قضای ناگهان پران گشت ، در خلال

این احوال [سلطان] عبدالله میرزا ولد ابراهیم سلطان[1] سویهٔ خود خالی ساخته بجانب الغ‌بیك میرزا رفت ، هرچند علاءالدوله میرزا را شاق آمد اما محل نازك بود واختیار ازدست رفته فائدهٔ نداشت.

القصه : هردوسپاه کینه‌خواه درهم آویخته سعی و کوشش بسیار کردند ، عاقبت تایید آسمانی ونصرة صمدانی قایدراه ومؤید سپاه الغ‌بیك میرزا آمده نوبت دولت بنام او نواخت ، ورایت سلطنت‌او برافراخت ، وسپاه علاءالدوله میرزا: **کهشیم تذروه الریاح** پریشان گشته، بعضی اعتصام‌بعروهٔ وثقی: **ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا اواخطأنا**،نموده ، (پناه) بسایـهٔ عفو وعاطفت الغ‌بیك‌میرزا بردند وطایفهٔ فحوای : **الفرار فی وقته ظفر** غنیمت شمرده روی بهزیمت آورد(ند) ، وعلاءالدوله میرزا رکاب عجلت گران ، وعنان مسارعت سبك گردانیده ، تامشهد مقدس در هیچ منزل مقام نکرد ، و در هیچ مکان آرام ننمود ، و بعد از شرایط زیـارت امـام علیه [التحیة و] السلام بقلعهٔ عماد رفته درخزاین بگشود ، واموال بسیاربهر کس بذل نموده ، عازم استرآباد گشت ، ودرولایت خبوشان بابوالقاسم بابر میرزا ملاقات کرد ، برادران یکدیگر را در کنار گرفته ، بابر [میرزا] برادررا دلداری وخاطرجوئی بسیارنموده ، و گفت : ملك ومال ، وسپاه ورجال همه مبذولست وهیچ چیزدریغ نخواهد بود ، والغ‌بیك میرزا مظفر ومنصور گشته،لشکر فیروزی اثراو [از] غنایم موفور معمورشد . واین فتح را طلیعهٔ فتوحات عظمی ومقدمهٔ تسخیر ممالك آفاق شمرد ، ومبشران جهت ایصال فتح نامها واعلام بشارت فتح باطراف بلاد وامصار نامزد کرد ، وبا آنکه عبداللطیف میرزا درین مصاف آثار جمیل ومساعی جلیل بظهور آورده [بود] [2] جلدوی فتح بنام عبدالعزیز میرزا حکم شد ، و ایـن صورت بـر مرآت خاطـر عبداللطیف میرزا مستقبح نمود ، و چون بـاقتضای قضا در دیـوان : **جف القلم بما هو کائن** ، قتل الـغ بیك میرزا بتیغ ستم و حسام انتقام عبـداللطیف [میرزا] مقدر ومقررشده بود ، روزبروز اسباب او ازورای (پردهٔ) غیب روی (می) نمود .

۱ــ سویه :جانب .

۲ــ جلدوی:جلد ، جلدو بضم اول (و بکسرهم آمده) : جائزه انعام،صله وعطای پادشاهان ــ مغولی است ــ فرهنگ آنندراج :

[لمولانا] (عارف) جامی[1]:

روزی که می‌نوشت قضا نامهٔ اجل

قتل مـرا بتیغ جفای تـو زد رقم

حاصل الامر از این قضیه عبداللطیف میرزا کدورت تمام در دل گرفت. پس سپاه سمرقند کامران و کامیاب از منزل «ترناب» بدارالملك متوجه شد (ند، و) جناب ولایت‌مآب [کرامت‌انتساب][2] شیخ بهاءالدین عمر قدس [الله] سره، که بالتماس علاءالدوله میرزا عازم اردو بود ـ که شاید واسطه شده میان جانبین مکاوحت بمصالحت، ومخاشنت بمهادنت مبدل گردد ـ بمقام «چهل دختران» رسیده (بود) غارت عام کردند، والغ‌بیك میرزاهم در آن مقام بجناب شیخ ملاقات کرده، حکم فرمود که[3] [الاغان محفه] شیخ را باز گردانند، واهانتی در لباس تعظیم [نسبت] بجناب ولایت مآبی ظاهر شد، و آن معنی بر الغ‌بیك میراز مبارك نماند «کذا ظ: مبارك نیامد»، چنانچه [حضرت] شیخ هم در آن مقام بحضور بعضی از مردم موکب الغ‌بیك میرزا فرموده بود که: زود باشد که عبداللطیف میرزا پدررا بموجب حکم قضا ومقتضی شریعت غرا بقصاص رساند،

[من المثنوی المولوی]:

تـا دل مـرد خـدا نـامد بـدرد

هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

بعداز آن الغ‌بیك میرزا بمقر دولت، ومرکز سلطنت پدر بزرگوار اعنی دارالسلطنت هرات عزیمت فرمود، واکابر واعیان شهر استقبال مواکب گردون‌جلال نموده، همه رااز روی التفات خسروانه پرسش نمود وچون آفتاب عالم‌تاب بر اوج تفوق وسروری تمکن یافته، سایهٔ مرحمت بر مفارق عالمیان گسترد، واطراف بلاد وممالك واکناف طرق ومسالك را بحال امن وامان باز آورد، وقلعهٔ «نرتو» ـ که ذکر آن گذشت ودرین وقت علاءالدوله میرزا

---

١ ـ مج: لمولا ناجامی. مك. پا: عارف جام

٢ـ شیخ بهاءالدین عمر: از بزرگان مشایخ واقطاب اهل تصوف خراسان، و از سلسله اصحاب شیخ رکن الدین علاءالدولهٔ سمنانی بوده، ذکر حالات وتاریخ وفات و مدفن او در چمن دوم از روضه ١٧ خواهد آمد.

٣ـ الاغان: الاغ وزن چلاغ: اسب، سواری و مرکب که آنرا بیگار گیرند. آنندراج.

آنرا بخزاین موفور ونفایس نامحصور مشحون گردانیده بود ـ مفتوح گشت ، و حصار اختیارالدین نیز که بگنجهای بی‌پایان، ونقودفراوان آراسته بود ، ومحافظت آن تعلق باهتمام حاجی‌بیك داشت‌بتدبیرعبداللطیف‌میرزا گشاده‌شد . والغ بیك میرزا ، بآن حصار تشریف‌نموده.بقیهٔ خزاین‌خاقان‌مغفوررابنظردرآورد. وعبداللطیف میرزادروقت(عزیمت) خاقان‌مغفوربجانب‌عراق‌دویست‌تومان‌زرنقد، ومقدارطلاو بعضی[آلات‌و]اوانی‌زرین‌وسیمین درحصارمذکور مخزون کرده بود ، الغ‌بیك میرزا باآنکه ازفتوحات خراسان اورا هیچ نداده بود ، و«جلدوی» فتح بنام‌برادراوفرموده ، دراموال خاصهٔ اونیزمضایقه نمود ، واین صورت نیزسبب غبار[وآزار] خاطراو گشت .

والغ‌بیك میرزا [علاوهٔ] مناصب‌علیهٔ درس وفتوی ، منصب [حکومت] امورشرعیه، واقضی القضاتی ، بجانب جناب [افاضت مـآب] (نعمان الثانی) مولانـا قطب‌الدین احمد الامامی نوراله مرقده السامی تفویض فرمود ، و تازمان قضای اجل در منصب مـذکـور مستقل بود .

ودر خلال این احوال امیرزاده یارعلی ولد اسکندر ترکمانرا که الغ‌بیك میرزا درین یورش آورده ، بسبب امارات فتنه و فساد که از صفحات احـوال او تفرس مینمود بندفرمود ، واورا باامیر[سلطان] ابوسعید داروغه که پیشترازین دربند بود بقلعهٔ «نرتو» فرستاد ـ و چون خبر بالغ‌بیك میرزا رسیده بود که علاءالدوله و [ابولقاسم] بابرمیرزا درخبوشان بایکدیگر ملاقات کرده اتفاق‌نموده‌اند ، وجمعی کثیرازلشکر پریشان گشته وهزیمتیان ، بریشان جمع آمده‌اند ، و جمعیت تمام حاصل آمـده ـ [الغ‌بیك میرزا] در جنبش آمده ، رایات اقبال آیات بجانب مشهد مقدس خافق گشت ، و ازآنجا جمعی امرا رابتمنای فتح قلعهٔ عماد که : **ذات العماد التی لم‌یخلق مثلها فی‌البلاد** ، گوئی آیتی دربارهٔ اوست‌فرستاد، [و] چون دانست که‌فتح‌باب آن جز بمفتاح تقدیرقادر بی‌عیب که: **وعنده‌مفاتیح الغیب** ، کتابـهٔ ایـوان اقتدار اوست ـ ممکن ومیسر نیست ، کس فرستاده‌امرارابازطلبید، وچندروزدرالنك‌رادكان (اعلام)ظفرانجام نصب فرمود . درآنمقام ایلچی[ابولقاسم] بابرمیرزا رسیده تحف وهدایا عرض کرد ، والتزام‌خطبه وسکه نموده ،

بعنایت و عـاطفت پادشاهانه مخصوص گشت ، واجازت مراجعت یـافت ، بعد [از آن] الغ‌بیك میرزا بتعجیل تمام از عقب ایلچی روان شده تاحدود اسفراین براند ، و میرزا عبداللطیف و میرزا عبداله شیرازی را با غلبه بسیار بطرف بسطام فرستاد ، و فرمود که [سلطان] عبداله میرزا باستراباد درآمده اظهار آثار تسلط واقتدار نماید ، و خود تاپل ابریشم رفته ازآنجا معاودت نمود ، واین‌صورت سبب ضعف وقصور گشت، وعبداللطیف میرزا چون خبرمراجعت پدرشنید بی‌توقف باز گشت ، بنوعی که طبل وعلم که ازاسباب اهم سلطنت است درمنزل گذاشت .

[در حالت چنین ، تب محرق بر طینت او مستولی شده مزاج از اعتدال طبیعی منحرف شد ، و سر ناتوانی بربستر عجز و توانی نهاد ، و چون بنشابور رسید هر روز استیلای مرض بیشتر می‌شد ، واطبا اکثر تشخیص بدومیکردند« کذا ؟» ومرض صعوبت تمام داشت ، اصحاب اغراض بالغ‌بیك رساندند که شاهزاده هیچ مرضی ندارد و بخیال استقلال ومصلحت وقت‌تمارض میکند، الغ‌بیك‌میرزا امرا را فرستاد تاازنشابورشاهزاده را در محفه نهاده بمشهدآوردند ، چون الغ بیك میرزا احوال پسررا مشاهده نمود وماه طلعت او را درمحاق مرض ، و کـوکب فطرهٔ او را در احتراق تب دید ، دانست کـه اصحاب غرض آنچه درعدم عرض مرض شاهزاده عرض کرده‌اند محض غرض وعین بهتان بوده، ودواعی‌خاطر برازالهٔ مرض‌واعادهٔ صحت‌شاهزاده‌مصروف داشت،وانواع‌انعام‌واصطناع دربارهٔ اومبذول فرموده ،] مملکت خراسان بعهدهٔ ایالت اوتفویض نمود . [مقارن] این حال خبر رسید که [امیرزاده] یارعلی ترکمان ، و [سلطان] ابوسعید داروغه که درقلعهٔ «نرتو » محبوس بوده اند بسبب آنکه شخصی کماجی بقلعه فرستاده ، و سوهان آبدار درمیان[۱] کماج‌پنهان کرده،مشارالیهما بدان‌سوهان‌بندهای خود(را) سوده‌خلاص‌یافته‌اند، ولشکری جمع آورده، عزیمت تسخیرهرات‌نموده، وچون بنواحی کرخ رسیده‌امیربایزید پروانچی که حاکم هرات بوده حکم کـرده که هر کس [کـه] الاغی داشته باشد جهت

۱ـ کماج : بضم اول نانیست مشهور ، و نانی که برانگشت‌پزند.فرهنگ‌رشیدی ، برهان،

قتال باستقبال [امیرزاده] یارعلی بیرون رود ، و مردم هرات بی‌یراق وسلاح روان شده چون بنواحی کرخ رسیده‌اند (یارعلی صبحی بریشان تاخته ، وهرچه داشته‌اند عرضهٔ تاراج ساخته) رعایارا بجان امان داده ، وازدواب و ملبوسات و اسباب و جهات ایشان اردوی او رو[ی] برفاهیت (آورده) وحالا بظاهر هرات آمده ، [وجمعی اوباش ولئام ونوکران امرا که منکوب وبی احترام بوده اند پیش اوجمع شده] وهرات را محاصره کرده ، میرزا الغ‌بیك جمعی [از امرا] را بشهر فرستاده [و] خود ازعقب متوجه گشت، بعدازآنکه [امیرزاده] یارعلی هفده روزهرات‌را محاصره داشت ، الغ‌بیك میرزا [باسپاه گران ، و غلبهٔ بی کران در] رسید ، [امیرزاده] یارعلی مضطرب وار منکوب و مأیوس بجانب قلعهٔ نرتو رفت ، [وسپاه هرجائی اوهریك بجائی گریخت .

مثنوی] :

درخشیدن ماه چندان بود

که خورشید تابنده پنهان بود

پس الغ‌بیك‌میرزامنصورالرایات [بدارالسلطنت] هرات نزول فرموده، پرتوالتفات برتفحص فتنهٔ یارعلی انداخت ، امیر بایزید گفت مردم بیرون شهر با او متفق شده این غوغاء انگیختند ، واگرنه او را (قدرت) این جرأت و جسارت نبود ، الغ‌بیك میرزا را آتش غضب درکانون سینه مشتعل گشته حکم فرمودکه بیرون [هرات] را غارتیده جماعتی‌را که فتنه‌انگیخته‌اند ، وخون مسلمانان بناحق ریخته بقصاص رسانند ، [لشکر دیوساربیکبارچون دیوازشیشه ، وغول ازبیشه بیرون جسته هرکرا یافتند ، مقید اسار و گرفتار کمند اذلال وادبارساختند ، وخانهارا ازمتاع واماکن‌را ازاسباب وادوات چون کیسهٔ مفلسان بپرداخت ، دست تطاول بنهب و تاراج چنان برآوردند که قبهٔ زرین آفتاب و گلمیخ سیمین ماه وسپرلاجوردی افلاك را در ربودند ، وطیلسان مشتری ، ودراعهٔ عطارد را بسرپنجهٔ استیلا سلب نمود ، تاسه شبانروزقتل وغارت عام بود ،] و [از عجایب اتفاقات آنکه] هم درین ایام که [الغ‌بیك میرزا شهررا] حکم‌غارت عام [کرده]

بود، لشکر اوزبك (که) بنواحی سمرقند آمده، بیرون نهارا تا(در) دروازهٔ سمرقند [تاختند] وغارت عظیم کرده ، باغات ومنازل خاصهٔ الغ بیك میرزا ویران ساخت ، وچینی خانه که ازارهٔ دیوار اورا چینی بمدت چندسال ازخطای آورده بودند ، بزخم چوب وچماق، وطایاق درهم شکسته ، وایوانهای زرکاریرا تراشیده خرابی بسیار کردند، حاصل آنچه از لشکرسمرقند [دربیرون هرات حادث شد، نمودار آن ازسپاه اوزبك دربیرون سمرقند] وباغات ومرابع الغ بیك میرزا واقع گشت .

[لاادری قائله] :

انگشت مکن رنجه [بدر کوفتن کس

تا کس نکند رنجه بدر کوفتنت مشت]

بعداز سه روز اکابرهرات شفاعت کرده الغ بیك میرزا حکم فرمود، تالشکر: **بعد خراب البصره** ، دست‌ازغارت بازداشتند ، وچندین هزارمسلمان‌را درنزدیکی عیدصیام گرسنه وبرهنه گذاشت ، چنانچه [در] روزعید جماعتی (از) فقیران عریان ، وازآسیب سرما لرزان و گریان پیرامن موکب الغ بیك میرزا می‌دویدند ، و بزاری افغان کنان میگفتند : ای پادشاه عالم عادل [مسلمان] خوش عیدی دادی بدرویشان ، اما هیچ فایده نداد .

[لخواجه حسن الدهلوی] :

در آمد عشق وعقلم برد وناوردش پشیمانی

پشیمانی کی آرد گرگ را ازغارت میشان

ودرین فرصت عبداللطیف میرزا در مشهد امام بود ، تا عیدصیام گذشت ، آوازهٔ آمدن [ابوالقاسم] بابر میرزا استماع نموده متوجه هرات شد ، الغ بیك میرزا هرات را [بعبداللطیف میرزا] داده ، چون خبرخرابی اوزبکان درنواحی سمرقند بدورسیده بود ، بتعجیل تمام عزیمت ماوراءالنهر نمود ، و استخوان خاقان مغفور [شاهرخ سلطان] را

درمحفه نهاده بتعظیم واجلال تمام روان ساخت، وبسیاری ازاهل حرف وارباب صنایع، وهر گونه طرایف ، وبدایع نقل کرد ، واز جملهٔ غرایب چند جفت درفولاد ــ که خاقان مغفور از تبریز بهرات آورده بود ، و بر مدرسهٔ گوهرشاد بیگم نصب فرموده ــ بسمرقند فرستاد ،

چون خبرمعاودت الغ بیك میرزا از «پل ابریشم» بابوالقاسم بابر میرزا رسید، با لشکر(ی) چون شیران بیشه‌وهژبران وغاپیشه بسرعت تمام‌بمشهد [مقدس] آمد ، چون شنید که الغ بیك میرزا ازهرات [نیز] متوجه ماوراءالنهرشده ، برفورجمعی از(بهادران) جنگجوی ، و دلاوران تند خوی بجانب هرات فرستاد[ه] (وخود) متوجه سرخس شد . وامیر«هندو که»را فرمود که با گروهی ازمبارزان کینه کش (دشمن کش) روی بولایت مروآوردند، وشب هنگام که گردون مینافام پردهٔظلام بررخ کشیده بود، وحوش وطیور دراعقار[١] واوکارخود آرمیده

[بیت] :

چو هندو که اندوده رخ را بقیر

جهان گشته از شب سیاهی پذیر

چنان تیره گیتی که ازلب خروش

ز بس تیرگی ره نبردی بگوش

به‌پیرامن اردوی الغ بیك میرزا رسیدند ، لشکر سمرقند برهم خورده از غایت اضطرار (دست) اقتدارایشان‌جزبدامن‌فرارنرسید، میر«هندو که»امیر ابراهیم «اید کوتیمور» را گرفته بند گردانید ، و اسباب و اجناس و نقود بی‌قیاس گرفته مردم بسیار ازکوچیان هرات باز گردانید ، ومتوجه شهر گشت ، وسپاه ماوراءالنهر برجیحون پل بسته درعبور

١ــفعار کذا فی جمیع النسخ؟ شاید درست این کلمه:(اعقار) بوده که‌جمع : عقر بفتح عین یاعقر بضم عین مهمله است .

والعقر: البناء العالي . فرج مابين كل‌شيئين ومنه : بيضة‌العقر= اول بيضة للدجاج

بودند، که لشکر اوزبك رسیده خود را بریشان زد [ند] وجمعی کثیر [اسیر] گرفته، اموال وجهات بسیار بغارت بردند، ولشکر (میرزا) الغ بیك بمشقت تمام ببخارا رسیدند، وهمانجا قشلاق کرده نعش خاقان مغفور [شاهرخ میرزا] را بسمرقند فرستاد، تادر گنبد [حضرت صاحب قرانی] امیر بزرگ دفن کردند. وجمعی امرا که ایشانرا بابر میرزا بجانب هرات نامزد فرموده [بود] چون بولایت فوشنج رسیدند عبداللطیف (میرزا) [از آمدن ایشان وقوف یافت، وازامیرزاده یارعلی نیز متوهم می‌بودند بعداز] نوزده روز که درهرات سلطنت کرده بود گفت:

[ع]: درشهر کسان چکار باشد مارا

وپای در رکاب عزیمت آورده ازعقب پدر روان گشت، و فوجی از امراء وبهادران سپاه بابرمیرزا باشلیغ[۱] امیر خلیل و امیربای خواجه هرات را گرفته، قلعه را فتح کردند. ودست بظلم وبیداد برآورده، بعد ازسه روزیار علی باسپاه فراوان بظاهر هرات فرود آمده، سه شبانه روز محاصره کرده، جمعی از جانب دروازهٔ عراق با او در خفیه اتفاق نموده، شب اورا بشهر آوردند، وامراء ومتجندهٔ بابرمیرزا گریخته بحصار اختیارالدین تحصن نمودند، وروز دیگر بعهد وبیعت بیرون آمده باز [چون] شب بحصار رفتند، زر بسیار که از شهر نقل کرده بودند بیرون آورده فرار نمودند.

پس [امیرزاده] یارعلی درمسند سلطنت ومقر جلالت تکیه زده، بمعاقرت راح، و معاشرت [و مباشرت] صباح و ملاح مشغول گشت، و از بیاض غرهٔ صباح تاسواد طرهٔ رواح چون نرگس چشم برجام، وچون لاله نظر برپیالهٔ مدام داشت، اما ازو ضرری وآسیبی برعایا نرسید. بابرمیرزا ازسرخس ایلغار کرده متوجه هرات گشت، چون نزدیك رسید عبدالغنی رکابدار که درخدمت یارعلی بود، وبابابر میرزا زبان داشت، شب داروی بیهوشی درشراب کرده رطلهای بر [امیرزاده] یارعلی پیمود، و [امیرزاده] یارعلی

---

۱ ـ کذا فی‌جمیع النسخ؛ شاید درست آن (شیخ امیرخلیل) بوده. و شاید هم شلیغ نام‌امیری بوده ودرین‌صورت واوعطف‌محذوف یامقدراست.

درباغ شهرمست ومدهوش افتاده بود، که جمع دلیران ازسپاه بابرمیرزا باتیغهای آخته وقت صبحی ازدروازهٔملك درتاختندو بسراورسیده دست و گردنش بستند، وروزگار بزبان حال در گوش بیهوش اومیخواند :

[لخواجه حافظ شیرازی]:

ترا که گفت که در باغ عیش ومسند ناز
می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن

القصه: بهادران نامدارامیرزاده را سر شکسته دستو گردن بستهدرخیابان بپای بوس بابرمیرزا رسانیدند، و موکب همایـون بابری بفرخنده طالعی وخجسته فالی بـه «باغ سفید» نزول فرمود، امیرزاده را حکم شد کـه بچهارسوی هرات آورده، گردنش را ازبارسر که ازخماررطلهای پیاپی گران گشته بود سبك گردانیده،

لفردوسی :

چنین است رسم سپهر بـلند
بـدستی کـلاه و بـدیـگر کمند
چـو خرم نشیند کسی بـا کلاه
بخم کمندش ربایـد زگاه
کس ازگردش چرخ آگاه نیست
بچون وچـرا سوی او راه نیست

واین واقعه در اواخر ذی‌الحجة [الحرام] سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمایه بظهور پیوست، وسلطنت [امیرزاده] یارعلی درهرات بیست روز بود.

[لامیرحسن علی جلایر]: (طفیلی)[۱]:

کوس شاهی دانی ازبهرچه افغان آورست
میکندآگه که هان نوبت زشخصی دیگرست

قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء.

۱ــ امیرحسن جلایر طفیلی : ازشعراء دربارهرات عهد سلطان حسین میرزا بایقرا بوده. (مجالس النفائس- ص۲۸۲. ص۱۰۸)

روضهٔ شانزدهم

در [جلوس پادشاه عالی مکان ابولقاسم] بابرخان
برسریر سلطنت ممالک خراسان

چون تأیید ملك ملك بخش ملك آفرین و ارادت پادشاه آسمان وزمین بتربیت صاحب دولتی تعلق گیرد نخست اسباب سعادت همه مرتب سازد ، آنگاه رایت اقبال وسنجق اقتدار اورا بمرتبهٔ برافرازد

که هر کس بنگرد بالا کلاه ازسربیندازد،

غرض ازین مقال ، آنست که چون در ازل آزال تاج و تخت سلطنت ، ودواج مملکت زیبندهٔ سریر آرای و شایستهٔ بر خورشید انتمای پادشاه عالیجاه جم کف ، رستم تهور[میرزا] ابوالقاسم بابرپهادرآمده بود، قاید تقدیرموکب‌نصرت اورا رهبری‌میکرد، وامداد افاضت تأییدات آسمانی جنود فرصت اورا یاری مینمود ، تا در شهور سنه ثلث وخمسین وثمانمایه که الغ‌بیك میرزا بااولاد [عظام] ، وخیل، وخدم واتباع وحشم عنان بطرف ماوراءالنهرتافت ، ومملکت ازتعرض [امیرزاده] یارعلی ترکمان صافی‌شد[هبود] مواد طغیان مخالفان تسکین یافت لاکلام قدم برفرازمسند سلطنت جد بزرگوار نهاد ، و بشوکت وسلطنت بلاانجام برچهار بالش خلافت تکیه زده ، همای چترهمایونش سایه برسرظل‌اله انداخت ، وپرتوآفتاب تاج وهاجش ساحت مملکت (را) منور ساخت ،

[خسرو

تخت‌را بنمود کین تیشانی دولت کراست

تاج زرینش که بر بالای پیشانی نشست

واکابرواشراف ، ومشاهیرواعراف بخدمت درگاه مشرف شده رسم نثار وپیحکش بجای

آوردند ، وامیر هندو که ازجانب مرو آمده امیر ابراهیم اید کوتیمور و کوچیا را که باز گردانیده بود بهرات آورد ، وبابر میرزا ، ابراهیم را عنایت فرموده بامیر هندو که بخشید ، و امرا و مقربان درگاه ، و وجوه و اعیان سپاه را بمواجب و انعام ، و مواهب و اکرام نـوازش فرمود ، و خطبه و سکه بنام و القاب همیونش موشح و مزین گشت ، وعلاءالدوله میرزا اززمانی که در خبوشان ملاقات کرده بود تااین وقت که [دارالملك] هرات فتح شد ، درظل رعایت [بابرمیرزا] باسباب عیش وطرب اشتغال داشت ،

درین‌فرصت که سریرمملکت‌بفرجلوس همیونش‌آرایش‌یافت، سرکارتون را شفقت فرموده برسم سیورغال هودبری بعلاءالدوله میرزا مسلم داشت ، وعلاءالدوله میرزا ولد خود سلطان ابراهیم را باکوچ ومتعلقان ونفایس جـواهر کـه ازقلعهٔ عماد آورده بـود بولایت‌تون فرستاده بود. درین محل بعضی ازشیاطین‌الانس واصحاب غرض عرض کردند که علاءالدوله میرزا چنان سرکشی واستقلال دردماغ دارد ، بابر میرزا فرمود تا او را گرفته [محبوس] ساختند ، وجمعی کثیربگرفتن [سلطان] ابراهیم میرزا رفته ، اورا از نزدیکی‌تون بازگردانیدند، وباخزاین [نقود، وجواهروغرایب ظرایف نوادر که مستوفی عقل ازعقد حساب اوقاصر بود] پیش بابرمیرزا آوردند ، وآن [پادشاه کریم] مجموع او را نادیده وناکشیده بخشش فرمود ، و[آن] همه نقود وجواهرنامعدود را درمیزان همت آن خسروعالی قدربقدر دانگی ووزن جوی اعتبارنبود ،

[لحکیم] انوری [رحمه‌الله] :

گردل و دست بحرو کـان بـاشد
دل و دست خـدایـگـان بـاشد

وسلطان ابراهیم‌را بحکم : **الدریحبس** ، حبس [فرمود] ومیرهندو که‌درپای تخت عظیم معتبر وصاحب اختیاربود ، وبضبط وسرانجام‌مملکت اهتمام تمام[مینمود] ، اماچون بابر میرزا ازصبح تاشام [1]بآشام مدام اشتغال داشت ، وجز بمعاشرت نی ومی و مباشرت گل ومل میل نمی‌نمود ،

۱ــ آشام : نوشیدن وآشامیدن . فرهنگ برهان قاطع .

[امیرخسرو رح] :

شاه که شب تا بسحر می خورد

روز بخسبد غم کس کی خورد

جمعی امرا که مخصوصان او بودند دست بفتنه و فساد ، وظلم وتعدی وبیداد برآوردند ، امیر هندو که ازین احوال ملول خاطر گشت ، و رخصت طلبید که چند روزی در ییلاق بادغیس کسب هوا نماید و[سلطان] ابراهیم میرزا [را] که محبوس داشت همراه برد .

درین فرصت ، عبداللطیف میرزا [ازبلخ] ایلچی فرستاد ، که الغ بیك میرزا بعزم تسخیرخراسان‌سپاهی گران‌جمع آورده متوجه است، وماسرراه باو گرفته‌ایم،وتاممکنست بامداد تأیید الهی نخواهیم گذاشت که ازجیحون بگذرد ، و نسبت ببابرمیرزا اظهار یك جهتی و اتحاد بسیار نموده ، بابر میرزا فرستاده او را رعایت فرمود ، وبا جوابهای لایق ارسال نمود،

وسبب آمدن الغ بیك میرزا آن بود که [چون]عبداللطیف‌میرزا که بچندواسطه که مذکورشد، ازپدرآزرده گشته ، کینه دردل گرفته بود . درین وقت که در بلخ بود اظهارمخالفت کرده رایت‌عناد برافراخت ،وبیکبارگی‌ابواب‌حقوق پدرفرزندی رامسدود ساخت، ودربلخ‌صندوق‌طمغا را شکسته‌تمغارا برانداخت ، وتمام[1] کنشتیها که در گذرهاءِ متعددومعد بود پیش‌خود جمع‌آورد، واحشام وایماقات[2]، وایل‌والوس [چون] ازالغ‌بیك میرزا متنفر بودند ، [بیك راه] روی بدرگاه عبداللطیف‌میرزاآوردند ، وروزبروز اسباب وحشت و مناقشت بیشترمیشد .

و سببی ازهمه [قوی] تر دلایل طالع پدر و پسربود که پدر را ذنب وپسررا رأس درطالع افتاده‌بود،وهردوپادشاه دراحکام نجوم[واحوال وآثارعلویات بغایت] ماهربودند، [الغ‌بیك میرزا بنظر دوربین و دلالت نحوست ذنب در طالع زوال ملك خود بسبب رأس که‌درطالع پسربود ، درسرعبداللطیف میرزا میدید ، و]پسر[نیزبسر]این دقیقه‌راه‌برده،

۱ــ مج . پا :کشتیها .مک :کنشتیها؛

۲ــ ایماق : بضم‌اول : تبار . دودمان. جمع‌ایماقات ــ آنندراج .

دراتمام آن کار اهتمام(تمام) مینمود ، تابینهما اسباب مکاوحت وعناد [ارتباط] و اشتداد عظیم یافت، ومنجر بآن شد که پدرتیغ کین ازنیام انتقام بر کشید، وناوك عداوت از کمان معاندت بر گشاد ، وبا لشکر[ی] چون ثوابت گردون بسیار ، وچون رمال قفار بی‌شمار ازماوراءالنهر بساحل جیحون آمد، وعبداللطیف میرزا باسپاهی ازحیزچندوچون افزون، ازنواحی بلخ پیش رفته ازتیغ کین و خنجرهای زهر آگین بر کنار آب سدآهنین در پیش پدر کشید، وازطلوع آفتاب تاوقت غروب ازجانبین آتش مصادمت وحروب مشتعل می‌بود، واین حال مدت مدیدمیان ایشان برداشت بابرمیرزا فرصت غنیمت شمرده ، درین محل بعزیمت استخلاص [مملکت] نیمروزرآیات نصرت آیات واعلام ظفرانجام نصب فرمود .

[سبب آنکه ملك حسین که آبا واجداد اوهمیشه باج گذار ، و فرمان برادراین خاندان بوده‌اند، بواسطهٔ آشوب اطراف،وپریشانی سپاه، ومخالفت وارثان ملك، اندیشهٔ خلافت کرده بود، وبادغروردردماغ مخبط آورده سر ازربقهٔ فرمان کشیده بود، وپای درورطهٔ طغیان نهاده ، بابرمیرزا فرمان‌داد ، که امرای سپاه، ومقربان‌درگاه ،مجتمع گشته ، ازبلدهٔ طیبهٔ هرات‌روان شد ، و کس‌بطلب امیرهندو که‌دربادغیس بودفرستاد، اوعرضه داشت‌فرمود که عبداللطیف‌میرزادربلخ‌است، این‌سرحدراخالی گذاشتن‌دوراز مصلحت‌مینماید،] بابرمیرزا تاولایت اسفزاررانده جمعی از امراءِ نامدار و بهادران خنجر گذار بسجستان فرستاد ، ملك حسین [چون دید که ازسیستانی باسپاه سلطانی مقاومت کردن ، واز گوزن با شیر ژیان پنجه زدن ، [۱]اهوی تمام دارد ،] باد غرور ازسر بیرون کرد ، ودست دردامن اعتذار زد ، و جمعی ازمقربان را واسطه ساخت ، وبزبان عجزواضطرار بتمهید معذرت تقصیرات گذشته قیام نمود ، ومواثیق وپیمان‌را ، بروابط عهود وایمان استحکام داد ، که بعدالیوم سر ازربقهٔ خدمتگاری‌بیرون‌نبرد، ودرهمه حال شرایط انقیاد و فرمان‌برداری‌بجای‌آورد، وتحفهای‌ارجمند، وپیشکشهای گرامند ارسال نمود، وبابرمیرزا [بمقتضای رحمت فطری، ومروت جبلی] قلم‌عفو برجراید جرایم او کشید، وبساط بازخواست [وانتقام] بیکبار گی

۱ـ کذا فی‌الاصل ؟ ظاهراً درست آن (وهن تمام دارد) .

درنوردید ، وامرای سجستانرا [ایل ومنقاد گردانیده ، مراجعت نمودند ، ودرین فرصت امیرهندو که] که دربادغیس اقامت نموده بود، [چون بابرمیرزا بجانب سجستان عزیمت فرمود] بمقتضای طبیعت هندو، که :

[مصراع] :

اذا شبعت اکبادهم فسقوا،

سلوك طریق عصیان پیش گرفته، امیرابراهیم ایدکو تیموررا بماوراءالنهر فرستاد، [ازقضا] دراند خود او را گرفته پیش عبداللطیف میرزا بردند [ومدت درحبس او گرفتار بود ،] وامیرهندو که بطرف استراباد رفت . بابرمیرزا چون ازین احوال خبر یافت امیر شیخ علی بهادر ، وامیر[سلطان] ابوسعید داروغه را بافوجی ازسپاه ظفرپناه ، امرفرمود که از عقب هندو که رفته : سربد سیر زیرسنگ آورند

واین جماعت فیروزی اثر[چون ابروباد براثرآن روان شده] درولایت خبوشان باو رسیدند ونیران جدال وقتال را التهاب واشتغال [داده] ناوکها بزره‌بری وشمشیرها بپرده دری درافتاد ، [امیرهندو که چون وقایع حروب بسیاردیده بود ، وصفوف دلیران معارك ناموننگ فراوان دریده، برصفت شیرعرین وببرخشمگین خودرا برصف دلاوران سپاه مخالف زده از بیم پریشان ساخت واز هرطرف که حمله آورد از کشته پشته برهم انداخت و مردم [1]کرده از عقب هزیمتیان رفته امیر سلطان ابو سعید را زخمی کاری زدند که بهمان زخم جهانرا وداع کرد] ، ودرخلال این احوال امیرهندو کـه درمیدان امتحان بجولان وجلادت وبهادری کروفری مینمود که ناگاه شیخ علی بهادر بـدو بـاز خورده دریکدیگر آویخته‌خاك معرکه‌را [باخون برآمیختند] و[امیر] شیخ‌علی[بامداد دولت ولی نعمت] غالب آمده [امیرهندو که] را (سرباز کرد) وسر اورا بهرات [آورده] جهت عبرت حرام نمکان دیگر، ازدروازهٔ ملك آویختند .

[شعر] :

بردرخت آمد برون گل لاجـرم برباد رفت
اینچنین باشد چوبر مولی برون آید غلام

١ــ کرد . کرده : بضم اول کوسپند چران ، فرهنگ‌برهان

پس بابرمیرزا ازعزیمت ملك نیمروزمراجعت نموده، [ازهمه جوانب خاطرخطیر مرفه ساخته، و] درساحت باسماحت دارالسلطنهٔ هرات ، نوای عیش وکامرانی ، وصدای نغمهٔ (نشاط) وشادمانی درمقعرطاس فلك نیلگون انداخت .

[مقارن این حالات برمقتضای مقولهٔ جامعهٔ ،

بیت] :

هر فتح که آسمان نهدش منتهای کار

چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگر است

از مفاتیح خزانهٔ : **له مقالید السموات والارض** ، فتح قلعهٔ عماد ، که نمودار حصن حصین شداد ، بلکه مقابل کوب حصاراستوار : **سبع شداد** ، است ، [دست داد ، و کیفیت این حال چنان بود که :

خوافی دلاور « محمد صالح » نام داشت ، علاءِ الدوله میرزا او را برات بر قلعهٔ عماد فرموده بود ، و او بقلعه رفته چیزی از وجه آن برات گرفته بود ، و با کوت وال قلعه طریقهٔ محبت درمیان نهاده بود ، بیرون آمد بفور رخت و تحفها ، و طاسهای میوه ترتیب کرد، بانوکران معتمدخود قرارداده بود که اگرمجال یابند درشیوهٔ مردم مزدور وحبه کش بقلعه درآمده با کوتوال آنجا بمعاشرت شراب اشتغال نموده ، وآن تحفها را برسم پیشکش بقلعه درآورده ، بهرحیله چند نوکر او در قلعه در آمدند ، محمد صالح ناگاه شمشیر کشیده صلواة بنام بابرمیرزا فرستاد ، وچند کس را ازاهل قلعه‌بقتل‌آورد، باقی مردم آنجا امان خواستند ، ودرزمرهٔ دیگر نوکران منقاد گشت ، وخبرفتح ، و کیفیت، تسخیرقلعه بعرض بابرمیرزا رسانیده نشاط ومسرت این‌خبربنوعی تأثیر کرد] که مستحفظان علاءِالدوله میرزا ازمراسم حزم ومحافظت غافل ماندند، تا اواز حبس بیرون آمده بجانب غور و[خیسار] رفت، وازآنجا عزیمت سجستان نمود، ودرآن ولایت جمعیت تمام درسلك انتظاماودرآمد ، بابرمیرزا امیرخدایدادرا باجمعی ازدلاوران سپاه

[ظفرپناه] بدفع مواد فساد او نامزد فرمود . چون علاءالدوله میرزا ازتوجه لشکر خبر یافت آهنگ عراق کرد ، وازبیا[با]ن یزد خبرپیش سلطان محمد میرزا فرستاد ، و از آمدن خویش اعلام داد، برادر زیاده التفاتی نکرد وجواب فرستاد که ما برجناح عزیمت خراسانیم همانجا باشد تابوقت عزیمت ملحق شود .

چمن اول از روضهٔ شانزدهم

در عزیمت سلطان محمد میرزا از (مملکت) فارس بقصد تسخیر خراسان

پیوسته بر مقتضای مؤدای: **حب الوطن من الایمان**، سودای تسخیر مملکت خراسان [سلطان محمد میرزا را] در خاطر می بود، اما بواسطهٔ هر گونه موانع صوری، وعلایق ضروری در عقدهٔ توقف میماند، تا درین فرصت، خاطر از ضبط ممالك عراق وفارس (فارغ) ساخته لشکری بی‌پایان از: شیراز، واصفهان، ویزد، و کرمان، ولرستان، وشولستان، وآوه، وساوه، وقم، وکاشان، وری، وسمنان [ودامغان]، وغیر آن فراهم آورده، عازم خراسان گشت، واز بسطام گذشته کس پیش برادر فرستاد، واز عزیمت و داعیهٔ [خاطر] خویش [آگاهی] داد، بابر میرزا نیز باحضار لشکرها از نواحی خوارزم تا سرحد سجستان، واز [ضمایم] شبرغان تا [اقاصی] مازندران فرمان داد، واز [مستقر سلطنت دار الملك] هرات بمسارعت تمام روان گشته، بعد از طی منازل ومقام، ولایت جام مضرب خیام، و مجمع ازدحام هردو سپاه مبارزت اتسام شد، واز طرفین میمنه ومیسره، وقلب و جناح را بسیوف وسهام، ورماح وبهادران نامدار، و[اصحاب] سلاح بیاراستند، واز اطراف نعرهٔ گیرودار، و غلغلهٔ مردان کارزار، و دلیران خونخوار، از میان گرد و غبار، چون بانگ رعد از تجاویف ابر آزار برخاست،

[لفردوسی]:

ز بس نالهٔ کوس و هندی درای
همی آسمان اندر آمد ز جای
درخشیدن تیغ الماس گون
بکردار آتش بگرد اندرون

از زبان تیغ آبدار جز نص قاطع: **اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون**، بگوش دلاوران نمیرسید، واز دهان خون آلود سوفار غیر از صدای: **یدرککم الموت**

و لو کنتم فی بروج مشیده، کسی نمی‌شنید، چون کوشش دولشکر جرار، و کشش دو گروه خونخوار بغایت رسید، وزدن، وآویختن [و افکندن] وخون ریختن بنهایت کشید، آخرالامر نسیم فتح وفیروزی، از مهب رأفت و بهروزی: **والله یؤید بنصره من یشاء** کشتی امید سلطان‌محمد میرزا رابساحل نصرت رسانیده، ورایت دولت، وسنجق سلطنت اورا مظفر گردانید، وسپاه بابرمیرزا گریز بهنگام را وسیلهٔ نجات ودست آویز خلاص ساخته، هزیمت نمودند، ولشکر عراق غنایم نامعدود، ونفایس، و طرایف نامحدود، گرفته، آحاد طوایف ایشان صاحب خیمه و کرباس ومالك ذرگاه، وبارگاه، وبدایع اجناس گشتند، بابرمیرزا ازآن گرداب وغا، وغرقاب بلا خود را بکوششهای بهادرانه بیرون انداخته، با هفت تن که از غایت اتحاد و اتفاق چون عقد پروین گوئی یکبدن بودند، متوجه قلعهٔ عماد گشت، وسلطان محمد میرزا باستقلال هرچه تمامتر درظل عاطفت حضرت الهی بتایید فتح وظفر بجانب دارالسلطنت هرات خرامید، ظلال مرحمت برمفارق رعایا گسترد، و مواضع ومرابعی که بسبب عبور ومرور عساکر روی بویرانی و پریشانی داشت بحال عمارت بازآورد. و [سلطان] ابراهیم میرزا [ولد علاءالدوله میرزا] که در حبس بود، بیرون آورده با شاه محمود [میرزا] ولد بابرمیرزا پیش سلطان محمد میرزا آوردند، هردورا نوازش وعنایت فرمود. وابراهیم میرزا را پیش والد او - (علاءالدوله میرزا) وشاه محمود میرزارا پیش والدهٔ اوفرستاد، وبرسریرسلطنت واقتدارجدبزرگوار خود [مقام] و آرام گرفت، و بفراغ بال و رفاع[1] حال [همه]، ترتیب اسباب عیش وتهیهٔ ادوات طرب فرمان داده، مجلس را از پرتو آفتاب می و آتش رخسار ساقیان شیرین کارگرم داشت، ورایت عشرت، و لوای کامرانی تا ذروهٔ بزمگاه زهره برافراشت، ودرخلال این احوال که الغ بیك میرزا وعبداللطیف میرزا درسواحل جیحون با یکدیگردرمحاربه و کشاکش بودند، میرزا سلطان ابوسعیدبن میرزا سلطان‌محمدبن

١- رفاع: بعین بی نقطه از: رفع رفاعة = علاقدره فهورفیع.

ورفاغ: بغین معجمه از: رفغ رفاغة العیش: کان واسعاً هنیئاً فهورافغ ورفیغ. والرفاغة: سعة العیش. وشاید دراصل (رفاه) بوده است.

میرزا میرانشاه‌ابن امیرتیمور گورگان ـ که دراردوی‌الغ‌بیك میرزا بود، وهمیشه‌خیال سلطنت ودواعی استقلال مملکت در سر وسر داشت ـ فرصت غنیمت دانسته ایل ارغون را با خود متفق ساخته درسلك (خدمت) درآورد ، وتصمیم عزیمت تسخیر سمرقند کرده با گروه انبوه بمحاصره اشتغال نمود. وچون کیفیت این حال بسمع جلال الغ‌بیك‌میرزا رسید دخان‌آتش حیرت ازکانون‌سینهٔ [محزون] اوبمصعد دماغ بررفت ، وازظواهرترمذ بسرعت‌تمام متوجه سمرقند گشت ، وجمعیت‌اوبنوعی متفرق [شد] که چندین خیمه و خرگاه‌برجا گذاشته، هر کس بطرفی‌افتاد ، میرزا سلطان‌ابوسعید چون ازآمدن‌الغ‌بیك میرزا وقوف یافت چون قوت مقاومت نداشت وهنوزنوبت استقلال اورا مهلتی درحساب بود ، ترك محاصره کرده بایل ارغون درآمد (ه) [و] راه عبداللطیف میرزا صافی شده ازجیحون عبورنمود ، ودرشهر«سبز» اساس اقامت انداخت ، وجنود آن نواحی را فراهم آورده بیراق تمام روی بسوی فتح سمرقندآورد، ومیرزا الغ بیك نیزبا سپاه[ی ازحیز ادراك بیرون، واز انجم وافلاك افزون] استقبال نمود، ودوسپاه خونریز، ودوحشرمحشر انگیزبهم رسیده ازجنگ وغا ، وشورش وغوغا [حالت رستخیز] برانگیختند ، وتأیید آسمانی ، ونصرت سبحانی مساعدت موکب عبداللطیف میرزا نمود ، ولشکر(سمرقند) [مغلوب] گشته، روی بهزیمت نهادند. والغ‌بیك میرزا بحسرت تمام، وضجرت بلاانجام بسمرقند تاخته خواست که بارگ درآید، میرانشاه قوچین که گماشته وازخاك برداشته اوبود امتناع نمود[ه ، اورا راه نداد ،] بحکم : **تکسرت‌النصال علی‌النصال** ، غم‌برغم افزوده با خویش ومحارم، وچند نوکربجانب شاهرخیه بیرون رفت ، ومیرزاعبداللطیف بسمرقندآمده برسریراقبال ومستقرجاه وجلال برجای پدر تکیه زد ، ومیرزا الغ بیك بعد ازآنك از هیچ جانب روی بیرون شدن ندید بسمرقند باز آمد ، و جمعی ازوطلب قصاص اقربای مقتول خود کردند ، و چنانچه بر زبان مبارك [جناب قدسی مآب] شیخ بهاءالدین عمر[قدس سره] گذشته بود، بمقتضی شرع‌حکم بقصاص اووپسرش عبدالعزیز میرزا [صادر] شد ، وهردوبقتل رسیدند .

(شهادت الغ بیك میرزا سنهٔ ۸۵۳)[1] .

[2][چون سلطان محمد میرزا درهرات خبر قتل عم بزرگوار استماع نمود ، غم والم بسیار بدو راه یافت و اظهار ضجرت تمام نمود ، اما فایده نداد] .

۱ـ عبارت: (شهادت الغ بیك میرزا سنهٔ ۸۵۳). از زیادات نسخه مك میباشد واز نسخه‌های مج و پا و س محذوف است.

۲ ـ عبارت : [چون سلطان محمد میرزا ...، تمام نمود ،اما فائده نداد] از زیادات نسخه مج میباشد .

چمن دویم از روضهٔ شانزدهم

درمحاربهٔ[ابو القاسم] بابرمیرزا باامرای سلطان محمد میرزا

چون بابرمیرزا بقلعهٔ عماد رسید ، امیرمحمد صالح که فتح قلعهٔ مذکوره بسعی جمیل ، واهتمام جلیل اودست داده بود ، شرایط بندگی وخدمتکاری بظهور آورد ، پس بابرمیرزا ازقلعه بیرون آمده بجانب استراباد رفت ، وچندروز درآن نواحی بوده ، جمعیت تمام اورا حاصل آمد،و[1][سلطان] محمدمیرزارا همگی خاطر[2][بتدارك] اومتوجه بود ،[3]اولاً علاءِالدوله میرزا را ـ که چند وقت در سایهٔ اهتمام داشت ـ ناحیهٔ گرمسیر و باختر زمین داد ، و اورا بدان جانب فرستاد ، و[4]جمعی امرای سپاه واعیان درگاه را فرمود که باتفاق امیرحاجی محمد قنا شیرین بجانب بابرمیرزا روان شدند ، چون امرا بولایت نسارسیدند ، بابرمیرزا ازاستراباد[5][باز] آمده بمشهد [راز][6] رسیده بود، امرا بایکدیگر گفتند ، وهم وهراس بخاطر [راه] نمی‌باید داد ، واز خارخار[7] شوکت خصم نمی‌باید اندیشید .

۱ـ مج : حاصل آمد وسلطان محمدمیرزا . مک : حاصل آمد ومحمدمیرزا .

۲ـ مج:خاطر بتدارك اومتوجه.
مک : خاطراومتوجه بود .

۳ـ مج : اوعلاءالدوله .
مک: اولاً علاءِالدوله .

٤ـ مک : وجمع امرای سپاه .
مج : وجمعی امرای سپاه .

٥ـ مج : ازاستراباد بازآمده بمشهد راز رسیده .
مک . پا : ازاستراباد آمده بمشهد رسیده .

٦ـ«مشهدراز» : مشهد رزه یامشهدریزه مراداست به‌ص۲۲۸ جلداول مراجعه شود .

۷ـ خارخار : چو چاریار : خارش وکنایه از تعلق خاطر. فرهنگ رشیدی وبرهان.

(خسرو) :

ای آنکه در صف رزم از خار پای ترسی

گل بندچون عروسان باورد کن نسارا[1]

(پس امراءِ عراق ازسرغرور واستکبارروان گشته درمشهدراز بهم‌رسیدند مستعد جنگ وجدال وآمادهٔ مصاف وقتال شدند ، وسپاه [رزم خواه] بابرمیرزا اگرچه ساز و برگ [وخود وترك و] اسلحه و اسباب جنگ کمتر داشته اما با کمال توکل بکرم الهی ودست وبازوی توانا قوی دل ومستظهربودند ،

[2][امیرخسرو] :

بنیزه هریك ارباید کمر از کوه برتابد

بناوك هریك ارخواهدشهاب ازچرخ‌بر باید

پرنده تیرشان گوئی که از تقدیر پردارد

برنده تیغشان گوئی که ازنصرت گهردارد

دولشکر خونریز و دوسپاه قیامت انگیز دریك دیگر افتاده ، وبباد حمله نیران فتنه ووغاراالتهاب دادند، که ازدخان وبخار او در هوای معرکه ابری برخاست ، که شعاع تیغ برق اوبود، وپیکانهاء چون قطرهٔ آب باران ، ودرفضای [آن] رزمگاه از اثر آن (لاله‌ها میرست)، مرگ برگ وهلاك بارآن . بابرمیرزا برصفت ببر(ی) خشمناك وشیر(ی) بی‌باك [بر] هرطرف می‌تاخت ، واز کشته پشته می‌ساخت ، وبهرجانب حمله می‌برد ، دمار ازمخالفان برمی‌آورد ،

١ــ باورد کن نسارا: عطف بیان جمله‌سابق‌است، و (نسا) بمعانی : جائی درخراسان . گوشت‌واستخوان مردگان. جائی که آفتاب برآن نتابد .

و «باورد» : نام جای دیگریست درخراسان نزدیك به (نسا) . ونیزمرکب از دو کلمه «با» فارسی بمعنی «مع» در عربی . و (ورد) بعربی گل. ودرین مصراع صنعت «مراعاة النظیر» که ازصنایع لفظی بدیعی است بکاررفته است

٢ــ مج : امیرخسرو . مك : اسدی .

[بیت] :

بگرد انـدر همی شد چشم پنهان
بخون انـدر همی زد چرخ چنبر
ز بانگ کوس غران چشم کـودك
همی احول شد انـدر بطن مادر
زمین‌دریای موج‌افکن‌شد ازخون
درو کشتی سوار و کشته لنگـر

اخرالامرموکب[همایون] بابر میرزا را مظفر وکامیاب گشته ، امرای سلطان محمد میرزا تاب صولت او نیاوردند ، وامیرحاجی بقتل رسید[ه] ، باقی سرداران اسیر و گرفتار گشتند ، واکثری ازیشان بتیغ بی‌دریغ در آمده برخاك هلاك افتادند ، وسپاه منصور غنایم نامحصور ، و ساز وسلاح نامحدود گرفتند ، چون از گیرودار این جنگ وپیکارفی‌الجمله ایشانرا فراغی دست‌داد خبریافتند که سلطان محمدمیرزا رسید، وصورت حال چنان بود ، که : چند نوبت امیر حاجی محمد عرضه داشت [بسلطان محمد میرزا] فرستاه بود ، که بابرمیرزا لشکر(ی) [بی‌حد] جمع آورده ، اگر آفتاب رایت جلالت انتساب آنحضرت سایهٔ التفات برین نـاحیت انـدازد ، شایـد که بسبب شکوه وهیبت سلطنت‌کار(ی) برآید ، سلطان محمدمیرزا جمعی ازمردان‌کار ، و دلاوران صف کـار زار اختیار کرده ، ازولایت‌طوس‌ایلغار فرموده بود ، [و]در راه بسیاری ازمردم شکستهٔ [امیر حاجی محمد ودیگرامرا که] مجروح وخسته ازمعرکه جسته‌بودندمیرسیدند ، وسلطان محمد میرزا حکم کرده بود ، کـه هیچ کس از گریختگان احـوال نپرسد ، و بسرعت واستعجال تمام میراند تا [که] باردوی بابرمیرزا رسید ، ونفیر کشیده (از) گردراه در مقابلهٔ آن سپاه در آمد ، چون بابر میرزا ازین حال غافل بود ، وشرایط حزم واحتیاط رعایت‌نا کرده، ناگاه سپاه مخالفان ازاطراف وجوانب درریخت ، مردم لشکراو هریك بطرفی گریخت ، وبابرمیرزا بجانب قلعهٔ «عماد» بیرون رفت ، وسلطان محمد میرزا در میدان خالی درآمده یکران[۱] جلادت چندنوبت جولان داد، هیچکس درمقابل او نیامده

۱ــ یکران : وزن مکران : اسب اصیل وتندرو وسرامد را گویند . فرهنگ جهانگیری .

درین‌حال شب نزدیك رسیده‌، [رعب وهراس ، ودغدغه و وسواس] برسلطان محمدمیرزا مستولی شد، که مبادامخالفان غدری‌اندیشیده‌باشند ، وبجهت فریب که : **الحرب خدعة** مقام‌خالی گذاشته، اونیزعنان ازمیدان برتافت ، وبجانب طوس عود نمود . دراثنای این حال خبر یافت (که) اوروق او بسبب [استماع] قتل امیر حاجی محمد ویران شده ، بنوعی بهم برآمده ، که ضبط آن درحیز اقتدار کسی درنیاید ، چنانچه مردم [اوروق] در موت وحیات [سلطان محمد] میرزا مترددانده [سلطان محمدمیرزا] چون‌بلشکرگاه رسید ازآحادخدم وافراد حشم بلکه ازاصناف‌بنی‌آدم درآن دیاردیاری ندید ، عظیم متحیر مانده بود ، که اعلام دادند که علاءالدوله [میرزا] که بجانب گرمسیر رفته بود ، لشکر بسیار وحشربیشمار جمع آورده و بهرات معاودت نموده ، حیرت اوزیاده شد ،

[لخواجه حافظ شیرازی] :

فریاد که از شش جهتم راه ببستند
آن‌زلف ورخ وخال وخط وعارض‌وقامت

بامخصوصان ومحرمان مفاوضه‌پیوسته گفت اهل‌خراسان دراصل مایل‌علاءالدوله میرزااند، وهرات‌را گرفت‌، ولشکرماویران گشت ، مصلحت آنست که ما رو[ی] بعراق آوریم ، و برین عزیمت اتفاق کرده ، [امرای خراسان را که بااوبودند بمحاصرهٔ قلعهٔ «عماد» فرستاد ، وبا خواص خود باصبا ودبورهمعنان گشته روی بعراق نهاد ، و]امرای خراسان بخدمت بابرمیرزا پیوسته عنایت وتربیت ونوازش ومرتبت یافتند .

و علاءالدوله میرزا چون خبر یافت که سلطان محمد میرزا عنان توجه بصوب عراق تافته ، برسریرسلطنت (هرات) دیگرباره اقامت نمود. وروزی چند از زلال کوثر مثال ، وظلال طوبی مآل آن خطهٔ فردوس آیین بیاسود ، [بعدازآن] حصاراختیارالدین را بمولانا احمد یساول سپرده، بداعیهٔ استخلاص سمرقند متوجه بلخ وشبرغان شد ، وسپاه فراوان‌جمع آورد ، وازآنجا[بجانب] ماوراءالنهرروان گشت ،

[واله اعلم بحقیقة الاسرار] .

روضهٔ هفدهم

درجلوس بابرمیرزا کرت ثانی برسریر سلطنت وجهانبانی بتایید آسمانی

[ابوالقاسم] بابرمیرزا ، چون خاطر از دغدغهٔ تعرض (سپاه) سلطان محمد میرزا فارغ ساخت ، رایت عزیمت همیون بجانب [دارالسلطنه] هرات بـرافراخت ، و بتمکن واستقلال تمام برسریرسلطنت جلوس اجلال فرمود ، وبنسق امور، ونظم مصالح جمهور، بمساعی مشکور ، واهتمام موفور توجه نمود ، ودواعی ضمیرمنیر، وبواعث خاطر خطیر باستخلاص وتسخیر حصار «اختیارالدین» بر گماشت . ومولانا احمد یساول که کوتوال قلعه بود درضبط و محافظت واستحکام وصیانت آثار بلیغ نمود ، ومدت چهل شبانه روز ازجانبین آتش جانسوز جنگ وجدال (التهاب و) اشتعال داشت ، چون بحرب وقتال ، وفریب واحتیال‌کار (ی) از پیش نرفت ، و مردم عرصهٔ تلف و هلاك میشدند ، بابر میرزا برمقتضی طینت اصلی وفطرت جبلی عنان بجانب شفقت ومرحمت معطوف داشت ، مولانا احمد (عرض) کرد، که هر گاه جناب کرامت مآب شیخ‌بهاءالدین عمرقدس سره، [وجناب نقابت انتساب امیرناصرالدین سیدقریش نوراله مضجعه] بابر (میرزا را) عهد و پیمان موکد بمواثیق و ایمان داده مـرا اطمینان خاطر حاصل گردد ، حصار بسپارم پس آن هردو بزرگ [دین] بنابرصلاح مردم و اصلاح ذات بین حاضرآمده ، بابرمیرزا را عهد وسوگند دادند، ومولانا احمد قلعه تسلیم‌نمود، وبابرمیرزا بعهد وپیمانی که کرده (بود) وفا نمود ، ومولانا احمد تربیت ونوازش یافته ، پرتو آفتاب جهانتاب عنایت بابرمیرزا برساحت احوال‌اوتافت. وسریرسلطنت، ومتکای‌خلافت [موکب همایون] بابری‌را مسلم ومستخلص گشت .

بعد از آن خبریافت که علاءالدوله میرزا که بطرف ماوراءالنهر رفته بود، بعزم استخلاص سمرقند، بی‌حصول مطلوب، ونیل مامول ومقصود بولایت بلخ معاودت نموده، بابرمیرزا اعلام ظفرانجام بعزیمت قبة‌الاسلام [بلخ] نصب‌فرموده، باسپاهی که غبار (مراکب) ایشان قنطره برچشمهٔ آفتاب می‌بست، وشعاع‌اسلحهٔ مواکب ایشان روزبازار اشعهٔ (نجوم) وشهاب می‌شکست :

لامیرخسرو:

جنبش اسب از سم خار اشکاف
لرزه بر افکند زمین را بناف
[شد زمین از نعل بنقش و نگار
چون شکم ماهی و اندام مار
گر زعلمها که بکیوان گرفت
آتش گوئی به نیستان گرفت]

و با وجود آنکه شدت سرما، و برودت هوا بحدی بود که از فحوای: **خمد جمره، وجمد خمره**، خبرمیداد،

[وله ایضاً]:

قطره که از ابرهمی شد جدا
مهرهٔ بلور شدی در هوا
لرزه کنان بر تن نازك حریر
چون گل نسرین بلب آبگیر

پادشاه بدان التفات ننمود، [و اویس بیك را بکوتوالی قلعهٔ اختیارالدین تعیین فرموده،] وبعضی امرارا بمحافظت‌هرات باز گذاشت، وبمبارکی‌عزیمت نموده، منازل ومراحل‌پیمود تابساحت جنت‌اتسام قبة‌الاسلام [بلخ] نزول اقبال فرمود. (و) علاءالدوله میرزا [درین محل] بطرف طالقان [وکوه پایهاء بدخشان] رفته بود. بابرمیرزا :

کالریح العاصف والبرق الخاطف، ازعقب اوروان شد، ودرآن نواحی منزل ومقام علاءالدوله میرزا [را] معلوم کرده، بی‌خبر برسر اوتاخت، و مواد جمعیت او را چون خاطر مفلسان پریشان [وابتر] ساخت، و علاءالدوله میرزا در شکاف کوهی پنهان گشته بمحنت بسیار ازآن مهلکهٔ خونخوار [نیم] جانی بکنار کشید، بابر میرزا [کوچ] او را گرفته، بجانب بلخ مراجعت [نمود، و] امیر [پیر] درویش، و امیر علی هزار اسبی را بوظایف تربیت وعواطف پادشاهانه اختصاص [بخشیده]، ولایت بلخ، وشبرغان، وقندز، وبغلان از حدود بدخشان تاسواحل آب مرغاب سیورغال (ایشان) فرمود، وموکب همایون منصورالرایات، بجانب دارالملك هرات معاودت نمود.

[1][وددرین فرصت بابرمیرزادر یورش بلخ وبدخشان بوداویس بیك که از[2] شلنگ زدن وجلوداری بمرتبهٔ پیری و کوتوالی وصاحب اختیاری رسیده بود، بوسوسهٔ دیوغرور، ازراه سپاس داری وحق گزاری دورافتاده داعیهٔ سر کشی درخاطرآورد، وحصاررا مضبوط واستوارساخته، [3]قفصهای گلدستهای مدرسه وخانقاه پای حصاررا بمظنهٔ آنکه سر کوب قلعه‌است ویران کرد، ودرختان [4]نازوی بزرگ باغ شهر راکه برجانب حصاربود بهمین تصورباطل بینداخت، ودرباب صیانت واستحکام آنچه رأی قاصراوتقاضا نمود بجای‌آورد، ودست تعدی بتعرض خلایق وتخریب مرابع و مواضع دراز کرد، [5]چون بهرات رسید در باغ سفید نزول فرمود وخاطر برتدبیر تسخیر حصار گماشته کسی‌را پیش اویس فرستاد و گفت اصلا توازحصار بیرون نیائی که من بنفس خودخواهم آمد، واورا بدین سخن فریفته شبی بشهر درآمده چنان نمود که بحصارمیرویم و پیشتر اهل سازرا بحصارفرستاد، جمعی ازمردان جگردار نامزد کرد تا بانگ میزدند که میرزا میرسد، وبدین بهانه بحصار

۱ــ عبارت: [وددرین فرصت بابرمیرزا ..... فتحی‌دگروفتوح دیگر] اززیادات مج میباشد وازمک بتمامه محذوف است.

۲ــ شلنگ: وزن پلنگ برجستن و فرو جستن شاطران برای ورزش راه رفتن. فرهنگ برهان.

۳ــ القفص: محبس‌الطیر والجمع اقفاص، ومجازاً غرفه وجائیکه برفرازگلدسته سازند.

٤ــ نازو. ناز: درخت صنوبر. آنندراج.

٥ــ یعنی: چون بابرمیرزا بهرات رسید.

درآمدند ، اویس‌خون گرفته برسم استقبال بدهلیز قلعه فرود آمد ،

سیدحسن غزنوی :

گرفته شومی کفران نعمت دامنش ورنه

رود بزپیش قصاب ورود خرپیش پالانگر

یکی از دلاوران شیخ منصور نام چنگ در اویس زد ، و هردو در هم آویختند یکدیگررا زخمهای کاری زدند ، هردو را روح از قلعهٔ تن و حصار بدن بیرون رفت ، دلاوران دیگر اویس‌را برخاك‌خواری کشان بیرون آوردند، وبصحرا انداختند، ونوکران اوبعداز سه‌روز قلعه‌را تسلیم کردند .

ودراثنای این حال بحکم آنکه :

لاادری قائله :

هردم رسد از عطای داور

فتحی دگر وفتوح دیگر]

یکی‌از[1] چهره‌های مخصوص علاءالدوله میرزا آمده عرضه داشت که [شاهزاده] علاءالدوله میرزا نزدیك هرات آمده، دردامن کوه گازرگاه‌غایب‌شده، بابرمیرزا بتجسس آن اشارت فرمود، اورا (در) تکیه اسکندر بیك یافته ، باجواهر عظیم گران مثل لعل[2] بوگرك و[3] پیوه گری وشاه منصوری وغیرآن که‌جوهریان روزگار وشناسندگان نامدار از قیمت هریك‌ازآن‌عاجزبودند ، گرفته پیش‌بابرمیرزا آوردند ،واورا بیکی ازمعتمدان سپرد که [محکم] نگاه دارید.

۱ــ چهره : بکسر اول غلام ، ملازم ، پسرساده . آنندراج .

۲ــ لعل بوگرك: نوعی لعل که بصورهٔ گرده باشد چه بوگرك بترکی بمعنی گرده است .

۳ــ پیوه گری از انواع لعل : رمانی ، عنابی ، دوشابی و پیکانی است وظاهراً پیوه گری دراصل پیکانی بوده که نساخ آنرا تحریف کرده‌اند .

چمن اول از روضهٔ هفدهم

درظهور سلطنت و تأیید خاقان سعید [سلطان ابوسعید]

(انار اله برهانه)

[چون] حضرت آفریدگار جل سلطانه وعظم برهانه ، بحکمت شامله وقدرت کامله ، فرق میمون ،وذات همیون پادشاه عالی شأن وخاقان رفیع مکان سعید شهید ، سلطان ابوسعید میرزا [را ،انار اله مرقده] ـ که شمهٔ ازذکر او گذشت ـ شایستهٔ تاج وهاج سلطنت وسزاواردواج موفورالابتهاج خلافت آفریده بود ،و(خطباء) الطاف (مهیمن) بیچون بر فرازمنبر نه پایهٔ گردون ، خطبهٔ بلیغ «کذا» :

انـا جعلناك خلیفة فی الارض ، بنام همایون او خـوانـده ، وبحکم: [ان] ارباب الدولة ملهمون ، پرتو آفتاب این معنی از مطلع خجستهٔ :

سبقت العنایة فی البدایة ، ظهرت الولایة بالنهایة ، برپیشگاه او تافته ، و از (مبشران) عواطف الهی، ومنهیان بارگاه پادشاهی ، نویدروح پرور ،روح گستر، که :

[خواجو کرمانی] :

ملك جهان زان تـو خواهد شدن

بخت بفرمان تـو خـواهد شدن

یافته ، [و] (در) نجد ، و غور [بلاد] و دیـار بـا جمعی از جانداران خدمتگار ، و خدمتگاران ، جاندار ، بحسن تدبیر روزگارمیگذرانید ، وملازمان ویـك جهتان را بتأیید (ات)آسمانی ،وارتقا بمعارج سلطنت وجهانبانی امیدوارمیگردانید، و کورباطنان وتاریك خاطران اورا بچشم حقارت میدیدند ، وبسرحکمت ازلی نمی‌رسیدند ، از کوته نظری ازصورت بکمال دآل بینا نبودند ، ونمیدانستند [که] .

لعبد الواسع [الجبلی]:

بتدریج و قرار و انتظار و تربیت گردد
مه نوبد روباران دروخون مشك وحجر گوهر

برین منوال ایام بسر می‌برد تابامداد بخت جهانگیر، شهر: «یسی»را بدست آورد، وتولا بروحانیت بزرگوارسلطان سیداحمد یسوی قدس‌اله سره [که درآن خطه آسوده است] نمود(ه)، [و] چندروزی آن‌بلده را مقام اقامت ساخت، ودرین فرصت برسریر ارجمند دارالملك سمرقند سلطان عبداله میرزا ولد سلطان ابراهیم میرزا متمکن بود، چون ازحال سلطان سعید واستیلای او[بر: «یسی»] وقوف یافت، جمعی از امراءِ وارکان درلت‌را فرستاد باشد که اورابدست آورندامراءِ باستعداد تمام رفتند وشکسته وپریشان بسمرقند بازآمدند،

[چراغی راکه ایزد برفروزد
کسی کش‌پف کندر پشش بسوزد]

ویراق بسیار[و]غنایم‌بی‌شمار بدست مواکب ظفرشعارافتاد، سلطان‌عبداله(میرزا) چون ازین‌صورت واقف شد، ولشکرمنهزم‌بدوپیوسته بداعیهٔ انتقام بترتیب مواد حرب وتهیهٔ اسباب طعن وضرب فرمان داده، ابواب خزاین بگشاد، وسپاه آراسته، ولشکر عظیم مرتب ساخت، وازآن طرف سلطان سعید، نیز بامداد عواطف الهی مستظهروقوی دل گشته، ومطمئن‌خاطرابوالخیرخان پادشاه اوزبك را بمدد طلبیده بنظم امور، ونسق مصالح جمهورلشکریان توجه فرمود، و باتفاق ابوالخیرخان [بعزم تسخیر سمرقند] از حدود «یسی» روان شد« بحدود [تاشکند و] خجند آمد (ند)، سلطان عبداله آگاه گشته بالشکر گران، وجمعیت بیکران توجه نمود، (و) درفصل تابستان که از شرار آتش خورشید تابان دریاها درجوش، ونهنگان درخروش بودند،

[لخواجه] سلمان [ساوجی]:

هوایش ز فرط حرارت بحدی
که چون موم میشد دل سنگ ذایب

چنان بـد کـه شمشیر چون قطرهٔ آب

فـرو میچکید از کـف مـرد ضـارب

هر دو سپاه کینه خواه ، بعزم آتش افروزی ، و خانه سوزی یـکدیگر بجنبش آمده ، در نواحی قریهٔ «شیراز» قریب بچهار فرسنگی سمرقند بهم رسیدند و از جانبین مستعدجنگ و جدال شده، در برابر یکدیگر صفها بر کشیدند : وتیرهابا[ر] زه گشائی، ونیزها بجان ربائی درآمد، مرغان تیزپرسهام خون [آشام بقصدصیدطیورارواح درپرواز شدند : واژدهای و] ثعبانهای سنان‌بالتقام اجسام دلیران دهان (ها)باز کردند، وسلطان عبداله میرزا قـدم ثبات وقراربرجای استوار داشت ، تامیمنه ومیسره ، وقلب وجناح لشکراوچون ایام دولتش راجع ومنقلب گشت . و(در) اثنای مصادمت و مبارزت گرفتار قید بوارشده‌بقتل رسید،وآفتاب‌اقبالش‌بمغرب زوال افول نمود ، وماه جمالش که‌خورشید چون هلال حلقه در گوش اوبود بخسوف فنا گرفتار گشت .

[کمال اسمعیل] :

دریغا که پژمرده شد ناگهانـی

گل باغ دولت بروز جوانی

نهال سرافراز بد لیك گـردون

نـداد آبش از چشمهٔ زنـدگانی

واین واقعه روزشنبه بیست ودوم جمادی‌الاولی سنهٔ . خمس وخمسین وثمانمایه بود ، وسلطان سعید مظفر وکامکار گشته ، غنایم بسیار وطرایف بـی‌شمار [بتصرف سپاه نصرت شعار] درآمد ،

وچون خبراین فتح بسمرقند رسید ، شیخ‌الاسلام آن مملکت ، خواجه مولانـا ، که درجانب داری سلطان عبداله میرزا غلوی تمام داشت ـ بخراسان آمد .

وسلطان سعیدرایات سلطانی واعلام کشورستانی بذروهٔ ایوان کیوان برافراخته، وطنطنهٔ خلافت وجهانبانی، وآوازهٔ تخت گیری وتاج ستانی دراطراف واکناف [اقالیم] ربع مسکون‌انداخته، وبرسریرسلطنت ومتکای‌خلافت باستحقاق تمام واستقلال مالا کلام

استقرار یافت ،] وپرتو انوار رافت وعاطفت ازآفتاب جبین مبینش برساحت امید رعایا وبرایاتافت ، وابوالخیرخان‌راکه درین[۱] مصاف ظفر کرداردر رکاب مواکب نصرت‌شعار بود، بمواهب کریمانه ، ونوازش خسروانه شاکرساخته، اجازت مراجعت ارزانی داشت، وقبهٔبارگاه[۲] جهانپناه ، وماهچهٔ سنجق برجیس اشتباه برفراز خرگاه ماه برافراشت .

[لسید] حسن[الغزنوی][۳] :

زمانـه دامن اقبال شهریار گرفت
سعادتش چودل ودیده در کنار گرفت
ظفر در آینهٔ او جمال نمود
جهان بدولت شاه جهان قرار گرفت

۱ـ مج . پا : مصاف . مک : سفر.
۲ـ مج: قبهٔ بارگاه . مک . پا . س : قبه و بارگاه.
۳ـ مج . پا : لسید حسن الغزنوی .
مک : حسن غزنوی .

چمن دویم ازروضهٔ هفدهم

در مصاف میرزا بابرخان باسلطان محمد میرزا

در موضع چناران

سلطان محمدمیرزا ازوقتی که شکست یافته [بود] ، از ولایت طوس عنان غم و افسوس بجانب عراق تافته بود ، همیشه در مقام آهنگ رزم مخالف درپردهٔ بنوااراست میکرد ، وعشاق‌وار درهوای خراسان متحیرمانده ، (و) قانون انتقام ، و چنگ جنگ سازمیداد. دیگرباره لشکرها جمع آورده باصفهان آمد[ه]. بابرمیرزا دربسطام ازتفصیل این‌احوال وقوف [یافت] . خدمت خواجه مولانارا برسالت پیش برادرفرستاد تابحکم : **فاصلحوا بینهما** ، بنصایح‌ومواعظ (عذب) آبی‌بر آتش غضب‌اوزند،وشیخ الاسلام‌مشارالیه روان شد(ه) چون باردوی سلطان محمدمیرزا رسید ، وظایف اجلال و اکرام یافته ، مراسم رسالت باقامت رسانید ، و شاهزاده بسمع‌رضا اصغا نمود ، اما چون بر مقتضای : لکل اجل کتاب ، عمروزمان‌آن پادشاه عالیشان بختام اجل مسجل شده بود، ازنصیحت شیخ‌الاسلام مصلحتی‌روی‌ننمود« کذا»،چند [نوبت]دیگر تردد‌وآمدوشدنموده برآن قرار یافت که‌بعضی ازولایات خراسان داخل دیوان عراق بود (ه) خطبه و سکه (در تمامی خراسان) بنام سلطان محمد (میرزا) باشد . وبابرمیرزا اعتماد برین صلح کرده بـرسم قشلاق بمازندران درآمد ، ناگاه خبرآمد که سلطان محمدمیرزا نقض پیمان ، وخلاف ایمان نموده ، بالشکرهای گران ازبسطام گذشته باسفراین رسید ،

[للشیخ] سعدی (شیرازی) [رح] :

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی برد او را بسوی دانه و دام

بابرمیرزا دواعی خاطر برجنگ وکارزارقرارداده باسپاه(ی) مؤید بتأیید کردگار مواکب‌فتح ونصرت بریمین ویسارنهضت فرموده . (و) چون سلطان محمدمیرزا ازتوجه برادر خبریافت از اسفراین باز گشته ، روی بجانب استراباد آورد ، و درموضع چناران جباران و جراران هردو لشکر بیکد[ی]گر رسیده ، صفها بر کشیدند ، والحق دو سپاه آراسته بودند ، که پادشاه [کواکب] مواکب گردون تا برعرصهٔ میدان‌آسمان‌جولان می‌نماید، سپاهی بدان‌اساس،ولشکری بدان زینت ولباس ندیده، و گوش‌بهرام رزم کوش آوازهٔ گروهی بدان بی‌باکی، وخونریزی ، وجماعتی بدان‌دلیری وناپرهیزی نشنیده ، جرعهٔخون یکد[ی]گررا از شراب لعل فام دوست تر می‌داشتند ، و چکاچاك تیغ وسنان (مریخیان خنجر کش)را ازنوای (صریر) زهرهٔ زهراءِ محجوب ترمی‌پنداشت .

للاسدی :

نـه از مـرکشان باك ونز تیغ تیز
نـه از آب بیم و نـه ز آتش گـریـز
بهنگـام کین آوری در نبـرد
ز دریـا بـگـردون بـر آرنـد گـرد

دلیران سپاه ودلاوران رزمگاه ازطرفین روی درهم آوردند ، ودست به‌تیغ وتیر وسنان وشمشیر برد ، ازصدای طبل جنگ ، طیور ارواح جنگ جویان از آشیان بدن چون بازدرپروازآمد ، وازخوردن خون جگرپردلان گرگسان تیزپرتیرپران را دهانها باز ماند، (و)[۱] سلطان محمد میرزا با معدودی چند دلیروار بقصد«قول» سپاه بابرمیرزا حمله‌آورد ، وبمیان متعینان «قول» درآمد ، سپاه خراسان ازاطراف وجوانب ، عراقیان راکه درعقب اومی‌تاختند بزخم‌سنان وشمشیرجان‌ستان بازداشتند، وسلطان محمدمیرزا

۱ـ مج : سلطان محمدمیرزا بامعدودی چند دلیروار بقصدقول سپاه بابرمیرزا .... متعینان قول درآمده .

: مک سلطان محمدمیرزا باپنجهزار سوار دلیروار حمله برقلب سپاه بابرمیرزا .... متعینان قلب درآمده .

را درمیان گرفته، ازوقت طالع شدن آفتاب تانصف‌النهار، نیران حرب وکارزار دراشتعال والتهاب بود، تا گاه [نسیم] ظفروفیروزی ازمهب : **ان ینصرکم الله فلاغالب لکم**، برپرچم [اقبال] لشکرخراسان وزیدن گرفت ، وشکست برعراقیان افتاده روی بگریز نهادند ، (وسلطان محمد میرزا را زخم گران رسانیده گرفتند ، پیش بابرمیرزا آورده) ، زبان تعنت گشاد [ه ، گفت :] (که) تراچه باعث بود ، که یکنوبت لشکر بخراسان کشیده خون ومال چندین مسلمان [را] عرصهٔ تلف ساختی ، وبدان گونه ویران وپریشان شده جائی بسلامت بیرون بردی، وبدان اکتفانا کرده، دیگرباره چنین فتنه انگیختی ، [و چندین خون خلایق بناحق ریختی] ، سلطان محمدمیرزا (در) جواب گفت : ای برادرکارسلطنت بی‌این نوع حالها نمی‌باشد .

ومآل حال چنان پادشاه بی‌اشتباه ــ که درسخاوت وشجاعت نظیر نداشت ــ بسعی لئام بد فرجام بقتل انجامید ،

[لمولانا مجدالدین] :

یارب غم عمر و زندگانیش خوریم
یا درد و دریغ جاودانیش خوریم
[شرح دل تنگ و نا امیدیش دهیم
یا حسرت خوبی و جوانیش دهیم]

ونعش اورا بهرات آورده، درمدرسهٔ گوهرشادبیگم پهلوی مرقد پدر(ش) بایسنقر میرزا مدفون گشت ، مدت عمرش چون ایام حیات اسکندر رومی سی‌وچهارسال بود(ه) وزمان سلطنت اوده سال، [پنج سال بنیابت ، وپنج باستقلال،] پس بابرمیرزا چون خاطر ازجانب او جمع ساخت- ، علاءالدوله میرزا را ــ که مقید ساخته بود ــ فرمود که چشم اورا میل کشیدند ، وعالم روشن‌را پیش دیدهٔ جهان بینش تاریك گردانیدند ، که : بادام ترا روشنائی ، ودیدهٔ عبهر را بینائی معهود نیست ، **ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار** . واین دو فعل که کوری این برادر، وقتل آن دیگر بود ، برجمال احوال وچهرهٔ اوصاف کمال ، وناصیهٔ افعال واخلاق بابرمیرزا را خال عیب عظیم ، و رقم نقصان کامل ، و داغ

ملامت بزرگ آمد، والا حسن شیم، و وفور کرم و مروت جبلی و فتوت غریزی، وعلوهمت، وسمورتبت وفواضل احسان، ووظایف انعام او ازشرح بیان، وحیزامکان متجاوز بود.

[لامیر] خسرو :

زخوبی هرچه باید نازنینانرا همه داری
ولیکن ازوفا خالی برآن رخسار بایستی

پس درسنهٔ، ست وخمسین وثمانمایه، بابرمیرزا لوای عزیمت خسروانه، بداعیهٔ تصفیه ممالك عراق، گردون سای، وفرقد فرسای گردانید، وچون سایهٔ چترهمایونش همای آسای، سایه برآن بوم انداخت، و بعض[ی] مرابع و مواضع آن دیار، (بنعال) مراکب گیتی‌نورد مواکب (کواکب) عدد مزین گشت، درخراسان دیدهٔ میل کشیدهٔ الم رسیدهٔ علاءالدوله میرزا بیناشد، بلکه نابینا نشده بود، [و بزیارت مشهد مقدس فایز گشته]، خود [را] بطرف [مرغاب و] میمنه وفاریاب انداخت، و ایل والوس ارلات، وامرای آن نواحی بخدمت اوشتافتن(د)، واز اطراف وجوانب لشکربسیار جمع آورده [بقصد امرای هزاراسبی متوجه بلخ‌شد ازآنجاشکست یافته] ازراه لنگرامیرغیاث [قدس سره، عزیمت] تسخیربلدهٔ هرات نمود، ودرشهروبلوکات ازخبر نزول او شور و آشوب بسیار حادث شد، [و] امرای بابری که در ولایات بودند [چون خبر خروج علاءالدوله میرزا شنیدند]بیکبار عازم هرات گشتند، امیر[پیر] درویش هزاراسبی پیش دستی نموده سابق‌ازهمه‌بنواحی هرات‌آمد، علاءالدوله‌میرزا تاب مقاومت‌اونیاورد، و جانی‌بهزیمت بیرون‌برد،امرا کیفیت‌حال‌ببابرمیرزاعرضه‌داشت کرده‌بازنمود[ند] که‌اگرچه‌علاءالدوله میرزاویران و گریزان شده‌اماخاطر بکلی‌ازجانب‌اوجمع نیست. بابرمیرزاچون‌برین‌حال اطلاع یافت بسرعت تمام بطرف خراسان معاودت نمود،(و)[دوازدهم شعبان‌سنهٔ مذکوره بدارالسلطنت هرات نزول‌فرمود]، ازحال علاءالدوله بهادرتفحص فرمود، گفتند ازنواحی هرات [هزیمت نموده] بجانب سجستان بیرون رفت، وازآنجاآهنگ عراق کرده دررِی باردوی جهانشاه میرزا پیوسته، وحالا درسایهٔ عنایت، و کنف [حمایت و] رعایت او از هجوم حوادث ایمن است.

[بابر میرزا از جوانب خاطر آسوده ساخته ، در ساحت عیش و نشاط اساس اقامت انداخت] .

ودرسنهٔ سبع وخمسین وثمانمایه، حضرت [کرامت منقبت] ولایت پناه، (حقایق) [انتباه] شیخ بهاءالدین عمر، قدس سره ، ازین دارپر ملال سریع الزوال ، احرام کعبهٔ وصال لایزال بسته، بازاد کرامت، وراحلهٔ شوق ، [ازنعش محمل نورانی آراسته عزیمت فرمود ، ودرهفدهم ربیع‌الاول] ازمنزل فنا بداربقا ارتحال نمود، وبابرمیرزا بقریه جقاره که موطن شیخ بود تشریف فرموده ، اصحاب مصیبت را تعزیت رسانید ، وجنازهٔ بلند آوازهٔ آنحضرت را تعظیم‌واجلال بی‌اندازه نموده، بفضای مصلی که در دامن کوه مختار است نقل کردند ، و بابر میرزا پیاده شده ازروی نیاز واعتقاد تمام نعش قدسی‌احتشام را بردوش همایون اتسام گرفته ، [و] بعدازتقدیم شرایط دفن ولوازم‌آن ازاحل مال واجل منال مبلغ و افر عنایت فرمود که بر سر مزار فایض الانوار عمارتی سازند ، وبقعهٔ عالی ومربع رفیع برافرازند ، وقریه چغاره وکاریز مختار را بر آنجا وقف گردانید ، (و) حالا آثارمبرات آن پادشاه [عالی مقدار] درامورآن مزارموردالانوار ظاهر وباهراست .

و در همین سال بابر میرزا بعزیمت استخلاص ممالک عراق ماهچهٔ رایت آفتاب اشراق فلك فرسای گردانیده ، درمیان تابستان ، که ازتاب آفتاب سنگ درصحرا آب [و نهنگ در دریا کباب می‌شد ، باسپاهی چون سیل هایل روان گشت ،] و در نواحی خبوشان [بموضع «یلغزتغاج»] چندروز مقام کرده،ازآنجابه[1]«شلمغان» خرامید، وچون زمستان نزدیك رسید (ه) در ناحیت مازندران قشلاق فرمود ، و در فضای جان فزای سلطان‌آباد «استراباد» رایت اقامت برافراخت . [و سید نظام‌الدین عبدالکریم ، والی «آمل» و «ساری» و سادات « هزارجریب» بشرف ملازمت درگاه فلك اشتباه سر افراز گشته پیشکشهای مناسب گذرانیدند ، و از پرتو التفات و اصطناع پادشاهی بهره مند گردید، وچون سپاه بهمن ازفضای باغ وچمن رخت بربست، واز شعلهٔ برق ابر بهاری ،

۱ــ شلمغان : کذا . شاید درست آن « بیلقان» بوده و نساخ آنرا تحریف کرده‌اند ، چه شلمغان نام دهکده است ازنواحی «واسط» ــ که شهربزرگی بوده درنزدیکی شهر بصره درخاك عراق ــ وجائی بدین نام درزمین خراسان درمظان دیده نشده است .

وصدای سورن رعدآزاری سورت لشکرسرما وصعوبت برودت هوا شکست ،

لامیر خسرو :

ابر سرا پرده ببالا کشید
سبزه صف خویش بصحرا کشید
کوه ز سنگ آتش لاله فروخت
شعله بدامانش گرفت و بسوخت
جامهٔ خود کرد بنفشه کبود
رفت چو صوفی بر کوع و سجود

بابرمیرزا ازمنازل زمستانی جنبش فرمود، درمواضع جان‌فزا ومرابع دلگشاسیر مینمود ، که نا گاه] خبر رسید ، که سلطان ابوسعید میرزا ازآب جیحون عبور نموده ، امیر [پیر] درویش ، وامیرعلی هزار اسپی جلادت نموده‌اند ، ودر مقابلهٔ (او) درآمده ، بعدازجنگ و کوشش بسیارهردوبقتل رسیده‌اند، وازحدود بدخشان تاساحل‌آب مرغاب درتحت تصرف سپاه نصرت مآب سلطان سعید درآمده، وبتمکن تمام درظواهرقبة‌الاسلام «بلخ» مقام دارد . بابرمیرزا بعد از استماع این خبررایات فیروزی اثر بعزیمت تسخیر سمرقند حرکت داد ، چون از آب (مرغاب) عبره نمود ، خبر آمد که سلطان سعید مراجعت کرده ازجیحون گذشت، وبدارالملك سمرقند [نزول فرمود ، وبابرمیرزا فسخ عزیمت خود نکرد ، وبداعیهٔ تسخیرسمرقند] روان گشت تا ب[قبة الاسلام] بلخ رسیده ، صحبت شریف جناب کرامت مآب خواجه ناصرالدین ابونصر پارسا قدس سره یافت ، وآنجناب درباب صلح کوشش بسیار [فرمود ، اما] مفید نبود ، وبکشتی از جیحون عبور نموده ، بعدازآن که چندین مردم بعضی درآب ، وبعضی ازبی‌آبی دربیابان محمود تلف شدند ، بولایت حصار درآمد ، [و از آنجا روان شده ، باآنکه هوا در غایت گرمی‌بود، ومواکب میمون منازل‌ومراحل دور می‌پیمود ، بابرمیرزا اکثر ایام چون ماه صیام بود روزه داشته ، بتلاوت کلام‌الله قیام مینمود ، وبرخصت افطار وعذر سفرعمل نفرمود ، ودر سلخ ماه روزه عرض لشکر فیروزی اثر نموده ، درهمان مقام بشرایط عید اقدام فرمود]

ومولانا احمد یساول را با دویست سوار برسم قراول نامزد فرمود، [و] مولاناء (مذکور) تا موضع «قهلقه» که بدربند آهنین مشهور است رانده، عمار(ا)ت آنموضع را ویران ساخت، [و آثار جلادت بظهور رسانید].

پس درچهاردهم شوال [اردوی اعلی بسعادت واقبال] دریك فرسنگی سمرقند، [نزول اجلال فرمود، و درین مدت ازسپاه سمرقند] هیچکس درمقابل لشکر خراسان نیامد، وسپاه خراسان خاطر بر آن قراردادند، که مردم سمرقند را قوت مقاومت ایشان نیست،] ومیرزا سلطان ابوسعید، دروقتی کـه ازبلخ مراجعت نموده بود، لشکریانرا اجازت داده بود، و در سمرقند استقرار فرموده، که خبر رسید، که بابرمیرزا با سپاه بهرام قهرمتوجه ماوراءالنهر شد. وبی کشتی از آبها[ای] عظیم گذشته بسمرقند نزدیك رسید، چون پیشتر حضرت (ولایت منزلت، قدسی مرتبت، المؤید من عندالله) خواجه ناصرالدین عبیدالله قدس سره [درباره او نفسهای امیدوار رانده بود و] اورا بدولت سلطنت وجهانداری استظهار بخشیده، [و] همیشه خودرا مأمور حضرت خواجه میداشت، درین فرصت که (از) آمدن بابرمیرزا و کماهی احوال (او) خبر یافت، در خلوتی بحضور فایض الانوار خواجه تقرب طلبید، ودردفع صایل وحل واقعهٔ مشکل ازرای صوا بنمای ولایت پناهی استمداد فرمود، اکابر و اشراف ومحترفه [وسوقیه] و اصاف مردم شهر ومحلات وتوابع و بلوکات استغاثه پیش حضرت خواجه بردند، وباتفاق گفتند: اگر [ششماه و] یکسال باید قلعه‌داری میکنیم، حضرت خواجه برایشان آفرین فرموده بمحافظت شهر و قلعه اتفاق نمود، و سلطان [سعید] فرمود که رعایا[ی] که استطاعت داشته باشند از نزدیکی بشهردرآیند، وباقی بکوهها [و] مواضع دورروند. ودرشهر برهر کنگرهٔ سه کس مقررفرمود، یك ترك ودوتاجیك که نگاه دارند، ودرهربرجی، خم آب، وسبوی روغن وهیمهٔ فراوان تعیین کردند، که دروقت جنگ روغن داغ کرده و آب جوشان برسر مخالفان ریزند. القصه آنچه درباب ضبط واستحکام مقدوربود تقدیم یافت. [و] بابرمیرزا چون بیك فرسنگی سمرقند رسیده بود و کسی درمقابل در نیامده، مبارزان لشکر او مغرور گشته، امیر خلیل و مولانا احمد یساول و جمعی دیگر مبادرت نموده بجانب سمرقند

تاختند ، وتیغ جلادت و مبارزت [بر] کشیده ، سورن انداختند ، وهرزمان از شهر مدد و کومك میرسید، تاشکست برمردم خراسان افتاده، امیرخلیل (ومولانا احمد گرفتار و) دستگیرشد(ند) ، و باقی روی بهزیمت نهاده ، چون در راه ایشان جوی و جرومغاکها بسیار بود ، و ممر تنگ ، مردان و اسبان بریکدیگر می‌افتاد(ند) ، و سمرقندیان تیغ دریشان نهاده ، گروه انبوه کشتند واسیر کردند ، و بسبب این دست برد مردم‌سمرقند غلغلهٔ نشاط وشادمانی بآسمانی رسانید[ند] ، و اسیران را پیش سلطان (ابو)سعید برده ، بزبان سرزنش ازامیرخلیل‌احوال پرسید واستفسارحال دیگران نیزنمود، [مولانا احمد یساول‌جرئة نموده] گفت شاید که بواسطهٔما گرفتاران‌میان شما برادران‌صلح شود، این سخن مزاج سلطان سعیدرا موافق نموده، ودررعایت ومحافظت ایشان افزود ، چون این خبر باردوی بابر میرزا رسید ، اگر چه اردو بهم برآمد اما بابر میرزا را اثر [تغیر] ظاهرنشد ، [و] دیگر روز چون شیر خشمناك روی بتسخیر شهر آورده ، در جانب عیدگاه سرا پرده و بارگاه برافراشت ، و هم ازگرد راه پیش از آنکه یورت و مقام تعیین شود آتش پیکار و نیران‌کار زار در اشتعال آمد ، و از طرفین دست بردهای مردانهٔ نموده ، حملهاء گران بایکدگر پیمودند ، روز تا شب دلیران ودلاوران جانبین اززدن و کشتن‌ومصادمت ومطاردت نیاسودند، وروزدیگر بهمین‌منوال ازسفیدی صبح، تاسیاهی شام ،مبارزان در کشش، و کوشش [وجوشش] وخروشش بودند ، حاصل‌الامر تامدت چهل‌روز، آن دو گروه جهانسوز کین‌اندوز، ازصبح تاشام، وازشام تابام آتش‌پیکار می‌افروختند،وخرمن‌حیات‌یکدگر بشعلهٔ قهرمیسوخت، تازمستان درآمده، لشکربرف وسرما(نیز) برسرخراسانیان هجوم کرد، چنانچه‌تیغهاء چون‌قطرهٔ‌آب‌بردستها‌یخ‌می‌بست، وتیرها ازشدت [سرما] و برودت هوا از خانهٔ کمان که آتشی [بود] بیرون نمی‌جست ، وهردوفریق بواسطهٔ امتداد محاصره، واشتداد خنکی بتنگ آمدند ، ازطرفین متوسطان ترددو آمد (و) شد کرده ، سخن صلح درمیان آورد[ند] ، وبرآن قراریافت که از هردو جانب بندیان و گرفتاران را گذاشته ، آنطرف آب آمو، که ماوراءالنهرعبارت ازآنست داخل سمرقند باشد ، وبرین قرار عهد و پیمانرا ، بمواثیق وایمان مؤکد ساختند ،

وامیرخلیل ، ومولانا احمدیساول ، ودیگر امرای خراسان بتشریفات گرانمایه نوازش یافته باردوی بابرمیرزا ، آمدند ، واز این جانب نیز امیر احمدیار وامیر احمد افضل ، ومردم دیگر که گرفتار شده بود(ند) ، خلعت واکرام یافته ، بمقام خودباز گشتند ، و بابرمیرز [بعضی امرا و بهادرنرا که بلوازم مردانگی و جانسپاری قیام نموده بودند ، تربیت ونوازش فرمود] مراجعت نمود . [و] درچهارم محرم سنه [مذکوره ،][1] دربلدهٔ [معمورهٔ] هرات نزول اجلال فرمود .

۱ــ سنه سبع وخمسین وثمانمایه .

چمن سیوم از روضهٔ هفدهم

۱[در فرستادن بابرخان امیرخلیل را بجانب سجستان

چون بابر میرزا بدولت و اقبال ازماوراءالنهر بجانب بلدهٔ فردوس مثال هرات معاودت نمود ، درسنهٔ تسع‌وخمسین وثمانمایه امیرخلیل‌را- که فعیلی بود بمعنی‌فاعل از «خلل» نه‌از«خلت»- بطرف سجستان نامزد فرمود، چه‌ملك حسین ولدملك‌علی ازمتابعت طریق آبا واجداد کرام خود تجاوزنموده ، طبقهٔ باج وخراج که پدران اوهمیشه میگذارده‌اند درتوقف داشته بود،امیرخلیل بموجب فرمان متوجه شد،چون ملك حسین درمقام عصیان وطغیان راسخ بود ، مردم بسیار جمع کرده در استحکام شهر و قلعه مالا کلام نموده بود ، امیر خلیل بمدد محتاج گشته عرض کرده کومك طلبید ، بابرمیرزا امیراویس ترخان‌را باجمعی‌امرا ارسال نمود، وباامیرخلیل ملحق شده همه بیکبار یکران تا دروازهٔ سجستان راندند ، ملك حسین پناه بحصار برده شهر را استوار ساخته بود ، وجمعی مردم سیستان ازسرلاف و گزاف پیش آمده ، باقراول امرا آهنگ جنگ کردند، وعدد بسیاربقتل رسیدند ، باقی مردم سجستان درچهاردیوارقلعه خزیده سردر کشیدند ، وسپاه ظفرپناه امرای بابرمیرزا دایره کردار شهر را چون نقطه درمیان گرفتند، ملك‌حسین چون دانست که خیال اومحال‌بود وقوت مقاومت ندارد ، ورعایای

۱- روضه هفدهم درنسخه‌مج مشتمل برپنج چمن وسایرنسخه‌های مورد استناد شامل چهار چمن میباشد . و عبارت : [در فرستادن بابر خان امیر خلیل را بجانب سجستان ...... وبفتوی وحکم شرع آویختند] - س۲ ص ۱۸۰ تا س۳ ص۱۸۳ - اعنی عمدهٔ مطالب چمن سیوم از زیادات مج میباشد ، و در مک . پا . وس محذوف است و واقعه وفات سعدالدین الکاشغری درمج در آخرچمن سیوم، ودرمک. پاوس درچمن‌چهارم مذکور میباشد. ونیزوقایع رفتن بابر بمشهد ووفات اودر آنجا، وحوادث بعدازمرگ اودرمج درچمن چهارم ودرمک . پاوس درچمن سیوم مذکوراست . ودرتقدیم وتاخیروزیاده ونقصان مطالب وعبائر نیزمیانه نسخه‌های موجوده اختلافاتی‌وجوددارد.

آن ولایت نیز از معاش بی‌قاعدهٔ اومنصرف گشته‌اند ، بجهت آنکه سیاست اوزیاده از گناه بود، وقتل‌ناجایگاه میفرمود، وتغییر اوضاع واخلاق آباواجداد خود نموده، با کدخدایان وارباب آنجا بشیوهٔ سلاطین ترك زندگانی میکرد ، و در وقت سوارشدن وفرود آمدن نقاره ، وطغرای احکام طریقهٔ دیگر می‌نوشت ، وخطبه وسکه بنام خود ساخت ، وتنکه دومثقال‌ونیم بنام خود مسکوك گردانید ، پس چون ازدرون وبیرون افواج فتن وهجوم مخالفان متوجه بجانب خود دید، بآب دیده دست از مال وجاه و ملك و سپاه شسته راه هزیمت پیش گرفت ، وازسجستان بیرون رفته پناه بجزیرهٔ زره برد ، ومملکت نیمروز بتمام امیرخلیل را صافی ومستخلص شد ، و خطبه وسکه بنام والقاب بابرمیرزا موشح گشت ، وآن پادشاه ملك بخش ملك نشان بود ،

بیت :

در رزم بدست آرد ودربزم ببخشد

ملکی بسواری و جهانی بسوالی

مجموع آن بلاد ودیار را برسم سیورغال بامیرخلیل بخشید ، وهمه سرداران نیمروز وزابلستان مطیع امرومحکوم فرمان اوشدند ، و ملك حسین دیگر باره سپاهی از هرجا فراهم آورده قصد سجستان کرد ، و غرض حاصل نشد و مغلوب و منکوب گریزان‌وسر گردان گشت، وبعدازچندروزسر اورا‌پیش‌امیرخلیل آوردند،ومملکت پور دستان‌وسام ونریمان‌بی‌مانع ومنازع‌امیرخلیل‌رامسلم‌شد، وتمال آن دیاردرسر او رفت ، وهنوزازاسفزار تاقندهار واز زاول‌تاکابل از تعدی وتطاول امیرخلیل و اتباع او ویران وپریشان است .

فرد :

باران دو سالهٔ فرو ننشاند

این گرد بلا را که تو انگیختهٔ

وازسرداران و کلانتران آنمواضع بعد ازمصادرات و مطالبات بسیار کسی را زنده نگذاشت ، وآخرالامر بدان رسید که قصد تسخیرهرات کرد، وشهررا محاصره

نمود،چنانچه ذکر کیفیت آن درمحل خود از توفیق الهی امیدواراست .

پس چون[۱] تاریخ هجری بسنهٔستین وثمانمایه رسید بابرمیرزا درزمستان این سال قشلاق در هرات فرمود ، و از اطراف سلاطین و ملوك رسل و رسایل بـدرگاه عـالیجاه فـرستادنـد ، از جـملـه سلطان سعید خـواجـه جعفـر تـاجـر را بـا تبرکات[۲] خوب وتنسوقات مرغوب ارسال‌نمود، اظهار محبت ووداد و مصادقت و اتحاد فرموده بود. وسلطان محمد ولدسلطان مراد که والی‌روم بود قاصد ومکتوب‌فرستاده شرایط دولتخواهی ظاهر کرده ، واولاد امیرطاهرنیزایلچی ارسال‌نموده صورت ایلی بازنموده بودند ، همه را بابرمیرزا بتشریفات پادشاهانه نواخته، وحاجات وملتمسات بقبول‌مقرون ساخته اجـازت انصراف ارزانی داشت . واز ولایت غزنین وکابل رئیس قطب‌الدین که پیش‌او کلانتر آن دیار بود عرضه‌داشت نمود، که«باکابلی» درین نواحی سرشر وطغیان بـرآورده انـواع ظـلم وفساد وتعدی وبیداد ازو واقع میشد ، بنده ناگاه بر سر او تاخته ، مواد جمعیت او را پریشان ساخت، و«بابا» مشارالیه گریخته خودرا بطرف هندوستان انداخت ، ودرعرضه داشت خود التماس نموده بود که ضبط ومحافظت آن حدود وثغور بجانب اومفوض گـردد ، بابرمیرزا فرمود کـه حکومت وایـالت آن ولایت بتمام تعلق بـامیرخلیل دارد ، و صلاح وفساد اوبرای او مفوض است ، مقارن این حال قاصد امیر خلیل رسید ، عرض داشت که بفردولت قاهره تمام دیار نیمروز بتحت تسخیر درآمده بود ، اکنون شهرزمین داور مرکز باختر زمین است مفتوح گشت« کذا»، وسلطان‌محمد هـزارهٔ ، که سردار وصاحب اختیار طوایف نکودریست ایل و منقاد گشته در سلك بندگان درگاه درآمد ، بابرمیرزا فرستاده راکمر وشمشیر و کلاه نوروزی وخلعت ودو گلهٔ طلادوزی بخشید وخلعتهای خاصه

۱ـدراصل (پس چون سنه ۸٦۰ تاریخ هجری بسنه ستین ...).

۲ـ تبرکات : تبربکسراول زروسیم باکاف (علامت نسبت یاوحدت درفارسی) درآخر آن و بالف وتاجمع بسته شده است

یاتبرك بروزن‌تفعل (ازفعل برك = مبارك داشتن) بمعنی متبرك که مصدر درجای اسم‌مفعول استعمال شده وجمع آن تبرکات .

بجهت امیرخلیل ارسال فرموده نشان همایون فرستاد ، که تمامی صلاح و فساد آن ممالك بعهدهٔ شجاعت وبسالت وحیطهٔ کفایت و کفالت اوبازداشته آمده بهرچه رای اوتقاضا نماید بتقدیم رساند .

[1] ودرین فرصت حسن سیریاف لوندباطلی «کذا» درهرات سب شیخین کرد، مقویان دین محمد اورا گرفته زبانش سوراخ کردند ، و ریسمان در کشیده گرد بازارها برآوردند، وبفتوی وحکم شرع اورا آویختند][2].

ودرین سال ـ۸٦۰ـ جناب تقوی مآب ارشادپناه ، مـولانـا سعدالملة والدین الکاشغری قدس سره ، [3](ازلباس حیات مستعار عـاری ، روی بجامه خـانـهٔ عنایت حضرت باری آورد ، و)[4][بدار بقا رحلت فرمود] ، [5](سروش عالم غیبی ، و منادی عرصهٔ لاریبی ندای ارجعی بسمع روح شریفش رسانید ، وخطاب مستطاب : وادخلی جنتی ، ازفضای ساحت قرب اله بگوش هوش آن ولایت پناه رسید ،

روی دل در حدیقهٔ جـان کـرد

منزل انـدر ریاض رضوان کرد)

[6] [و در جوار مزار بزرگان شیخ زین الحق والدین الخوافی قدس سره مدفون گشت].

وقریب باین حال ذوذوابهٔ درجانب شرقی هرات ظاهرشد ، وازوقت طلوع صبح

۱ـ این عبارت دراصل : «ودرین فرصت حسن سیریاف لوند باطلی درهرات ؟ست سخین کرد ، مقویان دین محمد» قیاساً بسیاقت عبارت اصلاح شد .

۲ـ تا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

۳ـ عبارت : (ازلباس حیات مستعار عاری روی بجامه خانهٔ عنایت حضرت باری آورد،و) اززیادات نسخه مک میباشد .

٤ـ مج : [بدار بقا رحلت فرمود] . مک : این عبارت رانداردد.

٥ـ عبارت: (سروش عالم غیبی ومنادی عرصهٔ لاریبی ندای ارجعی ..... اندرریاض رضوان کرد) اززیادات مک میباشد .

٦ـ عبارت : [و در جـوار مزار بـزرگان شیخ ..... قدس سره مدفـون گشت] اززیادات نسخه مج میباشد .

تاوقت غروب آفتاب عظیم مهیب وبزرگ مینمود ، [1] وبعد ازچند گاه ازطرف مغرب روشن و هویدا ظهور میکرد ، ومردم درین باب سخنان بسیار میگفتند ، چنانك بابرمیرزا اندیشناك شده ، بتحقیق احکام ذوذوابه اشارت فرمود ، [2] و واقفان اسرار نجوم[3] ، [ومطلعان آثار سماوی] ، ترددها نموده ، برآن قراریافت ، که تأثیراو درین دیار نخواهد بود . واین حکم ایشان برصدق حدیث : **کذب المنجمون برب الکعبه ،** دلیل واضح گشت .

[4][**امیرخسرو**] :

منجمی کـه کند صد غلط پنجهٔ خـاك
رموزچرخ چه‌داند اگرچه‌هشیار است
چه‌آگهست زدهقان و کشت گرمی‌کان
درون دانـهٔ و دانـه درون انبار است

وواقعهٔ[5] [نا گزیر] بابرمیرزا درآن زودی بظهور پیوست .

١ـ مج : مینمود ، بعد از . مک . پا : مینمود وبعداز،
٢ـ مج : واقفان . مک . پا : وواقفان .
٣ـ مج . پا : ومطلعان آثار سماوی .
مک : این جمله را ندارد .
٤ـ مج . پا : امیرخسرو . مک : ندارد .
٥ـ وواقعهٔ ناگزیر بابرمیرزا . مک : وواقعهٔ بابرمیرزا .

چمن[1] چهارم از روضهٔ هفدهم

در توجه بابر[میرزا] بمشهد مقدس و وصول یافتن او بحضرت اقدس

در[2] روز پنجشنبه بیست و پنجم شعبان سنهٔ ۸۶۰[3] [مذکوره، ابوالقاسم] بابرمیرزا بعزیمت طواف مشهد امام علیه السلام از «باغ سفید» بمنزل «باغ مختار» فرمود، و ماه صیام در آن مقام خجسته فرجام بآداب صیام و ادای قیام اقدام نمود، و عید کرده، از[4] «باغ مصلی» به «باغ مختار» خرامید، و جشنی[5] خسروانه برسم عید ترتیب فرموده، از اسباب سرور و بهجت، و انواع تکلفات، و الوان نعمت غیر از شراب ناب همه چیز(ها)[6] مهیا بود، (چه) در آن ایام بابرمیرزا از شراب مدام تایب بود، و شهر شوال را در پناه عافیت ذوالجلال بسعادت و اقبال گذرانیده، سوم ذی القعدة الحرام از آنجا بصوب مشهد مقدس

۱ــ مک: چمن سیوم از روضه هفدهم در توجه بابر بمشهد.
مج : چمن چهارم از روضهٔ هفدهم در توجه بابرمیرزا بمشهد.
توضیح: در نسخه مج بعد از عبارت «و در چهارم محرم سنه مذکوره در بلدهٔ معموره هرات نزول اجلال فرمود» = ص۱۷۹ س۶ـ۵ عبارت : «چمن سیوم از روضهٔ هفدهم در فرستادن بابرخان امیرخلیل را بجانب سجستان» ذکر شده و عمدهٔ مطالب آن از اضافات نسخه مج است و وقایع (رفتن بابرمیرزا بمشهد و وفات او در آنجا) در نسخه مج در چمن چهارم از روضهٔ هفدهم، و در مک در چمن سیوم مذکور است. و واقعه وفات سعدالدین الکاشغری در نسخه مج در آخر چمن سیوم و در نسخه مک در آخر چمن چهارم مذکور میباشد و میانه عبارات و مطالب نسختان درین موارد نیز اختلافاتی موجود است که در محال خود تذکر داده خواهد شد، و اما نسخه پ در این محل صفحات آن بکلی مخدوش و سیاه و تا اندازه غیر قابل استفاده است.
۲ــ مج : روز . مک : در روز .
۳ــ مج : مذکوره ابوالقاسم . مک : این جمله را ندارد .
۴ــ مج : ازمصلی . مک : از باغ مصلی .
۵ــ مج : جشنی . مک : جشن .
۶ــ مج : همه چیز مهیا بود، در آن ایام . مک: همه چیزها مهیا بود، چه در آن ایام .

ركضت ونهضت فرمود، وچهاردهم‌ماه‌مذکور «چهارباغ» مشهد (مقدس)[١] مضرب خیام گردون احتشام گشت ، و روز دیگر بطواف روضهٔ حضرت‌امام‌علیه‌سلام‌اله‌العلام فایز گشته ، وروزعید اضحی در آن مقام معلا وظایف قربانی و دعا و نیاز و جمیع آداب چنانچه دانی بجای آورده ، یراق قشلاق هم درآن خطه اتفاق افتاد ، و زمستان آنجا گذرانیده پیوسته بملازمت قبه و بارگاه حضرت امام مواظبت مینمود . وبنشاط شکار، وجانورانداختن ، وسیرنمودن ، در اطراف مشهد میل میفرمود .[٢] [و گاهی که خوشی هوا مقتضی ومقاضی شدی بکولخشك[٣] میرفت، وازصبح تاشام‌درآن خجسته مقام‌بابتان سیم اندام ، و جوانان عشرت ساز ، و گویندگان خوش آواز، وسازندگان بدیع نواز فرمودی] ، از قضا نصف‌النهار یك روز که امرای کبار ، و نوئینان نامدار ، و ارکان دولت ، و اعیان حضرت در خدمت آن پادشاه جمشید جاه کمر طاعت بسته بودند ، ناگاه درویش ژولیده موئی برسر سنگی که بر اطراف[٤] [آن سنگ] از همه جوانب ملازمان پادشاه[٥] (بودند) ، ظاهرشد ، وترجیع بند غریب متضمن[٦] [اظهار] بی‌اعتباری وبی‌وفائی دنیای غدار که بندترجیع این[٧] [بیت] بود ، که :

[اوحدی][٨] :

این همه[٩] طمطراق کـن فیکون

ذرهٔ نیست پیش اهـل جنون

١ــ مج: مشهد مضرب. مک : مشهد مقدس مضرب.

٢ــ عبارت : [وگاهی که خوشی هوا مقتضی ..... بدیع نواز فرمودی] اززیادات نسخه مج میباشد .

٣ــ کولخشك : درجغرافی حافظ ابرومذکورنیست .

٤ــ مج : اطراف آن سنگ ازهمه . مک : اطراف ازهمه ،

٥ــ مج : پادشاه ظاهر. مک : پادشاه بودند ظاهر.

٦ــ مج : اظهار . مک : این کلمه را ندارد .

٧ــ مج : این بیت بود . مک : این بود .

٨ــ مج : اوحدی . مک : مثنوی .

٩ــ طمطراق : بضم‌هردوطاء بمعنی کروفروشان و تجمل آنندراج ؛

بآوازمهیب، وادای عجیب آغاز کرد، وزیاده ازپنجاه بیت برخواند، وخاطرهای حاضرآنرا ازملاحظهٔ معانی که درالفاظ آن شعرمخزون بود محزون گردانید، وچون ترجیع بانتها رسید، درویش ناپیدا گشت،[۱] [چنانکه] کسی (ندانست) که از کجا [آمد] و کی آمد، و کی رفت.

[۲][کمال اسمعیل] :

بر سر این خاکیان از غیب آمد ناگهان

همچوجان تنها وهوش ازجمله دلها برد ورفت

پس چون زمستان بآخر آمد بابرمیرزا[۳] [بعزم‌قشلامشی] میل[ناحیت] رادکان فرمود، [و] چند روز بشکار وجانورپراندن مشغولی مینمود، ناگاه «آق شنقار»[۴] که پادشاه را بجانب اومیل واهتمام تمام بود، ناخن او بشکست، وخاطر[۵] [عاطر] پادشاه بدان سبب متغیر گشت و هم درآن روزبجانب مشهد معاودت نمود، و یکسال گذشته بود که از[۶](شرب) شراب در مقام اجتناب بود، درین روز که ایام ربیع و لطافت هوا وملالت خاطر متقاضی گشت بحکم آنکه.

[۷] [ع] : خندهٔ گل هست تقاضای می

میل نشاط شراب فرموده، اسباب مجلس ترتیب فرمود، و در روز آخر عمر

۱ـ مج : گشت چنانکه کسی که از کجا آمد و کی آمد.
مک : گشت کس ندانست از کجا و کی آمد.
۲ـ مج : کمال اسمعیل. مک : این جمله را ندارد.
۳ـ مج : بابرمیرزا بعزم قشلامشی میل ناحیت رادکان‌را فرمود وچند.
مک : بابرمیرزا میل رادکان فرمود چند.
٤ـ آق شنقار: آقسنقر وزن چارعنصر مرغی است شکاری‌ازجنس شاهین وچرغ. یاآق‌سنقر مرغ‌شکاری‌سفید چه آق‌بترکی سفید است. آنندراج.
۵ـ مج : خاطرعاطرپادشاه. مک : خاطرپادشاه.
٦ـ مج : ازشراب. مک : ازشرب شراب.
۷ـ مج : ع. مک : ندارد.

لباس[۱] [توبه] ، وذیل طهارت انابت بلوث[۲] (خمر) بیالود ،

[۳][ع]: که مست خواهم ازین[۴] (عالم) خراب گذشتن

وصباح سه‌شنبه ۲۵ربیع الثانی سنه احدی وستین و ثمانمایه، درعین عشرت و کمال کامرانی که زبان حال بفحوای این مقال مترنم بود که :

بابرمیرزا :

نوروز و نوبهار و می و دلبران خـوش

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست

ازچهارباغ مشهد درمحفه درآمده ساعتی سیرفرمود، و ازراه عیدگاه معاودت نموده برسریرسلطنت تکیه زد ، بعد ازاندك زمانی تغیربرمزاجش ظاهرشده بربعضی ملازمان غضب کرده بقهر برخاست ، اصحاب مجلس را تصور شدکه اثر خمار بر [۵][پادشاه] مستولی شده ازمجلس بیرون رفتند ، و درهمین روزپادشاه[۶][آگاه] احوال خود دیگر،وعنان عمروزندگانی درقبضهٔ قضا وقدر دید ، ازجمیع مناهی ومنکرات ، وتمامی ملاهی و مسکرات بتجدید توبه‌نموده، بادای‌شهادت قیام نموده، وازین محنت خانهٔ دنیای[۷] [فانی] بطرف سرای راحت فزای عالم جاودانی رحلت فرمود ، و از راه مفاجات بجانب داربقاروان گشت.

[۸][خواجه] سلمان :

ای دریغ آن شمع بزم افروز ملك خسروی

کش بیك دم گشت دور غم فـزای عمر کـاه

۱ــ مج : توبه . مک : این‌کلمه را ندارد .
۲ــ مج : بلوث بیالود . مک : بلوث خمر بیالود .
۳ــ مج : ع . مک : ندارد .
٤ــ مج : ازین خراب . مک : ازین عالم خراب .
٥ــ مک : خمار برومستولی . مج : خمار برپادشاه مستولی .
٦ــ مج : و همین روز پادشاه آگاه احوال .
مک : ودرهمین روز پادشاه احوال .
۷ــ نمود و ازین محنت خانهٔ دنیای فانی بطرف .
مک : نموده وازین محنت خانهٔ دنیای بطرف .
۸ــ مج : خواجه سلمان . مک : سلمان .

شد وجود نازنین صافی تراز آب حیات

در میان خاك ریـزان طیب الـه ثـراه

روز ها باید بجان گردیدن این افلاك را

تاچنان ماهی شود طالع زدورسال وماه

[۱]وروزدیگرنعش رفیعش‌را برداشته در گنبذ مدرسهٔ خاقان مغفورشاهرخ میرزا درجوار مرقد فردوس احتشام حضرت امام علیه [التحیة و][۲] السلام خوابگاه یافت .

[۳](خواجه)کاتبی:

سرم را وقت رفتن آستان یارمنزل شد

بحمداله اگرسررفت‌خوش‌سرمنزلی‌دارم

و اطبای حاذق استعمال زهری تفرس نمودند[۴][و هر آینه چون عندالحیات و بعدالممات خاك نشینی آستان قدسی آشیان امامت پناه حوالهٔ آن پادشاه نیکخواه بود ، اول شرط طریقت موافقت است ، قرب جوار همین اثرتواندبود که‌آن امام دین بانگور مسموم شهید شود ، واین امام ملك بآب انگور مسموم ، تا از وجهی موافقت قریب ، وازوجهی دیگرمفارقت بعید بینهما بظهورپیوندد ، اناللّٰه وانا الیه راجعون] .

ابوالقاسم[۵] [بابر] میرزا مدت ده سال در خراسان پادشاه باستقلال بود ، ومازندران، وسمنان ، ودامغان تا ولایت بدخشان، واز کنار جیحون ، و مرو، وماخان تا اقصی زاولستان درتحت فرمان داشت ، و عراق و فارس مسخرساخت[۶] . [و لشکر بهرام قهربماوراءالنهر کشید ، و] باخلاق حمیده واوصاف پسندیده متصف بود، و کف

۱ــ مج : وروز . مک : روز .

۲ــ مج : علیه‌التحیة والسلام . مک : علیه‌السلام .

۳ــ مج :کاتبی . مک : خواجه کاتبی .

٤ــ عبارت : [و هر آینه چون عندالحیات ...... اناللّٰه و انا الیه راجعون] از زیادات نسخه مج است .

٥ــ مج : ابوالقاسم بابرمیرزا . مک : ابوالقاسم میرزا .

٦ــ مج : ولشکر بهرام قهر بماوراءالنهر کشید ، و . مک : این عبارت را ندارد .

دریانوال او در بخشش مال و بذل بی‌ملال ازکان و دریا کریم تر بود ، و بسخنان فقرا واهل‌اله رغبت تمام داشت، [1][وا گرچه بحسب ظاهر بسبب استیلاء بعضی امرا درامور ملك و مـال تغافلی مینمود ، از روی حقیقت در عواقب کـار ها و مآل روز گـارها تدبر میفرمود] .

القصه: هم درآن روزامرا اتفاق کرده ، وپیمان بسته ولد اوشاه محمود میرزا [را][2] بر تخت نشاندند ، و او یازده ساله بود ، و ابراهیم میرزا ولد علاءالدوله میرزا درهرات‌محبوس بود، چون خبراین واقعه شنید خلاص یافته عزم خروج کرد ، وبیان احوال اوخواهد آمد .

[3][ودرین فرصت امیربابا حسن دراسترابادبود، عرضه داشت که جرجان زمین بیمن دولت پادشاه مضبوط ومحفوظ است، و کمرانقیاد بسته،بهرچه اشارت رودبجان قیام خواهد رفت] .

وچون شاهزاده متوجه هرات گشته ، بجام رسید خبرآمد، که سلطان ابراهیم میرزا خروج کرده ، با غلبهٔ بسیار بطرف آب مرغاب بیرون رفت ، وشاه محمود [4][میرزا] بیست وششم جمادی‌الاول در«باغ مختار» فرودآمد .

ودرین سال اختلال تمام باحوال خراسان راه یافت ، و در هر گوشه مفسدی [5][ومتغلبی] سربرآورده، خیال‌استقلال‌درسر انداخت ، ودرهرناحیتی شریری، ومفتنی خروج کرده‌سودای‌استعلادردماغ آورد.[6][وبسبب‌عدم‌پادشاهی‌ذی‌شوکتی که بدفع‌مضار واخطاروانزجارفجار واشرارقیام‌نماید ، که : **لولا السلطان لا کل الناس بعضهم بعضا،**

۱ـ عبارت : [وا گرچه بحسب ظاهر.... روز گارها تدبر فرمود] ازز یادات مج میباشد .
۲ـ مج : میرزا را برتخت . مک : میرزا برتخت .
۳ـ عبارت : [ودرین فرصت امیر بابا حسن ..... قیام خواهد رفت] از زیادات نسخه مج میباشد .
٤ـ مج : میرزا . مک : ندارد .
٥ـ مج : ومتغلبی . مک : ندارد .
٦ـ عبارت: [وبسبب عدم پادشاهی .... بظهور پیوست] ازز یادات مج‌میباشد .

در اطراف مملکت سلب و نهب وهرج ومرج ظاهرشد ، هر خود بینی ازخود نوبتی برساخت، وهرخسیسی خودرا رئیسی تصور کرد، وفحوای: **تغیر الزمان والاخوان** ، بظهور پیوست ،] . وآن خلل وآفات وفتنه و فترات که مردم از واقعهٔ شاهرخ میرزا گمان میبردند باضعاف آن[۱] (از) فوت بابرمیرزا حادث گشت .

ازجملهٔ بلیات که بهمهٔ خانهارسید وجه «سرشمار» بود، که امیرشیخ ابوسعید قرا ارسلان طرح انداخت ، برهر[۲] [سرا] مبلغی رقم کرده حواله نمودند ، و شهر را بدوقسم کرده،نوکران دوامیردرکارشدند،[۳] ودردوسه‌روزمبلغ‌موفور بوصول‌رسانیدند.

بلای دیگر : دیوان شدن خواجه کلان بد کیش بود باتفاق خواجه علی امیر خواجه ، بسعی امیر شیخ ابوسعید ،[۴] [و دست وزارت و صدر دیوان بوجود آن دیوان بد کردار ملوث شد ومضمون منظوم :

ع: کار دیوان بوحش وطیر رسید

با بلغ وجهی مبین گشت .] و آن دو لئیم[۵][خسیس طبع شیوهٔ ظلم و عدوان پیش گرفته اولاً محصولات اوقاف مساجد ومدارس و بقاع خیرات که حقوق‌طلبهٔ‌علوم‌دین ووظایف ورواتب‌اهل‌استحقاق وفقراومساکین بود بازبستدند، وثانیاً] وجوهی که(از) سرشمار گرفته بودند برهر دیناری نه دینار دیگر افزوده ،[۶] [و] تحصیلات نوشتند و محصلان غلاظ وشداد درکارشد[۷][ند] ، و[۸][چون مبلغ که مدعای ایشان بود تدارك

۱ـ مک : آن ازفوت . مج : آن فوت .

۲ـ مج: برهرسرا . مک: برهرا؛ ظاهراً هردو نسخه مخدوش و (برهرسر) صحیح است .

۳ـ مک : ودردوسه روز . مج : دردوسه روز .

٤ـ عبارت : [ودست وزارت وصدردیوان....... بابلغ‌وجهی‌مبین گشت]اززیادات‌مج است.

٥ـ عبارت : [خسیس طبع شیوهٔ ظلم وعدوان ... باز بستدند وثانیاً] اززیادات مج میباشد. مک : وآن دولئیم بعدازظلم وبدعت بسیار وجوهی که ازسرشمار .

٦ـ مک : افزوده تحصیلات . مج : افزوده وتحصیلات .

۷ـ مج : شدند. مك : شد .

۸ـ عبارت : چون مبلغ که مدعاي.... مردم متجاوز بود. از زیادات مج‌است .

آن از حیز قدرت مردم متجاوز بود] آتش ظلم و بیداد بالا گرفت ، و دود ستم از[1] [سراها و] خانها برآمد ، و مردم ازعقوبت[2] و شکنجهٔ [بسیار] اهل و عیال گذاشته فرارنمودند ،[3] [وبعضی دیگر نزدیك بهلاك رسیده] ، و هرچند امرا بصریح و کنایت وایما و اشارت در دفع این تعدی ممانعه نمودند ، و عورات سر [ها][4] برهنه وموپها باز کرده بدیوان آمدند ، و فزع و افغان بکیوان رسانید[5] بهیچ جا نرسید .[6] [وشیخ ابوسعید شقی بی‌عاقبت در وصول مبلغ مبالغه مینمود] ، وچون مظلومان از همه بابی نا امید گشتند روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز کار ساز آوردند ، تا بحکم کریمهٔ : **امن یجیب المضطر اذ دعاه و یکشف السوء** ، حضرت پادشاه ظالم سوز مظلوم نواز بفریاد بیچارگان رسیده ، امیرشیرحاجی را در خاطر انداخت که شاه محمود میرزا را ازباغ زاغان بشهردرآورد ، وفرمود تامنادی کردند، که ازوجه سراشمارهیچ کس یك دینار[7] (ندهد) ، و هرچه داده باشند بازستانند ، و نوکران امیرشیخ ابوسعید را هرجا ببینند غارت کنند ، وجمیع امرا که ازاقوال وافعال[8] (او) [آزرده، و] (متنفرو) [متفرق] بودند ، درمخالفت اواتفاق نموده یك دل ویك عزم بشهردرآمدند ، وآنشب پاس داشته ، روزدیگر ،[9] [امیر] شیخ ابوسعید اظهارمخالفت کرده ،[10] [با برادر خود

١ــ مج : ازسراها وخانها . مک : ازخانها .

٢ــ مج : عقوبت وشکنجهٔ بسیار اهل.
مک : عقوبت شکنجهٔ اهل.

٣ــ مج : وبعضی دیگر نزدیك بهلاك رسید.
مک : این عبارت را ندارد .

٤ــ مج : سرها . مک : سر برهنه.

٥ــ مج : رسانید . مک : رسانیدند .

٦ــ عبارت : [وشیخ ابوسعید شقی بی‌عاقبت ..... مبالغه مینمود] اززیادات مج میباشد .

٧ــ مک : دینار ندهد وهرچه . مج : دیناروهرچه .

٨ــ مج : وافعال آزرده و متفرق بودند .
مک : وافعال اومتنفر بودند .

٩ــ مج : دیگر امیر شیخ . مک : دیگر شیخ .

١٠ــ مج : بابرادرخود حسین علی . مک : این عبارت را ندارد .

حسین علی] ازدرهٔ دو برادران بیرون رفت . امیر شیر حاجی با کثرت بسیار از عقب اوروان گشت ، وهجوم وازدحام عام بمرتبهٔ بود که درك اوهام ازتصورآن قاصرماند ، ودرشمال کوه مختارهردو گروهبهم رسیدند ، [۱] بجنگ وجدال اشتغال نمودند، ونفرین مظلومان وشومی کفران ولی نعمت تأثیرنموده ، شیخ ابوسعید[۲] [که باشیران شرزه لاف مصاف میزد] بقتل رسید ، وسر[۳] [پر] شراو (را) که آشیان دیو غرور بود از تن جدا کرده بر«دروازهٔ ملك» آویختند .

لمولفه :

نشدآه ستم کش را سلاح[۴] وبر گ کس مانع
که بیدار هست با صد تیغ سازد باد لرزانش
بنای دولت ظالم اگـر محکم چو کوه آمـد
شود از صرصر آهی مزلزل جمله ارکانش

درخلال اینءاحوال خبررسید که سلطان ابراهیم میرزا [را][۵] درنواحی مرغاب جمعیت تمام در سلك انتظام[۶] [جمع] آمده ، وعزیمت هرات دارد . امرای[۷] ترخان[ی باامیرشیرحاجی] درباب هردوشاهزاده مشورت کرده ، برآن قرار دادند ، که باتفاق

۱ــ مج : بهم رسیده جنگ وجدال اشتغال نمودند.
مک : بهم رسیدند بجنگ وجدال اشتغال نمودند .
۲ــ مج : که باشیران شرزه لاف مصاف میزد .
مک : این عبارت را ندارد .
۳ــ مج : وسرشراورا که آشیان .
مک : وسرپرشراو که آشیان .
٤ــ مک : سلاح برگ . مج : سلاح وبرگ .
٥ــ مج : میرزارا درنواحی . مک : میرزا درنواحی .
٦ــ مج : انتظام جمع آمده . مک : انتظام کشیده .
۷ــ مج : امرای ترخانی باامیرشیرحاجی درباب .
مک : امراء ترخان درباب .

گوهرشادبیگم میان ایشان صلح شود،[1] ومکاتبات‌نوشته، دراین‌باب یکی،[2] ازنوکران [گوهرشاد] بیگم [که] عزیمت نمود ، [3] جمعی [ازشیاطین الانس] وسوسه کرد[ه ، در] خاطرامیرشیرحاجی نشاند]ند ، که [گوهرشاد] بیگم‌را میل بجانب [سلطان] ابراهیم میرزا است[4] [که ولد میرزا علاءالدوله است ، چه محبت بیگم بعلاءالدوله میرزا از آفتاب روشن‌تر، و[5] مشهودتراست] ، واتفاق‌امرای[6] ترخان[ی] مبنی برین معنی‌است[7] . [وامرای ترخانی رابسبب خیل وخدم وایل وحشم کجا درخاطرخطورمیکرد که کسی گرد تعرض ایشان گردد] .

القصه : امیر شیر حاجی[8] [متوهم گشته گرد فریب واحتیال برآمد ، و] باتفاق پهلوان حسین دیوانه بانوکران قراردادند ، که چون امرا برسم کنکاج بکوشك باغ زاغان درآیند،[9] [فرصت نگاهداشته] دست بردی نمایند، سلخ جمادی‌الاخر[10] (بود) که امرا بکوشك در آمده بموجب مواضعهٔ که کرده بودند ، تیغ بی دریغ در ترخانیان

١ـ مج : مکاتبات . مک : مکاتیب .

٢ـ مج : از نوکران گوهرشاد بیگم که عزیمت نمود . مک : از نوکران بیگم عزیمت نمود .

٣ـ مج: جمعی‌ازشیاطین‌الانس وسوسه کرده، درخاطر امیر شیرحاجی نشاندند که گوهرشاد بیگم را میل بجانب سلطان ابراهیم .
مک : جمعی وسوسه کردند که بیگم را میل بجانب ابراهیم .

٤ـ عبارت : [که ولدمیرزا علاءالدوله است چه محبت بیگم بعلاء الدوله میرزا از آفتاب روشن‌ترومشهودتراست] اززیادات مج است

٥ـ دراصل «مشهور» براء، وقیاساً وبرحسب‌سلیقهٔ سلیم وسیاق‌عبارت به‌کلمه «مشهود» بدال اصلاح و تبدیل گردید ،

٦ـ مج . پا : ترخانی . مک : ترخان .

٧ـ عبارت : [وامرای ترخانی را بسبب خیل وخدم وایل وحشم کجا درخاطرخطورمیکرد که کسی گرد تعرض ایشان گردد] ، اززیادات نسخه مج میباشد .

٨ـ عبارت : متوهم گشته گرد فریب واحتیال برآمد ، و اززیادات نسخه مج است .

٩ـ مج : فرصت نگاه داشته . مک : این عبارت را ندارد .

١٠ـ مج : جمادی‌الآخر که امرا . جمادی‌الآخربود که‌امرا .

نهادند[۱] ، [فی‌الجمله] امیر اویس ترخان کاردی در دست[۲] (داشت) که گوشت (ریزه میکرد) با وجود چند زخم که (بآن) رسیده بود ، برخاست و در امیر[۳] [شیر] حاجی آویخته کارد در شکم اوزد[۴] [وزخم گران حوالهٔ او کرد]، (و) نوکران امیرحاجی غلبه کرده [امیر اویس ترخان] وپسرش [امیریوسف وامیرخسروترخان] را بقتل آوردند، [۵] [وامیر شیرحاجی بسبب زخم‌کارد که در وی افتاده بود جمعی او را کشته پنداشته بگذاشتند ، وامیر غیاث‌الدین پیرعلی ترخان زخم‌کاری یافته ، بحیلهٔ از آن مهلکه جان بدر برد ، وامیرمحمد ترخان بحکم : الغریق یتعلق بکل حشیش، التجا به‌پهلوان حسین دیوانه برد ، وهمراه اواز کوشك بیرون رفت، وآن بی‌مروت ازدیوانگی‌چنان جوانی‌رابکشت وترحم نکرد ، وبجانب خواف روان شد ، وامیرنظام‌الدین [۶] احمد امیرفیروزشاه ازآن غرقاب فنابیرون رفته از راه زیارتگاه متوجه‌تون بود ، دراثنای راه بهم باز خوردند ، بمجادله و مقاتله در یکدیگر افتادند ، و پهلوان حسین غالب آمده ، امیر احمد را بقتل رساند ،

ع : زان شیشه خانه آه که دیوانه دررود[۷] .]

وچون خبر[۸] این وقایع [سلطان] ابراهیم میرزا رسید این‌حالات‌را ازمقدمات

۱ــ مج : نهادند فی‌الجمله امیراویس . مک : نهادند امیراویس .

۲ــ مک : دردست داشت که گوشت ریزه میکرد باوجود چند زخم که بآن رسیده بود .
مج : دردست که گوشت می‌خورد باوجود چند زخم که رسیده بود

۳ــ مج : امیرشیرحاجی . مک : امیرحاجی .

٤ــ مج : درشکم اوزد و زخم گران حوالهٔ او کرد ، نوکران امیر حاجی غلبه کرده امیر اویس ترخان وپسرش امیریوسف وامیرخسروترخان را بقتل .
مک : درشکم اوزد : ونوکران امیرحاجی غلبه کرده اورا وپسرش‌رابقتل .

٥ــ عبارت : [وامیرشیرحاجی بسبب زخم‌کارد که دروی افتاده بود جمعی ......که دیوانه دررود] اززیادات نسخه مج میباشد وازمک وپا محذوف است .

٦ــ احمد امیر فیروز بکسر دال احمد که در فارسی بجای کلمهٔ «ابن» استعمال میشود یعنی (احمدبن امیرفیروز) .

۷ــ دراصل : زان شیشه خانه آه که در دیوانه در رود . قیاساً اصلاح شد

۸ــ مج : خبر این واقعه بسلطان ابراهیم .
مک : خبراین وقایع بابراهیم .

ظهوردولت، وانتظام اسباب سلطنت خود شمرد[1] ، [پس] امیر[شیر] حاجی چون بچنین امرهایل وکارخطیراقدام نمود ، شاه محمود میرزا را از باغ زاغان بحصاراختیارالدین درآورد ،[2] [گوهرشاد بیگم را نیز بمدرسهٔ حضرت خاقان مغفور بپای حصار ساکن گردانید ، و امیر حاجی چون بسبب زخم ضعیف و بدحال بود] بمعالجه[3] [و التیام] (خود) مشغول گشت .

۱ــ مج : شمرد پس امیرشیرحاجی . مک : شمرد وامیرحاجی .

۲ــ عبارت : [گوهرشادبیگم را نیزبمدرسه حضرت ...... ضعیف وبدحال بود] اززیادات مج است .

۳ــ مج : بمعالجه والتیام مشغول .
مک . پا : بمعالجه خود مشغول .

چمن پنجم از روضهٔ هفدهم

در جلوس ابراهیم میرزا برفراز مسند سلطنت انتما

سلطان ابراهیم که از حبس خلاص یافته[1] [بود، و] بجانب (آب) مرغاب رفته، بعدازارتکاب چندین شداید ومحن، و احتمال انواع مکاید وفتن، سپاهی فراهم آورده[2] عزیمت هرات فرمود، وصباح سه‌شنبه هفتم رجب نزدیك بباغ مختاررسید. وشاه‌محمود میرزا بعزیمت فرارركاب سرعت گران، وعنان نهضت سبك گردانیده، متوجه مشهد مقدس گشت، وامیرشیرحاجی بجانب حصارنرتو[3] [بیرون] رفت، وهرات بی‌منازع ومعارضی[4] [سلطان] ابراهیم میرزا را مستخلص شد، وهم در روز مذکور بباغ مختارنزول فرمود وجمعی از عقب گریختگان فرستاده، چندی را گرفتند، وبعضی را کشتند، وبعضی را گذاشتند. و [سلطان][5] ابراهیم میرزا بعد ازادای شکر[6] [تأیید] الهی برسریرسلطنت وپادشاهی، ومستقرخلافت آبا واجداد جمشیدافتدار خود استقرار فرمود، وچند روز (از)[7] محنت سفرو سرگردانی وتفرقهٔ روزگار برآسود. و اواسط شعبان بعزم استیصال شاه محمود میرزا توجه نمود، شاه محمود میرزا که بمشهد رفته بود، امرای بابرمیرزا ازاطراف خراسان پیش اوجمع شده بودند ومتوجه هرات گشته[8]، [و] در[نواحی قصبهٔ

١ــ مج : یافته بود و بجانب مرغاب .
مک : یافته بجانب آب مرغاب .
٢ــ مج : آورد . مک . پا : آورده .
٣ــ مج . پا : نرتو بیرون رفت . مک : نرتو رفت .-
٤ــ مج . پا : معارضی سلطان ابراهیم . مک : معارض ابراهیم .
٥ــ مج : گذاشتند وسلطان ابراهیم . مک . پا : گذاشتند وابراهیم .
٦ــ مج : شکرتأیید الهی . مک . پا . س : شکرالهی .
٧ــ مک . پا . س : دور ازمحنت . مج : روزمحنت .
٨ــ مج : گشته ودرنواحی قصبه کوسویه نزدیك .
مک . پا : گشته درنزدیك .

کوسویه]نزدیك «رباط امیرشاه ملك» هر دو سپاه کینه‌خواه[1] [چون دوابرسیاه که برق آن تیغ‌وباران اوتیرباشد] بیکدیگر ملاقی شدند ، و از گرد معرکه ابر بلا ساخته ، وازنخل نیزها رایت جنگ و وغا وسنجق فتنه وغوغا برافراخت

[2](خسرو) :

گرد سواران که بخورشید جست
قطره بر چشمهٔ خورشید بست
نیزه از آن گرد که برشد بمهر
گشت جزیره بمحیط سپهر
بس که زمین شد ز علم سایه دار
ماند چو سایه زدگان بی قرار

از صدای طبل جنگ بازاجل در پرواز در آمده چنگ بشکار جانهاباز کرد ، و زاغان از گوشها روی بصد طیور ارواح دلیران آورد ، بهرام شدید الانتقام از سهم ناوك کمانداران تیز شست سپر قرمزی آفتاب پیش‌رو گرفت،ورمح‌شهاب‌ثاقب‌ازضربت حسام‌خون‌آشام بهادران‌چابك‌دست‌درشکست‌افتاد،ودلاوران به تیغ وتیرجامهٔ‌جانهامی بریدند ، ومیدوخت ، وبآب صمصام ، وبباد حمله آتش کین می‌نشاندند ومی‌افروخت .

[3][لفردوسی :

ز غریدن کوس حربی ز دور
گمان شد که آمد سرا فیل وصور
ز فریاد و افغان چون رستخیز
بوحش بیابان در آمد گریز]

١ـ مک . پا : سپاه کینه‌خواه بیکدیگر ملاقی .
مج : سپاه کینه‌خوان چون دو ابر سیاه که برق آن تیغ و باران اوتیر باشد بیکدیگر ملاقی .
٢ـ مک : خسرو . مج . پا : این کلمه را ندارد .
٤ـ مج: [لفردوسی ـ زغریدن کوس .... بیابان در آمد گریز] اززیادات نسخه مج‌میباشد.

فی‌الجمله ازابتدای لشکرشاه محمودمیرزا غالب شد، ومیمنه ومیسرهٔ معارضانرا برداشته متوجه هرات گشتند ، چون قلب[1] (سپاه) [سلطان] ابراهیم میرزا از ثبات مردانگی منقلب نشده بود ، امیر احمد ترخان بادل‌قوی‌ازقلب حمله کرده، بیکدست برد مردانه سپاه مخالف راازپا درآورد، ودریکساعت غالب‌مغلوب وقاهرمقهور گشت ، وشاه محمود میرزا دیگربار بجانب مشهد فرارنمود ،[2] وامرا و وجوه سپاه او گرفتار شدند ، و [سلطان][3] ابراهیم میرزا ازعقب گریختگان بجانب مشهدنهضت فرمود ، وروز[4] (بیست و) پنجم شعبان خبر بهرات آمد که شاه محمود میرزا غالب شد ، و بعد از زمانی مردم بسیار آمده[5] [خبر آوردند] که [سلطان] ابراهیم میرزا ظفر یافت ، ودرهمین روز قاصد سلطان سعید[6] [سلطان] ابوسعید میرزا رسید، وجهت اکابرهرات نشانها آورد که فردا صباح[7] [که بیست وششم شعبان است] سلطان سعید بتأیید ملك مجید نزول اجلال میفرماید .

وجناب معالی نصاب شیخ‌الاسلام[8] [الاعظم مرجع اعاظم العلماءِ فی‌العالم] مولانا قطب‌الملة والدین یحیی‌التفتازانی [نوراله مرقده]- که اوراابراهیم میرزا جهت رسالت

١- مج : چون قلب سلطان ابراهیم . مک : چون قلب سپاه ابراهیم .
٢- مج . پا: فرارنمود، وچون سپاه او.
مک : فرارنمود ، وامرا ووجوه سپاه .
٣- مج . پا : گرفتارشدند و سلطان ابراهیم .
مک ، گرفتارشدند. وابراهیم .
٤- مج : وروزپنجم شعبان . مک . پا : وروز بیست وپنجم شعبان .
٥- مج : بسیار آمده خبر آوردند که سلطان ابراهیم .
مک : بسیار آمده که ابراهیم .
٦- مج : سلطان سعید سلطان ابوسعید .
مک : سلطان سعید ابوسعید .
٧- مج : [که بیست وششم شعبان است] . مک : این عبارت را ندارد .
٨- مج : و جناب معالی نصاب شیخ الاسلام الاعظم مرجع اعاظم العلماء فی العالم مولانا قطب‌الملة والدین یحیی‌التفتازانی نوراله مرقده که اورا.
مک . پا : و جناب معالی مآب مولانا قطب یحیی التفتازانی شیخ الاسلام هرات که اورا .

و مصالحت پیش سلطان سعید فرستاده بود ، وسلطان سعید بعد از ملاقات فرموده که چون بهرات رسیم بموجب مقتضای وقت قیام رود، ودرین وقت بدروازهٔ ملك رسید ،[۱] [و] مولانا احمد یساول و قرابهادر که‌ازجانب‌ابراهیم میرزابودنددروازها‌بسته بودند ، پل‌روانرا[۲] [نیز] بر کشیدند ،[۳] وجناب شیخ‌الاسلامی مابین پل ودروازه متحیر بماند[۴] ، تا امیر جلال الدین وسید مزید بهادر که عمدهٔ دولت سلطان سعید بود رسید و قاضی واکابر[۵] (هرات) بدروازهٔ ملك آمده دررا گشادند ، ومردم بسیار ازسپاه سمرقند درشهر درآمدند، وبی‌جنگ ونزاع‌هرات[۶](مسخرو) مفتوح گشت،[۷][ومولانا احمد، وقرابهادر، حصاراختیارالدین را پناه ساختند ، ودراستحکام آن اهتمام نمودند].

۱ـ مج : ومولانا . مک . پا . س : مولانا .
۲ـ مج : روانرا نیز بر کشیدند
۳ـ مج : بر کشیدند وجناب شیخ‌الاسلامی مابین پل .
مک . پا : بر کشیدند ومشارالیه مابین پل .
٤ـ مک : تا امیرجلال‌الدین وسید مزید که عمدهٔ دولت سلطان .
مج . پا : تا امیرسید مزید بهادر که عمدهٔ دولت سلطان .
٥ـ مک . پا : واکابرهرات بدروازهٔ . مج : واکابر بدزوازه .
٦ـ مج : هرات مسخرومفتوح . مک : هرات مفتوح .
٧ـ عبارت : [ومولانا احمد وقرابها درحصاراختیارالدین را پناه ساختند ، و در استحکام آن اهتمام نمودند] ، اززیادات نسخه مج میباشد وازمک وپا وس محذوف است .

روضهٔ هژدهم[1]

در توجه سلطان سعید بخراسان و تمکن یافتن بر سریر[2] ملك بتأیید ملك منان

حضرت[3] [سلطان سعید] سلطان ابوسعید میرزا ازوقتی که مملکت ماوراءالنهر اورا مسخر گشت بحکم آنکه :

[4] [للشیخ سعدی] :

ملك اقلیمی بگیرد پادشاه

همچنان دربند اقلیمی دگر

همیشه هوای تخت هرات درسر ، و خیال تسخیر ملك خراسان در نظر داشت ، تا آنکه واقعهٔ[5] [ناگزیر] بابرمیرزا حادث شد ، آن داعیه بالا گرفت ، وبحصول مطلوب خود مستظهر ومتیقن گشته ، لشکررا مواجب داد ، وازجیحون عبور نمود ،[6] [و میرزا

۱ــ عنوان: [روضه هژدهم] اززیادات نسخه مج است، ودرسایر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .

۲ــ مج : ملك . مك . پا : مملکت .

۳ــ مج . پا : حضرت سلطان سعید سلطان ابوسعید .
مک : حضرت سلطان ابوسعید .

٤ــ مک : بحکم آنک : ملك اقلیمی بگیرد
مج : بحکم آنکه . للشیخ سعدی ، ملك اقلیمی بگیرد
پا : شیخ سعدی .

۵ــ مج . پا : واقعهٔ ناگزیر بابرمیرزا .
مک : واقعه بابرمیرزا .

٦ــ عبارت : [ومیرزا ابراهیم درین فرصت بنابراعتماد ..... وسلطان سعید که از جیحون عبره کرده] اززیادات نسخه مج میباشد .

ابراهیم درین فرصت بنابر اعتماد غلطی که برادیرشیرحاجی داشت که در بلخ بود، عزیمت بلخ نموده ، ناگاه درراه باسپاه سمرقند ملاقی شد، وازجانبین رایات مکاوحت برافراشته جنگی عظیم کردند ، چون لشکرسمرقند ازحد چون وچند متجاوزبود ، ابراهیم میرزا شکست یافته بجانب جرزوان رفت ، وآنجا جمعیتی پیدا کرده بهرات آمد ، وچندروز توقف نموده متوجه مشهد گشت ، در عقب شاه محمود میرزا چنانچه سبق ذکر یافت ، وسلطان سعید که ازجیحون عبره کرده][1] بسرعت تمام همچون قمرطی منازل میفرمود، وهیچکس را مجال سبقت نمیداد ، که پیشترازرایت ظفرپیکرخبرتوجه اوبهرات نرود ، تابیست وپنجم شعبان در جانب شمال قریه «سقلمان» نزول فرمود ، واکابر شهر استقبال نموده ، روز دیگر از «درب قیچاق» بهرات[2] [در] آمده ، بباغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین سلف بود ،

[3][بیت] :

تختگه تاجوران بلند

گشته زاقبال شهان بهره‌مند

جلوس[4] [همایون] فرمود ، وجمعی از معتمدانرا پیش مولانا احمد یساول که کوتوال حصار اختیارالدین بود فرستاده ، اورا بمراتب بلند و مناصب ارجمند وعده داد ، مولانا احمد جواب فرستاد که ولی‌نعمت من خانهٔ خاص خود بمن سپرده ،کافر نعمتی باشد که جای اوبدیگری دهم ، سری دارم در راه او خواهم باخت ، وتا او در جهان باشد، ومن زنده باشم این قلعه بکسی نخواهم داد ، قاصد آن خبرباز رسانید، سلطان سعید ازباغ شهربیرون آمده ، و با گوهرشاد بیگم ملاقات فرمود ، وباغ زاغان را مقرسریرسلطنت ساخت . ودر آن زمین خلد آیین رایت اقامت برافراخته، بترتیب اسباب محاصرهٔ قلعهٔ ومحاربهٔ مولانا احمد فرمان داد ، و مدتی روزگار ، از غرهٔ صباح ، تا طرهٔ رواح نایرهٔ

۱ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .
۲ــ مک . پا : بهرات آمده . مج : بهرات در آمده.
۳ــ مج : بیت . پا . مک : ندارد.
٤ــ مج . پا : جلوس همایون فرمود . مک : جلوس فرمود.

جنگ ومصاف وکانون حرب و خلاف در التهاب واشتعال بود ، که اصلاً خللی بار کان شامخ وبنیان راسخ آن حصار راه نیافت ،

این آن اساس نیست که گردد خلل پذیر

لـو بست الجبال وانشقت السماءِ

وچند نوبت اکابرهرات برحسب فرمان سلطان[ی][1] نزدیك حصار رفته ، مواعید بسیار اظهار کردند[2] ، (و) آن [شیر مرد حلال نمك] از عقیدهٔ [مردانهٔ] خود برنگشت ، عاقبت الامرمیان ایشان بقایمی[3] قرار گرفت

درخلال این احوال که خاطر سلطانی ازحرمان فتح قلعه و مقاومت کوتوال آن عظیم آشفته وآزرده بود ، جمعی از شیاطین الانس آغاز وسوسه کرده ، بعرض رسانیدند، که پیوسته از جانب ابراهیم میرزا قاصدان پیش گوهرشاد بیگم آمد وشد می کنند ، وازاحوال لشکر واخباردیگرخبرمیبرند ومی آرند، مبادا که بموجب کریمهٔ : **ان کیدکن عظیم** ، از منشاءِ غدر ومکر او صورتی ظاهر گردد که تدارك پذیر نباشد ، لایق وقت آنکه ازجانب کید وفساد اوخاطر بالکل مرفه شود ، نهم ماه رمضان سنهٔ مذکوره ، آن ملکهٔ ملك نشان را شهید کردند . بحکم :

ان آثارنا تدل علینا

رفعت همت ، ورتبت دولت ، وآثار خیرات ، وآیات مبرات او از شرح مستغنی است[4] ، [ومنزل ومقام آن بانوی کبری را غارت عام کردند] .

و درین سال سه مال و سه شکرانه از رعایا ستانیدند ، اول : شاه محمود میرزا . دوم :[5][سلطان] ابراهیم میرزا . سیوم :[6][سلطان] (میرزا ابو) سعید .

١ــ مج : سلطانی. مک . س : سلطان .
٢ــ مج : کردند آن شیرمرد حلال نمك ازعقیدهٔ مردانه خود برنگشت .
مک . پا : کردند واو ازعقیده خود برنگشت .
٣ــ بقایمی:؟
٤ــ مج . پا : ومنزل ومقام آن بانوی کبری را غارت عام کردند .
مک : این عبارت را ندارد .
٥ــ مج : دوم سلطان ابراهیم . مک : دوم ابراهیم .
٦ــ مج : سیوم سلطان سعید . مک . پا : سیوم میرزا ابوسعید .

ودرین فرصت امیرشیرحاجی ازقلعهٔ نرتو آمده بشرف بساط بوس ، و نظرعنایت سلطان سرافراز گشت . ودرفرصتی که احرام‌بساط بوسی‌بسته بود،قلعهٔ[1][نرتو]را بیك معتمدخود سپرده بود، ازعجایب وقایع[2]،[آنکه] مجهولی‌ازمردم یساقی بیر که نام نماز دیگر گوسفندی بدرقلعه‌آورد[3]،[و] حالی که داشت بازنمود ، تا روز بیگاه شد التماس کرد که شب درقلعه باشد، ملتمس‌اوقبول یافته بقلعه درون رفت، وباخود کمندی پنهان داشت ، و چون بعضی از شب گذشت ، واهل قلعه دربستر : **الناس نیام** آرام گرفتند ، بیر که برسربرجی[4][بر]آمده کمند فرو گذاشت، وجمعی‌را که باایشان مواضعه داشت بالاکشید، وچون غلبه شدند، تیغهادر گماشته نوکران امیرشیرحاجی[5] نهاده وایشانرا ازقلعه بیرون کرد ، وبیر که چنان قلعهٔ را که سلاطین ذی‌شوکت[6] [را] فتح و تسخیر آن درخیال نمی گشت بدست آورد ، وبدلاوری وجگرداری بلندنام شد . وچون شرح این حال[7] ب[عرض] سلطان سعید رسید، وحصاراختیارالدین نیزمفتوح نشد[8]، وازطرف[9] [بلخ و] ماوراءالنهراخبارناخوش میرسید ، خاطربرعزیمت معاودت قرارداده ، نهم‌شوال ازظواهر هرات نهضت فرمود . و آن سال قشلاق در[10] [قبةالاسلام] بلخ نمود ، و مولانا احمدیساول و قرابهادر در حصار اختیارالدین را گشاده ، مردم شهررا استمالت دادند ، وابراهیم‌میرزا درنواحی خواف[11][وباخرز] بود، امیرترخانرا بهرات فرستاد واوبروجه

١ــ مک . پا : قلعه‌را . مج : قلعه نرتورا .
٢ــ مج : وقایع آنکه مجهولی . مک : وقایع مجهولی .
٣ــ مج : آورد و حالی . مک . پا : آورد حالی .
٤ــ مک . پا :برجی‌برآمده. مج : برآمده .
٥ــ مج . پا : نهاده ایشانرا . مک : نهاد وایشانرا .
٦ــ مک : شوکت فتح. مج . پا : شوکت را فتح .
٧ــمج : حال بعرض سلطان . مک : حال بسلطان .
٨ــ مج : مفتوح شد . مک . پا : مفتوح نشد .
٩ــ مج : وازطرف بلخ وماوراءالنهر. مک : وازطرف ماوراءالنهر
١٠ ــ مج : قشلاق درقبةالاسلام بلخ .
مک . پا . س : قشلاق دربلخ .
١١ ــ مک . پا : خواف بود . مج : خواف وباخرز بود .

پسندیده رعایا را دلداری[1] (داده) [و] دارائی نمود، و جراحات جارحات ایام را بمرهم مرحمت التیام داد، ودر عیداضحی جهت بیگم[2] [شهید گوهرشاد بیگم] آش بزرگ ترتیب کرد .

وچون شاه محمود میرزا ازحرب ابراهیم میرزا عنان تافته ـ چنانچه ذکر آن گذشت ـ[3] [بجانب] مشهد رفته بود،[4] (بعد چندوقت متوجه استراباد گشت)، وامیربابا حسن ـ که والی آن دیار بود ـ بشرایط نیکو بندگی قیام نموده ، اسباب جمعیت او انتظام یافت ،[5] (و) [سلطان] ابراهیم میرزا چون ازین صورت وقوف یافت ،[6] [عنان] عزیمت بجانب مازندران تافت ، وازآنجانب شاه محمود میرزا باسرخیلان خراسان، وگردنکشان جرجان درجنبش آمده، ازاستراباد روان گشت، ودرمقابل ابراهیم میرزا آمده صف مصاف ازطرفین بر کشیدند ، وبجنگ وجدال روی بیکدیگر آورد .

ودرین فرصت میرزا جهانشاه ترکمان ـ که مدتها درخیال استخلاص مازندران بود ـ با سرداران[7] (آن) نواحی فرصت غنیمت دانسته ، از[8] [ری با]راه عقبهٔ صندوق شکن بولایت جرجان درآمد . ومیرزا شاه محمود چون این خبرشنید سراسیمه و ار

۱ـ مج . پا : دلداری ودارائی نمود .
مک : دلداری داده دارائی نمود .
۲ـ مج : شهید گوهرشادبیگم . مک . پا: این عبارت را ندارد .
۳ـ مج . پا : گذشت ـ بجانب مشهد .
مک : گذشت بمشهد .
٤ـ مک : (بعد چند وقت متوجه استراباد گشت) .
مج . پا . س : این عبارت را ندارد .
٥ـ مج . پا : یافت سلطان ابراهیم .
مک : یافت وابراهیم .
٦ـ مج . پا : یافت عنان عزیمت . مک : یافت عزیمت .
۷ـ مج . پا : سرداران نواحی .
مک : سرداران آن نواحی .
۸ـ مج : ازری براه عقبهٔ صندوق شکن .
مک . پا : ازراه عقبهٔ صندوق شکن .

ازراه اضطرارروی بفرار آورد، و[1][سلطان]ابراهیم میرزا آمدن ترکمان‌را باورنداشته ازهمان منزل بطریق ایلغار تایك فرسنگی استرآباد براند ، و آنجا هرچند محرمان[2] [ومشفقان] درخواست کردند که چندان توقف[3] (می)باید کرد که کوچ واورق برسند، وازترکمان[4]خبری تحقیق شود ، محل قبول نیافت، وبرجبن وبددلی امرا محمول شد، وجمعی را برسم قراولی پیش فرستاده ، پای سرعت دررکاب عزیمت داشت ، ودرمیان[5] راه ـ [که] ازکثرت جنگل و گل ولای ، ذهاب وایاب را صعوبت تمام بود ـ جمعی از ترکمانانرا دیده ، دلیران خراسان بریشان حمله بردند[6]، [وبلا برسرخود آوردند] ، و مردم بسیار از مکامن جنگلها بیرون آمده ، بر قراولان ریختند ، [7][و در جنگ و کشاکش افتادند] . ودرین محل ابراهیم میرزا[8] [نیز] ازعقب رسیده بقراولان خود پیوست، وساعتی درمقابل توقف نمود، وعنان اقتداربکف اضطرارداده ، دست درفتراك: **الفرارفی وقته ظفر**، زده، ازوادی ستیزروی به‌بیابان گریزنهاد، وبی باکان ترکمان ـ که کشتن‌را طاعت وغارت‌را غنیمت می شمردند ـ ازقفا درآمده تیغ در سپاه چغتای نهادند،وعقدهٔ که سالها دردل ایشان (گره) بود تحلیل دادند ،

[9][امیرسیفی] :

اسمان کینهٔ دیـرینه کـه از اهـل وفـا

در درون داشت بدوران تو بیرون آورد

القصه : خلق بسیار مقتول ، و گرفتار کمند خسار و اسار گشتند ، بعد از آن

۱ــ مج . پا : وسلطان ابراهیم . مک : وابراهیم .
۲ــ مج: ومشفقان . مک . پا . س: این‌کلمه را ندارد .
۳ــ مک : توقف می‌باید کرد . مج : توقف باید کرد .
٤ــ مج : خبری تحقیق . مک : خبرتحقیق .
٥ــ مج . پا : راه ـ که ازکثرت . مک : راه ــ ازکثرت .
٦ــ مج : وبلا برسرخود آوردند . مک : این عبارت را ندارد .
۷ــ مج : ودرجنگ وکشاکش افتادند .
مک . پا : این عبارت را ندارد .
۸ــ مج . پا : میرزا نیز ازعقب . مک : میرزا ازعقب .
۹ــ مج : امیرسیفی . پا. مک: ندارد.

جهانشاه میرزا ترحم فرموده(ه) [و][1] عجزه‌ودرماندگان‌را عنایت ورعایت نموده ، نشان امان داد ،[2][وبموجب دلخواه ایشانرا] بخراسان فرستاد .

وابراهیم میرزا[3][که ازآن مهلکه عنان برتافته بود] ، بتعجیل تمام قطع منازل کرده ، هفتم[4][ماه] صفربهرات نزول کرد .

واین وقایع درسنه اثنی وستین وثمانمایه بود.

[5][وچون ابراهیم‌میرزا برسریرسلطنت استقرارنمود، مولانا احمدیشاول ازحصار بیرون آمده،بسعادت تقبیل انامل‌میمون‌رسید، وچون درمحافظت حصار،ومقاومت باسپاه سمرقند آثار مردانه نموده بود، بزیادتی تربیت ومزید اسباب رعایت ومرتبت،مستظهر وامیدوار بود ، خود از همهٔ آن خدمات وحالات هیچ نتیجهٔ‌ندید، وابراهیم میرزا را از تمامی آن آثارفارغ یافت ، وبعضی ولایات که ازاردو نشان فرستاده بنام اورقم کرده بود بدوبازنگذاشتند، ومبلغی دیگر ازانعام وعلوفهٔ مقرری او که ازدیوان اطلاق یافته بود موقوف داشت، وعلاوهٔ این‌بی‌التفاتیها معتمدی بحصار رفته، بمبالغهٔ تمام گفت که‌مولانا احمدرا خواهند گرفت ، بنابرین جهات مولاناهراسان شده درحصار دربست،وحصار را دربست‌خودشمرد، وپل‌روان بر کشیده،اظهارمخالفت نمود،ابراهیم‌میرزا ازین‌حال‌متغیر شد ، وسوگند غلاظ شداد یاد کرد که هیچ گونه قصدی درخاطر نداشتم، ونقوش عنایت وتربیت‌اورابرلوح‌خاطرمینگاشتم، وکسان پیش‌اوفرستاده، بمسامحت وملایمت خاطر رمیدهٔ اورا بصلاح آورد ، وداروغگی هرات بدو تفویض یافت ، و مولانا از سر اهتمام بضبط شهرواستحکام حصارقیام مینمود ، و هرچند مبالغه رفت که یك نوبت دیگر بعز

۱ــ مج . پا : فرمود وعجزه ٠ مک : فرموده عجزه.
۲ــ : و بموجب دلخواه ایشانرا .
مک : این عبارت را ندارد .
۳ــ مج : که از آن مهلکه عنان برتافته بود .
مک : این عبارت را ندارد ٠
٤ــ مج : هفتم ماه صفر. مک : هفتم صفر.
٥ــ عبارت : [وچون ابراهیم میرزا برسریرسلطنت استقرارنمود .... ازروی اضطرار بید اقتدار اوبازگذاشت] اززیادات نسخه‌مج میباشد. واز نسخه‌های‌مورداستناد محذوف است.

دست‌بوس رسد قبول نکرد، وبیرون نیامد، عاقبت تعرض اورا درتوقف داشتند واختیار حصار ازروی اضطرار بیداقتدار اوباز گذاشت][1] .

ودرین‌سال در[2][حدود] ممالک‌خراسان چندپادشاه نافذالحکم مخالف یکدیگر بودند ، ـ که بوجود دوپادشاه اقلیمی زیروزبرمیگردد ـ ازجمله :

جهانشاه میرزا ـ[3][که صاحب سریر عراقین وآذربیجان بود] ـ از استراباد تا سبزواردرتصرف آورده، اسفراین را مضرب خیام گردون احتشام داشت ،

سلطان ابوسعید میرزا درقبة‌الاسلام بلخ‌اعلام ظفراعلام‌برقمهٔ کیوان می‌افراشت.

وعلاءالدوله‌میرزا بعد ازچند[4][ین] سال سرگردانی از دشت قبچاق بازآمده در حوالی ابیورد نشسته بود .

و پسرش سلطان ابراهیم میرزا درهرات مقیم بود .

وشاه محمود میرزا درنواحی طوس وقلعهٔ عماد مقام داشت.

و[5][سلطان] سنجرمیرزا در[6][ولایت] مرودعوی‌استقلال میکرد.

وملک قاسم پسرامیراسکندر ترکمان ، [7][بمظاهرت امیر خلیل سجستانی] (سجستان)[8] وفراه واسفزار در[9][تحت] تصرف آورده بود .

١ـ تا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد .
٢ـ مج ٠ پا : درحدود ممالک .
مک : درممالک ٠
٣ـ مج : که صاحب سریرعراقین وآذربیجان بود ٠
پا ٠ مک : این عبارت را ندارد .
٤ـ مج . پا : چندین . مک : چند سال ٠
٥ـ مج : وپسرش سلطان ابراهیم .
مک : وپسرش ابراهیم میرزا .
٦ـ مج . پا : وسلطان سنجرمیرزا : مک : وسنجرمیرزا .
٧ـ مج : درولایت مرو . مک : درمرو .
٨ـ مج : بمظاهرت امیرخلیل سجستانی وفراه .
مک: اسکندر ترکمان سجستان وفراه .
٩ـ مج : درتحت تصرف . مک : درتصرف .

و باز قلاع و حصون که درین مواضع بود[1]، هریک(ی) را [سرداری و] کوتوالی دیگر داشت که در فرمان کسی دیگر نبود،[2] (و) حصاراختیارالدین را مولانا احمد یساول محفوظ داشت، وقلعهٔ نرتورا بیرکهٔ مغول مضبوط کرده بود ، وقلعهٔ سرخس را [امیر][3] عبداله پیرزاد ، وقلعهٔ * صعلوك (را)[4]امیرمحمد خدای داد متصرف بودند ،[5] وقلعهٔ عمادرا امیربا باحسن ، وقلعهٔ خبوشان[6](را) امیرحسن‌شیخ تیمور(داشت)، وقلعهٔ طبس در حکم امیر اویس امیر خاوند شاه بود، وهریك ازاینها درمقام‌عناد‌بودند،ومنقاد هیچکس‌نی، ومثل‌این‌واقعه در کم‌روز گاری‌بوده باشد.[7] (واله اعلم) .

۱ــ مج : هریك را سرداری و کوتوالی . مک : هریکی را کوتوالی .
۲ــ مج : حصار. مک . پا : وحصار.
۳ــ مج : سرخس را امیرعبداله . مک : سرخس را عبداله .
٤ــ مک : صعلوك را امیرمحمد . مج : صعلوك امیرمحمد .
٥ــ مج : بودند . مک : بود .
٦ــ مج : خبوشان امیرحسن شیخ تیمور داشت .
مک : خبوشان را امیرحسن شیخ تیمور .
۷ ـ از زیادات نسخه مک .
* صعلوك : ضبط این نام‌درجائی‌دیده نشد.

چمن اول[1]

در باز آمدن علاءالدوله میرزا بسریر اقبال بعد از پریشانی و سرگردانی چندین سال

علاءالدوله میرزا از زمانی که از لشکر الغ بیك میرزا شکست یافته بود، حیران وسرگردان دراطراف عالم میگشت، چنانچه دروقتی که واقعه‌وفات بابرمیرزا حادث‌شد، درولایت[2] «اردوشهر» بود، که منتهی‌ولایت‌اوزبك است.

چونفس را مددی نیست از کوس مراد

چه در بلاد خراسان چه در سواد حبش

چون خبرواقعهٔ برادراستماع نمود، عزیمت بجانب خراسان فرمود، وتابولایت نسا و ابیورد رسید، قاصدان بجهت بشارت وصول مقدم میمون پیش فرزند ارجمند ابراهیم‌میرزا فرستاد، وشاهزاده اظهارمسرت‌بسیارنموده، پیشکشهای لایق در صحبت معتمدان با پیغامهای شایق روان گردانید، و چون قرب جوار واقع شد، باستقبال رفته، درکنار آب سنجاب[3] باپدر ملاقات کرد.

بیت:

بخت بیك ملك دو دارا نمود

دهـر بیك آب دو دریـا نمود

۱ـ عبارت: [چمن اول در باز آمدن علاءالدوله میرزا بسریر اقبال .... . در آن خطه فردوس مثال فلك فرسای خواهد گشت] . یعنی : ـ چمن اول تا روضه نوزدهم ـ تماماًاززیـادات‌نسخه‌مج‌میباشد. ودرنسخه مکـو پـا بعدازعبارت : (و مثل این واقعه درکم روزگـاری واقع بـوده باشد) روضه نوزدهم شروع شده است

۲ـ اردو شهر: در اصل « ابروسیر » قیاساً اصلاح شد ، جرجانی در ذیل عنوان «سرحد خطای که‌قراولان...» ازجمله شهرهای مرزی « اردوشهر » را نوشته‌است.(مسالك‌الممالك‌ـ فارسی از ابوالحسن صاعدبن‌علی الجرجانی ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك).

۳ـ آب سنجاب: ازرودخانه‌های ماوراءالنهرخراسان‌است.(مسالك‌الممالك‌جرجانی‌مذکور

روی زمین فر دو جمشید یـافت

چشم جهان نور دوخورشید یافت

و یکدیگر را از سراشتیاق بعد از امتداد شداید فراق کنار گرفته، شرح[۱] قضایای گذشته‌باز گفتند، ودرمصالح ملك مفاوضه پیوسته، بران مقررشد، که ابراهیم میرزا بالشکر[۲] در«تخت ملك»معسکرسازد، وعلاءالدوله‌میرزا چندروزی برسریردارالملك هرات باسباب عشرت و فراغت پـردازد ، پس روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر ازطرف[۳] کهندستان ظاهر شده ، اکابرواعالی، واعاظم، واهالی‌استقبال‌نموده، از ازدحام خلایق تمامی ٭ طرایق چنان مملو بود ، کـه در هیچ عید مثل آن کسی یاد‌نداشت، علاءالدوله میرزا از[۴]خیابان خراسان بمدرسهٔ گوهرشادبیگم آمد، وزیارت کرده‌بباغ زاغان فرود‌آمد ، ودرمستقرسلطنت جلوس‌فرمود، وچندروز‌بعشرت گذرانید، ومبلغی برسراشجاروعبید ومواشی رقم‌فرمود،[۵]وچون ظلم‌هفت مذموم وسراشمار[۶] برهمه کس شوم‌است، هنوزآن وجه وصول نیافته‌بود، که ابراهیم میرزا ازتخت ملك کس پیش او فرستاد که لشکرتر کمان نزدیك رسید وتوقف‌را مجال نیست، وشاهزاده یك[۷]النگ رفت، وعلاءالدوله میرزا درغرهٔ شعبان بادل حیران وخاطرپریشان روبراه فرارآورد،

۱ــ قضایای : این کلمه دراصل (فضلای)نوشته‌است که بقرینهٔ سیاقت عبارت اصلاح شد.

۲ــ تخت ملك: نام‌یکی‌ازدهکده‌های دهستان‌پهناور بادغیس‌است. (جغرافی ــ حافظ‌ابروــ مخطوطه کتابخانه ملی‌ملك).

۳ــ کهندستان : نام جائی است از توابع هرات متصل بـه (خیابان) و این کلمه در اصل (مغلستان) نوشته است ، وبقرینهٔ سیاقت مطلب اصلاح شد . وشاید در اصل (سقلمان) بوده که نام یکی دیگرازقراء تابعه و نزدیك بشهرهرات است. امابقرینه کلمه(خیابان) بدون تردید کهندستان درست است .

٤ــ خیابان خراسان : از اماکن مشهوره هرات است ، برای وصف آن به ص ۲۲ ، ۸٤ و ۸٦ ازمجلد اول مراجعه شود .

٥ــ و چون ظلم‌هفت مذموم:مقصودازین‌عبارت‌چیست؟وشایداین جمله محرف‌یامغلوط‌باشد.

٦ــ دراصل : «سرانمار» قیاساً بقرینهٔ سیاقت عبارت اصلاح شد .

۷ــ یك‌النگ:النگ چمن، مرغزار وسرزمین‌سبزوباآب و گیاه‌است . ودرین‌جا(یك النگ رفت) یعنی یك منزل رفت .

٭ طرائق ، استعمال این جمع برای رعایت سجع خلایق است والاطرق‌درست‌است

ومردم هرات از وضیع وشریف و قوی و ضعیف از آوازهٔ صدمت ترکمان خان و مان گذاشته، اکثر بجانب قلال‌جبال راسیات، و فراز تلال شامخات سرگردان شدند ، ومولانا احمدیساول دراستحکام حصار جد تمام مینمود ، و فواسق لئام و سوارق ایتام[۱] دری خانهای‌مردم میگشودند ، واقمشه وامتعه وجهات خلایق سلب مینمود، که‌ناگاه ازمهب مرحمت میرزا جهانشاه نسیم عاطفت در وزیدن‌آمده، استمالت نامها رسید که سادات و قضاة و جمیع سکنه و متوطنهٔ هرات باید که مرفه الحال و مطمئن البال در مساکن و[۲]مواطن خود متوطن بوده، بطرفی نروند که رایات ظفر آیات عنقریب درآن خطهٔ فردوس مثال فلك فرسای خواهد گشت][۳].

۱ـ ایتام : جمع یتیم درین کتاب درموارد بسیاری بمعانی : لات ، ولگرد وداش استعمال شده است ، وهنوزهم دربسیاری ازاماکن ایران این کلمه بهمین معانی‌مستعمل است .

۲ـ دراصل : و بواطن؟.

۳ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد ،

روضهٔ نوزدهم

در جلوس پادشاه ترکمان بر سریر سلطنت مملکت خراسان

جهانشاه میرزا [ارشد و][1] امجد اولاد امیر قرا یوسف تربیت یافته[2] [حضرت خاقان مغفور] شاهرخ سلطان بود، که آنحضرت در یورش سیم عراق[3] [و] آذربیجان آن مملکت را باو ارزانی فرموده بود، واو درزمان حیات[4] [خاقان مغفور] همیشه سر بر خط فرمان داشته، (و) درمقام طاعت و باج گذاری بود، وچون آنحضرت بر سریر ملك ابدی تکیه گاه ساخت، خیال استخلاص ممالك فارس و عراقین در دماغ انداخت، اما از صولت دولت سلطان محمد میرزا[5] [و بابر میرزا] پای از اندازه بیرون نمی نهاد، تاچون ایشان ازعالم فانی بدار الملك باقی رحلت کردند،[6] [مملکت فارس وعراق را] ضمیمهٔ آذربیجان ساخته در تصرف آورد، وچون ملك خراسان بسبب منازعت شاهزادگان پریشان و بی سامان شد، فرصت مغتنم شمرده، عزیمت تسخیر خراسان نیز مصمم گردانید، وبا لشکری چون حکم محکم و قضای مبرم ازتهمت رجعت ووصمت خلل محفوظ ومصون، منازل ومراحل پیموده، پانزدهم شعبان برسریر سلطنت خراسان تکیه گاه ساخت،[7] [وانوار معدلت او اطراف مملکت را منور گردانید،] رایت جلال بر ذروهٔ استقلال برافراخت،[8] [و نخست بمدرسه

۱ــ مج : میرزا ارشد وامجد . مک : میرزا امجد .
۲ــ مج : حضرت خاقان مغفور . مک : این عبارت را ندارد .
۳ــ مج : عراق و آذربیجان آن مملکت را باوارزانی فرموده بود .
مک . پا : عراق و آذربایجان را بآن ارزانی فرموده بود .
٤ــ مج . پا : خاقان مغفور . مک : این جمله را ندارد .
٥ــ مج : محمد میرزا وبابرمیرزا پای از . مک : محمد میرزا پای از.
٦ــ مج . پا . س : مملکت فارس وعراق را . مک : این عبارت را ندارد .
۷ــ عبارت : [وانوارمعدلت او اطراف مملکت را منور گردانید] اززیادات مج است .
۸ــ عبارت : [ونخست بمدرسه گوهرشادبیگم رفته شرایط زیارت باقامت رسانید] . از زیادات مج و پا میباشد .

گوهرشاد بیگم رفته شرایط زیارت بـاقامت رسانید]، وخطبه و سکه بـالقاب و نـام [همایونش][1] موشح گشت .

[2][ومولانا احمدیساول بمتانت حصار ، واستظهار ذخیرهٔ بسیار برمخالفت اصرار نموده ، سخن ازدهان تیروزبان شمشیر میگفت . چون صورت اینحال بررأی جهان نمای ممالك گشای جهانشاهی روشن گشت ، اثر تغیر در بشرهٔ مبارك ظاهر ، و بتهیهٔ اسباب حرب وادوات محاصره فرمان داد ،کارگزاران سپاه نصرت نشان بردور حصار بارهٔ رفیع با ده گزارتفاع درون و بیرون شهر برآوردند ، و عساکر ظفر شعار دایره کردار مرکزحصاررا درمیان گرفته، شرارآتشکارزاربکرهٔ اثیر وفلك تدویر رسید ، عقابان خونخوار خدنگ پران بقصد صید مرغان روح مخالفان که آشیان بر بروج حصارداشتند ، درپرواز آمدند ، وقواریر نفط بآهنگ سوختن خرمن اصطبار و اقتدار ساکنان حصار که دانهٔ ذخیره ازسنبلهٔ گردون جمع آورده بودند گرم شد ، ودربرابر هرتیرکش حصارده‌مرد بلندکمان تیرانداز که بنوك پیکان گره ازموی درشب تاریك بگشادی درکمین نشستند، که از اهل حصار هیچکس را یارا نبود که از نزدیك هیچ روزنه بگذرند ، از سهم ناوك سندان گزار ، وتیر چرخ حکم اندازان نامدارهمهٔ مردم حصار ازبروج حصار و مقابلات وتیرکشها دور شدند ، و نقبچیان لشکرتر کمان که زبان تیشهٔ ایشان‌طعنه برپیشهٔ[3] کوه کن می‌زد بجهد تمام بکارنقب قیام نمودند .

بیت :

گـروه قـوی چنـگ فـولاد پیشه
که چون موم سازند خارا به‌تیشه

سکان‌قلعه فدائی‌وار بحرب وکارزاردستبردهای مردانه نمودند، اماسودی‌نداشت.

۱ـ مج . پا : همایونش . مک : ندارد .
۲ـ عبارت : [ومولانا احمدیساول بمتانت حصار ..... افاضات نامتناهی بروزگار خجسته آثارجهانشاهی ظاهر وباهرشده] ، = س ۳ از ص ۲۱٤ تا س ۱۷ از ص۲۱۵ تماماً اززیادات‌نسخه مج میباشد، وازسایرنسخ مورد استناد محذوف است .
۳ ـ کذا؛ شاید در اصل(پیشهٔ فرهاد کوه کن) بوده .

بیت :

جائی که آفتاب کشد تیغ اقتدار
سر گشتگی است مصلحتی ذره در هوا

وبهادران سپاه ظفرپناه، بزخم سهام خون آشام، که صفیر مرگ در سوفار، وسفیر اجل در دنبال داشت، بروج و کمین گاههای حصار را از مردان جنگی تهی ساختند، و هم وهراس، و هیبت وباس لشکر گردون اساس، حمله براهل حصار آورده، دیدند که کار از دست، و دست از کار میرود، مولانا احمد یساول مصلحت در مصالحت دید، بحکم آنکه :

مصراع : هر کجا برنتوان جست فروباید جست

ازاوج جباری بر حضیض تضرع و زاری آمده، جمعی را شفیع ساخته تا خون اورا درخواست کردند، ومولانا روزجمعه دوم ماه مبارك رمضان،

ع : تیغ دردست و کفن بر گردن،

از حصار بیرون آمد، و خاك درگاه ببوسید، و مراحم پادشاهانه، رقم عفو و اغماض بر جرايد جرأة، وجرايم او کشید، وچنان حصاری که صورت فتح تیسیر آن بر آینهٔ ضمیر هیچ عالم گیری عکس پذیر نگشته بود، بایسر وجهی مفتوح گشت، و امداد فتوحات الهی، وآثار افاضات نا متناهی بروزگار خجسته آثار جهانشاهی ظاهر وباهر شد].[1]

وفرمان داد که احکام وا[و]امرحضرت[2] خاقان مغفور از ترکی وفارسی مجری وممضی داشته، بی آنکه بعرض رسانند امضا دهند، و در جمیع امور از مالی و ملکی دستور زمان آنحضرت[را]ملحوظ[3] و منظور دارند. و چند روز بوده عزیمت هرات رود

١ـ تااینجا اززیادات مج میباشد .

٢ـ مج . پا : واوامرحضرت . مک : وامرحضرت .

٣ـ مج : آنحضرت را ملحوظ . مک : آنحضرت ملحوظ .

فرمود ،[1] [و در لکلك خانه[2] نزول فرموده ، چون شنید که خاقان مغفور هرچند گاه بدان مرغزار فردوس‌اشتباه میرسیدند، جهانشاه میرزا نیزچندروز آنجا توقف فرمود.] ولشکر[3][فیروزی اثر] (او) تا قصبهٔ «اوبه» رفته ،[4][آثار مرحمت و دادگستری شایع گردانید . واخبار بسیارعدل وانصاف پادشاه باطراف رسید ، خلایق سرگردان بمساکن و اوطان خود باز آمدند . و در هرات جمعیتی عظیم پیدا آمد .] و [5][جهانشاه میرزا] عیدصیام [هم] در آن مقام کرده، (ب)مراسم آن قیام نمود . وازاطراف ایلچیان آمده ،[6] [تحفهای لایق ، وپیشکشهای شایسته آوردند ، و] هریك بحسب مرتبه ومقدار نوازش یافته بمقام خود رخصت انصراف یافت . و[7][پادشاه برسم طواف] بولایت کرخ فرموده ، چندروز آنجا بساطعشرت وسماط مسرت کشیده[8]، [واردوی‌عالی ازلکلك خانه‌مراجعت نموده] بمرغزار کهندستان آمد.

[9][درین‌فرصت‌بمسامع پادشاه رسانیدند که علاءالدوله میرزا ، و ولد او ابراهیم میرزا که سپاه ظفرقرین هزیمت نموده‌اند، درولایت غورند، وبینهما منازعت ومکاوحت عظیم واقع شده ، جهانشاه میرزا قاصدی بـاستدعای حضور علاءالدولـه میرزا فرستاد

۱ـ عبارت : [ودرلکلکخانه نزول فرموده .... آنجا توقف فرمود] . اززیادات مج است.

۲ـ لکلکخانه : «بلوك کمیران ـ این بلوك برجنوب رود هراتست ، و درین بلوك هم باغ باشد وهم‌مزارع ، وآب رودوکاریزهردودارد، وازقرای مشهورهٔ این‌بلوك است : لکلکخانه، آسیاچه...». (جغرافی حافظابـرو، نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك) . راجع به «بلوك کمیران» به ص۸٤ جلداول مراجعه شود .

۳ـ مج : ولشکرفیروزی اثر تاقصبهٔ .
مک : ولشکراو تاقصبهٔ .

٤ـ عبارت : [آثارمرحمت ودادگستری .... جمعیتی عظیم پیدا آمد]، اززیادات مج‌میباشد

۵ـ مج : وجهانشاه میرزاعیدصیام‌هم درآن مقام کرده مراسم آن .
مک : وعزیمت هرات رود فرمود وعیدصیام درآن مقام کرده بمراسم آن

٦ـ : [تحفهای لایق وپیشکشهای شایسته آوردند و] اززیادات مج است .

۷ـ مج . پا: وپادشاه برسم طواف. مک : این عبارت‌را ندارد .

۸ـ مج . پا : واردوی عالی ازلکلکخانه مراجعت نموده . مک : این عبارت‌را ندارد .

۹ـ عبارت : [درین فرصت بمسامع پادشاه رسانید که علاءالدوله .... جهانشاه میرزا کمال احترام تقدیم نموده] ، اززیادات نسخه مج است .

و او را بعواطف پادشاهانه مستظهر گردانید ، علاءالدوله میرزا بی توقف بتعجیل تمام متوجه اردوی فلك احتشام گشت ، و روز عرفه عید قربان بیك فرسنگی اردو رسید، جهانشاه میرزااقبال آسا استقبال نموده، تعظیم وتکریم تمام‌تقدیم فرمود، و روز عید بحشمت تمام برسریر گردون‌احتشام مقام فرموده ، حوالی وحواشی بارگاه فردوس اشتباه را بانوارعاطفت پادشاهزادگان حور رخسار ، و امرای عالی مقدار تزیین داد ، و اطراف معسکر فیروزی اثر از مراکب کوه پیکر، بازینهای‌مرصع بزرو گوهر ، وهرگونه تجمل وزیور بنوعی آراسته گشت که سلاطین نامدار و خواقین کامکار را مانند آن مجلسی کم دست داده باشد ، و علاء الدوله میرزا را باعزازتمام درآورده، جهانشاه میرزا کمال احترام تقدیم‌نموده][1].

[2](ودرین مقام) ایلچیان که از اطراف[3] اقالیم آمده بودند ، شرف سیورغامیشی یافتند . ورسولان‌سلطان[4] ابو سعیدمیرزارانوازش فرموده ، اظهارمحبت ووداد نمود . وبعداز چندروز[5] [امیرنظام‌الدین] سید[6]عاشورا را که منصب وزارت[7][دیوان اعلی بدو مفوض بود] تعیین فرمود ، که همراه ایلچیان سلطان ابوسعید[8] میرزا رفته شرایط

۱ـ تا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ مک : ودرین مقام . مج . پا : این جمله را ندارد .

۳ـ مج . پا : ازاطراف اقالیم آمده شرف سیورغامیشی .
مک : ازاطراف آمده بودند سیورغامیشی .

٤ـ مج : سلطان ابوسعید : مک : سلطان سعید .

٥ـ مج . پا : بعد ازچند روز امیرنظام‌الدین سید عاشورا راکه منصب .
مک : بعد ازچند روز سید عاشوررا که‌منصب .

٦ـ سید عاشور : دراصل نسخه‌های مج مک وپا (سیدعاشورا) بالف بعد ازراء اماظاهراً عاشور بدون الف درست‌است زیرادراعلام(عاشور) مشهور است نه عاشورا ، لذامتن قیاساً اصلاح شد .

۷ـ مج : دیوان اعلی بدومفوض بود . مک : این عبارت را ندارد .

۸ـ مج . پا : ابوسعید میرزا رفته . مک : ابوسعید رفته .

رسالت باقامت رساند،[1] سید(عاشورا)[بموجب فرمان]باردوی[2] سلطان سعید[که] در کنار آب مرغاب [بود] رسید[ه ، اورا درمحل مناسب فرود آوردند ، و] بعد ازدوسه روز که اطراف اردوی اعلی را آراسته ساخته ، قباب خیام وخرگاه باوج خورشید وماه ارتفاع یافت ، وغلبه وازدحامی[3] [دست درهم داد] که [کیوان پیر] را ازاجتماع آن جمعیت کثیرانگشت تحیر در دندان ماند ، وحوالی مجمع بصورتهای مهیب و زینتهای عجیب مرتب ومزین گشت ، سید عاشوررا درآوردند ، وبعد ازآنکه چند جا زانوزده بشرف تقبیل انامل مبارك سرافرازشد، وسلطان[4][سعید] پرسید که: امیرجهانشاه چون است؟ پس سید خلاصه رسالت و سفارت بلطف کلام ، وحسن عبارت ادا کرد .[5] [و مقصود از رسالت جانبین ، امرمصالحه، واصلاح ذات بین بود،] وسلطان سعید درجواب[6] [سید] سخنان مصلحت آمیز و کلمات مصالحت انگیز فرمود ، و سید چون باز آمد اخبار خوش ، ونوید امید صلح وصفا معروض داشت ، ومتعاقب او دیگرقاصدان[7] [از جانب سلطان سعید] رسید[ه] پیغامهای دیگر که متضمن صلح وصلاح طرفین بود رسانیدند. وخواطروضمایرهمگنان ایمن ومطمئن گشت . وجهانشاه میرزا[8](بعد از) چهارماه که [درالنگ] کهدستان [مقام داشت ، ازآنجا کوچ کرده] بدامن کوه مختارلشکرگاه ساخت ، بدان عزیمت که قشلاق در هرات فرماید ، که اخبار متواتر شد که سلطان

۱ـ مج : سید بموجب فرمان باردوی . مک : سیدعاشورا باردوی .

۲ـ مج : سلطان‌سعید که در کنار آب‌مرغاب بودرسیده اورا در محل مناسب فرودآوردند وبعد ازدوسه روز.
مک : سلطان سعید در کنار آب مرغاب رسید بعد ازدوسه روز .

۳ـ مج : وازدحامی دست درهم داد که کیوان پیررا ازاجتماع .
مک : (وازدحامی که ... را از اجتماع) محل نقطه چین درنسخه مک جای چندکلمه نانویس وسفید است .

٤ـ مج : سلطان سعید پرسید . مک . پا : سلطان پرسید .

۵ـ مج : [ومقصود ازرسالت جانبین امر مصالحه واصلاح ذات بین بود] ، مک . پا : این عبارت را ندارد .

٦ـ مج . پا : جواب سید سخنان . مک : جواب سخنان .

۷ـ مج : دیگرقاصدان ازجانب سلطان سعید رسیده پیغامهای دیگر.

۸ـ مج : جهانشاه میرزا که چهار ماه در اولنگ کهدستان مقام داشت از آنجا کوچ کرده بدامن کوه مختار .
مک : وجهانشاه میرزا بعد ازچهارماه از کهدستان بدامن کوه مختار.

[1][ابو]سعید [میرزا] از کنار آب مرغاب بجانب لنگر امیرغیاث [2][قدس سره] عزیمت نمود ، بداعیهٔ آنکه از جانب هرات رود بشهر [در] (آید)،[3] و طغیان سپاه (گمراه) ترکمانرا ازمملکت خراسان کفایت نماید ، و فوجی ازترا کمه درقصبه اوبه [4][و آن نواحی بودند] گرفتارشد[ه]، جمعیدیگرفرارنموده ، عرض کردند که : سلطان سعید[5] [ازشعاب شواهق جبال وصعاب مضایق تلال ، که از عروج بمعارج، وارتقا بمدارج آن ،

ع : مجال حادثه تنگست وپای نایبه لنگ]

با سپاهی که انامل محاسبان از[6] [عقد] کمیت آن در عقدهٔ حیرت می ماند ، و عرابهای گردون شکوه ، که ازحشراجسادوسیرجبال اخبارمیکند، گذرفرموده ، [و][7] آهنگ جنگ وعزم رزم دارد ، جهانشاه میرزا ازین خبربهم برآمده ، آتش غضب در کانون سینه‌اش شعله زدن گرفت ، وفرمودتا لشکر عفریت اثر[8][دریا جوشش ، نهنگ کوشش] ، آمادهٔ جنگ وجدال ومستعد ضرب وقتال گشته متوجه هرات رود شوند ، و پسرش شاهزاده پیر بداق که گلبانگ جلادت وبهادری او درآفاق شایع بود برسم[9] منغلای روان گشت، وهردوسپاه کینه‌خواه،چون‌دوابربلابار،ودودریای‌زخاربدوفرسنگی یکدیگررسیده ، یلان‌طرفین ویردلان جانبین سازاسباب مصاف داده ، در میان میدان بجولان درآمدند ،

۱ــ مج : سلطان ابوسعید میرزا از کنار.
مک . س : سلطان سعید از کنار .
۲ــ مج : قدس سره . مک . پا : این جمله را ندارد .
۳ــ مج : بشهر دروطغیان سپاه ترکمانرا .
مک : بشهرآید وطغیان سپاه گمراه ترکمانرا .
٤ــ مج . پا : درقصبه اوبه و آن نواحی‌بودند گرفتارشده جمعی ،
مک : درقصبه اوبه گرفتارشد جمعی.
٥ــ عبارت : [ازشعاب شواهق جبال وصعاب ..... و پای نایبه لنگ] اززیادات مج است .
٦ــ مج . پا : ازعقد کمیت . مک : از کمیت .
٧ــ مج : گذرفرموده و آهنگ . مک : گذرفرمود آهنگ .
٨ــ مج : دریا جوشش نهنگ کوشش . مک . پا : این عبارترا ندارد .
٩ــ منغلای: درزبان مغولی مقدمة‌الجیش یاپیشاهنگ سپاه.

[۱][بیت] :

هردوصف از کینه برآورد جوش
راست چو دریا که برآرد خروش

و ازهر دو گروه مردان مرد ، و دلیران صف نبرد،حملهای گران بر یکدیگر پیمودند ، و جمعی از سرداران و گردنکشان تر کمان گرفتار گشته[۲] [و] کشته شده برخاك هلاك افتادند. وپیریداق[۳][رو گردان شده] مضطرومضطرب پیش پدر[۴][مراجعت فرمود]، وصورتحال بازنمود، وجهانشاه[۵][میرزا] ازاستماع این احوال[۶] [پریشان حال گشته] خیال محال از دماغ بیرون کرد ، وحد خود ، واندازهٔ جرأت وجلادت لشکر سلطان[۷][سعید] بشناخت، واساس طمعی که درملك خراسان داشت، خلل پذیر گشت، وهرچند اندیشه برتدارك این واقعه گماشت[۸] (هیچ) فایده نداشت[۹]. [و نیز خبر یافته بود که ولداوامیرزاده حسینعلی که مدتی محبوس بوده از حبس خلاص یافته، ودست اتلاف و اسراف بخزاین دراز کرده[۱۰] در ثمین و زر بدامن میدهد، ولشکر بسیار ازجوانب جمع آورده ، وازاستماع اینخبربحکم :[۱۱] **زاد فی الطنبورنغمة** ، خاطراو

۱ــ مج : بیت . پا . مک : ندارد . س : نظم .
۲ــ مج . پا . س :گشته و کشته . مک :گشته کشته .
۳ــ مج : رو گردان شده . مک . پا . س : این جمله را ندارد .
٤ــ مج : مراجعت فرمود . مک : ندارد .
٥ــ مج : جهانشاه میرزا از. مك . پا : جهانشاه از .
٦ــ مج : پریشان حال گشته . مک : این جمله را ندارد .
۷ــ مج : سلطان سعید . مک : سلطان بشناخت .
۸ــ مک . پا . س :گماشت هیچ فایده .
مج :گماشت فایده .
۹ــ عبارت : [ونیزخبریافته بود که ولداو امیرزاده ..... خاطر او آشفته شده] از زیادات مج میباشد .
۱۰ــ در اصل نسخهمج این عبارت : (در یمن ورز مدامن میدهد)؟ نوشته شده. بقرینهسیاقت عبارت اصلاح شد .
۱۱ــ زادفیالطنبورنغمة:ابوالفضل میدانیاینرا درذیل «امثالالمولدون»ضبط کردهاست. (مجمعالامثال ــ ج ۱ ص ۳۳۱ ــ حرفالزاء) .

آشفته شده]، چاره جزآن ندید که ازدربیچارگی درآید، وازروی عجزواضطرارطلب صلح نماید، پس سید عاشورا [را][۱] درخلوت سخنان گفته ، پیش سلطان سعید فرستاد، واستدعای صلح وصفا نمود، سلطان سعید فرمود که این معنی وقتی بحصول می‌پیوندد، که تمامی ممالك[۲] [حضرت] خاقان مغفور را گذاشته ، بـآنچه آنحضرت بدو ارزانی داشته قناعت نماید ، و بطریق زمان آنحضرت درمقام طاعت ومتابعت[۳] (در) آید، والا ،

[۴][بیت] :

نـه بیند ز مـا دشمن بـد گمان

بجز روی شمشیر و پشت کمان

آخرالامربعد ازقیل وقال بسیاروآمد وشد بی‌شمار برآن قراریافت که ممالك خراسان بتمام داخل دیوان سلطان[۵][سعید] بوده ، (و) جهانشاه میرزا (اطاعت کرده) بازگردد ، [ومتعرض ولایات خراسان نشود ،] (و) برین موجب تأکید شرط وپیمان، و استحکام عهود و ایمان نموده ، لشکر تـرکمان از طرف بلوك[۶] «گداره» بفحوای: **دخلنا کارهین وخرجنا متحیرین** ، رطب اللسان معاودت نمودند ، و زبان حال بنابر مطابقهٔ مقتضی حال مضمون این مقال که :

[۷][فرد] :

ز سپاه پیل زورت دل خصم شد شکسته

چه[۸] زند بپای پیلان[۹] الجوق ترکمانی

۱ـ مج . پا : عاشورا را درخلوت . مک : عاشورا درخلوت .

۲ـ مج : ممالك حضرت خاقان . مک : ممالك خاقان .

۳ـ مج : ومتابعت درآید . مک . پا : ومتابعت آید .

٤ـ مج : بیت ، مک . پا . س : ندارد .

٥ـ مج : سلطان سعید بوده ، جهانشاه میرزا بازگردد ، ومتعرض ولایات خراسان نشود، برین‌موجب .
مک . پا . س : سلطان بوده، وجهانشاه میرزا اطاعت‌کرده بازگردد، وبرین‌موجب

٦ـ بلوك «گداره» ازبلوکات نه‌گانه توابع هراتست.ص ۸٤ ازمجلد اول .

۷ـ مج : فرد . پا . مک . س : ندارد .

۸ ـ مج : زند. مک . پا : زید .

۹ـ آلاچوق، الاچق: خانه که ترکمانان ازچوب وعلف ویاازموساز ندودرآن بسر برند. فرهنگ وصاف . غیاث‌اللغات .

بگوش آمال سپاه نصرت مآل سلطان [سعید] رسانید ، و [1] روز جمعه هشتم صفر سنهٔ ثلث و ستین و ثمانمایه ، امرای سلطان[2][سعید] بشهر [در] آمده ، دروازه‌ها را مضبوط ساختند ، و حصار اختیارالدین را در تصرف آوردند[3]، [و] آتش ظلم و بیداد ترکمان فرونشست ، ورعایا درمهدآسایش وبستر آرامش آسوده گشتند .

[4][لخواجه سلمان الساوجی] :

در شبستان جهان از موکب منصورشاه
شاهد نصرت بصد غنج و دلال آمد پدید
آفتاب معدلت طالع شد ازکوه شکوه
ظلمت ظلم مخالف را زوال آمد پدید

۱ــ مج : سلطان سعید رسانید وروز .
مک : سلطان رسانید و روز .
۲ــ مج : سلطان سعید بشهردر آمده . مک : سلطان بشهر آمده .
۳ــ مج : آوردند و آتش . مک : آوردند آتش .
٤ــ مج : لخواجه سلمان الساوجی . مک . پا . س : این عبارت را ندارد .

روضهٔ بیستم

درجلوس سلطان سعید کرت[1] [ثانی برسریر مملکت خراسان بتأیید ربانی]

چون ذات همایون فر ، و عنصر خجسته اثر ، حضرت سلطان سعید[2] [سلطان ابوسعید] اناراله برهانه ، حجتی بود ازبرای سلطنت و شهریاری ، ومظهری بود از آثار لطف و قهر حضرت باری ، جمشیدی بود در آئین تیغ زنی،[3] و ملك گیری ، وکشورستانی،هرآینه‌لایق‌چنان‌بود، وحکمت‌الهی[4] اقتضای‌آن فرمود ، که چندوقتی سریرخلافت بفرجلوس همایون ذیب وزینت یابد ، تا جراحات مجروحان[5] جوارح ظلم وبیدادبمرهم[6] مراحم [و] وداد او التیام‌پزیر(د) ، واسباب معموری ، وآبادانی،ورعیت پروری[7]، وعد[ا][ل][ت] گستری[8]، (که پریشان وبی سامان گشته بود[9]،بمطایف عواطف اوانتظام گیرد ،) باردیگر بمدد مرحمت ملك دادگر ، همای چترفلك[10] (فر)سایش

۱ــ مج : سعیدکرت ثانی برسریر. مک: سعیدکرت برسریر.

۲ــ مج : سلطان ابوسعید . مک ، این جمله را ندارد .

۳ــ مک . پا . س : تیغ زدن . مج : تیغ زنی .

٤ــ مج : حکمت الهی اقتضای آن فرمود .
مک . پا : حکمت الهی تقاضای اوفرمود .

٥ــ الجارحة: ذات‌الصیدمن‌الطیروالکلاب‌والجمع‌جوارح.

٦ــ مک . پا : وبیداد بمرهم وداد اوالتیام پذیرد .
مج : وبیداد بمرهم مراحم و وداد اوالتیام پذیرد.

۷ــ مج : وعدالت . مک : وعدل گستری .

۸ــ عبارت: (که پریشان وبی‌سامان گشته‌بود بمطایف عواطف اوانتظام‌گیرد) . اززیادات نسخه مک میباشد ودرسایرنسخه‌های مورد استناد مفقود است .

۹ــ المطاف‌موضع‌الطواف والجمع‌مطایف.

۱۰ــ مج : فلك فرسایش . مک : فلك سایش .

سایهٔ عاطفت بر سر مظلومان خراسان گسترد، و سوء المزاجی که از عوارض آفات وبلیات دربدن مملکت سرایت کرده بود بحکمت بدربرده، بحال اعتدال بازآورد، [۱][و] چهاردهم شهر مذکور، ماهچهٔ رایت نصرت سلطان[۲][سعید] چون ماه چهارده، ازمطلع انوارهدایت وانتباه اعنی‌مزارفیض آثار «گازرگاه» طالع شد. وسلطان سعید بعد ازشرایط زیارت قبورفایض النور، وایصال صدقات، وایفاء منذورات متوجه هرات گشته، درپای«کوه مختار» نزول فرمود، وروزدیگر ازآنجانهضت، فزای «باغ‌شهر» ازموکب همایون غیرت فزای عرصهٔ گردون گشت، وعامهٔ رعایا وکافهٔ برایا از ظلمت ظلم ظلمه بانوارعدل وعاطفت رسیدند، ودرمقام امن ورفاهیت[۳] آرمید(ه)، و[حضرت] سلطان سعید درتجدیدقواعد عدل واحسان، وتشیید مبانی فضل‌وامتنان، واعلاء معالم دین، و ارسای[۴] مراسم شرع[۵] [سید المرسلین]، و مراقبت احوال عجزه وزیردستان بروجهی التفات‌نمود که صفحات[۶][ایام] بذکرمساعی مشکوراوموشح گشت. وقوانین بد، ورسوم محدثه،وقواعد مبتدعه، وآثارظلم، وآیات عدوان معدوم، ومفقود، ومنهدم، ومنقلع، ونابود شد. ومملکت را آرامشی، ورعیت را آسایشی هرچه تمامتر بحصول پیوست.

[۷][مثنوی]:

معدلتش بست به نیروی خویش

گردن ده گرگ بیك موی میش

۱ــ مج: وچهاردهم. مک. پا. س: چهاردهم.

۲ــ مج: سلطان سعید. مک: سلطان چون ماه.

۳ــ مج: آرمید وحضرت سلطان.
مک: آرمیده وسلطان.

٤ــ ارسای، ارسا ارساءً السفینة: اوقفها علی‌المرساة.

۵ــ مج: شرع سیدالمرسلین ومراقبت.
مک: شرع ومراقبت.

٦ــ مج: که صفحات‌ایام بذکر. مک: که صفحات بذکر.

۷ــ مج: مثنوی. پا: بیت. س: نظم. مک: ندارد.

تـا در عـدلش بجهان بـر گشاد

بید نـلـرزیـد ز طـوفـان بـاد

[1][ودهان] سکه ازنام میمونش خندان، وپایهٔ خطبه ازالقاب همایونش بلند گشت، و چون بر تخت بخت خلافت متمکن شد، اتفاق قشلاق دربلدهٔ فاخره هرات[2] فرمود(ه) ، سپاه نصرت مآل [را] که ملازم موکب گردون جلال بودند اجازت نمود که بمساکن ومواطن خود روند ، وبا دوسه هزارسوار متوکل بحضرت پرورد گار، برمسند اقتدار استقرار فرمود .

مقارن این حال خبر آمد که[3]: [سلطان] سنجر میرزا ، و[4][علاءالدوله] میرزا ، و (پسرش) [سلطان] ابراهیم میرزا ، با یکد[ی]گر اتفاق کرده ، خیال جدال، وتصور تهور ، وآهنگ جنگ دارند، چون خبرمعاودت سپاه ظفرپناه، وقلت جمعیت ملازمان درگاه گردون اشتباه استماع نموده درطمع خام[5] افتاده ، بیکد[ی]گر (فصول) فضول پیغام‌داده‌اند، وبرین‌داعیه عازم وجازم گشته، درحوالی[6][ولایت] سرخس بهم‌پیوسته‌اند، چون خاطر آفتاب شعاع بر کیفیت این‌حال اطلاع یافت رأی همایون برافتراق جمع ، وانتشارشمل ایشان قرارداده، متوکلاً علی‌اله، نه باستظهارحشم وسپاه، دراوایل‌حمل[7] با لشکر بهرام اثر،هرچند در غایت قلت بود ، و مجال مقاومت در چشم کوته نظران ظاهر[8](بین) محال مینمود ، باپشت قوی باستظهارتأیید آفرید گار ، ودل مطمئن بعون

١ـ مج : ودهان سکه . مک : سکه .

٢ـ مک : فرموده سپاه نصرت مآل که ملازم .
مج : فرمود سپاه نصرت مآل را که ملازم .

٣ـ مج : سلطان سنجر. مک . س :که سنجرمیرزا .

٤ـ مج : وعلاءالدوله میرزا وسلطان ابراهیم میرزا بایکدیگر .
مک : خبر آمد که میرزا وپسرش ابراهیم میرزا وسنجرمیرزا بایکدیگراتفاق .

٥ـ مج : افتاده بیکدیگرفضول پیغام.
مک : افتاده بیکدیگرفصول فضول پیغام .

٦ـ مک . س : درحوالی سرخس . مج . پا : درحوالی‌ولایت سرخس .

٧ـ مج: دراوایل حمل . مک : دراوایل حال .

٨ـ مج : ظاهرمحال . مک : ظاهر‌بین محال .

عاطفت پروردگار، رایات ابهت (بر)[1] افراشته، و کثرت مخالفان وجمعیت ایشان معدوم انگاشته متوجه گشت.

[2][شیخ سعد :

تو در کشتی فکن خودرا مپای ازبهر تسبیحی

که خود روح‌القدس گوید که بسم‌الله مجریها

درین‌حال ازعجایب اتفاقات حسنه ــ که بقول قدماء حکما دولت عبارت‌از آنست ــ لشکریان جنود بی‌پایان باامرای کبار ازجانب ماوراءالنهر رسیده بمواکب ظفرقرین ملحق شدند، وعقاب همایون بال‌رایت اقبال سلطانی‌درفضای هوای نیل آمال پرباز کرد، وبوم میشوم مخالف ازصدمت مخالب قهرلشکرغضنفر اثراورو بویرانی آورد، وجمعی از مخالفان نقش فرار بر صفحهٔ خاطر می‌نگاشتند، و بعضی دیگر که پیمانهٔ ایشان پرشده، ازلب تیغ جرعهٔ مرگ می‌بایستی چشید،رایت قتال می‌افراشت، آخرالامر][3] درمیان مرو وسرخس‌کار از مقابلهٔ[4](ب)مقاتله رسید، [5][وحال] ازتلفیق صفوف بتخریق سیوف انجامید، وبهادران درمقام نام وننگ دست به تیغ بردند، ومبارزان در شیوهٔ ثبات ودرنگ پای وقار می‌فشرد،

[6][مثنوی :

همه تیغ بارید برخود وترک

چوباد خزان ریزد ازبید برگ]

۱ــ مج : ابهت افراشته : مک : ابهت برافراشته .

۲ــ عبارت : [شیخ سعدی : تودرکشتی .... قتال می‌افراشت آخرالامر] اززیادات نسخه مج میباشد ودردیگر نسخه‌ها مفقود است .

۳ــ تااینجا اززیادات مج است .

٤ــ مج : مقابله مقاتله . مک : مقابله بمقاتله .

٥ــ مج : رسید وحال‌از تلفیق . مک : رسید ازتلفیق.

٦ــ عبارت : [مثنوی : همه تیغ بارید برخود .. ازبیدبرگ] اززیادات مج است وازدیگر نسخه‌ها مفقود است .

وبعد ازحملهٔ چند که بر[۱] [ی]کدیگر پیمودند ، اطراف لشکرسلطان[۲] [سعید] تاب مقاومت[۳] نیاورد[ند] شکست یافته، روبهزیمت نهادند، چنانکه بعضی که ازمعرکه عنان تافته بودند،تاسمرقند هیچ جا آرام و قرار نیافته بودند ، و آنجا اخبار شکست وفرارسلطان [سعید][۴] درانداخته، ودرتمام ولایات تااسترآباد ومازندران بهمین منوال اخبار دروغ انتشار یافت[۵] ، [و هر بوالهوسی طامع ناحیتی ، و هر بدحرکتی مملکتی گشت «کذا»[۶]] ، اما چون قلب سپاه ظفرپناه سلطان[۷] [سعید] در صدق [نیت] و صفای عقیدت ثابت بود متفرق نگشته بود، تادروقتی که لشکرهابهم برآمده بودند بالشکر قول حمله برمخالفان برده فوجی ازدلاوران سپاه منصوردل ازجان برداشته ، وازطلب نام و ننگ وجود خود را عدم انگاشته ، دست بردهای مردانـه نمودند[۸]. [و] بعد از یکساعت کم یا بیش (صدای) ندای **انا فتحنالك فتحاً مبینا** ، ازفراز گنبداخضر، وسقف طارم مینا ، بمسامع جلال سلطان[۹] [سعید] رسید ، وانوار نصرت الهی از ماهچهٔ رایت دولت خلافت پناهی بدرخشید ، وجماعت مخالفان از میدان ستیزروی[۱۰] [بـه بیابان] گریز

۱ــ مج : یکدیگر. مک : یکدگر.

۲ــ مج : سلطان سعید تاب . مک : سلطان تاب .

۳ــ مج : نیاوردند . مک . س : نیاورد .

٤ــ مج : سلطان سعید در . مک : سلطان در .

٥ــ مج : [وهر بوالهوسی طامع ناحیتی و هر بد حرکتی مملکتی گشت] . مک . پا : این عبارت را ندارد .

٦ــ (وهر بدحرکتی مملکتی گشت) کذا ؟ . شاید دراصل : (وهر بدگهری طالب مملکتی گشت) بوده و بردست نساخ بدین‌صورت تحریف شده است . بهرحال چون این عبارت اززیادات نسخه مج است اصلاح آن میسر نشد .

۷ــ مج : سلطان سعید در صدق نیت و صفای .
مک : سلطان درصدق وصفای .

۸ــ مج : وبعد ازیکساعت کم یابیش ندای . مک : بعد ازیکساعت کم یا بیش صدای ندای

۹ــ مج : سلطان‌سعید رسید . مک: سلطان رسید .

۱۰ــ مج : روی به بیابان گریز نهاد وسلطان سنجر.
مک : روی بگریز نهادند وسنجر.

نهادند ، و[1][سلطان] سنجرمیرزا زخم یافته گرفتارشد ، وبقتل آمد، وعلاءالدوله میرزا و[2][سلطان] ابراهیم میرزا جان بهزیمت بیرون بردند، و[3](حضرت) سلطان (سعید) بعد ازادای شکر سبحانی ، امرا راکه داد مردی داده ، وکام[4] خود (را) ازدشمنان ستانیده بودند کنار گرفته ، بمواهب گرامند، ومناصب ارجمند اختصاص بخشید، وفتح نامها باطراف ممالك اصدار یافت . وعلاءالدوله میرزا وپسر که از[5](آن) معرکه روی [بر]تافته بودند، تاموضع «مزینان» سبزواردرهیچجا قرارنیافتند، سلطان سعیدبعضی[6] [از] امرا را [بافوجی ازسپاه] ازعقب هزیمتیان فرستاده، خود بطرف بلدهٔ طیبهٔهرات[7] [عزیمت] معاودت نمود ، [8][و چندگاه در ییلاق بادغیس بنشاط وانبساط گذرانیده، بجانب ییلاق «گیتو» خرامید ،] و امرا که ازقفای گریختگان رفته بودند تا مزینان رفته، آنجاخبر یافتند که علاءالدوله میرزا ، و ولد [او][9] بطرف بسطام رفته‌اند ،

۱ـ مج : وسلطان سنجر. مک : وسنجرمیرزا .

۲ـ مج : وسلطان ابراهیم . مک : وابراهیم میرزا .

۳ـ مج : وسلطان سعید بعد از.
مک : وحضرت سلطان بعد از.

٤ـ مک : وکام خودرا ازدشمن ستانید .
مج . س : وکام خودرا ازدشمنان ستانیده .

٥ـ مج :وپسر که ازمعرکه روی‌برتافته .. مک :وولدکه از آن معرکه روی تافته .

٦ـ مک : بعضی‌امرا را ازعقب .
مج : بعضی ازامرا را بافوجی ازسپاه ازعقب .

۷ـ مج . پا: عزیمت . مک. س : ندارد .

۸ـعبارت : [وچندگاه درییلاق ...... خرامید] اززیادات مج است.

۹ـ مج : وولد او بطرف . مک : وولدبطرف.

و ازیشان[1] جمع[ی] کثیر [از امرا و آحاد لشکر] رو گردان شده، پیش[2] [حضرت سلطانی،خلافت پناهی، سلیمان مکانی]، ابوالغازی سلطان حسین بهادر،خلداله ملکه[3] [وسلطانه] ،که برولایت جرجان مستولی گشته رفته‌اند .

۱ــ مج : وازیشان جمعی کثیر ازامرا وآحاد لشکر رو گردان .
مک. پا : وازیشان جمع کثیر رو گردان .
۲ــ مج : حضرت سلطانی خلافت پناهی سلیمان مکانی .
مک : این عبارت را ندارد .
۳ــ مج . س : وسلطانه .
مک : ندارد .

چمن اول از روضهٔ بیستم

در مبداء حال حضرت خلافت مآل ابوالغازی سلطان حسین میرزا

اول ـ انتماءِ نسب عالی شأنش[1] با[حضرت] امیر بزرگ[2] [قطب‌الدین والدنیا تیمور گورگان] برین وجه است :

[3][میرزا] ابوالغازی، سلطان‌حسین‌بهادربن[4][میرزا] منصوربن [میرزا]بایقرابن [میرزا] عمرشیخ بن [امیر] تیمور گورگان ، [خلد زمانه] .

دربدایت حال چون لوامع انوارسلطنت وجلال برصفحات روزگارخجسته آثار آنحضرت درخشان بود،وسلطان سعید بنورفراست[5]،[ومخایل کیاست]،بر کمال دولت و اقبال آنحضرت اطلاع یافته[6] [بود] ، پرتو خورشید [سلطنت] بی زاولش برساحت ضمیر منیرش تافته بحبس آنحضرت در ارگ سمرقند فرمان داده بود ، [7][و] بعد از چند وقت از آن حبس خلاص شده [8][هرآینه آفتاب جهانتاب چون خواهد که عرصهٔ

۱ـ مج : بحضرت امیر. مک : بامیربزرگ .
۲ـ مج : قطب‌الدین والدنیا تیمورگورگان .
مک : این عبارت را ندارد .
۳ ـ مج. پا : میرزا ابوالغازی . مک : ابوالغازی.
٤ـ مک : بهادر بن منصور بن میرزا بایقرابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمورگورگان خلد ملکه .
مک : بهادربن منصوربن بایقرابن عمرشیخ بن تیمورگورگان .
٥ـ مج : ومخایل‌کیاست . مک . س . پا : این جمله را ندارد .
٦ـ مج : یافته بود پرتو خورشید سلطنت بی‌زوالش .
مک . س : یافته پرتو خورشید بی‌زوالش .
۷ـ مج : وبعد از. مک : بعد از.
۸ـ مج : [هرآینه آفتاب جهانتاب .... آخر گلاب شد . و] .
مک . پا : این عبارت را ندارد .

عالم روشن سازد بی‌زحمت کسوف صورت نه‌بندد، وماه تابان هر گاه خواهد بدر گردد ودرجهٔ کمال‌حاصل کند بی‌محنت خسوف میسر نگردد.

- گل درمیان کوره بسی درد سر کشید

تـا بهر دفع درد سر آخـر گـلاب شد

[و] مدتی اقبال‌وار درخیل‌منتسبان[1] [موکب همایون] بابرمیرزا معزز ومحترم بود ، و[2] [سلطان] سنجر میـرزا صبیهٔ خـویش کـه صدف در[3] [یگانه] شاهـزاده فرزانه،قوهٔ باصرهٔ سلطنت و تاجداری ، غرهٔ ناصیهٔ خلافت وکامکاری ، [4] [معین‌السلطنة والدنیا والدین] (ابـوالفتح) بـدیع‌الزمان بهادر میرزا بود ، بـرمقتضای شرع مطهر درحبالهٔ عقد آنحضرت آورد ، وبعدازوفات بابرمیرزا[5]، [سلطان] سنجرمیرزا بواسطهٔ آثارجلادت ودلاوری ، ودلایل شجاعت وصرامت‌وبهادری، از آنحضرت خـایف قاصد جان آنحضرت شد ، چون حضرت اعلی ازین معنی وقوف یافت، سر دربیابان‌خوارزم نهاده، متوجه«استراباد» گشت ، امیر بابا حسن که از صدمت و مهابت سپاه تر کمان رو گردان شده بود بعزم ملازمت[6] [سلطان] سنجر میرزا روان گشته، درراه بحضرت اعلی رسید ، وباستظهاریراق ولشـکربسیار،ووسوسهٔ غرور ونخوت وپندار، مغرورشده در مقام مقابله و مقاومت رایت جدال برافراشت ، هرچند باحضرت اعلی اندك مردمی بودند، اعتماد برامداد تأیید الهی نموده حمله برایشان آورد ، و بیك صدمت بهادرانه آنجماعت را ازپیش برداشته ، باباحسن بقتل آمد ، وتمام لشـکروجهات او درتصرف

۱ـ مج : موکب همایون . مک : این جمله را ندارد .

۲ـ مج : وسلطان سنجر. مک : وسنجرمیرزا .

۳ـ مک . پا : صدف درشاهزاده . مج : صدف دریگانه شاهزادهٔ .

٤ـ مج : وکامکاری معین‌السلطنة والدنیا والدین بدیع‌الزمان .
مک : وکامکاری ابوالفتح بدیع‌الزمان .

٥ـ مک : بابرمیرزا سنجرمیرزا .
مج : بابرمیرزا سلطان سنجرمیرزا .

٦ـ مج . پا : ملازمت سلطان سنجر.
مک . س : ملازمت سنجرمیرزا .

ملازمان رکاب نصرت انتساب قرار یافت ، و اسباب سلطنت و[1] [مواد] شهریاری پیدا گشت ، [2] [و] بیراق تمام متوجه استراباد شد[3]. (و) حسین (بیك) ترکمان ازعم‌زاده‌هاء جهانشاه میرزا، که‌بفرمان اوحاکم جرجان بود،چون ازتوجه حضرت‌اعلی خبر یافت، باهشتصد سوار نامدار ایلغار نموده بسوی آنحضرت روان شد ، وتمام آنروز و آنشب نیزاسب رانده تاصبح ازطلوع کوکب موکب حضرت‌اعلی خبری نیافت، کوفته ومانده میل خواب کرده، واز نحوست طالع وشآمت بخت در[4] وقت[ی که] بیداری از دو جهت ظاهر:یکی وقت صبح،ودیگری خوف عدو واجب بود، پس پشتهٔ گرفته بفراغت تمام،

[ع][5] ، نرگس مستش سوی بالین غنود

[6] واتفاق(اً) حضرت اعلی شب در حوالی همان پشته گذرانیده بود ، هنگام صبح آفتاب وار برخنگ گردون اقتدار برآمده ، بی‌خبر از آنکه دشمن خونخوار بپای خود بدام هلاك وبوار آمده روان شد، دراثنای‌راه سپاه ظفرپناه یکدو کس ازترکمان گرفته ، احوال حسین بیگ پرسید[7] [ند] ، همان دوکس[8] [مخرجی شده][9] موکب همایون را بر سر ایشان بردند ، ازهمه جوانب[10] احاطه (کرده) نفیر کشیدند ، وتیغ

۱ـ مک : سلطنت وشهریاری ۰
مج : سلطنت ومواد شهریاری .

۲ـ مج : گشت وبیراق . مک : گشت‌بیراق.

۳ـ مج : استرآباد شد حسین ترکمان. مک : استرآباد شد وحسین بیك ترکمان .

٤ـ مج . پا : وقتی که بیداری . مک : وقت بیداری .

٥ـ مج : ع. مک. پا : این‌کلمه را ندارد . س : نظم .

٦ـ مج : واتفاق . مک : واتفاقاً .

٧ـ مج : پرسیدند . مک : پرسید .

٨ـ مج : مخرجی شده . مک : این جمله را ندارد .

٩ـ مخرجی شده کذا ؟ . شاید در اصل (مچرچی یا مچرگچی) بوده ونساخ آنراتحریف کرده‌اند ومچرومچرگ وزن تگرگ: یگاروکارفرمودن‌بزور وستم،با(چی) علامت فاعلی‌درترکی یعنی : آن دوتن عنفاً وبزور راهنما شده ۰

۱۰ـ مج : جوانب احاطه نفیر. مک : جوانب ایشان‌احاطه کرده نفیر،

بی‌دریغ درایشان نهاده ، اکثری‌را برخاك هلاك انداختند ، وحسین بیك‌را[۱] [باجمعی] اسیر کرده بمیدان استراباد بردند ،[۲] و (او را آنجا) بردار کشیده تیرباران کردند[۳] ، [و] حضرت اعلی برسریر سلطنت مازندران استعلا فرمود ، [۴] [وجهانشاه میرزا چون این احوال استماع نمود ارکان ثبات وبنیان قرارش متزلزل گشت. وحضرت اعلی] قاصد[ی][۵] مع بیلاکات لایق [پیش] سلطان [ابو] سعید [میرزا] فرستاد(ه) ، از صورت حال اعلام فرمود ،

ودرین وقت سلطان سعید درمرغزار * « گیتو» مقام داشت ، بعداز چندروزقبهٔ چتر گردون‌سای بخورشید[۶] رسانیده وماهچهٔ رایت فرقدفرسای ازذروهٔ کیوان گذرانیده عنان جهان‌گشای بجانب دارالسلطنت هرات تافت ، وساحت آن بلدهٔ طیبه ازفرقدوم ظفر[۷] ملزوم [ا]وزینت : جنة عرضها السموات یافت ،

[۸] [**لمولانا جامی :**

بیمن سایهٔ چتر فلك سای خداوندی

خراسان کشورچین‌شد[۹] زخوبان‌سمرقندی]

۱ــ مج : باجمعی . پا . مک : ندارد .

۲ــ مک : واورا آنجا بردار .

مج : وبردار .

۳ــ مج : کردند وحضرت . مک : کردند حضرت .

٤ــ عبارت : [وجهانشاه میرزا ... گشت وحضرت اعلی] اززیادات مج است .

٥ــ مج : قاصدی مع بیلاکات لایق پیش سلطان ابوسعید میرزا فرستاده‌ازصورت .

مک . پا : قاصدی مع بیلاکات لایق سلطان سعید فرستاده ازصورت.

٦ــ مج : رسانیده . مک : رسانید .

۷ــ مج : ملزوم اوزینت . مک : ملزوم وزینت .

۸ــ عبارت: [لمولانا جامی : بیمن سایهٔ .... زخوبان سمرقندی] . اززیادات مج است .

۹ــ دراصل : خراسان کشور چین زخوبان سمرقندی .

* گیتو : مرغزار یا النگ گیتو یکی از جایهای ناحیه مصفا و خوش آب و هوای بادغیس است .

وبعداز چندروز[١] (دیگر) رسولان حضرت اعلی ازاستراباد آمده‌مبلغی ازوجوه سرخ وسفید مسکوك‌بسکهٔ جدید بنام[٢] [خجسته‌فرجام] سلطان سعیدآوردند، وبقبول حسن اقتران یافته، مطالب و مقاصد رسولان باز پرسیدند، وهمه‌را باسعاف و انجاح رسانید. ازجمله والدهٔ[٣][حضرت شاهزاده عالمیان، خلاصهٔ عناصرسلطنت جهان]سلطان بدیع‌الزمان بهادر[٤](را، باشاهزادهٔ مشارالیه) که‌درحصاراختیارالدین‌محفوظ[٥][ومحبوس] بود ، بانواع تجمل پادشاهانه[٦] [بجانب جرجان] فرستاد .

[٧][مقارن این احوال رأی ملك‌آرای سلطان سعید که معمار مبانی مبرات بود ، بتعمیرمصلی که در دامن کوه مختاراست ، وچون بنیان دین مبین متین و استوار ، میل فرمود ، وباندك زمانی باهتمام و اجتهادکار گزاران‌کافی بقعهٔ در کمال نزاهت و نظافت باتمام رسیده ، ودر اوایل شهر رمضان قلعهٔ «نرتو» که بیر که چنانچه ذکرآن گذشت فرو گرفته بود ، و خاطر مبارك سلطان سعید بدان تعلق تمام داشت ، و در محاصره وبرآوردن مقابل کوب‌آن کوشش بسیارنموده بودند فتح شد ، وسبب‌آن بود که جمعی که با او در قلعه بودند ازو متنفرشدند و سرش از تن جدا کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد][٨] .

و در اثنای این حال[٩][سلطان] ابراهیم میرزا کـه بـاپدر رو گردان شده بود ، ودراطراف ممالك تحریك سلسلهٔ فتنه وفساد میکرد، ودعوی استعلا واستقلال مینمود،

١ــ مک : روزدیگر رسولان . مج : روزرسولان.
٢ــ مج : خجسته فرجام . مک : این جمله را ندارد .
٣ــ عبارت : [حضرت شاهزادهٔ عالمیان خلاصه عناصرسلطنت جهان] اززیادات مج است .
٤ــ مک . س : بدیع‌الزمان بهادررا باشاهزادهٔ مشارالیه که در.
مج . پا : بدیع‌الزمان بهادر که درحصار.
٥ــ مج : ومحبوس : مک : ندارد .
٦ــ مج : بجانب جرجان . مک : این جمله را ندارد .
٧ــ عبارت : [مقارن این احوال رأی ملك آرای ..... بپایهٔ سریر سلطنت مصیرفرستاد] ، از زیادات نسخه مج است وازدیگرنسخه‌های‌موجوده مفقود است .
٨ــ تااینجا اززیادات مج است .
٩ــ مج : حال سلطان ابراهیم . مک : حال ابراهیم .

وحشم وحشر بسیار جمع آورده متوجه مشهد[1] [مقدس] گشته بود ، در راه بسبب مرضی نقدحیات بقابض ارواح سپرد ، و رخت اقامت بدارالملك : **من مات فقدقامت قیامته** ، برد،ولشکرهرجائی او متفرق گشته، هریك بجائی گریخته ، و جمعی نعش او را بهرات رسانیده ، ششم شوال سنه ۸٦۳ [مذکوره][2] درمدرسهٔ گوهرشادبیگم مدفون گشت .

و دری درج سلطنت و شهریاری[3] [امیرزادهٔ معین] (ابوالقاسم) شاهرخ [میرزا] از صبیهٔ علاءالدوله میرزا دررمضان سنهٔ مذکوره از برج سعادت و اقبال طلوع نمود ، [4][ودرروزعید جشنی بعظمت ترتیب یافت].

بعد از آن سلطان سعیدپرتو التفات برفتح قلعهٔ عماد انداخته ، امیرغیاث‌الدین علی فارسی برلاس را با جمعی امرا نامزد فرمود ، وتسخیر آن قلعه بحسن اهتمام آن امیرنیکونام باسهل وجهی میسر گشت ، وامیرمشارالیه ازعنایت سلطانی بخلعت خاص و کلاه و کمر اختصاص یافت .

وهم درسنهٔ مذکوره شاه محمود میرزا ولد بابرمیرزا که باستظهار امیرخلیل بسجستان‌رفته بود، ازدارالملك فانی بسریر دولت جاودانی خرامید ، وسبب آن بود ، که چون بامیرخلیل ملحق شد ، امیر مذکور کمال اعزاز واکرام بجای‌آورده همراه اوعزیمت دیارکابل نمود ، امیربابا که سردارآن نواحی بود بمقاومت و محاربت پیش

۱ــ مج : مشهد مقدس گشته . مک : مشهد گشته .

۲ــ مک : سنه ۸٦۳ درمدرسهٔ .
مج : سنه ۸٦۳ مذکوره درمدرسهٔ .

۳ــ مج : امیرزاده معین شاهرخ میرزا ازصبیهٔ .
مک : وشهریاری ابوالقاسم شاهرخ ازصبیهٔ .

٤ــ عبارت : [ودرروزعید جشنی بعظمت ترتیب یافت .بعد از آن‌سلطان سعید پرتو التفات برفتح قلعهٔ عماد انداخته ...... حضرت اعلی تواند بودکه درین سال از مطلع میمون سلطنت همایون طلوع نمود] از زیادات نسخه مج میباشد و در نسخه مک وپامفقودو بجای‌آن‌این عبارت کوتاه و مختصر نوشته شده است . :(و هم درین ایام قلعهٔ عماد باسهل طریقی فتح شد) .

آمد ، و امیر خلیل از غایت غرور در امور حرب[۱] تکاهل نمود ، امیر بابا فرصت یافته برسر اوتاخت ،

ع : چنانکه بادخزان بر[۲] کدو زند ناگاه

برگ وبار[۳] مکنت واقتدار اورا ویران وپریشان ساخت، وامیرخلیل فرارنموده، شاه محمود میرزا را زخم تیری رسید وترکش نکرد تاقربان شد .

بیت :

رخی کز برگ گل آزار می‌یافت
تنی کز تار موئی بار می‌یافت
به پیکان ستم شد کشته ناگاه
بخون آغشته شد الحکم لله

واواسط ذی‌الحجهٔ سنهٔ مذکوره این واقعه بسلطان سعید رسید .

ودرمابین یکسال چندین فتح‌قریب وفتوح غریب‌زمان دولت‌اورا میسر گشت، بلکه این همه اتفاقات حسنه نتیجهٔ ظهور کوکب اقبال حضرت اعلی تواند بود که درین سال ازمطلع میمون سلطنت همایون طلوع نمود][۴] .

ودرسنهٔ اربع وستین و ثمانمایه [که][۵] تمام ماوراءالنهر وترکستان ، تا حدود کاشغر، ونیز کابل ، و زوال، و سایر بلاد خراسان ، و مازندران در تحت فرمان سلطان سعید درآمد[٦][ه ، بالهام دولت پرتو خورشید تربیت آنحضرت بحکم آنکه ،

۱ــ دراصل : (تاهل) قیاساً بسیاقت عبارت اصلاح شد .
۲ــ اشاره به رستن کدو بنی بردرخت‌چناروورزیدن بادمهرگان.
۳ــ دراصل : (مسکنت) قیاساً بسیاقت عبارت‌اصلاح شد .
٤ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .
٥ــ مج . پا : وثمانمایه‌که تمام .
مک : وثمانمایه تمام .
٦ــ عبارت : [ه ، بالهام دولت پرتو خورشید تربیت آنحضرت بحکم آنکه ... بی‌باکان ناپاك صافی‌ومستخلص مانده] تماماًاززیادات نسخه مج‌میباشد وازسایرنسخه‌های مورد استناد محذوف است . وچمن اول ازروضهٔ بیستم در نسخه‌های : مک . س و پا با این جمله ختم‌میشود: (... وزاول‌وخراسان ومازندران درتحت‌فرمان سلطان‌سعید در آمد).

بیت :

آفتابا بار دیگر خانه را پر نور کن
دوستانرا شاد گردان دشمنان را کور کن

برساحت روزگار شهریار اعظم ملك نظام الدین یحیی ـ که ذکر حسب و نسبش سبقت یافت ـ تافت، وتمام‌ملك نیمروزرا برسم‌سیورغال[1] هودبری نامزداوفرمود، وجمعی امرا را فرمان شد که شرخلیل را ازآن سرزمین دفع سازند، ومواد فساد اورا بالکل براندازند، امرا بموجب فرمان روان گشته، درراه خبریافتند که ولد امیرخلیل‌محمد باوالد خود می‌آیند که خون او را در خواست نمایند، امـرا مناسب چنان دیدند کـه امیر حسن ملکی پیش امیر خلیل رفته شرایط انذار و استبشار بجای آورد، و بلطف تقریروحسن تدبیراورا به پایهٔ سریرخلافت مصیررساند، وامیرمشارالیه مراسم تبلیغ واهتمام بلیغ تقدیم نمود، محمد ولد امیرخلیل را همراه‌آورد، واظهارفرمان‌برداری، وآثارخدمتگاری از امیر خلیل عرض کرد، و مرحمت و عنایت پادشاهانه شامل حال او گشت، وبخلعت خاص و کمرواسب وزین سرافرازشد، ومحمد امیرخلیل را رعایت وافرنموده، اجازت انصراف ارزانی داشت.

دراثنای این‌حال عزیمت یورش مازندران تصمیم یافت، بسبب آنکه خبر رسید که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا که برمملکت مازندران فرمان روا است، جمعی ازاهل‌تهور،ودلیران‌بهادر، که شیران وغاپیشه بیشهٔ مبادرت ومبارزت‌اند بجانب خراسان نامزد فرموده، وایشان تاولایت سبزوار و نشابور آمده، نهب و غارت کرده‌اند، این‌خبر برخاطرسلطان سعید بغایت گران آمد، فرمان داد که جمعی‌امرا که متوجه سجستان‌بودند، باتفاق امیرنورسعید، و امیرسید مزید، وامیرعبدالوهاب بطرف مازندران روان شوند.

دراین وقت‌بعرض‌آن سلطان سلطان‌نشان رسید، که‌ازغله ومیوه وهیزم وغیرآن هرکس چیزی بشهر می‌آورد، دروازه بـانـان مقداری می‌ستانند، ومردم را تشویش

۱ـ هودبری: برای شرح این‌کلمه به‌حاشیهٔ (٤)ازص۱۱۲ـ۱۱۱ ازبخش یکم این‌کتاب مراجعه شود.

میدهند ، حکم فرمود که درشهر و بیرون منادی کردند که هیچکس بعلت دروازه‌بانی وراه‌داری از کسی چیزی نگیرد، و ازراه‌داران و دروازه بانان خطها گرفتند که اگر از کسی‌چیزی‌ستانند کشتنی‌باشند ، وازین جهت رفاهیت بسیار بعجزه ورعیت رسید ، ودعای خیربسیار کردند. وچون مردم ازتعرض وشرارت جمعی‌لئام‌ایتام، وجهال عوام، که درشهر وبیرون سرهای راه‌میگرفتند، وچیزها ازخلق‌می‌ستاندند، درزحمت‌بودند ، و صورت این حال برصفحهٔ ضمیر منیر آینه مثال آن پادشاه حمید خصال معلوم شد ، بسیاری‌را ازیشان قتل‌فرمود، وآنچه‌ماندند سیمرغ‌واردرپس کوه خفاوفرار گریختند، وهنوزمملکت اثرآرامش ازآن سیاست برجایگاه دارد .

لخواجو کرمانی :

شاه چو گردد ز سیاست بری

خون رعیت بخورد لشکری

وساحت‌مملکت تاغایت ازلوث‌وجودآن‌بی‌باکان‌ناپاک‌صافی ومستخلص‌مانده][1].

۱ــ تااینجا اززیادات نسخه مج‌است،= س۱۷ص۲۳۶تاس۱۲ص۲۳۸.

چمن دویم از روضهٔ بیستم[1]

در توجه سلطان سعید بجانب مازندران در ظل عنایت ملك مجید

امیرنورسعیدباجمعی امرا که بجانب مازندران روان شده بودند چون بنواحی خبوشان ورادکان رسیدند دلاوران لشکرحضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا عنان بجانب جزایرمازندران تافتند ، اما امرا خیال جنگ وجدال وآثارحرب وقتال از مجاری احوال ایشان درمی‌یافتند ، امرا مشارالیهم از ولایت خبوشان صورت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نمودند . سلطان سعید بنفس مبارك تصمیم عزیمت مازندران فرمود .

لامیرخسرو :

رایت منصور بالا کشید
ماه علم سر بثریا کشید
گر ز علمها که بکیهان گرفت
آتش گوئی بنیستان گرفت

۱ـ عبارت : [چمن دویم ازروضهٔ بیستم درتوجه سلطان سعید بجانب مازندران ... در رخ مه کردمحاسن پدید . ورروزچهارشنبه]تماماًازز یادات نسخه مج است .
توضیح : در نسخه مک بخشی ازمطالب این چمن(چمن‌دویم‌ازروضهٔ بیستم) باختصار بدون ذکرعنوان‌خاصی دردنبالهٔمطالب چمن‌اول‌ازروضهٔ بیستم مذکورمیباشد وپس‌ازعبارت: «و اختر برج کامکاری سلطان محمد میرزا سیورغال فرمود ، و بعده موکب همیون بتمکین تمام بجانب بلدهٔ هرات معاودت نمود» بلافاصله عبارت :
«چمن‌دویم ازروضهٔ بیستم درآمدن حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله ..» نوشته شده است. ودرنسخه‌مج‌عنوان: «آمدن خواجه‌ناصرالدین‌عبیدالله ازماوراءالنهر ووقایع‌عصیان و محاربات امیر خلیل سجستانی تا حادثه شکست و سقوط او به تفصیل درچمن سیوم ازروضهٔ بیستم مذکور میباشد ، وذکراین حوادث بتمامها درنسخه مک مفقود ومحذوف است .

پرچم بیرق که بگردون رسید

در رخ مه کرد محاسن پدید

و روز چهارشنبه]¹ ،چهارم جمادی الاولی² (عزیمت مازندران فرموده)، حکم شد که لشکر فیروزی اثر (درجنبش آمده) براه [سرخس] متوجه (مشهد مقدس) شود ، وخود با جمعی ازخواص، واهل اختصاص، بعزم زیارت (روضهٔ منورهٔ تربت جام) و [مشایخ اسلام، وطواف مقابر اکابر انام] قدم سعی واهتمام دررکاب هلال احتشام آورد (ء) [ومزارات متبرکه را زیارت فرموده]³ احرام کعبهٔ احرار وقبلهٔ ابرار، امام الاتقیا، همام الاصفیا، امام⁴ (ابوالحسن) علی بن موسی الرضا علیه التحیة والدعا بست ، وآن آستان عرش اشتباه را طواف کرده، درمرغزار رادکان قبهٔ بارگاه بخرگاه خورشید وسراپردهٔ⁵ ماه رسانید، وسپاه ظفرپناه ازآنجا بجانب استراباد درحرکت آمد⁶، [وحضرت اعلی نیزچون ازتوجه سلطان سعید

۱ــ تااینجا اززیادات نسخه مج است .

۲ــ مج : چهارم جمادی الاولی حکم شد که لشکرفیروزی اثر براه سرخس متوجه شود ، وخود باجمعی ازخواص واهل اختصاص بعزم زیارت مشایخ اسلام ، وطواف مقابراکابرانام قدم سعی واهتمام .

مک : ودرچهارم جمادی الاول عزیمت مازندران فرموده حکم شد که لشکر فیروزی اثر در جنبش آمده از راه متوجه مشهد مقدس شود وخود باجمعی از خواص و اهل اختصاص بعزم زیارت روضهٔ منوره تربت جام قدم سعی واهتمام .

۳ــ مج : احتشام آورد ، ومزارات متبرکه را زیارت فرموده احرام کعبه احرار بست .

مک : احتشام آورده ، احرام کعبه احرار

٤ــ مج : امام علی بن موسی .

مک : امام ابوالحسن علی بن موسی .

٥ــ مج : سراپردهٔ ماه رسانید .

مک : سراپردهٔ ناهید رسانید .

٦ــ عبارت : [و حضرت اعلی نیز چون ازتوجه سلطان سعید وقوف ..... بجانب خوارزم اعربحه تافت ، وسلطان سعید] اززیادات نسخه مج میباشد .

مک : بجانب استراباد در حرکت آمد ، بسعادت و اقبال و ابهت و جلال باستراباد درآمده چند روز .

مج : وسلطان سعید بشهراسترآباد درآمد ، چندروز.

وقوف یافت ، هرچند استعداد مقاومت سلطان سعید مهیا نداشت ، امـا مقتضی جـلادت و بهادری اقتضای آن نمود که لشکری پـراگنده آنچه بود جمع آورده ، چند منزل پیش آمد ، ودرصحرای[1] سلطان آباد اتفاق ملاقات صفین افتاد ، حضرت اعلی چون دید که سپاه او درمقابلهٔ لشکر سلطان سعید قطره و دریا ، وذره و آفتاب است ، و بر آن جمع پریشان هرجائی نیزاعتماد نمیتوان کرد ، عنان عزیمت بجانب خوارزم و[2] اعریحه «کذا» تافت .

و سلطان سعید][3] (بسعادت و اقبال وابهت وجلال) ب[شهر] استراباد درآمد(ه) ، چندروز در[4] «گلفشان» بساط نشاط گسترده ، از صباح تا رواح با صباح و ملاح اقداح راح ریحانی میکشید ، و از نوای مطربان زهره جبین بلبل آواز ، فحوای این مقال بگوش[5] (هوش) ناهید [می]رسید .

[6][لخواجه حافظ] :

می خواه و گل افشان کن از دهر چه میخواهی
این گفت سحر بلبل ای گل تـوچـه میگوئی[7]

پس آن مملکت را بفرزند ارجمندخود ، گوهر درج شهریاری واختر برج کامکاری ،

۱ـ سلطان آباد : نـامی است که بر شهر استرآباد در آنعهد اطـلاق میگردیـده است (تضاعیف روضهٔ بیستم) .

۲ـ اعریحه : در اصل نسخهٔ مج بدین صورت بی نقطه نوشته شده؟ ، ظاهراً بقرینهٔ سیاقت مطلب (غجدوان) ـ که یکی از بلادو نواحی ماوراءالنهر خراسان است ـ درست است ؛ وقیاساً اصلاح شد . وشاید دراصل (غرجستان) بوده که بلوك پهناوری است از نواحی هرات.

۳ـ تااینجا اززیادات نسخه مج است .

٤ـ گلفشان : گویا نام مرغزاریست درصحرای سلطان آباد (استرآباد) .

٥ـ مج : بگوش ناهید میرسید . مک : بگوش هوش ناهید رسید .

٦ـ مج : لخواجه حافظ . مک : اینجمله‌را ندارد .

۷ ـ این بیت‌درديوان خواجه چنین است :

میخواه و گل افشان کن ازدهرچه‌میجوئی   این گفت سحر گه گل بلبل تو چه میگوئی

[[1]جلال السلطنت والدین] سلطان محمود میرزا [2]سیورغال فرمود . و(بعده)موکب همایون بتمکین تمام بجانب بلدهٔ هرات معاودت نمود .

[3][دراثنای راه خبررسید که امیرخلیل باغلبهٔ سوار وپیاده ازرند و اوباش ولوند وقلاش قصدتسخیرهرات کرده، وصورت این‌حال آنست که :

چون امیرخلیل چندگاه درسجستان و قندهار و نواحی آن دیار وبلاد مستقل وکامکار بود وبضرب تیغ آبدار و نیروی بازوی اقتدار چندسال لوای تسلط و استقلال افراشته داشت ، خیال پوچ در سر بی مغز او جای گرفت ، و آرزوی استخلاص هرات از خاطر او سر برزد ، چنانکه در آنزمان قریحهٔ پژمرده وطبیعت افسرده مؤلف بنظم این قطعه درباب سرزنش او مسامحت نموده بود .

لمؤلفه :

خیال تخت که اندرسر خلیل کل است

چو آن درخت چنار آمد و هوای کدو[4]

١ـ مج : جلال السلطنت والدین .
مک : این عبارت را ندارد .

٢ـ مج : سیورغال فرمود ، و موکب .
مک : سیورغال فرمود ، و بعده موکب .

٣ـ عبارت : [دراثنای راه خبررسید که امیرخلیل باغلبهٔ‌سوار وپیاده ازرند ...... وضمایم وملحقات آن مملکت را بسیرمرضیه وحسن تدبیر درقبضهٔ تسخیر آورد .
ع : حمد ایزد را که آب رفته بازآمد بجو] تماماً از زیادات نسخه مج میباشد و از نسخه مک بتمامه محذوف است .

٤ـ خیال تخت : کل ؛ گر، و مصراع دوم اشاره به مثل سائری است که حکیم ناصر خسرو علوی آنرا برشته نظم کشیده است و گوید :

نشنیدهٔ که زیر چناری کدو بنی — بررست وبردوید برو بر بروز بیست
پرسید از آن چنار که تو چند روزهٔ — گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سیست
خندیدپس بدو که من‌از تو بببیست روز — برترشدم بگوی که این کاهلیت چیست
او را چنار گفت که امروزه‌ای کدو — با تو مرا هنوز نه هنگام داوریست
فردا که برمن وتو وزد باد مهرگان — آنگه شودپدید که نامرد ومرد کیست

(دیوان ناصرخسرو ص ٥٠٠) .

ولی ز لشکر او موج خون چنان رانند
کز ان میان نـرهانند ز آشنای کـدو

القصه: بگمان آنکه در هـرات کسی نیست که با او در مقاومت تـواند آمد، وحمله اورا پای تواندفشرد، سپاهی گرد کرده، روی بتعذیب عبادوتخریب بلاد نهاد، وچون مردمولایات وبلوکات خبر یافتند روی بهرات آوردند، واموال وجهات ومزروعات و محصولات گذاشته با اهل و عیال خود بشهر آمدند، و چون ولایت اسفزار در ممر او بود، واز سپاه گمراه او تفرقه و پریشانی ونهب و تاراج بسیار بدان ویرانه‌رسیده، مردم آنجا بیشتر دغدغه بخودراه داده کوچها بهرات آوردند.

[۱]ومن نیزدرآن وقت در اسفزار بودم بشهرآمدم،روزچهارشنبه دوازدهم رمضان علی‌الصباح خلیل با لشکر جرار محاذی «درب عراق» و «فیروز آباد» و «خوش» فرود آمده، محاصره کرد، ودرحال صف جنگ وقتال بر کشیده، حملها پیش برد، وامیر نظام‌الدین[۲] احمد تولکی برلاس. و امیر بی‌نظیر، و پهلوان پیاده[۳]، اطراف و جوانب ومداخل و مخارج شهربندرا مضبوط ساخته مستعد حرب و جدال بودند، روز دیگر ازغرهٔ صباح تاطرهٔ رواح جنگ و کوشش بود، اماهیچ فایده نبود، درمیان حرب و وغا

۱ــ حوادث عصیان ومحاربات تاسقوط امیرخلیل سلطان درسال ۸٦۵ ـ ۸٦٤ اتفاق شده، ومؤلف چنانکه تصریح نموده خود درین حوادث شرکت داشته و با مردم اسفزار از آنجا بهرات آمده ودرجنگ حصاردرجنب‌اسفزاریان حاضر بوده وجنگ‌میکرده‌است، وازین‌تاریخ‌تاسال۸۹۹(که‌سال‌ختم‌تألیف‌این‌کتاب ومقارن‌سال۲۵ازسلطنت‌ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا میباشد) ۳۵ سال میشود، واین‌نکته اهمیت وصحت مطالب این‌قسمت ازکتاب را میرساند زیرا معلوم میدارد که اسفزاری دراین مـدت ۳۵ ساله شاهد وناظر کشمکشها وجنگهای شاهزادگان گـورگانی تاایلغارسلطان حسین میرزا بایقرا برشهرهرات وبسط سلطنت و اقتدار او برسراسر سرزمین خراسان و انقضاء مدت ۲۵سال‌سلطنت‌پراقتداروشکوه‌اودرکشورآفتاب‌تابان‌بوده،وبلکه خوددرپارهٔ از آن‌حوادث‌شرکت داشته‌است، و مطالبی را که درین بخش‌ازکتاب نقل‌کرده همه از مشهودات خود او میباشد.

۲ــ تولکی: دراصل (توکل) قیاساً اصلاح گردید.
۳ــ این نامها نیزبهمین املا پیشتر ذکرشده است.

وفتنه وغوغا مولانا حسنشاه[۱] شاعر قطعهٔ بنظم آورده، برتیری نوشت تا درمیان لشکر خلیل انداختند ، لشکریان اوبتصور آنکه[۲] خبری فتح یـا بشارت خواهد بود ، هجوم نمودند که مضمون نوشته معلوم کنند ، چون تیر بدیشان رسید و کیفیت تحقیق شده، شرمنده گشته، سرها بشیب انداختند ، قطعه این بود .

لمولانا حسن شاه :

یـاران پیام مـا بـرسانید بـا خـلیل
گوئید اگر تـرا سر سر بـاختن بود
در روز روزه درد سر مـا و خود مـدة
عیدی بیا کـه وقـت[۳] قپق تـاختن بـود

وچون درآن فرصت آفتاب درخانهٔ ماه یعنی سرطان بود، شدت گرما وحرارت هوا بحدی بود، که سنگ خارا ازتاب آتش آفتاب چون لعل آتشی سرخ بر می‌آمد ، ویاقوت آبدار درصمیم‌کان ازحدت گرمی هوا برنگ خاکسترمینمود ،

امیرخسرو :

سنگ که آتش زوی آید برون
مـاند ز خورشید بـاآتش درون

۱ــ حسن شاه : ازمعاصرین اسفزاری وشعراء دربارسلطان حسین میرزا بایقرابوده، وبنام آن پادشاه قصائدی سروده‌است. به مجالس النفائس و خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار مراجعه شود .

۲ــ خبری : مردم خراسان بویژه اهل هرات کسرهٔ علامت اضافه را طوری تلفظ میکنند که از اشباع آن یاء ماقبل مفتوحی تولید میشود،وچون نویسندگان نسخ مورد اعتماد ازمردم هرات بوده‌لذامتن‌را مطابق تلفظ خود نوشته‌اند، و نظائر آن درتضاعیف کتاب بسیاراست،چنانکه مثلاً(خبرفتح)و(درقلعه)را : خبری فتح ودری‌قلعه نوشته شده است

۳ــ قپق : چوب هدف که درمیدان نصب کنند وجنگجویان آنرا باتیر هدف سازند و قپاق وقپق افکندن : هدف زدن است . ونیزقپق . بفتحتین کدورا گویند که بر سرچوب‌قپق درمیدان میگذاشته وآنرا هدف می‌ساخته‌اند. فرهنگ آنندراج ، غیاث اللغات .

پرتو خورشید که گرمگاه

در پنه خیمه همی جسته راه

بس که شده سایه ز گرما سیاه

کرم درانداخته خود را بچاه

چنانچه برخصت فتوی علمای اسلام مردم بسیار ازخواص وعوام روزه خوردند، ورعیت زیاده قوتی حاصل آمد، وبجد هرچه تمامتر بحراست ومحافظت برج وبارو قیام نمودند، و شب تا روز مشعلها افروختند، وخرمن پندار مخالفانرا از شرر غصه بسوخت،وتاصبح جمعه که کوتوال قلعهٔ طارم‌چهارم برفرازبرج حصارنیلی فام برآمد، و به تیغ‌شعاع مواکب‌کواکب را از صحن معرکه آسمان منهزم گردانید،لشکر بد اختر مخالف بجلادت و مبادرت تمام روی بجنگ آوردند، تیرچون معنی باریك دردلها جای میگرفت، وتیغ چون بلای ناگهان بر سر گردنکشان فرود می‌آمد، قواریرنفط مانند شهاب ثاقب بر فرق عفاریت حرب میریخت، وسنگ رعد مثل قضای آسمانی بجان ستانی درآمد، مقارن این‌حال جمعی از رجال ابطال ازجانب[1] نهرکارتبار گره غیرت بر گوشهای ابروزده با دستهٔ‌تیر درمیان، وشمشیرها حمایل،خود را ازباره انداختند، و از خندق گذشته روی بجانب مخالفان آوردند، وجمعی از یاغیانرا که درمواضع نزدیك‌باره در کمین‌نشسته بودند، وفی‌الجمله پناهکی داشتند همه‌را هزیمت ساختند،تاوقتی که مردم بنماز جمعه اشتغال نمودند، جماعتی مخالفان بحدت و شدت تمام روی بکارزار آوردند، وبیشترهجوم ایشان ازجانب فیروزآباد و در مقابل برجی که تعلق بمردم اسفزار داشت، وکار بدان رسید که جمعی از ایشان از خندق گذشته بپای فصیل بیرون رسیدند، و بسوراخ کردن فصیل بتعجیل هرچه تمامتر مشغول گشتند، و من درین محل بر فراز فصیل دوم بربالای سر ایشان بودم، و برأی العین مشاهدهٔ این احوال مینمودم. درین اثنا بعضی از اولیا وگوشه نشینان از اضطراب واضطرار مسلمانان وقوف یافتند،بیخودانه وار برسرفصیل برآمدند، وتیرهای اصابت

۱ــ کارتبار: دراصل- (شهر کاوار) نوشته‌است ، قیاساً اصلاح‌شد.

شعار دعوات مستجابات در کمان نیاز نهاده ، بقوت بازوی :**وان جند نالهم الغالبون.** بجانب مخالفان گشاد دادند ، و آیت : **شاهت الوجوه،** در برابر روی مکروه ایشان برزبان راندند ، نا گاه آثار رعب وهراس اساس صبر ووقار ایشانرا از بنیاد بر کنده روی بگریزنهادند،ومردم شهرازدروازه‌ها بیرون ریخته درمخالفان آویختند، وبسیاری را بقتل آوردند ، چنانچه من‌ازدروازه بیرون رفتم تاسر کوچهٔ «خانچه‌آباد» بسیار کس کشته دیدم،وبسیاری دیگر ازخانها بسته بیرون می‌آوردند ، ومیکشتند ،

ع : بگریخت خلیل و[1]مهره درطاس انداخت

وچون ازآن ورطه بیرون‌رفت، لشکرگاه درخرابهٔ اسفزار زد، وچون از مردم اسفزارعظیم رنجیده بود ، بسبب‌آنکه ازپیش او گریختند،وبرسرفصیل اورا دشنامهای شنیع دادند، نه روزدرآن ولایت مقام کرد، وخانها وخرمنها بسوخت ، وباغات ببرید ، وهرچه ازباب خرابی دست داد تقصیرنکرد ، بعد از آن بجانب سجستان رفت .

پس حضرت سلطان سعید که ازجرجان معاودت نموده بود ، بمستقرجلال اعنی دارالسلطنت هرات نـزول اقبال‌نموده، جمعی که در واقعهٔ خلیل طـریقهٔ جانسپاری ودلاوری مسلوك داشته بودند بنوازش وعاطفت خسروانـه مخصوص گشتند ، و توجـه خاطربدفع شرواستیصال امیرخلیل معطوف فرمود ، وجمعی‌امرا نامزد کرد که تااورا بدست نیاورند از پای نشینند ، امرا حسب الحکم عزیمت نموده ، سجستانرا احاطه کردند ، خلیل ازاین‌حال مضطر وعاجزشده چارهٔ غیرآن ندید که گردن کشی ازسر بنهد، وازاوج‌عظمت وجباری بحضیض‌تضرع وزاری گراید،بی‌آنکه دربن‌باب از کسی طلب رأی کند،یابخواص خود مشورت نماید ، روی اخلاص بدرگاه جهان پناه که مفر و مناص اصحاب جرایم بود آورد ، در نواحی اسفزار بامیر کریمداد که در زمان بابر میرزا بایکدیگر رابطهٔ وداد واتحاد تمام داشته‌اند بازخورد ، باتفاق یکدیگر متوجه پایهٔ سریراعلی شدند ، چون امرا شرح آمدن خلیل عرض کردند، سلطان‌سعید فرمود

۱ــ مهره در طاس افکندن ، مهره در طاس انداختن ، مهره از کف بیرون فشاندن : خبر کردن ، آگـاهانیدن ، مغلوب شدن ، و سرمایه از کف دادن . فـرهنگ آنندراج . فرهنگ غیاث اللغات .

که مرا بکرات در خاطر گذشته که خلیل را هیچ سبیل نمانده غیر ازیك راه و آن این بود که پیش برد ، پس خلیل بتقبیل انامل‌مبارك سرافراز گشته ، و بجان امان یافته، ملازم‌درگاه گردون اشتباه گشت ، غبارخجالت از کردار گذشته برچهرهٔ احوال اونشسته، ودل امیدوار در کرم ومرحمت‌آن سلطان‌کامکاربسته ، اززمایم افعال،وجرائم اعمال خودخجل ومنفعل می‌بود. وملك نیمروزوقلعه‌گاه وفراه تاحدودکابل وقندهار در تصرف نواب سلطان سعید قرار گرفت .

وشهریار اعظم ملك نظام‌الدین یحیی‌درمقام ابا واجداد رایت مکنت و احتشام برافراخت، وضمایم‌وملحقات‌آن‌مملکت‌رابسیرمرضیه وحسن‌تدبیردرقبضهٔ‌تسخیر آورد.

ع : حمد ایزدرا که آب رفته بازآمد بجو] .

۱ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد = ازس ۳ ص ۲٤۲ تا س ۹ ص۲٤۷

چمن سیوم از روضهٔ بیستم[1]

در آمدن جناب ولایت مآب خواجه ناصرالدین عبیداله [2](طیباله ثراه) بجانب خراسان

درسنهٔ خمس وستین وثمانمایه رأی ملك‌آرای سلطان سعیدچنان مصلحت‌دید که سید مزید بهادربجانب بلخ رفته ضابط ومستحفظ آن حدود باشد. در اثنای این حال خبر آمد که امیر نور سعید سر ازربقهٔ طاعت بیرون برده سودای سرکشی واستقلال دردماغ آورده ،[3][و] درنواحی سمرقند و بخارا دست بظلم وبیداد و غارت و تاراج دراز کرده ، دم مخالفت و عناد میزند ، سلطان سعید سوابق خدمات او را ملحوظ داشته ملتفت‌آن سخنان نشد ، وقاصدی پیش اوفرستاد تااورا بنصایح‌مشفقانه [4][ومواعظ دلپذیر] از آن داعیه بازآورد، واگر بنصایح اومتنبه[5][ومتقاعد] نشود قاصد بسمرقند[6] رفته [و] جناب ولایت پناه (هدایت دستگاه) خواجه ناصرالدین عبیداله طیباله ثراه[7] [را] از صورت حال آگاه کند. چون سخن قاصد ناصح پیش امیر نور سعید محل قبول نیافت ، فرستاده بر حسب کیفیت حال اسماع خواجه

۱ــ چنانچه پیشتر توضیح‌داده شد شرح واقعهٔ آمدن خواجه ناصرالدین‌عبیداله ازماوراءالنهر بخراسان مشرقی (هرات ونیشابور) درنسخه مک درچمن دویم مذکور است .
۲ــ مک : (طیباله ثراه) . مج : این جمله را ندارد .پا:لایقراست.
۳ــ مج : آورده ودرنواحی . مک : آورده درنواحی .
٤ــ ومواعظ دلپذیر: این عبارت‌اززیادات مج است .
٥ــ مج : ومتقاعد . مک . پا : این را ندارد .
٦ــ مج : رفته وجناب ولایت پناه خواجه .
مک : رفته جناب ولایت پناه هدایت دستگاه خواجه .
۷ــ مج : ثراه را از. مک: ثراه از.

اسماع خواجه نموده[1] خواجه توجه بکوه نور بخارا که نورسعید آنجا بود فرموده، واورا بنصایح بزرگانه تسکین داده،[2] بااوقرارداد که قدم ازدایرهٔ بندگی و خدمتگاری بیرون ننهد، اما نورسعید بدانچه قبول نموده بود اقامت نمی‌نمود؛ و بر قرار طریق جدال و خلاف مسلوك میداشت، تا حال [3][شقاوت مآل] او بـآن انجامید کـه امراءِ ماوراءالنهر قصد استیصال اولازم شمرده لشکر کشیدند، [4][و] چون بدو رسیده نیران قتال وجدال برافروخت، روی عجزواضطرار بهزیمت وفرار آورد، [5][و] تمامی احمال واثقال اوبتصرف سپاه ظفرپناه درآمد.

ودرین سال علاءالدوله[6] (میرزا) ـ که مدتها پریشان حال و ابتر و بـی سامان دراطراف عالم سر گردان بود ـ ازسرای فانی بدارالملك جاودانی انتقال کرد، و شب جمعه بیست ویکم صفر نعش اورا بهرات آورده، درمدرسهٔ[7] [مهد مرحومه] گوهرشاد بیگم دفن کردند، وجناب ولایت پناه که دربخارا بنورسعید ملاقات فرموده بود، هم ازآنجا عزیمت داخله خراسان نمود، وبیست‌وسوم صفرمذکور بدارالسلطنهٔ[8] [هرات] تشریف فرمود، وسلطان سعید ازشرایط تعظیم واجلال ومراسم اعزاز واستقبال هیچ نامرعی نگذاشت. [9] و [حضرت] خواجه روزدیگر بزیارت مقابروحظایر اهل‌اله رفته،

۱ـ مج : نمود. مک : نموده.

۲ـ مج : داد. مک : داده.

۳ـ مج. پا : شقاوت مآل. مک : این عبارت را ندارد.

٤ـ مج : کشیدند وچون بدورسیده نیران.
مک : کشیدند چون بدورسید نیران.

۵ـ مج : وتمامی. مک. پا : تمامی.

٦ـ مج : علاءالدوله که مدتها.
مک : علاءالدوله میرزا که مدتها.

۷ـ مج : در مدرسهٔ مهد مرحومه گوهرشاد بیگم. مک. پا : درمدرسهٔ گوهرشاد بیگم.

۸ـ مج : بدارالسلطنه تشریف.
مک. پا : بدارالسلطنه هرات تشریف.

۹ـ مج : وحضرت خواجه. مک : وخواجه.

وظایف[۱](زیارت) و [استفاضه و استمداد] بجا[ی] آورد . و (همهٔ) اکابر خراسان مقدم (شریف) [ایشان را] عزیز و مغتنم دانسته ، سلطان سعید بکرات و مرات بزیارت خواجه[۲][تشریف فرمود ، و] بهرچه رأی منیر (حضرت) ارشادپناهی میل فرموددرجهٔ قبول یافت. و تمغاءِ بخارا که مبلغ سنگین و گرامندبود بخشش یافته مطلقاً برافتاد، [۳][واحکام جهانمطاع درآن ابواب مکمل شد، وسلطان سعید متعهد گشت تمغاءِ تمام ممالك محروسه را بـا جمیع منکرات و مناهی براندازد . و خدمت خواجه] یازدهم ربیع‌الاول بسلامت بجانب ماوراءالنهر مراجعت فرمود . و سلطان سعید کمال عاطفت وشفقت دربارهٔ رعایا مبذول داشت ، و حکم کرد که پیش ازادراك محصول مال حواله ندارند ، واگرضرورتی واقع شود بیش از دودانگ نطلبند ، و اخراجات تا وقتی که بعرض نرسانند وحکم همایون درآن باب درست نشود یکدینارطلب ندارند ، و اگر خلاف واقع شود دیوان کشتنی باشد ، و احکام مطاعه مطابق این معنی درست شد[ه] [۴] بولایات وقصبات فرستادند .

درین‌فرصت ناگاه خبرآوردند، که محمدجوکی‌میرزا[۵][ولدمیرزا عبداللطیف] در دیار ماوراءالنهر طریق بیداد گذاشته ، و رایت عـدوان و عناد ، و لـوای افتان وافساد برافراشته ،

[۶][ع] : نبود عجب چنان پدری را پسرچنین

۱ــ مج : وظایف استفاضه واستمداد بجای آورد واکابرخراسان مقدم ایشان‌را عزیز .
مک : وظایف زیارت بجاآورد وهمهٔ اکابر خراسان مقدم شریف را عزیز.

۲ــ مج : خواجه‌تشریف فرمود وبهرچه رأی منیرارشاد پناهی .
مک : خواجه وبهرچه رأی منیرحضرت ارشاد پناهی .

۳ــ مج عبارت : [واحکام جهانمطاع درآن‌ابواب ... ومناهی براندازد، وخدمت خواجه] اززیادات نسخه مج میباشد .

٤ــ مج : شده . مک . پا : شد .

٥ــ مج : ولد میرزا عبداللطیف . مک . پا : این جمله را ندارد .

٦ــ مج : ع . مک . پا : ندارد . س : نظم .

وتمامی آن نواحی از شرار نایرهٔ تعدی وطغیان اوروی بویرانی نهاده[۱]، [وصدای ندای : **ربنا ولا تحملنا مالا طاقة لنا به**، از زبان ساکنان آن دیار در سقف گنبد دوار افتاده]، سلطان سعید عـزیمت یورش ماوراءالنهر نمود ، وبیستم[۲] [شهر] جمادی الاول سنهٔ مذکوره ، که آفتاب در حوت بود ، به[۳] «تغوزرباط» نهضت فرمود، وازآنجا منازل ومراحل قطع کرده تا کنار آب خجند[۴] [ب]راند،]چه] مخالفان حصار «تاشکند» را که بقلعهٔ «شاهرخیه» مشهوراست ،وبکمال حصانت ومتانت مذکور، پناه ساخته بودند، وآن حصاریست که آب سیحون ـ که درآن محل «آب خجند» میگویند ـ برسه طرف آن قلعه محیط است ، وازیك طرف[۵] [آن] که آب نیست کمرها و[۶] آبکندهای بزرگ است .

القصه : حصار را محاصره کـرده ، **من الفلق الی الغسق** ، بتدبیر تسخیر آن اشتغال میرفت ،[۷] (چون) نزدیك بآن رسید که[۸] [آن] قلعه فتح شود، ازجانب خراسان ومازندران قاصدان رسیده خبرآوردند، که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا که بطرف خوارزم رفته بود معاودت نموده ، و امیر شیخ[۹] [حاجی حسن جاندار ، وامیرالله یردی،[۱۰] [وامرای دیگر] (را)[که درآن نواحی بودند]قتل فرمود، ومازندران را

۱ـ عبارت : [وصدای ندای : ربنا ولاتحملنامالاطاقة لنابه ..... درسقف گنبد دوارافتاده] اززیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ مج : بیستم شهرجمادی . مک : بیستم جمادی .

۳ـ تغوز رباط : حصاریست درترکستان .

٤ـ مج : خجند براندچه مخالفان .

مک : خجند راند مخالفان .

٥ـ مج : طرف آن که . مک : طرف که .

٦ـ آب کند : زمینی است که آب آنرا کنده ودرآن چاکها کرده است ـ فرهنگ آنندراج.

۷ـ مج : میرفت نزدیك . مک : میرفت چون نزدیك .

۸ـ مک :که قلعه . مج . پا :که آن قلعه .

۹ـ مج : شیخ حاجی حسن . مک . پا : شیخ حسن .

۱۰ـ مج : وامیرالله یردی و امرای دیگر که در آن نواحی بودند قتل فرمود .
مک : وامیرالله یردی را قتل فرمود .

زیر و زبر کرده داعیهٔ تسخیر هرات دارد ، چون سلطان سعید ازین حال وقوف یافت ، [1][هرچند بسیار شاق نمود ، از کمال تمکین و وقار] آنرا ناشنیده انگاشت ، [2][و] همچنان درتسخیرحصارمیکوشید، وامیرسیداصیل[3](الدین) ارغونی (را) باجمعی بخراسان فرستاد ، که ازحال مخالفان واقف وخبردارباشد ، چون بسبزوار [4][نشابور] رسیدند، ازطرف مازندران قاصدان خبرآوردند ، که حضرت اعلی ازمازندران بیرون آمده بتحقیق عازم خراسانست، امرای سمرقند مصلحت جنگ ندیدند ، بهرات آمده، در حصانت و استحکام شهر سعی نمودند ، و مردم ولایات نزدیك و بلوکات را بشهر[5] (در)آوردند، وهردروازه را یکی ازامرا متعهد شد[6][ند، که محفوظ سازند] . وحضرت اعلی متوجه هرات شده ، وامیرحسن شیخ تیمور ازخبوشآن ، وامیرمحمد غیاث بیك ازابیورد ، بموکب همایون[7][ملحق] شده ، نوازش خسروانه یافتند ، وبیراق تمام عازم هرات گشته ، ازآوازهٔ توجه میمون وهم وهراس[8] [وهیبت وبأس عظیم] برمردم هرات مستولی گشت[9]،[وشمعها] ومشعلها بربرجها[10][و کنگرها] افروخته ، غلغلهٔ حاضرباش

١ـ عبارت : [هرچند بسیارشاق نمود از کمال تمکین ووقار] از زیادات مج است .

٢ـ مج : وهمچنان . مک : همچنان .

٣ـ مک . پا : اصیل الدین ارغونی را باجمعی .
مج : اصیل ارغونی باجمعی .

٤ـ مج : نشابور . مک : ندارد .

٥ـ مج : بشهرآوردند . مک : بشهر درآوردند .

٦ـ مج : متعهد شدند که محفوظ سازند وحضرت .
مک : متعهد شد وحضرت .

٧ـ مج . پا : همایون ملحق شد .
مک : همایون شده .

٨ـ مج : وهیبت وبأس عظیم .
مک : این جمله را ندارد .

٩ـ مج . پا : وشمعها . مک : ندارد .

١٠ـ مج : و کنگرها . مک . پا : این کلمه‌را ندارد .

[۱][و[ولوله] نفیر پاسبانان زلزله در اجزای اجرام علوی انداخت، وامیرحسن شیخ‌تیمور مخالفت نموده شب بیست ودوم ماه مذکور بشهر در آمد، و مردم هرات از آمدن او [۲][دلی، و] قوت[ی] یافتند، و عظیم شادمان گشته در قلعه‌داری[۳][و مخالفت] مستحکم شدند، پس حضرت اعلی روزدوشنبه بیست‌وچهارم ذی‌قعده ازجانب[۴]«مختار» و «خیابان» [۵][بالشکر گران، وحشر بیکران در آمده] بباغ زاغان نزول فرمود، و[۶][لشکریان جرأة نموده بحوالی شهر آمدند، واظهارجلادتی کردند، وشهررا بنوعی مضبوط‌ساخته بودند که بجنگ وجدال صورت فتح وتسخیر آن محال مینمود، چه بروج و دروازها را بعدازاستحکام تمام بر کلانتران بلوکات، واامامان محلات قسمت کرده بودند، ودر همهٔ مواضع ازامرا واتراك داروغگان تعیین‌نموده، وبرسرفصیل ازنیزه وتیر وسنگ وآلات وادوات جنگ آنچه درخاطر گشتی‌مهیا بود، وبربالای دروازهاخانها ازچوب بمثل صندوقها ساخته بودند، و برتمامی برجها شکل‌صندوق‌ازچوب‌ترتیب‌داده‌بودند، چنانکه یك گز یادو گز دیوار مانند[۷]«مخارجه» بیرون برده بودند، ودرهر صندوقی چهار یاپنج قاپوچی میتوانست، که بنشیند و براطراف و جوانب او تیر کشها راست کرده، که هر گاه خواهند تیراندازند، و در ته صندوق تختهٔ تعبیه نموده که چون دور کنند هرچند کس که درشیب صندوق باشندتوان‌دید، وهرچه‌خواهند برسرآنکس توان ریخت، وبازچون تخته را پیش‌آرند استوار گردد.

۱ــ مج : وولوله . مک : ندارد .
۲ــ مج : ازآمدن اودلی وقوتی یافتند .
مک : ازآمدن اوقوت یافتند .
۳ــ مج : ومخالفت . مک : ندارد .
٤ــ مقصود « کوه مختار » است .
٥ــ مج : بالشکر گران وحشر بیکران درآمده مک . پا : این عبارت را ندارد .
٦ــ عبارت : [لشکریان جرأة نموده بحوالی شهرآمدند واظهار .... و باز چون تخته را پیش آرند استوار گردد . القصه] تماماً اززیادات نسخه مج میباشد وازسایرنسخ مورد استناد محذوف است .
مک : نزول فرمود وترتیب واسباب قلعه داری بروجهی سرانجام .
۷ــ مخارجه : کذافی‌الاصل ؟ شاید (خارجه) درست باشد، والخارجه مؤنث‌الخارج‌الظاهر من کل‌شیء .

القصه :][1] ترتیب واسباب قلعه‌داری بروجه(ی) سرانجام یافته‌بود ، که کس[ی][2] مثل آن نشان نمیداد .[3] [حضرت اعلی گـاه گـاه جمعی را بدروازهٔ ملك میفرستاد تا جولان وطوافی میکردند، اماجد واهتمام نمی‌نمودند، بتصور آنکه شایدمردم بی‌جنگ قلعه تسلیم نمایند ، ومردم ازاکابر و اشراف وسوقیه واصناف خود چنان دل برجنگ نهاده بودند ، که اگر تاسالی محاصره ممتد شدی استخلاص میسرنبود ، وحضرت‌اعلی در باغ زاغان بطرب وعشرت و نای و نوش ومعاشرت پری رخان زریـن حلقه سیمین بنا گوش میگذرانید.

روزی حضرت‌اعلی بی‌تزاحم خیل‌وحشم باچندسوار ازمخصوصان‌محرم بعزیمت استحمام از باغ زاغان بیرون خرامید ، جاسوسی این خبر بمردم شهر رسانیدند ، «کذا» بیکبار غلبهٔ بسیار بیرون آمدند . و ندانستند که خیل گنجشکان هر چند بی‌عدد باشند باباز سفید برابری نتوانند کرد ، و گله آهوان اگرچه بیکران باشند برشیرعرین غالب نیایند ،

بیت :

سیل اگـر سنگ را بغلطانـد

چـون بـدریا رسد فـرو مانـد

حضرت‌اعلی متوکلاً علی‌اله[4] باستظهار حشم وسپاه چون شیرشکاری ، ونهنگ دریا حمله برایشان برده دمار از روزگار ایشان برآورد ،] [5] روزدیگر از باغ زاغان کـوچ فـرمـوده اولنگ کهدستان (را) [6] مضرب خیام گـردون احتشام گـردانید ،

١ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .
٢ــ مج : کسی . مک . پا : کس .
٣ــ عبارت : [حضرت اعلی گاه گاه‌جمعی را بردروازهٔ ملك میفرستاد تـاجولان ..... چون - شیرشکاری و نهنگ دریا حمله برایشان برده دمار ازروزگار ایشان بـرآورد] تماماً اززیادات نسخه مج میباشد .
٤ــ متوکلاً علی‌اله باستظهارحشم وسپاه : کذا؛ ظاهراً : نه باستظهارحشم ... درست‌است.
٥ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .
٦ــ مج : کهدستان مضرت .
- مک . پا : کهدستان را مضرب .

[1][و چند نوبت از جانب دروازهٔ خوش جنگ انداخت و از[2] «درب خوش» در طرف «فیروز آباد» و «میدان سعادت»، و «خانچه باد» میدان جنگ آراست، و حربهای مردانه ودستبردهای دلاورانه‌واقع‌شد،][3]دراثنای این‌حال قصبه زیارتگاه که ازغایت معموری وآبادانی حکم مصرجامع داشت غارت عام یافت، واز نفایس اموال و غرایب امتعه واثقال آنچه بمدتهای مدید حاصل کرده[4](بودند) عرضه تاراج گشت، ودرمیان غارت جمعی ازبهادران لشکرمنصور نزاعی کرد[ند و][5] یکی از نامداران بقتل آمد، و قاتل[6] جوان(ی) شیر مرد بود به پلنگی مشهور از سپاه منصور رو گردان شده بشهر درآمد و طبل بشارت نواختند، حضرت اعلی چون دانست که سریر سلطنت همایون جهت اتکا[7][واستناد] ذات میمون آنحضرت آماده[8](است) اما چندروزمهلتی درکاراست[9]، [ومردم شهردلیروخیره گشته‌اند، وبی‌فایده خلایق ازطرفین کشته میشوند، وبسامان کاری ازپیش نمیرود] فرمود که:

این باربر نیاید بار[ی] دگر برآید

وبیست وهفتم ذی‌الحجه مردم شهر اول صبح بآهنگ جنگ وطلب نام وننگ برخاستند، خلق بسیار بردرهای دروازه آوازبرآوردند که حضرت‌اعلی کوچ کرده[10]

۱ــ عبارت: [وچند نوبت ازجانب .... دلاورانه واقع شد] اززیادات نسخه مج میباشد.

۲ــ «درب خوش»، «درب فیروز آباد»، «میدان سعادت» و «خانچه آباد» از **محلات** شهرهرات است.

۳ــ تااینجا اززیادات مج است.

٤ــ مک: کرده بودند عرضهٔ. مج: کرده عرضهٔ.

٥ــ مج. پا: کردند ویکی. مک: کرد یکی.

٦ــ مج: جوان. مک. پا: جوانی.

۷ــ مج: واستناد. مک: این کلمه را ندارد.

۸ــ مک. پا: آماده است اما چند.
مج: آماده اما چند.

۹ــ عبارت: [و مردم شهر دلیر و خیره گشته‌اند ....کاری از پیش نمیرود] اززیادات مج است.

۱۰ــ مج: کرده معاودت. مک: کرده ومعاودت.

(و) معاودت فرمود ، و چون روشن شد از سپاه منصور هیچکس نمانده بود ، و[1](حضرت اعلی) ازپل مالان گذشته ازطرف فوشنج بیادغیس رحلت فرمود ، وازآنجا بجانب آب مرغاب[2][بعزم محاربهٔ سلطان سعید] روان شد .

[3][ودرین محل] سلطان سعید که قلعه «شاهرخیه» را محاصره داشت شنید که حضرت‌اعلی‌هرات‌را محاصره کرده،[4][نزدیکست که فتح کندبحکم‌ضرورت] باجوکی میرزا گرگ آشتی[5] کرده بسمرقند آمد ، و از آنجا برسبیل سرعت وتعجیل بمیمنه[6] وفاریاب آمد .

[وحضرت اعلی‌بجانب اومیرفت]، (درین محل) بتد[بیر] آنکه (شاید) حضرت اعلی را دردام فریب کشد ، سلطان سعید یك کوچ پس نشست ، حضرت[7][اعلی] چون بر آن صورت وقوف یافت مصلحت جنگ ندید، عنان عزیمت بجانب سرخس تافت، وقلعه‌آنجا (را)[8]مضبوط ساخته ، درمحرم سنه ست وستین وثمانمایه بجانب مازندران نهضت فرمود. وسلطان‌سعیدبهرات آمد(ه)[9] برفورعزیمت‌استرآباد عزیمت« کذا؟»نمود ،

١ـ مک : نمانده بود وحضرت اعلی ازپل مالان .
مج : نمانده بود وازپل مالان .
٢ـ مج : بعزم محاربه سلطان سعید . مک . پا : این عبارت را ندارد .
٣ـ مج : ودرین محل . مک : این جمله را ندارد .
٤ـ مج : نزدیکست که فتح کند بحکم ضرورت .
مک : این عبارت را ندارد .
٥ـ گرگ آشتی. گرگ آشنائی: کنایه‌ازصلح‌و آشنائی بنفاق‌ـفرهنگ آنندراج،غیاث‌اللغات.
٦ـ مج : وفاریاب آمد وحضرت اعلی بجانب اومیرفت بتدبیر آنکه حضرت اعلی را .
مک : وفاریاب آمد ، درین‌محل بر آنکه شاید حضرت اعلی‌را .
٧ـ مج . پا : حضرت اعلی چون .
مک : حضرت چون .
٨ـ مک . پا : آنجا را مضبوط .
مج : آنجا مضبوط .
٩ـ مج : آمد بر . مک : آمده بر .

وچون[1][سپاه اویوزش ماوراءالنهر کرده بودند ازقلت استطاعت اظهار اضطرار کردند، ووجهی که دروصلهٔ مساعدت‌لشکر نشیند درهیچجا موجودنبود، حکم شد که بدستور معهود وجوه لشکر ونام بردار ازهرات وبلوکات وولایات بوصول رسانند ، و از تجار چیزی برسم قرض گرفته در وجه یراق لشکر نشانند ، چون مردم هرات و بلوکات مدتی محنت کشیده شهر نگاهداشته بودند ، و جهات خود به بیرونها بباغی گذاشته از پادشاه توقع نوازش وعنایت میداشتند، قضیه خود نتیجه بر عکس تصورداد، رعایای بیچاره از طالع نابسان نالان وبیجان درمقام سرانجام‌آن شدند ، و خواجه معزالدین شیرازی خرابی بسیار کرد ، وببهانهٔ قرض وحیلهٔ دیگرمبلغها ازتجار ومردم دیگر گرفت ، وخزانهٔ که فراهم آمده همراه شیخ احمد صراف باردوی همایون فرستادند، پس چون سپاه سلطان سعید بمازندران رسید ، حضرت اعلی بجرأة تمام از استرآباد بیرون‌آمده ، تاخرآسخانه[2]وصحرای سلطان‌آباد پیش آمد .][3]، چون سپاه آنحضرت درمقابل لشکر ماوراءالنهر بغایت قلیل بود ،[4]وازجنگ صرفهٔ [متوقع] نه [حضرت اعلی باطبل وعلم وخیل وحشم] بطرف[5]«اداق» (میل) فرمود ، و لشکر سلطان سعید از عقب بسیار دویدند و بگردش نرسیدند . پس سلطان سعید باسترآباد[6] [در] آمده

١ـ عبارت : [سپاه او یورش ماوراءالنهر کرده بودند از قلت .... تاخرآسخانه وصحرای سلطان آباد پیش‌آمد]تماماًازریادات نسخه مج‌میباشد وازسایرنسخه‌های مورد اعتماد مفقود است ،

٢ـ خرآسخانه : نام جائی بوده درمازندران ، وخرآس آسیابی که باچارپایان گردانند .

٣ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

٤ـ مج : وازجنگ صرفهٔ متوقع نه‌حضرت‌اعلی باطبل وعلم وخیل وحشم بطرف «اداق» فرمود .

مک . پا : وازجنگ صرفه نه بطرف «اداق» میل فرمود .

٥ـ اداق : شهراندجان و آن‌نام ولایتی‌است‌ازترکستان ـ فرهنگ سنگلاخ.

٦ـ مج . پا : باسترآباد درآمده .

مک . پا : باسترآباد آمده . -

چند روزی بعشرت گذرانید ،[1][ودر «باغ گل افشان» بساط نشاط گسترد] .

[2](و) درین محل بعرض رسانیدند ، که امیرخلیل را اندیشهٔ غدری درخاطراست، و[3][درفرصتی که رایات ظفرپیکر در شاهرخیه بود ازومثل این امری مشاهده افتاد، چنانچه جمعی خواص را [4]جیباپوش کرده از درگاه جهانپناه گذرانید ، و در شبی که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بجانب اداق اتفاق نمود، سلطان سعید را مبالغه بسیار نمود که بنفس خود ازعقب ایشان می‌باید رفت ، وازین احوال آثار بغی وغدر ازومعلوم گشته بود ، و سودای استقلال در دماغ اومتمکن شده بود ، و] اعتبار واختیار(او) درپای‌تخت سلطان‌سعید بجائی‌رسیده بود که تمام‌امورملك ومال‌مخصوص برای[5][وروبت] خود میدانست ،[6][و اکثر لشکر بطوع ملازم او بودند ، و شبانروزی متابعت اومینمودند] .

القصه : رأی سلطان برقتل اوقرار گرفت، وچون[7][بطریق] معهود بدر[گاه] بارگاه [در]آمد اورا بخلوت [خاص] درآورد[ه] گردنش [را] ازبارسرسبك ساختند، وپسرانش را [محمد وقاسم] (نیز) ازعقب پدر [بعالم آخرت] فرستاد .

۱ـ عبارت : [ودر « باغ گل‌افشان» بساط نشاط گسترد] . اززیادات مج میباشد واز سایر نسخه‌ها محذوف است .

۲ـ مج : درین محل . مک : ودرین محل .

۳ـ عبارت : [درفرصتی که رایات ظفرپیکر درشاهرخیه ... وسودای استقلال در دماغ او متمکن شده بود . و] اززیادات مج است وازسایرنسخ مورد اعتماد محذوف است مک : غدری درخاطراست واعتبار واختیار او درپای .

٤ـ جیباپوش : جیبه زره ، جیباپوش : زره پوش

٥ـ مج : وروبت . مک : ندارد .

٦ـ عبارت : [واکثر لشکر بطوع ملازم او بودند، وشبانروزی متابعت اومینمود] اززیادات مج است .

۷ـ مج : وچون بطریق‌معهود بدرگاه بارگاه درآمداورا بخلوت‌خاص درآورده گردنش را از بار سر سبك ساختند ، و پسرانش را محمد و قاسم از عقب پدر بعالم آخرت فرستاد .
مک . پا : و چون معهود بدرگاه آمد او را بخلوت درآورد گردنش از بارسر سبك ساختند وپسرانش را نیز ازعقب پدر فرستاد .

[۱][سعدی]:

شر اندیش هم در سر شر شود
چو کژدم که با خانه کمتر شود

[۲][وسلطان‌سعید] چون خاطر ازجانب ایشان فارغ‌ساخت پر توالتفات بر استیصال ایل «جلایر» انداخت ، وایشان ازدیر بازیورت ومقام درمازندران داشتند[۳]، [و خود را در آن ولایت صاحب اختیار و مستقل می‌پنداشت ، و از کثرت رمه و گله ، و خیل ومواشی، واطلاق عنان ، ونفاذفرمان، خیال ایشان چنان شد که بی‌ارادت ایشان کسی درآن‌دیار صاحب‌اختیار نتواند بود ،] وپیوسته[۴]بخونریزی وبی باکی وفتنه انگیزی و غارت و تاراج سر بر آورده، سلطان سعیدبحسن تدبیر[۵]نواچیان را فرمود که مردم جلایررا بشارت رسانید که جهت ایشان درآن ولایت علوفه و انعام وسیورغال ویورت و مقام تعیین میفرمایند ، و[۶]بخشیان و[۷]بتکچیان[۸]سان و حلیه ایشان‌نوشته، چند روز

۱ـ مج : سعدی . مک . پا . س : ندارد .

۲ـ مج : وسلطان سعید چون خاطر از .
مک . پا : چون خاطر از .

۳ـ عبارت : [و خودرا در آن ولایت صاحب اختیار ومستقل .... در آن دیار صاحب اختیار نتواند بود] . از زیادات مج میباشد .

٤ـ عبارت: I بخونریزی و بی باکی وفتنه‌انگیزی وغارت وتاراج‌سر بر آورده سلطان‌سعید بحسن .....گناه ایشان را درخواست فرموده بقبول مقرون گشت I = ازس۸ص۲۵۹ تاس۱٤ص۲٦٦ تماماًاززیادات نسخه مج‌است وازسایر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .

توضیحاً : نسخه‌مک بعدازعبارت : (ازدیر بازیورت ومقام درمازندران‌داشته وپیوسته) یك یاچندورق افتاده ونقص‌دارد .

٥ـ نواچیان : نوا : سامان ، سرانجام ، مال وتوانگری وسرانجام ساختن‌کارها . و باکلمه چی علامت نسبت درتر کی : سرانجام‌دهنده وکارگشایان .

٦ـ بخشیان : بخشی با فتح و کسره شین نصیب ، بهره ، و بمعنی : مشاهره دهنده ،

۷ـ بتکچیان: بتك‌بکسراول وسکون‌کاف بتر کی نامه و کتابت ـ فرهنگ‌سنگلاخ‌و برهان، و باکلمه چی‌علامت‌نسبت: نامه‌نگار

۸ـ سان : حصه ، پاره ، بهره ، سرانجام . اسباب وسامان ، فرهنگ برهان

درین سخن بودند ، و جمعی معتمدانرا بگرفتن ایشان درروز معین نامزد کرد، تا در آنروز که مقرربود قوم جلایرا در«باغ گل افشان» درآمده، مجموع گرفتار گشتند، همه را برسرمیدان گردن زده ، ازسرهای ایشان منارها ساختند .

وسلطان سعید برسم سیورغال مازندران را بشاهزاده سلطان محمود میرزا که ولد ارشد او بود ارزانی فرمود ، و جمعی از امرای پیش او گذاشته بجانب بلدهٔ طیبهٔ هرات معاودت نمود، چون[۱] بقصبه کوسویه رسید بمقام عرض رسانیدند که عمال چیزی از اموال دستوری دیوان زیاده گرفته‌اند، حکم‌فرمود که آنچه زیاده گرفته‌اند عوض ازخزانه تسلیم رعایانمودند ، وبیست وسوم ربیع‌الثانی سنه مذکورهٔ[۲]«باغ سفید» ازفر نزول همایون زینت خلدبرین یافت ، ورأی ملك آرای بتفحص احوال رعایا و اشغال دیوانی و امور ملکی متوجه فرمود ، چنان معلوم کرد که خواجه معزالدین شیرازی دروقت وصول وجوه نام بردارظلم وتعدی بسیار کرده، وشیخ احمدصراف نیز ازتجار ببهانه قرض مطالبات نموده ، واسامی بسیارنوشته، و تغییر و تبدیل کرده ، رأی عالی چنان اقتضافرمود که ایشانرا بعقوبتی هلاك کند که سبب‌عبرت‌عمال ومباشران‌اعمال گردد، پس‌حکم فرمود که شیخ احمد صراف را بر«دروازهٔ ملك» پوست کنده بعذاب الیم کشتند، ودیگرروز خواجه معزالدین دردیگ‌آب جوشان انداختند تاپخته شد، وجوش ظلم او فرونشست ،

ع : سالها بایدچنین تا[۳] دیك مرد آید بجوش

گویند چون این خبر بدستور ملك شمس‌الدین محمد رسید از هیبت سیاست سلطانی بیهوش گشت ، و مولانا حسن شاه شاعر حسب حال این بیت بر سبیل ارتجال بنظم آورد :

۱ــ قصبه کوسویه : به صفحه ۱۱۹ـ۱۳۰ از بخش یکم مراجعه شود .

۲ــ باغ سفید : از شارستانها و کاخهای شاهی هرات و مقر شاهزادهٔ هنرمند و هنر پرور ادب دوست بایسنقر میرزا ابن سلطان شاهرخ میرزا ومرکز بزرگترین انجمن ادبی زبان پارسی درسی بوده است .

۳ــ مج : باید سی دیگ . پا : باید بلی دیگ . برحسب سلیقه اصلاح شد .

چون مظفر را گرفتند معزالدین بسوخت

خواجه‌شمس‌الدین محمددرمیان‌غش‌میکند

بعد ازآن حکم فرمود: که من بعد ازهرات وبلوکات وجوه نام بردار نطلبد، و فرمان عالی در سرسنگ نقش کردند که درمسجد جامع هرات در حوالی محراب درديوار گيرند، و هنوز آن سنگ در مسجد جامع موجود است،و چون هنوز مواد طغيان وعناد ميرزا محمدجوكي درنواحي تاشكند[1] وشاهرخيه باقي‌بود رايت عزيمت بدان جانب معطوف فرمود. و دربيست وهفتم جمادی‌الاولی متوجه ماوراءالنهر شد، ودراواسط جمادی‌الآخر روزی که آفتاب عالمتاب باول نقطه برج شرف که حمل‌است تحويل نموده بود در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال فرمود، و نوبهار آئين نوبهار نو گردانید.

۱ـ تاشکند: از بلاد ماوراءالنهر خراسان شرقی‌است وواقع بررودخانهٔ چاچ نام قدیم آن «بنکث» بوده وسپس «شاهرخیه» نامیده شده‌و ترکان آنرا تاشکندگویند. مسالك الممالك ـ ابوالحسن صاعدبن علی‌الجرجانی. مخطوطه کتابخانه‌ملی‌ملك.برای‌وصف حصار تاشکند به‌ص۲۵۱ مراجعه‌شود.

ذکر واقعهٔ طاعون درهرات بتقدیر حضرت خالق موت و حیات

دراحکام‌سنه مذکوره ارباب نجوم که مستخرجان آثار تنجیم ومسطنبتان ارقام تقویم‌اند اکثری از دلایل اتصالات اجرام علوی حکم کرده بودند که : در اطراف ممالك مرض مهلك طاعون طغیان خواهد کرد ، خصوصاً دربلدهٔ هرات، وهنوزآفتاب دراوایل حمل بود که این حادثه خانه‌برانداز ظهورنمود ، ومردم دراضطرار ازخوف هلاك جلای‌وطن اختیار کردند، و[1]نورالدین سلطان محمد میرزا که درهرات قایم‌مقام سلطان سعید بود باتفاق‌قاضی وموالی‌ووزراء بجانب بادغیس رفتند، وبییلاق کوه گیتو و بابا خاکی وتخت ملك میل نمود ، و از باقی مردم هرکرا استطاعتی بود با توشهٔ بگوشهٔ بیرون رفت، وارباب صلاح‌وجمعی که توکل‌درست ویقین‌صادق داشتند بازمرهٔ عجزه ویورت ماندها بساط اقامت انداختند ، وسینها سپرقضا و هدف ناوك بلاساختند،

لامیرشاهی :

تـو نـاوك غمزه زن کـه پیشت

سینه سپری بـلا است مـا را

ودرماه رمضان نیران وآتش کبریا چنان اشتعال یافت که خشك وتر میسوخت و تا غرهٔ محرم سنهٔ سبع و ستین و ثمانمایه خلایق باین علت از بلده و بلوکات بعضی بعالم فنا وبعضی باطراف کوه وصحرا میرفتند ، وبازار ودکان و سودای سود و زیان برافتاد وعدد فایت ومایت ازحد وعد و حیطهٔ احصا تجاوز نمود ، و در کوچهای شهر وبیرونهای جزصبا ودبور را مجال تردد وعبور نبود ، بعدازآن چـون آن علت روی

۱ــ ابوالقاسم نورالدین محمدمیرزا ولد سلطان ابوسعید میرزا .

بانحطاط‌نهاد وزراء واکابرشهر که ببادغیس رفته بودند بازآمده ، مردم پریشان شده را بازآوردند ، و بعمارت وزراعت‌ترغیب نمود، تا باندك زمانی بلده وبلوکات معمور وآبادان گشت .

وسلطان‌سعید که بجهت فتح‌قلعهٔ شاهرخیه عزیمت‌فرموده بود قلعه‌را محاصرهٔ بسزانموده، آنجماعة را ازسرعجز و اضطرار پناه باثار رفعت ومرحمت جناب حقایق پناه خواجه ناصرالدین عبیداله بردند، وجناب مشارالیه از سمرقند تشریف باردوی سلطان‌سعید، وامیرنورسعید که سرفتنهٔ طغیان ومحرك سلسلهٔ عصیان بود از قلعه این بیت نوشته ،

بیت :

جامی ز غـم تـو بس خـرابست
گفتیم تـرا دگـر تـو دانـی

پیش جناب خواجه فرستاد، وخواجه همت براصلاح آن حال گماشت ، چندروز تردد فرمود محمد جوکی میرزا در بیرون آمدن تعلل مینمود ، خواجه او را درآن حبس گذاشته بجانب سمرقند فرمود[۱]، تاباردیگر اهل قلعه مضطر گشته عرضه داشت بسلطان سعید فرستادند تا التماس حضور خواجه فرماید ، جناب خواجه چون غوث روزگار بود دیگر بار جهت فریادرسی درماندگان باردوی همایون تشریف فرمود ، ودرداده[۲]بمواثیق ایمان مؤکد گردانید که قتل آنجماعت نکند ونفرماید ، وجمعی‌را بوفور عنایت ورعایت نوازش نماید ، و خواجه‌بقلعه در آمده سرداران و گردنکشان حصار را بیرون آورد ، و بشرف بساطبوس سرافراز شدند ، و محمد جوکی میرزا را بنهم محرم سنهٔ ثمان وستین و ثمانمایه بمجلس سلطان سعید آوردند ، و او را کنار گرفته نزدیك خود نشاند ، وبآستین تلطف غبار وهم وهراس ازخاطر فاتر اوبیفشاند،

۱ـ فعل «فرمود» درزبان دری بویژه درعصرحاضر بجای فعل ناقص استعمال میشود در اینجا ودرتضاعیف این کتاب غالباً فعل تام استعمال شده است .

۲ـ و در داده : ظاهراً در اینجا چندکلمه ازقلم نساخ سقط شده است وچون این عبارات اززیادات نسخه مج است اصلاح آن میسر نگردید .

و فتح نامها باطراف ممالك فرستادند ، و سلطان سعید امور و مهمات آن مملکت را ضبط وسرانجام داده درفصل خزان که لشکر سرما طغیان کرده برسر ساکنان باغ وبوستان تاختن آورد ، وسبزپوشان چمن را ازحلی وحلل مستعار وسندس و استبرق بهارعریان کرده عزیمت معاودت بجانب خراسان مصمم‌فرمود، وبیست‌ودوم ربیع‌الثانی در «باغ سفید» که مستقراقبال بود نزول اجلال فرمود، محمد جوکی میرزا را آورده درحصار اختیارالدین حبس فرمود .

مقارن این حال یونس خان که از دیرباز بحسن عنایت و عاطفت سلطان سعید سرافراز بود ، و چند نوبت بمیامن امداد و مساعدت سلطانی بایل والوس ، و جلوس برمسند خانی فایز گشته بسبب نکبتی از حوادث روزگار روی امید بـدرگاه پادشاه آورد ، سلطان‌سعید مراسم تعظیم واجلال تقدیم نموده، استقبال بجای آورد ، وخان‌را دلداریها داده چند مجلس طویهای که لایق خان بود ترتیب فرمود ، و اسباب سلطنت ویراق خانیت او ازاسبان پادشاهانه ، وخلعتهای خسروانه وخیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه،وکلاه و کمر گرانمایه‌واستران وشتران مایه انعام کرد ، وحکم فرمود که ازولایات ماوراءالنهر چندتومان لشکرملازم رکاب خان باشند وبهرطرف که عزیمت نماید کوچ دهند ، وخان را اجازت انصراف ارزانی داشت .

درخلال این‌احوال معلوم فرمود که بقیه ازمرض طاعون دربلده وبلوکات هنوز هست عزیمت ییلاق بادغیس واولنگ گیتو فرمود .

ودرین فرصت اخبارمتواتر شد که بلیه‌وباوواقعهٔ طاعون درممالك ماوراءالنهر خصوصاً دارالملك سمرقند زیاده از چون وچند واقع است . و چندین نهال مثمر جاه وجلال بصرصرقهرونکباءِ نکبت‌ازبیخ وبن‌منقطع گشت، واموال‌موفورازقبل بیت‌المال واصل خزانه شد .[۱]

وهم درین فرصت خبربسلطان‌سعید رسید ، که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا که درنواحی خوارزم واداق بود جنبش نمود ،

۱ـ واموال موفور ازقبل بیت‌المال واصل خزانه شد . ؟ ؟

ع : سرفتنه دارد دگر روزگار

وهرچند پیش‌مردم محال مینمود که باوجود صلابت ومهابت واستعلا واستقلال سلطان سعید کسی را یارای شوکتی ، وخیال مکنتی درخاطر گذرد ، روزبروز آوازهٔ آمدن حضرت اعلی زیاده میشد تابولایت[1] بازر، ونسا،وابیورد ، ومشهد ، وترشیز،وتون درآمد، ولشکرفیروزی‌اثرهرجاهمیرسیدند میزدند ومیگرفتند ومیکشیدند،[2] سلطان سعید از امرای کبار امیر شیرحاجی وامیراحمدیارراباچند تومان لشکرجهت مقابلهٔ حضرت اعلی فرستاد ، وبنفس خود ازییلاق بادغیس بجانب فوشنج بیرون رفت ، درین فرصت محمد جوکی میرزا که درحصار اختیارالدین محبوس بود بسببی ازاسباب عالم را وداع کرده‌ببارگاه: ان‌الینااپاب خرامید، ونعش اورا بآیین تمام برداشته درمدرسه گوهرشادبیگم مدفون شد ، وجمال حال و کمال استقلال سلطان سعید را ازداغ نقض عهد وخلاف پیمان نقصی ظاهر گشت ، وامرای که بمحاربـه حضرت اعلی رفته بودند درولایت ترشیز تلاقی فریقین واقع شد، وسپاه حضرت‌اعلی درغایت قلت بود، ولشکر مخالفان درنهایت کثرت، چون‌همیشه حضرت‌اعلی نصرت‌وفیروزی‌رااز کبر اله‌میدانست نه از بسیاری سپاه، بعد ازتسویه وتعبیهٔ صفوف باهیبتی ازقلبگاه بیرون‌آمد که: شیر فلك از نهیب شمشیر چون پیکر علم میلرزید، واز بیم افعی رمحش اژدهای هفت سر گردون چون بازبرخودمی‌پیچید، وحمله کرده، چون بمخالفان‌رسید چون‌بحرجوشان وهژبرخروشان‌تکاور کوه‌پیکردرمیان‌ایشان‌تاخت، وبآب‌تیغ مینارنگ، وپیکان‌فیروز چنگ بساط معرکه را گونهٔ یاقوت رمانی،ولعل پیکانی داد ، نخلهای نیزه ازسرهای مبارزان نهالهای بارور گشت ، و زمـرد تیغها از لـون خـون دلاوران گونـهٔ یاقوت احمر گرفت :

پـر از گـرد شد روی مـاه از نبرد
پـر از خـاك شد کـام مـاهی ز گـرد

۱ــ بازر : شهرچه‌ایست درخراسان ازتوابع مروشاهجان .

۲ــ بضم کاف از فعل کشیدن = کشتن .

ز خـون گشت روی زمین پـر نگـار
ز پیکـان دل و چشم‌خصمان فـگـار

وبیك‌حمله سپاه بدخواه را که هریك دعوی : **انا ولا غیری** میکردند هزیمت گردانید ، ومیمنه ومیسره وقلب وجناح مخالفان را چون آستین قرض‌داران بردرید، وازمجروح و کشته عرصهٔ وپشته متساوی گشت،وهر کس که از آن ستیز وآویز زنده ماند جان بتك پای بیرون برد ، وچون حضرت اعلی بتأیید نصرت الهی و قوت دولت پادشاهی چنان لشکری را درهم شکست مظفر ومنصور بمأمن سرور خـون که بوادی خوارزم بود [1] مراجعت و معاودت فرمود ، و امرای سلطانی شکسته و خسته از تیغ بلاجسته ، بهزار ترس و بیم از عقب میرفتند تابخوارزم رسیدند ، نشان سلطان سعید بدیشان رسید که بهرجارسیده باشند مراجعت نمایند، امرا بموجب نشان باز گشتند، وازشکستگی که یافته‌بودند باوجود کثرت اعداد ووفوراستعداد‌خجل ومحجوب‌بودند.

تادرسنهٔ تسع وستین وثمانمایه که جناب ولایت مآب ارشادپناه [2] شیخ صدرالدین محمد رواسی روح‌اله روحه بهرات آمده بودند، وسلطان سعید بجانب‌مشارالیه ارادت واعتقاد تمام داشت ، گناه ایشان را درخواست فرموده بقبول مقرون گشت .] [3]

ودرآواخرشهر ربیع‌الآخرسنهٔ [4] [مذکوره] پای اقبال دررکاب هلال مثال آورده بعزیمت قشلاق بجانب مروتوجه فرمود، وولدکامکار خودابوالقاسم [5] [نورالدین] سلطان محمد میرزا را در هرات قایم مقام گذاشت ، وزمستان در مرو گذرانیده،چون خسرو انجم‌روی بخانهٔ‌شرف‌آورد ، وسلطان سعیدنیز چون‌خورشید عزیمت بیت‌الشرف‌آفتاب سلطنت اعنی‌دارالسلطنه هرات مصمم فرمود،وروز جمعه دوم شعبان در «باغ سفید» که

١ـ دراصل : (مراجعت معاودت) واوعاطف قیاساً الحاق گردید .
٢ـ شیخ صدرالدین محمد رواسی : ذکراودرفصول آتیه‌خواهدآمد.
٣ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .
٤ـ مج : ربیع‌الآخر سنهٔ مذکوره پای اقبال .
مک . پا : ربیع‌الآخر سنه ٨٦٩ پای اقبال ،
٥ـ مج : نورالدین .مک : ندارد ،

مرکزدایرهٔ دولت ومقر سریر خلافت بودرایت اقامت برافراخت، وخانهٔشرف ومنزل عز را بفرجلوس همایون مشرف ومنور ساخت، [1][وچندروزدرهرات بوده، برسم ییلاق ازتخت دارالملك بجانب بادغیس و «تخت ملك» میل فرمود، وعید رمضان درآن مرابع دلگشا ومنازل جان‌فزا گذرانیده، وایام عیداضحی معاودت، بمستقر سلطنت همایون نزول کرد].

وچون سنه سبعین و ثمانمایه درآمد تمامی امور مملکت در سلك مرام منتظم بود ، و بمیامن نصفت وعاطفت پادشاهانه آیین ظلم و بیداد وقاعدهٔ شر و فساد منهزم ، ازسرحد چین [2]وصحرای قلماق تااقاصی خوارزم واداق ، واز انتهای مازندران، تاانحاء [3] مغولستان، واز [4]پیشان ترکستان تاپا(یا)ن هندوستان درتحت تصرف سلطان سعیددر آمده، سرافرازان ممالك و گردنکشان اقالیم سر برخط متابعت ومطاوعت اوداشتند .

[5][بیت :

چو ماه رایت او در هوای ملك بتافت

درونه دود ستم دید کس نه گرد فتن

ز پاسبانی عدلش شدند مستغنی

ز کوتوالی ارواح قلعهای بدن] .

وصیت معدلت و آوازهٔ مرحمتش چنان در اطراف و اقطار بلاد و امصار شایع ومنتشر گشت که ساکنان اقالیم مساکن و اماکن قدیم گذاشته التجا بسایهٔ عاطفتش مینمودند . [6][ازآنجمله درین‌سال ازنواحی ممالك عراق پانزده هزارخانوار مردم احشام

١ـ عبارت : [وچند روز در هرات بوده ، برسم ییلاق .... بمستقر سلطنت همایون نزول کرد] اززیادات مج است.

٢ـ صحرای قلماق: ازصحاری ترکستان .

٣ـ انحاء : کذا بحاء مهمله ، شاید (انجاء) بفتح اول وجیم نقطه‌دار : بلندیهای زمین.

٤ـ پیشان : پیش که ازآن پیشتر چیزی نباشد یعنی انتها . فرهنگ برهان قاطع .

٥ـ عبارت : [بیت: چوماه رایت اودرهوای ملك بتافت ... زکوتوالی ارواح قلعهای بدن] اززیادات مج است .

٦ـ عبارت: [ازآنجمله درین‌سال ازنواحی ممالك‌عراق پانزده‌هزار خانوارمردم احشام... خندق‌را بنوعی مغاك‌ساختند که‌درگمان کسی‌نبود] = ازس١٧ص٢٦٧ تا س ١٥ ص٢٦٩ تماماً اززیادات نسخه مج است وازدیگر نسخه‌های مورد اعتماد محذوف است .

وصحرانشین که ازترا کم‌تعدی ترا کمه بجان رسیده بودند بخراسان آمدند، وسلطان سعید ۱ و کلانتران ایشانرارعایت‌و نوازش فرموده، همه را برنواحی ولایات‌خراسان یورت‌وعلفخوار، و مراتع مواشی، و مرابع قرار تعیین نمود .

دربن فرصت بعرض رسید که مردم هزاره ـ که شمه ازاوضاع و ناحفاظی ایشان سمت تحریریافته ـ ایل‌والوس بیشمارند وخیل وحواشی وخیول واغنام ومواشی بسیار دارند ، و گاهی درزمان خاقان مغفورداروغه ومحصل بمیان ایشان میرفته ومال‌مقرری بدیوان می‌آورده ، بعدازوفات آنحضرت تاغایت کسی بحال ایشان‌نپرداخته، وچندین سال‌مال‌نداده‌اند،وبغارت وتالان‌وقطع‌طرق‌مسلمانان جهات واموال‌بسیارجمع کرده‌اند، و با آنکه هرگز ایشان را سری ومهتری و مقدم و کلانتری نبوده ، حالا امیروملك ومکنت واساس و خیمه و خرگاه و کریاس پیدا ساخته‌اند ، و بنیاد استقلال ، و طرح عظمت وجلال انداخته، ومع‌هذا طرق وسبل مسلمانان، وصادرووارد مسافران ازشومی تعرض‌ایشان‌ایمن ومطمئن‌نیست ، ونه خدارا بنده‌اند، ونه پادشاه را رعیت ، ازآنجا که قوت غیرت وغایة حمیت پادشاهانه است این‌صورت برخاطر سلطان سعید گران‌آمد ،

لامیرخسرو :

تلخ بخندیـد چـو شیر از غضب
تـلخ بـود خندهٔ شیر ان بـلب ۱

گفت که خه خه بجهان عهد من
وز دگران زلـزلـه دارد ز مـن

بوم کـه باشد کـه بچنگ دراز
طعمـه بـرد از وطـن شاهباز

پس‌برعزم استیصال ایشان فرمان داد که لشکرهای جهان درسایه الویهٔ نصرت

۱ـ (زلزله‌درمهدمن). (ازوطن‌جره‌باز).قران‌السعدین.
در اصل بعداز کلمه (سعید) جای یک کلمه سفید و نانویس است وچون این عبارات از زیادات مج است اصلاح آن میسر نگردید .

نشان جمع آمده، موکب همایون بطرف فوشنج نهضت فرمود، وازآنجا بجانب پل‌مالان و اولنگ هزار جریب خرامید ، چون آوازهٔ عزیمت پادشاهانه بـآن گمراهان رسید بنیان اقتدار وارکان‌اصطبار[1] ایشان مزلزل گشته ، دست تضرع دردامن تشفع زدند ، و بجانب کرامت انتساب شیخ نورالملة والدین محمد ولـد ارشد حضرت ولایت پناه حقایق انتباه شیخ بهاءالدین عمر قدس‌اله اسرار هما توسل نمودند، تاازسلطان‌سعید*[2]در قصد تعرض ایشان خالی از ترددی نبود مطلوب جناب مشارالیه باسعاف مقرون داشته،[3]مولانا شمس‌الدین علی صاحب کشف راتعیین فرمودند که‌بمیان آنجماعة رود، وایشانرا بنصیحت درمقام اطاعت‌آورد، وامیراحمدحاجی مقررشد که مال چندین‌ساله ازیشان بوصول رساند. وبمستقرخلافت بازآمده خورشید صفت سایه مرحمت وعاطفت برمفارق رعایا انداخت ، وبانوار رافت ونصفت ساحت مملکت را منور ساخت ، وچون خدم وحشر بسیار وسپاه و لشکربی‌شمار بردرگاه گردون اشتباه جمع بود،رأی ملك آرای فرمان داد که لشکریان خندق هرات را پاك کرده عمیق‌تر سازند ، وحکم شد که امرای تومان ووزرای دیوان وتمامی مقربان و[4]ایجکیان اهتمام نموده سرکاری نمایند ، ولشکریان راکار فرمایند، وچند روز ازصبح تا شام علی‌الدوام بدان امر قیام نموده، خندق را بنوعی مغاك ساختند که در گمان کسی نبود[5]].

درین اثنا عرض مرضی‌برمزاج سلطانی‌طاری‌شده، طبیعت‌ازقانون‌صحت‌منحرف گشت،وصداع‌خلل‌دردماغ پیدا کرده‌دردسر بیفایدهٔ میداد، قوای‌طبیعی ازمنهج‌اعتدال عدول نمود ، حرکت عروق نابضه تغییر پذیرفت، حرارت غریزیه که سبب حیاتست افسرده شده، وروضهٔ زندگی ازوصمت صرصر مرض پژمردگی یافت ،

۱ــ دراصل : (اضطرار) ؟ برحسب سلیقه اصلاح شد .
۲ــ درمحل ستاره عبارتی حذف شده و چون این فصول از زیادات نسخه مج است اصلاح آن میسر نگردید .
۳ــ مولاناشمس‌الدین علی‌فارسی‌صاحب کشف . ذکراودرملحقات‌حواشی‌خواهدآمد.
٤ــ ایجگیان :کذا . شاید : ایناکچیان یا ایناقچیان بوده و ایناق درزبان مغولی مصاحب و مقرب درگاه ملوك است . یـا ایشکچیان یعنی شهرداران چه ایشك بمعنی دروازه است ، یا ایلخیچیان یعنی اصطبل‌چیان .
٥ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

[۱][لظهیر فاریابی] :

ز سر گشتگی نیست آن دردسر

که گردون بد اخترش میدهد

چو درد سر عالم او میکشید

فلك نیز درد سرش میدهد

و بعداز چند روز بمیامن انفاس اطبای عیسی دم، وهمت والای حکمای مبارك قدم، بصحت کامل مبدل گشت ، ودعای رعایا ونیاز برایا اثرها نمود ، [۲](و) شکرانهٔ آنرا سلطان سعید خواست که ازفیض عام وتصدق بلاانجام جمیع خواص وعوام را بهره‌مند گرداند، مالسردرختی تمام[۳][ممالك] خراسانرا که مبلغی گرانمند بود بخشش‌فرمود، وحکم شد که عمال قدم‌وقلم کشیده دارند، وهر گزپیرامن[۴][آن] نگردند ، و حوالت ومطالبتی ننمایند،[۵][تا]لاجرم بیمن این بخشش و عاطفت چندان نهال بارور ودرختان سایه گستر در اطراف ممالك نشو ونما یافت که آفتاب عالمتات را از تشابك اغصان درظلال آن راه نبود ،

[۶][شعر] :

رسا اصلها تحت الثری و فرعها

فوق السماء ولاینال طویل

[۷][وحالا پادشاه اسلام خبر ندارد که از تعرض عمال بد افعال که از جهت طمع

۱ــ مج : لظهیرفاریابی . مک . پا : این جمله را ندارد .
۲ــ مج : شکرانهٔ . مک : وشکرانهٔ .
۳ــ مج : تمام ممالك‌خراسان. مک : تمام خراسان .
٤ــ مج : پیرامن آن نگردند .
مک : پیرامن نگردند .
٥ــ مج : تالاجرم . پا . مک : لاجرم .
٦ــ مج : شعر . مک . پا : ندارد . س : نظم .
۷ــ عبارت : [وحالا پادشاه اسلام خبرندارد که ازتعرض .... مبلغی قرض شده بود.غیر از قرضها چیزی بازنیاورد] اززیادات نسخه مج میباشد .

بیدرا ببادام وخاررا بخرماجمع رعایامیکنند، بدان رسیده که درختهارا ازباغهابریدند وبر کندند، وهنوزمسلمانان از شلتاق مال سردرختی خلاص نمیشوند ، و بعلت آنکه درسنوات گذشته جمع بوده مزاحم میشوند .

لامیرعلیشیر :

چشم بـر مـال ضعیفانند عمال اربـزد
شاه سرشان مال می‌ماند که قوت لشکرست[۱]

دربن اثنا مولانا شمس الدین علی صاحب کشف ازمیان مردم هزاره مراجعت نمود ناراضی و ناخشنود، چه آن بدبختان از ادای و جهی کـه تقبل کرده بودند ابا نمودند ، ومولانا را نیز خدمتی لایق نکردند ،

رباعی :

آزاده بـهیچ دست رس می نرسد
ورنـه چیزی بیك هـوس مـی نـرسد
ایام چنان بنا کسان مشغولست
کـز مشغولـی بهیچ کس می نرسد

و خدمت مولانا را جهت یراق راه و استعداد سفر مبلغی قرض شده بود، غیراز قرضها چیزی بازنیاورد] .[۲]

۱ـ قوت لشکرست : این کلمات درمتن نسخه مج مخدوش واحتمالاً قرائت شد .
۲ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

چمن چهارم[1] ازروضهٔ بیستم

درذکر ولادت[2] [شاهزاده] بایسنقر سلطان ویراق چهارطاق جهت سنت ختان (فرزندان)[3]

دراوائل شوال این سال ازمطلع عزت واقبال کوکبی[4] (طالع) شد ، و از مشرق سلطنت وجلال اخترفرخنده منظری لامع گشت ، وسلطان سعیدرا فرزند سعادتمندی دروجودآمده ، بایسنقرنام کرد ، وازظهور این نوباوهٔ باغ سلطنت مواد سرور وبهجت از همهٔ خاطرها سربرزد ، وحکم شدکه رعایا بیراق چهارطاق ، و ترتیب اسباب رود و سرود قیام نمایند ، وسوقیه و محترفان ، و ارباب هنر ، واصحاب صناعات ، مجلسی ازفردوس اعلی رنگین‌تر، و بزمی از عرصهٔ فلك مینا با تزیین ترسر[5] (ا)نجام دادند ، و ابواب عیش و سرور ، برچهرهٔ خلایق ازنزدیك ودور برگشاد ، دورسماع رقاصان ، وزمزمهٔ سرود مطربان چرخ را ازکار می‌برد ، وزهره را درچرخ می‌آ(و)رد[6] ،

[7][امیر] خسرو:

رقص‌کنان چـون بزمین پازنند
در حق نـاهید لـگدهـا زنند

۱ـ عبارت : [ازروضه بیستم] درهیچ‌یك از نسخه‌های مورد اعتماد موجود نیست، امابرای حفظ ورعایت نسق کلام دراینجا الحاق گردید .

۲ـ مج . پا : ولادت شاهزاده بایسنقر .
مک : ولادت بایسنقر .

۳ـ مک : (فرزندان) . این‌کلمه ازسایرنسخ محذوف است .

٤ـ مج . پا : کوکبی شد . مک : کوکبی طالع شد .

۵ـ مج : سرنجام . مک . پا : سرانجام .

٦ـ مج : آرد . مک : آورد .

۷ـ مج : امیرخسرو . پا . مک : خسرو .

از روش و جنبش دستانشان
مجلسیان سر همه حیرانشان
هر که در آن مشغله هشیار بود
مست نه از می که ز دیدار بود

فریاد[1] کمانچها[ی] ازدست کشاکش سازندگان دایرهٔ چرخ‌زا ازپرکار برده ، و نغمهٔ قانون عود ،[2][و] آواز [دلنواز] نسی پیرچنگ پشت ارغنون‌ساز فلك را بنوا آورده ، ساقیان ماه رخسار از ساغرهای ماه کردار ساحت مجلس را روشن ساخته و صدای روح افزای مغنیان خوش الحان نوای خرمی در رواق چهار طاق گردون انداخته ،

خسرو :

شیشه قرابه بر آورده شور
وزخس خود چشم بدان کرده دور
گشته لبا لب ز می جان سرشت
کرده حدیث از لب جوی بهشت
باده تو گوئی که دروازه صفا
هست معلق بمیان هوا

و از اوایل شوال تا آخر ذی‌الحجه خلایق بترتیب ادوات[3] چهار طاق وتصنیف

۱ــ کمانچه ، قانون ، عود ، نی ، چنگ ، وارغنون از سازها و آلات موسیقی قدیم ایران است ، نی که اکنون (نی‌لبك) ودرقدیم آنرا (بلبان) می‌نامیده‌اند ، و چنگ هم از سازهای باستانی‌است، و گرچه صورت وشکل آن در بعضی مجالس درمتون‌قدیمه ترسیم شده اما ماهیت آن بکلی فراموش شده است ، ارغنون نیز عبارت ازچند سازمختلف است که باآهنگهای مختلف یکبار نواخته میشده است، وامروز آنرا ارکست گویند.
۲ــ مج : قانون عود و آواز دلنوازی پیر.
مکب : قانون عود آواز نی پیر.
۳ــ چهار طاق : امروزه طاق نصرت گویند.

تعبیها و صنعتها و طمطراق آن برخاستند، و «باغ زاغان» را چون دم طاوس بالوان دیباهای[1] [چین] وزربفتهای روم بیاراست، ارباب صنایع ازانواع بدایع که هیچ چشمی ندیده بود ترتیب دادند، واصحاب ظرایف وصنایع از اصناف غرایب و رغائب که هیچ گوش مثل آن نشنیده بود برمنصهٔ عرض نهادند، وفحوای[2] [قضیهٔ مرضیهٔ] : **مالاعین رات ولا اذن سمعت ولا خطرعلی قلب بشر** ، ظهور تمام یافت، وشاهزاده سلطان[3] [جلال‌الدین] محمود[4] (میرزا) که درمازندران بود برحسب فرمان بهرات آمد[ه][5]، وروز جمعه‌پنجم[6] [شهر] ذی‌حجه طوی بزرگ، شاهزادگانرا برمقتضای سنت‌خلیل‌الرحمن ومتابعت شریعت خاتم پیغمبران علیه وعلیهم‌الصلواة من‌اله الکریم المنان، امرختان بجای آورد[ند][7]، وسلطان سعید بدل دریانوال بذل اموال پیش نهاد همت بلندساخته، اکابر واعالی را بخلعتهای گرانمایه وتشریفات کریمانه بلند پایه گردانید.

[8] [و بحکم آنکه دراوضاع عالم، واحوال طوایف بنی‌آدم هرسوری مستعقب سوکی، وهرامنیهٔ مستتبع منیه‌ایست، بعدازین سال جناب رضوان مآل، ولایت‌پناه، شیخ‌صدرالدین محمدرواسی روح‌اله روحه ازین‌دار بی‌مدار دنیا بدارالقرار : **فی‌مقعد صدق عند ملیك مقتدر** ، خرامید، وکان ذلك فی عاشر رمضان سنهٔ احدی و سبعین و ثمانمایه، وجناب مشارالیه از روی تبحر در علوم ظاهری وتجرد در فنون باطنی، وتقدم در کشف مشکلات ریاضی، وتفرد درحل معضلات الهی، وتفنن دراسالیب‌حکم

١ـ مج : دیباهای چین وزربفتهای . مک : دیباهای وزربفتهای .
٢ـ مج : قضیهٔ مرضیهٔ . مک . پا : این جمله را ندارد .
٣ـ مج : سلطان جلال‌الدین محمود .
مک : سلطان محمود .
٤ـ مک : میرزا . مج : ندارد .
٥ـ مج : آمد . مک . پا : آمده .
٦ـ مج : پنجم شهرذی‌حجه . مک : پنجم ذی‌حجه .
٧ـ مج : آوردند . مک : آورد .
٨ـ عبارت : [وبحکم آنکه دراوضاع عالم و احوال طوایف ... وحظیرهٔ که ساخته بودند مدفون گشت] اززیادات نسخه مج است .

وتعین درقوالب فضایل یگانهٔ روزگاربود ، وبعداز تربیتها که ازصحبت وخدمت قطب الاولیاء شیخ زین‌الحق والدین الخوافی یافته بود ، سالها دردیار عرب وبلاد مصر وشام و مجاورت بیت‌اله الحرام وروضة النبی علیه الصلواة والسلام کارها کرده ، و اربعینها برآورده، چون نعش شریفش را رفع کردند سلطان سعید بنمازگاه تشریف فرمود ، وفرزندان اورا شیخزاده قطب‌الدین محمد رضا را عزا پرسی نمود ، و فرزند مشارالیه نعش والد بزرگوار خود را بولایت جوین نقل کرد ، در خانقاه و حظیرهٔ که ساخته بودند مدفون گشت .][۱]

ودرسنهٔ اثنی و سبعین و ثمانمایه ممالك محروسه که در حوزهٔ سلطان [۲][سعید] جمع شده معمور و آبادان گشته ، مجال تعرض بی‌باکان و مزاحمت مخالفان معدوم بود[۳]. [ومملکت ماوراءالنهر که درهرسال[۴] ازهجوم مردم ازبك تاخت وغارت[۵] میکرد، درین سال سالم ماند ، اما از ولایت خوارزم قاصد امیر نورسعید رسیده عرض داشت رسانید که حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در[۶] دشت قچاق[۷] قتراق

۱ــ تااینجا اززیادات مج است .

۲ــ مج : سعید . مك . پا : این کلمه را ندارد .

۳ــ عبارت: [ومملکت ماوراءالنهر که درهرسال .... وآئین عظمت وحشمت عنایت‌فرمود] اززیادات نسخه مج میباشد .

٤ــ دراصل : (که درهرسال سالم ماند هرسال) اصلاح شد .

٥ــ میکرد ، کذا .

٦ــ دشت قچاق : وقبچاق بکسر اول نام دشتی‌است درترکستان ، و طایفهٔ از ترکان همان نواحی را نیزقبچاق گویند فرهنگ برهان قاطع .

۷ــ قتراق : کذا فی‌الاصل ؟ شاید دراصل : قوتورماق ، قوتولماق ، قوتورتماق : خلاص شده ، دیوانه شده ، سرگردان حیران . یا : قورشاتماق : کمر بسته ، آماده . یا : قورساق : صابر، شکیبا، منتظر ، درحال صبر ـ بوده‌است. از«فرهنگ سنکلاخ» لغت ترکی بفارسی تألیف میرزا مهدیخان مؤلف «تاریخ جهانگشای نادری» و «درهٔ نادری» .

وشاید این کلمه (قطوان) ـ بتحریك‌ـ بوده که بعربی بمعنی: گام‌نزدیك گذرانده‌درزفتارـ باشدکه نشانه حیرت وسرگردانی است .

میگشت، درین فرصت بخوارزم آمده، سرداران و گردنکشان این نواحی تاب حملهٔ موکب اونیاوردند، وهمه فرارنمودند، اطراف خوارزم غارت یافته، وخراب شده، چنانچه دربیرونها کسی را مجال سکون وتوقف نماند، وسلطان سعید فرمود که جمعی ازامرا بخوارزم رفته کیفیت احوال تفحص نمایند، هر کس در محاربه و مقاتله مداهنه ومساهله نموده باشند جزا و سزا دهند، ومستحق آنچه شده باشند از قتل و قیدتقدیم نمایند، [1] امیرنیزدرتساهل جنگ مهم بود. امیرچون بخوارزم رسید بعدازتفحص همین قدرمعلوم کردند که لشکرخوارزم باوجود کثرت بسیار ازصدمه وصولت موکب ظفر قرین حضرت اعلی فرارنمودند :

گنجشک را تحمل چنگال باز کو

روباه را چه قوت زور غضنفر است

امیرپیر درویش فرمودند[2] که آنرا همراه تومان بزرگ بود، وامیرنورسعید را گرفته بهرات رسید، درحصار اختیارالدین محبوس شد، تاشیخ نورالدین محمد گناه آنرا شفاعت نمود، وسلطان سعید اجابت فرموده جرایم وتقصیرات اورا بعفو واغماض پادشاهانه مقابل داشت، درزمرهٔ امرای عظام سمت انتظام یافت، اما بغایت محجوب ومفلوک بود، تابحدی که اسب چنان[3] نداشت که پیش اوملازمت تواندنمود، این رباعی گفته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد، واحوال فروماندگی خود[4] بپاد پادشاه داد،

رباعیه :

این بنده شرمندهٔ درمانده بجان

اسبی دارد توقع از شاه جهان

۱ــ امیر نیز درتساهل جنگ مهم بود، ؟ .

۲ــ امیرپیر درویش فرمودند که آنرا همراه تومان بزرگ بود، وامیر نورسعیدرا گرفته بهرات رسید، ؟ . گویا ازین عبارت کلماتی حذف شده است ؟

۳ــ دراصل (ندامت) بقرینهٔ سیاقت عبارت اصلاح شد .

٤ــ بپاد؟ این کلمه دراصل (بپاه) نوشته شده است، که برحسب سلیقه اصلاح شد. وپادوزن شاد: خدمت، پاس، نگهبان، پاسبان، بزرگ وعمده . فرهنگ جهانگیری.

چون همت آن بلند وچون بخت جوان

چون دولت آن‌قوی وچون حکم روان

سلطان سعید برحال آن ترحم فرموده انعام بسیار کرده وچنداسب تازی وراه وار، وسراپرده وخرگاه‌بار، وهمهٔ اسباب‌امارت، وآئین عظمت وحشمت عنایت‌فرمود.][۱]

تاوقتی که خسروخاور از[۲](طرب) خانهٔ زهره به (قور) خانهٔ بهرام انتقال نمود، و سپاه کینه خـواه خزان بر باغ و چمن تاختن آورد ،[۳][و] سلطان سعید بعزم قشلاق بجانب مرو اتفاق نمود ، و هژدهم ربیع الثانی که آفتاب در آتشخانهٔ قوس بود رایت همایـون نهضت نمود(ه)[۴]،همای چتر گـردون سای سایـهٔ اقبال‌بـر آن بـوم همایـون فال انداخت .

در اثنای این حال[۵][قاصدان ازطرف مملکت عراق و آذربیجان رسید] عـرض داشتها رسانیدند که : امیر حسن بیك سپاه میرزا جهانشاه راشکسته وویران ساخته، وجهانشاه بادوسه نوکر ازمعسکر بیرون رفته ، وازترا کم‌برف وسرما هلاك شد(ه)[۶]، وپسران(آنرا)[امیرزاده‌محمدی‌امقتول، وامیرزاده‌یوسف را]نابیناساخته‌اند، وباقی‌امرا ومتجندهٔ اوبعداز وقوع این حادثه رو بآستان دیگرپسرش حسین علی‌بیك‌آورده‌اند ، وچندحصارنامدارمملوبسیم وزروانواع‌امتعه‌واسلحه‌دیگر گشاده، صدوهشتادهزارسوار را علوفه داد(ه) ، ــ که گویند اززمان چنگیزخان تااین زمان صد وهشتاد هزارسوار را هیچکس علوفه نداده ــ .

۱ــ تااینجا اززیادات مج است .

۲ــ مج : خسروخاور ازخانهٔ زهره به خانهٔ بهرام .

مک : خسروخاور ازطرب خانهٔ زهره به قورخانهٔ بهرام .

۳ــ مج : وسلطان . مک . پا: سلطان.

٤ــ مج : نمود . مک : نموده .

٥ــ عبارت : [قاصدان ازطرف مملکت عراق وآذربیجان رسید] ، اززیادات مج میباشد .

٦ــ مک:وسرماهلاك شده وپسران آنرانابینا،

مج:وسرماهلاك‌شد،وپسران‌امیرزاده‌محمدی‌امقتول‌وامیرزاده‌یوسف‌رانابینا

القصه: حسین علی سپاهی مستعد مقابله و مقاتله آراسته، و در مقام انتقام آمده، پیغام‌بسلطان سعید فرستاد که: ممالك خراسان و عراق بلك تمامی[۱] [عرصه] آفاق‌پادشاه‌را مسخراست، اگر اندك[۲] التفات(ی) بحال‌این (بی)کسان فرماید، تاتمام‌این ممالك بقبضه تصرف بندگان درآید، و[۳] [رعایا درظلال کمال رافت آنحضرت آسوده گشته]، داد آن‌مظلومان‌ازخصم‌متقلب‌بستانند، هرآینه سبب‌نیکنامی و[۴] [رفعت]درجات دو جهانی خواهد بود، چون کیفیت این احوال بمسامع جلال[۵] [سلطان سعید] رسید داعیه جهانگیری که همیشه پیش نهاد خاطر خطیر بود درحرکت آمد، وفرمان داد که مجموع‌لشکرهاازسرحد ولایت‌کاشغرو[۶] قلیماق وترکستان وماوراءالنهروخراسان تاحدود عراق، وازاقصای مغولستان تاانحاء هندوستان[۷] [جمع آیند]، ودرامضای‌عزیمت عراق ازباطن‌آفتاب‌اشراق[۸] (حضرت‌ولایت‌پناهی) خواجه‌ناصرالدین عبیدالله‌قدس[۹] [اله] سره طلب رأی صواب[۱۰] (نمای)نمود، (حضرت)خواجه ازماوراءالنهرمتوجه‌خراسان‌شد، [۱۱] [و] چون بمرو رسید سلطان سعید ازمراسم اعزاز واجلال وشرایط تعظیم واستعلاء یك‌نکته نامرعی نگذاشت، چنانچه یك روز پادشاه بصحبت خواجه میرفت، ویك روز

۱ـ مج: عرصه. مک. پا: این را ندارد.

۲ـ مک: اندك التفاتی بحال این بی‌کسان.

مج: اندك التفات بحال این‌کسان.

۳ـ عبارت: [رعایا درظلال کمال رافت آنحضرت آسوده گشته]، اززیادات مج میباشد.

٤ـ مج: رفعت. مک: این کلمه را ندارد.

٥ـ مج: سلطان سعید. مک: این جمله را ندارد.

٦ـ قلیماق: وقلماق نام ولایتی درترکستان ـ فرهنگ سنگلاخ.

۷ـ مج: جمع آیند. مک: این جمله را ندارد.

۸ـ مک: حضرت ولایت پناهی.

مج: این جمله را ندارد.

۹ـ مج: قدس‌اله سره. مک: قدس سره.

۱۰ـ مج: صواب نمود خواجه.

مک: صواب نمای نمود حضرت خواجه.

۱۱ـ مج: وچون. مک: چون.

خواجه بمجلس او می‌آمد، و بعد از مساره[1] و مشاورت بسیار خاطر بعزیمت عراق قرار گرفت، و بحکم کریمه: **وماتدری نفس بای ارض تموت**، رایات فرقدفرسای بجانب عراق نهضت فرمود.

[2][سعدی]:

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی برد او را بسوی دانه و دام

[3]و (حضرت) خواجه (قدس سره) بطرف ماوراءالنهر [بسعادة] معاودت نمود.

۱ـ مج. مک. س: مسارةومشاورت.
پا: مساورة ومشاورة.
و: ساره‌ای کلمه بسر.
۲ـ مج:سعدی. مک. پا: این کلمه را ندارد.
۳ـ مج: وخواجه بطرف ماوراءالنهر بسعادة معاودت.
مک: وحضرت خواجه قدس سره بطرف ماوراءالنهرمعاودت.

روضهٔ بیست ویکم

درتوجه نمودن سلطان سعید بجانب عراق ورحلت نمودن درهمین (سفر) بجوار رحمت خلاق

چون سلطان سعید اعلام آفتاب اشراق ازمقام قشلاق بعزم [استخلاص] ممالك عراق(برافراخت) ، واز غلغلهٔ طبل [کوچ]، و نفیر رحیل ولولهٔ: **ان زلزلة الساعة شی عظیم**، درساحت اقالیم بحروبرانداخت، ودراوایل شعبان که اواخرحوت بود حرکت فرمود ، عرصهٔ [گیتی] از کثرت وغلبهٔ لشکرصفت صحرای محشر گرفت ، و مرکز خاك ازسنابك مراکب بردایرهٔ افلاك محیط گشت .

بیت :

گرد سواران که بخورشید جست
قنطره بر چشمهٔ خورشید بست
بسکه از آن گرد سر افراشته
چشمهٔ خورشید شد انباشته

وچون چندروز درمرغزاررادکان و[1]اولنگ کالیوش باسم ییلاق بگذرانید، حکم فرمود که سه‌هزار عرابه که در[ولایت] هراترود مکمل است با[2]جباخانه ولشکرپیاده خراسان بجانب اردوی اعلا روان‌شوند، وامیر کریم دادرا بطرف مازندران واستراباد فرستاد که چند هزار عرابه سرنجام داده باردو رساند ، [وهریك از معتمدان درگاه و نامداران سپاه بضبط مملکتی و محافظت ناحیتی از آن ممالك نامزد فرمود] ، و [پیشتر از همه] خواجه شمس الدین محمد وزیر باصفهان تاخت و آن مملکت را

۱ــ اولنگ کالیوش : ازمرغزارهای بادغیس است .
۲ــ جباخانه : اسلحه‌خانه . فرهنگ سنگلاخ.

باسهل وجهی مسخر ومستخلص ساخت، و امیرزاده قاسم ولد جهانشاه میرزا با سپاهی ازترا کمه قصد تسخیر اصفهان نمود ، [وجرأت بسیاراظهار کردندکاری ازپیش نرفت]، محروم ومأیوس باز گشت[ند] .

و چون سنهٔ ثلث وسبعین وثمانمایه درآمد هریك از ملازمان درگاه بجانبی که نامزد گشته بودند روان شدند ، وبهرولایت و ناحیت که رسیدند گویا مفتاح فتح آن دیار درآستین اقتدار ایشان بود ، ودرین ایام همیشه قاصدان وایلچیان امیرحسن بیك میرسیدند وعرض (بندگی و) اخلاص واظهار متابعت می‌نمودند ، ودر مرغزارکالیوش [یك] ایلچی او را طوی داده عنایتها فرمود ، و جهت امیرحسن بیك دگلهٔ زر دوزی و کمر [و] شمشیر طلا و کلاه نوروزی ارسال نمود ، و پیغام داد که لشکرهای خود ازآنجانب حرکت‌نماید که عساکرهمایون‌ازین‌طرف متوجه است، تابکلی دفع‌فساد و مواد مخالفان گردیده آید ، و امیرزاده حسین علی ولد جهانشاه میرزا تبرکات (لایق) و بیلاکات بسیار ونقود ونفایس جواهر بی‌شمارفرستاده، بنیازتمام عرضه داشت نموده‌بود، که:مملکت‌آذربایجان‌وتوابع‌وعراق‌عرب و(عراق)عجم ودیارفارس‌تاسواحل عمان با گنجهای فراوان درتصرف منست ، ومن باهرچه دارم مملوك حضرت سلطانی است ، [العبد ومافی یده ملك لمولاه] ، واکابرواهالی این‌ممالك امیدوارند که حضرت پادشاه سایهٔ مرحمت برین ناحیت انداخته ، (و) بندگان امیدوار را ازافاضت احسان بی‌دریغ محروم نگذارند، وبنده برعهدی که میان‌آنحضرت وپدرم تأکید یافته راسخ وثابتم ، وبیمن‌التفات‌بندگان سلطانی‌بانتقام و دفع مادهٔ طغیان مخالفان ـ که[1] [چنین] غدری نسبت بخاندان (ما) اندیشیدند ـ و آتقم ، سلطان سعید ایلچی او را نیز اجازت فرموده پیغام داد که بنفس مبارك متوجه آن دیارم هرچه صلاح وقت[2] [در آن] باشد

۱ـ مج : که چنین غدری نسبت بخاندان اندیشیدند .
مک : که غدری نسبت بخاندان ما اندیشیدند .
پا : که چنین غدری که نسبت بخاندان ما اندیشیدند .
۲ـ مج : صلاح وقت در آن باشد .
مک . پا : صلاح وقت باشد .

تقدیم خواهدیافت . وازنواحی کالیوش نهضت فرموده اردوی اعلی درظواهر بسطام مخیم ومقام ساخت، واز آنجا بجانب «هزار[1](جریب)» عزیمت فرمود،[2] وازولایت ساری (ا)میر [سید] عبداله [با والدهٔ خود موازی] هفتاد تومان کپکی از نقود واقمشه و جواهر فرستاد، ودر توقف خود تمهید معذرتی نمود ، و[3](از) پسر ملك اسکندر رستمداری ، وازجانب گیلانات نیز ایلچی آمده، پیشکشهای لایق آوردند، و[4]اظهار[ایلی و] خدمتکاری کردند، ودرجمیع آن ممالك خطبه وسکه بنام همایون موشح ساختند، وموکب میمون بعد ازچندروز ازراه فیروز کوه باشکوهی که :

[5][ع] : دارا نداشت هر گزوکاوس راکی است

[6]به «ری» خرامید، وامرای کبار برسم ایلغار بجانب ولایت آذربایجان روان شده امیر مزید چون بسلطانیه رسید[7] جمعی ازامرای (کبار به) تبریز درآمدند .

۱ــ مج . پا : هزار جریب .
مک:هزاره .

۲ــ مج : وازولایت ساری میرسید وعبداله باوالدهٔ خود موازی هفتاد تومان .
مک : ازولایت ساری امیرعبداله هفتاد تومان .
پا : ازولایت ساری امیرعبداله موازی هفتاد تومان .

۳ــ مج : وپسرملك اسکند رستمداری و ازجانب گیلانات .
مک . پا : پسرملك اسکندر رستمداری ازجانب گیلانات .

٤ــ مج . پا : واظهار ایلی وخدمتگاری .
مک : واظهار خدمتگاری .

٥ــ مج : ع . مک . پا : این کلمه را ندارد ـ

٦ــ مج . مک : بری خرامید — به «ری» خرامید .
پا : بیرون خرامید .
وظاهراً «ری» اصح است .

۷ــ مج . پا : جمعی ازامرای تبریز در آمدند .
پا : جمعی ازامراء کبار به تبریز درآمدند .

[1]مقارن این حال حسین علی ولد میرزا جهانشاه که باسپاه موفور مستعد حرب وقتال دربرابر امیرحسن بیك رایت مقاومت برافراشته بود- بواسطهٔ بی‌وفائی بعضی‌امرا که مخالفت‌نموده‌باردوی [میر]حسن بیك ملحق شدند- ویران گشت ، وسلطان سعید چون بحوالی سلطانیه رسید عرضه داشت امیرمزید آمد کـه موکب همایون هرچند زودتر[2] نهضت فرمایند صورت نیل مقصود در آینهٔ (نیل) امـانی بهتر روی مینماید ، و[3]امیرحسن بیك- که‌تاا کنون‌بامیرمزید مکتوب‌نوشته مهربرپشت (می‌زد)- چون‌از آثار رافت ومرحمت سلطانیٔ بالکل مأیوس گشته ، درین ولا بامیر مزیدنشان نوشته مهربروزده مضمون [نشان] آنکه : ما تبریزرا بفرزند[4] خود محمد داده‌ایم امرا که بتبریز آمده‌اند بیرون روند ، و امیر مـزید نشانرا پیش سلطان [ابـو]سعید فرستاد و پیغام داد که [امیر] حسن بیك از جادهٔ متابعت انحراف‌نموده، طـریق عناد و[5]ملاق می‌پوید . پس [امیر] حسن بیك بهشت فرسخی تبریز آمده لشگرگاه ساخت ، وپسر

۱ــ مج . مک : مقارن این حال حسین‌علی ولدمیرزا جهانشاه که باسپاه موفورمستعدحرب وقتال دربرابر امیرحسن بیك رایت مقاومت برافراشته بود - بواسطهٔ بی‌وفائی بعضی امرا که مخالفت نموده باردوی میرحسن بیك ملحق شدند .
پا : مقارن این حال حسین بیك رایت مقاومت برافراشته بود بواسطهٔ بی وفائی بعضی امرا که مخالفت نموده باردوی حسن بیك ملحق شدند .

۲ــ مج : نهضت فرمایند صورت نیل مقصود درآینهٔ امانی بهترروی مینماید .
مک : نهضت فرماید صورت نیل مقصود درآینهٔ نیل امانی بهترروی مینماید .
پا : نهضت فرماید صورت نیل مقصود ومراد بهترروی مینماید .

۳ــ مج : و امیر حسن بیك که‌تاا کنون بامیر مزید مکتوب نوشته مهر مزید برپشت چون ازآثار .
مک : وامیرحسن بیك که‌تاا کنون بامیر مزید مکتوب نوشته مهر برپشت می‌زد چون ازآثار .
پا : وامیر حسن بیك که‌تاا کنون که بامیرمزید مکتوب نوشته مهر برپشت میزد چون ازآثار .

٤ــ دراصل «اذرتق» برحسب سلیقه وبقرائن‌مقالی به کلمهٔ «خود» تبدیل واصلاح گردید.

٥ــ ملاق:ملقه،ملقاًومالقه : توددالیه‌وابدی‌له باساتةمن‌الاکرامالیس‌فی‌قلبه‌والملاق‌التملق.

خودرا بظاهر تبریز فرستاد، وامراء خراسان که در تبریز بودند نیز بیرون آمده در برابر نشستند، و ازهر دولشکر مردم (با)شهر(در) آمده سوداومعامله میکردند ، امیرحسن بیك چون خبر سلطان سعید شنید که بسلطانیه رسید تبریز را گذاشته متوجه قراباغ شد، وسلطان سعید امیر یوسف (شیرازی) [را] بداروغگی تبریز فرستاده درموضع «میانه» توقف فرمود،

[ع] : تا درمیانه خواستهٔ کرد گار چیست

ودرین موضع قرب پنجاه هزار سوار باامرای قراقونیوق چون: امیرحسن علی بیك ولد جهانشاه مرزا، [و پسران امیر سلطان علی]، و امیرزاده یوسف دیگر ولد جهانشاه مرزا ـ که اورا امیرحسن بیك میل کشیده بود ـ و دیگر امرای ترا کمه چون :[1] پسر امیر بایزید بسطام، واولاد[2] امیرعلی تنگر، وغیرهم بموکب همایون پیوسته وهمه دلجوئی ونوازش یافته، جهت هریك [3] انعام تعیین رفت، وامیرزاده یوسف رافرمود که تبریز رفته بر سر قبر والد خود مجاور باشد ، و حکم همایون جهت تولیت تمام اوقاف آنجا بنام او صادر شد . و درین اوقات بکرات ایلچیان امیر حسن بیك با بیلاکات وتبرکات آمده عرض نیاز وفرمان برداری نمودند ، و برادر زادهٔ [4] (خود) امیر یوسف (بیك) رافرستاد ، وبهر کس ازنواب توسل نموده اظهار ایلی و مطاوعت کرد، و پیغام داد[5] که هنوز آفتاب ازطرف مغرب طلوع نکرده که درتوبه بسته [6] (شده) باشد، اگر ازمن گناهی صادر شده عفو فرمایند ، مدت صدسال میشود که اباًعن جد بین الطرفین طریق طاعت واخلاص مسلوك است ، وخودرا از مخصوصان (و) [7] تربیت یافتگان آن

١ـ پسر امیر بایزید بسطام : مطلع السعدین.
٢ـ مج.مک: امیرعلی تنگر پا:امیرعلی شکر .
٣ـ مک . مج : انعام . پا : الکا .
٤ـ مک . پا : وبرادرزادهٔ خودامیر یوسف بیک را
مج : وبرادرزاده امیر یوسف را
٥ـ آفتاب طلوع کردن ازطرف مغرب نشانهٔ رستاخیز است .
٦ـ مک . پا : توبه بسته شده باشد .
مج : توبه بسته باشد .
٧ـ مک : وتربیت
مج : تربیت

خاندان میدانیم . ممالك فارس و عراق که تعلق بدیوان عالی داشت ، و چندین سال مخالفان گرفته بودند ، ازیشان ستانیده بنواب آنحضرت گذاشتیم، و ولایت آذربایجان (را) که بدیشان تعلق نداشت خطبه و سکه بنام و القاب همایون ساختیم ، هرچند درخواست میکنم که در زمستان مرا چندان امان دهند که راه مراجعت که برف گرفته گشاده شود محل‌قبول نمی‌یابد ، و اگر درین‌سخن مظنهٔ خلاف‌هست ازدشمنان من که دراردوی همایونند تفحص‌فرمایند ، اگردرین‌فرصت مراجعت‌من ممکن هست گناه ازجانب‌من باشد . واین بیت‌نیز نوشته‌بود .

[بیت] (حافظ):

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

پس‌کار گذاران درگاه مجلسی‌آئین دادند، وترتیب واساسی‌نهادند که گردون جهان گردیده بـا هزاران دیده مثل آن ندیده بود ، وامیر یوسف بیك را در آورد[ه فرمودند تا] بیست وهفت جازانوزده، بعدازآن شرف دستبوس یافت ، وسخن اوبعرض رسید، سلطان [سعید] فرمود که مواکب همایون متوجه آنجانب است، هرچه مصلحت وقت باشد تقدیم خواهد یافت ، واورا اجازت داده [پسرعمهٔ خود] امیرمحمود خواجه لاق راهمراه (او) برسالت‌فرستاد ، چون باردوی امیر حسن بیك رسیدند، امیریوسف بیك عرض کرد که سلطان سعید گنجهای عالم را طمع کرده بسخن دست از تو و این مملکت باز نخواهد داشت ، و از نخوت و عظمت آنچه دیده بود بیان کرد ، امیر حسن بیك گفت : **التکبرمع المتکبرصدقه** ، پس فرمود تا اطراف معسکر او را آرایش، تخت‌زرین‌نهادند، وشاهزاده ابوالمظفریادگار محمدمیرزا ولدسلطان محمدبن بایسنغر میرزا رابرآن تخت نشاند[ند]، وخود برجانب یسار در غایت ابهت و اقتدار برسریرسلطنت تکیه زد ، و چندین هزاردلاوران شجاعت شعار باتیغهای گوهردار ، وقبضهای مرصع زرنگارپیرامن بارگاه صف کشیدند ، وتمامی لشکرزرههای داودی در بر ، سلاحها برتن راست کرده منتظر اشارت بایستادند ، و امیر [زاده] محمود را

در آن محفل که از مجمع محشر نشان میداد در آوردند، وچندجازانوزده بادهشت تمام بپای تخت آمد ، [و خدمت نمود ، امیر] حسن بیك گفت : که خواجه خود یعنی یادگارمحمدمیرزارا دریاب امیرمحمود [بهیبت عظیم] پیش [تخت] رفته شرف دستبوس - یافت، [بعدازآن امیرحسن بیك را دست بوس نمود]، وسخنان درمیان آمد ، [و] بعداز سه روز امیرمحمودرا اجازت مراجعت داد(ه) ، وسلطان سعید هم در آن روز که امیر یوسف بیك (را) رخصت معاودت داده بود ازعقب او کوچ فرمود ، و در منزل «میانه» جهت اتفاق یورت (و) قشلاق کنگاج کردند . [چه درین محل سپاه سرما بـه نوعی دست بیغما برآورده، که خون درعروق چون شاخ مرجان افسرده گشت، وآتش بضرب سنگ ازدرون چقماق بیرون نمی آمد ،

بیت :

شد کبود ازدست سرما آسمان باآنکه بود

ساخت از سنجاب بهر دفع سرما پوستین]

بعد از تدبر و تأمل بسیار اندیشه برآن قرار گرفت که [امیر] حسن بیك را از«قراباغ اران» رانده درآنموضع قشلاق نمایند، وبدین عزیمت تبریزرا بردست چپ گذاشته از راه اردبیل متوجه قراباغ شدند، چـون بهفت فرسنگی [قرابـاغ] رسیدند بسبب کمی غله بطرف محمودآباد روان گشتند ، [بصحرائی رسیدند که علف او زهر گیاه بود،وهرچهارپای که می خوردمی مرد،وآب اونیز نیك نبود،چوندرمقابل محمودآباد رسیدند] قلت غله بجای انجامید که نرخ گندم ازسنبلهٔ گردون بالاتر رفت ، وجوقیمت جوهر گرفت، وچهارپایان [لشکر] هلاك شدند. [وچندوقت ازشیروان خوردنی بکشتی می آوردند که که سدرمقی میشد ، پس] چون اردوی [امیر] حسن بیك نزدیك راه بود، گروهی را فرمود تاراه را مضبوط ساختند ، که از خراسان و عراق و فارس هیچکس باردو[ی سلطان سعید] نتوانـد رفت ، وجیباخانه که از خراسان باردو میرفت گرفته جمع(ی)[را که] همراه بودندبقتل آورده، بعضی [دیگر] رااسیر کردند، وپیش [امیر] حسن بیك بردند ، [ازآنجمله مولانا شمس الدین محمد معمائی را بخواری بردند کـه

مولانا صدرالدین اصونان« کذا؟» اطبیب او را تعریف نموده جدیت او در دین متین و تقویت شرع مبین عرضه کرد، امیر حسن بیك اورا بخشیده، در مجلس خاص رخصت جلوس داد، دیگر جمعی از معارف خراسان بقتل رسیدند، وبعضی استادان ماهر، وهنرمندان فایق محبوس شدند،] و چون گذر آب که شیروانشاه کشتی میفرستاد در برابر اردوی سلطان سعیدنبود، بلکه [یك] دوفرسنگ دورتر بود،[امیر] حسن بیك دویست سوار فرستاده بود که گذرگاه را غارت کنند، و سلطان [سعید] ده کس (را) بخبر گیری تعیین فرموده ارسال نموده بود، اتفاق چنان افتاد که این ده کس بخروس بیك ـ که از اردوی[امیر] حسن بیك درعقب[آن] دویست کس میرفت ـ رسیدند، اورا گرفته پیش سلطان سعید آوردند، واحوال (را) معلوم کرده، جمعی از دلاوران سپاه را برسر آن دویست کس فرستاد تاجمعی (ازیشان) را دستگیر کرده بازآمدند، بعد ازین صورت بچند روز شبی غلبهٔ از مخالفان بکنار اردو[ی سلطان سعید] آمده سورن انداختند، شاهزاده‌ها: سلطان محمد میرزا، وسلطان محمود،[وامرا]، وسرداران لشکر جوق جوق آمده زانوزدند، واجازت طلبیده مبالغه کردند که بیرون روند، فرمود که [در] شب برسر یاغی رفتن خوش نیست واجازت نداد، علی الصباح هزارسوار ازعقب مخالفان رفته معلوم کردند که هزاروپانصد سوار زیاده نبود(ه)ند، تأسف بسیار خوردند [بی‌فایده]، بعدازآن ترکمانان دلیرشده بتاخت می‌آمدند، ودرحوالی اردو از ترك وتاجیك هر کرا میدیدند میکشتند، وچهارپایان می‌راندند، وچون الاغان لشکر سلطان [ازجهت قحط قوت] قوت نداشتند بیرون رفتن متعذر بود، و چندگاه اردو[ی سلطان سعید] برین روزگار تباه،

[ع: نی رأی سفر کردن ونی روی اقامت]

درآن وحشتگاه بماند.

[و درین ایام که سلطان سعید را این حالت و ملالت پیش آمده بود، مردم هرات نیز تفرقه وتشتت عظیم داشتند، بواسطهٔ آنکه خبر جنبش موکب حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا ازجانب خوارزم ونسا وابیورد بتواتر میرسید، جمعی حکام که

درهرات بودند چون :[۱] جناب اعلی مولانا قطب الدین احمدالامامی قاضی، وجناب[۲] مولانا کمال الدین حسین ، وامیر تاج الدین حسن ملکی، و[۳] امیر بی نظیر واشراف و کلانتران بلده وبلوکات وولایات بضبط شهر ومرمت واستحکام برج وباره قیام نمودند ، و مردم از بیرونها در شهر در آمده ویرانها و چهار دیوارها بتلاش تصرف کردند ، و ازدحام و کثرة خلایق بسیارخانها درزیرزمین ساختند، وحکام حکم فرمودند که درهر محلت ازده سرا چهاررا خالی سازند جهت سپاهیان ومردم بیرونی ورعیت اگرچه درزحمت بودند رضا دادند ، وخلایق برسر برج وباره رفته وبالای برج بسیبه[۴] بادبند تنبی تالارها وبناها ساختند ، وبا آنکه پیرامن شهر هیچکس نبود از صلابت حضرت اعلی متوهم بوده بنوعی تحفظ و حراست قیام نمودند که سپاه بیگانه درمقابل است ، و این محنت بدورودراز انجامید ،[۵] فبالجمله ازنوزدهم جمادی الاول تاچهارم ماه رمضان برج و باره

۱ـ مولانا قطب الدین احمدالامامی قاضی: «... سالها منصب قضای هرات تعلق باّنحضرت میداشت وفاتش درغره شوال سنه ثمان وسبعین وثمانمایه اتفاق افتاد.» ـ خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار ـ امیرخواند .

۲ـ مولانا کمال الدین حسین به ص ۲۲۲ تاص ۲۲۱ ازبخش یکم مراجعه شود .

۳ـ امیر بی نظیر: کذا ؟ شاید دراصل (بای نظر) بوده = نظر بیک که ازاسامی معموله ترکی است . عبدالرزاق سمرقندی او را (امیرغیاث الدین بی نظیر) نوشته است . مطلع السعدین ومجمع البحرین.

٤ـ بسیبه بادبند تنبی تالارها وبناها ساختند . این عبارت دراصل نسخه مخطوطه : «سبب بادند سی تارلاها وپناها ساختند» نوشته شده است ،گویا ناسخ این کلمات را ازروی نسخه منقول عنها ـ چون نتوانسته است بخواند ـ صورت نویسی کرده است، وشاید هم اصل نسخه منقول عنها چنین بوده . بهرحال چون این عبارت از زیـادات نسخه مج میباشد وازسایر نسخ مورد استناد محذوف است لذا اصلاح قطعی آن میسر نگردیـد وقیاساً و بقرینهٔ مطلب وسیاقت عبارت کلمات مذکوره برحسب سلیقه قرائت و اصلاح گردید . ؟

و «سیبه»: پناه گاه، دیوار بست که درپناه آن جنگ کنند. فرهنگ وصاف . غیاث اللغات .

و «تنبی»: غرفه و بالاخانه.

و «تالار»: وزن سالارخانهٔ باشد که بالای چندستون سازندو با نردبان بر بالای آن روند ـ آنندراج. وضمهٔ یاء تنبی بجای واو عطف میباشد .

٥ـ فبالجمله : این کلمه دراصل: «فباجه» نوشته شده است وبقرینهٔ سیاقت عبارت و برحسب سلیقه اصلاح شد .

محافظت نمودند. درخلال این‌حال روزجمعه بیست‌وپنجم شعبان بعدازنماز- درمسجد جامع -[1] ایاقی که ازبلوکات هرات بلشکررفته بود نقل کرد که: درشب چهاردهم ماه رجب - که آنشب تمامی جرم قمر بعقدهٔ رأس[2](سیاه) شده بود - سلطان سعید درهفت فرسنگی قراباغ اران ویران گشت، وجمعیت بدان ارتباط پریشان شد].[3]

۱- ایاقی: خدمتگار. سفره‌چی. فرهنگ سنگلاخ.
این کلمه دراصل «ماقی» نوشته شده که بقرینهٔ سیاقت عبارت و برحسب سلیقه بکلمهٔ «ایاقی» تبدیل واصلاح گردید. ؟

۲- [سیاه]: عبارت متن در اصل «بعقدهٔ رأس شده‌بود» نوشته است، و چون قطعاً کلمه (منخسف) یا (سیاه) ازین عبارت حذف شده‌است، لذا کلمهٔ (سیاه) - برحسب سلیقه‌و بقرینهٔ تکراراین‌جمله‌درعبارات بعد- بعبارت‌متن‌الحاق‌وافزوده‌شد. چه درس۱۲-۱۱ ازص۲۹۳ گوید: (ودر شب‌همین‌روز که امیر مزید گرفتار گشت که چهاردهم رجب بود ماه تمام در برج دلو بعقدهٔ رأس سیاه شده بود).

۳- تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد. = ازس ۲۲ص۲۸۷ تاس ٤ ص ۲۸۹.

روضهٔ بیست ودویم

درگرفتار شدن سلطان سعید بدست[1] [لشکر] ترکمان وبوسیلهٔ[2] [یافتن] شهادت رسیدن بمسند دارالجنان

[3][مثنوی] :

جهان را چنین است آئین و داد
که کس را نماند درین دیر شاد
کسی را ز خاک سیه بر کشد
یکی را ز تخت کئی در کشد
مباش ایمن از جور این کوژ پشت
که بسیار کس چون تو پروزد و کشت

چون هر کمال را زوالی ، وهر تحویلی را انتقالی ازلوازم احوال روزگارست ، و هر عشرت را ملالی ، وهر نزولی را ارتحالی از عادت[4](ادوار) ، هیچ خردمند درین جهان پر گزند اساس اقامت نیندازد ، وهیچ عاقل ارجمند درین منزل وحشت وغرور مقام انس والفت نسازد .

۱ــ مج : بدست لشکر ترکمان . مک . پا : بدست ترکمان .

۲ــ مج : وبوسیاه یافتن شهادت .
مک . پا : وبوسیلهٔ شهادت .

۳ــ مج : مثنوی .
مک . پا : این کلمه را ندارد .

٤ــ مج : عادت ، هیچ .
مک . پا : عادت ادوار هیچ .

بیت :

همان مرحله است این بیابان دور
که گم شد در آن لشکر سلم و تور

بجز خاك خوبان درین دشت نیست
بجز خون شاهان درین طشت نیست

ومؤید این[١][حال ، ومصداق این] مقال [صورت] واقعهٔ سلطان سعید شهیدتمام است، که چون آفتاب دولت[٢](او) باوج جلال رسیدبمغرب فنا افول کرد ، وچون نهال اقبال‌اوبثمرات امانی وکامرانی بارور گشت بعواصف قهرازبیخ برافتاد، و کیفیت این واقعه چنان[٣](بود) [که] : (چون) سلطان سعید چندگاه در یورت قشلاق بتشویش مالایطاق روزگار گذرانید[ه][٤]داعیهٔ آن داشت که چون اول بهار[٥](شود) اولاغان فربه ساخته متوجه مخالفان شود ،[٦][و] دریناثنا شیروانشاه‌اظهارمخالفت کرد، و کشتیهارا بجانب خود کشید ، و مردم بسیار که از سپاه سلطان سعید ازجهت مهمات و معاملات بولایت‌اورفته‌بودند همه راغارت‌نمود،وسبب‌یاغی‌شد[٧](ن) اوآن‌بود که[٨][امیر]حسن بیك

١ــ مج : ومؤید این‌حال ومصداق این‌مقال صورت واقعهٔ .
مک . پا : ومؤید این‌مقال واقعهٔ .
٢ــ مج . پا : دولت باوج .
مک : دولت‌او باوج .
٣ــ مج : چنان که سلطان .
مک . پا : چنان بود چون‌سلطان .
٤ــ مج : گذرانیده. مک.پا: گذرانید.
٥ــ مج . پا : بهار اولاغان .
مک : بهارشود اولاغان .
٦ــ مج . پا : ودرین .
مک : درین .
٧ــ مج . پا : وسبب یاغی شد او آن .
مک : وسبب یاغی شدن او آن .
٨ــ مج : آن بود که امیرحسن بیك قاصدی پیش اوفرستاده پیغام داد که .
مک . پا : آن بود که حسن بیك قاصد پیش اوفرستاد که .

قاصد[ی] پیش او فرستاد[ه پیغام داد] که لشگر جغتای اگر زنده مانند عاقبت مراجعت خواهند نمود،[1](و) آنزمان دوستی ایشان (ترا) چه سود خواهد داشت، شیروانشاه ازین سخن اندیشناك شده اظهار[2][بغی و] مخالفت کرد. ولشکر از جهت نایافت (غله)[3]و گرانی عاجز ومضطر گشته بعزم مراجعت بجانب اردبیل روان گشته، در راه بموضعی رسیدند[4](که) از کثرت گل و لای عبور مقدور نبود، نمد و پلاس، وخیمه وخرگاه، وسراپرده وبارگاه، وجهاز شتران در گل می‌انداختند تا قرب نیم فرسنگ باین حیله راه ساختند، چهارپا وجهات بسیار درین موضع ضایع گشت، تا بمقام[5]«ماتیان» رسیده لشگرگاه‌ساختندوپیرامن معسکرجرزده تورهانصب کردند. و روزپنجشنبه دوازدهم رجب امیر سید مراد بقراولی نامزد شده. چون اندك راهی براند ازجانب مخالفان چهارصد سوارمکمل که سردارایشان امیربیك بود پیش‌آمدند امیر گفت: سلطان‌سعید دشمنان صدساله‌را دوست‌وبندگان صدساله‌را دشمن گردانید، اکنون نه صلح کرده ونه جنگ بکجا میروند، فردا امرای کبار خودرا فرستد که امیرحسن‌بیك همچنان برسر[6](صلح) ودولتخواهی است، ازطرف مانیزامرای بزرگ بیایند تاقواعد صلح استحکام[7][یابد]، بنابرین معنی روز دیگر امیرسیدمزید و باقی

۱ــ مک: نمود وآنزمان دوستی ایشان ترا چه.
مج. پا: نمود آنزمان دوستی ایشان چه.
۲ــ مج، اظهار بغی ومخالفت.
مک: اظهار مخالفت.
۳ــ مج: نایافت وگرانی.
پا. مک: نایافت غله وگرانی.
٤ــ مج. پا: رسیدند از کثرت.
مک: رسیدند که از کثرت.
٥ــ ماتیان: ضبط این‌نام‌درمراجع‌دیده نشد،شاید (ماخوان) که‌ازقراء مرواست‌یا«ماهیان» بوده،یاقوت‌گوید: «ماهیان ... قریة بینها و بین مرونحو فرسخین ..» (معجم‌البلدان. ج٤ ص ٤٠٧).
٦ــ مج: برسردولتخواهی.
مک. پا: برسرصلح ودولتخواهی.
۷ــ مج: استحکام یابد بنابرین.
مک: استحکام بنابرین.

امرای نامدار بیرون رفتند ، و در همان مقام دیگرروز آن ترکمانان پیش آمدند ، امیر مزید چون آنجماعت را اندك دید حمله بریشان برده جمع ایشان را پریشان ساخت ، وهرچند امیرسلطان ارغون[1][می]گفت [که این جماعت] کومك دارندتوقف می‌باید نمود ، امیرمزید نشنید تا ایشانرا شکسته و بعضی را دستگیر کرده بدرگاه فرستاد، وچندفرسنگ درعقب هزیمتیان‌راند[2](تا) اسبان ضعیف‌لاغر[ایشان] فروماند، ناگاه [امیر] حسن‌بیك بادوهزارسوارعفریت کردارهمه‌براسبان بادرفتار از کمینگاه بیرون آمده برخیل سپاه بی‌روی و راه امیرمزید که بجهة اولجة پریشان شده بودند حمله کردند ، وازهرطرف فوجی را گرفته قریب پانصدکس از امیر وامیرزاده بقتل آورد ، چون: سلطان جنید[3][وپهلوان حسین دیوانه] ، وحسین علی‌ارلات ، وغیرهم ، وامیرمزید گرفتار گشت ، وباقی ایشان گریخته باردوی اعلی آمدند .

ودرشب همین روز[4][که امیر مزید گرفتار گشت] که چهاردهم رجب بود ماه تمام[5][دربرج دلو] بعقدهٔ رأس سیاه شده بود .

چون سلطان سعید خبر یافت که[6][امیر] حسن بیك اکثر دلاوران قراول را بقتل آورد ، وامیرمزید را گرفته

[7][ع] : هل من مزید میزند ازمهر باقیات ،

۱ـ مج : سلطان ارغون میگفت که این جماعت کومك .
مک . پا : سلطان ارغون گفت کومك .
۲ـ مج : راند تااسبان ضعیف لاغرایشان فروماند ناگاه امیرحسن .
۳ـ مج : سلطان جنید وپهلوان حسین دیوانه وحسین .
مک : سلطان جنید وحسین .
٤ـ مج : همین روز که امیرمزید گرفتار گشت که چهاردهم ،
مک . پا : همین روز که چهاردهم .
٥ـ مج : تمام در برج دلو بعقده .
٦ـ مج : که امیرحسن .
مک . پا : که حسن .
۷ـ مج : ع . پا . مک : ندارد . س : نظم .

مصلحت چنان ۱ (دید) که جناب سیادتمآ ب[ی] امیر غیاث‌الدین محمد که قرنهای بیحد اباًعن جد پادشاه مازندران وساری بود ، ۲(پیش) [امیر] حسن بیك رود ، چون جناب [مشارالیه] باردوی ۳[مشارالیه] رسید ازخرگاه بیرون آمده اورا کنار گرفت، وشرایط تعظیم تمام بجای آورده چنین فرموده که مرا هیچ وجه داعیهٔ صلح نبود ، اما چون جناب سیادتمابی تشریف فرموده ، از فرموده تجاوز نخواهد بود ، مقارن این حال ۴[جناب] سید صدرالدین ۵ابراهیم قمی ۶[باتفاق] والدهٔ سلطان سعید بجهت مصالحه رسیدند ، وسید اردبیلی که [امیر] ۷حسن بیك او را برسالت فرستاده بود ، درین وقت از اردوی سلطان سعید مراجعت نموده عرض کرد که لشکر جغتای قوی ضعیف و پریشان حالند ، و بخود ویران میشوند ، بهیچ طریق صلح نمی‌باید کرد ، ۸[امیر] حسن بیك مستظهر گشت . پس ایلچیان عرضه داشتند که میرزا سلطان‌سعید میگوید : که اول طلب صلح ازجانب شما بود ما اجابت نکردیم تابدین درد درماندیم اکنون ما طلب صلح میکنیم بهرچه مصلحت شما هست بتقدیم رسانیم . چون علامت

۱ـ مج : چنان که جناب سیادتمآ بی امیر. مک . پا : چنان دید که جناب سیادتمآب امیر .

۲ـ مج : وساری بود امیرحسن بیك .
مک . پا : وساری بود پیش حسن بیك .

۳ـ مج : باردوی مشارالیه رسید .
مک . پا : باردوی رسید .

٤ـ مج . پا : حال جناب سید صدرالدین .
مک : حال سید صدرالدین .

٥ـ سید صدرالدین ابراهیم قمی ، ازاجله سادات وعلماء هرات بوده ، و در دربار سلطان ابوسعید مقامی ارجمندداشت، در آغازسلطنت‌ابوالغازی سلطان‌حسین‌بایقرا در گذشت، (مطلع السعدین ومجمع‌البحرین ـ وخلاصة الاخبار فی‌بیان احوال الاخیار) .

٦ـ مج : قمی باتفاق والده .
مک . پا : قمی والده .

۷ـ مج : که امیرحسن . مک : که حسن .

۸ـ مج : کرد امیرحسن .
مک . پا : کرد حسن بیك .

عجز و قصور[۱]و [امارات] ضعف و فتور از مجاری احوال سلطان سعید درغـایت ظهور بود ،[۲][امیر] حسن بیك فرمود که کار از مصالحه در گذشت ، ودولت وملك سلطان[۳] (ابو) سعید[۴][و جغتای بر گشت ، وامرای خراسان عرضه داشتها فرستاده پیغام دادند که کار سلطان] ازدست رفت ، وروز گار[۵](او) منقلب گشت[ه] . پس امیر حسن بیك [۶][بعداز اکرام واحترام‌بسیار]، امیر غیاث الدین را گفت[۷][که] : چنان‌شنیده‌ایم که سلطان ابوسعیدترا ولایت ساری وعده کرده، و با وجود قدرت برآن نداده ،[۸](و) هم درمجلس‌منشی‌را طلب‌داشته، فرمودتانشان‌نوشته، ومکمل‌ساخته، تسلیم امیرمشارالیه نمودند، وامیر[۹][سید] عبدالحی‌مشهدی وامیرسیدابراهیم[۱۰](را با) والدهٔ [سلطان‌سعید]

۱ــ مج : وقصور وامارات ضعف .
مک . پا : وقصور وضعف .
۲ــ مج : بود امیرحسن .
مک . پا : بود حسن بیك .
۳ــ مج : سلطان سعید .
مک . پا : سلطان ابوسعید .
٤ــ عبارت : [و جغتای بر گشت وامرای خراسان عرضه داشتها فرستاده پیغام دادند که کار سلطان] اززیادات نسخه مج میباشد .
٥ــ مج : وروزگار منقلب گشته پس .
مک . پا : وروزگار اومنقلب گشت پس .
٦ــ عبارت : [بعداز اکرام واحترام بسیار] . اززیادات مج است .
۷ــ مج . پا : گفت که چنان .
مک : گفت چنان .
۸ــ مج : وهم . مک : هم .
۹ــ مج : وامیرسید عبدالحی .
مک . پا : وامیرعبدالحی .
۱۰ــ مج . پا : وامیرسید ابراهیم والدهٔ سلطان سعید اجازت .
مک : وامیرسید ابراهیم را باوالده اجازت .

اجازت انصراف داد، چون ایشان باردوی خود رسیدند، دلاوران سپاه ترکمان‌ازعقب آمدند: امراء خراسان از روی اضطراب مقام و مورچل خود گذاشته[۱] (بجانب) [امیر]حسن بیگ رفتند. سلطان سعید چون این حال مشاهده نمود: نیم‌روزشانزدهم رجب عنان عزیمت بهزیمت داد، وپسرحسن بیك از عقب او رفته بدورسیدند و او را گرفته نیم شب باردوی آوردند، وجماعتی[۲][مستحفظان] برو گماشته بضبط واحتیاط تمام نگاه داشتند.

[۳][لفردوسی طوسی]:

چنین است کردار گردنده دهر

گهی نوش بار آورد گاه زهر

پس بعد از دو روز[۴][امیر] حسن بیك او را طلب کرد، چون نزدیك بار گاه رسید شرایط استقبال ومراسم تعظیم واجلال بجای آورده و درمجلس هرنوع حکایتی وشکایتی بازراند، واظهارموافقت و متابعت ـ که بکرات نموده بود و سلطان سعید ابا وامتناع فرموده ـ هم تقریرنموده، وجواب یکیك سخن چنانچه مقتضی مقام‌باشد از سلطان سعید استماع کرده، و او را بموضعی که مضبوط بود باز گردانید، عزیمت چنان داشت که اصلاً آسیبی بدونرساند، واورا بایراق تمام اسباب سلطنت بمملکت او بازفرستد، و درین باب چند[۵][ین] نوبت با امرا وارکان دولت خود مشاورت کرد وانجمنها ساخت، مقدمان در گاه عرض کردند: که درسوابق ایام[۶][که] بین‌الجانبین

۱ــ مج: گذاشته جانب امیرحسن.
مک: گذاشته بجانب حسن بیك.
۲ــ مج: مستحفظان. مک. پا: این کلمه را ندارد.
۳ــ مج: لفردوسی طوسی. پا: فردوسی طوسی.
مک: ندارد.
٤ــ مج: دوروز امیرحسن.
مک: دوروز حسن بیك.
٥ــ مج. پا: چندین نوبت.
مک: چند نوبت.
٦ــ مج: ایام که بین. مک:ایام بین.

اثرمخالفتی و مکاوحتی ظاهر نبود اعتماد بجانب او هیچ گونه روی نداشت ، اکنون که[۱][چند]ین همه مذلت واهانت[۲][وبلا ومشقت]کشیده باشد ، وانواع خلل[۳][و ضرر] بملك ومال وعرض وجاه اورسیده هرآینه ازمقام انتقام نخواهد گذشت.[۴][وحسب المقدور دراستدراك مافات ، وبازآورد ماضی خواهد کوشید .

للاسدی] :

گنه کار چون بذنبیند ز شاه
دلیری کند بیشتر بر گناه
سر دشمن آنکو بر آرد بماه
فرو افکند خویشتن را بچاه

آخرالامر خاطر برهلاك وبوار آن پادشاه عالیمقدارقرارداده، روزبیست ودوم رجب او را پیش یادگار محمد میرزا فرستادند ، و بعد از ملاقات سلطان سعید[۵] (شهید) شد .

[۶](فردوسی :

عالمی را گرفته بود بعدل)
رفت تا عالمی دگر گیرد

۱ـ مج . پا : که چندین همه .
مک : که چند همه .
۲ـ مج: بلاومشقت . مک . پا : این جمله راندارد.
۳ـ مج : خلل وضرر بملك .
مک . پا : خلل بملك .
٤ـ عبارت: [وحسب المقدوردراستدراك مافات، و بازآورد ماضی خواهد کوشید. للاسدی].
ازز یادات نسخه مج میباشد وازسایر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .
٥ـ مک . پا : سلطان سعید شهید شد .
مج : سلطان سعید شد .
٦ـ مک : (فردوسی : عالمی را گرفته بود بعدل) . مج . پا : این عبارت را ندارد .

وازمسندخلافت[1] [کثیر الامر] جها[نی] فانی، بسریر سرور ملك جاودانی خرامید.

[2][فردوسی طوسی] :

بجاه ارچه بر آسمان تخت برد
بچاه لحد عاقبت رخت برد
اجل خانهٔ تن بپرداختش
پس از تخت بر تخته انداختش
جهان کار ازین گونه بسیار کرد
زمانه نخستین نه این کار کرد
یکی را ز زر بر سر افسر نهد
یکی را بخاك سیه در نهد
نه کس را مجال سخن گفتن است
نه زین غصه یارای آشفتن است

پس دیر برنیامد که یادگار محمد میرزا بتیغ انتقام حضرت اعلی در قصاص[3] (خون) سلطان سعید مقتول گشت، چنانچه بیان کیفیت آن درخلال این اوراق ازمساعدت روزگار مامول است، انشاالله تعالی.

۱ــ مج : خلافت کثیر الامرجهانی فانی .
مک . پا : خلافت جهان فانی .
۲ــ مج : فردوسی طوسی .
پا . مک : ندارد .
۳ــ مک . پا : قصاص خون سلطان .
مج : قصاص سلطان سعید .

چمن اول از روضهٔ بیست و دویم

درذکر وقایعی که بعد از گرفتاری سلطان سعید[1](شهید اناراله برهانه) حادث شد

[2][مضمون آنکه] درساعت(ی) که سلطان (سعید) از معسکر کوه شکوه خود ـ که خلل وذلل وقصور وفتورچنان لشکری درمخیلهٔ بشری‌ازقبیل محالات مینمود ـ برعزیمت هزیمت روان شد ، امارات روز محشر ، وعلامات مجمع اکبر ظهور یافت ، و فحوای کریمهٔ : **یوم یفر المرء من اخیه و امه وابیه و صاحبته و بنیه** ، معاینه ومشاهده افتاد ،

[3][بیت] :

بجان ماندگان را در آن رستخیز
نه روی رهائی نه راه گریز

برفور دلاوران سپاه ترکمان شمشیر های مصری[4](آخته) و سنانهای خطی افراخته بلشگرگاه درآمدند ، و دست بتالان و تاراج و نهب وغارت برآورد[5][ند] ، و خزاین و ذخایر و نفایس و ظرایف بباد بی نیازی رفت . و هنوز خیمه و خرگاه ،

۱ـ مک : (شهید اناراله برهانه) .
مج . پا : این عبارت را ندارد .
۲ـ مج : مضمون آنکه درساعت که سلطان ازمعسکر.
پا . مک : درساعتی که سلطان سعید ازمعسکر.
۳ـ مج : بیت . پا . مک : ندارد .
٤ـ مک . پا : آخته . مج : این کلمه را ندارد .
۵ـ مج : برآوردند . پا . مک : برآورد .

وحرم[۱](سرا)، وبارگاه بحال‌خود بود که[۲][امیر] حسن بیك مظفر و کامیاب دررسید، وبردرپرده‌سرا سوار[ه][۳]ایستاده،بضبط‌حرمها فرمان‌داد،[۴](و)خواجه‌سرایان‌ومستحفظان [۵][وموکلان] حرم را فرمود که بهمان طریق معهود مقر باشند؛ وچند داروغه تعیین نمود که بمحافظت ایشان قیام نماید. و در صدمهٔ اول بدین کیفیت مرحمتی ظاهر گردانید،[۶](بعدازآن) باحوال‌باقی لشگرپرداخت، وچون فرقهٔ‌ترا کمه چون گرگان گرسنه[۷][که] دررمه‌افتاد[ه] باشند، غنایم‌را اغنام‌صفت ازچنگال یکدیگرمی‌ربودند، [۸][وغارت وتاراج‌بنهایت رسید] ، وبسیار(ی) ازاحرارعبید کردار درقید اسار[۹] آورد[ه بود]ند، چنانچه (مقتضی فطرة سلیم) [امیر] حسن‌بیك (بود) بنفس‌خود بمنع وتدارك آن قیام نمود ، وچند کس را به تیرزده برخاك هلاك انداخت ،[۱۰][وبآب سیاست آتش

۱ــ مک : وحرم سرا وبارگاه .
مج : وحرم وبارگاه .
۲ــ مج . پا : که امیرحسن . مک : که حسن .
۳ــ مج . پا : سواره ایستاده . مک : سوار ایستاده .
٤ــ مج : خواجه . مک . پا : وخواجه .
٥ــ مج : وموکلان . مک . پا : این کلمه را ندارد .
٦ــ مک . پا : گردانید ، بعد از آن باحوال .
مج : گردانید ، باحوال .
۷ــ مج : گرسنه که دررمه افتاده باشند .
مک : گرسنه دررمه افتاد .
۸ــ مج : می‌ربودند ، وغارت وتاراج بنهایت رسید وبسیار از .
مک : می‌ربودند وبسیاری از .
۹ــ مج : آورده بودند چنانچه امیرحسن بیك بنفس .
مک . پا : آوردند چنانچه مقتضی فطرة سلیم حسن بیك بود بنفس .
۱۰ــ عبارت:[وبآب‌سیاست آتش آن ...... ومراحم‌شاهانهٔ اوهمه را در سایهٔ عنایت....☆].
اززیادات نسخه مج میباشد ، ودرمحل ستاره چنانکه ملاحظه‌میشود عبارت ناتمام است گویاچند کلمه ازقلم ناسخ‌حذف‌شده است.وجمله:(عنایت‌پناه‌داد) از نسخه پا نقل‌والحاق‌شد.

آن فتنه‌را فرونشاند ، وحکم فرمود که سپاهی ترکمان وباقی جغتای ازمیان لشگر بیرون‌روند، ومجموع‌حسب‌الحکم‌جداشده،باقی‌مردم روی‌باردوی‌معمورامیرحسن‌بیك آوردند،ومراحم‌پادشاهانهٔاوهمه‌رادرسایهٔ☆ عنایت‌پناه‌داد].[1](وحکم‌نمود که‌امراءخراسان ومتجندهٔ جغتای درظل رایت) اقبال سرایت یادگارمحمد میرزا جمع شوند .[2][وجمیع امرا واعیان خراسان‌وهرکس‌را که بنام‌بود جداجدا بنظرعنایت ملحوظ داشته رعایت فرمود ،] وامیرمزید[3][خود پیشتر ازین واقعه گرفتار گشته بود ،] و [دیگر] جمع‌را ازامرای سمرقند ، ومقربان در گاه بندهای گران نهاده چند گاه مقید بودند ، عاقبت همه ایشان خلاص یافته ، میرك عبدالرحیم[4][صدر] شهادت یافت .

ودروقت[5][هزیمت]سلطان‌سعید[از]اولاداو:[شاهزاده]سلطان‌محمدمیرزا،وسلطان محمودمیرزاو[6][شاهزاده]شاهرخ(میرزا)ازلشگرگاه‌بیرون رفتند، وسلطان[7] [محمد] میرزابمخالفان‌یاغی‌شده،بعدازجنگ‌وکوشش‌بسیارزخم‌دار گشته گرفتارشد. وشاهرخ

۱ــ عبارت : (وحکم نمود که امراء خراسان ومتجندهٔ جغتای درظل‌رایت) اززیادات نسخه مک وپامیباشد وازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .

۲ــ عبارت:[وجمیع امرا واعیان خراسان وهرکس را که‌بنام بود... داشته رعایت فرمود] اززیادات پاومج است .

۳ــ مج : وامیرمزید خود پیشتر ازین واقعه گرفتار گشته بود ودیگرجمع را .

مک . پا : وامیرمزید وجمع را ازامرای سمرقند .

٤ــ مج : عبدالرحیم صدر شهادت .

مک : عبدالرحیم شهادت .

٥ــ مج : ودروقت هزیمت سلطان سعید ازاولاد اوشاهزاده سلطان .

مک . پا : ودروقت سلطان سعید اولاد او محمد میرزا .

٦ــ مج : محمود میرزا وشاهزاده شاهرخ ازلشگرگاه .

مک . پا : محمود میرزا وشاهرخ میرزا .

۷ــ مج : وسلطان محمد میرزا .

مک . پا : وسلطان محمود میرزا .

میرزا را نیز گرفته پیش امیرحسن بیك برد[1][ند] ، ومیرزا سلطان محمود با باقی ارغونیان وسپاهیان بجانب خراسان روان شدند ، و[2][امیر] حسن بیك امراء خراسان و وجوه در گاه[3][سلطان سعید] را طلب فرموده ،[4][همه را] بانواع مرحمت و اصطناع نوازش[5](نمود) ، و هر کرا میل وطن (بود) رخصت عزیمت ارزانی داشت ،[6][و] جمعی که ماندند ایشانرا درظلال اقبال یادگار محمد میرزا نامزد تسخیر خراسان فرمود، [7][وبقیهٔ عجزه وآحاد متجنده از طرف ولایت شیروان وناحیت گیلان متوجه خراسان شدند ، وپادشاه شیروانشاه دربارهٔ مردم شکسته انعام واحسان بسیار فرموده ، و همه ازفیض کف دریانوال او بهره‌مند گشته،وا کثر خستگان وشکستگان آن حادثه ازعواطف ومراحم او مرهم راحت وتشفی جراحت یافتند .

للشیخ سعدی :

خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق ازوجودش در آسایش است
کسی نیك بیند بهر دو سرای
که نیکی رساند بخلق خدای

۱ـ مج : حسن بیك بردند ومیرزا .
پا . مک : حسن بیك برد ومیرزا .
۲ـ مج : وامیرحسن بیك . مک : وحسن بیك .
۳ـ مج : درگاه سلطان سعید را طلب .
مک : درگاه را طلب . .
٤ـ مج : فرمود ، همه را بانواع . مک : فرمود ، بانواع .
٥ـ مک : نوازش نمود وهر کرا میل وطن بود رخصت .
مج . پا : نوازش وهر کرا میل وطن رخصت .
٦ـ مک : ارزانی فرمود ، جمعی که .
مج . پا : ارزانی داشت ، وجمعی که .
۷ـ عبارت:[وبقیهٔ عجزه وآحاد متجنده ازطرف ولایت شیروان... باطراف واکناف ممالك رسانید] . اززیادات نسخه مج میباشد وازسایر نسخ مورد استناد محذوف است .
مک : نامزد تسخیر خراسان نمود . وسلطان محمود میرزا .

حاصل‌الامر بیشتر لشکر شکسته سر گردان جوعان‌وعریان ، و بی‌سروسامان بولایت گیلان درآمدند ، واز عواطف ومراحم پادشاهان ومعینان آن دیار خوشنود و خوشدل درگذشتند ، و ذکر خیر ، و آوازه احسان مردم ملك را باطراف و اکناف ممالك رسانید .] [1]

وسلطان محمود میرزا بالشکری که درسایهٔ [2](مرحمت‌و) رایت حمایت اوبود عزیمت مقام‌ومستقر پدرنموده ، ازمملکت عراق‌وآذربایجان‌بنواحی‌خراسان درآمد[3]، [واز نشابور گذشت]، چون بصحرای فرهاد جرد [4] (جام) رسید [5] ، امیر مبارزالدین ولی‌بیك بهادر ـ ازسرداران سپاه ظفرپناه [6] [حضرت اعلی] ابوالغازی سلطان حسین میرزا ، که بطرف‌مشهد رفته‌بود ـ درمقابله درآمده نیران‌حرب وقتال التهاب‌یافت ، سلطان محمودمیرزا [7] (راچون) [بالشکری] بی‌یراق شکسته پریشان] مجال‌مقاومت نبود ، عنان‌مسابقت بجانب‌هرات‌تافت ، و [8][صبحگاه] روزپنجشنبه دوم‌رمضان بهرات

۱ـ تااینجا ازز یادات نسخه‌مج میباشد .
۲ـ مک : درسایهٔ مرحمت ورایت حمایت .
مج . پا : درسایهٔ رایت‌حمایت .
۳ـ مج : واز نشابور گذشت . مک . پا : این عبارت راندارد .
٤ـ مج . پا : فرهاد جرد رسید .
مک : فرهادجرد جام رسید .
٥ـ فرهادجرد :«... بالکسر ثم‌السکون من قری مرو بارض خراسان ...» ـ معجم‌البلدان‌ـ یاقوت ـ ج/۳/ص۸۷۸ .
٦ـ مج : ظفرپناه حضرت‌اعلی ابوالغاری .
مک : ظفرپناه ابوالغاری .
۷ـ مک : سلطان محمود میرزارا چون مجال مقاومت .
مج : سلطان محمودمیرزا بالشکری بی‌یراق شکسته پریشان مجال‌مقاومت .
۸ـ مج . پا : تافت ، وصبحگاه‌روز .
مک : تافت و روز .

نزول فرمود[۱](و) امیرقنبرعلی [که‌از«حصارشادمان»آمده‌درهرات‌بود ـ ملحق‌شد] ، و امیر سلطان علی ارغون [نیزباجمعی که ازمصاف‌امیرمبارزالدین ولی‌بیك بیرون‌آمده بودندرسیدند]،وروز[دیگر]جمعه‌سوم‌ماه(مذکور)خطبه[بنام]امیربزرگ[امیرتیمور گورگان[وسلطان‌ابوسعیدمیرزا]،وسلطان‌احمدمیرزا،وسلطان‌محمودمیرزا، خواندند، وخلایق فریاد وفزع ، وافغان وجزع بفلك اثیررسانید(ند) . ودرین روز صورت واقعهٔ سلطان سعید [دربلدهٔ هرات] ظاهر [وشایع] گشت .

[۲][بیت] :

ز اندوه آن ماتم جانگسل
روان گشت از دیدها خون دل

و فی‌الواقع این واقعه[۳]عالمی ماتم ، و ماتم عالم بود ، [و] آتش این حادثه دود از جانها برآورد ، و طوفان این نازله خانها بسیلاب اندوه و اضطراب داد ، اما چون سلطان محمود میرزا قایم‌مقام‌پدر بود،خلایق‌رااندك تسلی و[۴]اطمینانی‌بود،ناگاه صباح شنبه چهارم‌شهرمذکور کوتوال حصاراختیارالدین یاغی‌شده، درقلعه‌رابست،[۵](و)مردم

۱ـ مک : بهرات نزول فرمود وامیرقنبرعلی وامیرسلطان علی ارغون باو ملحق شدند، و روز جمعه سیم ماه مذکور خطبهٔ امیر بزرگ و خاقان شهید و سلطان احمد میرزا وسلطان محمودمیرزا خواندند، وخلایق فریاد وفغان وفزع وجزع بفلك اثیررسانیدند. ودرین روزصورت واقعه سلطان سعید ظاهر گشت : زاندوه آن ماتم جانگسل .

۲ـ مج : بیت . پا . مک : این کلمه را ندارد .
س : نظم .

۳ـ مک : عالم ماتم وماتمی عالم بود آتش .
مج : عالمی ماتم وماتم عالم بود وآتش .

٤ـ مج : واطمینانی بود .
مک : واطمینان بود .

٥ـ مک : بست ومردم .
مج : بست مردم .

فوج فوج و گروه گروه[1] روی استظهار [بجانب] اردوی [حضرت اعلی] (ابوالغازی سلطان حسین بهادر) نهادند ، [وغلبهٔ بسیار بی‌تحاشی ازشهر بیرون رفتند] ، سلطان محمود میرزا اگرچه در حداثت سن بود امارای [وتدبیر] پیران داشت ، دانست که این حالات مقدمات دولت دیگر است ، و این همه اسباب علامات سلطنت حضرت دیگر،[2] [روزگار ازبن دندان[3] خدمت درگاه دیگرخواهد کرد ، وآسمان دوار ازسر استظهار خاك بارگاه دیگرخواهد شد] ، در هرات جای توقف ندید ، با جمعی امرا[4] [در] نیمروز عنان عزیمت بمرکب صرصر سرعت داده از دروازهٔ خوش بیرون راند ، یکی ازلئام دروقت بیرون رفتن ازبالای بام[5] [مگر] سنگی بجانب ایشان انداخت ، امیرقنبرعلی بیك خدنگ جانسوز جگردوز آنشخص را بمقام[6] خاك که منزل اولین آخرتست رسانید ، وامیرحسن ملکی ، و امیر بی‌نظیر در هرات ماندند ، و آن شب

۱ـ مک : روی استظهار باردوی ابوالغازی سلطان‌حسین بهادر نهادند سلطان‌محمدمیرزا اگرچه درحداثت سن بود اما رأی پیران داشت که این همه مقدمات دولتی دیگراست واین همه .

مج : روی استظهار بجانب اردوی حضرت اعلی نهادند وغلبه بسیار بی‌تحاشی ازشهر بیرون رفتند سلطان محمود میرزا اگرچه در حداثت سن بود اما رأی و تدبیر پیران داشت . دانست که این حالات مقدمات دولت دیگراست واین همه .

۲ـ عبارت : [روزگاراز بن‌دندان‌خدمت درگاه دیگرخواهد .... خاك بارگاه دیگرخواهد شد] اززیادات نسخه مج میباشد وازدیگرنسخه‌های مورد اعتماد محذوف است .

۳ـ ازبن دندان :ازدل‌وجان، خاقانی شیروانی گوید :

دندانه هرقصری پندی دهدت نونو　　　پند سر دندانه بشنوزبن دندان

٤ـ مج : باجمعی امرا درنیمروزعنان .

مک : باجمع امرا نیمروزعنان .

٥ـ مج : ازبالای بام مگرسنگی .

مک : ازبالای بام سنگی .

٦ـ مج : خاك . مک : خاکی .

بدستور محافظت[1] [برج وباره] نمود ، واميرسلطان ارغون و[2] جمع[ی] دیگر از امراء [واهل‌سلاح]متوجه‌اردوی[همایون]حضرت‌اعلی‌شدند،و امیرشیخ‌ابوسعیدخان ـ[ازاعیان درگاه‌حضرت‌اعلی]ـ بداروغگی‌هرات‌آمده‌منادی‌فرمود که هیچکس مزاحم‌ومتعرض کسی نشود ،[3] [ویکی را بعلت دیگری نگیرند ، وتعرض نرسانند] ، و شهررا بنوعی ضبط نمود کـه دست صبا از گـریبان غنچه کوتاه شد ، و دامن گل از چنگال خـار باز رست ،

ظهیر فاریابی :

از آن گذشت کـه گستاخی کندپس ازین

سحر بپرده دری یـا صبا بـغمازی

وهشتم ماه مذکور اکابر واشراف ومشاهیر واعراف وسوقیه ومحترفه واصناف باستقبال بیرون[4] رفته، درشمال[5] «کوه‌باولیکاه» بشرف بساط بوسی‌همایون سرفرازشدند، وحضرت‌اعلی‌همه‌را‌بنظرمرحمت[6] وعنایت‌ملحوظ‌داشته،دلجوئیها فرمـود ، وپرتوالتفات [7] [پاد]شاهانه بر احوال رعایا انداخت ، و موکب همایون بطالـع سعد وبخت میمون

١ـ مج : محافظت برج وباره نمود . مک : محافظت نمود .

٢ـ مک : وجمع دیگر ازامرا متوجه اردوی حضرت اعلی شدند وامیرشیخ ابوسعیدخان درمیان بداروغگی هرات آمده .
مج : وجمعی دیگرامرا واهل‌سلاح متوجه‌اردوی همایون‌حضرت‌اعلی شدند، وامیرشیخ ابوسعیدخان ازاعیان درگاه حضرت اعلی بداروغگی هرات آمده .

٣ـ عبارت : [و یکی را بعلت دیگری نگیرند ، و تعرض نرسانند] از زیادات نسخه مج میباشد .

٤ـ مج : رفتند . مک : رفته .

٥ـ « کوه باولیگاه » : کوهی‌است‌متصل بشهرهرات

٦ـ مک : بنظرعنایت ومرحمت .
مج : بنظرمرحمت وعنایت .

٧ـ مج : پادشاهانه . مک : شاهانه .

[1]بتخت حاجی بیك نزول فرمود .[2][و امیر مبارز الدین ولی بیك نهم شهر مذکور از جانب‌مشهدمقدس مظفر ومنصور باردوی‌اعلی رسید]، ورروزجمعه عاشر رمضان مذکور خطبه بنام والقاب مستطاب موشح گشت ،[3][وبرسم نثاردرم ودینار بسیار برسرخطیب افشاندند] .

١ـ «تخت حاجی بیك» نام یکی از محلات‌هرات .

٢ـ عبارت : [و امیر مبارزالدین ولی بیك نهم شهر مذکور از جانب مشهد مقدس مظفر ومنصور باردوی اعلی رسید] اززیادات نسخه مج میباشد .

٣ـ وبرسم نثار درم ودینار بسیار برسرخطیب افشاندند] .
مک . پا : این عبارت را ندارد .

روضهٔ بیست وسیوم

درجلوس همایون حضرت خسرو غازی معزالسلطنة والدنیا والدین ابوالغازی سلطان[1](حسین) بهادر برسریر سلطنت و سرفرازی

چون حضرت پادشاه ازل و ابد ، مالك ناصیهٔ نیك و بد ، تعالی شانه ، و عظم سلطانه ، نفس نفیس سعادتمند بختیاری را بعواطف بیدریغ اختصاص بخشید ، و فرق فرقد فرسای اورا سزای تاج سلطانی ، وشایستهٔ افسر جهانبانی گردانید ، بر مقتضای حکمت بالغه ، جهت تجارت[2](تجارب) در طلب نیل مطالب و مآرب ، هرآینه چند روزی از سیاحت قفار محن و سباحت بحار حزن ، و ارتکاب متاعب ، و اقتراب مصاعب ، گریز نباشد ، تا برفراز مسند شاهی از احوال سرگشتگان تیه تباهی غافل نماند ، وشکر نعم نامتناهی حضرت آلهی باقامت رساند ، چه‌ظاهراست که نیل‌نعمت بعدازاحتمال رنج وزحمت مرغوب ترآید ، ووصول برغایب امانی وآمال پس ازارتکاب مشاق و سرگردانی محبوب‌تر نماید ، قدر نور[3][آفتاب] عالمتاب پس از ظلمت شب تاریك روشن شود ، و قیمت نعمت صحت بعد از عوارض اسقام و امراض ظاهر گردد ،[4](و) منتزهات بدیع ربیع در مقابلهٔ[5][شداید] شتیء شتا رواج گیرد ،

۱ــ مک : حسین . مج : ندارد .
۲ــ مج. مک: تجارت‌درطلب. پا: تجارت تجارب‌درطلب
۳ــ مج . پا : نور آفتاب عالمتاب . مک : نورعالمتاب .
٤ــ مک : ظاهر گردد ، ومنتزهات .
مج . پا : ظاهر گردد ، منتزهات .
٥ــ مج : درمقابلهٔ شداید شتی .
مک . پا : درمقابلهٔ شتی ،

ومستلذات وصال‌محبوبان درازای شبهای‌سیاه جانکاه‌فراق رونق‌پذیرد، یوسف کنعان بعد ازحبس چاه ومحنت زندان در ملك مصر عزیز و کامران گردد ، و موسی عمران پس از قطع بوادی مدین و سرگردانی بوادی ایمن صاحب فرمان شود ، جمال طلعت مطلوب جز بر صفحهٔ آینهٔ طلب نتوان دید ، و وصال کعبهٔ آمال الابطی مراحل تعب نتوان یافت .

[1][شعر:

بقدر الکد تکتسب المعالی

و من طلب العلی سهر اللیالی

بیت] :

این حالها بحکمت یزدان مقدرست

هر کس بسر حکمت یزدان نمیرسد

مراد از ایراد این تسبیب ، ومقصود از ورود این ترتیب بیان حال فرخنده مآل حضرت‌پادشاهی است ملك نشان وملك خصال،برافروزندهٔ طلعت سلطنت، وبرافرازندهٔ رایت‌اقبال، دارای هلال رکاب خورشید افسر ، اسکندر[2](سیر) قمر طلعت ، مشتری منظر، [3][معیار نقود سعود محیط افلاك ، معمار قصور معمولهٔ مرکز خاك ، شکنندهٔ ناموس[4]اخلاق واطوارقاآن، طی کنندهٔ طومار اشتهار عدالت نوشیروان ،

لفردوسی الطوسی :

جهان آفرین تا جهان آفرید

چنین پادشاهی نیامد پدید

۱ـ عبارات ؛[شعر : بقدر الکد تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی . بیت] اززیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ مج . پا : اسکندر فرطلعت مشتری .
مک : اسکندر سیرقمرطلعت مشتری .

۳ـ عبارت : [معیار نقود سعود محیط افلاك ..... بیاراست روی زمین را بداد] از زیادات نسخه مج میباشد وازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .

٤ـ دراصل«اخلاص» بقرینهٔ‌مقالی و برحسب‌سلیقه به‌کلمه: «اخلاق» تبدیل واصلاح گردید.

ببزم انـدرون آسمان وفـاست
برزم‌اندرون تیز چنگ اژدهاست
چو بر تخت زر تاج بر سر نهاد
بیاراست روی زمین را بداد]

مجموعهٔ مکارم اخلاق ، گنجینهٔ جواهر وفا و وفاق ، مستخدم طوایف سلاطین آفاق ، وارث سریر السلطنة بالاستحقاق ،[1] [فارس مضمارفراست و فرزانگی ، سابق میدان فروسیت و مردانگی] ، پناه امن و امان اهل ایمان ، معزالسلطنة[2](و الخلافة) والدنیا والدین ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان ، خلد الـه الملك المنان ظلال مراحمه علی‌مفارق المسلمین الی‌انقطاع الزمان . که ذات‌مطهرش مظهرعدل واحسان[3] (آمده) ، وصیت معدلتش باطراف‌اقالیم جهان‌رفته[4]، [وفی‌الواقع قابلیت ذات حضرتش در امور سلطنت امری است ازعطاهای الهی ، که هیچ موقوف نیست باستظهار حشم واستحضاریکجا « کذا؟»[5]. ازمؤیدات این‌معنی آنست که حضرت‌سلطان کونین کماندار مضمار قاب قوسین علیه افضل الصلواة والتحیات فرموده است که : ولدت فی زمن السلطان العادل، واظهارمفاخرت نموده بآنکه در زمان‌پادشاه عادل که نوشیروانست ـ باآنکه‌کافر بوده[6]ـ متولد شده ، واین پادشاه فلك در گاه‌راهم سعادت ولادت وهم‌ظهور

۱ـ عبارت : [فارس‌مضمارفراست و فرزانگی سابق‌میدان فروسیت ومردانگی] اززیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ مک : (والخلافه) . این کلمه ازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .

۳ـ مک . پا : واحسان آمده وصیت .
مج : واحسان ، وصیت .

٤ـ عبارت : [وفی‌الواقع قابلیت ذات حضرتش درامورسلطنت امری‌است ... متصور نیست که درهیچ روزگاردیگر بوده باشد . دیگر] اززیادات نسخه مج میباشد ودرسایر نسخ مورد استناد مفقود است .

٥ـ یکجا ؟ کذادراصل، گویادراینجا کلمه (خدم) حذف‌شده یااینکه ناسخ آنرا بدین‌صورت تحریف کرده وشایدهم دراینجاعبارتی‌حذف شده‌است .

٦ـ ؟؟؟؟

سلطنت درزمان دو پادشاه عادل مسلمان بوده ، اول خاقان مغفور شاهرخ میرزا ، دوم سلطان‌سعید سلطان‌ابوسعیدمیرزا،انارالله‌برهانهما، واین‌عمارات خیرات،ومبانی‌مبرات که بمیامن الطاف آنحضرت اتمام یافته چه از خاصهٔ همایون ، وچه از ارکان دولت روزافزون درهیچ زمان نشان نمیدهند که وقوع یافته باشد ، چنانچه ذکر بعضی از آن ازامداد توفیق الهی مأمولست .

دیگر: آنمقدارطالب علم ودانشمند وارباب فضل که درزمان میمون این‌پادشاه حمیده اخلاق بسبب کثرت وظایف ، ورونق ، مدارس ومیامن تربیتش در رسیده‌اند ، متصورنیست که درهیچ روز گار دیگربوده باشد.

دیگر:] باوجود علو مکان خفض جناح در مرتبهٔ که آحاد الناس در پایهٔ سریر گردون‌مسیرمجال‌قرب ومقام کلام‌دارند. در زمان مبارکش امورشرع نبوی بروجهی متمشی که :

لمؤلفه :

نخواند خطبه بلبل تابه نوروز[۱]

عـروس غنچه را در بـر نگیرد

وطرق وسبل مسلمانان ازتعرض قاطعان طریق بنوعی ایمن ومطمئن گشت که،

[۲][حکیم] سوزنی ☆ :

ز عین عـدلش زای زبـان دزد بـراه

چـوها گره شود از کاف کاروان گفتن

۱ــ مج.پا : نخوانده خطبه‌بلبل‌شاه‌نوروز. مک . نخواند .

۲ــ مج : حکیم سوزنی . مک : سوزنی . پا : بیت .

س : نظم .

☆ حکیم سوزنی : شمس‌الدین محمدبن‌علی سوزنی سمرقندی از شعراءنامدار ایران ،خوش طبع ، هزال وبذله گوی بوده، وفاتش‌سال۶۲۵درسمرقنداز بلادخراسان‌اتفاق شده،ودرمحله«چاکدیزهٔ» آنشهرمدفون‌است .

واز میامن مقدم میمونش درین مدت بیست و شش سال روزگار[۱] دولت همایون مملکت خراسان ازقحط ونیاز وطاعون و انقلاب که همیشه در اطراف واکناف سایر وساری بود مأمون ومحفوظ ماند ،

[۲][لاادری قائله] :

چشم فلک ندید و نه بیند بعمر خویش
[۳]آنکار ها که دولت او را میسر است

خصایص ذات بزرگوار عالی‌مقدارش‌ازآن متعالی است که دربیان آید .

القصه : روزجمعه عاشر رمضان المبارك سنهٔ ثلث وسبعین و ثمانمایه ، حضرت اعلی خاقانی بـا مواکب[۴]تائیدات سبحانی از حضایض صحرای مختار جنیبت همایون به «باغ زاغان» رانده برفرازمسند سلطانی وکامرانی براند ، و غلغلهٔ تهنیت ازصدای ساکنان مـرکز خـاك بگوش‌مقیمان محیط افلاك رسید .

[۵][لل]سید حسن [ال]غزنوی :

سزد گر جبرئیل آید بدین فیروزه گون منبر[۶]
کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور

۱ـ تصریح دیگری‌است‌براینکه‌اسفزاری‌تالیف‌این کتاب‌رادرسال۲٦ ازسلطنت ابوالغازی حسین میرزا بایقرا انجام داده است .

۲ـ مج : لاادری قائله . مک : ندارد . پا : بیت .

۳ـ مج . پا : آنکارها . مک : این کارها .

٤ـ مج : بامواکب تأییدات سبحانی ازحضایض صحرای مختار .
مک : بامواکب تأییدات سبحانی ازفضای صحرای مختار .

٥ـ مج : للسیدحسن الغزنوی .
مک : سید حسن غزنوی .

٦ـ مج : فیروزه گون منبر. مک : فیروزگون منظر .

بیازد قالب دولت بنازد قامت رایت[1]

ببالد پایهٔ تخت و بخندد گوهر افسر

خلایق ازاطراف مراسم نثار وپیشکش[2] [بجای آورده] ، حضرت خلافت پناهی پشت اقبال بر متکای عظمت و جلال نهاده ، روی بنظم امور ومصالح جمهور آورد . ومتعاقب ازممالك عراق وآذربیجان صنادید[3] [واعیان] بدرگاه مرحمت پناه میرسیدند، و بعواطف خسروانه ونوازش پادشاهانه سرافراز میگشت ، از جمله : امیر سید مراد که ازاعاظم امراء سلطان سعید بود با فوجی ازبرادران و وجوه ماوراءالنهر بدرگاه گیتی پناه آمده ،[4] [هریك لایق حال خود مرتبه ومنصب یافت، وامیرسیدمراد] دردیوان اعلی بمقام امارت مخصوص گشت .[5] [و] مقارن این حال [جناب] خواجه قطب الدین طاوس ، و [جناب] مولانا قطب‌الدین محمد خوافی ، وخواجه سیف‌الدین مظفرشبانکاره ازجانب عراق بدرگاه گردون وفاق رسیده[6] ، خواجه قطب‌الدین طاوس منصب اشراف دیوان ، وخواجه مظفرمقام وزارت یافت ، وبعداز چندروز دست صدارت بتمکن مولانا قطب‌الدین محمدخوافی مزین گشت ، وقواعد سلطنت وقوانین جهانداری مرتب[7] شد[ه]

۱ــ بیازد : در اصل بناذد . و یازیدن : بالیدن و نمو کردن ، و یاز : بسکون زای : نمو کننده و بالنده .

۲ــ مج : بجای آورده . مک : این جمله را ندارد .

۳ــ مج : واعیان . مک . پا : این‌کلمه را ندارد .

٤ــ مج : هریك لایق حال خود مرتبه ومنصب یافت وامیرسید مراد .
مک : این عبارت را ندارد .

٥ــ مج : و مقارن این حال-جناب خواجه قطب الدین طاوس و جناب مولانا قطب الدین محمد خوافی .
مک : مقارن این حال مولانا قطب‌الدین محمد خوافی وخواجه قطب‌الدین طاوس .

٦ــ مج : رسیده . مک : رسیدند .

۷ــ مج : مرتب شده مایه بخت تخت شهریار بفرجلوس همایون فرقدسای گشت .
مک : مرتب شد ، پایهٔ بخت تخت شهریاری بفرجلوس همایون فرقد فرسای گشت .

پایهٔ تخت‌بخت شهریاری بفرجلوس‌همایون فرقد (فر)سای گشت، و گوشهٔ تاج‌خسروی [1][وکامکاری] ازاکلیل مآه بگذشت ، امرا وارکان ملك در حوالی سریر خلافت مصیر جوزا صفت کمرخدمت برمیان بسته ،[2][و] مقربان درگاه ووجوه[3][و] اعیان (و) سپاه دراطراف بارگاه فلك اشتباه منتظر اشارت ، ومترصد فرمان نشسته ،

[4]کمال [اسمعیل]:

گرد او صف زده شاهـان و کمر بسته چونی

گوئی از هر طرفی گرد شکر نی رسته

گاه در دیـوان مظالم بحکم : **اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ،** حق مظلوم ازظالم میستاند ، وگاه درمجلس بزم حاصل دریاوکان بمستحق‌آن میداد ، ساعتی از باغ طلعت ساقی لاله رخسار ــ که گل از عارض او بصد وجه خجل‌بودی ــ بهار کـامرانی تـازه میداشت، و زمانی بآب طرب و شراب ارغوانی ریاض شادمانی خرم میساخت ،

[5][امیر] خسرو :

شاه بـدولت خوش و عـالم بـکام

از خوی پیشانی گل شسته جـام

گاه بهر جرعـه گهر می فشاند

گـاه بهر زمزمه زر می فشانـد

۱ــ مج :وکامکاری . مک : این‌کلمه را ندارد.
۲ــ مج : برمیان بسته ومقربان درگاه ووجوه واعیان سپاه دراطراف .
مک : برمیان بسته مقربان درگاه ووجوه اعیان وسپاه دراطراف .
۳ــ مج : واعیان سپاه . مک . پا : اعیان وسپاه .
٤ــ مج : کمال اسمعیل . مک : اسمعیل. پا : این‌کلمه‌را ندارد .
۵ــ مج : امیرخسرو. مک . پا : خسرو .

دراثنای این احوال انوارآفتاب سنت تزویج ازپیشگاه النکاح سنتی برساحت ضمیر انور حضرت اعلی تافته ، بعقد ازدواجی، و عقد امتزاجی که سبب رونق و رواج ملك و دین تواند بود رغبت فرمود ، و فرمان داد تا اسباب مناهی و ادوات ملاهی را بر طرف کرد(ه) ، مجلسی موافق اوامر شرع نبوی علی صاحبه التحیة والسلام بیاراستند ، وا کابرانام، و قضات‌اسلام‌حاضر آمده ، درةالتاج سلطنت‌و شهریاری «شهر بانوبیگم» بنت‌سلطان[سعید] ابوسعیدمیرزارا درحباله نکاح(در)آورد، وکار گزاران درگاه عالم پناه بترتیب اسباب طوی ومایحتاج مجلس زفاف مشغول شدند. وشبی که قران ماه ومشتری را لایق ، واتصال سعدین واقتران نیرین‌را موافق‌بود جهت عشرت زفاف اختیار کرده، نظارگیان عالم بالا جواهرزواهرثابتات وسیارات را از برای نثار برطبق لاجوردی افلاك ریختند ، وجهت نثر قدوم سعادت ملزوم شاهی‌رشتهٔ عقد ثریا وحمایل جوزا ازهم بگسیخت .

سلمان :

آسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سور
که از آن سور شد اطراف ممالك مسرور
اجتماعی است منور قمری را با شمس
اتصالی است معز ز ملکی را با حور

وچون آفتاب جهانتاب چادر شب پیش رو گرفت ، وعروس خورشید چهرهٔ عالم آرای از دیدهٔ دیده وران انجم درنقاب مغرب کشید ، عقد الفت انتظام یافت، و قاعدهٔ محبت بینهما استحکام پذیرفت ، سلسلهٔ مواصلت در حرکة آمده، رابطهٔ معاشرت بمباشرت متصل گشت ، وحبایل معانقه بوسایل مقاربه اقتران یافت ،

[1][ایضاله] :

اتفاق هردو عالی کرد قدر تاج و تخت
اتصال‌هردوروشن ساخت‌چشم‌ملك ودین

۱ــ مج : ایضاله . مک . پا . س : ندارد .

چون دولت شاهی بالا گرفت، و آیین عروسی سر نجام یافت، بحکم مرویهٔ : **ان اله یبغض الدنیا ویحب عامرها** ، خاطرهمایون بعمارت چهارباغی ـ نمودارهفت چرخ مینافام ، وطیره گرهشت روضهٔ دارالسلام ـ میل فرمود،

چمن اول از روضهٔ بیست وسیوم

[۱][در ذکر «باغ جهان آرای» و «قصر دلگشای»

چون ساحت همت عالی حضرت سلطانی وسیع ، وبنای دولت ابد وصلتش رفیع بود، باوجود چندین عمارات خوش، وباغها ومتنزهات دلکش- که حضرت خاقان مغفور شاهرخ میرزا و فرزندان رشید او بمدتهای مدید ساخته بودند ، و سایهٔ اهتمام باتمام آن انداخته ـ سرهمت بدانها فرود نیاورد ، وبطرح باغی ازهمه بزرگتر، وبنیاد قصری ازهمهٔ آنها بدیع‌تر فرمان داد ، و موضع آن مابین شرق وشمال هرات ـ درمحلی که نظرگاه جانهای پاك آسوده‌های گازرگاه است ، ومقام ولادت همایون آنحضرت بود- مقرر گشت ، ومعماران مهندس وکارگزاران مؤسس درساعتی که بانظار سعود مقرون ومتصل بود ، وازمناقص مناحس مفروق و منفصل ، اجرام سماوی بافاضت آثار ثبات و دوام مشعوف ، و اتصالات کواکب مسعود باصابت نظرات سعادت رسان موصوف ، باغی فضای آن چهارصد وچهل جریب طرح انداختند ، ودرمیان آن قصری بی قصور برفعت سقف مرفوع و بیت معمور بنیاد نهادند ، و استادان چابکدست ، و بنایان هنرپرست بجد تمام ازصبح تاشام بکار قیام نمودند، وارکان دولت ، واصحاب دیوان اعلی وجوه عمارت واسباب وادوات ومصالح ومؤنات آن ازمتوجهات ممالك وولایات[۲]

۱ـ عبارت : [در ذکر «باغ جهان آرای» و «قصر دلگشای» . چون ساحت همت عالی حضرت سلطانی وسیع وبنای دولت ابد وصلتش رفیع بود : .... وکابل و نواحی آن دیار عزاختصاص یافته متوجه آن جوانب گشت .
چمن سیوم ازروضهٔ بیست وسیوم] تماماً اززیادات نسخه مج میباشد وازسایر نسخه‌های مورد استناد محذوف ومفقود است . بعبارة آخری تمامی چمن اول ودوم وعنوان چمن سیوم‌ازروضهٔ بیست وسیوم ازریادات نسخه مج میباشد .

۲ـ این کلمه : در اصل «تن» نوشته است ، بقرینهٔ مقالی و برحسب سلیقه به «می» تبدیل و اصلاح گردید .

می‌ساختند ، و از اطراف امصار و بلدان اصناف صناع و هنرمندان را طلب فرموده سرکارها بامراء و مقربان وملازمان و متعینان قسمت یافت ، و باهتمام لاکلام هر کس بدانچه مأمور بود اشتغال نمود ، و هریك باضعاف اجرة المثل خود از انعام پادشاهی بهره‌مند میگشت .[1] واز تاریخ سنه ثلث وسبعین وثمانمایه تا زمان تحریر این اوراق که سنه ثمان وتسعین وثمانمایه میگذرد پیوسته استادان‌کامل وهنرمندان‌فاضل درین باغ میمون بهر گونه‌صنایع وبدایع ، و طرفه‌کاری و اختراعات عجایب ، و مستبدعات غرایب ، ولطایف‌نگاری‌مشغولند، تا لاجرم بمیامن‌التفات کیمیاصفات‌حضرت سلطانی باغی ساخته شده ، وقصری پرداخته گشته ،که مثل‌آن هر گز درضمیر هیچ مهندس نگشته ، و نظیرآن در خاطر هیچ فیلسوف نگذشته ،

سلمان :

قصر شاهست بهر حال به از خلد برین
سخنی‌نیست درین‌باب که خلدست برین
شاه بیتی‌است‌متین‌وخوش‌ومطبوع وبلند
کرده در قطعهٔ او جنت اعلی تضمین

و نواحی وحوالی آن موضع ازباغات جانفزا و عمارات[2] آسمان فضای ساحاتش نمودار خورنق و سدیر، و طیره گرحیات مستنیر و فلك مستدیرست ، ایوان قصر مرفوعش سترت بام‌زحل شده، وقامت صنوبرهای منصوبش ستون‌سقف سماوات گشته، لطافت حوضهای محرورش آبروی بحرنیل فلك برخاك خجالت ریخته ، ونسیم عنبر شمیمش مشك خطا و عنبر سارا بربساط اغبر ریخته ، طراوت لالهای حمرایش داغ تشویر بر جگر شقایق‌حدایق‌فردوس‌نهاده ، و نظارت گلهای دلگشایش آتش خجلت

۱ــ اسفزاری تألیف این کتاب را درسال بیست وپنجم ازسلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا یعنی درسال سبع وتسعین و ثمانمایه ـ دیباچه بخش نخستین ۳۳ ــ آغاز نموده، ودرمدت یك سال‌نگارش این‌کتاب را باین فصل رسانیده است .

۲ــ دراصل : (اسما فضا حالاتش برده خورنق) برحسب سلیقه و برسبك خاص نگارش ـمصنف عبارت مذکوره اصلاح گردیده است .

در جنان جنان رضوان انداخته ، از خضرت خوض حوض زنکار فام ماهیانش فلك لاجوردی چون‌ماهی برخشکی طپان وازغیرت مرغان خوش نوایش طاوسان خلدبرین چون مار برخود پیچان ، از رشك صفوت میاه انهارسلسبیل آثارش[۲](چشمهٔ) حیوان :

ع : بزمین سیه فرورفته ،

وازسودای سبزهای مینانمایش فلك سبزپوش ،

ع : سربدیوانگی فرورفته ،

خواجه سلمان :

حور اگر دیده بدین روضه کند روزی باز
کند از شرم در روضهٔ فردوس فراز
بوستانیست که طاوس ملایك هر دم
از سر سد ره نماید بهوایش پرواز
خم طاقش همه با سقف فلك باشد جفت
لب بامش همه در گوش زحل گوید راز

چون کیفیت اوضاع وبیان اطراف آن درذکرعمارات متوقع است ، درین مقام زیادتی اطناب را درتوقف میدارد[۳] .

۱ـ مج : خضرت حوض حوض زرنگار .
۲ـ کلمهٔ (چشمهٔ) دراصل نداردوقطعاً ازقلم نساخ سهواًحذف‌شده لذا برحسب سلیقه الحاق گردید.
۳ـ راجع به فصل مخصوص بذکر این عمارات که روضهٔ بیست و هفتم این کتاب است به دیباچه مراجعه شود .

چمن دویم از روضهٔ بیست و سیوم

در بیان بعضی امور که درخلال این احوال بظهور رسیده

درفرصتی که سلطان سعید سلطان‌ابوسعید مرزا تصمیم عزیمت عراق میفرمود، اسن و ارشد اولاد خود غیاث الدین سلطان احمد میرزا را بایالت سمرقند قایم مقام گذاشته بود، و وصیت نموده که هر گاه صیت ظهور حضرت ابوالغازی سلطان حسین میرزا ازطرفی[1] پیدا گردد، با لشکرهای ماوراءالنهر متوجه آنحضرت شود، از قضا درزمانی که سلطان سعید ازشدت مقابله ومقاتلهٔ امیرحسن بیك باضطرار رسیده بود، طنطنهٔ صولت و آوازهٔ شوکت حضرت اعلی از جانب ولایت ابیورد و نسا ظهور کرد، وامیرحسن‌ملکی ـ که حاکم دارالملك هرات‌بود ـ بضبط شهر واستحکام برج‌و باره محافظت حصار و اطراف و جوانب قیام نمود، از صورت واقعه خبر بسمرقند فرستاد، سلطان احمد میرزا بحکم وصیت پدر لشکر گران جمع نموده، قریب به پنجاه هزار سوار نامزد از جیحون بگذشت، و بتعجیل تمام متوجه هرات گشت، چون بمرغاب ومروجاق رسید واقعهٔ هایلهٔ پدرشنید متحیر و سراسیمه شد. مقارن این حال طایفهٔ که در عراق و آذربایجان صورت واقعه را معاینه مشاهده نموده، گریخته بودند، و بمواکب همایون حضرت اعلی ملحق گشته، هم ایشان را پیش سلطان احمد میرزا فرستاد تا کیفیت حال‌را چنانچه برای‌العین دیده بودند،[2] عاقبت قضیهٔ: **العود احمد،** را لازم وقت شمرده مراجعت نمودند. و در اثنای این حال امیر زین العابدین ارلات اقبال صفت باردوی حضرت‌اعلی پیوسته بعواطف خسروانه مخصوص گشت. وبرحسب

۱ــ دراصل: ازطرف. قیاساً اصلاح شد.

فرمان باستخلاص ولایت بلخ وشبرغان عزیمت نمود، دراثنای راه سلطان محمودمیرزا ـ که هرات را گذاشته متوجه ماوراءالنهر بود ـ بامرای ارلات ملاقی شد ، و ازطرفین کار بکارزارقرار گرفت ، سلطان محمود میرزا یارعلی مغول را از موکب خود با فوجی ازدلاوران سپاه درمقابل خصم بازداشته ، اسباب ویراق سلطنت برجای ماند ، وازمیان کناره گرفت .

بعد ازمطاردت ، ومبارزت تمام یارعلی مغول گرفتار گشته درهرات کشته شد . وامیرزین العابدین باتفاق عم خود امیرمظفر بتسخیر ولایاتی که مأموربود فایز وکامیاب گشت ، و امیر شیخ زاهد طارمی ـ که بموجب فرمان حضرت اعلی والی امور و ضابط ثغور ولایت استرآباد بود ـ خبریافت که میرزا منوچهر که برادر بزرگتر سلطان ابوسعید میرزا بود از مهالك واقعهٔ آذربیجان جان بیرون برده بـا جمعی از متجندهٔ پراگنده در نواحی ساری و رستمدار استیلا یافته و خیال فرمـاندهی و کشور ستانی دارد ، امیر شیخ زاهد :**کالليث الساخط والسيل الهابط** ، ناگهان بـر سر او تاخت وخیالات فاسدهٔ که دردماغ اوجمع شده پریشان ساخته اورا بقتل رسانید ،

لمؤلفه :

زانـجم بـحـال کسی مهر کـو
فـریـدون کـجا و منوچهر کـو
نه ایرج بجا ماند ونی سلم وتور
شدند آن همه طعمهٔ مار و مـور

درخلال این حال که اکثر اطراف مملکت حضرت اعلی را مسخر و مستخلص گشت، شاهزادهٔ عالی مکان ابوالفتح غیاث الدین محمدسلطان ـ که درمیان قبیله وعشیرهٔ خود بالغ مرزا ودرمیان عوام الناس بکوچك بیك میرزا اشتهار داشت وهمشیره زادهٔ حضرت اعلی بود ـ با والدهٔ خود مهد مرحومهٔ آکابیگم، ووالد خود حضرت سلطنت شعاری نظام الدین سلطان احمد میرزا ، از قضایا ورزای قراباغ بسلامت نجات یافته بهرات رسیدند ، وحضرت اعلی بقدوم ایشان مبتهج ومسرور گشته ، بهمه کمال اشفاق

وعنایت وغایت عاطفت و رعایت مبذول فرمود ، کوچك بیك میرزا را مواکب و سپاه وخیمه وسراپرده وخرگاه وبارگاه‌داد ، وجهت او امرا و وزرا واسباب‌سلطنت مقرر ومهیا داشت ، وچتروعلم وطوق ونقاره و خیل وحشم تعیین فرمود ، زمام تمام مهمات بقبضهٔ اختیار و اهتمام او نهاد ، وشاه نظام الـدین یحیی سجستانی نیز کـه از واقعهٔ آذربیجان باردوی امیرحسن بیك‌افتاده بود ـ وازورعایت تمام ورخصت معاودت‌بولایت خود یافته ـ درین فرصت باسترآباد رسیده بود ، و امیر شیخ زاهد او را غارت کرده بهرات فرستاد ، شاه که ازجفای فلك فرزین‌رو ازاسب مراد پیاده گشته بود ، رخ‌امید بر بساط بارگاه سلاطین‌پناه حضرت اعلی‌آورد ، و بنوازش والتفات پادشاهانه سرافراز گشت ، وامیرحسن شیخ تیمورنیزدروقتی که حضرت اعلی هرات را محاصره فرموده بود مخالفت نموده بشهردرآمده بود ، وازجانب سلطان ابوسعید رعایت وتربیت‌یافته ، و در نواحی قراباغ بحکومت بعضی ولایات آذربیجان رفت ، دریـن محل نمد پوش بهرات رسید وحضرت اعلی جرایم اورا باغماض کریمانه مقابل فرمود ،

مثنوی :

لطف و کرم کار کـریمان بـود
قصد و ستم فـعل لئیمان بـود

و بحکومت و ایالت مملکت نیمروز و گرمسیر وقندهار وکابل و نواحی آن دیار عز اختصاص یافته ، متوجه آن جوانب گشت .

چمن سیوم از روضهٔ بیست و سیوم[1]

در ذکر اولاد رشید سلطان[2] (سعید شهید) [ابو سعید]

دروقتی که سلطان[3] [سعید ابوسعید مرزا] در بلاد آذربیجان بعزشهادت رسید ازوی ده پسر نامور که هریك دعوی : **انا ولاغیری** ،[4] میکردند بازماند ،[5] و هر(یك) پسررا خیال استقلال درسر، وسودای انفراد [سلطنت] دردماغ .

واسامی شاهزادها برین [موجب] است :

[6] [نظام‌الدین] سلطان احمد میرزا ،

۱ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ مج : سلطان‌ابوسعید . مک. پا : سلطان سعید شهید .

۳ـ مج : که سلطان سعید ابوسعید مرزا دربلاد آذربیجان .
مک : که سلطان شهید درولایت آذربیجان .
پا : که سلطان سعید میرزا در آذربیجان .

٤ـ مج : میکردند . پا : میزدند .

٥ـ مج : و هر پسر را خیال استقلال درسر و سودای انفراد سلطنت در دماغ و اسامی شاهزادها برین موجب است .
پا . مک : وهریك پسر را خیال استقلال در سر و سودای انفراد در نظر و اسامی شاهزادها اینست .

٦ـ مج : نظام‌الدین سلطان احمد میرزا ،
غیاث‌الدین سلطان محمود میرزا ،
نورالدین سلطان محمد میرزا ،
معین‌الدین شاهرخ میرزا ،
مغیث‌الدین الغ بیك میرزا ،
شهاب‌الدین عمرشیخ میرزا ،

***

[غیاث‌الدین] سلطان محمود میرزا ،

[نورالدین] سلطان محمد میرزا ،

[معین‌الدین] شاهرخ میرزا ،

[مغیث‌الدین] الغ بیك میرزا ،

[شهاب‌الدین] (سلطان) عمرشیخ میرزا ،

[زین‌الدین] سلطان ابابکر میرزا ،

[ناصرالدین] سلطان مراد میرزا ،

[مظفرالدین] سلطان خلیل میرزا ،

[جلال‌الدین] سلطان ولید میرزا ،

وازین جمله در حال واقعهٔ پدر[1] [بعضی در اردو بودند ، و بعضی بضبط و ایالت ممالك مشغول ،]

***

زین‌الدین سلطان ابابکر میرزا ،
ناصرالدین سلطان مراد میرزا ،
مظفرالدین سلطان خلیل میرزا ،
جلال‌الدین سلطان ولید میرزا ،
مک . پا : سلطان احمد میرزا ،
وشاهرخ میرزا ،
الغ بیك میرزا ،
سلطان عمرشیخ میرزا ،
سلطان ابابکرمیرزا ،
سلطان مراد میرزا ،
سلطان خلیل میرزا ،
سلطان محمود میرزا ،

۱- عبارت : [بعضی‌دراردو بودند و بعضی‌بضبط وایالت‌ممالك‌مشغول] از زیادات نسخه مج میباشد .

[۱](سلطان محمد میرزا ، وسلطان محمود میرزا ، وشاهرخ میرزا دراردو بودند)، سلطان محمد میرزا و[۲]سلطان شاهرخ میرزا [هم]آنجا (مقید و) محبوس ماندند. و[۳] سلطان محمود میرزا بهرات آمد[ه بعد از چند روز عزیمت ماوراءِ النهر نمود] . (ومتوجه سمرقند شد) ، وسلطان احمد میرزا [که] بزرگتر [ووالی سمرقند بود خوش برآمد ، و چندگاه درغایت صدق نیت ، و کمال اخوت نیکخواه یکدیگر بودند ، وبینهما طریق اشفاق واتحاد درنهایت حسن اعتقاد مسلوك بود ، عاقبة الامر ،

ع : دشمن که برآید بزبانش ابله خون «کذا»

بباددم تزویر ونمیمت[۴] میان ایشان آتش فتنه وفساد را اشتعال والتهاب داده، سلطان محمود میرزا را برآن داشت که بابرادر موافق مخالف گشته، سخن ازدهان تیروزبان شمشیر گوید ، و بدین عزیمت ببهانهٔ شکار سوار شده بسعایت قنبرعلی متوجه «حصار شادمان» گشت] .

[۵]والغ بیك میرزا بامر و تعیین پدر درمملکت کابل و غزنین[۶][که دارالملك

۱ــ عبارت : (سلطان محمدمیرزا ، وسلطان محمود میرزا وشاهرخ میرزا ، دراردو بودند) اززیادات نسخه مک میباشد .

۲ــ مج : وسلطان شاهرخ میرزا همآنجا محبوس ماندند .
مک . پا : وسلطان شاهرخ میرزا آنجا مقید ومحبوس ماندند .

۳ــ مج : وسلطان محمود میرزا بهرات آمده بعد از چند روز عزیمت ماوراءالنهر نمود ومیان او وسلطان احمد میرزا ــ که برادر بزرگتر ووالی سمرقند بود ــ خوش برآمد وچندگاه درغایت صدق نیت و کمال اخوت .... بسعایت قنبرعلی متوجه حصار شادمان گشت . والغ بیك میرزا بامروتعیین پدر درمملکت کابل .
مک . پا : وسلطان محمود میرزا بهرات آمد ومتوجه سمرقند شد نزد برادر بزرگتر سلطان احمد میرزا . والغ بیك میرزا بامروتعیین پدرونامور درمملکت کابل .

٤ــ در اصل : (میان آتش) گویا بعد از کلمه ــ میان (ایشان) سهواً از قلم نساخ حذف شده است لذا برای حفظ انسجام و رعایت سیاق عبارت کلمهٔ مذکوره الحاق گردید .

٥ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

٦ــ مج : که دارالملك سلطان محمود غزنوی است .
مک : این جمله را ندارد .

سلطان محمود غزنوی است]، تاحدود هندوستان والی بود ،[1] [و اکنون نیز هست] .

سلطان ابابکرمیرزا در بدخشان[2] (ونواحی آن) فرمان روا بود .

ونواحی «اندجان»[3] و [ولایت] «اوزجند» (ودیار ترکستان در تحت فرمان (سلطان) عمرشیخ میرزا بود ، [وحالا نیزهست] .

وولایت گرمسیر و قندهار ، و تمامی آن بلاد و دیار تعلق بسلطان مراد میرزا داشت .

تاوقتی که واقعهٔ سلطان سعید روی نمود ، امیریوسف ترخان که ملازم اوبود، عقوق حقوق ولی‌نعمت نموده ، خیل وحشم اورا غارت کرد ،[4] [وتاراج داد] ، شاهزاده چون از همه جوانب سبل و ابواب چاره و تدبیر مسدود دید ،[5] [روی امید بدر گاه مرحمت پناه حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا آورد ، وآنحضرت برعایت وعنایت بسیار ملحوظ گشته رخصت عزیمت بجانب سمرقند یافت .]

سلطان‌خلیل‌میرزا بفرمان پدروالی هرات‌بود،[6] [تازمان ظهورواقعهٔ آذربیجان]، وچون حضرت اعلی تخت خراسان را مسخر فرمود او را بنظر تربیت وشفقت ابوت

۱ــ مج : واکنون نیزهست .
مک . پا : این جمله را ندارد .

۲ــ مک : ونواحی آن . مج : این جمله را ندارد .

۳ــ مج : و نواحی اندجان و ولایت اوزجند درتحت فرمان عمر شیخ میرزا بود و حالا نیزهست وولایت .
مک : ونواحی اندجان واوزجند ودیارترکستان درتحت‌فرمان سلطان عمرشیخ میرزا بود وولایت .

٤ــ مج : وتاراج داد . مک . پا : این جمله را ندارد .

٥ــ مج : [روی امید بدرگاه مرحمت پناه حضرت اعلی ...... رخصت عزیمت بجانب سمرقند یافت] .
مک : این عبارت را ندارد .

٦ــ مج : تازمان ظهور واقعهٔ آذربیجان .
پا . مک : این عبارت را ندارد .

ملحوظ داشته بآیین و ترتیب پادشاهان[1][بجانب] ماوراءالنهر فرستاد ، و سلطان ولد میرزا بتعهد امرای ارلات بود ،[2][و اورا باعزاز و اجلال تمام میداشتند] .

[3](و) حالا ازین عشرهٔ کامله : سلطان خلیل‌میرزا ، وسلطان مرادمیرزا وسلطان ابابکرمیرزا سردرسرخود رائی وبیوفائی کرده‌اند ، وهفت دیگر باقیمانده ، و اکثر ایشان درممالك[4][ماوراءالنهر وآن نواحی] فرمان رواء ، ومالك رقاب[5][ونواصی]اند.

۱ـ مج : بجانب . مک . پا : این کلمه را ندارد .
۲ـ مج : واورا باعزاز واجلال تمام میداشتند .
پا . مک : این عبارت را ندارد .
۳ـ مک : وحالا .
مج . پا : حالا .
٤ـ مج : ماوراءالنهر وآن نواحی .
مک . پا : این عبارت را ندارد .
۵ـ مک . پا : رقاب‌اند .
مج: رقاب ونواصی‌اند .

روضهٔ بیست و چهارم

[۱][دربیان بعضی وقایع که درمبادی جلوس همایون واقع شد

چون حضرت پادشاه خلافت‌پناه ابوالغازی سلطان حسین میرزا برسریر سلطنت خراسان تمکن‌یافت، وپرتو آفتاب دولت قاهرهٔ رش برساحت ممالك تافت، وسر کشان اطراف فرمان همایون او را گردن نهادند، و اعیان ملك طاعتش را کمربسته زبان بمدایح و مناقب حضرتش بگشادند، جمعی از جاهلان شیعه وباطلان رفضه ـ بمظنه آنکه چون‌اشعاربلاغت شعارآنحضرت «حسینی» تخلص دارد شاید میلی‌بجانب عقیدهٔ باطلهٔ ایشان باشد، ومذهب سنیهٔ سنت و جماعت مطعون خواهند ماند ـ غلوی عظیم کردند و سعایت بسیار نمودند که برمنابر اسلام خطبه بنام دوازده امام خوانند، و اسامی خلفای راشدین را مطروح سازند، از آنجمله : سید حسن کربلائی نام بود که در محلی که بساط در گاه گردون بسطت حضرت اعلی بزینت فحول علما وعدول فضلا مزین نگشته بود سررشتهٔ اسباب مایحتاجی[۲] بشکیل مانی و[۳]شطاحی بدست آورده ببار گاه خلافت پناه شتافته بود و بتزویر و حیله راهی پیدا ساخته درین باب سعی تمام داشت،

۱ـ عبارت : [دربیان بعضی وقایع که درمبادی جلوس همایون واقع شد ... که عمدهٔدولت قاهره بود برسم منقلای وی بجانب ماز ندران درضمان امان روان گشت] ، = ازس۲ ص ۳۲۸ تا س ۱۵ ص ۳۳۳ نسخه مج میباشد و از دیگر نسخه های مورد اعتماد محذوف است .

۲ـ شکیل مانی : شکیل بکسراول : مکر ، فریب وحیله فرهنگ برهان قاطع . وکلمهٔ (مانی) ممکن‌است بایاء نسبت‌باشد مثل: ساختمانی، سازمانی، شادمانی، وشاید هم این کلمه دراصل(مآبی) بوده: مثل: جلالت‌مآب، سیادت‌مآب وسیادتمآ بی که نساخ آنرا تحریف کرده‌اند .

۳ـ شطاحی : شطحیات باصطلاح اهل تصوف چیزهای مخالف ظاهر شرع گفتن وکلمات خلاف شریعت‌بزبان آوردن ... آنندراج.

و دیگر : سیدعلی واحدالعین ازقاین که دیدهٔ باطنش چون چشم ظاهرازدیدن راه حق پوشیده بود ، ومیان بتشیع مذهب شیعه بسته ، دهان بتشنیع اهل سنت گشاده، درشیوهٔ واعظی وسخنان مسجع ونثرونظم یدطولی داشت ، وجمع کثیر ازاوباش وجهال بسخنان رنگین ومقولات موافق هوای نفس ایشان شیفته و فریفته ساخته ، در جانب رفض بغایت متعصب بود ، و بخیال فاسد خود مستظهر بآنکه حضرت اعلی تقویت عقیدهٔ باطلهٔ او خواهد نمود ـ در نقص اهل سنت و جماعت سخنان میگفت و از آن غافل که زبان حال همایون فـال آنحضرت اعلی بحکم : لایجتمع امتی علی الضلالة درروش پسندیدهٔ حنفیهٔ بیضاء راسخ دم وثابت قدم ، این ندا بگوش ملاءاعلی میرساند:

لخواجه سلمان الساوجی :

کوری چشم منافق من حسینی مذهبم

راه حق اینست ونتوانم نهفتن راه راست

پس روزعید اضحی سید واحدالعین درعرصهٔ مصلی برمنبر برآمده اعلام اضلال و اظلام نصب کرد ، و زبان بطعن سنی مذهبان و تقویت اباطیل شیعه که حضرت شاه اولیا علی مرتضی رضی اله عنه دربـارهٔ ایشان فرموده ، که :[۱] سیخرج فی آخر الزمان ینتحلون شیعتنا ولیسوا من شیعتنا اذا وجد تموهم فاقتلوهم فانهم مشرکون ، دراز بگشاد، جمعی ازیکجهتان مذهب سنت وجماعت ازسرحمیت جوش برآورده ازعید گاه برخاستند وباشور وشغب بجانب بار گاه پادشاه پاك مذهب روان گشت ، ورکاب نصرت انتساب که بعزم نماز عید حرکت فرموده بود درکوچه خیابان از عربدهٔ سید مفتن وقوف یافت ، فوجی را فرمان داد تا اورا ازمنبر فرو کشیدند بخواری تمام ،

مصراع :

که شیطان را نمی‌زیبد ورای آسمان منبر

و حسن عقیده و پاکی مذهب وصفای مشرب حضرت اعلی ـ که مبهم بود ـ

۱ـ کذافی الاصل؛ چون این فصل از زیادات مج میباشد، ومتن حدیث درمنابعی که دردسترس بود نیز بنظر نرسید، لذا تصحیح آن میسر نگردید.

برهمهٔ عالمیان سیما اهالی خراسان واضح گشت ، و زبانها بدعاءِ مزید دولت و نصرت حضرتش جاری شد .

وهم درآن تاریخ که سنهٔ ثلث و سبعین و ثمانمایه بود حضرت اعلی نقش سکهٔ تنکه را باسم «بهبود» حکم‌فرمود، وزرها بسکهٔ «بهبود» رایج گشت ، و درآن فرصت مؤلف را مناسب وقت شعری اتفاق افتاده بود تخلص این بیت است :

نامیا گر سکهٔ بهبود میخواهی بـرو
روی چون زربرجناب خسروآفاق بین

حاصل الامر که از ظهور این‌حال دین نبوی وشرع مصطفوی از نوقانونی‌دیگر گرفت ، وآئینی دیگر یافت . ومرتقیان معارج سنت محمدی را رواج هرچه تمامتر حاصل آمد ، وطاعنان ومنکران ملت را مالش ومذلت عظیم رسید . لاجرم روز بروز رایت دولت حضرتش چون اعلام دین مبین رفیع ترست ، و بنیان مذاهب اهل بدعت وضلال ساعت بساعت وضیع‌تر، وسردعائی که برمنابراسلام برزبان خطبای عالی‌مقام جاری است که : اللهم انصرمن نصرالدین واخذل من خذل‌الدین ، ظهورتمام یافت .

مصراع :

پناه دین خدا شد خداش باد پناه .

چمن اول ازروضهٔ بیست وچهارم

در ذکر وفات حضرت مهداعلی[1] فیروزه بیگم والدهٔ حضرت اعلی

چون اطراف مملکت از کدورت تعرض بعضی اعداء مصفی شد ، وحضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بر سریر سلطنت استقراری یافت ، بحکم آنکه :

بیت :

هر جام مراد راکه بردست نهم
گردون ز حسد خسی در آن اندازد

امری موجع و المی مفجع از مکمن حوادث روزگار روی نمود، و آن واقعهٔ هایلهٔ ناگزیر والدهٔ مرحومهٔ حضرت اعلی : مهد عالیه فیروزه بیگم تغمده‌اله «کذا» بود ، که چون حضرت همایون برسریرخلافت میمون انتما یافت ، وپرتوآفتاب دولت قاهره‌اش ساحت مملکت را بانوار احسان منور ساخت ، والدهٔ آنحضرت که سالها الم فراق چنین فرزندی حمیده اخلاقی کشیده بود ، و در انتظار چنین دولتی و فرصتی زهرهای‌محنت وناکامی‌چشیده، دروقتی که اسباب‌حصول‌مطلوب منتظم گشت، وحضرت اعلی تمامی اختیار و ملك ومال بحسن رأی فرخ مآل آن بانوی ستوده خصال مفوض داشت،و **بالغدووالآصال** ، برطبق‌مرویهٔ: **من اصبح وله ابوان راضیان اواحدهما فتحت علیه ابواب الجنان** ، درخدمت ورضاجوئی حضرت والده سعی تمام میفرمود ،

ع: ناگاه اجل زدر درآمد که منم

وچهاردهم ماه‌محرم سنهٔ اربع وسبعین وثمانمایه ازمحنت سرای پروحشت دنیا

۱ـ کذا؟.

بمسند عزونازعالم‌بقا خرامید، ودربهشت برین‌بازمرهٔ حورعین‌قرین وهمنشین گشت.

لخسرو :

ماتم‌کده شد جهان نهان نیست
ماتم زده کیست کزجهان نیست
تا خانه بود ز دولت آباد
قدرش نشناسد آدمیزاد
آمد چو غم عزیز در پیش
آنکس که عزیز تر غمش بیش

وتمامی ارکان دولت ، و اعیان مملکت از حدوث این مصیبت چون گل جامه چاك ، و چون بنفشه کبود پوش گشتند ، و زمانه نیل چشم زخمی بر رخسار دولت پایدار خضرت حضرت پادشاه‌کامکار کشید، ولاله‌وار داغ‌حسرتی برجگر خسرورفیع اقتدارنهاد ، و مفارقت والدهٔ بزرگوار برحضرت اعلی اثر عظیم کرد ، و ملالت تمام روی‌نمود ، چنانچه خاطرهمایون ازنظم‌وترتیب مصالح اموراعراض فرمود ، وازاشغال سلطنت ونسق مهمات مملکت ملول گشته نظر اهتمام مهام مالی وملکی باز گرفت ، وچندین روزبشرایط تعزیت و مراسم این مصیبت جانسوز قیام نمود ، و مدفن و مرقد در شارع خجسته مشآرع «خیابان» که آرامگاه جانهای پاك اکابر اسلام است قریب بمزارفیض‌آثارامام الجن والانس امام‌فخرالدین عمررازی نوراله مرقده مقرر گشت، و گنبد رفیع وعمارات بدیع درآن حضیرهٔ خلدآیین بناقرمود ، و حالا از میامن پرتو التفات حضرت سلطانی آنموضع بقعه‌ایست چون سقف مرفوع و بیت معمور در غایت نزاهت ونظافت ، ومانند ریاض دارالسرور درنهایت صفا ولطافت ، وذکر آن درروضهٔ که بیان عمارات خواهد بود مذکور خواهد شد .

چون حضرت اعلی ازوظایف عزا وترتیب آب و آش وطوی بازپرداخت، اخبار مترادف گشت که یادگار محمدمیرزا ولد میرزا محمد بن بایسنقرمیرزارا امیرحسن بیك رعایت نیك کرده ، امرا وسپاه خراسانرا بعدازاستیصال سلطان سعید ملازم‌رکاب

او گردانیده ، و بجانب خراسان فرستاده ، و چون بحدود بسطام رسیده خبر استعلا و استیلای حضرت اعلی شنیده عنان عزیمت بطرف استرآباد بیرون آمده ، حضرت اعلی بسبب این خبر ازغایت شوکت وحمیت خسروانه برآشفته ،

لامیر خسرو الدهلوی :

گفت که هی هی بجهان عهد من
وز دگری زلزله در مهد من
غازی ما چون نه بکار غز است
دشمن اگر تاختن آرد سزاست
پنبه کنم لشکر او را چنان
کز تن شان پنبه کنم استخوان

پس باجتماع عساکرظفر مآثر فرمان داده ، امیرزین العابدین ارلات را ازبلخ طلب فرمود ، وامیراسحق ترخان را ببلخ فرستاد ، وجناب سلطنت شعاری نظام الدین سلطان احمد میرزا را که یزنهٔ حضرت اعلی بود بحکومت و ایالت دارالسلطنت هرات تعیین فرمود، و امیرمبارزالدین ولی بیك را ـ که عمدهٔ دولت قاهره بود ـ برسم منقلای وی بجانب مازندران درضمان امان روان گشت][1] .

۱ـ تااینجا از زیادات مج میباشد= س۲ص۳۲۸ تا س۱۵ص۳۳۳.

چمن[1] [دوم از روضهٔ] بیست وچهارم

در ذکر لشکر کشیدن حضرت اعلی (ابو الغازی سلطان حسین میرزا) بمحاربهٔ یادگار محمد میرزا ، وازچمن دولت گلهای نصرت چیدن

درچهاردهم ربیع الاول سنه[2](اربع و سبعین و ثمانمایه[3] اخبار مترادف گشت ، ومتعاقب رسید، که یاد گارمحمد میرزا ولد سلطان محمدابن بایسنغر میرزارا[4]امیرحسن بیك رعایت نیك کرده، امرا و سپاه خراسان را بعد از استیصال سلطان سعید ملازم او گردانیده، وبجانب خراسان فرستاده،وچون بحدود بسطام رسیده خبر استعلا واستیلاء

۱ــ مج : چمن دوم ازروضه بیست وچهارم .
مک : چمن بیست و چهارم در ذکر لشکر کشیدن حضرت اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا بمحاربه یادگارمحمد میرزا وازچمن دولت گلهای نصرت چیدن .
پا : چمن بیست وچهارم در ذکر لشکر کشیدن حضرت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایادگارمحمد میرزا وازچمن دولت گلهای دولت چیدن .

۲ــ عبارت : (اربع وسبعین وثمانمایه اخبار مترادف گشت ومتعاقب رسید که یادگار محمد میرزا ولد ..... وامیرولی بیك‌را یرسم منغلای بجانب مازندران فرستاد ،و) اززیادات نسختان مک وپا میباشد وازمج بتمامه محذوف است .
مج : در چهاردهم ربیع‌الاول سنه مذکوره رایات همایون حضرت خسرو صاحب قران ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان بساعتی میمون که بنظرات سعادت بخش مقرون بود بعزیمت مازندران جهت اندفاع مخالفان .

۳ــ مک : سنه ۸۷٤ اخبار مترادف گشت ومتعاقب رسید که یادگارمحمد میرزا .
پا : سنه اربع وسبعین وثمانمایه اخبارمترادف ومتعاقب رسید که یادگارمحمد میرزا .

٤ــ مک : میرزا را امیرحسن . پا : میرزا امیر حسن .

حضرت اعلی شنیده، عنان عزیمت بطرف استرآباد و ولایت مازندران تافته، و بر آن نواحی مستولی شده[۱]، و امیر شیخ زاهد از استرآباد[۲] بواسطهٔ استیلاء او بیرون آمده، حضرت اعلی[۳] از استماع این خبر بر آشفته، باجتماع عساکر ظفر مآثر فرمان داده، امیر زین العابدین ارلات را از بلخ طلب فرمود و امیر اسحق ترخان را ببلخ فرستاد،[۴] و نظام الدین سلطان احمد میرزا را که[۵] یزنهٔ حضرت اعلی بود بحکومت و ایالت هرات تعیین فرمود، و امیر ولی بیک را برسم منغلای بجانب مازندران فرستاد. و[۶]) [[۷]رایات همایون حضرت خسرو صاحب قران ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان] بساعت[ی] میمون که بنظر[ا]ت سعادت بخش مقرون بود، بعزیمت مازندران جهت اندفاع مخالفان از بلدهٔ هرات نهضت فرمود(ه)[۸]، «پل سالار» مخیم عساکر ظفر مآثر گشت.

۱ـ مک: مازندران تافته و امیر شیخ میرزا.
پا: مازندران تافته و بران نواحی مستولی شده و امیر شیخ زاهد.
۲ـ مک: ازاسترآباد بواسطهٔ استیلاء او بیرون آمده حضرت اعلی.
پا: ازاسترآباد بیرون آمده حضرت اعلی.
۳ـ مک: حضرت اعلی ازاستماع این خبر برآشفته باجتماع.
پا: حضرت اعلی بسبب این واقعه برآشفته باجتماع.
٤ـ مک: ببلخ فرستاد وسلطان احمد میرزا راکه یزنهٔ حضرت اعلی.
پا: ببلخ فرستاد و نظام الدین احمد میرزا راکه یزنهٔ حضرت اعلی.
۵ـ یزنه: شوهرخواهر. فرهنگ برهان قاطع.
٦ـ تااینجا اززیادات نسختان مک و پا میباشد.
۷ـ مج: سنه مذکوره رایات همایون حضرت خسرو صاحب قران ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان بساعتی میمون که بنظرات سعادت بخش مقرون بود بعزیمت.
مک: بجانب مازندران فرستاد و خود بساعت میمون که بنظر سعادت بخش مقرون بود بعزیمت.
پا: بجانب مازندران فرستاد وخود بساعتی که بنظرات سعادت بخش مقرون بود. بعزیمت.
۸ـ مج. پا: فرمود. مک: فرموده.

مقارن این حال[1] جناب ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیداله طیب‌اله مثواه بجانب حقایق‌پناهی مولانانورالدین عبدالرحمن[2] جامی نوراله مرقده السامی مکتوبی فرستاد مضمون آنکه :[3] جمع[ی از] امرای سمرقند بی‌اجازت حضرت‌اعلی بدین‌جانب آمده[4]، [و] کوچها ومتعلقان ایشان در خراسان مانده[5]، [و] مشوش اوقات [این] فقیر میشوند که درین باب جهت ایشان چیزی نویسد،[6] هرچند بحسب عرف این صورت مستحسن نیست، چون بی رخصت آمده‌اند،[7] التماس از خدمت مولوی آنکه چون حضرت اعلی را نسبت بدیشان کمال ارادت و اعتقاد حاصل‌است،[8] اهتمام فرمایند که

۱ـ مج : این‌حال حناب‌ولایت‌پناه خواجه ناصرالدین عبیداله طیب‌اله بجانب حقایق پناهی.
مک . پا : این حال حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیداله طیب‌اله مثواه بحضرت حقایق پناهی .
۲ـ مج : عبدالرحمن جامی .
مک . پا : عبدالرحمن الجامی .
۳ـ مج : آنکه جمعی ازامرای سمرقند بی‌اجازت .
مک : آنکه جمع امراء سمرقند بی‌اجازت .
پا : آنکه جمعی امراء سمرقندی بی‌اجازت .
٤ـ مج : آمده و کوچها .
مک . پا : آمده کوچها .
٥ـ مج : مانده ومشوش اوقات این فقیرمیشوند که درین باب .
مک : مانده مشوش اوقات فقیرمیشوند که درین باب .
پا : مانده مشوش اوقات شریف میشود که درین باب .
٦ـ مج . مک : هرچند بحسب عرف .
پا : هرچندبسبب عرف .
۷ـ مج . مک : التماس ازخدمت مولوی .
پا : التماس ازحضرت مولوی .
۸ـ مج : اهتمام فرمایند که نظر برقصور وتقصیر آنجماعت نکند وچون خدمت مولانا را نسبت بجناب خواجه صدق اخلاص وحسن اعتقاد درجهٔ اعلا داشت از سر ارادت بنفس شریف متوجه .
مک : اهتمام فرمایند که نظر برقصور و تقصیر آنجماعت نکند حضرت مولانا ازسر ارادت متوجه .
پا : اهتمام فرمایند که نظر برقصور وتقصیر آنجماعة نکنند حضرت مولانا ازسرارادت بنفس نفیس متوجه .

نظر بر [قصور و] تقصیر آنجماعت نکنند. [وچون خدمت] مولانا [را نسبت بجناب خواجه صدق اخلاص وحسن اعتقاد درجهٔ اعلا داشت] از ارادت [بنفس شریف] متوجه اردوی همایون گشت، چون نزدیك بمعسکر فیروزی اثر رسید ازالسنه وافواه استماع نمود که حضرت اعلی با حریفان مجلس انس بمباشرت و معاشرت[۱] مشغولند، [۲][واطراف مجلس[۳] بخوبان خورشید سیما وساقیان ماه طلعت زهره جبین مزین است، وهرچه از اسباب طرب ومواد عشرت[۴] باشد مهیا ومعین]، [۵]جناب مولوی توقفی فرمود[۶]، (و) امرای عظام و اعیان در گاه استقبال نموده بعد از شرایط تعظیم و تکریم مقصود معلوم کرده با غزلی[۷] [که خدمت مولانا] مناسب مقام ومقتضی حال[۸] (بدیهةً) فرموده بود بمجلس همایون باز گشتند، واین دوبیت ازآن غزلست.

۱ــ مج . مک : مشغولند .
پا : مقبول‌اند .

۲ــ عبارت : [و اطراف مجلس بخوبان ..... و مواد عشرت باشد مهیا ومعین] از زیادات نسختان مج وپا میباشد .

۳ــ مج : مجلس بخوبان خورشید .
پا : مجلس بخورشید .

٤ــ مج : دراصل «عزب» ؟
پا : عشرت .

٥ــ مج : جناب مولوی .
مک . پا : حضرت مولوی .

٦ــ مج . پا : امراء عظام .
مک : وامرای عظام .

۷ــ مج : باغزلی که خدمت مولانا مناسب .
مک : باغزلی مناسب .
پا : باغزلی که حضرت مولانا مناسب .

۸ــ مج . پا : ومقتضی حال فرموده .
مک : ومقتضی حال بدیهةً فرموده .

[۱](لحضرت مخدوم) [مولانا عبدالرحمن جامی نوراله مرقده] :

نه زهد آمد مرا مانع زبزم عشرت اندیشان
غـم خـود دور میدارم ز بـزم عشرت ایشان
بجائی کـاطلس شاهان نشاید فرش ره حـاشا
که راه قرب باید دلق گـرد آلـود درویشان

چون این سلك در شاهوار از بحر[۲]محیط ضمیر[۳] (منیر حضرت) مولوی بصدف گوش حضرت اعلی رسید که ،

[۴](مصراع) : سخن درست و تعلق بگوش شه دارد ،

محیط خاطر حضرت سلطانی موج گوهر بر آورد و تمام غزل را بجواب موشح ساخته بمجلس فیض آثار[۵]جناب مولوی فرستاد ، این سه گوهر گرانمایه که گوشوارهٔ عروسان معانی ، و[۶][تمیمهٔ] وشاح[۷]حورای بهشتی میزیبد ازآن سلك منظوم است ،

۱ــ مج : لمولانا عبدالرحمن جامی نوراله مرقده .
مک : لحضرت مخدوم .
پا : این عناوین را ندارد .

۲ــ مج : محیط . مک . پا : بسیط .

۳ــ مج : ضمیرمولوی . مک . پا : این کلمه را ندارد .

٤ــ مج : مصراع . مک . پا : این کلمه را ندارد .

٥ــ مج : فیض آثار جناب مولوی فرستاد .
پا . مک : فیض آثار حضرت منبع اسرار فرستاد .

٦ــ مج : عروسان معانی وتمیمهٔ وشاح حورای .
مک : عروسان معانی ووشاح حوراء .
پا : عروسان معانی وشمیمهٔ حوراء

۷ــ حوراء : حورت حوراً العین : اشتد بیاض بیاضها و سواد سواد ها ، فالعین حوراء و صاحبها احور ، والجمع : حور .وشاح : الوشاح بالکسر: السیف ، و الوشاح بالضم : قلادة من نسیج عریض یرصع بالجوهر تشده المراه بین‌عاتقهاو کشحیها ، و الجمع : وشح .
تمیمه : خرزة یوضع علی‌الاطفال للوقایة من العین والجمع : تمائم. الشمیمة والشمیم : الرائحة الطیبة .

[1](لحضرت اعلی) :

نشاید مجمعی را گفت بزم عشرت‌اند یشان
که نبود پرتو رویت چراغ مجلس ایشان
بجز تشویش نبود تخت[2][و] جاه واطلس شاهی
خوشا کنج فراغ ودلق گرد آلود درویشان
حسینی وار از پیر مغان جویم قدح باشد[3]
ز درد جام جامی بادهٔ لعل جگر ریشان

[4][چون قاصد جواب غزل و جواب پیغام برطبق مرام باز رسانید جناب مولانا از لجهٔ طبع گوهربار چند دُرّ آبدار دیگر در سلك نظم کشیده نثارمجلس دریا نوال سلطانی گردانید ، این دو جوهر ازآن نظم است ،

[بیت] :

رسید قاصد و درجی ز مشکناب آورد
چه جای درج که درج درخوشاب آورد
سخن درست بگویم ز شاه مسند ناز
نیاز نامهٔ دریش را جواب آورد] .

بعداز آن رایات نصرت شعار از[5][موضع] «پل سالار» حرکت فرموده ، مرغزار

۱ــ مج : لحضرت اعلی . مک . پا : این جمله را ندارد .
۲ــ مج : تخت جاه واطلس .
مک : تخت وجاه واطلس .
پا : نبود تاج وتخت و اطلس شاهی .
۳ــ مج : ازپیری مغان جویم قدح تاشد .
مک : ازپیرمغان جویم قدح جستم قدح باشد .
پا : ازپیرمغان قدح تاشد .
٤ــ مج : عبارت : [چون قاصد جواب غزل و جواب پیغام ..... نیاز نامه درویش را جواب آورد] اززیادات نسخه مج میباشد وازنسختان مک وپا محذوف است .
٥ــ مج . پا : ازموضع پل سالار .
مک : ازپل سالار .

رادکان مضرب خیام گردون احتشام گشت، [1][و امیر شیخ زاهد طارمی از مازندران و امیرحسن شیخ تیمور ازسجستان]، وامرا و سرداران اطراف خراسان درآن منزل باردوی همیون پیوستند، چنانچه عارضان سپاه منصور سی هزار سوار عرض دادند. ویادگارمحمدمیرزانیزباامرای خراسان وحشم بی‌پایان ازترکمانان ولشکرمازندران بعزم‌مقاتله ومقابله ازاسترآباد درحرکت‌آمده، چون‌ابروبادروان گشت، تادرصحرای «چناران» جباران وجراران هردولشکربهم‌رسیدند، چون سپاه کینه‌خواه‌یادگارمحمد میرزا چندان نبود که دربرابرلشکر فیروزی اثر[2][حضرت اعلی] صف بر کشند بسه گروه قسمت شدند، ویك گروه بقصد[3]جوانغار، ویکی بجانب برانغار، ویکی‌متوجه قول همایون، بیکبارسبکخیزوعنان ریزحمله کردند، بنوعی که کوه ازشکوه صولت ایشان ستوده شدی، و میمنه و میسره[4][سپاه نصرت پناه] حضرت اعلی برهم خورده، [5][امیرسید مراد بقتل رسید، و] ایل و یاغی و دوست و دشمن وآشنا و بیگانه درهم افتاده، امارات فزع اکبر، و علامات روز محشر بظهور پیوست، چون قلب همایون درصدق‌نیت وخلوص عقیدت باحضرت مالك‌الملك اعزجنده راسخ بود متفرق نگشت، وحضرت‌اعلی بنفس‌مبارك باجمعی ازدلاوران نامداروبهادران نصرت شعارجهت کومك

١ــ مج. پا: وامیرشیخ زاهد طارمی ازمازندران‌وامیرحسن‌شیخ‌تیمورازسجستان.
مک: این عبارت را ندارد.

٢ــ مج. پا: فیروزی اثر حضرت اعلی صف.
مک: فیروزی اثرصف.

٣ــ مج: قسمت شدند و یك گروه بقصد جوانغار و یکی بجانب برانغار و یکی متوجه قول همایون.
مک: قسمت شدند و یك گروه بقصد جانغار و یکی بجانب برانغار و یکی متوجه قول همایون.
پا: قسمت شدند یك گروه برسم جوانغار ویکی متوجه قول همایون.

٤ــ مج: ومیسره سپاه نصرت پناه حضرت.
مک: ومیسرهٔ حضرت.
پا: ومیسرهٔ سپاه حضرت.

٥ــ مج. پا: [امیرسید مراد بقتل رسید، و].
مک: این عبارت را ندارد.

لشکر برطرف یسار ایستاده نظارهٔ جلادت و مشاهدهٔ شجاعت و مبارزت یادگار محمد میرزا مینمود، که بارمح چون شهاب ، و[1] تیغ برق مانند ، ونعرهٔ رعدآثار بهرطرف که حمله می‌آورد لشکری را ازپیش می‌برد ، چون دید که سپاه[2] [ظفرپناه] از پا درآمده اختیار ازدست می‌رود[3]، [و اکثر افواج لشکر همایون پریشان و بی‌سامان گشتند] ، حضرت اعلی بنفس[4] مبارك آهنگ جنگ وعزم رزم فرمود ،

کانچه کند یک تن تنهای شاه

نیست میسر که کند صد سپاه

[5] و دوال اقبال[6] برطبل باز نصرت شعار کوفت ، لشکر متفرق چون صدای طبل بازشاه شنیدند جوقاً جوقاً ، فوجاً فوجاً ، صفاً صفاً درظل رایت[7] (نصرت) سرایت همایون، که مهبط آی(ا)ت[8] [نصرت و] دولت روزافزونست جمع آمدند ، وحضرت اعلی بدلقوی

۱ــ مج . پا : وتیغ برق مانند .
پا : وبرق تیغ مانند .
۲ــ مج : سپاه ظفرپناه ازپا درآمده .
مک . پا : سپاه ازپا درآمده .
۳ــ مج . پا : [واکثرافوج لشکرهمایون پریشان و بی‌سامان گشتند] .
مک : این عبارت را ندارد .
٤ــ مج . مک : حضرت اعلی بنفس مبارك .
پا : حضرت اعلی بنفس اعلی .
٥ــ دوال : تسمهٔ رکاب وغیره آن ، تازیانه .

(فرهنگ برهان)

٦ــ طبل باز، طبلك باز: نقارهٔ کوچکی که بازداران همراه دارند وچون نخچیری برزمین نشسته یادرآب شناور بینند آن‌نقاره را میزنند تااز آوازآن نخچیر از جای برخاسته وبازرا برآن سردهند .

(فرهنگ غیاث اللغات)

۷ــ مج . پا : رایت سرایت .
مک : رایت نصرت سرایت .
۸ــ مج : مهبط آیت دولت .
مک : مهبط آیات دولت .
پا : مهبط آیات نصرت ودولت .

[1][وامل فسیح] ، ونیت خالص و یقین صادق حمله[2](می) کرد ،[3][وزبان روزگارمطابق برمقتضای حال را بدین رباعیه مترنم گشت ،

لامیرمعزی‌طاب ثراه :

ای شاه زمین بـر آسمان داری تـخت

سستست عدو تـا تـو کمان داری سخت

حمله سبك آری و گـران داری لخت[4]

پیری تو بدانش و جـوان داری بـخت]

[5]و بهمان یك حمله جملهٔ جنس جیش مخالفانرا[6] بی‌سرنعال بغال گردانید(ه)[7]، وهیأت مجموعی ایشان‌تارومارشده، اکثر(ی)[8]عرضهٔ هلاك ودمار گشتند ، و جمال فتح برصفحهٔ آینهٔ تیغ مالك رقاب حضرت اعلی جلوه گر و چهره‌نمای گشت ، و یادگار محمد میرزا همچنان سراسیمه وار جنگ میکرد ، تا قاضی بیك[9][درین محل] عنان اورا گرفته ازمعرکه بیرون برد ، وبجانب دامغان وسمنان راه هزیمت پیش گرفتند،

۱ــ مج : وامل فسیح . مک . پا : این جمله را ندارد .

۲ــ مج . پا : حمله کرد ـ مک : حمله می کرد .

۳ــ عبارت : [و زبان روزگار مطابق برمقتضای حال را بدین رباعیه . . . . بدانش و جوان داری بخت] از زیادات نسخه مج است و از دیگر نسخه های مورد استناد محذوف است .

٤ــ لخت : گرز، ستیزه کردن ، پاره کردن ،کارد قصابان ،کتك وشلاق . فرهنگ برهان.

٥ــ مک . پا : یك حمله جملهٔ جنس .
پا : یك حمله جنس .

٦ــ مج . پا : بی‌سپر نعال بغال .
مک : بی‌سر نعال .

۷ــ مج . پا : گردانید .
مک : گردانیده.

۸ــ مج : اکثرعرضهٔ .
مک . **پا : اکثری** عرضهٔ .

۹ــ مج . پا : **درین محل** .
مک : این جمله را ندارد .

و حضرت اعلی موهبت این فتح نامدار را محض عنایت و عاطفت[۱] [حضرت] پروردگار [۲] شناخته، بسجدات شکر الهی، وایفای نذور قیام فرمود، ومنشیان بلاغت شعار فتح نامها بقلم معجز آثار رقم نموده باطراف[۳] [و اقطار] ممالك فرستادند. -و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط و محافظت استرآباد نامزد فرمود[۴]. (و) مو[ا]کب همایون در ظل تأییدات حضرت بیچون سالم وغانم[۵] [و] مظفر و منصور، [و] مبتهج و مسرور بمستقر سلطنت ومسند خلافت مراجعت فرمود. وظهور فتح مذکور[٦] [روز] هشتم ربیع الاول سنهٔ مذکوره بود، وسوم جمادی الآخر عرصهٔ دارالملك هرات ازوصول رکاب هلال آسا، و نقوش نعال مراکب، فلك مواکب مزین و مقمر گشت، وسریر شهریاری و متکای جهانداری بفر جلوس همایون فلك سای[۷] (و) فرقدفرسای شد. واکابر واعیان مملکت بعز بساط بوس سرافراز گشته مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند[۸] (و زبان) حال بفحوای این مقال مترنم گشت،

ظهیر فاریابی :

چه پرتو است که اقبال درجهان افکند

چه غلغل است که دولت در آسمان افکند

۱ــ مج . پا : حضرت . مک : ندارد .
۲ــ مج : شناخته بسجد است شکر الهی وایفای نذور قیام فرمود .
پا : شناخته بسجدات شکرانهٔ الهی وایفاء نذور قیام نمود .
مک : شناخت بسجدات شکر الهی وایفاء نذور قیام نمود .
۳ــ مج . پا : واقطار. مک : ندارد .
٤ــ مج : مواکب همایون .
مک : وموکب همایون .
پا : ومواکب همایون .
٥ــ مج : ومظفرومنصور ومبتهج .
مک . پا : مظفرومنصور مبتهج .
٦ــ مج : مذکور روزهشتم .
مک : مذکورهشتم .
۷ــ مک . پا : وفرقد . مج : فرقد .
۸ــ مج : آوردند حال .
مک : آوردند وزبان حال .

غبار موکب شاهیست یـا نسیم بهشت
که بوی امن و امان درمشام جان افکند

ویادگارمحمد میرزا که از معرکه چناران رو گردان شده[1][بطرف دامغان و] سمنان رفته بود[2]، [کس پیش امیر حسن بیك فرستاده] جهت استخلاص خراسان مددطلبید ،[3][و] امیرحسن بیك برحسب ملتمس اوازامرای معتبر پسرعم خود[4][امیر] یوسف بیك ، و برادرزادهٔ خود[5][امیر] حسن بیك ، و امیر شاه منصور[6][ولد امیر شاه سوار] (را) [ازقراقوملوق] بادوهزارسوارمکمل [و] مسلح بکومك فرستاد ، و ایشان بخراسان درآمده آثار تسلط ظاهر کردند تاغلبه وازدحام ایشان بولایت جام رسید ،

[7][ع :] دیگرنماند ذوق درآن جام خوش گوار

مقارن این حال جمعی از اعیان[8][ولایت] «قاین» بسبب نزاعی که [در][9]میان اقـران معهود است ،[10][متوهـم شده] بکرمـان رفته بودند ، [و امیر] زینل بیك

١ــ مج : شده بطرف دامغان وسمنان .
مک . پا : شده سمنان .
٢ــ مج : کس پیش امیرحسن بیك فرستاده .
مک . پا : این عبارت را ندارد .
٣ــ مج : وامیرحسن بیك .
مک . پا : امیرحسن بیك .
٤ــ مج . پا : خود امیریوسف .
مک : خود یوسف بیك .
٥ ــ مج . پا : خود امیرحسن بیك .
مک : خود حسن بیك .
٦ــ مج : شاه منصور ولد امیرشاه سوار ازقراقوملوق بادوهزارسوارمکمل ومسلح .
مک . پا : شاه منصوررا بادوهزارسوارمکمل مسلح .
٧ــ مج : ع . مک . پا : این کلمه را ندارد .
٨ــ مج : اعیان ولایت قاین :
مک : اعیان قاین .
٩ــ مج : نزاعی که درمیان . مک : نزاعی که میان .
١٠ــ مج : معهود است متوهم شده بکرمان رفته بودند وامیرزینل .
مک : معهود است بکرمان رفته بودند زینل بیك .

ولدامیرحسن بیك که‌حاکم آنجا بود، برحسب درخواست آنجماعت هزارسوار مکمل نامزد قوهستان فرموده ، درین محل تاختن آورده،[۱][بیخبر] بر سر امیر (شیخ) زاهد طارمی که حاکم قوهستان بود در آمدند، و او رابقتل آورده ، در تمامی قوهستان ، وترشیز، وزاوه ، ومحولات، و خواف ، و باخرز، ازتغلب و تعرض و نهب و غارت هیچ باقی نگذاشتند .

[۲][ع : درملك سم ستور بیگانه مباد ،

و پیر حسین چولی که بامر حضرت اعلی کوتوال قلعهٔ طبس گیلکی بود ، قلعهٔ مذکوره‌را بقوت بازوی شجاعت ، ونیروی سرپنجهٔ جلادت نگاه داشته ، وتر کمانان ولشکر مخالفان را پیرامن قلعه نگذاشت ، وپیاده‌ها ازقلعه بیرون آمده ، از ترا کمه بسیاری بقتل‌آوردند] ،

چون‌حضرت[۳](اعلی) از کیفیت این‌حال(ات) خبریافت باجتماع لشکرها فرمان داده ، غرهٔ رمضان سنهٔ مذکوره بجانب مخالفان روان شد ، چون حدود سبزوار مخیم عساکرنصرت شعار[۴][حضرت اعلی] گشت ، یادگارمحمد میرزا در[۵][نواحی] سبزوار بود، قاضی بیك‌را باجمعی[۶][ازدلاوران سپاه خود] (در) سبزوار گذاشته بطرف بسطام

۱ــ مج : آورده بیخبر برسر امیرزاهد .
مک . پا : آورده برسر امیرشیخ زاهد .

۲ــ عبارت : [ع : درملك سم ستوربیگانه مباد. وپیرحسن‌چولی ... بسیاری بقتل آوردند] اززیادات نسخه مج میباشد .

۳ــ مک . پا : حضرت اعلی از کیفیت این حالات خبریافت .
مج : چون حضرت از کیفیت این حال خبریافت .

٤ــ مج : نصرت شعار حضرت اعلی گشت .
مک . پا : نصرت شعار گشت .

٥ــ مج : نواحی . مک . پا : این‌کلمه را ندارد .

٦ــ مج : باجمعی ازدلاوران سپاه خود سبزوار .
مک . پا : باجمعی درسبزوار گذاشته .

رفت، وقراولان هردوجانب درظواهر[1] «بیار» و«کمند» بهم بازخورده حربی عظیم کردند، ومردم خراسان براهل عراق غالب گشتند ، وازفریق مخالفان [نعمت خارزمی ونعمت دیگررا] کشتند ، وچند روز سپاه همایون محاصرهٔ قلعهٔ سبزوار نموده و فتح کردند ، وقاضی بیك بقتل رسید .

ناگاه اخبار متواتر گشت که سلطان خلیل ولد ارشد[2] [امیر] حسن بیك بالشکر بیحد بمدد میرزا یادگارمحمد ازطرف ساری متوجه شده[3] [و] میرسد ، چون خبرمحقق گشت، امراوسپهداران خراسان بتصورعاقبت اندیشی راه بیوفائی پیش گرفته، گروه گروه بجانب یادگار محمد میرزا میرفتند ، وروزبروز مکنت واقتداراو بیشتر می‌شد، تا آنکه امیرحسن شیخ تیمور[4] [را] که بامرحضرت اعلی ایالت استرآباد داشت[5]، [ودر موضع «دهنه» سرراه گرفته بود ، بصولت بهادرانه درهم شکست، و او پناه بقلعهٔ «شماسان» برده، بتوسل وسایل] ایل ومنقاد مخالفان گشت،[6] [وبایمان وپیمان ایشان درآمد ، ودرسلك امراء آنجماعت منخرط گشت] ،

حضرت اعلی چون این اخبار استماع نمود ، وکیفیت احوال برین منوال مشاهده فرمود رابطهٔ اعتقاد ، وضابطهٔ اعتماد ازمردم خراسان بریده[7] [گفت ؛

ع : لشکر بد عهد پراگنده به

پس بسبب حرکات منکر وکثرت تعدد مخالفان منکررایات لاینصرف] بجانب

١ـ «بیار» و«کمند» :حافظ ابرو نام این دودهکده را «بهار» و«کماناد» نوشته است ورق ١٧٦ـ١٧٧

٢ـ مج : ولد ارشد امیرحسن .
مک : ولد ارشد حسن بیك .

٣ـ مج : ومیرسد . مک : برسد .

٤ـ مج : تیموررا که بامر. مک : تیمور که بامر.

٥ـ عبارت : [ودرموضع دهنه سرراه .... .. برده بتوسل وسایل] اززیادات مج میباشد .

٦ـ عبارت : [وبایمان وپیمان ایشان .... منخرط گشته] از زیادات مج میباشد .

٧ـ عبارت : [گفت : ع لشکر بدعهد پراگنده به .... رایات لاینصرف] از زیادات نسخه مج میباشد .

سرخس منصرف گشت ،[1][امازبان اقبال بزبان حال بدین مقال ترنم سرای بود ،

لخواجه سلمان الساوجی :

موکب عزم همایون تولا ینصرف است

فتح در موضع کسرش اگر آید شاید

وتمامی احشام وایماقات که درآن نواحی بود تاحدود بسطام بر گردانیدند]،[2] (واز آنجامتوجه هرات شده)[و] یازدهم ذی‌الحجه [حضرت اعلی] بباغ «نظر گاه»[نزول اجلال فرموده] ، بعدازهفتهٔ از[3]«باغ نظر گاه»[4] بمرغزار «بشرتو» و[5][نواحی] پل‌سالار نهضت فرمود ، ودوسه روز آنجا توقف نمود ،[6][و] لشکریان همچنان فوج فوج بطرف مخالفان میگریختند[7]، [وآبروی وفاداری وحق‌شناسی برخاك بدنامی میریخت ، درین اثنا بدروغ آوازه درافتاد که تفرقه بحال اورق‌همایون که در قلعهٔ نرتوبوده راه یافته].

حضرت اعلی چون اسباب پریشانی ازهمه جوانب جمع آمده دید، عنان عزیمت بجانب اورق‌همایون تافت، ومردم دودل و گروه منقلب القلب یکبارگی ابتروپریشان

۱ـ مج : [اما زبان اقبال بزبان حال . . . . تا حدود بسطام بر گردانیدند] . مک : این عبارت را ندارد .

۲ـ مج : بر گردانید و یازدهم ذی‌الحجه حضرت اعلی بباغ « نظر گاه » نزول اجلال فرمود وبعد از .

مک : اعتماد از مردم خراسان بریده و از آنجا متوجه هرات شده یازدهم ذی الحجه بباغ نظر گاه نزول‌اجلال فرمود بعد از .

۳ـ « باغ نظر گاه » : از باغها وقصور سلطنتی دلگشای هرات است .

٤ـ « مرغزار بشرتو » : ازچمن‌زارهای خرم بادغیس است .

۵ـ مج : و نواحی پل‌سالار . مک . پا : وپل سالار .

٦ـ مج : ولشکریان . مک : لشکریان .

۷ـ عبارت : [وآبروی‌وفاداری وحق‌شناسی ....که درقلعهٔ نرتوبوده راه یافته] اززیادات نسخه مج میباشد .

شده هریك بطرفی رفت ، وحضرت اعلی[1] [بظواهر قلعهٔ «نرتو» رسیده] اورقرا بحصار درآورده[2] ، [و با جمعی از لشکر خراسان و امرای ترکمان] بجانب آب مرغاب نهضت فرمود ،[3] (و) درین‌حال [امرای ترکمان و] امیرسلطان ارغون اجازت خواسته بطرف جیحون رفتند ، وموکب همایون بمیان ایل واولوس‌ارلات درآمده، تمامی‌آن مردم ازسراعتقاد کمرخدمت برمیان‌انقیادبسته، سلوك طریق‌خدمتگاری وجانسپاری پیش گرفتند ،[4] [و هر یك بنوازش خسروانه سرفراز گشته ، بمناصب مناسب حال اختصاص یافتند] ، و هاتف دولت بتلقین تأیید الهی بمسامع جلال حضرت اعلی میرساند که :

شعر:

اذا اشتدت بك‌البلوی ففکرفی الم نشرح

فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح

[5] **[لخواجو کرمانی]:**

ملك جهان زان تو خواهد شدن

بخت بفرمان تو خواهد شدن

این‌پریشانی مستتبع جمعیتها است، واین سر گردانی مستعقب امنیتها ، عوض

۱ـ مج : [بظواهرقلعهٔ نرتو رسیده] . مک : این جمله را ندارد .

۲ـ مج : درآورده وباجمعی ازلشکرخراسان وامرای ترکمان بجانب آب مرغاب .
مک : درآورده بجانب آب مرغاب .

۳ـ مک : ودرین حال امیرسلطان ارغون .
مج : درین حال امرای ترکمان وامیرسلطان .

٤ـ عبارت : [و هریك بنوازش خسروانه سرفرازگشته ... اختصاص یافتند] ، از زیادات نسخه مج میباشد .

٥ـ مج : لخواجو کرمانی .
مک . پا . س : این‌جمله‌راندارد .

هرخاری که روزگار در راه همایون نهد ، در باغ مراد گلها خواهد شکفت ، و بدل هرشب که درنامرادی گذرد، روزها درکامرانی[1][وشادمانی] خواهد گذشت .

[2][للشیخ نظامی قدس سره] :

در نومیدی بسی امید است

پایان شب سیه سفید است

۱ــ مج : وشادمانی . مک . پا : اینکلمه را ندارد .

۲ــ مج : للشیخ نظامی قدس سره .

مک . پا. س : اینعبارت‌را ندارد.

روضهٔ بیست و پنجم

درجلوس یادگارمحمد میرزا برفراز مسند سلطنت انتما

در فرصتی که حضرت اعلی از نواحی «پل سالار» بجانب قلعهٔ «نرتو» عزیمت فرمود، یادگارمحمد میرزا در[1] «[مرغزار] رادکان»[2] [ازتوابع شهرطوس]مقام داشت، چون در هرات هیچ حاکمی و ضابطی نبود، «پاینده سلطان بیگم» ـ که عمهٔ یادگار محمد میرزا بود، ودربیرون شهر مسکن داشت ـ درشهر درآمد، و جمعی از امرای بخدمت او مبادرت نموده، باتفاق نقارهٔ شادیانه زدند، و روز جمعه ششم محرم سنهٔ خمس وتسعین وثمانمایه خطبه بنام یادگارمحمد میرزا خواندند.[3] [وجمعی ازاباطیل و اوباش که در زوایای خفا و خمول بودند، سرها برآورده هریك از خود اعتباری گرفت]. ویادگارمحمد میرزا چون بولایت جام رسید جهت[4] [قاضی و ائمه و) اکابر هرات مکاتبات[5] [ازروی اعزازواحترام] ارسال نموده، همکنان‌را استمالت تمام‌فرمود، بعد ازآن درعقب موکب حضرت اعلی از جانب شمال هرات گذشته تانزدیك[6] مرغاب

۱ـ مج: درمرغزار رادکان.
مک. پا: دررادکان.

۲ـ مج: ازتوابع شهرطوس. مک. پا: این جمله را ندارد.

۳ـ عبارت: [و جمعی از اباطیل و اوباش ...... از خود اعتباری گرفت] از زیادات نسخه مج میباشد.

٤ـ مج. پا: قاضی وائمه و. مک: جهت اکابر.

٥ـ مج: مکاتبات ازروی اعزاز واحترام ارسال.
مک. پا: مکاتبات ارسال.

٦ـ ولایت مرغاب ومروجاق ازشهرستانهای معتبره خراسان است، به ص۱۷۲ وص ٤١٠ از بخش نخستین این کتاب مراجعه شود.

و مروجاق رفت ، و امیر حسن شیخ تیمور را بمحافظت آن حدود باز داشته متوجه دارالسلطنهٔ هرات گشت ، و اکابر رسم استقبال بجای آورده ، بتعظیم و قیام و اعزاز و احترام اختصاص یافتند . و روز دو شنبه یادگارمحمد میرزا بباغ زاغان ـ که بوم همایونش همیشه نشیمن‌شاهبازان فضای سلطنت وخلافت می‌بود ـ نزول اجلال فرمود، وبتختگاه[۱] آبا[ی عظام] واجدادبااحتشام خود تشرف جست، وتاج شهریاری ، ومسند کامکاری بسر[۲] وقد (و)م خود سر(ا) فراز وبلند پایه گردانید ، و زبان روزگار از روی اعتبار هردم بکوشش فرومیخواند ،

[۳][خواجه] حافظ :

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درج است

کلاه دلکش است اما بترك سر نمی ارزد

و امرای ترکمانرا ـ که اقربای امیر حسن بیك بودند ـ همه را در باغها وعمارات سلطانی[۴][وشاهزادها] مقام‌داده ، بغایت‌رعایت حال ایشان مینمود ،[۵][وبانواع اکرام و احسان ملاحظهٔ جانب ایشان میفرمود] . وآنجماعت آنچه مقدوربود ، ازمحظورات ، وبی رسمیها بجای می‌آوردند، تافساد وتعدی ایشان[۶] (درشهر) و توابع

۱ـ مج : آبای عظام‌واجداد.
مک : آباواجداد .

۲ـ مج : وقدم خود سرفراز .
مک : وقدوم خود سرفراز .

۳ـ مج : خواجه حافظ . مک : حافظ .

٤ـ مج : وعمارات سلطانی وشاهزادها مقام .
مک : وعمارات سلطانی مقام .

۵ـ عبارت : [وبانواع اکرام و احسان ملاحظهٔ جانب ایشان میفرمود] . از زیادات نسخه مج میباشد .
مک : رعایت حال ایشان مینمود وآنجماعت آنچه .

٦ـ مج : ایشان وتوابع ازحد .
مک : ایشان درشهروتوابع .

از حد تجاوز نمود ،[1][و رعیت از بیراهی ایشان بیطاقت شدند] ، یادگار محمد میرزا جمعی ازترکمانانرا که ازخیل اقورلوق محمد بودند ، و اکثرجور و بیداد از ایشان واقع میشد ، همراه امیرحسن خوارزمی بجانب عراق فرستاد ،[2](و) دراثنای این حال خبررسید که سلطانخلیل ولد[3][امیر] حسن‌بیك با لشکر نامدار بمرغزاررادکان‌نزول نمود ، ولشکریان او در ولایات طوس[4][ومشهد] ونواحی آن [حدود] مطالبات بلیغ ، و مصادرات شنیع می‌نمایند ، یادگار محمد میرزا[5] [در صحبت رسولان همه دان] اخبار فتح خراسان پیش امیر حسن بیك بهمدان فرستاد ، و باز نمود که دربن سال مملکت خراسان بسبب تردد لشکرها ،[6][و آمد و شد جنود جوانب] خراب و پریشان است ، چنانچه از حدود[7] جاجرم تا سواحل آب مرغاب[8] [چیزی] زراعت نشده ، و دواعی[9] [خاطر] چنان بود که امرای ترکمانرا[10] [که] در سلوك طریق

۱ـ مج : ورعیت از بیراهی ایشان بیطاقت شدند .
مک : این عبارت را ندارد .

۲ـ مج : دراثنای . مک : ودراثنای .

۳ـ مج : ولد امیرحسن . مک : ولد حسن بیك .

٤ـ مج : طوس ومشهد ونواحی آن حدود مطالبات .
مک : طوس ونواحی آن مطالبات .

٥ـ مج : [درصحبت رسولان همه دان] .
مک : این عبارت را ندارد .

٦ـ مج : وآمد وشد جنود جوانب .
مک : این عبارت را ندارد .

۷ـ جاجرم : «از نواحی خراسان شهرچهٔ (قصبه) جاجرم است ، توابع بسیار و عمارات وباغهای زیبا وخرم دارد ، محصول آن غلهٔ فراوان و باغها میباشد » (جغرافی حافظ ابروورق۱٦۷ ـ نزهة القلوب ص ۱٥۰ لیدن).

۸ـ مج : مرغاب چیزی زراعت .
مک : مرغاب زراعت .

۹ـ مج : ودواعی خاطرچنان .
مک : ودواعی چنان .

۱۰ـ مج : ترکمان راکه در .
مک : ترکمان را در .

مساعدت ومعاونت بذل مجهود نموده‌اند رعایت بسزا نماید ، اما بواسطهٔ ویرانی دیار آن مقصود درعقده‌توقف ماند، مع‌هذا هنوزمنازعان‌ملك درمقام‌انتقام هستند، وازجانب امیرحسن بیك ایلچی‌آمده رسم تهنیت بجای‌آورد ، وپیغام رسانید که : اولاد سلطان سعیدبسیارند ، و لابد منتهزفرصت بوده ، هر گاه محل یابند کار خود خواهند کرد ، وحضرت‌اعلی ابوالغازی سلطان حسین میرزا[۱][ازآن کسان نیست که دستبردی ننماید که روز گارانگشت، دردندان گیرد] ، هرآینه‌آن فرزند را ازمدد وکومك[۲][چاره] نخواهد بود ، اکنون مقرر فرموده‌ایم که لشکرها در[۳]مو[ا]ضعی که بجانب غربی پل ابریشم است منتظر فرمان آن فرزند بنشینند ،[۴][و بعضی امرا که ملازم فرزند عزیز ساخته‌ایم اگرخواهد نگاهدارد، والا رخصت فرماید که بدین جانب معاودت نمایند.] وفرزند سلطان خلیل بهادررا که بمدد اونامزد فرموده‌ایم ،[۵](و ب)مشهد مقدس رسیده حکم کرده[۶][ایم] که بی‌رخصت آن فرزند پیشتر نرود . اکنون که مملکت خراسان:

[۷][ع :] بی دردسرنیزهٔ وآمدشد پیکان

مسخر گشت ؛ بهرچه درین باب رأی آن فرزند صواب بیند مختاراست .

[۸][وقلعهٔ اختیارالدین نیز که شیخ بایزید نام بفرمان حضرت اعلی کوتوال آن بود مفتوح شده ، شیخ بایزید مذکور بیرون آمده ودرزمرهٔ ملازمان شاهزاده یادگار

۱ــ مج : ازآن کسان ... دردندان گیرد .
مک : این عبارت را ندارد .
۲ــ مج : چاره . مک : این‌کلمه را ندارد .
۳ــ مج : مواضعی . مک : موضعی .
٤ــ عبارت : [وبعضی امرا که ملازم فرزند ... بدین‌جانب معاودت نمایند] اززیادات نسخه مج میباشد .
٥ــ مج : مشهد . مک : وبمشهد .
٦ــ مج : کرده‌ایم . مک : کرده .
۷ــ مج : ع . مک : ندارد .
۸ــ عبارت : [وقلعهٔ اختیارالدین نیز که شیخ‌بایزید ....صواب بین‌اومفوض گشت] اززیادات نسخه مج میباشد .

محمد میرزا انضمام یافت . و دستورالوزراء خواجه قطب‌الدین سمنانی را که بحضرت امارت مآبی مشارالیه رابطهٔ[1] نسبی دارد بمنصب امارت دیوان اعلی اختصاص بخشیده واختیار ملك ومال برای رزین ورویت صواب‌بین اومفوض گشت .]

در اثنای این حالات خبر رسید که امیر حسن شیخ تیمور که او را بمحافظت حدود مرغاب بازداشته بودند، آن‌نواحی را گذاشته ازراه سرخس بولایت «جرمغان» که سیورغال او بود عزیمت[2] نمود(ه) [3] ، [و سبب این مخالفت ماده کدورتی بود که میان اووامیرعلی جلایر که امیرالامرا بود واقع می‌بوده ،] وچنان معلوم شد که میان او و[4] [بندگان] حضرت‌اعلی مواضعهٔ بوده، ورسل ورسایل ازجانبین متواصل می‌بوده. [5][شاهزاده از اعاظم امراءِ خود امیر شیخ عبدالله عباسی را عوض امیر حسن بمرغاب فرستاده ، نشان بدارابیك ـ که از قبل زینل بیك بقهستان آمده بود ـ ارسال نمود ، مضمون آنکه مملکت خراسان در بسته بدین جانب تعلق دارد ، بجانب اولکا ومقام خود مراجعت نماید ، و بسلطان خلیل نیز نوشت که کس خود فرستد که جماعهٔ تراکمهٔ که درقهستان و ترشیز وخواف و با خرز مستولی‌اند وطریق تعدی و بیراهی مسلوك میدارند ایشان را ازآن نواحی برانند ، و] کوتوال قلعهٔ عماد ، و[6][پیرحسین]

۱ـ دراصل : «نسبتی» قیاساً اصلاح گردید .

۲ـ مج : نمود . مک : نموده .

۳ـ عبارت : [وسبب این مخالف ماده کدورتی ... امیرالامرا بود واقع شد] ، از زیادات مج است .

٤ـ مج : وبندگان حضرت اعلی .
مک : وحضرت اعلی .

٥ـ عبارت : [شاهزاده اعاظم امراء خود امیر شیخ ... ایشان را از آن نواحی برانند ، و] اززیادات نسخه مج میباشد .
مک : متواصل‌می‌بوده کوتوال قلعهٔ عماد ومستحفظ قلعهٔ طبس .

٦ـ مج : قلعهٔ عماد و پیرحسین مستحفظ .
مک : ومستحفظ .

مستحفظ قلعهٔ‌طبس که‌تعیین‌فرمودهٔ‌حضرت‌اعلی[1] بود(ند) کس‌بدرگاه شاهزاده فرستاده اظهار ایلی وانقیاد نمود[ند] .[2]

وشاهزاده بدین اسباب که دست دریکدیگرمیداد بکمال دولت خود مستظهر میگشت ، وازنیل این مطالب‌بحصول‌مقاصد کلی مستبشر می‌بود ،

اما روزگار اسباب[3] [حشمت]کامکار دیگرنظم میداد ، ودست تقدیرچهار بالش سلطنت ازبرای شهریار(ی)[4] دیگرمی‌نهاد .

۱ـ مج : بود . مک : بودند .
۲ـ مج : نمودند . مک : نمود .
۳ـ مج : اسباب حشمت کامکار .
مک : اسباب کامکار دیگر.
٤ـ مج : شهریار دیگر.
مک : شهرياری دیگر.

چمن اول از روضهٔ بیست و پنجم

درذکر ایلغار فرمودن حضرت اعلی وبقتل آوردن یادگار محمد میرزا

بحکم کریمهٔ : **عسی ان تکرهو شیئاً فهو خیرلکم** ، ای بسا پریشانی که در ضمن اسباب جمعیتها جمع باشد ، و بسیارنگرانیها که منتهی باصناف شادمانیها و[1][کامرانیها] شود ، سپاه خزان هرپیرایهٔ باغ و بستان که بغارت برد ، مواکب شاه ربیع ازآن بیشتر و بهتر بازآورد ، و هر مرارت فراق که مذاق جان را تلخ گرداند ساقی افضال الهی عوض آن صد شربت شیرین شادمانی بکام لب تشنگان بیابان طلب رساند ، بادیه پیمایان کعبهٔ مقصود ، و متعطشان بوادی آمال بعد ازطی منازل تعب، وقطع مراحل کرب بوصال حرم ، و زلال زمزم فایز گردند ، و مزمنان بستر نا کامی پس ازتجرع کؤس درد نامرادی واحتمال مشقت[2]احتما بدرجات صحت انتما یابند ،

[3][للشیخ] نظامی [قدس سره] :

چو وقت آید که اقبال اندر آید
باستقبال حاجتها بر آید
موافق شد چو با اندیشه تقدیر
در آن اندیشه حاجت نیست تدبیر

۱ــ مج : شادمانیها وکامرانیها شود .
مک : شادمانیها شود .
۲ــ احتما : احتماءً المریض : امتنع ، واحتمی منه : اتقاه .
۳ــ مج : للشیخ نظامی قدس سره .
مک : نظامی .

غرض ازعرض این تسبیب آنستکه موکلان قضا وقدرچهاربالش عناصروبساط بارگاه‌اعراض وجواهرملك‌را خالص ازبرای‌اتکا واستناد‌حضرت‌اعلی‌ساخته وپرداخته بودند،ورایت‌دولت وبارگاه حشمتش را برفراز ایوان[1] [کیوان] وذروه خرگاه اطلس نهم آسمان افراخته . اما چون هنوز جام آمال ازکدورات بعضی عوارض صافی نشده بود ،وکوکب اقبال از حضیض پریشانی باوج کامرانی صعود ننموده، چند روز[ی][2] ازارتکاب شداید ، واحتمال مقاسات چاره نبود .

حاصل‌الامر آنکه : درفرصتی که حضرت‌اعلی درمیان الوس ارلات بود[3][اولاد سلطان سعید بتصورآنکه تفرقه دراسباب جمعیت حضرت‌اعلی راه یافته‌باندك کوششی مستاصل میشود، سلطان محمودمیرزا ، واابابکرمیرزا ، والغ‌بیك میرزا ، اتفاق‌نموده بعزم مقابله و محاربهٔ حضرت اعلی پیش آمدند ، چون تسویهٔ صفوف و تعبیهٔ فریقین آراسته گشت ، بعضی امرای ارلات طریق خلاف سپرده عنان‌بجانب معاندان تافتند، چون حضرت اعلی درهمه حال توکل وتولا برکرم حق‌تعالی دارد، هیچ ازآن دغدغهٔ بخاطرراه‌نداد، وبهمان معدودی که درظل رایت منصوربود حمله برسپاه مخالفان برد، وچند فرسنگ ایشانرا برداشته براند ،

بیت :

بسیار گرد معرکه پر زد همای فتح

آخر فراز رایت سلطان قرار کرد

چون‌بصولت‌دولت، وتأییدنصرت‌صورت جمعیت‌مخالفانرا ازقبیل: **تفرقوا شیعا** ، پریشان گردانید ،][4]پیوسته خبر بسمع همایون میرسید که یادگار محمد میرزا

۱ــ مج : ایوان کیوان وذروهٔ .
مک : ایوان وذروهٔ .
۲ــ مج : چندروزی . مک : چندروز .
۳ــ عبارت : [اولاد سلطان سعید بتصور آنکه تفرقه در اسباب جمعیت حضرت اعلی .... تفرقوا شیعاً پریشان گردانید] ، اززیادات نسخه مج میباشد و ازدیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .
٤ــ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

در شرب مدام افتاده ، چون نرگس وبنفشه سرازخواب مستی ومخموری برنمی آرد ، وحباب وارخانه جز درسرپیاله وپیمانه ندارد ، وازغرورجوانی ، ونشاط کامرانی بامور ملك داری وسلطانی نمی‌پردازد .

[۱][لخواجه] حافظ :

حباب را چوفتد بـاد نخوت انـدر سر

کـلاه داریش انـدر سر شراب رود

همه روز از غرهٔ صباح‌تاطرهٔ رواح جزباقداح همدم نیست ، وهرشب از سیاهی شام تاسفیدی بام درشبستان او بغیر از مطرب وساقی محرم نه ، عرصهٔ ساحت درگاه وبارگاه از ضبط و حراست رقیبان ونقیبان خالی ، وحوالی دیوان و ایوان ازمحافظت وملازمت اعیان و ارکان فارغ ، و رعایا وسکنهٔ مملکت ازفساد و بیداد تراکمه عظیم مضطر و مضطرب‌اند . چون ضمیر منیر حضرت اعلی بر کیفیت این احوال اطلاع یافت ، همت ونیت بر اعلای اعلام دین‌الهی واستخلاص مسلمانان‌ازتعرض وتعدی آن طایفهٔ یاغی باغی مرتکبان مناهی و تباهی جزم فرمود ، و عزایم پادشاهانه برتحری مراضی حضرت خالق البرایا ودفع رزایای آن فئه ظلمه ازقاطبهٔ رعایا مقصور داشته ، متوکلاً علی‌اله نه‌باستظهارحشم وسپاه باهمان‌معدودی (چند) که درسایهٔ رایت‌ظفرپناه حاضر بود(ند) ، ازنواحی میمنه وفاریاب ،

[۲][ع :] ظفرهمعنان[۳](و) ملك همرکاب

بنوعی که فحوای کریمهٔ :

ولسلیمان الریح غدوها شهرورواحها شهر ، بیان حال آمد ، ایلغارفرمود ، ومانندخورشید که چون تیغ[۴]نهار ازقراب خاوربرکشد ، در روز[ی] [۵]عالمی مسخر

۱ـ مج : لخواجه حافظ . مک : حافظ .
۲ـ مج : ع . مک : ندارد .
۳ـ مج : همعنان ملك .
مک : همعنان وملك .
٤ـ دراصل: نهاب، والنهاب بالتشدید: الکثیرالنهب، بسیارنهب کننده: تاریکی‌یاستادگان .
٥ـ مج : روزی . مک : روز .

گرداند، یا مثل فلك دوار که مواکب کواکب را در شبی از مطلع مشرق بمکمن مغرب رساند روان گشته، شب بیست وسیوم صفر ـ ختم بالخیر والظفر ـ[۱] (در) ظواهر هرات از درهٔ دو برادران گذشته چون[۲] (در) مقابل مزار[۳] قد[و]سی پناه گازر گاه رسید توجه بروحانیت حضرت[۴] [شیخ الاسلام] خواجه [عبدالله انصاری] قدس سره نموده، نذورات [گرانمند] ونیتهای نیکو [وخصلتهای ارجمند] درخاطر[۵] [همایون قرارداده]، واستمداد همت نمود(ه)[۶]، بخیابان درآمد، ودروقتی که،

[۷] [ل]خاقانی :

صبح بر آمد ز کوه چون مه نخشب ز چاه
ماه برآمد بصبح چون دم ماهی ز آب
شد گهر اندر گهر صفحهٔ تیغ سحر
شد گره اندر گره حلقه درع سحاب

چون قضای الهی، وفیض صبحگاهی بباغزاغان درآمده، سکندروار با تیغهای آینه کردار، در آن ظلمات شب تار، بقصد چشمهٔ[۸] [آب] حیوة یادگار محمد میرزا مبادرت نمودند، و امیر علی جلایر، و ترکمانان[۹] [جاهل] غافل متفرق شده، هریك

۱ـ مج : والظفر ـ ظواهر. مک : والظفر ـ درظواهر.
۲ـ مک : چون درمقابل . مج : چون مقابل .
۳ـ مج : قدوسی . مک : قدسی .
٤ـ مج : حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره نموده نذورات گرانمند ونیتهای نیکو وخصلتهای ارجمند درخاطر.
مک : حضرت خواجه قدس سره نموده ونذورات ونیتهای نیکو درخاطر.
۵ـ مج : همایون قرارداده .
مک : این جمله را ندارد .
٦ـ مک : نموده . مج : نمود .
۷ـ مج : لخاقانی . مک : خاقانی . س : بیت.
۸ـ مج : چشمهٔ آب حیواة .
مک : چشمهٔ حیواة .
۹ـ مج : ترکمانان جاهل غافل .
مک.س : ترکمانان غافل .

در گوشهٔ مست خواب ومخمور شراب افتاده بود[1][ند، و] یاد گارمحمد میرزا ، بادوسه خدمتگار[2][ان] پانگار[3] در بام کوشك بنوعی در خواب غفلت رفته که گوئی تاقیامت بیدار نخواهد شد . وزبان روزگار دربیان حال می‌خواند ،

[4][لخواجه عماد فقیه] :

ترا که گفت که درباغ عیش ومسند ناز

می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن

تا وقتی که بهادران موکب میمون سلطانی[5] [ب]نزدیك چهل ستون رسیدند یك تن از آنجماعت واقف نگشت ،[6][و] حضرت‌اعلی آفتاب‌وار تیغ ظفرنگاربرآورده جمعی[7](را) فرمود تابرسریاد گارمحمد[8][میرزا] رانده اورا درخواب گرفتند ، بیچاره چون چشم خواب آلود بگشاد ، بخت خفته در خواب رفته دید ، ودولت بیدار برسر آمده ندا میکرد .

[9][مصراع] :

کافتابت برسرآمد برنمیخیزی هنوز

۱ـ مج : افتاده بودند ویادگار .
مک.س : افتاده بودیادگار.
۲ـ مج : خدمتگاران . مک.س : خدمتگار.
۳ـ پانگار :زینت .
٤ـ مج : لخواجه عماد فقیه . س: بیت.
مک : این جمله را ندارد .
٥ـ مج : سلطانی بنزدیك .
مک : سلطانی نزدیك .
٦ـ مج : وحضرت . مک . س : حضرت .
۷ـ مج : جمعی فرمود .
مک : جمعی را فرمود .
۸ـ مج : محمد میرزا رانده .
مک : محمد رانده .
۹ـ مج : مصراع . مک: کلمهٔمصراع ندارد.س.عبارت(مصراع: کآفتابت...هنوز)راندارد.

هر آینه شراب دوشین ، و خواب نوشین بسا روز دولت[1] که (برسر آورده ، و) بزوال برده ، [وبسیار کوکب سعادت که بحضیض و بال آورده] ، چنانچه این دوبیت مشهور برصدق این مقال شاهد حال است :

[2][رباعیه] :

شاها ز می گران چه برخواهد خاست
وزمستی بیکران چه بر خواهد خاست

شه مست وجهان خراب ودشمن پس وپیش
پیداست کزین میان چه بر خواهد خاست

حاصل‌الامر شاهزادهٔ مخمور[3](مهجور) را درمقابلهٔ خطاب حضرت اعلی آورده بازداشتند، حضرت‌اعلی[4][بزبان‌رفق ومدارا]فرمود: که ای برادرهم صباحت‌طلعت‌داری، وهم ملاحت فطرت ، هم نسب نامی ، وهم حسب سامی ، هم شجاعت ذاتی ، وهم شهامت جبلی . اما میان ما برادران اگر بسبب ملك موروثی وطلب مقام آبای عظام مناقشه بود ، لایق آن ومناسب چنان بود ، که ترکمانان بیگانه را که جزسفك دماء ، وسبی [5](اموال) واسراولاد، وهتك استارعیال مسلمانان شیوهٔ نمیدانند، درمملکت راه‌ندادی، وتوسل بمظاهرت ، وتعلق بمعاضدت ایشان ننمودی ،

۱ــ مج ، س:روزدولت که بزوال برده‌و بسیار کوکب‌سعادت که بحضیض و بال آورده‌چنانچه .
مک : روزدولت که برسرآورده وبزوال برده چنانچه .

۲ــ مج : رباعیه . مک : ندارد . س : نظم .

۳ــ مج : مخمور را درمقابلهٔ .
مک . س : مخمورمهجوررا درمقابلهٔ .

٤ــ مج : بزبان رفق ومدارا .
مک . س : حضرت اعلی فرمود .

۵ــ مک . س : وسبی اموال واسراولاد .
مج : وسبی واسراولاد .
و «السبی» : مایسبی ، یقال : «جاء وابسبی کثیر » ، و الغالب تخصیص‌الاسر بالرجال والسبی بالنساء . من : سبی یسبی سبیاً العدو : اسره .

[۱][ا]عصمت ☆ :

اهل تحقیق بر آنند که بر نتوان خورد

از درختی که برد سایه بباغ دیگر

دراثنای این سخن بهادران ظفرقرین، ومبارزان نصرت[۲] کمین از سرقهر و کین[۳] (تیغ) آینه آئین بر کشیده گفتند :

[۴][ع :] رخنه گر ملك سرافکنده به

ونهال قدصنوبر مثال اورا که راست سروی بود بر کنار جویبار ملك سر کشیده ازپا درآوردند .

[۵][بیت] :

کاینست سزای روبهی کز غفلت

در بیشه شیر خواب خر گوش کند

۱ـ مج : لعصمت . س : بیت. *
مک : عصمت .

☆ «عصمت» : خواجه‌عصمت یاخواجه عصمت‌الله بخاری ، از بزرگ زادگان ماوراءالنهر خراسان است ، «علوم ظاهررا تکمیل کرده ، ازغایت شوخ طبعی خودرا بشعرمنسوب ساخت» ، «دیوان‌اشعارش مشهوراست... قصیدهٔ درمرثیهٔ حضرت‌صاحب قرانی سروده که مطلع آن این بیت است» :

ای فلك خرگاه ویران کن که سلطان غایب است

تخت گو بر خاك بنشین چون سلیمان غائب است

ودرتاریخ وفات‌او گفته‌اند :

تاریخ وفات خواجه عصمت   هر کس که شنید گفت «تمت»

«وقبرش دربخارا درحجرهٔ اواست» .

(مجالس النفائس ـ امیرعلیشیرص ۱۸۷ و ۱۲ . حبیب‌السیر جزوسوم از مجلدسوم ص ۹۱. خلاصة‌الاخبار = خاتمه).

۲ـ مکین : بتقدیم میم بر کاف یعنی نصرت وظفرجایگاه ایشان . یابتقدیم‌کاف برمیم یعنی نصرت وفیروزی در کمین وانتظارایشان .

۳ـ مج : وکین آینه .
مک : وکین تیغ آینه .

٤ـ مج : ع . مک : ندارد . س : نظم .

٥ـ مج : بیت . مک : ندارد .

[1] بیك نفس کشتی حیوة شاهزادهٔ مغرور از آسیب تند باد قهر در هم شکست ، ونوح روحش پیش از آنکه بجودی نجات و ساحل امان رسد در غرقاب فنا و گرداب بلاغوطه خورد .

ودرزمان‌حدوث این‌واقعه که ازشهورشهرصفربود، وتاریخ‌سال نیزاز«شهرصفر» مستفاد[2](میشود :

شد شهر صفر شهید وهم[3]«شهر صفر»

از سال شهادتش همی داد خبر)

[4][یادگار محمد در حسن شمایل چهارده ماهی بود بنوزده سالگی رسیده که بمغرب هلاك افول نمود .

بیت :

تا جهان رسم دستبرد نهاد

دستبردی چنین ندارد یاد

آنچه در تواریخ از سطوت بهرام گور منقولست که : چون خاقان چین بقصد استیصال او با لشکری چون کوه آهنین بآهنگ کین توجه نمود ، و بهرام را مواد ممانعت واسباب مدافعت اومهیا نبود ، ترك تاج کیانی وسریرخسروانی کرده ازمیان

۱ـ ازاول این صفحه تا آخر کتاب نسخهٔ(س) ابتر و اوراق آن محذوف است.

۲ـ عبارت : (میشود :

شد شهر صفر شهید وهم « شهر صفر »

از سال شهادتش همی داد خبر)

اززیادات نسخه مک میباشد .

۳ـ شهرصفر: = سال ۸۷۵ ﻫ .

٤ـ عبارت : [یادگارمحمد درحسن شمایل چهارده ماهی بود بنوزده سالگی ... این‌صولت بهادرانه گردهٔ پلنگان صحرا کباب میکرد] از زیادات نسخه مج میباشد و از دیگر نسخه‌های مورد استناد محذوف است .

= ازس۸ص۳٦۳تا س۲۱ص۳٦٤

مملکت کناری گرفته چنانچه هیچکس را از حال او خبری نبود، و فرصت نگاه میداشت تاخاقان چین را ازحال او فراموش شد، واقطار و اطراف ممالك را از وجود معاند ومعارض خالی‌شمرده، ایمن ومطمئن بمعاشرت شراب ومباشرت اتراب وملاعبت لعبتان چین و معانقت دلبران زهره جبین مشغول‌می‌بود، بهرام با لشکر مریخ انتقام از گوشهٔ که هیچکس را خبر نبود بیرون تاخته، درفضای صحرای شبیخون بر سپاه خاقان زده شمل ملتئم اورا متفرق گردانید، وجمع منتظم‌اورا‌پریشان ساخته، خاقانرا بقتل رسانید. وبار دیگر بجلالت[1] وافر و ابهت وافر و سطوت موفور و شوکت ظاهر متمکن گشت، و پیش از زمان او تا بآدم و بعد از روزگار اوتا بآن دم که این فتح نامدارظهوریافته دستبردبهادرانهٔ بهرام پیش‌همه‌کس ازسلاطین‌ایام وخواقین عالیمقام معتبر ومسلم بوده، وهیچکس را مثل آن نصرت اتفاق نیفتاده. اما از طنطنهٔ مهابت این‌فتح همایون جای‌آن هست که گوربهرام گور بلرزد، وازدبدبهٔ صلابت این‌دستبرد نادر الوقوع‌پای رستم دستان ازمقام تمکن بلغزد، چه بهرام را درتمامی ممالك غیر ازخاقان هیچکس معاندی ومعارضی نبود، آن تهور و مردانگی بدان دلیری نمود، وحضرت اعلی دروقتی ازمیمنه وفاریاب بعزیمت این دستبرد پای دررکاب‌کامیاب‌آورد از طرف شرقی وشمالی آن مکان تا سرحد ترکستان مردم بتبعیت اولاد سلطان سعید درمقام انتقام وعداوت بودند، وازجانب غربی وجنوبی تا نواحی بغداد و هرمز جهت تقویت وتمشیت یادگارمحمد میرزا درمعرض معارضه و معاندت، کسی که در چنین محلی که تصورطرفین اومحض آفت ومخالفت باشد ازین گونه جرأتی نماید، و بدین نوع تهوری که عدیل ندارد، وهیچ متنفس را مثل‌این‌قضیه درخاطرنمیگردد، ازهیبت این سطوت مردانه زهرهٔ نهنگان دریا آب میشود، وازسورت‌آتش این‌صولت بهادرانه گردهٔ پلنگان صحرا کباب میگردد][2].

از وقوع این حال شعلهٔ نیران قهر سلطانی در دلهای سخت اعادی چون آتش

۱ــ کذا؟ بتکرار کلمهٔ «وافر»؟.

۲ ــتا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد.

درسنگ جای گرفت؛ و آثار خوف وباس ، و رعب و هراس موکب همایون در ضمایر مخالفان مانند خمار درخمرمخمر گشت، قاصدان ملك که‌ازاطراف وجوانب گردن بر کشیده بودند - از استماع این احدوثه سرافکنده گشتند ، و مبارزان معارك مردی ومردانگی- که تیرایشان ازقبهٔ زرین خورشیدمیگذشت ، وسپرلاجوردی افلاك اززخم تیغ وسنان ایشان مشبك می گشت-ازحیرت این واقعه شرمنده بماندند.

[1][در آن فرصت بالتماس یکی از ارباب[2] «علم ادوار» - که در باب این قضیه صوتی ساخته بود - مؤلف را غزلی اتفاق افتاده که بعضی‌ازابیات آن اینست :

لمؤلفه :

ای غبار راه تو درچشم گریان یادگار
رفتی وماند ازتودردل داغ هجران یادگار

ماند بر رخسارهای زرد تا دور ابد
برمثال سکه بر زرداغ سلطان یادگار

این بیاض چهرهٔ روز و سواد زلف شب
مانده است ازروی وموی خوبرویان‌یادگار

۱- عبارت : [درآن فرصت بالتماس یکی ازارباب «علم ادوار» ... تا ابد این شعر نامی درخراسان یادگار] اززیادات مج میباشد .

۲- «علم الادوار» : مراد مصنف علم موسیقی است که ازفروع آن «علم تألیف الالحان والاصوات» و «علم الایقاعات» میباشد؛ اما علم‌الادوار در اصطلاح فرهنگ اسلامی نام یکی ازفروع علم نجوم وهیئت افلاك میباشد، واطلاق آن برعلم موسیقی درجائی بنظر نرسید. مولی احمدبن مصطفی معروف به‌طاش‌کبری‌زاده مینویسد : «علم‌الادوار والاکوار - والدور یطلق فی اصطلاحهم علی ثلثة مایة و ستین سنة شمسیه والکور علی مایة و عشرین سنة قمریة ، و یبحث فی العلم المذکور عن تبدل الاحوال الجاریة فی کل دورو کور وهذا من فروع علم احکام النجوم» و کتاب «علم الادوار فی‌احکام النجوم» از تصانیف‌ابومعشر بلخی‌مشهوراست. (مفاتیح‌العلوم- خوارزمی‌ص.۲۳۵ لیدن. مفتاح السعادة و مصباح السیادة ج/۱ - ص ۳۲۲ . وکشف الظنون - ج/۱ ص ۵۰).

ماند همچون صیت تیغ شاه دین سلطان حسین

تا ابد این شعر نامی در خراسان یادگار][1].

القصه: افواج ترا کمة که در هرات بودند هم درآن صبح شام سروری روی بهزیمت نموده بجانب قهستان روان شدند، و علی الصباح بیست و سوم شهر صفر [2][گفت و گوی] این خبر درالسنه و افواه افتاد، و هرچند مردم بیشتر تکرار این واقعه میکردند عجبتر می‌نمود، بلکه از[3](غایت) ندرت واعجاب جمعی که میدیدندهم تصدیق نمی‌نمودند.

زهی صنعت که میخواهد چنین قدرت پدیدآرد

که مردم گر چه می‌بینند هم ناید زخود باور

و«باغ زاغان» که مشحون بود بنفایس جواهروظروف فضه وذهب واسبان بدوی و زینهای مرصع وغرایب سلاح[4][وسلب]، ورغایب کتب و چینی آلات، وعجایب طرایف وتنسوقات تمام بغارت رفت. [5][وامیرعلی جلایر که عمدهٔ استظهار ومدارعلیه کار وبار آن درگاه بود، چون استماع این خبر نمود بضرورت گوشهٔ گرفت، و بعد از تفحص وتجسس بقضای الهی گرفتار آمده. بوساطت برهان قاطع تیغ آبدار سرش وداع تن، وروحش فراق بدن اختیار کرد. واز[6]]جمع امرای ـ که تربیت یافته وازخاك برداشتهٔ

١ـ تااینجا اززیادات نسخه مج میباشد.

٢ـ مج: [گفت و گوی].

مک: این جمله را ندارد.

٣ـ مک: بلکه ازغایت ندرت.

مج: بلکه ازندرت.

٤ـ مج: وسلب. مک: ندارد.

٥ـ عبارت: [وامیرعلی جلایر که عمدهٔ استظهارومدار علیه کارو بار .... فراق بدن اختیار کرد واز] ازیادات نسخه مج میباشد.

٦ـ تااینجا اززیادات نسخه‌مج‌میباشد.

این‌خاندان بودند ـ باوجود عفوجلیل وصفح جمیل حضرت‌اعلی که دریا[1] [در]از[ای] آن قطرهٔ ، وآفتاب ذرهٔ تواند بود بعضی از خوف بدکرداری ، و بعضی از[2] (انفعال و) شرمساری [تقصیرخدمتگاری] متفرق شدند .

۱ـ مج : که دریا درازای آن قطرهٔ .
مک : که دریا از آن قطرهٔ .
۲ـ مک : وبعضی ازانفعال وشرمساری متفرق .
مج : وبعضی ازشرمساری تقصیرخدمتگاری متفرق .

روضهٔ بیست وششم[1]

درارتفاع دولت حضرت سلطانی از افق تأییدات ربانی وبرآمدن براوج[2] (سریر) جهانبانی کرت ثانی

علی‌الصباح همان روزمیمون که آفتاب این فتح همایون در صبح آن ازمشرق تأیید حضرت[3] [مهیمن] بیچون طلوع نمود ، حضرت[4] [پادشاه جمشید جاه خورشید طلعت کیوان‌منزلت معزالسلطنة والدنیاوالدین] ابوالغازی سلطان‌حسین[5] [بهادرخان خلدالله تعالی ظلال دولته وسلطنته فی کمال العدل والاحسان] آفتاب‌وار براوج سریر فرقد فرسای گردون[6] [آسای] بر آمد(ه) ، و عرصهٔ مملکت را بلمعات بارقات انوار

۱ــ درنسخه مج عنوان این فصل را «چمن دویم‌ازروضهٔ بیست‌وپنجم» نوشته ، ودر نسخه مک عنوان آنرا: «روضهٔ بیست‌وششم» قرارداده است . وچون در دیباجهٔ نسخه مج که مورد اعتماد است شمارهٔ روضه‌ها را بیست وشش نوشته و بعلاوه مندرجات این فصل باروضهٔ مستقلی مناسبت داردلذا : درتصحیح عنوان اخیراختیارشد .

۲ــ مک : براوج سریرجهانبانی .
مج : براوج جهانبانی .

۳ــ مج : حضرت مهیمن بیچون .
مک : حضرت بیچون .

٤ــ مج : حضرت پادشاه جمشید جاه خورشید طلعت کیوان منزلت معزالسلطنة والدنیا والدین ابوالغازی .
مک : حضرت ابوالغازی .

٥ــ مج : سلطان حسین بهادر خان خلدالله تعالی ظلال دولته و ساطنته فی کمال العدل والاحسان آفتاب وار براوج .
مک : سلطان حسین آفتاب‌وار براوج .

٦ــ مج : گردون آسای برآمد وعرصه .
مک : گردون برآمده وعرصه .

جبین مبین ، واشراقات ساطعات نیررأی مستبین منور ساخت ، دست تقدیرنقود سعود انجم از بهر نثار بر اطباق لاجوردی افلاك ریخت ، هندوی پاسبان کیوان بچاوشی در گاه همایونش جوزاصفت کمرخدمت برمیان بست مشتری برفرازمنبر[1] [عالی منظر] گردون بتکرار خطبه[2] [موشح] بالقاب میمون قیام نمود . بهرام شدید الانتقام حسام خون آشام[3] [قصد] ضرب اعناق دشمنان دولتش از نیام بر کشید . آفتاب عالمتاب مجمرهٔ گر[4] (دون) [آن] مجلس بهشت آیین گشت . زهره زهرا بدف کشی مطربان بزم طرب ونواسازان محفل عشرتش مبادرت نمود . عطارد بنوك قلم بلاغت رقم تهنیت نامهٔ این جلوس مبارك بربیاض صفحات ایام نگاشت . قمرسریع السیر بانتشاراین خبر فرخنده اثرچون پیکان نامه بر ورسولان مژده آور، در[5] دوادوافتاد . وعالم را ازسرآیینی. وسلطنت را ازنوترتیبی ، وآشوب حوادث را تسکینی پیدا آمد .

[6][بیت] :

ز بأس تیغ نیلوفر مثالش

ز سوسن مرتفع شد ده زبانی

بدور دولتش هرگز نیابی

بجز در رطل باده دلگرانی

١ــ مج : برفراز منبرعالی منظر گردون .
مک : برفراز منبر گردون .

٢ــ مج : خطبه موشح بالقاب .
مک : خطبه بالقاب.

٣ــ مج : آشام بقصد ضرب .
مک : آشام بضرب .

٤ــ مج : مجمرهٔ گر آنٔ مجلس . ؟
مک : مجمرهٔ گردون مجلس . ؟

٥ــ دوادو :دویدن بهرطرف ازپی هم ــ فرهنگ آنندراج.

٦ــ مج : بیت . مک . پا : این کلمه را ندارد .

عجب نبود کـه از دیـوان لطفش
ستانـد گـرگ مـرسوم شبانـی

و حضرت اعلی بحکم : **رفع الامر و اصفه** ، و : **حصد الزرع زارعه** ، پرتو التفات بر اتمام مصالح سلطنت ، و انتظام امور مملکت انـداخت ، و ابواب مرحمت و عاطفت بر چهرهٔ حال ستم رسیده گان بوادی‌تعب، ومحنت کشید گـان بیابان کرب مفتوح ساخت ، جراحـات جارحـات روزگار گذشته را بمرهم مـراحم تشفی نمود ، واسقام دهر پـر آلام را بمفرح معدلت ـ که مفرج ازشدت مـلال و مـلام ایام است ـ مداوی فرمود .

۱[**لمولانا مجیر الدین البیلقانی**]☆ :

لب چو خاتم پرشکرخند است عـالم را ازآنك
خـاتم گـم گشته بـا دست سلیمان آمـد است
نیم شب خیز(ان) دولـت جـوی را انـدر مشام
بـوی اقبـال از دم صبح درخشـان آمـد است
چشم روشن گشته‌انـد الحق عـزیـزان جهـان
زین نسیم خوش که از یوسف بکنعان آمداست

۲[پس] چون برضمیر آفتاب تأثیر عـکس پذیر گشته بود ، که بعضی رعایا که ازتـکلیفات۳[و] مطالبات‌ایام گذشته مضطرشده بودندعظیم خایف‌اند،وحال استقبال‌را

۱ـ مج : [لمولانا مجیرالدین البیلقانی] .
مک : این عبارت را ندارد .
☆ مجیرالدین بیلقانی : از نامداران شعراء ایران و از معاصرین : ظهیر الدین فاریابی ، شرف‌الدین شفروه وقوامی مطرزی است، درددربار اتابك‌ایلدگزمقامی ارجمندداشت، قصیدهٔ مصنوعی درمدح‌قزل‌ارسلان‌سروده است ، وبیلقان‌ازاعمال آذربایجان درجوار قراباغ است. (تذکره دولتشاه‌سمرقندی ص۱۱۵ ـــ ص۱۱۷هفت اقلم‌ـ ورق‌ص۵۲٤)
۲ـ مج : پس چون برضمیر.
مک : چون برضمیر.
۳ـ مج : ومطالبات .
مک : مطالبات .

برزمان ماضی قیاس میکنند ، جهت دفع تردد ورفع توهم ایشان دراشاعت آثارمعدلت و افاضت انوار مرحمت مبالغه فرمود[۱]، [و] روزدیگر اول صباح که خسرو جهانگیر خاوری[۲][برفر]از سر[یر-گر] د[ون] برآمده، وساحت گیتی را بضیاء تاج وهاج خود منور گردانید ، حضرت سلطانی آفتاب مثال براوج مسند آسمان جلال بارداده جناب اقضی القضاتی مولانا قطب الدین احمد[۳][الامامی] ، و مولانا کمال الدین شیخ حسین[۴] [طاب مرقدهما] را احضارفرمود، وبرزبان معجزبیان‌راند که این نوبت انوارتوفیقات ربانی برپیشگاه ضمیر ماتافته وهمگی نیت وجملگی امنیت برآن قرار یافته که‌کافهٔ رعایا که ودایع حضرت واهب العطایااند درمهادآسایش و آرامش مرفه‌الحال باشند، وبسبب حوالات ومقاسمات وتحمیلات وعوارضات زحمتی[۵][بکس] نرسد . و همگنان درظل‌ظلیل عاطفت وحصن‌حصین[۶](رحمت) ورافت مافارغ‌البال، ومنتظم‌احوال روزگار گذرانند ، عجالة الوقت حکم فرمودیم که تامدت دو سال در بلده و بلوکات و قصبات وولایات وجوه خارجی ونام‌بردار- که بیشترآزار ودماررعیت ازسبب آنست - نطلبند، و اصلاً بدین جهات حوالتی ننمایند . و حکم شد: که جناب اقضی القضاتی با آنکه هرگز معهود نبود که با مثال این مهمات مأمور گردد باتفاق مولانا شیخ حسین منادی‌گرهمراه داشته گردشهر برآیند، ودربازارهاومحلات‌بانتشاراین‌بشارت خلایق‌را

۱ـ مج : وروزدیگر.مك:روزدیگر.

۲ـ مج : خاوری برفراز سریر گردون برآمده .
مک : خاوری ازسر گرد دیر آمده.

۳ـ مج : احمدالامامی ومولانا .
مک : احمدومولانا .

٤ـ مج : طاب مرقدهما .
مک : این‌جمله را ندارد .

۵ـ مج : زحمتی بکس نرسد .
مک : زحمتی نرسد .

٦ـ مک : رحمت .
مج : این کلمه را ندارد .

ترفیه وتأمین نمایند،وایشان حسب الحکم بقیام این امراقدام نمودند، وسکنه ومتوطنهٔ بلادودیارازاستماع این اخبارمسرت آثارغلغلهٔ شادمانی وزمزمهٔ دعای[1](دولت)[حضرت] خلافت مکانی[2] بذورهٔ (ایوان) [آسمان] وقبهٔ کیوان رسانیدند، وصباح پنجشنبه که تقدیم زیارت[3] مزار قدوسی پناه گازرگاه دستور معهود است ، رکاب ظفر انتساب بطواف آن مقام کعبه احترام تجشم فرمود ، و از سر نیاز روی اخلاص برتراب افاضت مآب آن آستان کروبی آشیان مالید ،

عارفی[4](هروی) :

عـارفی برخاك راهت چهره سود و سود کرد

دیگران[5] بر(زر) زیان کردند واوبرخاك سود

وبعدازاقامت شرایط ومراسم زیارت واستفاضه واستمدادهمت،مولانا[6][کمال الدین] شیخ حسین را ـ که بامرجلیل الحساب[7] احتساب(انتساب) داشت ـ نزدیك موقف همایون

۱ـ مج : دعای حضرت خلافت .
مک : دعای دولت خلافت .
پا : وزمزمهٔ دولت ودعای خلافت مکانی .
۲ـ مج : بذروهٔ آسمان وقبهٔ .
مک : بذروهٔ ایوان وقبهٔ .
۳ـ مج : مزار قدوس پناه .
پا . مک : مزارقدسی پناه .
٤ـ مک : عارفی هروی .
مج : عارفی .
پا : این عنوان را ندارد .
٥ـ مک دیگران برزیان .
مج : دیگران برزرزیان .
٦ـ مج : مولانا کمال الدین شیخ حسین .
مك . پا : مولاناشیخ حسین.
۷ـ مک : احتساب انتساب داشت .
پا : بامرجلیل الحساب انتساب داشت .
مج : احتساب داشت .

طلبیده امر عالی ارزانی رفت که بلدهٔ هرات را بدستور زمان سلطان سعید ضبط نماید، وفرمود که اگر بر نفس[۱] همایون (ما) یا یکی ازفرزندان [و برادران] از حدود شرعیه امری متوجه گردد باید که بهیچ وجه اهمال وتأخیر نرود.

[۲][مصراع] :

که آفتهاست درتأخیر وانجامش پشیمانی

ودرهمهٔ احوال وظایف امداد و اعانت مامتعاقب خواهد بود. و اگر از خدمت مولوی خلاف این معنی[۳] بصدور رسد یقین که موافق خاطر اشرف نخواهد بود،[۴][و] ازاظهار این اطوارپسندیده معالم دین ودولت و معاقد ملك وملت ـ که ازحلیهٔ نظام[۵] و سرانجام عاری و عاطل مانده بود ـ ملتئم و منتظم گشت. و مجاری امور و مناظم مصالح جمهور رونق تمام گرفت. وشرایع دین احمدی، وشعائر ملت محمدی تمشیت وتقویت لا کلام یافت.

[۶][وحیدالدین] انوری:

محتاج بود ملك به پیرایهٔ چنین

آخر مراد ملك رواکرد روزگار

۱ـ مج : بدستور زمان سلطان سعید ضبط نماید وفرمود که اگر بر نفس همایون یایکی از فرزندان و برادران ازحدود.

مک : بدستورزمان خاقان شهید ضبط نماید وفرمود که اگر بر نفس همایون ما یایکی از فرزندان از حدود.

۲ـ مج : مصراع. مک : ندارد. پا : این کلمه را ندارد.

۳ـ مج. مک : این معنی بصدور رسد یقین که موافق.

پا : این معنی بظهورانجامد یقین باشد که موافق.

٤ـ مج : نخواهد بود وازاظهار.

مک. پا : نخواهد بود، ازاظهار.

٥ـ مج. مک : حلیهٔ نظام وسرانجام.

پا : حلیهٔ نظم وسرنجام.

٦ـ مج : وحیدالدین انوری.

مک : انوری.

پا : این جمله را ندارد.

هر شادی که فتنه زما فوت کرده بـود

آنـرا بیك لطیفـه قضا کـرد روز گـار

[1]لب غنچهٔ امل از نشاط [چون دهان گل] بخنده درآمد، وچهرهٔ شاهد[2][امانی] از فرح مانند خورشید درخشان برافروخت . نهال آمال مرتقیان معارج دین اسلام ازسدرة المنتهی در گذشت . و رایت[3]اقبال مقتدیان مناهج شریعت نبوی علیه الصلواة بذورهٔ :[4]ومامنا الاله مقام، سر کشید،لاجرم رعایاوبرایا چنان بزراعت وعمارت مشغول ومشعوف گشتند ،[5](که) ازمرغزار وسنگستان هیچ جا[6](نماند) که مزرعه و باغستان نگشت[7]. [و در تمام بوادی و صحراوات هرچند مواضع یـابس و اراضی مـوات بود ازاحداث انهارواجرای قنوات احیا یافت .] ازجمله آنکه ازخطهٔ مرغاب تامروشاهجان قریب بسی فرسخ صحرای موات فاصله بود ،[8]و از سرخس تامرو بیست و پنج فرسخ

۱ــ مج : لب غنچهٔ امل از نشاط چون دهان گل بخنده .
پا : روز گارلب غنچهٔ امل از نشاط چون دهان گل بخنده .
مک : لب غنچهٔ امل از نشاط بخنده .

۲ــ مک : وچهرهٔ شاهد ازفرح .
پا . مج : وچهرهٔ شاهد امانی از فرح .

۳ــ مج . مک : ورایت اقبال مقتدیان .
پا : ورایت مقتدیان .

٤ــ مج . مك : ومنا الاله مقام .
پا : وما منا الاله مقام معلوم .

٥ــ مج : مشعوف گشتند ، ازمرغزار .
پا . مک : مشعوف گشتند که ازمرغزار.

٦ــ مج : هیچ جا که مزرعه .
پا . مک : هیچ جا نماند که مزرعه .

۷ــ عبارت : [ودرتمام بوادی و صحراوات ... قنوات احیا یافت] از زیادات نسختان مج . وپا میباشد وازمک محذوف است .

۸ــ مج . مک : وازسرخس تامرو بیست وپنج فرسخ دیگر درین ایام .
پا : وازمرو تاسرخس بیست وپنج فرسخ صحرای موات دیگر درین ایام .

دیگر ، درین ایام همایون[1][آن فواصل] تمام مزروع ومعمور گشته (بود) ، [چنانکه بیکدیگر متصل شده] .

[2][و] دربیان این حال رباعیهٔ مؤلف را اتفاق افتاده :

[3][رباعیه] :

ای[4] خاك زجویبار عدلت سیرآب
باران ز کفت جودچو باران زسحاب
در دور تو هر چند بجویند بملك
جز خانهٔ دشمنت نیابند خراب

[5][وصلی‌اله علی حبیبه محمد واله و اصحابه وعترته الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا] .

پایان بخش دوم

انجام

۱ــ مج : درین ایام همایون آن فواصل تمام مزروع و معمور گشته چنانکه بیکدیگر متصل شده .
مک : درین ایام همایون تمام مزروع گشته بود .
پا : دریناایام همایون فواصل تمام مزروع ومعمور گشته چنانکه بیکدیگرمتصل شده .

۲ــ مج . پا : ودر بیان .
مک : دربیان .

۳ــ مج : رباعیه .
مک . پا : این‌کلمه را ندارد .

٤ــ مج . مک : ای خاك زجویبار.
پا : ای ملك زجویبار .

۵ــ عبارت : [و صلی‌اله علی حبیبه محمد واله .... و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا] از زیادات نسخه مج است واز نسختان مک وپا محذوف است .

۱ـ پایان نسخه مک :

«تمت الکتاب بعون الملك الوهاب فی شهور سنه ۹۸۱» .

۲ـ پایان نسخه پا :

«در تاریخ ۲۷ شهر رجب سنه ۹۹٤ باتمام انجامید» .

۳ـ پایان نسخه مج :

«قدوقع الفراغ علی یدالعبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمةاله عبدالحی بن حبیب الله تاسع ذی الحجة سنة تسع وتسعین وتسعمایة . تم»

٤ـ پایان نسخه س :

نسخه س تا آخر جمله «خواب خر گوش کند» سطر ۱۱ از ص ۳٦۲ بیشتر ندارد و بقیه اوراق آن تا آخر کتاب سقط شده است .

۵ـ پایان نسخه مد:

نسخه مد فقط شامل پنج روضه است = از آغاز کتاب تا پایان روضه پنجم.

فائت و مستدرکات حواشی

ص ۱ س ۱۲ ، ابن حسام : مولانا جمال الدین محمد بن حسام از جمله دانشمندان و افاضل مدرسه هرات بوده ، و در عصر ملك شمس الدین محمد کرت پسر ملك غیاث الدین کرت میزیسته، وعلاوه برمقام فضل ودانش درشعروشاعری وسرودن اشعار بدوزبان فارسی وتازی نیزیدی داشته است .

ازجمله قطعهٔ بزبان عربی درتاریخ جلوس ملك شمس الدین محمد کرت گفته که درمتن مذکور است .

ابن حسام درسال ۷۳۷ . ﻫ . درهرات وفات یافت.

و در عهد سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا در شهر هرات شاعری دیگر بنام جمال الدین محمد بن حسام مشهور بابن حسام میزیسته ، و اشعار و قصاید او اغلب در مدایح ائمه اطهار و خاندان رسالت بوده است. مخصوصاً اشعاروقصایدبسیاری درمدح ومناقب حضرت امیرالمؤمنین علی ع سروده است ، و از جمله مدایح او مثنوی است . بر وزن ومنوال شاهنامه فردوسی درمدح وثناء وذکر شجاعت حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ع موسوم به «خاورنامه» .

وفات این ابن حسام مذکوردرماه ربیع الثانی سال ۸۹۳ . ﻫ . درقصبهٔ «خوسف» ازشهرستان قهستان اتفاق افتاده است

(خلاصة الاخبارفی بیان احوال الاخیار ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك . حبیب السیر جزءِ سوم ازمجلد سوم ص۳۳۶. عرفات العاشقین ـ اوحدی بلیانی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

ص ٤ س ۱۳ ، اثیر اومانی : اثیرالدین عبداله اومانی ازصنادید شعراءِ ایران واز معاصرین کمال اسمعیل بوده است ، وی علاوه برمقام شاعری دانشمندی فاضل ودرعلوم فلسفه وحکمت و طبیعیات شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. و«اومان» که بدان منسوب میباشد نام قریه‌ایست ازقراءِ همدان وفات او درسال ٦٨٦ اتفاق شده است .

(تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص۱۷۲ لیدن . مجمع‌الفصحاء هدایت ج/۱ ص ۱۰۵ ــ ۱۰٦ ، فرهنگ آنندراج کلمه اومان) .

ص ٦ س ۱۲ ، بلدهٔ «کش» : «بالفتح ثم‌التشدید ... قریة علی‌ثلثة فراسخ من جرجان‌علی‌جبل ..... وقال ابوالفضل‌المقدسی :
الکشی منسوب الی موضع بماوراءِالنهر.... وکش قریة من‌قری اصفهان ... و (کسف) بسین مهملة قریة من نواحی الصغد» (معجم‌البلدان ــ یاقوت حموی ج/٤ ــ ص ۲۲۷ ــ ص ۲۷٦ . مراصد الاطلاع ــ ص ۵۰۰ ج/۲ . نزهة القلوب ص ۲٦۱) .

ص ۸- س ٤ ــ سربداران : سلسلهٔ پادشاهان«سربداران»مدت‌تقریباً نیم‌قرن ــ یکی‌ازنواحی‌مهمه خراسان اعنی : «سبزوار » و توابع آنرا درتحت سیطرهٔ خود قرار داده بودند ، ودر این مدت دوازده تن از آن سلسله براریکه فرمانروائی تکیه زدند بدین تفصیل :

۱ــ عبدالرزاق بن فضل‌اله بیهقی	۷۳۷ هـ
۲ــ وجیه‌الدین مسعود ابن فضل‌اله	۷۳۸ »
۳ــ آی تیمورمحمد	۷٤٤ »
٤ــ اسفندیار	۷٤٦ »
۵ــ فضل‌اله	۷٤۷ »
٦ــ شمس‌الدین‌علی	۷٤۸ »

۷ ـ یحیی بن کراب	۷۵۳ هـ
۸ ـ ظهرالدین	» ۷۵۷
۹ ـ پهلوان حیدرقصاب	» ۷۶۰
۱۰ـ لطف‌اله	» ۷۶۰
۱۱ـ خواجه‌حسن دامغانی	» ۷۶۱
۱۲ـ خواجه علی المؤید	» ۷۶۶

فرمانروایان این سلسله از معتقدین و متعصبین پر حرارت شیعه اثنا عشری بوده‌اند ، در حالیکه در نیشابور ، طوس و هرات مذهب سنت و جماعت رواج دشته است ، مع الوصف خواجه علی مؤید آخرین پادشاه این سلسله پس ازفتح بسطام وفرهاد جرد نیشابوررا نیزفتح کرده وضمیمهٔ ملك و قلمرو فرمانروائی خود گردانید ، ولی پادشاهان کرت آن شهر را درماه شعبان ۷۷۷هـ. مجدداً بتصرف‌خویش درآورده وضمیمهٔ قلمروحکومت خود ساختند .

جهانگرد معروف ابن بطوطـه در نیمه دوم سدهٔ هشتم هجری درعهد سلطنت آل کرت و دراثناءِ کشمکشها وجنگهای آن فرقه با ملوك کرت بخراسان رسیده ودرشهرطوس شاهد و ناظر قیام سربداران و تصرف شهر طوس ، نیشابور و سرخس بدست آنـان بوده مینویسد : « سربداران می‌خواستندبرسراسرخاك‌خراسان‌دست‌یافته‌وحکومت خودرادرآن‌سرزمین بزرگ مستقرسازند ، ومذهب «رفض» ـ تشیع ـ را درتمامی بلادخراسان اشاعه وتعمیم دهند ومذهب سنت وجماعت رااز آندیار براندازند ، وپس از چند نبرد خونین که باملك معزالدین حسین کرت کردند اگرچه بمقصود خویش کـه تسخیر هرات بـود توفیق نیافتند امـا علی العجاله شهرهای : اسفراین ، نیشابور ، طوس و مشهد الرضا را از ید عمال دولت کرت خارج ساخته وبر کشور کوچك‌ومنطقه‌نفوذخویش‌اعنی‌بلوك‌بیهق‌وسبزوارافزودند.

پس از تسخیر شهر طوس و مشهد الرضا یکی از شیوخ و پیشوایان متصوفه بنام شیخ‌حسن درمشهدالرضا اقامت‌داشت ومردی‌پارسا وپرهیز گار بود اونیز با گروه سربداران همدست و همداستان گردیده وباپیروان خود بیاری‌ایشان شتافت و سربداران منصب «خلافت»را باوتفویض نموده ومشهد الرضا را «دارالخلافه» اعلام نمودند.

میگوید:«... وعزمواعلی‌ان‌یجعلوامذهب‌الرفض کلمة واحدةرافضیة بخراسان ... و کان بمشهد طوس شیخ من الرافضه یسمی بحسن و هو عندهم من الصلحاء فوافقهم علی ان یجعلوا مذهب الرفض کلمةً واحدةً رافضیة بارض‌خراسان وسموه بالخلیفة وامرهم‌بالعدل فاظهروه وتغلبوا علی‌نیسابور وسرخس ...»

(تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجایب الاسفار) = رحلهٔ ابن بطوطه ـ ص ۲۹٤ .

حافظ ابرو مینویسد: « سربداران از شیعیان متعصب بوده‌اند واغلب‌بتظاهرات مذهبی قیام میکردند، درزمان خواجه علی مؤیدآخرین فرمانروای این طایفه در شهر سبزوار اسبی را میآراسته و با کوکبهٔ عظیم وحشمت‌وشکوه وافرآنرا در کوچه وبازارهای‌شهرمیگردانیدندومیگفتند این‌اسب‌برای‌سواری حضرت امام زمان علیه‌السلام است، که عنقریب ظهور خواهد کرد. وازطرفی دشمنان‌سرسخت سربداران سلسلهٔ ملوك کرت بوده که سنی حنفی بوده‌اند. (زبدة التواریخ بایسنقری ـ حافظ ابرو).

نخستین‌شورشی که موجب‌پیدایش سلسلهٔ سربداران گردید درماه شعبان سال ۷۳۷ ه. در شهر سبزوار اتفاق افتاد، بدین معنی که پیروان ومریدان شیخ‌حسین جوری شوریده وپرچم‌طغیان‌را برافراشته‌میگفتند که: «جمعی مفسدان استیلا یافته‌برخلایق ستم می کنند، اگر توفیق

یابیم دفع ظلم و ظالمان نمائیم ، و الا سر خود بردار بینیم » بدین سبب ایشان را «سربدار» لقب شد . (روضات الجنات ـ اسفزاری ص ۸ جر۲) .

پیدایش وظهور سربداران وقیام دولت آل کرت درخراسان هردو ازجمله مظاهرخود نمائی روح ملیت و ازجنبشهای استقلال طلبی ایرانیان است که اززمان انهدام دولت ساسانیان و آغاز غزوات وغارات قبائل صحراء درخاك ایران برای محو نفوذسیاسی وجنگی واجتماعی بیگانگان درصحنهٔ اجتماع ایران بروز و ظهور میکرده است ، اما افسوس که بسیاری ازین جنبشهای مقدس را دشمنان بوسیله عوامل و ایادی خویش بنفع خود سوق داده و بجهات مصالح خویش هدایت میکرده‌اند . و سرانجام آن جنبشها یانتیجهٔ معکوس میداده ومصائب وبدبختیهای دیگری ببار آورده، ویالااقل بلااثر میگردیده است .

دولت ایلخانی مغولان که مانند بیماری مهلك سرطان چنگالهای خون آشام خودرا درپیکر اجتماع فرسوده ورنجدیدهٔ ایرانی فروبرده بودند از اقتدار روز افزون جنگی و نفوذ سیاسی پادشاهان لایق و مدبر خردمند دودمان کرت اندیشناك بود ، وپس ازقیام سربداران بی‌درنگ در دستگاه آنان نفوذ کرده ، ونیروی جنگی شگرف وجوان آن فرقه را برای خورد کردن کرتها بسیج کرده ، وازطرف دیگر کرتها را نیز برای نابودساختن سربداران آماده ساخت ، در حالیکه حقیقتاً سربداران تحت ستار اصول تصوف وعرفان وعنوان «دفع ظلم و ظالمان» مقصدی جز مبارزه با دستگاه جنگی مغولان ومحونفوذ جنگی وسیاسی آن وحشیان آدم خوار نداشته‌اند.

ایلخان مخصوصاً از اختلاف مذهبی سربداران و کرتها از حیث تشیع و تسنن استفاده کرده بوسیله تبلیغات شدید چنان دشمنی میانه این دودولت کوچك خراسانی ودونیروی جوان شگرف ملی ایرانی ایجاد نمودند

که حتی پس از مرگ سلطان ابوسعید و انقراض دولت ایلخان در ایران نیز این دشمنی وجودداشته است .

عبدالرزاق سمرقندی در شرح احوال شیخ خلیفه پیر و مقتدای شیخ حسن جوری و بدایت احوال سربداران میگوید : « علماء سبزوار فتوی بقتل شیخ خلیفه نوشته وهمگی آنرا مهر کرده صورة حکم را به نزد سلطان ابوسعید بردند ، و عرضه داشتها پیش سلطان ابوسعید فرستادند سلطان فرمود که من متعرض درویشان نمیشوم» .

افسوس که درآنعصر علماء دین وپیشوایان علم الیقین بدون توجه بوظائف اصلی و شرعی خود آلت اجرای حوادث شوم سیاسی بیگانگان گردیده وسجادهٔ قدس وورع خویشتن را درمعرض هبوب عواصف وزوبعات فتنه و آشوب و دوئیت ونفاقی که خود کور کورانه بجهات مصالح مغولان بوجودآورده بودند گسترانیده وبرادرانی را که رشته‌های محکم و استوار دین ، میهن ، نژاد ، تاریخ آنانرا بهمدیگر می‌پیوست بجان یکدیگر انداخته کشتار بیرحمانه‌آن مردم‌را خدمت‌بخلق وعبادت‌خالق‌می‌پنداشتند.

چنانکه در زمان سلطنت ملك غیاث‌الدین کرت فقهای مدرسه نظامیه‌هرات ونیشابورفتوی دادند که قلع وقمع طایفهٔ سربداران که مبتدع هستند بنابر اصول مذهب اسلام واجب است ؟؟؟ و پس از صدور این فتوی جنگهای‌خونینی میانه سپاهیان کرت ولشکریان‌سربداران بوقوع‌پیوست.

جنگ کرتها با سربداران در زاوه

بزرگترین نبردی که میان دونیروی سربداران و کرتها رخ‌داده جنگی است که درتاریخ سیزدهم ماه صفرسال ۷۳٤ میانه لشکریان امیر وجیه‌الدین مسعود وملك‌معزالدین حسین کرت درروستای‌زاوه درنزدیکی هرات اتفاق‌افتاده است، درین جنگ امیروجیه‌الدین مسعود با ده هزارتن از پهلوانان و دلیران کارزار دیده خراسانی‌بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات

رهسپار گردید ، ملك معزالدین حسین کرت نیز بالشکری انبوه ازمردان شمشیرزن خراسان باستقبال اوشتافت، و در روستای زاوه نبرد سختی میانه دو گروه رخ داده ، و عاقبت نسیم فتح و پیروزی بر پرچم سربداران وزیدن گرفت .

اما در آن میانه شیخ حسن جوری کشته شد، و امیروجیه الدین مسعود پس از آنکه پیروز گردیده بود با سپاه سربداران منهزماً بطرف دارالملك خود سبزوار عطف عنان نموده ، و ملك معزالدین حسین کرت پس از آنکه شکست خورده بود پرچم پیروزی وظفررابرافراشته‌وفاتحانه دشمن‌را تعقیب کرد ، وبسیاری ازدلیران سربداران‌را کشته واسیر گرفت.
یکی از سرایندگان مطلع درین باره اشاره به هدف اصلی سربداران وسرانجام شوم این جنگ کرده گفته است :

گر خسرو کرت بردلیران نزدی
وزتیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر
یك ترك دگرخیمه بایران نزدی

(زبدةالتواریخ بایسنقری ـ ذیل جامع التواریخ ـ جغرافی: حافظ ابرو، نسخه‌های مخطوطه کتابخانه‌ملی‌ملك.مطلع السعدین‌ومجمع‌البحرین عبدالرزاق سمرقندی ، مخطوطه کتابخانه ملی ملك . تحفة النظارفی‌غرایب الامصار و عجائب الاسفار = رحله ابن بطوطه ، ج/۱ ص ۲۵۱ ، ص ۲۲۲ وص ۲٤۸ . تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی ص ۲۷۷ ـ ۲۸۸لیدن) .

ص ۱۲ــ س ۵ ، امیر ابن یمین :

امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرائی یکی از مشاهیر شعراء ایران بوده ودردربارسربداران میزیسته است ، تادرسال ۷٤۳ھ . که جنگ زاوه اتفاق افتاد ، پس از کشته شدن شیخ حسن جوري و هزیمت سپاه

سربداران ابن یمین بردست لشکریان ملك معزالدین حسین کرت اسیر شد ، اما دیری نگذشت که وی در نزد پادشاه کرت مقام لایقی را احراز نموده، ومورد تحسین و احترام او قرار گرفته،ودرجرگه‌شعراءدربارهرات منخرط ومنسلك گردید .

دیوان ابن یمین در ضمن سایر اثاثیهٔ او در جنگ زاوه بغارة رفته و مفقود گردید، و درقصیدهٔ که برای ملك معزالدین فرستاده بواقعه ازمیان رفتن دیوان اشعارخود اشاره کرده‌است .

حافظ ابرومینویسد : [امیرفخرالدین محمود بن الامیرالفریوندی المستوفی در آن واقعه[۱] در لشکر امیر مسعود بوده است ، او را لشکریان هرات گرفته پیش ملك معزالدین آوردند ، ملك او را بتربیت و عنایت مخصوص گردانید. واوقصیدهٔ درمدح ملك‌معزالدین بعرض‌رسانید، وصورت این واقعه را در خطبهٔ دیوان[۲] بدین عبارت آورده است که : آنچه جمع گشته بود از گفته های خود درسفر وحضرباخود همی داشتم، و اگرسخنی گفته میشد بر آن می‌نگاشتم ، تا گاه از قضای آسمانی و تقدیر یزدانی درمحاربهٔ که شیخ‌الاسلام سلطان‌اولیاءالله العظام مرشدالسالکین الی‌الثواب منقذالهالکین من العقبات شیخ حسن جوری، وسلطان الاسلام شهنشاه هفت اقلیم المؤید من السماءِ المظفر علی الاعداء وجیه الحق والدین مسعود را با لشکر هرات در ولایت خواف بحدود زاوه در سیزدهم صفر سنه ثلث واربعین وسبعمایه واقع شد .

بیت :

بچنگال غارتگران اوفتاد

وزان پس کسی زونشانی‌نداد

۱ـ حافظ ابرواین‌مطلب رادرضمن‌شرح وقایع جنگ زاوه نوشته‌ومقصوداز« آن واقعه» جنگ مزبور است .

۲ـ مقصود دیوان جدیدی است ازابن یمین که دردست حافظ ابرو بوده .

ودرشرح تأسف وتلهف آن قطعهٔ گفته شد ، وهی هذه :

گر بدستان بستد از دستم فلك ديوان من
شکر ایزد آنکه او میساخت دیوان بامن است
ور ربود ازمن زمانه سلك در شاهوار
زان چو غم دارم که طبع گوهر افشان بامن است
ورز شاخ گلبن فضلم گلی بربود باد
گلشن پرلاله ونسرين وريحان بامن است
ورتهی شد يك صدف از لؤلؤ لالا مرا
پرز گوهر خواطری چون بحر عمان بامن است
قطرهٔ چند ازرشاش کلکم ار گم شد چو شد
خاطر فياض همچون ابر نيسان با من است
آب شعر عذب من چون خاك اگر بر باد شد
سهل باشد چشمه سار آب حيوان بامن است
ورچه آمد دل بدرد از گشتن ديوان تلف
ليك ازدردش نينديشم چو درمان بامن است
ور ثنای شاه عالم همچو صيت عدل و داد
منتشر شد درجهان طبع ثناخوان بامن است
گر چه ديوان دگر ترتيب دانم کرد ليك
حاصل عمرم هبا شد انده آن بامن است
بيعنايت گر بود گردون دون بامن چه باك
چون عنايتهای شاهنشاه ايران با من است
خسرو ايران معزالدين که گويد قدر او
کز جلالت آنچه میگنجد در امکان بامن است

معظم چاکر نوازیها که انــدر کــل حــال
شهریار عدل را ازجمله ایران با من است
این بــود کــز لطف او گویــد مــرا آزادهٔ
شادباش ابن یمین‌کاجزای دیوان بامن‌است
عمر شه درکامرانــی تــا ابــد بــاد و بــود
وردمن چاکردعای شاه تاجان بامن‌است]
(نقل از کتاب «جغرافی» حافظ ابرو ورق ۲۹۵ ـ ۲۹٤) .

صفحه ۱۹- س ٤ ، یوسف اهل :

یوسف اهل : جلال الدین یوسف بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین عبداله جامی ، از فضلا و دانشمندان عصر شاهرخی و از ادبـا، شعرا ونویسندگان‌زبردست ونامی خراسان وازدبیران دربارسلطان شاهرخ‌میرزا بوده ودر شهر «تربت جام» اقامت داشته است ، از آثار او مجموعهٔ منشآتی مشتمل بر آثار قلمی و نامه ها و فرمانها و احکام ملوك ، امـراء ، وزراء ، شاهزادگان ، فقها ، اقطاب ، شعرا ونویسندگان نامی و زبردست که با او معاصر یاقریب العصربوده‌اند موجود است .

وی اغلب آن اسنادرا از آرشیودولتی هرات که در اختیار داشته جمع آوری و تـدوین نموده است . این مجموعـهٔ نفیس را در حوالی سال ۸٤٥ هـ . بنام سلطان شاهرخ میرزا تدوین وتألیف ، وآنرا به خواجه غیاث الدین بن خواجه رشیدالدین وزیرسلطان شاهرخ میرزا تقدیم، ودر دیباچه آن باین معنی تصریح نموده، وبه همین‌مناسبت این مجموعه را به «فرائـد غیاثی» موسوم گردانیده است .

یوسف اهل تحصیلات خودرا درشهر «تربت جام» ـ که درآن عهد یـکی ازمراکزمهمه علم ، عرفان ، ادب وشعرخراسان بوده باتمام رسانیده واز مولانا جلال الدین قاینی ـ که درآنعصر ازبزرگان علما عرفا و مفتیان

خراسان وجام بوده ـ باخذ اجازه فارغ‌التحصیلی نائل گردیده ، ومتن آنرا عیناً درمجموعه «فرائد غیاثی» مذکورنقل کرده است .

وچون این اجازه نامه یك سندقطعی است ازعظمت حوزهٔ علمیهٔ «تربت جام» ـ که یکی ازمراکز مهمهٔ ادبی وعلمی خراسان بوده ـ ونشانه‌ایست که آن‌سرزمین مقدس درآن روزگار معموروآبادان ومشحون ازعلماء ، عرفا، مشایخ ، شعراء ، نویسندگان ، هنرمندان ، مدارس ، کتابخانه‌ها ، لنگرها وحلقات درس بوده است . ونمونه عالی است از سبك اجازات علمی آنعهد که ازدستبرد حوادث وسوانح دوران مصون مانده وبدست ما رسیده است ، دراینجا مزیداً للفائده تماماً وعیناً نقل میشود :

صورة اجازه نامه استاد و مدرس بزرگ جام و هرات مولانا جلال‌الدین قاینی به یوسف اهل :

«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم الحمد فی الاول والآخر والصلواة والسلم الاتمان الاکملان علی رسوله‌محمد وصحبه وعترته الطاهره، وبعد فقد سمع منی الاخ الاعز الاکرم الاخص البارع الورع المتقن المستغنی ذوالفضائل السنیه والاخلاص السمیه المولی الاعظم الاعلم افصح المتکلمین جلال‌الحق والدین یوسف بن الصالح العابد شهاب الدین عبداله الجامی زیدت میامنه و بورك فی عمره و علمه وعمله، بعضاً من صحیح‌البخاری، و بعضاً من صحیح مسلم، وبعضاً من کتاب المصابیح، وبعضاً من کتاب‌المشارق، وتمام الکتاب الحصن الحصین لشیخنا العلامه الجزری، وتمام الرساله المعینیه ایضاً له، وبعضاً من کتاب ابن جماعه قاضی مصرفی علوم الحدیث، وبعضاً من خلاصة الطیبی وبعضاً من کتاب الحاکم ابی عبدالله النیسابوری رحمه‌اله،فاجزت‌له زیدفضله ان یروی عن‌شیخناالامام‌الکبیر الحافظ الجلیل‌رحلة‌الارض(کذا؟) سند العالم مولانا شمس‌الحق والشریعه والدین ابی‌الخیر محمدبن محمدبن محمدبن‌الجزری سلمه‌الله وابقاه صحیح‌البخاری، وصحیح‌النیسابوری، وسنن

ابی‌داود، والترمذی، والنسائی،والدارمی، والسمرقندی، وابن‌ماجة‌القزوینی، ومسندالامام الاعظم ،ومسندالامام‌الشافعی،ومسندالامام احمد، و موطاءالامام مالك رحمه‌اله،وسایرالکتب‌التی انتخب‌الحصن‌الحصین‌منها،و کتاب‌المصابیح ومشکوته، و کتاب‌المشارق، وریاض‌الصالحین، و کتاب‌الاذکارللامام‌النواوی رحمه‌اله،وسایرمرویاته‌من‌مسموعاته‌ومقرواته‌ومناولاته‌ومجازاته‌ومستجازاته ومصنفاته‌باسانیده‌العالیه‌التی‌لانوجدالیوم‌اعلی‌منها‌بتخلل‌اسم‌الکاتب‌وبدوزبانی (کذا ؟) مجاز عن‌الشیخ‌ان‌اجیزالروایه عن‌الشیخ(کذا؟) وایضاً اجزت‌له‌ان یروی مرویات شیخنا العلامه‌قدوة‌المحققین‌برهان المدرسین العالم الربانی و الحبر الصمدانی مولانا حسام الملة والدین محمد بن الشیخ السالك جلال العبدنبی (کذا؟) رحمه‌اله من‌الکشاف والمفتاح‌والهدایه والمواقف العضدیه واصول ابن الحاجب، وشرحه للقاضی،و کتاب الطوالع، والتنقیح و التوضیح والتلویح، وسایرالکتب الدرسیه، و من مرویاته مرویات الشیخ الامام قدوة المحدثین ابن‌الزرندی محدث المدینه، ومن مرویاته مرویات الشیخ الامام مولانا سعیدالکازرونی‌رحمه‌اله، ومنها مرویات الشیخ الامام محب الدین بن الشیخ الامام المسند القدوه فی‌الاقراء والتحدیث سراج الدین عمرالقزوینی المقرء، فاجزت له‌زید فضله روایة هذا المجموع عن شیخنا العلامة العبیدی بتخلل اسم الکاتب، وایضاً اجزت له زید فضله ان یـروی مرویات شیخنا شیخ الاسلام قدوة الانام الحبر المتین سلالة المشایخ العظام الکرام قدوة اهل التحقیق امام الایمه خواجه عبد الاول بن شیخ‌الاسلام السمرقندی من الهدایه و غیرها، واجزت له زید فضله ان یروی عنی کتاب انـوار المشارق ولمعاته ولوامع‌الاصول ، والله خیرمسئول ، و اکرم مأمول ، و اوصیه بتقوی الله ، وارجومنه ان لاینسانی فی‌صالح دعائه .

کتب الملتجی الی اله الغنی : جلال بن محمد بن عبیداله القاینی مولداً والبخاری محتداً ، عصمه‌اله عن‌سوء الخاتمه، فی‌ذی‌الحجة حجةاثنتین

وعشرین وثمانمایه بتربت جام ، قدس‌اله روح سا کنها» .

(نقل ازمجموعه «فرائد غیاثی» ، ورق ۳۴۱ـ۳۳۹) .

یوسف‌اهل در«تربت‌جام» درمدرسهٔ سلطان ابراهیم میرزا مسکن داشته ، و در نامهٔ که از آنجا به سلطان ابراهیم میرزا مذکور نوشته و بخوارزم‌فرستاده‌است‌باین‌نکته‌اشاره کرده مینویسد: «... ومسکن مسکین درمدرسهٔ آن شاه پادشاه نشان که محط رحال رجال افاضل جهان ومسقط اثقال و احمال شعراوندمای دوران‌است بیت معمور و بحر مغمور دارد ...»

یوسف اهل علاوه برمقام فضل وادب از خشنویسان روزگار خود بشمارمیرفته وحسن خط اورا مولانا جعفرتبریزی ــ که ازاستادان بزرگ هنرخطاطی مدرسهٔ هرات بوده ــ تحسین وتمجید بسیارنموده است .

وچنانکه ازتضاعیف‌مجموعه «فرائدغیاثی» مذکورمستفاده‌میگردد کلمهٔ «اهل» تخلص شاعرانه وعرفانی‌اوبوده است .

(مجموعهٔ « فرائد غیاثی » ، ورق : ۳۱۸ ــ ۳۱۹ و ۱۴۵ ــ ۱۴۳ و ۱۴۲ـ۱۳۸ و ۳۴۱ـ۳۳۹) .

ص ۲۲ ـ س ٤ ، خواجه حسن :

« خواجه حسن خضرشاه استرابادی بوده بسیارخوش طبع وخوش محاوره ، شعر نیکو گفته ، و از حسن خط بهرهٔ تمام داشت ، و در نوشتن، خط پیروطریقه ومدرسه مولانا جعفرتبریزی‌بوده، ولیلی ومجنون میگفته

واین بیت ازاوست :

ای چهره گشای هرجمیلی ـ

نام تـو شفای هـر علیلی

وهمو گفته :

سایه‌ات هرجا که افتد برزمین گل‌بردمد

نی گل تنها که سرتاسر گل وشکر دمـد

وقبراو دراسترآباد است»

(مجالس النفائس ـ ص ۲۱۱ و ص ۲۷۹ . خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار ـ مخطوطه کتابخانه مجلس شورای ملی. حبیب السیر، جزء سوم ازمجلد سوم ص۱۵۲).

ص ۲۷ ـ س ۵ ، تاریخ وفات خسروغورشود:

سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی از جمله دانشمندان نامی و بزرگ خراسان بوده، ودردربارملک معزالدین حسین کرت درهرات مقامی ارجمند داشته ، و ازاستادان نامدار مدرسه هرات بشماراست .

ولادت او در ماه صفرسال ۷۲۲ ﻫ . در قریهٔ تفتازان[۱] از ولایت نسا اتفاق شده است ، وی مدتی در شهر هرات و در دربار آل کرت ، و سپس در دربار امیر تیمور گورگان در شهر سمرقند معزز و محترم میزیسته ، ودرسال ۷۹۷ وفات یافت وقبراو درشهرسرخس است .

جلال الدین سیوطی تفتازانی را از اعلام و افاضل پیروان امام شافعی دانسته است .[۲]

و صاحب « هدیة العارفین » او را از علماء مذهب ابو حنیفه نعمان بن ثابت دانسته مینویسد : «الامام سعدالدین مسعودبن عمربن عبداله الهروی الخراسانی العلامة الفقیه الادیب الحنفی الشهیر بالتفتازانی ، ولادتش درسال ۷۲۲ ﻫ.و وفات او در ماه محرم سال ۷۹۲ ﻫ در شهرسمرقند اتفاق شده است »[۳].

تفتازانی در زمان سلطنت ملک معزالدین حسین کرت در شهر

۱ـ یاقوت مینویسد: «تفتازان... قریة کبیرة من نواحی نسا وراء الجبل خرج منهاجماعة منهم ...». (معجم البلدان ـ یاقوت ـ ج/۲ ص۳۹۵. نزهة القلوب ـ حمدالله ص۱۵۷ لیدن).

۲ـ بغیة الوعاة سیوطی ۳۹۱ . معجم المطبوعات العربیة ـ الیان سرکیس ـ ج/۱ ص۶۳۷ـ ص ۶۳۵.

۳ـ هدیة العارفین اسماء المصنفین و آثار المؤلفین ـ اسماعیل پاشا ، ج/۲ ـ ص ۴۲۹ ـ ص ۴۳۰ .

هرات میزیست، وشرحی را که بر کتاب « تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی نگاشته وبه «شرح مطول» مشهور است در آنجا تألیف نمود، ودیباچهٔ آنرا بنام ملك معزالدین موشح ساخته، وشهرهرات را مدح گفته است:

تفتازانی تصانیف بسیاری دارد از آنجمله است :

کتاب الاربعین دراحادیث ،

« ارشاد الهادی درعلم نحو ،

« تهذیب المنطق و الکلام ،

« شرح تصریف الزنجانی ،

« شرح الشمسیه درعلم منطق،

« کشف‌الاسرار وعدة الابرار درتفسیرقرآن بفارسی[۱]

از تفتازانی یك پسر بنام محمد برجای ماند که تا دیر گاهی او وسپس فرزندش قطب‌الدین یحیی بن محمد وپس ازو فرزندش سیف‌الدین احمدبن قطب‌الدین یحیی بن محمدبن سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی درخراسان مظهر علم و تقوی بوده و در هرات برمسند افاده و افاضه نشسته بوده‌اند .

تفتازانی در هنگام وفات ملك معزالدین حسین کرت در خوارزم بود ، واز آنجا نامهٔ مشعر براظهار افسوس از وفات ملك معزالدین حسین وعرض تسلیت و تبریك جلوس ملك غیاث‌الدین پیرعلی کرت فرزند ملك معزالدین حسین کرت براریکه سلطنت خراسان ارسال داشته است .

چون این نامه یکی ازاسناد مهمهٔ سیاسی وادبی دورهٔ ملوك کرت، ونمونه عالی ازسبك انشاء مکاتیب درآنعهد میباشد ، و بعلاوه از تفتازانی ـ که یکی ازائمه واستادان ادبیات زبان عربی بشماراست ـ آثاری در زبان فارسی بجای نمانده (غیر ازتفسیر فارسی که حاجی خلیفه و اسماعیل پاشا

---

۱ ـ کشف‌الظنون ـ کاتب چلبی ، ج/۲ ص ۱٤۸۷

باو نسبت داده‌اند واز آنهم نشانی درمیان نیست) لذا متن نامه مذکور تماماً وعیناً مزیداً للفایده دراینجا نقل میشود :

نامهٔ سعدالدین تفتازانی ازخوارزم الی هرات به‌ملك غیاث الدین پیرعلی کرت درخصوص وفات پدراو ملك معزالدین ابوالحسین محمد کرت :

«هوالحی الذی لااله الاهو» .

شعر :

الـه ابقاك للـدنیا وللدین

ولا یخلیك عن عز وتمـکین

اگر نه سابق قضای حضرت مالك الملك عز وعلا بمقتضی: یؤتی الملك من یشاء ، و فحوای آیت: ان مع العسر یسرا چنان اقتضا نمودی که سریر سلطنت وجهانداری ومستقر عظمت و کام کاری بعزدولت سایهٔ حضرت آلهی وانتساب عاطفت نامتناهی وماه رایت پادشاهی و کتابهٔ علم شهنشاهی ،

شعر :

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب

که باد عرصهٔ ملکش زماه تاماهی

سلطان ملوك الاسلام، مالك رقاب الانام، ناصب لواء المعدلة والانصاف فی الآفاق، وارث سریر السلطنة بالاستحقاق، ملك ملك قدر وجاه، فلك قصر وبارگاه ، مظهر انوار رافت اله ملجاء وملاذ ارباب دولت و انتباه ،

شعر :

خجسته رایت ورأی وستوده نام ونشان

بزرگ همت و قـدر وبلند افسروجاه

ع : آفتاب دین ودولت آسمان عدل وداد ،

قامع ذوی البغی والفساد، مهرسریر مرحمت بحرمحیط مکرمت، زیب سریر سلطنت ،

ع ، فلک‌محل، ملک طبع، مشتری طلعت

شعر:

آفتاب اوج دولت سایهٔ لطف اله
داور دارا منش اسکندر جم بارگاه
مظهر فتح و ظفر پیرایهٔ فضل و هنر
نازش تیغ و قلم آرامش دیهیم و گاه
مملکت بخش جهان پرور غیاث ملک دین
شاه کیوان قدر گردون رتبت انجم سپاه

خلداله زمان‌معدلته. وشید ارکان دولته، زیب وزینت گیرد، ونظام و انتظام پذیرد،وخاتم دولت و دین ونگین تمکین آن خلاصهٔ سلاطین روی زمین آراسته گردد، وافسر ملک و ملت بیمن دولت آن صاحب دولت ابهت وعظمت از سر گیرد، ونسیم معدلت و انصاف ومرحمت واسعاف آن ملجاء وملاذ اشراف‌اطراف واکناف غبارِرداءت[1] ازچهرهٔ روز گاربردارد، وسحاب رافت و رحمت آن جم رتبت نوایر فتن زمان و محن دوران را تسکینی بخشد ، ناوك حادثه دل دوز،وشعله نایرهٔ جگرسوز قضیهٔ .

شعر:

معی سلیمان فاکل الشیاطین(؟ کذا)
تبکی علیه العطایا و الصلات کما
تبکی علیه الرعایا والسلاطین

یعنی آنك رایت دولت سلطان سعید مغفور مبرور سقی‌اله ثراه وجعل الجنة مثواه سربدین عالم فرو نیاورده .

ع ، رفت تاعالمی دگر گیرد ،

وپای برسرعالم فانی نهاده ، نهضت نمود تاحیات باقی بدست آرد گرداز بنیاد ودوداز نهاد بنی‌آدم برآوردی ، مع‌هذا .

۱ــ یاوذاءت : از: وذأ، یذأ ، وذاً فلاناً : زجره. حقره .

ع : زمین چون آسمان دراضطرابست.
وشرع واسلام مصاب ،

وفی کل بیت رنة وعویل، شرری از آن نایره ، وحشری از آن نایبه بقبة الاسلام خوارزم رسید ، هیبت و لولهٔ حالت نشور ، وصدمت زلزلهٔ یوم ینفخ فی الصور مشاهده افتاد ، و چند کرت محیط افلاك بر بسیط خاك بدست یازی، وهوا چون اهل‌هوا درولای آن باریافتهٔ جناب خالق بی منن- انارالله‌برهانه‌وثقل‌بالمبرات‌میزانه - آتش‌بازی کرده،چنانچه‌جماعت آیندگان مشاهده کرده تقدیرخواهند نمود، وجیحون پرخون که هرسال درین فصل چون حساد دولت روز افزون ازپای تاسرهمه در بند امن بودی امسال چون چشمه ساردیدهٔ موالی وهوالی واکابرواعالی‌بلکه سایهٔ بندگان باری سایل وجاری‌است ،

شعر:

دریغ حشمت ایمان و حرمت اسلام
دریغ شرع پیمبر دریغ دین اله

ع : چارهٔ نیست درین مسأله الا تسلیم

شعر:

با قضا بر نمی‌توان آمد
با قدر در نمی توان آویخت

معذلك‌كه‌لله الحمد که‌آستان عظمت ایشان‌آن، نورحدقه سلطنت وجهانداری،و نورحدیقه‌مکرمت وشهریاری، ملجاء وملاذعالمیان، ومرجع و معاد اسلامیان‌است، و درگاه جهان پناه آن سایه حضرت اله، ومتمکن متکاءِ : **السلطان‌ظل‌اله،** مظهرعنایت‌ایزدی، ومنبع کرامت سرمدی‌است .

ع : ایزدش درحفظ خود پاینده دار،

اگر آفتاب دولت لایزالی بمغرب افول غروب نموده ؟ ماه آسمان معالی لم یزلی از شرق جلال تابان باد ، و اگر عین الحیوة ریاض اسلام

بنزهت آباد حیاض دارالسلام پیوست؟ بحر محیط حیات آن بر گزیدهٔ واهب العطیات و بر کشیدهٔ رفیع الدرجات بی پایان باد، و اگر مهر سپهر سلطنت در نقاب حجاب سحاب اجل متواری شد؟ اختر برج سعادت ازلی ازافق دولت لم یزلی مدی الاعصار والازمان طالع باد ، و اگر باز بلند پرواز ساعد سلطنت ازفضای عالم ملك در حضایر قدس آشیان ساخت؟ فر واقبال پر و بال همای همایون دولت روزافزون برجهانیان مدة الدهر مستفیض وشایع باد ،

شعر:

اگر چرخ بر گشت محور بپا باد

محیط ار خلل یافت مر کز بجا باد

ور از تند بادی درختی در افتاد

چه تدبیر سرو سهی را بقا باد

درچنین احوال واهوال جزطریق مصابرت واحتمال را هرچندسمت محال دارد مجال نیست ،

ع : تاجهان هست چنین بود وچنین خواهد بود،

همه را عاقبت کار همین خواهد بود ،

للهالحمدو المنه که در اندك مدت و اسهل فرصت صیت معدلت آن صاحب دولت خلداله ملکه و سلطانه و اعلی امره وشانه ، باطراف واکناف جهان رسیده ، و خاص و عام آرام بدعا و ثنای آن شایسته حضرت عزت ، و هوا وولای آن آفتاب سپهر عاطفت زبان گشاده ، ومیان بسته ،

شعر؟:

مقبل ز سر رغبت و بدبخت بناکام

یقین که همگی همت بر نصرت اسلام، و رافت انام، وتربیت علما، وتقویت ضعفا، و آرامش بلاد، و آسایش عباد، وقمع اعادی وحساد، وقلع اهل ظلم وفساد ، درتمهید قواعد شریعت، وتشیید مبانی دولت ، وامضای اوامر حضرت عزت ، واغضای جرایم اصحاب ندامت و حسرت ، مصروف خواهند داشت،

وفرصت دولت غنیمت شمرند ، چه همه‌خلق آن معنی‌را امیدوارند،وحصول آن امنیت برمرصد انتظار ،

شعر:

جدت ورق زمانه از ظلم بشست
عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبای مملکت آمد چست
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

ارادت و دلخواه بلکه واجب و لازم بی‌شبه و اشتباه آن بود که: درسلك سایر عبید وخدام انتظام یافته ، باقامت مراسم تهنیت‌بجلوس سریر مملکت بیمن طلعت آن صاحب دولت قیام نمودی، ودر روضۂ متبر که‌آن صاحب قران ماضی اناراله برهانه وظایف ختمات و خدمات بادارسانیدی ، اما احراز آن امنیت را شریطۂ استطاعت مفقود بود،بررواتب دعای دولت روزافزون مواظبت نموده بلعل وعسی روز گار میگذراند .

ع : تاسر ز کدام شب برآرد آن روز ،

باآنك

شعر:

در خاك نهاده چون توانم دیدن
آنکس که مرا ز خاك برداشته است

بلکه بزبان سرچه گونه

شعر:

نوّر اله قبره گویم
خلد الله ملکه گفته

باقی:چنان‌شایع‌شد که‌کافۂ‌عبید‌راخط بیزاری‌داده،وداغ آزادی‌نهاده و ذخائر ونفائس موروث را روز بازار کرم وجود درمن یزید **وهب و اضاف** آورده، ودرنظرباذرات‌هوابرابرداشته،وهبای‌منثورانگاشته،اوهام گونا گون

بخاطر مخزون‌محزون این بندهٔ قدیم راه‌می‌یابد که:مبادا که چون‌سایر عبیداز سعادت مملوکیت‌محروم،وچون‌باقی‌مواریث‌بسمت‌قلت‌التفات موسوم گردد،

بیزارم ازآن بیزاری ، آزادم ازآن آزادی .

شعر:

مـن خود دانم کز تـو خطایی نـایـد

لیکـن دل عـاشقـان بداندیش بود

انشااله که ازعوالم‌غیب‌لطیفهٔ که متضمن‌احرازدولت وصول‌بآستان سعادت ایشان باشد فایض گردد ،

چـه غایت امانی و نهایت سعادت ایـن جهانی بـراین مقصورست، وازحضرت عزت آناء اللیل واطراف النهار بتضرع و ابتهال تیسیر اسباب آن مساءول ومأمول .

ع : دولت آن دولتست وکار آن‌کار ،

حالاچون‌بواسطهٔ هجوم‌لشکر سرما، ووفودقافلهٔ شتا، شکفتن‌غنچه امیدآن‌دولت‌را دوسه روزی‌تأخیر افتاد،اجل‌محترم‌مکرم‌مفخرالحاج‌والحرم خواجه‌تاج‌الدین‌جاجرمی ـ صحبته‌السلامه ـ بعنایت باری‌عزاسمه سببی‌باعث گشت که مفضی بسعادت تقبیل‌آستان آسمان رفعت خواهد گشت،تا وظیفهٔ عبودیت این کمینه بموقف عرض رساند ، والحق آن آیت عنایت بی‌غایت حضرت عزتست که اسباب احراز چنان دولت عظیم وموهبتی جسیم بآسانی دست‌دهد، وماذلك‌علی‌اله‌بعزیز،امیداست که عنقریب مراجعت نموده اخبار مسارانتظام اموردولت ـ که درتزاید باد ـ بازرساند .

شعر:

مـگر بجان رمقی از حیات بـاز دهـد

مـگر بدیده خیالـی ز خواب باز آرد

ازخجالت ابرام: **یضیق صدری ولاینطق لسانی** ، اما چه کنم،

ع: شوریده حال را نبود معتبر سخن.

با آنك آنچه ازدولتخواهی واختصاص که در باطن حقیراین فقیر است، ازهزاریکی وازبسیاراندکی مقدور تقریربیان، ومیسور تحریر بنان نیست، مع ذلك سلوك طریق اختصار بادب لایق‌تر.

شعر:

عمرت دراز باد و برین ختم شد سخن

بیرون نمی نهم ز ره اختصار پای

ایزد تعالی ظلال معدلت آن آفتاب رافت و عاطفت را بر جهانیان تامنقرض زمان پاینده دارد، وآفتاب دولت‌آن سایهٔ حضرت یزدان را برسر عالمیان تامنتهای دوران‌تابنده، بحق‌الحق واله الطاهرین.

المباهی‌بعبودیته‌التفتازانی».[۱]

ص ۳۰، س ۸، شمس‌الدین طبس:

«شمس طبسی نامش قاضی شمس‌الدین محمدبن عبدالکریم بوده، در کنف حمایت وتربیت خواجه نظام‌الملك طوسی میزیست، دیری درشهر هرات بزیست، سپس به بخارا رفت، و در آنجا در محضر صدر الشریعه بخاری استفاضه و استفاده مینمود» (مجمع الفصحاء ـ ج/ اول ص ۳۰۶. تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ـ ص ۱۶۶ـ۱۶۱ لیدن)

ص ۵۵، س ۱۳، دیگر ازحوادث بزرگ آن بود:

حافظ ابرو ازحدوث یك زلزلهٔ دیگر که درسال ۷۶۵ هـ در هرات اتفاق افتاده، وموجب ویرانی‌مسجد جامع هرات گردیده، وازتاریخچهٔ بنیاد آن جامع قدیمی ومشهور سخن رانده گوید: «ذکرزلزلهٔ هرات: در شهور سنه خمس و ستین وسبعمایه در هرات زلزلهٔ عظیم واقع شد چنانچه بسیاری

۱ـ فرائد غیاثی ـ تألیف جلال‌الدین یوسف اهل ابن شمس الدین محمدبن شهاب الدین عبداله جامی ورق ۸۱ـ۸۵.

ازعمارات خراب شد ، و مقابلتهای دیوار شهر بیفتاد، وطاق مقصوره مسجد جامع- که درهیچ شهر عمارتی‌چنان نشان نداده‌اند- بیفتاد فامادوپایهٔ طاق بقرارخود بماند ، وملك معزالدین حسین مرحوم‌آنرا عمارت کرد ودرست نمود چنانکه حالا ظاهراست .

واصل‌عمارت مسجد ازشمس‌الدین مسعودهروی- که وزیرمملکت سلطان تکش بود - بررسم اصحاب شافعی عمارت کرده بود ، و پوشش آن از چوب بود ، و در ایام سلاطین غوربود که متعصبان آتش زدند ، و سلطان غیاث الدین محمدبن سام تقلید مذهب شافعی گرفته بود ، ازین معنی متألم خاطرشد، همان‌مسجد که سوخته‌بودند وچند موضع دیگرازاطراف آن‌بآن متصل گردانید، واین‌مسجد که حالا هست هم بررسم‌اصحاب شافعی عمارت کرد ، و سلطان غیاث الدین در سنه ستمایه برحمت حق پیوست ، و هم در آنمسجد در گنبدی که متصل مسجد ساخته‌است مدفون‌است، وهنوز عمارت تمام نشده بود ، پسرش سلطان محمود باتمام رسانید ، درسنه اثنی وستمایه و تاریخ این‌زلزله‌را عـزیـزی نظم فرموده بدین عبارت :

بیت :

ز هجرت شده هفتصد و شصت و پنج
چـو خورشید بر زد سر از برج حوت
بلرزیـد ارکـان شهر هـرات
بفرمـان حـی الـذی لایـمـوت

(جغرافـی - حـافظ ابـرو ، نسخه مخطوطه کتابخانه مـلی ملك ورق ۲۹۸) .

غیاث الدین خواند میر در وصف جامع هرات و تاریخ بنیاد آن مینویسد : «واین بقعهٔ شریفه را سلطان ابوالفتح غیاث الدین محمد بن سام درّاواخرایام دولت خویش بنافرمود ، وسلطان شهاب الدین وسلطان محمود

درآن نیز تعمیراتی کرده ، ودرعهد چنگیز این بنا روی بویرانی نهاد ، تااینکه سلطان غیاث الدین کرت آنرا تجدید عمارت نمود ، و بعد سلطان ملك معزالدین نیز درآن تعمیراتی نمود ، وباز پس از زمانی روی بخرابی نهاد ، تااینکه درعهدسلطان حسین میرزا بایقرا وزیروصدرمشهورخراسان امیرعلیشیر نوائی بدستورآن پادشاه درماه رمضان سال ۹۰۳ ﻫ تجدید بنای کلی نمود» .

آنگاه گوید: «وآن‌بانی مبانی‌خیرات (یعنی امیرعلیشیر) بواسطه کثرت اهتمام باین عمارت هرروز بنفس نفیس بـآن مقام شریف تشریف می‌آورد، ودربسیاری‌ازروزها دامن درمیان‌زده مانند سایر مزدوران خشت بدست استاد میداد وکارمیکرد ، ودر هرچند روز معماران واستادان وسایر پیشه‌کاران آنجائی را تمام جامهای گرانمایه پوشانیدی، وبنوازش مـوفور وانعامـات غیرمحصور خـوشدل ومسرور میگردانید ، لاجرم بتوفیق الهی وبتأیید نامتناهی پادشاهی کاربنا وتعمیرآن بقعه شریفه باتمام رسید ،

ورفعت ایوان مقصوره بمقتضای همت آن صدر عالی همت ازآنچه پیشتربود شش وهفت ذرع در گذشت .

«و بالجمله : در روز ١٤ ماه شعبان سنه ۹۰٥ که تکلیف و تزیین این مسجد جنت آئین باتمام رسیده بـود ، آن صاحب صاحب توفیق صایب تدبیرآشی عظیم ترتیب داده، خطیب وامام وواعظ وحفاظ و متولی و خدام واستادکاران وعملهٔ عمارت‌را بتمام همه را طلب داشته شرط ضیافت بتقدیم رسانید ، آنگاه قامت‌قابلیت آنجماعت را به پوستینهای گرانبها وجامهای صوف اعلی وقباهای قطنی ودیـگر ثیاب فاخره مزین وآراسته گردانید» .

«وفضلاء شعراء درتاریخ تجدیدآن بنا ابیات فصاحت‌آیات درسلك نظم کشیده‌اند ، و غالیحضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی (امیر علیشیر) لفظ (مرمت کرد) جهت‌آن تاریخ سال یافته بودند ، وبحسب‌توارد

جناب مولوی مخدومی مولانامعین‌الدین الاسفزاری[1] را نیزهمین لفظ بخاطر آمده بدین گونه نظم فرمود :

نظام دولت و دین میر پادشاه نشان
که دولت دوجهانیش حق کرامت کرد
مرمتی که ز اصل بنا فزون تر بود
درین مقام شریف از علوّ همت کرد
تو اتفاق حسن بین و اقتضای قضا
که‌چون‌موافق تاریخ‌شد[2] [مرمت کرد]»

«واین مسجد جامع شریف مشتمل است بر:

۲۰۸ گنبد. و۱۳۰ رواق و٤٤٤ پیرایه.وطولش- سوی عرض دیوار- ۲۵۰ذرع . وعرضش ۱۵۰ ذرع . وطول صفهٔ مقصوره‌اش ٦٥ذرع . وعرضش ۸ ذرع است . ودهنهٔ طاقش ۲٦ ذرع . و طول صفهٔ شمالی ۲۳ ذرع . و عرضش ۱۵ ذرع. وطول صفهٔ جنوبی ۲۲ ذرع . وعرضش۹۳ ذرع ونیم . وطول گنبد مقبرهٔ ملوك ۲٤ ذرع وعرضش ۸ ذرع . واین بقعه شش دردارد» .

نقل باختصار از: (خلاصة‌الاخبار فی‌بیان احوال الاخیار = خاتمه: نسخه مخطوطه کتابخانه مجلس شورای ملی) .

وسعت‌دامنه ادبیات شیرین‌پارسی‌دری دردوران حکومت‌پادشاهان کرت و گورگانیان وبخصوص درعهد سلطنت حسین‌میرزابایقرا ، وآنهمه شعراء ، سخندانان ، معمائیان ، نویسندگان ، خوشنویسان ، نقاشان ، نوازندگان ، وصاحبان هنرهای زیباکه پروانه وار بر گرد تختگاه هرات مجتمع بودندآثار ومحصولات‌ادبی شگرفی ازآن‌کانون ادبی‌بزرگ بوجود آورده بر صفحات دفاتر مخلد ساخته است که چشم و گوش هر بیننده

۱ـ مقصودمعین‌الدین‌محمد زمجی‌اسفزاری مؤلف همین کتات (روضات الجنات)حاضراست.

۲ـ سال ۹۰٤ ه .

وشنونده‌را خیره‌وحیران‌میسازد. توسعه ورواج‌ادبیات دری در هرات باندازهٔ بود که علاوه برسینه صاحب دلان وصفحات کتب وبطون دفاتر ـ که از آثار ادبی انباشته ولب ریز گردیده بود ـ درودیوار وابنیه وحظایر زیبای آنشهر پرشکوه ـ که درقطعه زمین خرم و سرسبزی درطول نود کیلومتر گسترده شده بود ـ نیز با اشعار آبدار و قصاید دلکش و عبارات نثرشیوا و شیرین پارسی تزیین یافته بوده است .

مجالس سور و سرور و سماع اهل دل ، و بزم صاحبدلان که با آهنگهای لاهوتی ونشید اشعاردلکش وشیرین پارسی نواخته میشد ره‌روان طرق و شوارع حقیقت و عرفان را بوجد و شوق آورده از خود بی‌خود میساخته گریبان چاک‌زده جامه برتن میدریدند .

در دل تیرهٔ شبهای تاربرفراز گلدسته های مساجد وخانقاهها شب زنده‌داران خوش آواز بزبان شیرین دری واشعار دلکش فارسی خدایرا نیایش گفته وباپرورد گارجهان‌مناجاة ورازونیاز میکرده‌اند.

کتیبه‌های مساجد ، مدارس ، خانقاهها ، لنگر ها ، بیمارستانها ، کتابخانه‌ها ، مزارات بزرگان ، باغها وکاخهای سلطنتی مانند : باغ‌زاغان، باغ سفید ، باغ نظر گاه و کاخ دلگشا همه با خطوط خوشنویسان بر روی کاشیهای زیبا و گرانبها بقصاید واشعار آبدار شعراء نامی ایران وباعبارات نثرشیوای پارسی تزیین گردیده بود .

وامروز پس از گذشت بیش ازچهارقرن وخرابی وویرانی بسیاری ازآن ابنیه وعمارات وصدماتی که ازتجاوزمتجاسرین جاهل ومتعصب ازبك که درطول این مدت متمادی برآن آثاروارد گردیده ، معذلك آنچه که از کتیبه‌های مذکوره باقی مانده است اگرجمع آوری وتدوین گردد هرآینه مجموعهٔ بسیاربزرگ بل مجلداتی ازآثاردلکش‌ادبی‌پارسی‌فراهم‌خواهدشد .

برای نمونه‌در اینجا بخشی از یك قطعهٔ نثر شیوا که درستایش و نیایش پرورد گار در کتیبه کاشی پیشانی ایوان بزرگ مسجد جامع هرات بخط زیبائی نقش شده وهم اکنون موجود و چشم هر بیننده را نخست بخود جلب وخیره میسازد ـ عیناً نوشته میشود.

«بشتابید ودر حرمش پناه آورید، در این بارگاه برروی همگان گشاده است، این حرم قدس اوست، راهنمای آوارگان، وکارساز بیچارگان، اینجا است که نالهٔ نیم‌شبان برافلاك پرمیگشاید، وصیت نوبت جهانداران فرومی‌نشیند، اینجاست که تاجداران چنین بوده‌اند، وپرهیزگاران بخت آزموده، اینجااست که بسااحلام شبانگاه درقبال‌سپیده حق‌متلاشی گردیده، وعفاریت نفس اماره چون تنگاوری رام گشته طوفانها وطغیانها در بنیان‌آن خللی‌نیاورده، اینجا حصن آزادگان‌است که منجنیق‌زمانه بر کنگره سنگی نیارد، این‌پرستشگاه‌اوریکتااست، خداوند کبریاوجبروت، سبحان‌ذی‌الملك و الملکوت، هرآنکه که روبخانه خداآرید وی‌را سپاس وستایش گوئید، درود برپیغمبر برگزیده‌اش».

ص ۵۸، س ۱۱ تاریخ سراج منهاج :

قاضی منهاج الدین ابوعمرو عثمان بن‌الامام سراج‌الدین محمدبن منهاج‌الدین عثمان بن ابراهیم ابن الامام عبدالخالق الجوزجانی[۱] که او را باختصار (منهاج سراج) گویند، چنانکه پدرش‌را نیز(سراج منهاج) نامند، وی مؤلف کتاب تاریخ موسوم به «طبقات ناصری» میباشد که آنرا بنام سلطان ابوالمظفر ناصرالدین محمود بن ایلتمش (از پادشاهان گورگانیه

۱ـ جوزجان : معرب(کوزه کنان) یکی از شهرستانهای خراسان شرقی است.

هندوستان) تألیف کرده ، و بمناسبت نام سلطان ناصرالدین مذکور آنرا به «طبقات ناصری» موسوم گردانیده است .

اسماعیل پاشا مینویسد : القاضی منهاج الدین ابو عمر و عثمان بن سراج الدین عمر الجوزجانی المورخ الحنفی ولد سنة ٥٨٩ هـ. وتوفی سنة ٦٦٠ هـ.

من تصانیفه (طبقات الناصری) فی غزوات ناصر الدین محمود الدهلوی، (المخمسات الادبیه) فارسی فی اللغة - (هدیة العارفین اسماء المصنفین وآثار المؤلفین - ج/١ ص ٦٥٥) .

پدرش قاضی سراج الدین محمد مذکور یکی از افاضل و اعاظم شهر غزنین بود و ازطرف ملك تاج الدین حرب پادشاه سیستان دوبار بسفارت بغداد رفت . وخودش دردربار سلطان ناصرالدین ایلتمش درپای تخت دهلی مقامی ارجمند داشته و معزز و محترم میزیست . (هدیة العارفین - ج/١ ص ٦٥٥ . کشف الظنون - کاتب چلبی - ج/٢ ص ٦٩ . لباب الالباب - نورالدین محمد عوفی - ج/ ٢ ص ٣٦٣- ص ٣٦٢) .

کتاب «طبقات ناصری» باحذف پاره ازفصول آن درسال ١٨٦٤ م درشهر کلکته از بلاد هندوستان بطبع رسیده است .

ص ٥٨ ، س ١٥ ، تاریخ سیفی :

سیف بن محمد بن یعقوب الهروی مؤلف کتاب «تاریخ نامهٔ هرات» برای شرح احوال سیفی هروی و تاریخ هرات به دیباچه این مجلد مراجعه شود.

ص ٦٤ ، س٢، چغرتان :

قراءِ : چغاره ، چغرتان ، شمعان ، بشوران ، وخرد زوان ، از بلوك سبقر است که یکی از بلوك نه گانه توابع شهر هرات است . (جغرافی حافظ ابرو ، نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك ورق ١٦٧) .

ص ۷۰ ، س ۳ «تاریخ ملوك کرت» :

غرض مصنف «تاریخ نامه هرات» تألیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی است که در تاریخ وقایع ایام سلطنت بعضی از ملوك کرت میباشد.
برای شرح واقعه قتلقیان در مسجد جامع هرات به ص ۹۱ تا ص ۹۳ کتاب نامبرده رجوع شود.

ص ۷۵ ، س ۱۷ ، حصار شمعانیان :

به حاشیه ص ٦٤ ، س ۲ و ۱۷ رجوع شود.

ص ۸٦ ، س ۲ ، مولانا فضل‌الله حروفی :

فضل‌اله استرآبادی مؤسس مسلك «نقطویه» و بنیاد گذارندهٔ «فرقهٔ حروفیه» در ایران بوده و در زمان امیر تیمور گورگانی میزیسته است ، ابن حجر عسقلانی او را «فضل‌اله بن ابومحمد تبریزی» نوشته است ، و خواجه عضدالدین نوهٔ فضل‌اله استرآبادی مذکور است.

پیدایش و قیام این فرقه یکی دیگر از مظاهر جنبشهای روح ملیت و شعوبیت (آزادمردان) ایرانی است که برای مبارزه با اشغالگران خونخوار و غارتگر و اوضاع پریشان و مفاسد آنعصر در صحنه اجتماع ایران در تحت ستار: (فلسفه حروف) بروز وظهور کرده‌اند ،

از آثار فضل‌اله استرآبادی حروفی مذکور کتاب «جاویدان کبیر» میباشد که پیروان او آنرا بمنزله الواح سماوی تلقی کرده و بدان اهمیت بسیار داده‌اند.

فضل‌اله استرآبادی مذکور در شهر تبریز بتحریك و تکفیر علماء ماوراءالنهر که همگی مزدوران دستگاه خون‌آشام تیمور گورگان بوده‌اند بردست میرانشاه بن امیرتیمور گورگانی بوضع فجیعی بقتل رسید.

فضل‌اله استرآبادی را باستناد اقوال او تکفیر کردند، درصورتیکه هیچ سندی برای کفر والحاد او دردست نبوده، وجزمشتی کلمات و جملات

لایفهم و اباطیل مهمل و بی‌معنی که برای ارهاب و جلب مردم ساده‌دل بدور خود تلفیق کرده چیزدیگری نبوده است .

در حقیقت حکومت تیمور میدانست که قیام این آزاد مردان طوفان خشم و کین خواهی ملت است که زیر عنوان فلسفه حروف بزودی بنیادکاخ بیداد گری اورا واژگون خواهد ساخت .

برای شرح احوال فضل‌اله استرآبادی واشارات اجمالی مورخین ایرانی بحادثهٔ ظهوروقیام این‌فرقه واسباب انقراض قطعی این‌مسلك درایران بمنابع زیرمراجعه شود :

کتاب عالم آرای عباسی ـ اسکندر بیك منشی حوادث سال ۱۰۰۲ . ه. مجمل فصیحی خوافی حوادث سال ۸۲۹ ه . حبیب‌السیر ـ جزءِ سوم ازمجلد سوم ص ۱۲۷ . روضات الجنات ـ اسفزاری (همین کتاب وفصل حاضر) . ازسعدی تاجامی یاترجمه مجلدسوم از کتاب تاریخ ادبیات ایران ازادوارد براون .

A history of pesian litrature under tartar dominian combridge 1920.

ص ۸٦ ، س ٤ ، سیدقاسم الانوار:

درسال ۷۵۷ ه درسراب تبریزمتولد شده وازشاگردان و مریدان شیخ اوحدالدین کرمانی است .

وی پس ازرسیدن‌بمراحل کمال معنوی بخراسان شتافت ودرشهر هرات‌اقامت گزید، ودرآن‌وقت‌اوج‌عظمت‌واقتدارسلطنت‌شاهرخ‌میرزا بوده ، سید قاسم‌الانوار درهرات دارای نفوذ وعظمت فوق‌العاده گردیده و مریدان بسیار در گرد اوجمع شدند .

ودرسال ۸۳۰ه. وقتیکه شاهرخ‌میرزا درمسجدجامع هرات مورد حمله احمد لر قرار گرفت سید قاسم الانوار مورد سوءِ ظن بایسنقرمیرزا ـ که مأمور کشف جرم و دستگیری توطئه گران بود ـ واقع شد و او را

بسمرقند تبعید نمودند . وبالاخره پس از چند سال سید بخرجردجام رفت ودرآنجا ببود تا درتاریخ ۸۳۸ وفات یافت .

وقبراواکنون درقریه لنگرموجود است .

(تذکرهٔدولتشاهسمرقندیص۳٤٦ـ۳٥۲لیدن.مجمع‌الفصحا ـهدایت ص۲۸ـ۲۷ج/۲ . ریاض‌العارفین‌ص۱۲۳ـ۱۲۲. ریاض‌الشعراء . آتشکده‌آذر ص۳٥ـ۳۲) .

ص ۹٥ ، س ۱۸ ، «کمال‌الدین عبدالرزاق»:

کمال الـدین عبدالرزاق سمرقندی فـرزند مولانا جـلال الدین اسحق سمرقندی در تـاریخ ۱۲ شعبان بسال ۸۱٦ هـ. درشهر هرات متولـد گردیده است .

پدرش اسحق در دربار شاهرخ میرزامقامی ارجمند داشته و «در مجلس اعـلی و اردوی همایون بشرف امـامت و منصب قضا منصوب بـود ، وبقرائت کتب معتبره وروایت مسائل مقرره اشتغال می‌نمود» .

پدر وبرادران عبدالرزاق همگی اهل علم وفضل وادب وازسالکان طرق تصوف وعرفان بوده‌اند .

عبدالرزاق در آغاز سن در دارالعلم هـرات به تحصیل علم و ادب پرداخت وچون پدرش خود اهل‌فضل‌بود درتربیت وتعلیم او کوشش بسیار می‌نمود واورا درمجلس درس شیخ شمس‌الدین الجزری فرستاد میگوید :

« شیخ الاسلام شمس الدین محمد الجزری ـ متوفی بسال ۸۳۳ـ که در فقه و حدیث از سرامدان زمان بود بهرات آمد ، وپـدر من مولانا جلال‌الدین اسحق سمرقندی صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) را درمحضر او قرائت نموده،ودرروایت آنهاازطرف‌اوتحصیل‌اجازه نموده،وفرزندان‌خودجمال‌الدین عبدالغفار، وشریف‌الدین‌عبدالقهار، وعفیف الدین عبدالوهاب، وکمال‌الدین عبدالرزاق (صاحب ترجمه) را در مجلس درس جزری حاضر نموده ودرنزد اوتلمذ وازاواجازه روایت حاصل نمودند .

عبدالرزاق پس ازفراغ ازتحصیل علم وادب وارد عرصهٔ زندگانی گردیده و راهی را که قبلاً پدرش برای ارتقاء بمدارج عالیه دنیائی برای خود انتخاب نموده بود او نیزاختیار کرد، بدین معنی که در سال ٨٤١ه. در سن ٢٥ سالگی در ادبیات کتاب مختصری تألیف کرده، و دیباچهٔ آنرا بنام شاهرخ مصدرومزین نموده، وبوسیله آنکتاب مقام فضل وادب ودانش خودرا بهپیشگاهسلطانشاهرخشناسانده،وبدربار آنپادشاهپیوست، وملازمت اورااختیار نمود، وتاسال ٨٥٠ ه. که شاهرخ در ری وفات یافت یعنی مدت نه سال تمام ازندما ومقربین وملازمان آن درگاه بوده است .

ودرسال ٨٤٣ه. یعنی دوسال بعد ازاختیار ملازمت شاهرخ میرزا جمعی ازرقباء عبدالرزاق او را به نقص علم ودانش وعدم تکمیل تحصیلات متهمساخته، وبعرض شاهرخ میرزا رسانیدند که: اوبااینکه مردیدانشمند و عالم زاده است معذلك تحصیلات خود را تکمیل نا کرده ملازمت دربار شاهی را اختیار کرده است ، شاهرخ میرزا بی درنگ فرمان داد هیئتی از علما و دانشمندان هرات عبدالرزاق و چندتن دیگر از مدرسان رسمی هراترادرمحضرشاهزادگان،ووجوهاعیان، ورجال، مهتران وصدورخراسان وشهرهرات امتحان نمایند .

اما : «یکی از ارباب عمایم که بحلیهٔ انصاف اتصاف داشت بموقف عرض رسانید که عبدالرزاق برجمعی از مدرسان فایق است ، خاقان سعید استفساراسامیآنجمعفرمود ومولانا ازآنجمله مولانای اعظم حاجی محمد فراهیرا نام برد ... فرمان همایون صادرشد که علمایاسلام بردرگاه جمع آمده وعبدالرزاق وحاجی محمد فراهی را امتحان فرمایند» .

«وفرماناعلی نفاذ یافت که علمای کبار کتابی اختیار کنند وفقیر و مولانا حاجی محمد فراهی را امتحان فرمایند، وعلمامیان کشاف و هدایه مخیرساختند، و عاقبت برهدایه قراردادند ، و از اول هدایه کتاب طهارت

اختیار کردند، وهم درمجلس خاص مشحون بشاهزادگان وامراء وخواص سطری‌چند بمنزلهٔ شرح‌نوشته‌شد، و علما نوشته فقیررا پسندیدند، ونوشتند که ادق‌واحسن است، وبموقف عرض رسانیدند، حضرت اعلی را مستحسن نمود، مولانا قطب الدین احمد وباقی ائمه مرسوم و علوفه تعیین فرمودند. وبنده چون زرخالص ازبوتهٔ امتحان تمام عیاربیرون آمد، وقلب روی اندود ارباب حسد رواج نیافت».

پر حادثه ترین ادوار زندگی و مهم ترین سنین خدمت نه سالهٔ عبدالرزاق را دردربارهرات باید سالهای ۸٤٦،٨٤٧ و ۸٤٨ دانست، زیرا وی درسال۸٤٦ ازطرف شاهرخ میرزا بعنوان سفارت بدربار والی کالیکوتی بهندوستان رفت، وازآنجا برحسب‌دعوت‌پادشاه بیجانگر با بعنوان‌سفارت بشهر بیجانگر هندوستان Bijangar شتافت، واین‌سفارت‌مدت‌سه سال بطول انجامید، وازحوادث این سفرشرح مبسوط و مفصلی در ضمن حوادث سالهای ۸٤٦، ۸٤۷، ۸٤۸ درتاریخ مطلع‌السعدین نگاشته است.

گوید: «حضرت‌خاقان‌سعیدعزم داشت که‌ایلچی‌خاصهٔ بهندوستان به نزد والی‌کالیکوت فرستد، امرا رافرمود که ایلچی‌یراق کنند ورقم‌تعیین برفقیر کشیدند، و بعضی ساعی گردیدند بخیال آنکه شاید ازین سفر باز نیاید، این فقیرازآن سفر خطیربعد ازسه سال فرخنده‌فال‌بازآمد وساعیان براه‌عدم رفته بودند».

«القصه: حضرت‌خاقان‌سعیداسب وپوستین ودکلهٔ طلادوزی و کلاه نوروزی‌جهت‌والی‌کالیکوت تعیین‌فرمود .. واحکام‌وانعام عنایت‌فرمود، واین ضعیف‌جزئیات ساخته‌باتفاق‌برادربزرگ خود مولانا عفیف‌الدین‌عبدالوهاب و چند تن دیگر همراهان غره رمضان عزیمت نموده، وبراه قهستان بیرون رفت، و ۱۸ رمضان‌بکرمان درآمده و٥ شوال ازکرمان روان شد ومنتصف ماه بساحل عمان وبندر هرموز رسید ...»

وسپس شرح مبسوطی در توصیف شهر کالیکوتی ودربار والی آنجا ودرخصوص اخلاق ، عادات، بتخانه‌ها، رسوم ومذاهب مردم هندوستان نوشته و از صعوبات و سختیهائی که در راه متحمل شده سخن رانده از جمله مینویسد که در شهر «قلهات» ازشدت گرمای سوزان و بدی آب وهوای آن دیار برادرش عفیف الدین عبدالوهاب بیمار شده ودرهمانجا در گذشت .

عبدالرزاق در ملاقات خود با پادشاه بیجانگر میگوید: «پادشاه درچهل ستونی بعظمت تمام نشسته فقیررا پیش اوبردند .. وسرفرودآورد و التفات نمود ... وکلمه چی (مترجم) را گفت: خاطرما خوشوقت گشت که پادشاه بزرگ برای ماایلچی فرستاد .

و گفت معمولاً سفرا و ایلچیان که بدربار ما میآیند میهمان ما هستند اماچون شما غذای مارا نجس میدانید و نمی‌خورید بنابرین هرروز ازطرف شاه مقدار... طبقی آوردند درو دستهٔ[۱] تنبول وبستهٔ پانصد[۲] فنم ومقدار بیست مثقال کافورجودانه ...

وعلوفه هرروز:دو گوسفند،وچهارجفت مرغ،وپنج من برنج، و یك من روغن، ویك من شکر،ودو ورهه زرآوردند، وهمچنین هرروز می‌آوردند.

و۱۲ شعبان سال۸٤۷ شهربیجانگررا بقصد مراجعت بهرات ترك گفته وتا اواسط ماه صفرسال ۸٤۸ به بندر هرموز رسیده ویکماه بعد وارد هرات گردید .

ودرسال ۸۵۰ عبدالرزاق ازطرف شاهرخ برسالت به گیلان رفت. «وبیمن عنایت الهی وقوت پادشاهی هم نکورفت وهم نکوآمد» .

وهم درسال ۸۵۰ پس از باز گشت از سفر گیلان برای سومین بار ازطرف شاهرخ بسفارت دربارمصر تعیین گردید .

۱ـ تنبول : برگ معطر وخوشبوئی که درهندوستان معمولاً می‌جوند .
۲ـ فنم : پول رایج کشور بیجانگر.

گوید : «رأی عالم آرای حضرت اعلی میل آن فرمود که رسول بطرف مصر ارسال فرماید ... وحاصل اوقاف حرمین را بآنجا رساند ، وحاوی اوراق (عبدالرزاق) که ازرسالت گیلان باز آمده بود حضرت اعلی حکم فرمود که برسالت جانب مصر عزیمت نماید، ونشان همایون مکمل ساخته، اما ایام با تمام آن مرام قیام ننمود» .

زیرا سلطان شاهرخ بلافاصله وفات یافت (سال ٨٥٠) .

عبدالرزاق پس ازوفات شاهرخ متوالیاً بخدمت شاهزادگان : میرزا عبداللطیف، میرزاعبدالله، میرزا ابوالقاسم بابر ، وعاقبت بخدمت سلطان ابوسعید پیوست .

ودرسال ٨٥٨ پس از آنکه میانه میرزا ابوسعید ومیرزا ابوالقاسم بابر مصالحه برقرارشد، و ابوسعید با اردوی خود مظفرانه وارد هرات گردید دوتن ازمخصوصان خویش اعنی امیرسلطان احمدتیمورتاش وخواجه ابوسعید ترقابادی را فرستاد وعبدالرزاق را بحضوراو درآوردند ،

و درین سال بسمرقند شتافت و بخدمت قطب و شیخ خود «خواجه ناصرالدین عبیدالله استسعاد یافت ودرآن مجلس انس ومقام قدس :

یافت در آن آنچه یافت

دید در آن آنچه دید »

و پس از بازگشت بهرات و مرگ سلطان ابو سعید گوشهٔ انزوا گرفت، و پریشانی بحال او راه یافت، تا اینکه درسال ٨٦٧ بیاری خواجه قطب الدین طاوس سمنانی وسایراعاظم ومشاهیر هرات به سمت شیخی خانقاه سلطان شاهرخ میرزا درهرات منصوب گردید .

وتاآخرعمردرین منصب برقراربودتااینکه درسال ٨٨٧ هـ. درشهر هرات وفات یافت ودرمزارامام فخرالدین رازی درخیابان مدفون گردید .

عبدالرزاق پیرومذهب ابوحنیفه نعمان بن ثابت الزوطی الخراسانی

بوده، وخود وپدروبرادران‌اوسالکان‌طریقه‌تصوف وعرفان بوده، وازمریدان خواجه ناصرالدین عبیدالله بوده‌اند .

خاندان عبدالرزاق

ازین خاندان اشخاص ذیل‌الذکر درتاریخ معروف میباشند .

جلال الدین اسحق سمرقندی (پدر عبدالرزاق) وفات ۸٤۱ هـ .

فرزندان جلال‌الدین اسحق مذکور :

مولانا شریف‌الدین عبدالقهار ، وفات ۸٦۹ هـ .

« جمال‌الدین عبدالغفار، وفات ۸۳۵ هـ .

« عفیف الدین عبدالوهاب ، وفات‌غره محرم۸٤٦هـ درراه هندوستان .

« کمال الدین عبدالرزاق (صاحب ترجمه)

دختر کمال الدین عبدالرزاق زوجهٔ امیرنورالدین محمدامین که از امرا ومشاهیرهرات بوده .

عبدالرزاق مردی فاضل ، دانشمند ، تاریخ دان ، و خوش نویس بوده و در شعر و شاعری نیز یدی داشته ، و نویسندهٔ زبردست بوده است چنانکه کتاب مطلع السعدین که با سبکی شیوا نگارش یافته گواه این مدعی میباشد .

تصانیف او:

۱ـ رسالهٔ کوچکی است که درسن۲۵سالگی تألیف‌نموده وعبارت ازشرحی است که بر رسالهٔ عضدالدین در تحقیق معنی حرف واسماء اشاره نگاشته است .

۲ـ مطلع السعدین ومجمع البحرین .

این کتاب‌مشتمل‌است‌برتاریخ‌وشرح‌وقایع‌وحوادث یکصدوهفتادویك

ساله ایران و خراسان از تاریخ تولد سلطان ابوسعید مغولی (٧٠٤هـ .) [١] تا وفات سمی او نوادهٔ تیمور میرزا ابوسعید گورگانی ، و ازین دونام ابوسعید که بزعم او دوستارهٔ سعد نامیده شده اند نام این کتاب انتخاب شده است .

این کتاب در دومجلد است ومجلد اول خاتمه مییابد بوفات امیر تیمور بسال٨٠٧،ومجلد دوم ازدنبالهٔ وقایع سال ٨٠٧ یعنی ازجلوس شاهرخ تاقسمتی ازسلطنت حسین میرزا بایقرا وبسال ٨٧٥ خاتمه یافته است .

منابع مطلع السعدین

منابع ومصادرمجلد دوماین کتاب : مشاهدات،مسموعات، تحقیقات خود عبدالرزاق است که دربسیاری ازحوادث خود نیزشرکت داشته است.

امـا منابع جلد اول چنانکه از تصفح و تفحص و استقراء دقیق مندرجات آن معلوم میگردد .

مصنف درنگارش این جلد از کتب زیر :

زبدة التواریخ حافظ ابرو

کتاب جغرافی « «

ذیل جامع التواریخ «

تاریخ هراتازسیفی هروی

ظفرنامه شرفالدین یزدی

توشته های سرشار گرفته، و در اغلب موارد فصول ومقالات مطولومبسوطی از کتب حافظ ابرو و سیفی هروی عیناً و بدون اندك کم و کاست نقل کرده است .

١ــ «تاریخ ولادت سلطان ابوسعیدبن اولجایتو بن ارغون بن ابقاخان بن هلاکوخانبن تولوی خان بن چنگیزخان درشب چهارشنبه ششم شهر ذیقعده سنه اربع وسبعما ه» (دیباچه مجلد اول مطلع السعدین مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

وازنویسندگانی که بعداً ازین کتاب استفاده بسیار کرده‌اند باید: صاحب روضة الصفا، حبیب السیر وخلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار را نام برد، اسفزاری نیز درین کتاب درهمین محل (روضه ۱۳) شطری از کتاب مطلع السعدین نقل کرده است.

(مطلع السعدین و مجمع البحرین حوادث سالهای ۸۵۸ و ۸۶۷ و ۸۴۸ ـ ۸۴۴ و ۸۷۵، ۸۴۱، نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك. حبیب السیر جزء سوم از مجلد سوم ص ۳۳۵. خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار = خاتمه. مجالس النفائس ص ۲۴۰ وص ۳۰).

ص ۹۵، س ۱۹، قلعه طبرك:

قلعه‌ایست برفراز کوهی درنزدیکی شهرری درسمت راست راهی که بخراسان میرود، و در سمت چپ قلعه طبرك کوه بزرگ ری ـ کوه دماوند ـ قرار دارد، سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل بن ملکشاه سلجوقی این قلعه را در سال ۵۸۸ منهدم وویران ساخت». (معجم البلدان ـ یاقوت ـ ص ۵۰۷ حرف ـ ط ـ).

ص ۹۸، س ۱۶-۱۷، وقایه، هدایه و صلوة مسعودی:

(«وقاية الرواية في مسائل الهداية»: للامام برهان الشريعة محمود ابن صدر الشريعة الاول عبدالله المحبوبي الحنفي، وهو متن مشهور اعتنى بشانه العلماء بالقراءة والتدريس والحفظ، وشرحه كثير من العلماء ....)

«هداية الطالب لمايلزمه من الواجب»: للشيخ شمس الدين ابي الحسن محمد البكري.

و «الهداية في الفروع»: لشيخ الاسلام برهان الدين علي بن ابي بكر المرغيناني الحنفي المتوفى سنة ۵۹۳. وظاهراً مراد حافظ ابرو همين کتاب دوم است.

«صلاة المسعودي»: ابي عبدالله محمد بن عبدالله بن مسعود بن احمد

الفقیه الشافعی المروزی المشهور بـالمسعودی تلمیذ القفال المروزی شارح مختصر المزنی ، توفی سنة نیف وعشرین واربعمایة بمرو .

(طبقات الشافعیه الکبری ـ ابن سبکی ـ ج/۳ ص۷۵ـ۷۲ . و فیات الاعیان ابن خلکان ـ ج/۱ ص ۲۷۳ ـ ۲۷٤ . کشف الظنون ـ کاتب چلبی ـ ج/۲ ـ ص۲۰۲۰ـ ۲۰۲٤ وص۲۰۳۱ وص۲۰٤۰ . هدیة العارفین ـ اسماعیل پاشا ـ ج/۲ ص٤۲۸) .

ص ۱۷۵ ، س ۱۲ ، چغرتان :

قراء : چغاره، چغرتان، شمعان، بشوران وخردزوان از بلوك «سبقر» است و بلوك سبقر ازجمله بلوکات نه گانه توابع بلدهٔ هرات میباشد .

(جغرافی حافظ ابرو، ورق۱٦۷ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك. روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات بخش یکم ص ۸٤) .

ص ۱۷۵ ، س ۱۷ ، شلمغان :

شاید درست آن «شمعان» بوده که از اجزاء بلوك سبقر است ؟ .

ص ۱۸٦ ، س ۷ ، «کولخشك» :

دهکدهٔ «کولخشك» از توابع خبوشان است و اکنون موجود ومعمور و بهمین نام نیز موسوم میباشد، ودرسمت چپ جادهٔ مشهد به قوچان واقع است .

ص ۱۸۸ ، س ۵ ، بابر میرزا :

« بابرمیرزا گورگانی فرزند میرزا عمرشیخ ابن سلطان ابوسعید گورگانی گاهی شعری بفارسی میگفته است ،

از گفته های او است :

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوشست
بـابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

وله :

باز آی ای همای که بی طوطی خطت
نـزدیك شد که زاغ بـرد استخوان مـا »

(مجمع الفصحاء - هدایت - ج/۱ ص ۱۹) .

ص ۲۰۲ ، س ٤ ، جرزوان

شهری است از توابع جوزجان (کوز کنان)، یاقوت گوید: «جرزوان: والخراسانیون یقولون « گرزوان» وهی مدینة من اعمال الجوزجان فی الجبال» (معجم البلدان - یاقوت - حرف ج ص ٥٩) .

ص ۲۰۲ ، س ۸-۱۷ ، گوهرشاد بیگم :

گوهرشاد بیگم - زوجه سلطان شاهرخ میرزا فرزند وجای نشین امیر تیمور گورکانی - یکی اززنان نیکوکار ونامدار بوده است ، وازآثار و ابنیهٔ خیریه او مسجد جامع ، مدرسه و خانقاه شهر هرات ومسجد جامع مشهد مقدس میباشد که در هر دو شهر به نام آن بانوی نیکنام به «مسجد گوهرشاد» موسوم ومشهورمیباشد، «وبرین بقاع خیر مستغلات خوب واسباب مرغوب وقف کرده است» .

گوهرشاد بیگم پس از مرگ شاهرخ میرزا در نهم ماه رمضان سال ۸٦۱هـ. درعهدسلطنت ابوسعید میرزا دراثناءِ غائله قیام میرزا ابوالقاسم بابر بدسیسهٔ جمعی از امرا و مشاورین سلطان ابوسعید بدستور آن پادشاه درشهرهرات مقتول گردید . ودرجنب قبر فرزندش شاهزاده بایسنقر میرزا درمسجد گوهرشادبیگم هرات مدفون گردید، وقبر او اکنون موجود است .

عمارات مسجد و خانقاه ومدرسه گوهرشاد بیگم درهرات ومشهد مقدس از جمله آیات فن معماری و هنری ایران در سدهٔ نهم میباشد . این ابنیه علاوه براستحکام بنا با کاشی‌های بسیار زیبای معرق تزیین گردیده و کتیبه‌های آنها بخط بسیارزیبای فرزندش بایسنقر میرزا نوشته‌شده است .

معمار ومهندس مسجد وخانقاه ومدرسه گوهرشاد بیگم در هرات ومشهد استاد قوام الدین شیرازی‌است، وی درآنعصرمعمار بزرگ ونامدار خراسان بوده، وبدربارسلطان شاهرخ میرزامنتسب‌ودرسلك هنروران‌نامدار دربارهرات بشمارمیرفته است .

عبدالرزاق سمرقندی مینویسد: «استاد قوام الدین معمارشیرازی که دربنائی اعجوبهٔ روزگاربود غره شعبان رحلت نمود ، وازجمله عمارات که بمعماری آن قیام نمود مدرسه و جامع مهد علیا گوهرشاد آقا است . (مطلع السعدین ومجمع البحرین ـ عبدالرزاق سمرقندی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

بنای مسجد گوهرشاد مشهد ـ چنانکه درکتیبه بالای ایوان بزرگ که بخط بایسنقر میرزاست تصریح شده (اتفق تحریرها فی اوایل شهرالهالمبارك رجب المرجب سنةاحدی وعشرین وثمانمایه)ـ درسال۸۲۱ باتمام رسیده است .

و در ماه شعبان این سال (۸۲۱) سلطان شاهرخ میرزا باکوکبهٔ سلطنتی از هرات بقصد زیارت مشهد الرضاع وحضور در مراسم اتمام بنای مسجد مذکور بمشهد مقدس‌آمد. عبدالرزاق سمرقندی در حوادث سال ۸۲۱ مینویسد :

« ذکر توجه حضرت خاقان سعید بعزم زیارت مشهد مقدس ، سلطان عالی شأن اوایل شعبان (یعنی در سال ۸۲۱) عزیمت زیارت سلطان خراسان ،

بیت :

علی بن موسی رضا گوی و بس
که القاب یابد ز نامش کمال

فرمود ، وچون بآنمقام متبرك و مشهد مبارك رسید شرایط زیارت بجای

آورده ، نذور و صدقات بمستحقان رسانید . و قندیلی سه هزار مثقال طلا که آنحضرت بحسن ارادت ساخته وپرداخته بود فرمود تادر گنبد مرقد آویختند ، و پیش ازین مهد علیا گوهرشاد آغا مسجد جامعی در جوار قبهٔ حضرت امام علیه السلام بنا نهاده بود در غایت تکلف وتزیین ، درین ایام نزدیك باتمام رسید ، وآن‌عمارت‌بالطافت درنظرحضرت خاقان سعیدبغایت مستحسن نمود ...»(مطلع السعدین‌ومجمع‌البحرین ـ عبدالرزاق‌سمرقندی ـ نسخه‌مخطوطه ملی‌ملك) .

این عمارات تا پایان سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا معمور و در کمال جلال و شکوه برپای و مورد توجه عامه مردم خراسان بوده است .

در مجموعهٔ مکاتیب و فرامین خواجه عبداله مروارید نشانی (فرمانی) از سلطان حسین میرزا بایقرا در خصوص انتصاب یکی از مشاهیر قراء وقت بعنوان «صدرالحفاظ مسجد گوهرشاد بیگم در هرات» مذکور است . متن این فرمان ـ که خود فصلی ازتاریخ ابنیه خیریه گوهرشادبیگم میباشد و نشانه کمال عنایت خسروان گورگانی بخصوص سلطان حسین میرزا باموراجتماعی‌ومذهبی وتوجه‌خاص باین‌ابنیه خیریه میباشد ـ دراینجا مزیداً للفائده تماماً وعیناً نقل میشود .

متن این نشان از انشاءِ خواجه عبداله مروارید[1]است که یکی از

۱ـ خواجه عبداله فرزند خواجه محمدمروارید مدتی درزمان سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا وزیرصاحب اختیار بود ، ودر دیوان وزارت مهر میزد ، و عاقبت ازین‌کار کناره گرفته وطریقه فقروسلوك پیش گرفت . وی‌مردی جامع فضائل بوده وعلاوه براینکه ازخوشنویسان آنعهد بشمارمیرفت ، منشی زبردست و نویسنده بزرگ بود ، ودرنواختن اصناف سازها مخصوصاً قانون استادی بی‌نظیر بشمارمیرفت ، وصاحب اخلاق پسندیده بوده‌واغلب درمصاحبت اهل فضل میگذرانید .

✡✡✡

منشیان زبردست دربار سلطان حسین میرزا بایقرا بوده، و درمجموعهٔ مکاتیب[1] او باین عنوان ذکرشده است : «نشان خواجه حافظ حسین‌علی جهت مصدری مسجد جامع بیگم» . ودرمرقعی متعلق بکتابخانه ملی ملك ــ که ظاهراً درهمانعصر درهرات نوشته‌شده ــ عنوان این‌نشان چنین است : «نشان مصدری حفاظ مسجد گوهرشاد» .

نشان مصدری حفاظ مسجد گوهرشاد

«چون حافظ کلام معجزنظام اقبال سرمدی و قاری مصاحف قدسی لطائف دولت ابدی که در مدارج مخارج تأیید نغمات بشارت خلود مدغم دارد ، وپیوسته عندلیب خوش الحان بوستان این حشمت‌رابصیت دلشگای: **یاداود اناجعلناك خليفة في الارض** . امیدوار میدارد ، لاجرم بشکرانه این موهبت عظمی استماع زمزمهٔ عمرزا و ترانهٔ فرح افزای :

اعط القوس باريها، و انزل الدار بانيها ،

برذمت دولت ابد پیوند لازم ومتحتم میدانیم ، وچون قدوة‌الحفاظ

***

پدرش خواجه شمس الدین محمد مروارید از اشراف وبزرگان کرمان بود، ودرایام سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان در خراسان بهرات آمد، ودر آنجا بوزارت سلطان ابوسعید رسید ، و سپس کناره گیری کرد ، و تولیت موقوفات مزار خواجه عبدالله انصاری باوتفویض شد ، ودرسال ٩٠٤ درهرات درگذشت ، و در جنب مزار مولانا شمس‌الدین محمد تبادگانی مدفون شد . و از آن پس سلطان ابوسعید همت برتربیت فرزند اوخواجه عبدالله گماشت و بعد از خواجه عبدالله مروارید دو فرزند او خواجه عبدالمؤمن و خواجه محمد مؤمن شهرت یافتند .

(تضاعیف‌مجموعه مکاتیب وفرامین‌خواجه عبداللهمروارید . خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار ــ نسخه مخطوطه کتابخانه مجلس شورای‌ملی .حبیب‌السیرجزءچهارم از مجلدسوم ص١١٧ــ١١٨، وجزءسوم ازمجلد سوم ص٣٣١.مجالس النفائس علیشیر نوائی ص١٠٦ وص ٢٨١ .)

١ــ نسخه ازمجموعهٔ مکاتیب خواجه عبداله مروارید که درسال ٩٨٥ تحریرشده (بقرائن وامارات قطعی درشهرهرات نوشته شده است) درکتابخانه ملی ملك موجود میباشد.

والقراء حافظ کمال‌الدین حسین علی که بیمن تلاوت کلام مجید ، وقرائت فرقان حمید ازشعبه قراء و طبقهٔ حفاظ قدم‌قابلیت ورشاد درمقام: **و رفعناه مکاناً علیا** نهاده بحسن صوت ، و رقت لهجه بلبل چمن قرائت وتجویداست خاطر انور بر تربیت وتمشیت او گماشته، منصب عالی مصدری حفاظ (بیت المغفره) و (مسجد جامع) حضرت مهد مرحومه تاج النساء فی العالمین گوهرشادآقا طاب ثراه که ازاعاظم بقاع فلك‌ارتفاع برتبت وزینت دربسیط خاك‌ممتازاست بدوتفویض‌فرمودیم،تاچنانچه از کمال‌صلاح‌وسداد واستحقاق او این شغل خطیر را سزد بلوازم آن اشتغال نماید، وجماعت حفاظ او را مقدم وپیشوای خود دانسته سرازربقهٔ مطاوعت و متابعت او نه پیچند ، واز سخن صواب دیدهٔ او درباب تمشیت امرتلاوت آنچه گوید بیرون نه روند، مشارالیه نیزباید که بواجبی بمراقبت این شغل جسیم مواظبت‌نموده دقیقهٔ ازدقایق جد وجهاد نامرعی نگذارد .

سبیل فرزندان کامکار و امرای نامدار و صدوربا اعتبار ووزرای عالی مقدار آنکه او را بدین امر عظیم القدر مقرر دانسته تقویت او لازم شمرند .

و چون بواجبی بدین امر قیام نماید وظیفه بدستوری که در شرط واقف مقرر است گیرد وبدورسانند ، ازجوانب برین جمله بروند» .

ص ۲۰۹ ، س ٤ ، قلعهٔ صعلوك :

صعلوك نام دهکدهٔ است در سه فرسنگی شمال شرقی شهر طوس قدیم ، وازتوابع دهستان خبوشان (قوچان) میباشد، واکنون موجود وآباد وبهمین نام نیزموسوم است .

بسیاری ازنام‌آوران دانش وادب باین مکان منسوب میباشند ، اما ذکرآن درهیچ یك ازمنابع نیامده است .

سمعانی درضبط این نام گوید : «الصعلوکی : بضم الصاد و سکون

العین المهملتین وضم اللام وفی آخرها الکاف، هذه النسبه الی الصعلوك (کذا؟) و هو ابوسهل محمد بن سلیمان بن هرون الصعلوکی الحنفی کان امام عصره و فرید دهره ... » (انساب سمعانی ـ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك. حرف س و P. 352 نسخه فتوگرافی). ابوسهل صعلوکی مذکور یکی ازائمه علم حدیث و فقه وازاستادان بزرگ و نامدار مدرسه نیشابور وازبزرگان اقطاب ومشایخ صوفیه واهل الله بوده است.

(کشف المحجوب ـ هجویری غزنوی ص٣٥٤ وص ٣٦٦ وص٤١٢ چاپ لنینگراد. نفحات الانس جامی ص ٢٨٧).

ص ٢١١ ، س ٧ ، کهدستان :

از اماکن و اجزاء بلوك «غوروان» است که ازجمله بلوك نه گانه توابع شهرهرات بوده. (جغرافی حافظ ابرو ورق ١٦٦).

ص ٢٤٩ ، س ١ ، کوه نور بخارا:

«نور بخارا» نام دهستانی است ازتوابع بخارا، راوندی در آغاز حال سلجوقیان گوید : «... از ترکستان بحکم انبوهی خانه و تنگی چراخوار بولایت ماوراءالنهر آمدند، بزمستان منزلگاهشان نوربخارا بوذ، وبتابستان سغد سمرقند». وهمو درین باره گوید :

«... و مراعی و مرغزارهای نور بخارا و سغد سمرقند بدست فرو گرفته». (راحة الصدور راوندی ـ ص ٨٦ ، ص ٨٨ لیدن).

ص ٢٥١ ، س ٤ ، تغوز رباط :

«از قراء بلوك پروانه و هوردشتك (هوادشتك) است ، و آنرا خواجه مودود عصمی ـ که ممدوح حکیم انوری است ـ در زمان سلطان سنجرساخته است ، وازشهرهرات تاتغوز رباط مذکور دوفرسنگ است». (جغرافی حافظ ابرو ـ ورق ١٦٨ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ملك).

ص ۲۶۹ ، س ۷ ، مولانا شمس‌الدین‌علی‌فارسی :

مولاناشمس‌الدین علی فارسی‌صاحب کشف ازدانشمندان‌وفضلاء نامدارهرات بود،سلطان‌ابوسعیدنسبت‌باوعنایت والتفاف بسیار می‌نمود، سالها در مدرسهٔ غیاثیه بدرس وافاده اشتغال داشته‌است ، پس‌ازوفات سلطان ابوسعید وطلوع دولت سلطان ابوالغازی حسین میرزا بایقرا چندگاهی بنوشتن‌تاریخ وقایع زمان آن پادشاه مشغول بود ، اما عاقبت از درباریان او رنجیده به «حصار شادمان» رفت ومورد لطف وعنایت سلطان محمود میرزا واقع شد .

ودرآنجا می‌بود تا درگذشت . و چون مولانا نسبش بمؤلف کتاب «الکشف»[۱] که یکی از شروح تفسیر« کشاف» زمخشری است ـ میرسیده بصاحب کشف مشهور گردیده است. (خلاصة الاخبارفی‌بیان احوال الاخیار خواندمیر . نسخه مخطوطه مجلس شورای ملی) .

ص ۲۷۳ ، س ٦ ، ارغنون :

معرب کلمهٔ یونانی «اورگانون » (Organoon) است ، نام یکی‌از الات معازف و موسیقاریونانی‌است، خوارزمی‌درتعریف‌آن گوید:«الارغانون آلة للیونانیین والروم تعمل من ثلثة زقاق کبار من جلود الجوامیس یضم بعضها الی بعض و یرکب علی رأس الزق الاوسط زق کبیرعلی نسب معلومه یخرج منها اصوات طیبة مطربة مشجیه علی مایرید المستعمل» . (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۳٦ لیدن . مفتاح السعاده ـ طاش‌کبری زاده ، ص ۳۳۳ـ ج‍ـ اول).

ص ۲۷۵ ، س ۱۲ ، قتراق :

این‌کلمه‌درمتن‌بهمین‌املاء نوشته‌شده‌واحتمالات‌ومعانی‌آن‌درحاشیه شماره ۷ ص ۲۷۵ مذکور شد ، اما ظاهراً «قسراق» درست است ، وچنانکه

۱ـ الکشف : تألیف الامام العلامه عمربن عبدالرحمن الفارسی القزوینی المتوفی سنة ۷۴٥ . (کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون ج ۲ ص ۳۱۳).

کاشغری درباب (فعلال، فعلل وفعلال) از کلمات خماسی مینویسد : «قسراق: [1] الرمکة الفتیة،وعندالغزیه[2] الرمکةکائناً ماکانت ، وفی المثل :

(قیز برلاکرشما ، قسراق برلایرشما) معناه : لاتصارع العذراء فانها تکون قویة فتصرعك ، ولا تسابق فی الرهان مع الرمکة الفتیه فانها اقوی من الفرس و [3] انزق فتغلبك ،

و ممکن است « قترماق » باشد که بمعنی بی‌مصرف و بیکار است (نقل از«دیوان لغات الترك»تألیف محمودبن‌الحسین بن محمد الکاشغری ـ تاریخ‌تألیف‌سال ٤٦٦ هـ ج١ص٣٩٤ . وج/٢ ـ ص٦١) . ومعنی عبارت‌متن : سلطان‌حسین‌میرزاجنگجوئی‌فحل‌بود که‌دردشت قبچاق درانتظار فرصت‌بود‌ـ‌یا بی‌کارو بی‌مصرف‌میگشت‌ـ تادرموقع مناسب‌تاج‌وتخت خراسان رابدست آورده رقباء خودرا از میان بردارد .

ص ٣٠٤ ، س ١ ، «حصارشادمان» :

«شادمانه» : قریة بینها و بین مدینة هرات نصف فرسخ .

«شادوان» : الجبل الذی من جنوبی سمرقند و فیه رستاق وقری ، وطول هذا الرستاق عشرفراسخ وزیاده ... ـ (معجم البلدان ـ یاقوت ج/٣ ـ ص ٢٢٨ لیپزیك) .

ص ٢٤٠ ، س ٨ ، جوانغار :

جواؤن قول بفتح واو و ضم همزه و سکون نون بلغت مغولی سمت چپ بود که حال به (جوانغار) اشتهار دارد .

(جوانغار) بسکون نون و رای مهمله و فتح غین معجمه محرف جواؤن قول باشد بلغت مغولی یعنی: (سمت‌چپ). فرهنگ سنگلاخ .

١ـ الرمکه : الفرس والبرذون تتخذ للنسل ، جمع رمك وارماك .

٢ـ الغزیة : ترکان غز.

٣ـ انزق : افعل من نزق ینزق نزقا الرجل نشط وطاش وخف عند الغضب فهونزق .

قول : قلب لشکر که روز جنگ قرارگاه امیر لشکر باشد. سرانگشتان تابنددست. سمت‌وجانب. وباشباع ضمهٔقاف بمعنی عبدوبنده= قل وقل‌محمد=عبدمحمد. فرهنگ سنگلاخ.

ص ٣٤٦، س ١، «بیار» و «کمند» :

این دو کلمه درمطلع‌السعدین: بیاروجمندنوشته شده ونام دهکدهٔ کمند در کتاب (کشف المحجوب) آمده گوید : «واديب كمندى از سادات زمانه بود». (کشف المحجوب) . غزنوی بسعی ژوکوفسکی ص ٢١٥ چاپ لنینگراد.

ص ٣٥٤، س ٥، جرمغان :

یاجرمق وجرمقان : نام دهکده یادهستانی است که دربیابانی که میانه خراسان ، اصفهان ، کرمان وری واقع‌است یاقوت مینویسد : «جرمق بلدة بفارس كثيرة الخصب ، رخيصة الاسعار ، كثيرة الاشجار على جادة المفازة قال الاصطخرى - و هو يذكر المفازة التى بين خراسان و كرمان واصبهان والرى ... ثم‌قال وفى‌المفازه على طريق اصبهان الى نيشابورموضع يعرف بالجرمق و هو ثلث قرى تحيط بها المفازة .. احداها اسمها «بياذق» والاخرى « جرمق » و الثالثة « ارابه » تعد من خراسان و بها نخل و عيون وزروع ...» (معجم البلدان - یاقوت - حرف ج - ص ٩٤) .

ص ٣٦٣، س ٦، «شهرصفر» :

شد شهر صفر شهید و هم «شهر صفر»

از سال شهادتش دهد باز خبر

این بیت‌ازمولانا کمال‌الدین عبدالواسع‌النظامی است که درتاریخ‌واقعهٔ قتل یادگارمحمدمیرزا گفته است، وی ازافاضل معاصرین اسفزاری وازمشاهیر شعراء ونویسندگان‌نامی‌هرات بوده، وازمنتسبین بدربارسلطان‌حسین‌میرزا بایقرا میباشد.

سالها درسایه عنایت وزیردانش گسترخواجه نظام‌الملك درهرات میزیسته وآثار بسیاری درنظم ونثردارد

(خلاصة الاخبار فی احوال الاخیار ـ خواند میر خاتمه نسخه مخطوطه کتابخانهٔ ملی ملك . حبیب السیر ـ جزء سوم از مجلد سوم ص ۳۳۷) .

ص ۲۷۰ ، س ۹ ، لمولانا مجیرالدین البیلقانی :

امین احمدرازی میگوید: مجیرالدین بیلقانی برای تحصیل وجوه دیوانی ازتبریز باصفهان‌رفت، و در آنجا بواسطه اشعاری که در هجو مردم آنشهر گفته بود اورابقتل‌رسانیده ویکهزارتومان کیکی بعنوان‌خون‌بهای اوبرای قزل ارسلان به تبریز فرستادند .

(هفت اقلیم ـ امین احمد رازی ـ ورق ٥٢٤ نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

ص ۲۷۰ ، س ۱۰ ، لب چوخاتم پرشکر خندست :

این اشعارازجمله ابیات قصیده‌ایست که مجیرالدین بیلقانی درمدح اتابك پهلوان[1] سروده است ومطلع آن این است :

مژده ای دل هان که مارا مژدهٔ جان آمد ست
وزنسیم صبح بوی زلف جانان آمد ست

دم مزن ایدل بزن دستی وجانرا برفشان
زآنکه این‌خوش مژده دردل ازره جان‌آمدست

نیمشب خیزان دولت جوی را اندر مشام
بوی اقبال از دم صبح در افشان آمدست

چشم روشن گشته اندالحق عزیزان جهان
زین نسیم خوش که ازیوسف بکنعان آمدست

۱ـ اتابك پهلوان مراد : شمس‌الدین ابوجعفرمحمد جهان پهلوان بن ایلدگز از پادشاهان (اتابکان) آذربایجان بوده (٥٦٨ هـ) که به پهلوانیان مشهور میباشند .

از فغان بانگ گردون برصلای جان فشان

عیسی اندر حجرهٔ گردون بافغان آمدست

لب چو خاتم پرشکر خندست عالم را ازآنك

خاتم گم گشته با دست سلیمان آمدست

این سعادت بین که مهد کبریای احمدی

پیش بو ایوب انصاری بمیهمان آمدست

(دیوان مجیرالدین بیلقانی نسخه مخطوطه کتابخانه ملی‌ملك).

فرهنگ لغات مغولی و ترکی

آ

آق : سفید .

آقچه : بالف ممدود و قاف زده پول سفید سیم ، خواجه رشید الدین فضل الله گوید : «چنان آقچه‌ها که بیکبار مس می‌نمود ، وازنقره زیادت اثری در آن پیمانه ، می‌زدند و روان می‌داشتند» ـ تاریخ مبارك غازانی ص۲۸۲ لیدن ـ آنندراج .

آق سنقر : « وزن چار عنصر مرغی است شکاری از جنس شاهین و چرغ یا مرغ شکاری سفید» فرهنگ آنندراج .

آق شهر : نام شهری است در ترکستان .

آقشنقار : = آق سنقر .

آل : سرخ .

آلاچوق : آلچوق ، آلاچق : بالف ممدود در اول و دوم و بالف مفتوح در سوم وضم جیم پارسی درهرسه خانه‌ایست که ترکمانان واهل‌دشت از چوب ومو سازند ودرآن بسر برند. فرهنگ وصاف، غیاث‌اللغات .

آلتمغا : مهرسرخ ، چه ، (آل=سرخ وتمغا=مهر) وآن عبارت بوده از مهر چهار گوشه که برروی یرلیغها وفرمانها واحکام ومراسلات رسمی با مرکب سرخ زده‌اند ، واگراین مهرها بامرکب آب طلا باشد آنرا (التون‌تمغا) می گفته‌اند ، (آلتون=طلا) ، واگربامرکب سیاه بوده آنرا (قراتمغا) میگفته‌اند، (قرا = سیاه) ـ حواشی مطلع السعدین ج/۱ ـ ۲ . جـامع التواریخ چاپ بلوشه ص ۲٤٦ . فرهنگ وصاف .

أ

ارلات : نام یکی ازطوائف خراسان که درنواحی بلخ مقام داشته‌اند .

اپردی : نام یکی از طوائف خراسان که در نواحی شبرغان واندخود سکونت داشته‌اند . .

اردو : قشون ، سپاه .

اردوشهر: شهری است در مرز ختای . مسالك الممالك ـ ابوالحسن صاعد بن علی الجرجانی .

اشتلم : بضم اول و سوم و لام و سکون دوم و میم : تندی ، زور ، تعدی وستم کردن وبزور چیزی گرفتن . برهان قاطع . غیاث اللغات .

الوس : دودمان ، طایفه ، تبار .

الکای : اورق ، خانمان ، مقام و مسکن .

ایناکچیان. ایناقچیان : مصاحبان ومقربان در گاه پادشاه .

ایشکچیان : دروازه‌بانان، مرکب ازدو کلمه ایشك دروازه ، و(چیان) صاحبان ـ فرهنگ سنگلاخ .

ایل : دوست ، موافق ، همراه ، رام ، اطاعت و فرمانبرداری و بمعنی طایفه و**ایماق** . فرهنگ وصاف . آنندراج . تاریخ مبارك غازانی .

ایلچی : نماینده ، رسول ، گماشنه ، سفیر ، مرکب از دو کلمه : ایل طائفه ، وچی= علامت نسبت .

ایاقی : خدمتگار ، سفره‌چی ، آشپز ـ فرهنگ سنگلاخ .

ایاقچی : =ایاقی .

ایماق : بضم اول : تبار ، دودمان ، خاندان ، جمع : ایماقات . آنندراج .

الاغ . **اولاغ :** وزن چلاغ و پولاد : اسب سواری که آنرا بیگار گیرند ، ومطلق‌مراکب سواری را نیز گویند. آنندراج .

اورق : دودمان ، خاندان ، خویشاوندان .

اولجه : بضم و فتح اول مال و جنسی که در تاخت ملك بیگانـه گیرنـد . آنندراج .

اولنگ : مرغزار ، چمن‌زار ، سرزمین سبزوخرم .

ب

برلاس : بسکون راء و سین مهمله و فتح لام نام طایفه ایست از ترکان کـه سلاطین گورگانیه‌هندوستان از آن فرقه‌اند . فرهنگ‌سنگلاخ .

برانغار : ضد جوانغار = سمت راست .

بغرا : «آشی است که از آرد نخود ، و نام پلاویست که از گوشت و میدهٔ نخود وروغن و قند و سرکه سازند» فرهنگ انجمن آرای ناصری . آنندراج .

بیلاك : هدیه ، ارمغان ، ره‌آورد .

بیرق : پرچم ، علم ، لواء .

بیتکچی : مستوفی وصاحب جمع و تحصیلدار مالیه است . خواجه رشید الدین فضل‌الله درذکر انتظامات امورمالی وتدقیق غازان خان درجمع‌آوری مالیات و خراج نواحی گوید : «و فرمود تا بهر ولایت بیتکچی جلد برود ، ومجموع آن ملك دیه‌دیه مفصل‌بنویسد» تاریخ مبارك‌غازانی . ص ۲۵۳ لیدن .

بنکچی : مرکب از دوکلمه (بنه) یا (بنك) وبنك بضم باء موحده تحتانی و فتح نون و کاف ز د ه مصغر (بنه) ـ فارسی است ـ بمعنی : جا ومکان ، و جائی که نقد و جنس در آن نهند ـ و بنگاه نیز بهمین معنی است ـ و (چی) که در زبان ترکی علامت نسبت و نیز بمعنی دارنده است . پس (بنکچی) : دارنده وصاحب یا سرپرست بنه وبنك است .

پ

پایزه. پائیزه: لوحه بوده از زر وسیم و گاهی از چوب برحسب رتبه اشخاص بعرض کف دست و بطول نیم ذرع تقریباً که نام خدا و نام پادشاه با نشان وعلامت مخصوص روی آن محکوك بوده است، وپادشاهان مغول آنرا بکسانی که مورد مرحمت و توجه خاص واقع میشده‌اند و مخصوصاً برؤسای سپاه اعطاء میکرده‌اند. حواشی جهانگشای جوینی.

ت

تالان : غارت، چپاول، ویران ساختن عمارت وغارت ابزار وآلات آن.

تابین : «وزن کابین باصطلاح چون عدد جماعتی بچهل رسد آنرا یك تابین گویند، وباصطلاح اتراك توران: جمعی را نامند که در تاخت وتاز شریك باشند» ـ فرهنگ سنگلاخ[1].

ترخان : لقبی که خانان‌مغول بکسی دهند که هروقت‌خواهد بی‌احضار بحضور پادشاه رود، واگر تقصیری‌یاخطائی کند اورا بمؤاخذه نگیرند.

حکیم نزاری :

اگرصدخون بیك غمزه بریزی کس نمیپرسد
مگر یرلیغ ترخانی ز سلطان ایلخان داری

فرهنگ سنگلاخ. غیاث‌اللغات. آنندراج.

تزك. تزوك: تزوك. بضم‌اول‌ودوم‌نظام‌وامیریامیرتزك‌بمعنی‌میرنظام، نقیب، چوبدار، رئیس انتظامات = یساول و «تزوك بابری»: نام کتابی است که در شرح نظامات و قوانین و یساقهای سلطان ابوالقاسم بابر میرزا گورگانی بزبان جغتائی نوشته شده است.

۱ـ «فرهنگ سنگلاخ» لغت ترکی‌بپارسی تألیف‌میرزامهدیخان‌مؤلف«تاریخ جهانگشای نادری» و«درهٔ نادری». نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك.

تغار : «بوزن قطار : تشت گلین است که درآن آب یا گندم و جو پر کنند ، ونیز بمعنی : آزوقه وخوردنی وراتبه .

سعید هروی :

از برای مطبخ انعام او کیوان ز چرخ
ز ارتفاع سنبله هر روز بفرستد تغار

و (تغار دادن) میهمانی و آش بزرگ و آنرا (تغاره) نیز گویند » ـ فرهنگ وصاف . آنندراج .

تنسوقات : بفتح و ضم سین مهمله و قاف معجمه : اشیاء کمیاب ، اشیاء عجیبه ونادرات ، ومفرد آن تنسوق است . فرهنگ آنندراج .

تومان کپکی : . «زر کپکی» . «دینار کپکی» :

حافظ ابرو در ذیل ظفر نامه شامی گوید : «امیر تیمور در سال ۸۰۱ مسجد جامعی درسمرقند بنیاد کرد که یکهزار و پانصد تومان رایج کپکی که ۹هزارتومان عراقی باشد بر آن صرف کرده» (ذیل ظفرنامه شامی ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

اما در جائی وجه تسمیه آن بنظر نرسید . خواجه رشید الدین فضل‌الله مینویسد: «میگویند زریست که کپك خان سکه زد» . تاریخ مبارك غازانی .

تغوزرباط: «نام دیهی از بلوك پروانه و هوردشتك است ، و آنرا خواجه مودود عصمی که ممدوح حکیم انوری است در زمان سلطان سنجر ساخته است ، وازشهرهرات تاتغوزرباط مذکوردوفرسنگ است» . جغرافی حافظ ابرو ـ ورق ۱۶۸ مخطوطه کتابخانه ملی ملك .

ج

جبه خانه . جیباخانه : زره خانه (= انبارزره)، اسلحه‌خانه . وجیبه بکسراول وجبه بفتح اول = زره .

جلدوی . جلد : بضم اول ـ و بکسر هم آمده ـ : جائزه ، انعام ، صله و عطای پادشاهان . آنندراج .

جواڤن قول : «بفتح واووضم همزه وسکون نون بلغت مغولی سمت چپ بود که حال به (جوانغار) اشتهاردارد» . فرهنگ سنگلاخ .

جوانغار : «بسکون نون و راء مهمله و فتح غین معجمه محرف جواڤن قول باشد = سمت چپ» فرهنگ سنگلاخ .

چ

چماق : بضم اول چوب وعصای سر کج .

چریك : وزن شریك لشکر پراگنده که از ولایتهای دیگر بمدد لشکری بفرستند . فرهنگ وصاف ، آنندراج .

چاوش : وزن طاوس نقیب قافله ولشکر. فرهنگ آنندراج .

س

ساچق : بکسر جیم پارسی هدایائی که داماد بخانهٔ عروس فرستد . و گاهی مطلق هدایا را گویند . پیشکش که برای امرا فرستند . فرهنگ سنگلاخ .

سکزیلدوز: سکز = عدد هشت . ویلدوز = ستاره ، واین نام هشت ستاره است که مجموعه آنها را بترکی (سکزیلدوز) وبعربی (فکه) نامند .

سنجق : پرچم . علامت پادشاهان که آنرا پیشاپیش لشکر وکوکبه پادشاه کشند .

سورن : فریاد وغریو سپاهیان ونعرهٔ دلاوران درمیدان نبرد .

سیورغال: هودبری و بعربی اقطاع : ملکی که منافع آن را مدة العمر بکسی واگذر کرده‌اند .

سیورغامیشی : کسی راموردمرحمت قراردادن وملك باوبهودبری واقطاع بخشیدن

ش

شلتاق : باشتلم وزور وستم وبی‌رسمی اموال ازمردم ستدن .

ط

طوی : آش ، تغاره ، میهمانی دادن .

ق

قاپوچیان: جمع قاپوچی دالان دار، دربان ، وصاف آنندراج .

قاق : معرب یامترك ـ ترکی‌شده ـ کلمهٔ (کاك) فارسی‌است که بمعنی خشك شده میباشد ، مانند : گوشت‌کاك ، خربزهٔکاك ، نان‌کاك ، یا گوشت قاق، نان قاق . فرهنگ غیاث اللغات سنگلاخ .

قباق : یا قپاق = قپق افکندن و هدف زدن ، فرهنگ غیاث اللغات . فرهنك رشیدی .

قپق : بفتحتین چوب هدف که درمیدان‌نصب کرده وجنگجویان آنرا باتیر هدف سازند . و نیز کدوئی را گویند که در میدان برسر چوب قپق میگذاشته و آنرا هدف‌میکرده‌اند . فرهنگ‌غیاث اللغات .

قبچاق : دشت یاصحرای‌قپچاق (باباوجیم عربی‌وفارسی) نام‌دشتی درترکستان و نام طائفهٔ که در آنجا سکونت دارند . فرهنگ سنگلاخ . دیوان لغات الترك . غیاث اللغات .

قترماق : بی‌مصرف ، بیکار . دیوان لغات الترك .

قسراق : به ص ٤٢٣ مراجعه شود .

قشلاق : « قشلق فعلل (بکسر القاف واللام وسکون الشین والقاف) : البیت الشتوی وکذالك کل‌شیئی اعدللشتاءِ» .[۱] دیوان‌لغات الترك ـ کاشغری

۱ـ فرهنگ ترکی بعربی ازمحمودبن‌الحسین‌بن محمدکاشغری ـ سال تألیف ٤٧٢ ﻫ .

و«قشلاق بکسر قاف جای گرم که زمستان در آن بسر برند» فرهنگ غیاث اللغات ، آنندراج .

قشلامیشی: رفتن بسرزمین گرم درزمستان .

قول : وزن غول: قلب لشکر که روزجنگ قرار گاه امیرلشکرباشد ، سمت وجانب ، تپه وتل ، سرانگشتان تابنددست ، فرهنگ سنگلاخ .

قل : بضم واشباع قاف عبد ، بنده، چنانکه گویند قل محمد = عبدمحمد- فرهنگ سنگلاخ .

قورماج : گندم بریان شده ، و(قورماج قلعه) نام‌قلعۀایست درحوالی جیجکتو ازبلاد ترکستان .

قورلتای : انجمن ، شورای ، مجلس مشاورۀ سران قوم .

قوشچیان: قوش بضم اول و شین نقطه دار مرغ شکاری ، و قوشچی میرشکار ، جمع قوشچیان .

ك

کپکی : به تومان کپکی رجوع شود .

کرده ۰کرد : بضم اول کوسپند چران ، برهان قاطع .

کریاس : بالاخانه . سراپرده درباربادشاه . غیاث اللغات .

کماج : بضم‌اول نانی‌است مشهور،نانی که‌برانگشت‌پزند. فرهنگ سنگلاخ، برهان قاطع .

کوچ : مهاجرت ونقل‌وانتقال طوائف. بهادری، مردانگی ودلاوری ، لشکر، دودمان وطائفه .

کوتوال : دژبان ، قلعه‌دار ، رئیس قلعه .

کنکاش : مشاوره ، مذاکره .

گ

گورگه : بفتح اول وضم و او و راء زده مهمله وفتح گاف پارسی : نقاره ، نقارهٔ کلان ، فرهنگ رشیدی . غیاث اللغات .

م

مچر.مچرگ: وزن تگرگ بیگار وبزور وستمکارفرمودن . فرهنگ سنگلاخ. آنندراج .

منقلای. منغلای: مقدمة الجیش ، پیش آهنگان سپاه ، پیش قراول . فرهنگ سنگلاخ .

ن

نوکر : خدمتگار . گماشته .

نوئینان : جمع نوئین : امرا ، بزرگان ، خان‌زادگان واشراف مغول . فرهنگ سنگلاخ .

ی

یرلیغ : فرمان ، نشان ، حکم ، فرمان شاه .

یراق : تهیهٔ اسباب کار ، آمادگی ، حاضرباش ، ابزار وآلات . فرهنگ غیاث اللغات .

یاساق.یساق : قانون ، نظم ، عدل .

یاساقچی. یساقچی: مجری قوانین ونظامات. مامورین دولتی، مامورین‌انتظامی.

یساول : بفتح اول وضم واومیرتزك ، نقیب ، چوبدار ، رئیس انتظامات .

یورش : هجوم سپاه ، غارة ، ایلغار .

ییلاق : جای سردسیر، محل اقامت تابستانی ، ضد قشلاق .

یورت : جایگاه ، مکان ، موضع . غیاث اللغات .

ه

هودبری: این کلمه درین کتاب و در آثار معاصر او مانند آثار : حافظ ابرو ، عبدالرزاق سمرقندی ، محمد خاوند شاه ، خواند میر و غیره مکرر استعمال شده است ، چنانکه عبدالرزاق سمرقندی در احوال امیر صاحب قران گوید : «و تمامی سیورغالات را در دیوان هرسال حکم مجددطلبیدی مگر آنکه بقیدهودبری مقید بودی» . (مطلع السعدین ومجمع البحرین ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك) . و ازسیاق عبارات و قرائن حالیه و مقالیه موارد استعمال آن چنین معلوم میگردد که بمعنی (اقطاعی) است یعنی منافع ملکی را بکسی بخشودن . و گویا از کلمه (هوده) پارسی ـ که اکنون فقط با پیشوند نفی (= بی‌هوده) استعمال میشود گرفته شده است یعنی : فائده بری . و در مجموعه مکاتیب خواجه عبدالله مرواریدنشانی (فرمانی) ازسلطان حسین‌میرزا بایقرا موجود است که در آن خواجه قل محمد میچکی ـ که از نوازندگان مشهور هرات بوده ـ درخواست نموده که : موضع چهار باغ را از ولایت شبرغان که موطن و مولد اوست بدو ارزانی داشته مثال نافذ گردد که عمال و متصدیان بعلت مال و منال دیوانی تعرض نرسانند .

«... و ایجاباً لمسئوله حکم جهانمطاع عز صدور یافت که موضع مذکوررا سیورغال وهذبری‌مشارالیه دانسته مال واخراجات نطلبند، و از کل تکالیف دیوانی معاف ... و مرفوع القلم دانسته بهیچ وجه من الوجوه حواله ومطالبتی ننمایند». (مجموعه مکاتیب خواجه‌عبداله مروارید ـ مخطوطه کتابخانه ملی ملك) .

و این عبارات صریح است که هودبری بمعنی سیورغال و اقطاع ومعاف ازمالیات واخراجات دولتی است .

فهرست اعلام

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ك

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست جایها

آ

ا

ب

پ

ت

ج

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

ه

ی

فهرست کتب

آ

ا

ب

ت

ط

ع

غ

ف

ق

ك

ل

م

فهرست ابواب و فصول بخش دوم

مطالب	شمارهٔ صفحه
ویرانی قلعه شیمران	۵۵
ویرانی مسجد جامع هرات، درسال ۴۹۵	۵۵
چمن دویم ازروضه یازدهم	۵۶
ذکرحوادثی که درایام چنگیزخان واعقاب او درهرات واقع شده	۵۶
چمن سیوم ازروضه یازدهم	۶۰
درویرانی هرات کرت دوم	۶۰
چمن چهارم ازروضه یازدهم	۶۴
ذکرواقعه خطیب چغرتان وعیاران هرات	۶۴
احوال خواجه احمدبن محمدقواس که بخواجه غلوه مشهوراست .	۶۶
چمن پنجم ازروضه یازدهم	۷۰
ذکرقتلقیان وقتل ایشان درجامع هرات	۷۰
روضه دوازدهم	۷۲
ذکرحادثه بوجای بن دانشمند بهادر	۷۲
ذکرخرابی شهرهرات	۷۳
ربیعی پوشنگی	۷۳
مصالحه جمال الدین محمدسام بابوجای بن دانشمند	۸۲
امیرشاهی آقملك بن جمال الدین فیروز کوهی	۸۲
گرفتاری جمال الدین محمدسام بدست امیریساول وقتل او	۸۳
روضه سیزدهم	۸۴
حادثه کارد خوردن شاهرخ درجامع هرات	۸۴
احمدلر	۸۵

مطلب	شمارهٔ صفحه
مولانا معروف خطاط	٨٥
مولانا فضل‌الله حروفی	٨٦
امیرسید قاسم الانوار تبریزی	٨٦
چمن اول ازروضه سیزدهم	٨٧
مرگ شاهزاده بایسنقرمیرزا	٨٧
باغ سفید	٨٨
مرثیه واحدی اصفهانی	٨٩
ذکراولاد شاهزاده بایسنقرمیرزا	٩١
چمن‌دویم ازروضه سیزدهم	٩٢
ذکرواقعه طاعون درسال ٨٣٨ درهرات	٩٢
چمن سیوم ازروضه سیزدهم	٩٥
واقعه مرگ شاهرخ میرزا درحوالی قلعه طبرك ازنواحی ری	٩٦
اولاد سلطان شاهرخ	٩٨
حادثه زلزله قهستان درسال ٨٩٨	٩٩
حادثه خرابی مزارات گازرگاه	٩٩
روضه چهاردهم	١٠١
ذکرآبادانی هرات بعدازویرانی آنشهر بردست لشکرتولی خان	١٠١
حکایات عدل غازان خان	١٠٤
چمن اول ازروضه چهاردهم	١١٠
حکومت امیرعزالدین مقدم وشحنگی قستای درهرات	١١٠

مطلب	شمارهٔ صفحه

مطلب	شمارهٔ صفحه
درهرات واقع شد	
سید حسن کربلائی وقرائت خطبه بنام «دوازده امام» درهرات	٣٢٨
چمن اول ازروضه بیست وچهارم	٣٣١
ذکروفات مهدعلیا فیروزه‌بیگم والدهٔ سلطان حسین میرزا	٣٣١
چمن دوم ازروضه بیست وچهارم	٣٣٤
لشکر کشیدن سلطان حسین میرزا بایقرا به محاربه یادگارمیرزا	٣٣٤
روضه بیست وپنجم	٣٥٠
ذکرجلوس یادگار محمد میرزا برتخت خراسان	٣٥٠
چمن اول ازروضه بیست وپنجم	٣٥٦
ذکرایلغار سلطان حسین میرزا برهرات وبقتل آوردن یادگار	٣٥٦
محمد میرزا	
غزل مؤلف درواقعهٔ قتل یادگار محمد میرزا	٣٦٥
غارت باغ زاغان	٣٦٦
روضه بیست وششم	٣٦٨
جلوس سلطان حسین میرزا بایقرا	٣٦٨
کرت ثانی برتخت خراسان	
تفویض منصب قضاءِ هرات	٣٧١
بمولانا قطب‌الدین احمدالامامی	
تفویض امورحسبیهٔ هرات	٣٧٢
بمولانا کمال‌الدین شیخ حسین	
آبادانی خراسان درعهد سلطنت حسین	٣٧٤
میرزا بایقرا	

تکمله حواشی

ص، ۲۸۲، س۸:

دارا نداشت هرگز و کاوس را کی است

مولانا خزانی از شعراءِ عهد سلطان حسین میرزا بایقرا این قطعه را ازبابر میرزا نقل کرده است:

در دور ما ز کهنه سواران یکی می است
وآنکودم از قبول نفس میزندنی است
دانی کمان ابروی خوبان سیه چراست
کز گوشهاش دود دل خلق در پی است
این سلطنت که ما زگدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاوس را کی است

(مجالس النفائس ـ ص ۳۷۸).

ص، ۳۱۸، س ۱۴ـ ۱۰ : سلمان:

قصر شاهست بهرحال به ازخلد برین

(سلمان) مطلق یا (خواجه سلمان) هرجا که در متن آمده است مراد شاعری است از شعراء دربار هرات از معاصرین اسفزاری، ومختصری از احوال او در تضاعیف حواشی مذکور شده‌است، ولی قطعهٔ مذکوره در متن در منابعی که ذکر سلمان رفته دیده نشد، در کتاب «نقش پارسی براحجار هند» تألیف استاد دانشمند و دانش گستر ارجمند جناب آقای علی‌اصغرخان حکمت دربیان کتیبه‌های پارسی‌کاخهای‌بزرگان وپادشاهان هندوستان مینویسد:

« . . . قلعه فتح پورسیکری که مدت هیجده سال در آغاز سلطنت پایتخت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده‌است، در اطاق کوچك فوقانی که نشیمنگاه خود آن پادشاه است بالای هریك از آن درها بآب طلا این ابیات چهار کانه مسطوراست :

قصرشاهیست بهرباب به از خلد برین
سخنی‌نیست دراین باب که خلدیست‌برین
غرفهٔ شاه‌نشینش خوش ومطبوع وبلند
کرده در قطعهٔ او جنت اعلی تضمین
چون ملك هر که کند سجدهٔ خاك درتو
شود از خاصیت خاك درت زهره جبین
فرش ایوان ترا آینه سازد رضوان
خاك درگاه ترا سرمه کند حور العین
(از کتاب «نقش پارسی براحجارهند» ص ۲۷) .

ص ، ۳۲۹ س۱۴: سیخرج فی آخر الزمان :

اسفزاری از آغاز کتاب تا این محل حقایق جغرافیائی و تاریخی و نکات ادبی را در کمال امانت و درستی باقلمی سحار ، منشیانه و ادیبانه سوق داده ، اما ناگهان درین فصل خامه را بدست تعصبات موروثی و غیر - منطقی سپرده وازجاده حقیقت و راستی بکلی خارج شده است .

میانهٔ او وصدراسلام پردهٔ ضخیمی از اعصار و ادوار چند صد ساله فاصله افکنده است ، و برحقایق تاریخی هر گز دست رسی نداشته، وفقط سرو کار او با مجموعه ها و کتب قطوری است که بنام کتب حدیث موسوم ودراعصارمختلفه سیاسات شیطانی آنها را بوجود آورده ومملو ازیك مشت اباطیل واکذوباتی است که تماماً مخلوقات اغراض اهریمنی سیاستمداران وقت بوده است ، او نه باصحابه رسول رض خویشاوندی ونه با دوازده امام

علیهم السلام دشمنی داشته است ، تنها تعصبات موروثی کور کورانـه است که اورا ازیکی دور وبدیگری نزدیك ساخته‌است.

واینکه اسفزاری میگوید : سلطان حسین میرزا دستور داد که سید سبزواری را از فراز منبریخواری فرود آورند شاید درست باشد ، امـا دیگر این را نگفت که او دستور داد تا اهل سنت را هم کـه دریـن واقعه غوغا کرده بودند بخواری تمام سر کوبی نموده وبجای خود نشانند .

درحقیقت سلطان حسین‌میرزا نه‌سنی‌بود ونه شیعه‌اومردی‌سیاسی وسلطان‌بود و می‌خواست سلطنت کند **والملك عقیم** ، اومیخواست بگوید که : من سالها بیابان گردی کرده‌ام وبارها با اخطار ومهالك روبرو شده و کراراً بامرگ دست بگریبان شده‌ام، باخویشاوندان خود جنگ وستیز کرده‌ام ، ودرآخر کارهم پسرعموی خودیادگارمحمد میرزا را نیمه شب در بسترخواب‌ناجوانمردانه بقتل‌رسانیده‌ام وهمهٔ این کارهارا برای بدست آوردن تاج و تخت کشور عظیم خراسان مـرتکب شده‌ام ، و اینك که در کمال اقتدار برتخت کشور آفتاب تابان نشسته‌ام و پرچم پیروزی برفراز کاخ شهریاری‌من دراهتزاز است کیست که در کشور امن وآرام من‌غوغـا وبلوا براه بیندازد ؟

عبدالرزاق سمرقندی شرح این واقعه را با لحنی مؤدبانه نـوشته و اضافه میکند که : جمعی از اعـاظم مذهب حنفی در این واقعه بمولانـا عبدالرحمن‌جامی‌مراجعه‌نموده‌ومولاناسلطان حسین‌میرزارا «ازتغییرقاعدهٔ قدیم ومخالفت طریقهٔ سلف منع‌فرمود» . (مطلع‌السعدین ومجمع البحرین)

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	١٣	لایشرالاومانی	لاثیرالاومانی
١٦	٦	فرستد؛ وامیر	فرستد ، وامیر
١٦	٧	بود؛ وروزگار	بود ، وروزگار
٣٢	٦	یذیرد	پذیرد
٣٨	٧	اشتغال حرب	اشتعال حرب
٣٨	٢٧	تاریح نامه	تاریخ نامه
٤٠	٣	هزاره	هزار
٤١	١٢	صاحب فرانی	صاحب قرانی
٤٤	٦	آتس	آتش
٤٩	١٠	قرستاد	فرستاد
٥٧	١٥	پیاده	پیاده
٥٨	٣	یس	پس
٦٠	١٧	احاطهٔ	احاطه
٥٣	٢١	بسمزد	بمزد
٥٦	١٨	تحریص	تحریض
٦٦	١٤	نقلست [که توفیق	نقلست : [که توفیق
٧٢	٢٠	از آخر ص ٧٢ بعد ازجمله : «رضا ندادهام او برای» =	
٧٣	١	آخر سطر آخرص٧٢ و پیش از کلمهٔ «میتواند» = کلمه اول ازسطراول ص٧٣ عبارت : «خود این دلیری کرده، و او حالا دو هزار مرد دلاور مسلح مکمل دارد مردم هرات کی» ازمتن سهواً حذف شده وافتاده است .	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۷	۱	میگوئی	میگوئید
۷۹	۵	برلیغ	یرلیغ
۷۹	۲۵	تابین	تا بین
۸۰	۷	عطیم	عظیم
۱۰۲	۱۱	افناده	افتاده
۱۰۳	٦	پبغام	پیغام
۱۰۳	۲۱	همگنان	همکنان
۱۰۸	۲٤	یراود	براورد
۱۱٤	۱۱	وفرمود	«وفرمود
۱۱٦	۳	ومارا صحرا	ومارصحرا
۱۲۰	۲۱	اززیارت	اززیادات
۱۲۵	۲۱	پننهان	پنهان
۱۲۸	۲	گورکان	گورگان
۱۳۱	٤	مفرق	متفرق
۱۳۳	۷	مست	هست
۱۳۳	۱۰	اشارات	اشارت
۱۳۸	۷	السطنة	السلطنة
۱۳۸	۲۳	سنان	ستان
۱٤۲	۱۰	یدومیکردند	بد میکردند
۱٤۸	۲	ابولقاسم	ابوالقاسم
۱٤۸	۱۰	بابریهادر	بابربهادر
۱٤۸	۱۸	تیشانی	پیشانی
۱٤۸	۲۰	پیحکش	پیشکش
۱۵۰	۱۵	کنشتیها	کشتیها
۱۵۲	۱۲	اشتغال	اشتعال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٨	٤	یسی	نسی
١٦٨	٥	یسی	نسی
١٦٨	٨	یسی	نسی
١٦٨	٩	درلت	دولت
١٦٨	١٩	یسی	نسی
١٦٩	٧	شدند :	شدند ،
١٧٠	٧	گنار	کنار
١٧٢	١٩	«قول	قول
١٧٤	٢٢	تفحض	تفحص
١٧٧	١١	نقسهای	نفسهای
١٧٧	١٥	اضاف	اصناف
١٧٨	٦	آسمانی	آسمان
١٨١	١٧	تمال	تمام
١٨٢	٢٠	دو گلهٔ	د گلهٔ
١٨٤	٨	غلط ینجهٔ	غلط به پنجهٔ
١٨٦	٥	مبنمود	مینمود
١٩١	٦	ابوسعید قراارسلان	ابوسعید وقراارسلان
١٩٨	١٢	بصد	بصید
١٩٨	٢٢	خوان	خواه
٢٢٦	٣	شیخ سعد	شیخ سعدی
٢٣٥	٧	ترتیب یافت]	ترتیب یافت .
٢٣٦	١٦	وزوال	وزاول
٢٤٩	١	اسماع خواجه	این جمله زائداست
٢٥٤	٢٦	مضرت	مضرب
٢٦٠	١٨	شمش	شمس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٦٠	٢٤	درسی	دری
٢٧٠	١٢	عالمتات	عالمتاب
٢٧٤	٢٥	آنگه	آنکه
٢٧٨	١	حسین غلی	حسین علی
٢٧٨	٩	واراقصای	وازاقصای
٢٨٤	١٩	علی تنکرپا :	علی تنگر. پا:
٢٨٦	٢٠	آوردند که که سدرمقی[1]	آوردند که سدرمقی
٢٨٧	١	اصونان «کذا؟» اطبیب	اصونان «کذا ؟» طبیب
٢٨٧	٢٤	ابوالغازی	ابوالغازی
٣٠٠	٣	معهود مقرباشند	معهود مقرر باشند
٣٠٣	١٨	البیدان	الیلدان
٣١٨	١٨	محرورش آبروی	محرورش «کذا ؟» آبروی
٣٢٠	٢٠	حاشیه شماره ٢ تماماً حذف شده است	٢ــ کذا فی الاصل ، گویا کلمه
٣٢٠	٢٠		«بحضرت اعلی عرضه داشتند» یا «نقل کردند» از قلم نساخ حذف شده است ،
٣٢٦	٣	(ودیارترکستاندرتحت	(ودیار ترکستان) درتحت
٣٢٨	٤	قاهره رش	قاهره‌اش
٣٢٨	١٧	٣٣٣ نسخه مج	٣٣٣ اززیادات نسخه مج
٣٣١	١٣	وفتی	وقتی
٣٣٦	٨	حناب	جناب
٣٣٩	١٥	درویش	درویش

١ــ درنسخه مج کلمه «که» نیز مگیرر نوشته شده که گویا مکرر و زاید واز سهو نساخ است ، و شاید در اصل «گه گه» مخفف گاه گاه باشد که درین صورت صحیح است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٤١	١٩	نسمه	تسمه
٣٤٣	١٦	بسجداست	بسجدات
٣٤٤	٢٥	قاین :	قاین .
٣٥٣	١٢	نیزهٔ	نیزه
٣٥٤	١٢	جماعةٌ	جماعة
٣٦٠	١٧	پانگار : زینت	نگار : زینت
٣٦٦	٢٣	ازیادات	اززیادات
٣٦٦	٦	مجمرهٔ	مجمره
٣٦٩	٢٢	مجمرهٔ	مجمره
٣٧٢	٣	بذورهٔ	بذروهٔ
٣٧٤	٦	بذورهٔ	بذروهٔ
٣٧٨	١٢	ص ــ ٢٢٧ــ٢٧٦	ص ٢٧٧ــ ٢٧٦
٣٨١	٤	طلی	طلبی
٣٩٥	٥	حضایر	حظایر
٤٠١	٢٣	کتات	کتاب
٤١٢	٢٠	در. تحقیق	در تحقیق
٤١٢	٢٣	وفایع	وقایع
٤٢١	٤	حرف س و	حرف ص و
٤٢٢	٣	التفاف	التفات
٤٢٨	١٦	گماشنه	گماشته
٤٣٨	١٩	النهی	النهلی
٤٣٩	١٠	سنجز	سنجر
٤٥٦	١٦	٨١٢	٢١٢
٤٦٤	١٤	اوير	امیر
٤٦٦	١٢	غیات	غیاث
٤٦٦	١٦	دلداری	دلدای
٤٨٠	١٢	مغول : ٤٢	زائد است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷۳	۱	فوچین	قوچین
۴۹۷	۱	قبة الخضر	قبة الخضراء
۴۹۸	۱۳	کارشغر	کاشغر
۴۹۷	۱۷	کارشان	کاشان
۴۱۹	۹	دلشگای	دلگشای
۵۰۳	۱۴	کودمختار	کوه‌مختار
۵۱۷	۴	چهاودهم	چهاردهم
۵۱۷	۲۲	میززا	میرزا
۵۱۵	۲	شیمران	شمیران

دیباچه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۴	حراسان	خراسان
۵	۱۶	ذخارف	زخارف
۱۳	۱۷	رسین	رصین

صورت کتابهائی که تاکنون از طرف دانشگاه تهران منتشر شده است

۱	وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲	A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳	آراء فلاسفه در بارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤	کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥	تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦	بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷	بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸	حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰	نقشه برداری (جلد دوم)	» مهندس حسن شمسی
۱۱	گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲	اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳	تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد اول)	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤	روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥	تاریخ افضل ـ بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦	حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷	فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸	راهنمای دانشگاه	—
۱۹	مقررات دانشگاه	—
۲۰	درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱	راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲	راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
۲۳	Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤	موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥	حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦	زیست شناسی (۳) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷	هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸	اصول گداز و استخراج فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹	اصول گداز و استخراج فلزات (» دوم)	» » »
۳۰	اصول گداز و استخراج فلزات (» سوم)	» » »
۳۱	ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
۳۲	جنگل شناسی (جلد اول)	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳	اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
۳٤	فیزیولژی گیاهی (جلد اول)	» » اسمعیل زاهدی

[illegible]

۳۶– گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷– تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸– تاریخ صنایع ایران – ظروف سفالین	تألیف دکتر مهدی بهرامی
۳۹– واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰– تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱– تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲– جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳– Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴– کالبد شناسی توصیفی (۱) – استخوان شناسی	» » امیراعلم – دکتر حکیم دکتر کیهانی–دکتر نجم آبادی– دکتر نیک نفس–دکتر نائینی
۴۵– روان‌شناسی کودک	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶– اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
۴۷– ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه (جلد اول)	» زین العابدین ذوالمجدین
۴۸– اکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات – سرعت	» » ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹– انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰– نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی پور
۵۱– هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشک
۵۲– درس اللغة و الادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳– جانور شناسی سیستماتیک	» » آزرم
۵۴– پزشکی عملی	» » نجم آبادی
۵۵– روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶– مامائی	» » آهی
۵۷– فیزیولوژی گیاهی (جلد دوم)	» » زاهدی
۵۸– فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹– شیمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
۶۰– شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱– امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک زاده
۶۲– اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳– مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴– کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵– آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶– مکانیک فیزیک	تألیف دکتر کمال جناب
۶۷– کالبدشناسی توصیفی (۲) – مفصل شناسی	» » امیراعلم– دکتر حکیم– دکتر کیهانی – دکتر نجم آبادی– دکتر نیک نفس
۶۸– درمانشناسی (جلد اول)	تألیف دکتر عطائی
۶۹– درمانشناسی (» دوم)	» » »
۷۰– گیاه شناسی – تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱– شیمی آنالیتیک	» دکتر گاگیک
۷۲– اقتصاد (جلداول)	» » علی اصغر پورهمایون
۷۳– دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی

٧٤– راهنمای دانشگاه	
٧٥– اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
٧٦– تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	« « حسن ستوده تهرانی
٧٧– زیبا شناسی	« علینقی وزیری
٧٨– تئوری سنتیك گازها	« دکتر روشن
٧٩– کارآموزی داروسازی	تألیف دکتر جنیدی
٨٠– قوانین دامپزشکی	« « میمندی نژاد
٨١– جنگل شناسی (جلد دوم)	« مرحوم مهندس ساعی
٨٢– استقلال آمریکا	« دکتر مجیر شیبانی
٨٣– کنجکاویهای علمی و ادبی	—
٨٤– ادوار فقه	« محمود شهابی
٨٥– دینامیك گازها	« دکتر غفاری
٨٦– آئین دادرسی در اسلام	« محمد سنگلجی
٨٧– ادبیات فرانسه	« دکتر سپهبدی
٨٨– از سربن تا یونسکو ـ دو ماه در پاریس	« « علی اکبر سیاسی
٨٩– حقوق تطبیقی	« « حسن افشار
٩٠– میکروب شناسی (جلد اول)	تألیف دکتر سهراب ـ دکتر میردامادی
٩١– میزه راه (جلد اول)	« « حسین گلژ
٩٢– « (جلد دوم)	« « « «
٩٣– کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)	« « نعمت‌الله کیهانی
٩٤– ترجمه و شرح تبصره علامه (جلددوم)	« زین‌العابدین ذوالمجدین
٩٥– کالبد شناسی توصیفی (٣) ـ عضله شناسی	« دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیك نفس
٩٦– « « (٤) ـ رگ شناسی	« « « «
٩٧– بیماریهای گوش و حلق و بینی (جلداول)	تألیف دکتر جمشید اعلم
٩٨– هندسهٔ تحلیلی	« « کامکار پارسی
٩٩– جبر و آنالیز	« « « «
١٠٠– تفوق و برتری اسپانیا (١٥٥٩–١٦٦٠)	« « بیانی
١٠١– کالبدشناسی توصیفی ـ استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
١٠٢– تاریخ عقاید سیاسی	« « محسن عزیزی
١٠٣– آزمایش و تصفیهٔ آبها	نگارش « محمد جواد جنیدی
١٠٤– هشت مقاله تاریخی و ادبی	« نصرالله فلسفی
١٠٥– فیه مافیه	« بدیع‌الزمان فروزانفر
١٠٦– جغرافیای اقتصادی (جلداول)	« دکتر محسن عزیزی
١٠٧– الکتریسیته و موارد استعمال آن	« مهندس عبدالله ریاضی
١٠٨– مبادلات انرژی در گیاه	« دکتر اسمعیل زاهدی
١٠٩– تلخیص البیان عن مجازات القرآن	« سید محمد باقر سبزواری
١١٠– دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	« محمود شهابی
١١١– شیمی آلی (جلداول) تئوری و اصول کلی	« دکتر عابدی
١١٢– شیمی آلی «ارگانیك» (جلداول)	« « شیخ
١١٣– حکمت الهی عام و خاص	« مهدی قمشهٔ
١١٤– ... حلق و بینی و حنجره	« دکتر علیم مروستی

۱۱۵– آنالیز ریاضی	نگارش منوچهر وصال
۱۱۶– هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷– شکسته بندی (جلد دوم)	» » امیر کیا
۱۱۸– باغبانی (۹) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹– اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰– فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱– اکوستیک « صوت » (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲– جراحی فوری اطفال	تألیف دکتر مرعشی
۱۲۳– فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴– چشم پزشکی (جلد اول)	» دکتر ضرابی
۱۲۵– شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲۶– بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷– بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸– اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹– تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰– کالبدشناسی انسانی (۹) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱– امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲– درس اللغة و الادب (۴)	» » محمدی
۱۳۳– واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴– آلت یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵– حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶– عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷– طیف جذبی و اشعهٔ ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸– مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹– روانشناسی (ازلحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰– ترمودینامیک (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱– بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲– زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳– مکانیک عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴– فیزیولوژی (جلد اول)	» » کاتوزیان
۱۴۵– کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیک نفس
۱۴۶– تاریخ تمدن ساسانی (جلد اول)	» سعید نفیسی
۱۴۷– کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم–دکتر حکیم دکتر کیهانی–دکتر نجم آبادی–دکتر نیک
۱۴۸– کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹– کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰– هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱– اندام شناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵۲– چشم پزشکی (۴)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳– بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵۴– انشاء انگلیسی	» بازارگادی

۱۵۵– شیمی آلی (ارگانیک) (۴)	نگارش دکتر شیخ
۱۵۶– آسیب شناسی (گانگلیونت استلر)	« « آرمین
۱۵۷– تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸– تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی اصغر حکمت
۱۵۹– حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰– نشانه‌شناسی (علم‌العلامات) (جلد اول)	« دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد
۱۶۱– نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲– آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳– احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴– الکتریسیته صنعتی	تألیف دکتر محمد مظفری زنگنه
۱۶۵– آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶– اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	« « علی اصغر پورهمایون
۱۶۷– فیزیک (تابش)	« « روشن
۱۶۸– فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹– « « « « « (جلد سوم–قسمت اول)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۷۰– رساله بود و نمود	« محمود شهابی
۱۷۱– زندگانی شاه عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲– تاریخ بیهقی (جلد سوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳– فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	« « «
۱۷۴ تاریخ مصر (جلد اول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵– آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶– نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱۷۷– فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸– خطوط لبه‌های جذبی (اشعهٔ ایکس)	« « زندی
۱۷۹– تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰– سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱– فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم–قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲– اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳– رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴– پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵– چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶– آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷– یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸– استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹– جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰– بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱– بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲– حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳– مبدء و معاد	ترجمه محمود شهابی
۱۹۴– تاریخ ادبیات روسی	تألیف سعید نفیسی
۱۹۵– تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «

۱۹۶ـ درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	تألیف دکتر پروفسور شمس
۱۹۷ـ شیمی و فیزیک (جلد اول)	« « توسلی
۱۹۸ـ فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹ـ داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰ـ علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱ـ استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۰۲ـ پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳ـ علم النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴ـ قواعد فقه	« محمود شهابی
۲۰۵ـ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶ـ فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷ـ مخارج الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری
۲۰۸ـ عیون الحکمه	از ابن‌سینا ـ چاپ عکسی
۲۰۹ـ شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰ـ میکربشناسی (جلد دوم)	« دکتر سهراب ـ دکتر میردامادی
۲۱۱ـ حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲ـ هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳ـ حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴ـ ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش فروزانفر
۲۱۵ـ مکانیک استدلالی	« پروفسور فاطمی
۲۱۶ـ ترمودینامیک (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۷ـ گروه بندی و انتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸ـ فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)	« « روشن
۲۱۹ـ روان پزشکی (جلد سوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰ـ بیماریهای درونی (جلد اول)	« « میمندی نژاد
۲۲۱ـ حالات عصبانی یا نوروز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲ـ کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم‌آبادی ـ دکتر نیک‌نفس
۲۲۳ـ علم الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴ـ الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵ـ هیدرولیک عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶ـ شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷ـ آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال «غده فوق کلیوی»	« « آرمین
۲۲۸ـ اصول الصرف	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹ـ سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی
۲۳۰ـ فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱ـ راهنمای دانشگاه	ـ
۲۳۲ـ مجموعهٔ اصطلاحات علمی	ـ
۲۳۳ـ بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	نگارش دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۱)	« سیدمحمدسبزواری
۲۳۶- احتمالات وآمارریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ مال قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها ومدارس عالی امریکا	« «ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵- علم‌العلامات (جلدسوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولژی گل ورده بندی تك لپه‌ایها	تألیف دکتر زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه‌النهایه باتصحیح ومقدمه (۲)	« سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش وادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب ، ت ، ث ، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق وبرتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار وتناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میربابائی
۲۵۹- اصول ساختمان ومحاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیرکیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلددوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلددوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلداول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلددوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعرفارسی (درعهدشاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت‌نگاری (جلداول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰- منطق‌التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی‌آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی

۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب دکتر بازرگان
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب ـ دکتر میمندی نژاد
۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)	« « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	« فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك	« دکتر محمد باقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمود نجم آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)	نگارش دکتر یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸- فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰- الرسالة المعینیة	« « «
۳۰۱- آغاز و انجام	« ایرج افشار
۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم	« « «
۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر	« « «
۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری	« جلال‌الدین همائی
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر ا [illegible]
۳۰۷- رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب	« مدرس رضوی
۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	« « «

۳۰۹ ـ سرگذشت وعقائد فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی	نگارش محمد مدرسی (زنجانی)
۳۱۰ ـ فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) کتاب هفتم	» دکتر روشن
۳۱۱ ـ رساله جبر ومقابله خواجه نصیر طوسی	بکوشش اکبر دانا سرشت
۳۱۲ ـ آلرژی بیماریهای ناشی از آن	تألیف دکتر هادوی
۳۱۳ ـ راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ	—
۳۱۴ ـ احوال وآثار محمد بن جریری طبری	تألیف علی اکبر شهابی
۳۱۵ ـ مکانیك سینماتیك	» دکتر احمد وزیری
۳۱۶ ـ مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	» دکتر مهدی جلالی
۳۱۷ ـ دامپروری (جلد دوم)	» » تقی بهرامی
۳۱۸ ـ تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	» » ابوالحسن شیخ
۳۱۹ ـ جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	» » عزیزی
۳۲۰ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام)	» » میمندی نژاد
۳۲۱ ـ اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف دکتر افضلی پور
۳۲۲ ـ رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	» » زاهدی
۳۲۳ ـ قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	» » جزایری
۳۲۴ ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن (توصیفی ـ موضعی ـ طرز تشریح)	» » منوچهر حکیم و » سید حسین گنج بخش
۳۲۵ ـ ایمنی شناسی (جلد اول)	» » میردامادی
۳۲۶ ـ حکمت الهی عام وخاص (تجدید چاپ)	» مهدی الهی قمشه‌ای
۳۲۷ ـ اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)	» دکتر محمدعلی مولوی
۳۲۸ ـ اصول استخراج معادن	» مهندس محمودی
۳۲۹ ـ مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی	جمع آوری دکتر کی نیا
۳۳۰ ـ شلیمر	دانشکده پزشکی
۳۳۱ ـ تجزیه ادرار	مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی
۳۳۲ ـ جراحی فك وصورت	تألیف دکتر حسین مهدوی
۳۳۳ ـ فلسفه آموزش وپرورش	» » امیر هوشمند
۳۳۴ ـ اکوستیك (۲) صوت	» » اسماعیل بیگی
۳۳۵ ـ الکتریسیته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)	» مهندس زنگنه
۳۳۶ ـ سالنامه دانشگاه	—
۳۳۷ ـ فیزیك جلد هشتم ـ کارهای آزمایشگاه ومسائل ترمودینامیك	» دکتر روشن
۳۳۸ ـ تاریخ اسلام (چاپ دوم)	» » فیاض
۳۳۹ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» » وحدتی
۳۴۰ ـ آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱)	» » محمد محمدی
۳۴۱ ـ حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳۴۲ ـ جوامع الحکایات	» » محمد معین
۳۴۳ ـ شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی

۳٤٤ ـ ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳٤٥ ـ دفتر دانش و ادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳٤٦ ـ حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی
۳٤٧ ـ نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳٤٨ ـ آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳٤٩ ـ روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳٥۰ ـ هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳٥۱ ـ اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳٥۲ ـ استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳٥۳ ـ سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی ـ دکتر سیمجور
۳٥٤ ـ کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳٥٥ ـ فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳٥٦ ـ اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳٥٧ ـ بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳٥٨ ـ بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳٥٩ ـ آئین دادرسی در اسلام (تجدید چاپ)	محمد سنگلجی
۳٦۰ ـ تقریرات اصول	محمود شهابی
۳٦۱ ـ کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ ـ عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳٦۲ ـ الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳٦۳ ـ بی‌حسی‌های ناحیه‌ای در دندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳٦٤ ـ چشم و بیماریهای آن	تألیف دکتر باستان
۳٦٥ ـ هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳٦٦ ـ شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳٦٧ ـ پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم آبادی
۳٦٨ ـ اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳٦٩ ـ پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳٧۰ ـ جراحی عملی دهان و دندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳٧۱ ـ درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳٧۲ ـ مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	ـ
۳٧۳ ـ تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳٧٤ ـ المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳٧٥ ـ جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳٧٦ ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن عزیزی
۳٧٧ ـ Textes Français	» بانو نفیسی
۳٧٨ ـ شیمی فیزیك (جلد دوم)	» دکتر علی اکبر توسلی
۳٧٩ ـ زیباشناسی	» علینقی وزیری
۳٨۰ ـ بیماریهای مشترك انسان و دام	» دکتر میمندی نژاد
۳٨۱ ـ فرزان تن و روان	» بصیر
۳٨۲ ـ بهبود نسل بشر	» » محمد علی مولوی

۳۸۳ ـ یادداشتهای قزوینی (۳) — ایرج افشار
۳۸۴ ـ گویش آشتیان — تألیف دکتر صادق کیا
۳۸۵ ـ کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه وقلب وریه) — نگارش دکتر نعمت‌الله کیهانی
۳۸۶ ـ ایران بعد از اسلام — » عباس خلیلی
۳۸۷ ـ تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم) — » دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها — » » خبیری
۳۸۹ ـ شیمی صنعتی (جلد اول) — » » رادفر
۳۹۰ ـ فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول) — » » روشن
۳۹۱ ـ مبادی علم هوا شناسی — » » احمد سعادت
۳۹۲ ـ منطق و روش شناسی — » » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ الکترونیك (جلد اول) — » » رحیمی قاجار
۳۹۴ ـ فرهنگ غفاری (جلد دوم) — » مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ ـ حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم) — » محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹۶ ـ گنج جواهر دانش (٤) — » حسن آل طه
۳۹۷ ـ فن کالبد گشائی و آسیب شناسی — » دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ فرهنگ غفاری (جلد سوم) — » مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ ـ مزدا پرستی در ایران قدیم — » دکتر ذبیح‌الله صفا
٤۰۰ ـ اصول روشهای ریاضی آمار — » » افضلی پور
٤۰۱ ـ تاریخ مصر قدیم (جلد دوم) — » » دکتر احمد بهمنش
٤۰۲ ـ عددمن بلغاء ایران فی اللغة — » قاسم تویسرکانی
٤۰۳ ـ علم اخلاق (نظری وعملی) — » دکتر علی اکبر سیاسی
٤۰٤ ـ ادوار فقه (جلد دوم) — » محمود شهابی
٤۰۵ ـ جراحی عملی دهان‌ودندان (جلد دوم) — نگارش دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ ـ فیزیولژی بالینی — » » گیتی
٤۰۷ ـ سهم الارث — » نصر اصفهانی
٤۰۸ ـ جبرآنالیز — » دکتر محمدعلی مجتهدی
٤۰۹ ـ هوا شناسی (جلد اول) — » » محمد منجمی
٤۱۰ ـ بیماریهای درونی (جلد سوم) — » » میمندی نژاد
٤۱۱ ـ مبانی فلسفه — » » علی اکبر سیاسی
٤۱۲ ـ فرهنگ غفاری (جلد چهارم) — » مهندس امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم) — » دکتر احمد سادات عقیلی
٤۱٤ ـ کالبد شناسی (عضله‌شناسی مقایسه‌ای) (جلد پنجم) — » » میربابائی
٤۱۵ ـ سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦ـ۱۳۳۵ — ـ
٤۱٦ ـ یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی — نگارش دکتر صفا
٤۱۷ ـ تئوریهای اساسی ژنتیك — » » آزرم
٤۱۸ ـ فولاد وعملیات حرارتی آن — » مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ ـ تأسیسات آبی — » مهندس عبدالله ریاضی
٤۲۰ ـ بیماریهای اعصاب (جلد نخست) — نگارش دکتر صادق صبا
٤۲۱ ـ مکانیك عمومی (جلد دوم) — » دکتر مجتبی ریاضی

٤٢٢ – صنایع شیمی معدنی (جلداول)	نگارش مهندس مرتضی قاسمی
٤٢٣ – مکانیك استدلالی	» پروفسور تقی فاطمی
٤٢٤ – تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
٤٢٥ – شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد دوم)	» زین العابدین ذوالمجدین
٤٢٦ – حکیم ازرقی هروی	بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی
٤٢٧ – علوم عقلی	نگارش دکتر ذبیح الله صفا
٤٢٨ – شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
٤٢٩ – فیزیك الکتریسیته (جلد دوم)	» » روشن
٤٣٠ – کلیات شمس تبریزی	باتصحیحات وحواشی آقای فروزانفر
٤٣١ – کانی شناسی (تحقیق دربارهٔ بعضی از کانهای جزیره هرمز)	نگارش دکتر عبدالکریم قریب
٤٣٢ – فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد پنجم)	» امیر جلال الدین غفاری
٤٣٣ – ریاضیات در شیمی (جلد دوم)	» دکتر هورفر
٤٣٤ – تحقیق در فهم بشر	ترجمه دکتر رضازاده شفق
٤٣٥ – السعادة والاسعاد	بتصحیح مجتبی مینوی
٤٣٦ – تاریخ فرهنگ اروپا	نگارش دکتر عیسی صدیق
٤٣٧ – نقشه برداری (جلد دوم)	» مهندس حسن شمسی
٤٣٨ – بیماریهای گیاه (تجدید چاپ)	» دکتر خبیری
٤٣٩ – حقوق مدنی (جلد سوم)	» دکتر سید حسن امامی
٤٤٠ – سخنرانیهای آقای انیس المقدسی (استاد دانشگاه آمریکائی بیروت)	
٤٤١ – دردشناسی دندان (جلد دوم)	نگارش دکتر محمود سیاسی
٤٤٢ – حقوق اساسی فرانسه	» » قاسم زاده
٤٤٣ – حقوق عمومی واداری	» » شیدفر
٤٤٤ – پاتولوژی مقایسه‌ای (جلد سوم)	» » میمندی نژاد
٤٤٥ – شیمی عمومی معدنی فلزات	» » شیروانی
٤٤٦ – فسیل شناسی	» » فرشاد
٤٤٧ – فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد ششم)	نگارش امیر جلال الدین غفاری
٤٤٨ – تحقیق در تاریخ قندسازی ایران	» مهندس ابرهیم ریاحی
٤٤٩ – مشخصات جغرافیای طبیعی ایران	» دکتر حسین گل گلاب
٤٥٠ – جراحی فك وصورت (جلد دوم)	» » حسین مهدوی
٤٥١ – تاریخ هرودت	» » هادی هدایتی
٤٥٢ – تاریخ دیپلماسی عمومی (چاپ دوم)	» » حسن ستوده تهرانی
٤٥٣ – سازمان فرهنگی ایران (تجدید چاپ)	» » علی کنی
٤٥٤ – مسائل گوناگون پزشکی	» » محمدعلی مولوی
٤٥٥ – فیزیك الکتریسیته (جلد سوم)	» » روشن
٤٥٦ – جامعه شناسی یاعلم الاجتماع	» » یحیی مهدوی
٤٥٧ – اورمی	» » رفعت
٤٥٨ – بهداشت عمومی (پیش گیری بیماریهای واگیر)	نگارش دکتر اعتمادیان
٤٥٩ – تاریخ عقاید اقتصادی (چاپ دوم)	» مرحوم دکتر حسن شهید نورائی
٤٦٠ – تبصره ودو رسالهٔ دیگر در منطق	بکوشش دانش پژوه
٤٦١ – مسائل گوناگون پزشکی (جلد سوم)	نگارش دکتر مولوی

٤٦٢ – کلیات شمس تبریزی (جزوه دوم)	تصحیح فروزانفر
٤٦٣ – ارتدنسی (جلد اول)	نگارش دکتر ریاض
٤٦٤ – یادداشتهای قزوینی (جلد اول)	بکوشش ایرج افشار
٤٦٥ – فهرست پیشنهادی اسامی پرندگان ایران	« سایمون جرویس رید
٤٦٦ – تاریخ دیپلوماسی جلد اول	نگارش دکتر بینا
٤٦٧ – مینودر – یا باب الجنه	« محمدعلی گلریز
٤٦٨ – فلسفه عالی یا حکمت صدرالمتألهین	ترجمه جواد مصلح
٤٦٩ – کالبد شناسی انسانی (تنه)	نگارش پروفسور حکیم
٤٧٠ – شیمی آلی	« دکتر شیخ
٤٧١ – بابا افضل کاشی (جلد دوم)	« « مهدوی
٤٧٢ – تجزیه سنگهای معدنی	« مهندس محمدرضا رجالی
٤٧٣ – اکوستیک	« دکتر اسمعیل بیگی
٤٧٤ – تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	« « محسن عزیزی
٤٧٥ – راهنمای زبان اردو (جلد اول)	« « سید باحیدر شهریار
٤٧٦ – تشخیص جراحی‌های فوری شکم	« « امان‌الله وزیرزاده
٤٧٧ – اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی (تجدید چاپ)	« « محسن صبا
٤٧٨ – جواهر الاثار در ترجمه مثنوی (جلد دوم)	« « جواهر کلام
٤٧٩ – لغات واصطلاحات مثنوی (جلد اول)	« « گوهرین
٤٨٠ – تاریخ دامپزشکی (جلد اول)	« « میمندی‌نژاد
٤٨١ – نشانه شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
٤٨٢ – حساب عددی ترسیمی	« مهندس ریاضی
٤٨٣ – شرح تبصره آیت‌الله علامه حلی جلد دوم (چاپ دوم)	« زین العابدین ذوالمجدین
٤٨٤ – ترمودینامیک جلد اول (چاپ دوم)	« دکتر روشن
٤٨٥ – کتابشناسی فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی	« ایرج افشار
٤٨٦ – واژه‌نامه فارسی (بخش ۴ معیار جمالی)	« دکتر صادق کیا
٤٨٧ – دیوان قصائد – هزار غزل – مقطعات	« تقی دانش
٤٨٨ – مکانیک عمومی (جلد اول)	« دکتر مجتبی ریاضی
٤٨٩ – میکرب‌شناسی و زینهاری‌شناسی عمومی	دکتر رستگار – دکتر کاوه – دکتر احمد شیمی
٤٩٠ – حقوق جنائی (۱) (تجدید چاپ)	« « غلامحسین علی‌آبادی
٤٩١ – داروهای جالینوسی (۴) (تجدید چاپ)	« « صادق مقدم
٤٩٢ – روش تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان (تجدید چاپ)	« « بازارگادی
٤٩٣ – اندام‌شناسی اسب	« « محمود یزدی‌زاده –
٤٩٤ – شیمی آلی (جلد اول)	« « نادر شرقی
٤٩٥ – بیماریهای دندان	« « محمود سیاسی
٤٩٦ – راهنمای مذهب شافعی (جلداول)	« حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام کردستانی
٤٩٧ – مفرد وجمع ومعرفه ونکره	« دکتر محمد معین
٤٩٨ – بافت‌شناسی	« « ناصرالدین بامشاد (علوی)

۴۹۹ - هیدرلیک (تجدید چاپ)	نگارش مهندس ریاضی
۵۰۰ - مؤلفات ومصنفات رازی	« دکتر محمود نجم آبادی
۵۰۱ - روشهای نوین سرم شناسی	« « نظری
۵۰۲ - شیمی آنالیتیك	« « حسین زادمرد
۵۰۳ - مکانیك سیالات	« « احمد وزیری
۵۰۴ - فلور ایران (جلد هفتم)	« « احمد پارسا
۵۰۵ - شیمی مختصر آلی	« « پریمن
۵۰۶ - راهنمای دانشگاه (انگلیسی)	— —
۵۰۷ - فرهنگ غفاری (جلد هفتم)	« امیرجلال‌الدین غفاری
۵۰۸ - « « (جلد هشتم)	« « «
۵۰۹ - نام علمی گیاهان - واژه‌نامه گیاهی به انگلیسی - فرانسه - آلمانی - عربی - فارسی	« دکتر اسمعیل زاهدی
۵۱۰ - بیوشیمی	« دکتر گاگیك ودکتر باقدیانس
۵۱۱ - سرطان شناسی (جلد دوم)	« « کمال آرمین
۵۱۲ - مکانیك صنعتی (مقاومت مصالح)	« مهندس محمدی
۵۱۳ - فرهنگنامه‌های عربی بفارسی	« علینقی منزوی
۵۱۴ - وزن شعر فارسی	« دکتر پرویز ناتل خانلری
۵۱۵ - سرزمین هند	« علی اصغر حکمت
۵۱۶ - مقدمه روانشناسی (تجدید چاپ با اصلاحات)	« دکتر مهدی جلالی
۵۱۷ - یادداشتهای قزوینی (جلد چهارم)	« ایرج افشار
۵۱۸ - پزشکی قانونی	« دکتر یاسمی
۵۱۹ - کلیات صنعت قندسازی	« مهندس ابراهیم ریاحی
۵۲۰ - وزارت درعهدسلاطین بزرگ سلجوقی	« مرحوم عباس اقبال
۵۲۱ - راهنمای سانسکریت	« پروفسور آیندوشیکهر
۵۲۲ - اصول بایگانی	« دکتر محسن صبا
۵۲۳ - تاریخ تمدن (جلد اول)	« دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی
۵۲۴ - درس اللغة والادب (جلد دوم)	« « محمد محمدی
۵۲۵ - علم اقتصاد	« « علی اصغر مهدوی
۵۲۶ - زراعت (جلد اول)	« مهندس منصور عطائی
۵۲۷ - ژاپن (مسابقات آسیائی توکیو)	« دکتر کنی
۵۲۸ - آثارالوزراء	بتصحیح میرجلال‌الدین محدث
۵۲۹ - تاریخ عمومی هنرهای مصور	تألیف علینقی وزیری
۵۳۰ - چینه شناسی	« دکتر فرشاد
۵۳۱ - شیمی صنعتی (جلد دوم)	« مهندس قاسمی
۵۳۲ - بررسی مقاطع بافت شناسی	« دکتر شفائی
۵۳۳ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۵۳۴ - فیزیك الکتریسیته	« دکتر محمد منجمی
۵۳۵ - روضات الجنات	« سیدکاظم امام
۵۳۶ - نسائم الاسحار من لطائم الاخبار	« میرجلال‌الدین محدث

۵۳۷ – ترجمهٔ وقصه‌های قرآن نیمه اول	بسعی واهتمام : یحیی مهدوی ومهدی بیانی
۵۳۸ – « « نیمه دوم	« « « « «
۵۳۹ – تاریخ هرودت (جلد دوم)	ترجمهٔ دکتر هدایتی
۵۴۰ – کشف‌الاسرار	بسعی واهتمام : علی‌اصغر حکمت
۵۴۱ – کلیات دیوان شمس تبریزی	بتصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر
۵۴۲ – فیزیك عمومی (ماده وانرژی (جلد اول)	تألیف دکتر روشن
۵۴۳ – انوارالملکوت فی‌شرح‌الیاقوت	بتصحیح محمد نجمی زنجانی
۵۴۴ – آزمایش آبها	تألیف : دکترجنیدی
۵۴۵ – فرهنگ لغات واصطلاحات مثنوی	تألیف : دکتر گوهرین
۵۴۶ – اصول روزنامه نگاری	ترجمه : مهین دخت صبا
۵۴۷ – خون وتوارث	تألیف : دکتر محمد حسین ادیب
۵۴۸ – قضا دراسلام	« محمد سنگلجی
۵۴۹ – آمار بیمارستانهای دانشکده پزشکی	
۵۵۰ – حقوق مدنی (جلد چهارم)	نگارش دکتر سید حسن امامی
۵۵۱ – هندسه عالی (چاپ دوم)	« اسدالله آل بویه
۵۵۲ – قندسازی‌ازچغندر (جلداول)	« مهندس ابراهیم ریاحی
۵۵۳ – مزدیسنا وادب پارسی	« دکتر محمد معین
۵۵۴ – المعجم	با مقابله وتصحیح مدرس رضوی
۵۵۵ – شیمی حیاتی پزشکی	تألیف : دکتر وارتانی
۵۵۶ – زیباشناسی (چاپ دوم)	« : دکتر علی‌نقی وزیری
۵۵۷ – قوانین منطق صوری	« محمد خوانساری
۵۵۸ – حل مسائل هندسه تحلیلی جلد دوم	نگارش : دکترعلینقی وحدتی
۵۵۹ – فیزیك عمومی (ماده وانرژی)جلددوم تألیف	« روشن
۵۶۰ – مکانیك صنعتی (مقاومت مصالح) جلد دوم	« عباس محمدی
۵۶۱ – دامپروری (جلد سوم)	« تقی بهرامی
۵۶۲ – فسیل شناسی مهره‌داران	« فریدون فرشاد
۵۶۳ – بیماریهای واگیردام (جلد اول)	« دکتررستگار-دکترکاوه-دکترشیمی
۵۶۴ – انقلاب واستقلال آمریکا (چاپ دوم)	« دکتر مجیر شیبانی
۵۶۵ – تاریخ یونان قدیم (جلد اول)	« « بهمنش
۵۶۶ – فیزیك پزشکی (جلد دوم)	« « ذبیح‌الله عزیزی
۵۶۷ – تاریخ فرهنگ ایران (چاپ دوم)	« « عیسی صدیق
۵۶۸ – تظاهرات دهانی (بیماریهای خون)	« « خلیل طاهرزاده
۵۶۹ – شیمی معدنی نافلزات	-« « سیدابراهیم انگجی
۵۷۰ – چند قصه ازچند سورهٔ قرآن	منقول ازتفسیرابوبکر عتیق
۵۷۱ – نامه‌های رشیدالدین وطواط	تألیف آقای دکتر قاسم تویسرکانی
۵۷۲ – تغذیه دام	« « محمد درویش
۵۷۳ – انگل‌شناسی (کرم‌شناسی) (جلداول)	« « عزیز رفیعی